

جلد سوم

# شرح حال رجال ایران

در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری

نخارش

مهدی بامداد

کتابخانه محمد صالح اسلام دارالکلیان



جلد سوم

# شرح حال رجال ایران

در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری

نگارش

مهدی بامداد



انتشارات زوار

شماره ثبت دفتر مخصوص کتابخانه ملی ۶۹۴ مورخ ۴۷/۴/۴۷

چاپ دوم

کتابفروشی زوار تهران شاه آباد

---

از این کتاب ۲۰۰۰ نسخه در سال ۱۳۵۷ خورشیدی در چاپخانه چاپخانه است مروی  
چاپ شد



## بنام خداوند جان و خرد

### غفور

غفورخان طهرانی یکی از برگزیدگان علیمرادخان زند بوده که تا آخرین درجه امکان وظائف محوله بخود را بخوبی انجام داده است. در سال ۱۱۹۳ قمری که صادقخان زند پس از خلع ابوالفتحخان برادر زاده خود بسلطنت رسید چون از علیمرادخان پسرزن (ریب) خود که حاکم اصفهان بود چندان اطمینانی نداشت از این جهت پسر بزرگ خود جعفرخان را که برادر مادری علیمرادخان نیز بود بجای او تعیین و روانه نمود نظر باینکه علیمرادخان در مقر حکومتی خود نبود جعفرخان بدون هیچگونه مقاومتی وارد شهر شد. علیمرادخان در تهران به محض اینکه خبر تعیین جانشین خود و ورود او را باصفهان شنید غفورخان را از طرف خود بسمت حکومت تهران منصوب نموده فوراً بالشکری که زیر فرمان خود داشت باعجله بسمت اصفهان رهسپار گردید<sup>۱</sup>.

غفورخان در غیاب علیمرادخان با جدیت تمام مانع شده که تهران بتصرف قاجاریه درآید. در سال ۱۱۹۶ ق. آغامحمدخان قاجار برادر خود علیقلیخان را برای گرفتن تهران و دفع غفورخان فرستاد و باوجود اینکه علیقلیخان خوار و ورامین را گرفت لکن بواسطه مقاومت سخت غفورخان نتوانست تهران را بگیرد و چون آغامحمدخان این عدم موفقیت برادر را شنید او را امر به بازگشت نمود و به گرگان به نزد خود خواست. غفورخان چون میدانست که دیر یا زود آغامحمدخان بسروقت او خواهد آمد از این جهت از علیمرادخان استمداد نمود و او رمضانخان زند را با عده ای باعانتش فرستاد. در این هنگام آغامحمدخان برادر دیگر خود جعفرقلیخان که یگانه سردار دلیر او بود برای گرفتن تهران و دفع رمضانخان روانه نمود در جنگی که میان آنان رویداد رمضانخان شکست خورده و عده ای از دو طرف کشته شدند و باوجود این، تهران برای آغامحمدخان گشوده نشد و بتصرف او درنیامد. پس از کشته شدن مرادخان زند در همدان و پراکنده و اسیر شدن لشکریانش بدست قوای آغامحمدخان، پس از این فتح جعفرقلیخان قوانلو و میرزا محمدخان دولو و علیخان خمسه ای مأمور گرفتن تهران و دفع غفورخان گردیدند. لشکر آغامحمدخان تهران را در

---

۱ - در جلد نهم روضة الصفاء نوشته شده: «کریمخان زند بولایت فارس رفته متمکن گردید و حکومت تهران به غفورخان محول کرد» با این شرح معلوم میشود که غفورخان در زمان کریمخان نیز عنوانی داشته است و در سایر کتب تاریخ انتخاب او بحکومت تهران، فقط از طرف علیمرادخان ذکر شده است.

حلقه محاصره خود در آورد و بواسطه طول محاصره و بروز و ظهور قحط و غلای بسیار سخت که حتی معروف است که غفورخان از گرسنگی جان بداد و تسلیم دشمن نکردید (۱۱۹۷ ق.) وعده بیشماری نیز در این سال در آن نواحی بواسطه بروز وبا و طاعون تلف شدند. در جلد نهم روضة الصفاء نوشته شده: « چون غفورخان در وبای تهران بمرد طاهرخان زند بایالت تهران مأمور شد ». پس از درگذشت غفورخان برادرزاده اش محمدخان رویه او را تعقیب و پیروی نمود لکن بعد بواسطه عدم توانائی تسلیم شد و آغامحمدخان او را کشت و گوش و بینی جمعی از اعیان تهران را نیز برید .

آقاغلامحسین قزوینی خازن الممالك متولد سال ۱۲۶۴ هجری قمری

### غلامحسین

تحويل دار خزانه در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه و اوائل سلطنت

مظفرالدینشاه و برادر آقا هدایت تحويل دار سابق خزانه بوده و در اوائل عمر که در تهران سکونت



آقاغلامحسین خزانه خازن الممالك

داشت بی چیز بود، بواسطه خویشاوندی با آقامحمد علی صراف که در خزانه تحويل دار بود اول آقا هدایت برادر آقاغلامحسین در خزانه راهی پیدا کرد و بعد خود آقاغلامحسین رسماً تحويل دار خزانه بلکه بعد از میرزا اسمعیل خان امین الملک برادر اتابیک شخص اول خزانه بود و بواسطه آن شغل عنوانی پیدا کرد و تمام اعیان و وزراء دولت از او تملق میگفتند ضمناً بواسطه این شغل ثروت زیادی نیز جمع کرد ولی بواسطه تقلید از میرزا علی اصغر خان اتابیک در اسراف کاری های بیجا چیزی در موقع مردن برای اولادش نگذاشت. در آن تاریخ در تهران که در حدود سال ۱۳۱۷ قمری باشد تجمل و دستگاه زندگانی آقاغلامحسین

خازن الممالك معروف و ضرب المثل بود. بالاخره در ۱۳۲۱ ه. ق. بواسطه افراطی که در شرب مسکرات داشت بفته سکنه کرد و در سن ۵۷ سالگی درگذشت.

## غلامحسین

میرزا غلامحسینخان رهنما ازفضلاء عصر حاضر و متخصص در علوم ریاضی پسر میرزا علی محمد از علمای روحانی عهد ناصرالدینشاه بوده است. وی در سال ۱۲۹۹ قمری در شیراز متولد و در ۱۳۶۵ قمری در سن ۶۶ سالگی در تهران وفات یافت و در ایوان قبر ناصرالدینشاه در حضرت عبدالعظیم (شهر ری) واقع در يك فرسخی جنوب تهران مدفون شد. رهنما در مدتی که تدریس میکرد از معلمین عالی مقام و بسیار خوب وزارت فرهنگ بود در سال ۱۳۱۲ خورشیدی در کابینه، م. ق. مخبر السلطنه بسمت معاونت وزارت فرهنگ معرفی شد و در جریان سال ۱۳۲۴ شمسی در سه کابینه متوالی یعنی دو کابینه ابراهیم حکیمی (حکیم الملك) و کابینه سید محسن صدر (صدرالاشراف) وزیر فرهنگ بود.

## غلامحسین

غلامحسین خان سپهدار پسر یوسفخان گرجی سپهدار بانی شهر اراک که در سال ۱۲۲۳ هجری قمری متولد و در حدود سال ۱۳۰۳ یا ۱۳۰۴ ق. در گذشت. یوسفخان در سال ۱۲۴۰ ق. که وزیر سیفالدوله حاکم اصفهان<sup>۱</sup> بود در گذشت و منصب سپهداری وی در سن ۱۷ سالگی به غلامحسین خان رسید و ضمناً در همین سال داماد فتحعلیشاه<sup>۲</sup> نیز گردید. در اواخر سال ۱۲۶۶ قمری چون سلیمانخان معروف بخان خانان حاکم اصفهان برادر اعیانی مهد علیا مادر ناصرالدینشاه به تهران احضار شد بجای وی غلامحسین خان سپهدار حاکم اصفهان گردید. نامبرده پیش از خود محمد حسینخان خلج را که به نیابت او تعیین گردیده بود باصفهان فرستاد و خود بدنبال او در رمضان همین سال باصفهان وارد شد. در یکی از روزهای حکومتش نزاعی بین سربازی بایک نفر از بستگان میرزا سید محمد امام جمعه روی داد و در اثر آن غوغا و آشوب سختی در اصفهان برپا شد و چون تحریکاتی در کار بود مردم در مسجد جامع و مسجد شاه اجتماع کردند. سپهدار محمد حسینخان معاون خود را برای استمالت و اسكات مردم به مسجد فرستاد؛ در بین صحبت و مذاکره بود که ناگهان مردم بتحریرك چند نفری بر او هجوم آورده او را سخت مجروح کردند و پس از دو روز از صدمات وارده در گذشت<sup>۳</sup>.

در این شورش عده زیادی کشته شدند و يك فوج سرباز از میان رفت سرانجام سپهدار غلبه کرد و شورش را خواباند و بعد محرکین و مقصرین را يك يك و دو دو گرفته به کیفر رساند. حکومت سپهدار بیش از ده ماه طول نکشید و چون در اثر منازعات بین او و علمای اصفهان کدورت و ملالت صورت گرفته بود بنا بر درخواست خودش در سال ۱۲۶۷ قمری به

۱ - پسر ۳۸ فتحعلیشاه.

۲ - شوهر ماه بیگم خانم دختر بیست و دوم فتحعلی شاه.

۳ - در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۲۰۱ واقعه مزبوه در سال ۱۲۶۵ ق. ذکر



از راست بچپ : محمد ناصر خان ظهیر الدوله (نیم رخ) - شناخته نشد - عیسی خان بیگلر بیگی - غلامحسین خان سپهدار - میرزا زین العابدین - عباسقلی خان جوانشیر والی همدان الدوله - میرزا ابوالقاسم معین الملک تهران احضار گردید و بجای او چراغعلی خان زنکنه کرمانشاهی که سمتش قوللر آقاسی (رئیس غلامان) شاه بود در رجب ۱۲۶۷ ق. بحکومت اصفهان تعیین و فرستاده شد . در ذیحجه سال ۱۲۷۱ ق. که محمد حسنخان سردار ایروانی حاکم کرمان در گذشت در سال ۱۲۷۲ ق. ۰ غلامحسین خان سپهدار بجای او بحکومت کرمان منصوب شد و حکومتش چند سالی طول کشید<sup>۱</sup> و پس از بازگشت از کرمان بمضویت شورای دولتی که ناصرالدینشاه در سال ۱۲۷۶ قمری آن را تشکیل داده بود منصوب شد . در سال ۱۲۸۶ ق. بجای حاج محمد قلیخان



آصف‌الدوله وزیر عدلیه شد<sup>۱</sup>. و تا سال ۱۲۸۷ ق. که حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله وزیر عدلیه شد در این سمت باقی بود<sup>۲</sup>.

در تشکیلات جدیدی که ناصرالدینشاه به دارالشورای گبرای خود در سال ۱۲۸۸ ق. داد که درمهم ملکی مشاوره نمایند غلامحسین خان سپهدار نیز در آن عضویت داشت لکن در همین سال بحکومت قزوین منصوب شد و از این تاریخ بحد دیگر کار مهمی با و ارجاع نشده تا اینکه در حدود سال ۱۳۰۳ یا ۱۳۰۴ ه. ق. در گذشت و پسرش محمدعلیخان معروف به آقا سردار بلقب پدر خویش ملقب گردید.



غلامحسینخان خان صدیق السلطنه زیندار باشی معروف به  
موجولخان

**غلامحسین**  
موجول خان موسوم به  
غلامحسین خان و ملقب به  
صدیق السلطنه فرزند آقاخان امین‌الصحه<sup>۳</sup>  
از اجزاء خلوت<sup>۴</sup> شاه و از رجال درباری  
ناصرالدینشاه بوده و در سال ۱۲۶۷ هجری قمری  
تولد یافته است چون طوطی خانم همدانی مادرش  
دده شاه بود مهدعلیا مادر ناصرالدینشاه دده  
مزبوره را به آقاخان فراش، در اندرون داد  
و باین مناسبت پسر طوطی خانم طرف توجه  
شاه واقع شد و در دربار ترقی کرد. اول  
غلام بیجه و بعد پیشخدمت شد. در ایامیکه  
ناصرالدینشاه علاقه زیادی به عکاسی پیدا  
کرده بود و عکس زنان حرم و همچنین زنان

۱ - وزارت عدلیه را در آن زمان امارت دیوان نیز میگفتند.

۲ - در کتاب المآثر و الآثار صفحه ۱۶ وزارت سپهدار را در سال ۱۲۸۴ و در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۳۱۲ سال ۱۲۸۶ ق. ذکر شده است.

۳ - امین‌الصحه از القاب بی تناسب و بی معنی بوده که ناصرالدینشاه بوی داده بوده است. میگویند گاهی که آقاخان و همچنین طوطی خانم که برای شوهرش از ناصرالدینشاه درخواست نشان میکردند ناصرالدینشاه گل ساعتی از باغچه کنده یکی را بسینه شوهر و یکی هم بسینه زن نصب میکرد و میگفته است این هم نشانهای شما.

۴ - باصطلاح آن زمان عمه خلوت.



مردم را که بحرم خانه سلطنتی میرفتند بر میداشت، غلامحسین خان موقع را مفتنم شمرده برای تقرب بشاه، فن چاپ کردن عکس را آموخت. چون غلام بیچه اندرون بود، ناصرالدینشاه که عکس زنان را می انداخت اوهم آنها را چاپ میکرد. در دوسفر اروپای ناصرالدینشاه در



موچول خان - محمد تقی خان حاجب الدوله معروف به  
اشاره بیک و میرزا علی خان



موچول خان - آقا رضا ده باشی بعد ملقب به ناظم خلوت



آقا خان تلخ پند موچول خان



سالهای ۱۲۹۰ و ۱۲۹۵ ه. ق. جزء همراهان شاه ویا باصطلاح معمولی شرقی مخصوصاً ایرانی از ملتزمین رکاب مبارک همایونی بود. بواسطه این سفرها و همراه بودن باشاه معروفیتی پیدا کرد و طرف توجه و مراجعه مردم واقع شد. در صدارت میرزا حسینخان مشیرالدوله<sup>۱</sup> در اوائل سال ۱۲۸۹ ق. بجای محمد علیخان امین السلطنه متصدی زینخانه شاهی که سابقاً کار با اسم و رسم و مهمی بود با و محول گردید و زیندارباشی شد و سالیان دراز در این شغل و سمت باقی و برقرار بود<sup>۲</sup>.

غلامحسین خان یا موچولخان در ربیع الثانی ۱۳۰۶ ق. ملقب به صدیق السلطنه شد و در سال ۱۳۲۳ ه. ق. در تهران در گذشت و چون مدتها در دربار مشغول بخدمت بود و تقرب زیادی بشاه داشت از این جهت مردم متمولی شد لکن پس از مرگش تمام آن تمول هبائاً منثورا گشت. غلامحسین غفاری پسر میرزاهاشم خان امین الدوله و برادر زاده فرخ خان امین الدوله کاشی و از درباریان ناصرالدینشاه مظفرالدینشاه محمدعلیشاه و احمدشاه قاجار بوده و زمان سلطنت رضاشاه پهلوی و اعلیحضرت محمد رضاشاه



غلامحسین غفاری امین خلوت و میرزا محمودخان علاءالملک

پهلوی آریا مهر را نیز درک نمود. در سال ۱۲۷۶ هجری قمری متولد و در سال ۱۳۶۶ ق. (۸ فروردین ۱۳۲۶ خورشیدی) در سن ۹۰ سالگی در تهران در گذشت و در قم در مقبره مخصوص خانوادگی به خاک سپرده شد. در آغاز کار که پدر و برادرش به تناوب امین خلوت بودند او هم در دربار ناصرالدینشاه از پیشخدمتان و جزء عمله خلوت بود. دخول این خانواده در دربار و ترقی آنان از زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار آغاز میگردد و بیشتر بواسطه وجود فرخ خان امین الدوله عم غلامحسین غفاری صورت گرفته و پیش از اوچندان عنوانی نداشته اند. در سال ۱۲۹۹ ق. پس از اینکه میرزا محمدخان امین خلوت برادرش ملقب به اقبال الدوله و سمتهای دیگری را اختیار کرد غلامحسین خان جای برادر را اشغال

۱ - از سال ۱۲۸۸ تا ۱۲۹۰ ق.

۲ - زیندارباشی را در زمان ناصرالدینشاه خازن رکیب خانه مبارکه و در زمان سلطنت مظفرالدینشاه رئیس زینخانه مبارکه نیز میگفتند.





محمد علی میرزا و نهجید درمهمانی پارتک صاحب اختیار



غلامحسین غفاری صاحب اختیار

کرده و در شوال همین سال ملقب به امین خلوت و در سال ۱۳۰۱ ق. تفنگدار باشی و در سال ۱۳۰۷ ق. علاوه برداشتن سمت ریاست تفنگداری خاصه و منشی حضوری بجای اقبال الدوله برادر خویش به ریاست عمله خلوت شاه نیز منصوب شد و در سال ۱۳۰۹ ق. ملقب به وزیر مخصوص گردید و در سال ۱۳۱۴ قمری در سلطنت مظفرالدین شاه مدت کمی وزیر دربار شد و از سال ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۰ ق. وزیر دادگستری بود و بعد میرزا عبدالوهاب خان نظام الملک بجای او وزیر عدلیه شد و در اوائل مشروطیت (۱۳۲۵ ق.) در زمان سلطنت محمد علی شاه ملقب به صاحب اختیار گردید. ۲. در سال ۱۳۲۵ ه. ق. احمدخان علاءالدوله بجای حسینقلیخان مافی نظام - السلطنه برای بار دوم باستانداری فارس تعیین شد و بواسطه مخالفت شدید مردم

شیراز با اعزام وی، از این جهت حکومت او سرنگرفت و خودش نیز از رفتن بفارس منصرف گردید و عوض وی صاحب اختیار بسمت ایالت فارس تعیین و فرستاده شد.

۱ - این لقب را در سال ۱۲۸۸ ق. یحیی خان مشیرالدوله داشت.

۲ - لقب صاحب اختیاری از القابی است که از زمان سلطنت نادرشاه به بعد معمول و به بعضی اشخاص داده شد. اول کسی که در زمان سلطنت نادرشاه ملقب به این لقب گردید میرزا محمد حسین شریفی متولی آستانه شاه چراغ شیراز بود. نادرشاه که در سال ۱۱۶۰ ه. ق. از اصفهان وارد کرمان شد تمام عمال - ضباط و کلانتران فارس را به نزد خود خواست و پس از ورود به کرمان اکثر آنان را کور کرد و یا کشت و در همین سال میرزا محمد حسین را ابتداء کلانتر و سپس او را حاکم فارس و ملقب به صاحب اختیار نمود و باو اختیار داد که در موقع لزوم میتواند تا پنجاه نفر را گردن بزند و برای گوش بریدن، کور کردن و دست بریدن حدی معین نمود و این بود معنی لقب صاحب اختیار. در زمان قاجاریه چند نفری از قبیل حسینخان آجودان باشی نظام الدوله مراغه ای - نصرالله خان قاجار دولو سرکشیکچی باشی - سلیمانخان افشار و غیره باین لقب ملقب بودند اما بدون اختیارات مضرحه مذکوره در بالا لکن تمام حکام در زمان افشاریه - زندیه و قاجاریه برای خود این اختیار و اجازه را قائل بودند و هرچه میخواستند میکردند.



حکومت وی بیش از سه ماه طول نکشید که دولت او را معزول و بجایش مسعود میرزا ظل‌السلطان باستانداری فارس منصوب گردید . صاحب اختیار در دوره مشروطیت دوبار والی فارس - یکبار والی کرمان و یکبار نیز والی خراسان شده است و مدتی هم از سال ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۵ ق. حاکم تهران بود . در سفر آخر مظفرالدین‌شاه بارو پسا<sup>۱</sup> که محمد علی میرزا و لیمهد در تهران بمنوان نایب‌السلطنه تعیین شده بود صاحب اختیار خیلی ترقی کرد و تقریباً اول شخص دربار شد با میرزا حسن مستوفی (مستوفی‌الممالک) بسیار نزدیک و رفیق بود و در دوکابینه او در سالهای ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ ه. ق. وزیر جنگ بود و یکبار هم رئیس دفتر مخصوص احمد شاه گردید . صاحب اختیار مردی بود نیک نفس و نظر بلند هر چه از هرجا درمی‌آورد خرج میکرد و هر چه هم در آورده بود و بارث از این و آن باو رسید در زمان حیاتش خرج خود کرد و چندان چیزی از خود باقی نگذاشت.

میرزا غلامرضا خوشنویس از اساتید فن خط بوده و قسمتی از کتیبه

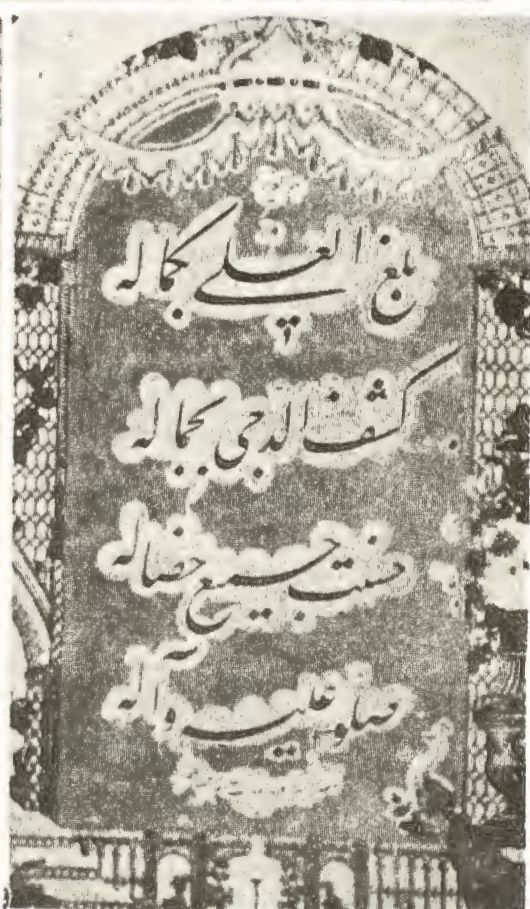
غلامرضا

مسجد سپهسالار جدید جنب مجلس شورای ملی بخط او است . میرزا



میرزا غلامرضای خوشنویس





خطوط میرزا غلامرضا

غلامرضا شعر نیز میگفته و تخلصش غزال بوده است. از هنرهای میرزا غلامرضا یکی این بوده که مانند خطوط تمام اشخاص مینوشته (شبه‌نگاری) و خط‌آنان را تقلید میکرد. میگویند برای گرفتن حواله یا براتی از خزانه، خط و مهر دوستعلی خان معیرالمالک (نظام‌الدوله) خزانه‌دار را برای شخصی ساخت و آن شخص حواله را که در حدود مبلغ سیصد تومان بود از خزانه گرفت و بعد معلوم شد که حواله مزبور ساختگی بوده و گیرنده وجه را پیدا کردند و او اقرار کرد که میرزا غلامرضا برای من ساخته است. نظام‌الدوله میرزا را خواست و باو گفت که ساختن مهر چندان اشکالی ندارد اما خط مرا چگونه ساختی؟ میرزا غلامرضا بوی جواب میدهد که من مانند میر مینویسم چطور میشود که مثل شما ننویسم.

دوستعلی خان او را برای این کار چند روزی در خانه خود زندانی میکند بعد یکی از اجزاء دستگاه معیرالمالک که ضمناً لله پسرش نیز بوده<sup>۱</sup> موجبات استخلاص او را فراهم می‌آورد باین معنی باو میگوید که نامه‌ای به نظام‌الدوله بنویس و من بوسیله پسرش تو را آزاد خواهم کرد. میرزا نامه‌ای به نظام‌الدوله مینویسد و باین مصرع شعر: در سنگلاخ حیرتم افکنده روزگار آغاز مینماید و به توسط دوست محمدخان باو داده میشود و آزاد

# در سنگلاخ حیرتم افکنده روزگار نمبیا

میکرد مشروط باینکه به امیر دوست محمدخان پسرش مشق خط بدهد. میرزا غلامرضا در سال ۱۳۰۴ ق. در تهران در گذشت و از او پسری باقی ماند که چندان تعریفی نداشته است.

غلامرضا خان سردار معروف به والی پشتکوه پسر حسینقلی خان

غلامرضا

والی صارم السلطنه سردار اشرف و مشهور به ابوقداره. در

زمان سلطنت رضا شاه پهلوی در موقع خلع سلاح ایلات لرستان و تخته قاپو کردن آنان





ایستاده : غلامرضا خان سردار معروف بهوالی پشتکوه — نشسته روی صندلی : حبیبقلی خان والی صارم السلطنه سردار اشرف مشهور به ابوقداره

غلامرضا خان به واسطه ثروت زیادی که داشت از ترس دست گیر شدن با خانواده و نقدینه خود بخاک عراق مهاجرت نمود و در آنجا ساکن شد. در اواسط سال ۱۳۰۸ خوشیدی. پسرش یدالله خان از شاه امان خواست و مورد قبول واقع شد. نخست وزیر وقت (مخبر السلطنه) دستخط شاه را با قرانی مهر کرده برای تأمین پدر و پسر به عراق فرستاد که بوطن خود بازگردند. چون فرستادن قران و دستخط شاه تصادف کرد با دار زدن رؤساء السوار در خرم آباد که سبهد احمد آقا خان امیر احمدی برای هریک قران مهر کرده و به آنان تأمین داده شده بود که نزد او بیایند و پس از آمدن همگی به توسط سر لشکر حسین آقا خان خزاعی بدار آویخته شدند از این جهت غلامرضا خان والی و یدالله خان پسرش که جریان امور را چنین دیدند دیگر بایران بازنگشتند. عده ییشمارى از اهالی پشت کوه پیش از مهاجرت غلامرضا خان و پس از او به عراق مهاجرت نمودند که امروزه اکثراً تابع دولت عراق می باشند.

م. ق. هدایت که در سال ۱۳۰۸ خ. نخست وزیر بوده در این باب در صفحه ۴۹۳ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود چنین گوید: «یدالله خان پسر غلامرضا خان سردار پشت کوه امان خواست بعرض رساندم و بنظرم غریب میامد چه سبهد قران مهر کرده بود تأمین داده بود سران الوار نزد او آمده بودند و همه را بدار زدند بهر حال دستخطی صادر شد ۱۷ شهریور ۱۳۰۸ دستخط را باقرانی به مهر خودم بتوسط سید حسین کلیددار که رافع بود به بغداد فرستادم که غلامرضا خان و فرزندش بتهران بیایند خوب شدنیا مند و الا من پیش وجدان خودم شرمنده میشدم».

حاج غلامرضا خان (شهاب الملک - آصف الدوله) پسر حسینخان

### غلامرضا

نظام الدوله شاهسون اینانلو. چون پدرش حسینخان شهاب الملک

در اواسط سلطنت ناصرالدینشاه (از ۱۲۸۵ تا ۱۲۸۹ قمری) رئیس توپخانه بود او هم از آغاز جوانی وارد خدمت نظام شده و در سال ۱۳۰۰ ق. از افسران ارشد و سرتیب اول توپخانه بوده است.

در سال ۱۲۹۱ ق. پس از اینکه حسینخان شهاب الملک ملقب به نظام الدوله گردید غلامرضا خان ملقب به لقب پدر خود شهاب الملک شد. در اول سال ۱۲۹۵ ق. حاکم کرمان و بلوچستان شد و تا اواسط سال ۱۲۹۶ ق. به حکومت مزبور باقی بود و به واسطه کشته شدن یحیی خان کلانتر شهر در بلوای عام از ایالت کرمان معزول و به تهران احضار شد و بجای وی فیروز میرزا نصره الدوله فرمانفرما به حکومت کرمان و بلوچستان منصوب گردید در سال ۱۲۹۸ ق. بجای بدیع الملک میرزا حشمت السلطنه (عماد الدوله) بحکومت کرمانشاه فرستاده شد.





غلامرضا خان شهاب‌الملک (آصف‌الدوله شاهسون)

در سال ۱۲۹۹ ق. که مازندران از سال ۱۲۹۶ ق. جزء هفده حکومت ابوابجمعی کامران میرزا نایب‌السلطنه شده بود شهاب‌الملک از طرف نامبرده حاکم مازندران یا بنا به شرح مندرج در کتاب المآثر و الآثار: «از جانب حضرت والا مباشر بود». در سال ۱۳۰۲ ق. کامران میرزا نایب‌السلطنه وزیر جنگ چون سواران ابوابجمعی او را از او گرفته و به پسر عمویش داده بود در این هنگام که شهاب‌الملک عنوان سرتیپی توپخانه داشت برای دادخواهی و احقاق حق خود در خانه امینه اقدس زن ناصرالدین شاه بست نشست و سرانجام موفق نیز گردید.

محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود در این باب می‌نویسد: «۵ شنبه ۱۶ جمادی الثانیه ۱۳۰۲: صبح دربخانه رفتم، شاه با نهایت تغیر از آندرون بیرون آمدند، خلاصه به واسطه بست نشستن شهاب‌الملک دربخانه امینه اقدس اوقات شاه تلخ بود سواره ابوابجمعی او را نایب‌السلطنه گرفته به پسر عموی او داده است او بست رفته».

۱- در این موارد حکمی که برای این قبیل حکومت‌ها برگزیده میشدند برای انتخاب خویش ابتدا بمبلی بشاه و بمبلی هم به کامران میرزا پیش کشی میدادند و ماهیانه نیز بمبلی میفرستادند و بعد چندمقابل آنرا از اهالی محل درمیاوردند.



در سال ۱۳۰۵ ق. برای بار دوم خودش مستقلاً والی مازندران و عضو مجلس شورای دولتی گردید. در سال ۱۳۰۸ ق. بجای حسینقلی خان مافی نظام السلطنه والی خوزستان شد. مستوفی و پیشکار او در این مأموریت نیز میرزا فرج‌الله خان بود. میرزا فرج‌الله خان که در سال ۱۳۰۹ ق. ملقب به بنان السلطنه شد چون داماد آصف‌الدوله بود در تمام مأموریت‌هایش او را به سمت پیشکاری (معاونت) و وزارت (رئیس دارائی) به همراه خود میبرد. پس از فوت میرزا عبدالوهاب خان شیرازی آصف‌الدوله (۱۳۰۴ ق.) شهاب‌الملک ملقب به آصف‌الدوله شد. در اوایل سال ۱۳۱۵ ق. برای بار دوم به حکومت کرمان و بلوچستان منصوب شد و حکومتش تا صفر ۱۳۱۷ ق. در کرمان ادامه داشت. در این سال معزول و به جایش حسنعلی خان امیر نظام گروسی انتخاب و روانه گردید. و پس از بازگشت از کرمان در همین سال به حکومت تهران به انضمام وزارت خالصجات و تصدی امور ایلات اطراف تهران منصوب شد.

ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران تألیف خود راجع بحکومت تهران آصف‌الدوله مینویسد: «قرضه گرفتن از روسیه (۱۳۱۷ ق.) و مسافرت شاه در سال ۱۹۰۰ میلادی = ۱۳۱۸ ه. ق. با ولخرجیش در گردش اروپا موجبات ناخوشنودی مردم را فراهم و دگرگونی‌هایی بظاهر برضد حکمرانی آصف‌الدوله در تهران باعث گردید ولی در باطن برضد بی‌کفایتی و بی‌عرضگی حکومت بود».

در سال ۱۳۲۵ ق. والی خراسان بود و حکومت ظالمانه او در خراسان اوج گرفت مردم به ستوه آمده جمعیتی انبوه به صحن امام رضا (ع) ریخته بست نشسته و بمظالم او اعتراض کردند او هم بسربازان خود فرمان شلیک بروی مردم داد و به واسطه این عملیات از حکومت معزول و به تهران احضار شد. در کابینه ابوالقاسم خان قراگزلوی همدانی ناصرالملک که در تاریخ ۱۸ رمضان ۱۳۲۵ ق. (۴ آبان ۱۲۸۶ خ.) تشکیل یافت و بیش از یکماه و اندی هم کابینه مزبور طول نکشید آصف‌الدوله در این کابینه وزیر کشور بود، نمایندگان و قاطبه مردم نسبت بوی خوشبین نبودند و چندان وجهه‌ای نداشت. پس از استعفای کابینه ناصرالملک، م. ق. هدایت در صفحه ۲۱۰ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود می‌نویسد: «آصف‌الدوله غالب حاضر میشد (در دربار)، مردی است صاحب نفس قوی و اراده ثابت».

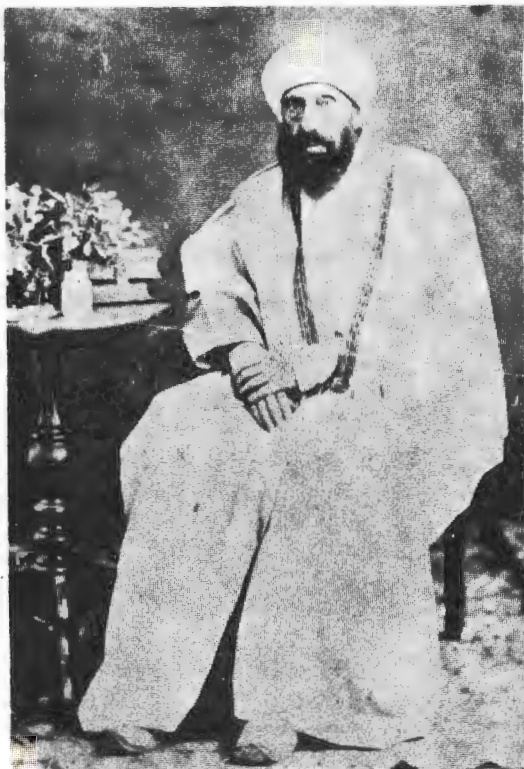
حاج استاد غلامرضا شیشه‌گر اصلاً از اهالی ساری مازندران

### غلامرضا

بوده ولی در شیراز در حدود سال ۱۲۲۱ قمری زاده شده

است. نامبرده از عرفای معروف زمان خود بوده که چندی در ساری و قم و تهران اقامت داشت. در سالهایی که در تهران مقیم بود جمعی از اعیان و اشراف روی توجه به وی

آوردند و بساطش خیلی رونق گرفت . میرزا محمودخان محمودی مشاورالملک ازمریدان پروپاقرص وی بوده است . استاد در ماه شعبان ۱۳۰۱ ق. در تهران در سن هشتاد سالگی درگذشت و کالبدش را از تهران بمشهد حمل نموده و در آنجا ب خاک سپرده شد . ماده تاریخ فوتش (استاد شیشه گر) ۱۳۰۱ میباشد .



حاج استاد غلامرضا شیشه گر

### غلامشاه

غلامشاهخان معروف به امان الله خان دوم پسر خسروخان والی  
وحسن جهان خان مشهوره به والیه دختر ۲۱ فتحعلیشاه قاجار بوده  
است . رضا قلیخان حاکم کردستان برادر بزرگ غلامشاهخان بمناسبت بدرقاری وطنیان ،  
بامر محمدشاه قاجار در سال ۱۲۶۳ هجری قمری و در تهران زندانی شد و بلافاصله پس از مرگ  
محمدشاه در سن ۱۲۶۴ هجری قمری از زندان فرار کرد و به کردستان بازگشت و دم از بیایگیری  
واستقلال میزد . غلامشاهخان برادر کوچکتر که در تهران بود بر حسب صوابدید میرزاتقیخان

امیر کبیر بجای او حاکم کردستان شده با عده‌ای توپچی و تفنگدار بکردستان اعزام شد و بواسطه این اقدام امیر، آشوبها فرونشست .

حکومت غلامشاه خان در کردستان تا سنه ۱۲۸۴ (مدت ۲۰ سال) طول کشید تا اینکه در این سال فرهاد میرزا معتمدالدوله پسر دوازدهم عباس میرزا نائب السلطنه بجای وی بحکومت کردستان برقرار گردید .

### غلامعلی

غلامعلی خان امین همایون قهوه‌چی باشی در سال ۱۲۷۷ هجری قمری متولد<sup>۲</sup> و در سال ۱۳۰۹ ق. پس از اینکه یکی از سرایداران عمارت سلطنتی (محمد علی نام) چند تیکه از جواهرات تخت طاووس را از تالار آینه دزدیده، سرایدار باشی را تغییر دادند و امین همایون در این سال، علاوه بر شغل سابقش، سرایدار باشی عمارات سلطنتی نیز گردید .



زراست به‌چپ: پاشا خان امین الملک - غلامعلی خان  
امین همایون - میرزا علی مشکوة الملک



غلامعلی خان

۱- فرهاد میرزا معتمدالدوله در جلد قاجاریه نسخ التواریخ فرزند پانزدهم و در منتظم ناصری فرزند دوازدهم و در جلد نهم روضة الصفاء پسر بیست و پنجم عباس میرزا نایب السلطنه ذکر شده است .

۲- مادر امین همایون دختر فتحعلیشاه و مشهوره به خانمه بوده و در اواخر ماه صفر ۱۳۰۷ قمری درگذشته است.



غلامعلی خان امین همایون و حاج حسینعلی خان

غلامعلی خان امین همایون

محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود (۲ جمادی‌الاولی ۱۳۱۰ ق.) مینویسد: «امروز بندگان همایون باغ سپهسالار (محل کنونی مجلس شورای ملی) تشریف آوردند. بیست هزار تومان امین همایون برای اتمام مسجد (سپهسالار) از بانک شش ماه قبل قرض کرده البته ده هزار تومانش را بخانه خودش خرج کرده، دو هزار تومان هم مباشر و معمار خوردند زیاده از شش هفت هزار تومان به مسجد خرج نشده و هیچ معلوم نیست کسی تمام خواهد شد. با وجود این، خیلی تعریف فرمودند. بعد از تماشای مسجد به باغ آمدند نهار را در عمارت میل فرمودند، بعد از آنجا به خانه شخصی امین همایون رفته بودند، پانصد عدد ده شاهی تازه سکه پیشکش گرفته بودند. بعد رجعت بعمارت سلطنتی فرمودند.»



## غلامعلی

حاج غلامعلیخان دنبلی در سال ۱۲۷۸ قمری که سلطان مسعود میرزا ظل السلطان پسر بزرگ ناصرالدینشاه در سن ۱۲ سالگی بجای حاج کیومرث میرزا ایلخانی ملک آرا بحکومت مازندران - استرآباد - صحرای ترکمن - سمنان و دامغان منصوب گردید حاج غلامعلیخان دنبلی به پیشکاری وی انتخاب و همراه او به ساری مقررآمودیت او عزیمت نمود و این سمت و مأموریت چهار سال و دو ماه بطول انجامید .

## غلامعلی

میرزا غلامعلی شاملو صدرالاطباء از شاگردان حاج آقا بابا ملک الاطباء رشتی (متوفی ۱۲۸۹ قمری) و میرزا سیدرضی سمنانی حکیم باشی نظام و میرزا ابوالقاسم نائینی سلطان الحکماء (متوفی ۱۳۲۲ ق.)، که از اطباء خاصه ناصرالدینشاه بوده اند، بوده و پس از فراغت از تحصیل طب قدیم در نزد آنان، چندین سال طبیب مخصوص امیر حسینخان شجاع الدوله قوچانی بود و سپس به مشهد آمده مشغول بمعالجه مرضی گردید و در خراسان از اطباء معروف و شهرتی داشت. نامبرده در حدود سال ۱۲۱۸ خورشیدی متولد و در سال ۱۳۰۲ خ. در سن نزدیک به نود سالگی در مشهد درگذشت .

## غلامعلی

غلامعلیخان معروف به ملیچک و ملقب به عزیز السلطان و بعد سردار محترم و دارای منصب امیرتومانی با شمشیر مرصع در کودکی، برادر زاده امینه اقدس گروسی یکی از زنان سوگلی ناصرالدین شاه بوده و وجه تسمیه ملیچک را اینطور توجیه میکنند : در اوائل که عشق شاه به این کودک شروع شده بود توجه بچه را بخود جلب کرد پسرك بالهجه گروسی اشاره به گنجشك کرده گفته بوده است (میلچك - ملیچك ا) شاه این لغت را برای او لقب قرار داده و باو ملیچك میگفت بعضی ها این موضوع را به



از راست بچپ: نایب - آقا مردك - عزیز السلطان - حسن خانه شامرد - آقا محمدخان قصیر اقامه



پدر این پسر نیز نسبت میدهند و بمناسبت شهرت پدر به این نام پسر را هم ملیچک میخوانده‌اند. ملیچک و یا ملیچک تبدیل و تحریف همان ملیچک است. عزیز السلطان پسر میرزا محمدخان معروف به ملیچک اول و ملقب به امین‌خاقان در حدود سال ۱۲۹۶ قمری متولد و از اوان کودکی یعنی در سن یکی دوسالگی بقدری مورد محبت و توجه ناصرالدینشاه واقع شد که از بچه‌های خودش هم او را بیشتر دوست میداشت. این بچه در ایام کودکی، زردنبوی - بدریخت - بد اداء و لجوج بود که شاه بدون سبب و جهت عاقلانه، او را به حد افراط دوست میداشت. میرزا محمدخان پدر غلامعلی‌خان نیز معروف بوده به ملیچک که گاهی کلمه ملیچک را به پسر و گاهی هم به پدر میگفته‌اند. میرزا محمدخان را ملیچک اول - غلامعلی‌خان عزیز السلطان را ملیچک دوم و غلامحسین‌خان برادر کوچک عزیز السلطان را ملیچک سوم میگفته‌اند و میگویند هنگامیکه میرزا محمدخان پسر دوستی چوپان را بالباس کهنه و پاره و گیوه پیا و کلاه نمد به سر، از گروس باندرن شاه آوردند چون گنجشک را به کردی ملیچ میگویند و این جوان در حضور شاه گنجشک را ملیچ گفته بود از این جهت به ملیچک موسوم و معروف شد و البته این گفته باید از سایر گفته‌ها درست تر باشد.

ناصرالدینشاه این عزیز کرده خود را در سفر سوم (۱۳۰۶ - ۱۳۰۷ ه. ق.) همراه خود به اروپا برد و نان خانه بسیار عالی مانند قریه باغ خاص که از املاک و اگذاری حاج میرزا آقاسی به شاه و از املاک بسیار مرغوب اطراف تهران بود به اوداد و اخترالدوله دخترش را هم به حباله نکاح او در آورد و عروسی بسیار مفصلی هم برای او گرفت معذک چون خودش پیدا نکرده بود و ناز پرورد تنعم بود پس از کشته شدن ناصرالدین شاه به مرور و به تدریج آبادی مزبور را از دست داد و میان او و دخترش هم متارکه شد و در شهریور ماه سال ۱۳۱۸ خورشیدی در سن ۶۱ سالگی در حال فلاکت، زندگانی را بدرود گفت.

شرح حال عزیز السلطان خود يك اطلاعاتی است از اوضاع اجتماعی - سیاسی دربار و سلطنت در دوره های گذشته و مطالعه آن بشخص خواننده می‌فهماند که اوضاع مملکت چگونه سالها بی‌سرو سامان بوده است و اکنون هر قدر سعی و کوشش میشود که سرتو آن خرابی‌ها را بتوان بهم وصل و اوضاع را اصلاح نمود موفق نمیشویم. جمعی از نویسندگان از قبیل اعتماد السلطنه - دکتر فووریه - لرد کرزون و غیره شرح حال عزیز السلطان را نوشته‌اند و مطالعه آنها از نظر آشنائی با اوضاع درهم و برهم يك مملکت عقب افتاده بسیار مفید است و اینک بشرح گفته‌های هر يك از آنان می‌پردازیم. **بخوان تا بدانی حکایات را:**

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود راجع به لطف و محبت و توجه خاص ناصرالدینشاه به این طفل و دم و دستگاه و جلال و عظمتش چنین گوید: «قبل از وقت ملیچک باشا طر و فراش و سوار و غلام بدوشان تپه آمده بود». عزیز السلطان تمام دستگاه شاه را از قبیل میرآخور - شاطر - غلام بچه - پوش قرمز که درسرها برای



غلامعلی خان عزیز السلطان

صف اول نشسته از راست بچپ: آقا دالی - عزیز السلطان - آقا بشیرخواجه معروف بشمع قهوه خانه

صف دوم ایستاده از راست بچپ: نقر دوم آقا عبدالمطلب پسر صادق خان سرور الملک سنور زن،

نقر سوم اصغر زائی

(بعد وسیله و واسطه شد بین زنان ناصرالدین شاه و اشخاص خارج)

نقر ششم عباس خان از پیشخدمتان ناصرالدین شاه .

نفر هفتم اسمعیل یهودی

صف سوم ایستاده از راست بچپ : آقا عبدالله خواجه امین اقدس و همچنین خواجه، پرستار ولله عزیز السلطان و آقا نورمحمد خان رشتی خواجه مخصوص قاجارالدوله و کلیددار اندرون شاه

شاه میزدند - فراش باشی - موزیکانچی - ساول - قراول و غیره و غیره و بطور کلی آنچه را که شاه داشته عزیز السلطان هم مانند او داشته است . اعتماد السلطنه خانواده ملیجک را در همه جا ملاجکه مینویسد ( ملاجکه جمع ملیجک ) و ملاجکه در آن زمان عبارت بوده اند از : میرزا محمد خان ملیجک اول ملقب به امین خاقان پدر عزیز السلطان - غلامعلی خان ملیجک دوم عزیز السلطان - غلامحسین خان ملیجک سوم - سید ابوالقاسم بزازجد مادری عزیز السلطان - جوجوق ده ده ملیجک - امینه اقدس زن ناصرالدین شاه عمه

عزیز السلطان - مردك دائی عزیز السلطان<sup>۱</sup> . اعتماد السلطنه راجع به سید ابوالقاسم چنین اظهار نظر میکند : « ۵ جمادی الثانی ۱۲۹۸ : ابوالقاسم پدر زن ملیجک (محمد خان امین خاقان) که در نزد ناصرالدین شاه بمنزل ایازاست و محمود » . ملیجک بشاه خطاب میکرد شاه جون و شاه به ملیجک میگفت علی جان . اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خویش مینویسد :

۱ - مردك پسر سید ابوالقاسم دائی ملیجک كوچك پیشخدمت شاه بود و گاهی هم شاه را

میآلید .

دشنبه ۹ جمادی الاولی ۱۲۹۸ : د شیرو گاوی را دعوا انداختند<sup>۱</sup> گاو زخمی شد و فرار کرد، جان بدر برد. دیروز از عجایب این بود که وقتی که شیرو گاو را بهم انداخته بودند ملیچک<sup>۲</sup> بیلی از عملجات که کار میکردند گرفته بود دم پله ایستاده بود که اگر شیر بالا بیاید و بخواد نندای نکرده بوجود مبارک پادشاه صدمه برساند او باییل مدافعه نماید. خیلی مشابه بود این مجلس به شکارگاه شاه عباس در صفحات فارس که شیری با وحمله کرد. یکی از امراء بازوی خود را حایل پادشاه کرد و جان او را نجات داد. یکشنبه ۱۶ جمادی الثانیه ۱۲۹۸ : خواستم بخوابم که شاه نزدیک چادر من آمد و مرا از خواب بیدار کردند و خودشان



ناصرالدینشاه - عزیزالسلطان - امین حضور

فرمودند پلنگی شکار کرده اند. پلنگ موقعی بدست آمده بود و صید شصت همایون شده بود. ملیچک (میرزا محمدخان امین خاقان) کاری کرده است که لازمست نوشت شاه که خیلی مغرور و متفرعن از این شکار بودند و بلفظ گهربار تمجید زیادی از خودشان میفرمودند ملیچک مجرم آتش آورده بسبک عوام مشت سپندی بدور سر و بدوش همایون آشنا کرده با آتش ریخته خیلی نازک کاری کرده است و خیلی اسباب امتنان شده. خلاصه شاه برای اینکه بحرم خانه و باهل شهر شکار خودشان را نشان بدهند شب را نماندند آشپزخانه را سه ساعت بغروب مانده بار کردند شهر آوردند.

۲ شنبه ۱۷ جمادی الثانیه ۱۲۹۸ : «شاه بیرون آمد طلوزان حکیم باشی

۱ - شاه در دوشان تپه.

۲ - میرزا محمدخان امین خاقان.



عرض کرد که امروز دو خوشحالی دارم . یکی اینکه شما پلنگ شکار کردید ، دیگر اینکه قشون فرانسه تونس را فتح کردند . هم تعریف کرده هم ریشخند یعنی شما پلنگ صید کردید مامملکت « . پنجشنبه ۲۰ جمادی الثانیه ۱۲۹۸ : « صبح در بخانه رفتم شاه بیرون آمد زیاد عجله داشت از درد دندان و مصمم کشیدن دندان بودند . شنیدم که امین السلطان ( آقا ابراهیم ) بازوی راست ، ملیچک ( امین خاقان ) بازوی



از راست بچپ : آغا عبدالله خواجه - عزیز السلطان - آقادالی

چپ - موجهول خان<sup>۱</sup> سر را گرفته بودند و دندان را کشیده بودند . سه شنبه نهم رجب ۱۲۹۸ : « مردك پسر سید ابوالقاسم که از خواص حضور است بواسطه برادر زنی ملیچک » . جمعه ۱۹ رجب ۱۲۹۸ : « شاه از اندرون بحمام تشریف آوردند روزنامه در دست داشتند مطالعه میفرمودند بمن دادند مادامیکه سرحمام ناهار غلیان میل میفرمودند عرض کردم در این بین تفصیلی گذشت که نگارش او لازم است . اشخاصیکه در سرحمام بودند من بودم - محمد علیخان امین السلطنه که در موقعی شرح حال او خواهد آمد - حسینخان مجلاتی پیشخدمت و میرزا محمد ملیچک که معروف این کتاب است .

**در وقتیکه من مشغول ترجمه کاغذ لردسالیسبوری وزیر خارجه انگلیس بودم که در حین مجلس کنگره برلن<sup>۲</sup> با وزیر خارجه فرانسه در باب مسأله**

۱ - غلامحسین خان صدیق السلطنه .

۲ - مراد از کنگره برلن کنگره ای است که در سال ۱۸۷۸ میلادی ( ۱۲۹۵ ق.هـ ) از نمایندگان دول آلمان - اتریش - فرانسه - انگلیس - روس - عثمانی و ایتالیا تحت ریاست پرنس بیسمارک صدراعظم معروف و مشهور آلمان در برلن تشکیل یافت .

تونس مبادله نموده بود و تصور میکردم خیلی مسأله عمده قابل اعتنائی خواهد بود چرا که نتیجه این کاغذ حالا بعد از سه سال بروز کرده است که فرانسه قشون به تونس کشیده آنجا را میخواهد متصرف شود. شاه از ملیچک سؤال کرد: پسر امسال بیلاق کجا خواهی رفت؟ مبادا شهر بمانی از گرمای هوا پسرت ناخوش خواهد شد. ملیچک بعد از آنکه چند مرتبه گردن رفت و پوزخند زد بمانگاه کرد که یعنی خاک بستران می بینید که شاه ایران چه قدر التفات بامن دارد؟ که ملاحظه هوای گرم تهران را فرموده نمی خواهد پسر من در گرما باشد بالاخره گفت: جاندارم بیلاق بروم همین شهر خوب است. شاه فرمود: خیر ابدأ پسرت خواهد مرد باید حکماً بیلاق بیائی کرایه خانه را من خواهم داد. خلاصه دو ساعت صحبت بیلاق ملیچک بود روزنامه و غیره از میان رفت. در این بین پسر ملیچک (عزیز السلطان) را که موسوم به ملیچک ثانی است از اندرون بیرون آوردند در همان صفه ای که پادشاه نشسته بود در پهلوی خود نشاندند نان و پنیر بدست خودشان بدهان این بچه زشت کثیف میگذاشتند. العجب این پادشاه مقتدر که انصافاً در تمیزی اول شخص است دست خود را تا رفیق بدهان آن بچه میکرد دوباره با همان دست آلوده به آب دهان، نان و پنیر بدهان طیب و طاهر مبارک خود میگذاشت. سه شنبه غره شعبان ۱۲۹۸: پادشاه دیروز سرناهار از ملیچک سؤالاتی میفرمود که نوشتنش لازم است.



خادمعلی خان ملیچک عزیز السلطان و  
آغا عبدالله خواجه

فرمودند: در تجربیش بیلاق رفته ای چه جور خانه ای داری؟ در خانه اگر حوض است بگو متوجه پسرت باشند که بحوض نیفتد و چند چاقمه قراول از عساکر منصوره بگیر که حفظ و حراست خانه ات را بکنند. خلاصه هرچیز از دنیا مبنی بر حکمتی است عشق با ملیچک باین شدت چه معنی دارد که پادشاه قادری مدتی وقت عزیز خود را صرف بچه ملیچک کند و ترتیب خانه بیلاق او را فراهم بیاورد؟ از خود ملیچک سؤال کردم که سبب عشق شاه با تو چیست؟ جواب داد: محمود چرا ایاز را میخواست؟ نخواستم بگویم: آقا جان به قول بعضی ایاز خوشگل بود و محمود لاطی بقول دیگر واضح روایات ایاز از سرداران خیلی رشید بود تو با قدرنا و لبهای زیبا که داری نه این هستی نه آن. شنبه ۱۷ رمضان ۱۲۹۸: «ملیچک ثانی» را که پسر کوچک ملیچک است و نزد عمه خود امین اقدس است خواجه بیرون آورد. این طفل خیلی طرف عشق شاه است.

۲۱ رمضان ۱۲۹۸: «... صبح برخاسته بدریخانه رفتم معلوم شد حاجی ابوالحسن معمار احضار شده است که با وحکم شود همه ساله علی الاستمرار دوهزار تومان بجهت خدام

آستانه پادشاه یورت بسازد. آنچه من فهمیدم مقصود کلی این است که برای ملیجک جایی بسازند چون ملتفت هستند شاید سایرین حسد برند و دلفسرده شوند این طور فرمودند. شه‌الله یکی من که هیچ دلفسرده‌گی نخواهم داشت زیرا که سلاطین مستقلی در توار یغ ضبط است از قبیل ملیجک زیاد داشته‌اند پس ملیجک طرف حسد اشخاص عاقل نخواهد شد. ملیجک ثانی (عزیزالسلطان) پسر ملیجک را از اندرون آوردند چون این طفل خیلی طرف میل پادشاه است و در اندرون زیاد با او بازی میکنند بمادت اطفال که خلوت و جلوت ندانند در بیرون هم طفلك بسر و گردن شاه می‌جست شاه ملتفت شدند که ماها از ترس سر بر زیر انداخته‌ایم و ساکتیم اما در باطن آنچه باید بگوئیم می‌گوئیم قدری از خود شیرینی‌های طفل راضی بودند.

سید ابوالقاسم جدای این طفل را که بواسطه این طفل حالا خیلی طرف میل است



خواستند که بچه را برده بازی بدهد. امروز به عضدالملک (علیرضاخان) خوانسار لارخت غریبی دادند. عضدالملک باناها را آمده بود نیم ساعتی پهلوی من در کنار سفره نشست که روزنامه می‌خواندم بعد برخاست ایستاد شاه خواستند مزه‌ای بکار برند و شوخی به عضدالملک فرمایند فرمودند: وقتی پهلوی ملیجک می‌ایستی معقول جوانی هستی بلند قامت و خوشگل، چون ملیجک در میان معا‌یبی که داور یکی کوتاهی قد است که سراپای او یک‌دفع ییش نیست. عضدالملک راضی از این حرف نشد ملیجک هم رنجید. شاه عادل برای اینکه ملیجک نرنجد فرمودند: اشخاص کوتاه قد زبر و زرنگ میشوند برخلاف بلندها که تنبل هستند. - ۱۸ صفر ۱۲۹۹: دیشب در بخانه که بودم تفصیلی

دیدم که مینگارم: «پسر ملیجک<sup>۱</sup> که تازه زبان باز کرده و خیلی طرف میل شاه است متصل در اطاق شاه بازی میکند بلکه به پدر خود اینقدرها گرم نیست و مهربان نیست که به پادشاه هیچ‌ده کرور (۹ میلیون) نفوس ایران هست. شاه از عضدالملک و سایر اعیان عمه خلوت خجالت میکشد، اما طفل یکسپال و نیم دارد، چه می‌فهمد که موقع بداند متصل دور شاه راه می‌رود به



زبان طفولیت شاه شاه گفته فی نی وقوقو میگویند سبحان الله مالک الملك از محبت شاه باین طفل. غره ربیع الاول ۱۲۹۹: «امروز امین السلطان<sup>۱</sup> بواسطه طیش قلب بدحال شده بوده است و شاه خیلی متالم چنانچه درسر شام آثار تألم از وجنات شاه پیدا بود اما پسر ملیجک که ورود کرد تمام الم مبدل به نهایت شغف شد». ۵ ربیع الثانی ۱۲۹۹: «در بخانه رفتن شاه دیر بیرون تشریف آوردند پسر ملیجک ناخوش است شاه دماغ ندارند». ۱۳ جمادی الثانیه ۱۲۹۹: «معلوم شد امروز شاه خیلی دور خواهند رفت حکم شد که رفتن ورامین موقوف است روز ۵ شنبه شهر خواهند رفت معلوم شد پسر ملیجک ناخوش است و طبیب او میرزا عبدالوهاب است<sup>۲</sup> بتحریک ناظم خلوت (آقارضا) وصاحب جمع<sup>۳</sup> و جمعی دیگر که با آنها آشنا است عرض کرده است این طفل اگر در ورامین برود بدحال خواهد شد عزم سلطنت و تصمیم پادشاهی بواسطه ناخوشی يك طفل بی سرو پا بهم خورد. عصر حکیم تولوزان را بجهت معالجه پسر ملیجک اندرون بردند این طفل چون از کلاه فرنگی میترسد در اندرون حاجی سرورخان<sup>۴</sup> کلاه خودش را سر حکیم تولوزان گذاشته بود خیلی مضحک بود. ۵ شنبه ۱۲



ناصرالدین شاه و وزیر السلطان

شعبان ۱۲۹۹: «امروز خواهیم رفت به افجه بحوالی سینک ناهار خوردیم بعد افجه رفتیم عصر شاه وارد شدند شب احضار بدر بخانه شدیم در چادر پادشاه باحضور امین السلطان (آقا-ابراهیم) که در واقع وزیر اول است پسر ملیجک را دیدم که اقسام بازیها میکرد معلوم میشود عشق شاه را بنده میکند». ۱۳ صفر ۱۳۰۰: «امروز دوسه مرتبه پسر ملیجک بیرون آمد موزیک زد قرار شد یکدسته موزیک چی مخصوص باسم او بگیرند». ۶ رجب ۱۳۰۰: «ملیجک تب کرده بود شاه باین واسطه کسالت دارند». ۷ رجب ۱۳۰۰: «شاه سلطنت آباد رفتند از ناخوشی ملیجک زیاد متغیر بودند نه ناهار خوردند و نه خوابیدند عصر مراجعت بشهر فرمودند». ۲۴ رجب ۱۳۰۰: «سرناهار شاه بودم

۱ - مراد آقا ابراهیم است.

۲ - این شخص بعداً ملقب به فخرالاطباء گردید.

۳ - میرزا علی اصغر خان امین السلطان دوم.

۴ - یکی از خواجگان مقرب شاه که بعد خواجه باشی و ملقب به اعتماد الحرم شد.

فرمودند شب حاضر باشم خانه آمدم وقت غروب رفتم امشب تفصیلی گذشت که مینویسم : « شاه یکساعت از شب گذشته از اندرون بیرون آمدند به من فرمودند که روزنامه های تازه آورده اند بخوان مشغول بودم تفصیلی از پولیتیک دول عرض میشد که شنیدنی و خالی از اهمیت نبود اول فرمودند که يك جعبه ساز فرنگی که تازه ابتیاع فرموده اند آوردند كوك کردند مدتی خلط مبحث شد من ساکت شدم بعد ملیجك پیدا شد بایك عدد دایره و يك دنيك و يك دستگاه سنتور و چهار پنج غلام بچه. مدتی ملیجك ثانی با غلام بچه ها ساز زدند و شاه محظوظ بودند که ملیجك از ساز خوش دارد. حکیم الممالك<sup>۱</sup> هم تملقات میکرد و ماشاء الله میگفت، یکوقت ملتفت شدم که در اطاق همایون چهل پنجاه نفر غلام بچه و فراش خاوت چهارده پانزده ساله که سابق غلام بچه بوده اند به تماشای بازی ملیجك آمده اند و این مجلس حکیم الممالك بود که عقلش از طفل بمراتب کمتر است و اعقل و اعلم من بودم که بقدر خری عقل ندارم و بقدر یا بویی علم سبحان الله چه دوره ای شده است تعجب و حیرت باید کرد! » - ۲۰ شعبان ۱۳۰۰ : «صبح در رکاب شاه سوار شدم خیال شاه پریشان بود آنچه خودشان فرمودند و از قرائن خارج معلوم شد کنه گوسفند ملیجك را زده است! » .

۲۴ ذیقعد ۱۳۰۰ : « نزدیک بحرم مطهر امام رضا (ع) دیدم يك كالسكه تنها می آید سی چهل فراش چوب بدست جلو افتاده برید برید میگویند معلوم شد ملیجك كوچك است. »  
 ۶ ذیحجه ۱۳۰۰ : « منزل ایوانکیف است چند منزل است که هر روز ملیجك را با تشریفات کامل با فراش سوار و چند نفر غلام بچه و آبدار و چتر ولله بحضور می آورند قدری خاطر همایون را محظوظ میکنند پولی گرفته میروند » . ۱۲ ذیحجه ۱۳۰۰ : « امروز از اتفاقات تازه این بود که معتمد الدوله<sup>۲</sup> و مشیر الدوله<sup>۳</sup> و احتشام الدوله<sup>۴</sup> و من استاده بودیم صحبت میداشتیم در این بین ملیجك كوچك بالله و غلام بچه ها آمدند بگذرند معتمد الدوله عصای خود را بزمین تکیه کرده تعظیمی در نهایت ادب کرد . مشیر الدوله پرسید شاهزاده بکه تعظیم فرمودید گفت به پسر شاه مگر نه این پسر شاه نصره الدین میرزا (سالار السلطنه) بود مشیر الدوله گفت خیر این پسر ملیجك اول موسوم به ملیجك ثانی است. معتمد الدوله بنا کرد به فحش دادن که چرا باید به پسر ملیجك من تعظیم کنم. خلاصه شاهزاده خیلی خفیف شد. » . ۱۸ صفر ۱۳۰۱ : « عصر شاه بمدرسه دارالفنون تشریف برده بودند از قرار گفته پرسکی ۵ زیاد خوششان آمده بود از آواز خواندن و ساز زدن خانه شاگردا که برای ملیجك مشق میکنند اینکار مخبر الدوله وزیر علوم پسندیده تر شده بود از تمام اعمالش. » ۷ شوال ۱۳۰۱ :

۱ - میرزا علی نقی .

۲ - فرهاد میرزا .

۳ - یحیی خان .

۴ - سلطان اوین میرزا .

۵ - معلم فرانسه و جغرافیای دارالفنون .

«وقت غروب منزل مجدالدوله<sup>۱</sup> رفتم مجدالدوله تفصیلی از عشق شاه به ملیجک بیان میکرد. از قرار گفته او حواس شاه امروز مختل بوده که این طفل از کوه شکراب بالا می آمده هر ربع ساعت یکنفر را بپرسش حال او میفرستاده اند. بلی نتیجه سلطنت مستقلة<sup>۲</sup> چنین است». جمعه ۱۶ شوال ۱۳۰۱: «امروز حکیم الممالک این اشعار را که از منشآت خود او است برای من میخواند:

شاه اگر عاشقی کند سر پیری

عشق ملیجک بس است و آل ملیجک

مرو و سرخس از بیاد رفت عجب نیست

عشق ملیجک بس است و خال ملیجک

هرچه جواهر بود خزانه سلطان

حق ملیجک بود و مال ملیجک

هرچه سمند است در طویله شاهی

مال ملیجک بود و باب ملیجک

اگرچه انشاء این اشعار نمک بحرامی است زیرا که درهجو و لینعت است اما چون

حقیقت دارد بآن جهت نقل قول کردم.

۱۳ ذیحجه ۱۳۰۱: «دیشب قرار

شد که هروقت ملیجک دوم سوار میشود چهار

فراش سوار، دوشاطر و پنج غلام کشیک خانه

همراه او باشند و آقامردك دائی او هم تفنگ

گلوله پر همراه داشته باشد هر که نزدیک

می آید با گلوله بزند».

۲۰ صفر ۱۳۰۲: «چند روز قبل

محض سلامتی وجود ملیجک دوم چهل و

هشت نفر از محبوسین انبار دیوانی را خلاص

کردند من جمله هفت هشت نفر از محبوسین

بابی بودند مابقی دزد، همان روز که بیرون

آمدند دوسه نفر دزدی کرده بودند».

۲ ربیع الاول ۱۳۰۲: «شب شاه بیرون

شام خوردند ملیجک را از اندرون بیرون

آوردند با ترمه و خز، شاه باز سرداری آسترخز

مخصوص خودش را باو پیچیده اندرون

فرستادند». و نیز می نویسد:



پروسکی سرآئیب اول و معلم دارالفنون

۱ - مهدیقلی خان.

۲ - استبدادی.



«دوشنبه دوم ربیع الثانی ۱۳۰۲: صبح زودخانه پروسکی رفته بعضی کتاب و اسباب ازفرنگ آورده بود دیدم از آنجا خدمت شاه رسیدم یکساعت تمام با قوام الدوله خلوت کردند معلوم شد پیغام صدراعظم بوده است بعد از نهار روزنامه ترجمان حقیقت که روزنامه رسمی عثمانی است و در او تفصیلی از ایران نوشته بودند با ترجمه اش بنظر شاه رساندم. دراین روزنامه نوشته بودند پسر خوانده اعلیحضرت پادشاه ایران که طرف عشق شاه است موسوم به ملیچک ناخوش شده بود ۶۵ نفر از مقصرین ایران که در محبس بودند برای شفای او از حبس خارج کردند و نفری ده تومان به آنها دادند. شاه روزنامه را مائفت نشدند ترجمه را تمام خواندند اخم‌ها بهم کشیدند ملیچک پدر که آفتاب لکن به شاه میداد بعد از من بیرون آمد به تقریبی از او سؤال کردم که شاه عریضه مرا چه کردند گفت در آتش بخاری انداخت. جمعه سیزدهم ربیع الثانی ۱۳۰۲: «امروز شاه سوار نشدند خدمت شاه رسیدم ملیچک کوچک را دیدم که از همان جور سرداری ترمه - یقه خنجر که مخصوص شاه است پوشیده بود خیلی تعجب کردم بعد از نهار شاه منزل آمدم». و نیز در تاریخ جمعه ۱۸ جمادی الاولی ۱۳۰۲ مینویسد: «یکی از سردرهای عمارت سلطنت آباد را به جهت بیرونی ملیچک کوچک قرار دادند». سه شنبه ۲۲ جمادی الاولی ۱۳۰۲: «شب درب خانه رفتم تا ساعت ۴ بودم امروز شاه در سردر شمس العماره نهار میل میفرمود ملیچک کوچک هم حضور بود در این بین سواران کرد در میان کوچه عبور میکردند ملیچک به شاه عرض کرد که آنها هم شهر یهای من هستند. شاه فرمود تو که بزرگ شدی تمام حکومت کردستان و هر چه کرد ایران است بتو خواهم داد» و نیز مینویسد:

«جمعه سوم جمادالآخری ۱۳۰۲: سلام تحویل در تالار موزه منعقد شد اما چه سلام طوری بی نظم که هیچوقت این قسم بی نظمی نمیشود سبحان الله که سال بسال کار ما ضایع تر میشود جمعیت متجاوز از ۴۰۰ نفر بودند بقدری بی نظم که مافوق نداشت اما تفصیل قبل از سلام را مینویسم که شاه در اطاق نارنجستان لباس می پوشیدند که بسلام بروند:

شمشیر جهان گشای تمام الماس خاقان را که هر سال در اینموقع کمر می بندند در پشت غلاف صورت فتحعلیشاه را مینا نموده اند حاضر کرده بودند که شاه کمر ببندند ملیچک دوم وارد شد شاه چون شاه جوان گویان مثل اینکه نوه دوستی چوپان هزار سال است پدر بر پدر شاه و شاهزاده بوده است خود را بدامان شاه انداخت و بنا کرد شمشیر را تماشا کردن. از شاه پرسید این مرد که

۳ - پروسکی معلم جغرافی در مدرسه دارالفنون ومدتی هم مترجم زبان فرانسه در وزارت انطباعات بوده.

ریش بلند دارد کیست؟ شاه فرمود جدمن فتحعلیشاه است که مثل من شاه بود. گفت این هم شاه بود، بریشش ریدم، ریش این را خوب بود بدم قاطر بست. از این حرف مهره از پشت ما کشیدند و بخود لرزیدیم اما شاه فرمود راست میگوئی ملیجک ریشش خیلی بلند بود من از او بهترم به این ختم شد...

خلاصه بعد به تخت مرمر حلام عام جلوس کردند از آنجا سردر رفتند گوشواره سردر که جای ولیعهد و سایر اولاد شاه بود به جهت ملیجک فرش کردند. سه شنبه ۲۱ جمادی الثانیه ۱۳۰۲ « و از دیشب باران شدیدی میبارد بنا بود اسب دوانی شود صبح با وجود باران افواج و تمام مردم رفته بودند موقوف شد من که درب خانه رفتم مجدداً برقرار شد باز موقوف شد رفتم در میان باغ با امین السلطان صحبت میداشتم که باز موقوف شد. امین السلطان ۱۵ تومان نذر بست که برقرار خواهد شد من گفتم که دیگر محال است تمام افواج و مردم مراجعت کردند باران هم میبارد گفت با وجود این شاه خواهد رفت. من هم نذر بستم که یکمرتبه هنگامه برپا شد. خواجه‌ها میدویدند، غلام بچه‌ها فریاد کردند، توپ انداختند، کرنا کشیدند، که نهار اسب دوانی پخته بودند با قافله آورده بودند دوباره برگردانیدند و شاه رفت معلوم شد ملیجک صبح زود اسب دوانی رفته است هر وقت که موقوف میشد او مجدداً آدم میفرستاد که باید اسب بدوانند تا اینکه شاه را مجبور کرد و رفت سبحان الله این اسب دوانی يك نوع سلام عام است که شاه با سفراء و تمام قشون و امراء و اعیان و اهل شهر جلوس میکند کار اینطور شده است. امین السلطان میگفت اطمینان من از این بود که این مشکل آنجا رفته است یقین شاه را خواهد برد خلاصه یکدوره اسب دوانی شد باران شدید بارید طوری که سیل برخاست بروز جمعه قرار داده شد.

شنبه ۲۳ رجب ۱۳۰۲: «امروز شاه قصر قاجار تشریف بردند غیر از صدراعظم (میرزا یوسف) همه وزراء بودند ملیجک را آورده بودند بواسطه بودن وزراء نهارى بساو دادند و عشرت آباد فرستادند بعد از نهار شاه، چادر خودم رفتم عصر که شاه مراجعت فرمودند فراش به احضار آمد درب خانه رفتم اول منزل امین السلطان رفتم معلوم شد شاه از ملیجک قهر کرده اند، اندرون تشریف برده اند. باین جهت که عریضه از آغا عبدالله خواجه مخصوص ملیجک که شال خواسته بود آورده بود که شاه دستخط کند شاه قبول نفرموده بودند ملیجک هم گفته بود بشاه که پدر کس کش بنویس غیرت سلطنت بجوش آمده فرموده بودند که خواجه ولله ملیجک را چوب بزنند اما فی الفور از تقصیرشان گذشته بود هر دو مقصر را یکساعت بعد شادان و خندان دیدم.»

یکشنبه ۲۴ رجب ۱۳۰۲: «صبح در رکاب همایون قصر فیروزه رفتم باز خلق مبارك خوب نبود ظاهراً از طرف خراسان باشد و از مصالحه روس و انگلیس و اتمام عمل مسئله افغانستان چندان دلخوش نیستند لکن خبط است چرا که مجادله آنها اسباب زحمت بلکه

تمامی ایران است خلاصه بعد از نهار ساعتی آسوده نشسته گاهی اطاق - گاهی زیر اطاق گاهی کنار باغچه گاهی دم یونجه به سر بردند ریش تراشیده فی الفور سوار شدند. سرقنات آقاداتی که جای گرم کثیفی بود آفتاب گردان زدند در زمین ناهموار خوابیدند عصر دوشان تپه آمدند ملیچک آنجا بود قدری بازی کردند نازش فرمودند. «سه شنبه ۱۱ شعبان ۱۳۰۲: «... من همان جا ماندم (قصر فیروزه) ملیچک کوچک را از شهر احضار کرده بودند که اول صبح چشمشان به او بیفتد ۱ ملیچک پیدا شد شاه را بیدار کرد بعد از رفتن ملیچک ماها رفتیم تفصیل دوشان تپه را عرض کردم».

شنبه ۱۵ شعبان: «شاه بیرون تشریف آورده ملیچک همراه بود خواسته بود آلوجه بخورد لله مانع شده بود گریه کرد خلق همایون تنگ شد ما هم به قول عوام ماست هارا کیسه کردیم الحمدلله سر نهار خیال آسوده شد». «دوشنبه ۲۴ شعبان ۱۳۰۲: «صبح به اتفاق امین السلطان دوشان تپه آمدیم شاه تشریف آورد، قبل از وقت ملیچک باشاطر و فراش و سوار و غلام آمده بود اول ورود با ملیچک معاشرت فرمودند».

۵ شنبه ۱۱ رمضان ۱۳۰۲: «امروز ملیچک کوچک ۲ لباس نظامی پوشیده بود، حمایل امیر تومانی (سر لشکری) انداخته بود، شمشیر بسته چند نشان زده بود ورود کرد خدمت شاه فرمودند ملیچک به ایلچی ها شبیه شده است به ملیچک فرمودند ترا ایلچی میکنم من عرض کردم پس من هم مترجم او خواهم شد شاه از این حرف بدشان آمد فهمیدند مقصود من تمسخر است». «یکشنبه ۱۴ رمضان: «صبح صاحب قرآنیه رفتم دیشب ملیچک کوچک دلش درد گرفته بود طبیب حاضر نبود شاه متغیر شده بودند حکم شد تمام اطباء را حاضر کنند مواخذه شود و کشیک قرار دهند».

یکشنبه ۲۷ شوال ۱۳۰۲: «بلافاصله جمعیت زیاد از غلام - فراش - شاطر نمایان شد ملیچک دوم را باین تشریفات آوردند».

۴ شنبه ۲۸ ذی قعدة ۱۳۰۲: «آقا علی اکبر خواجه که حالا فراش خلوت است آمد شاه فرمود حکماً حاضر شوم رفتم پناه برخدا از مجلسی که دیده شد عمله طرب در اطاقی نشسته ملیچک دوم صدر مجلس جلوس کرده دوسه دختر که یکی از آنها ۱۴ ساله بنظر میآمد یمین و یسار ش گرفته ده پانزده غلام بچه پشت و پیشش را داشتند باین حالت جلوس نموده محمد صادق سنتورچی که حالا محمد صادق خان و خان رئیس به او میگویند چرا که رئیس نقارخانه است تشریف داشت و آنچه لازمه ردالت بود مینمود. اطاق دیگر بندگان پادشاهی جلوس فرموده میز شام زمینی در حلو، چالمه مشروبات شیرازی و فرنگی در یمین، من هم روزنامه در دست جلو نشسته».

۱ - ناصرالدین شاه به این قبیل خرافات عقیده داشته است.

۲ - درس ۶ سالکی.



جمعه ۱۷ ذی القعدة ۱۳۰۲ در کله گيله : «در این بین کوبه ملیجك دوم پیدا شد شاه از پائین با دوربین قریب يك ساعت حرکت ملیجك را تماشا میفرمودند» - ۲شنبه چهارم ذی الحجه ۱۳۰۲ : «مخبرالدوله<sup>۱</sup> به جهت قرار موجب موزیکانچی های ملیجك احضار شده بود» . دهم ذی الحجه ۱۳۰۲ : «پید درب خانه رفتن از ظهر تا ساعت ۴ امین الدوله و امین السلطان تلگرافخانه با تبریز حرف میزدند ندانستم چه بود آیا اغتشاش واقع شده طرف مغان که من از پیش گفته بودم و انتظار داشتم که روسها بما صدمه بزنند یا هنگامه دیگر است تا بعد چه بروز کند. قبل از شام احضار شدیم که نقالی کنیم، در این بین ملیجك دوم ورود کرد بندگان همایون برخاستند او را در آغوش گرفته بوسیدند لبسیدند قریب یکساعت با حکیم الممالک زن قحبه گفتگوی این بود که ملیجك را چطور باید ختنه کرد آلت ملیجك را بندگان همایون دست میزدند و حکیم پدر سوخته که در باطن صدهزار فحش میداد در ظاهر تحقیقات میکرد. قرار شد ملیجك را هرگز ختنه نکنند» - ۱۶ ذی الحجه ۱۳۰۲ : «.... بعد شاه اندرون رفتند بیرون آمدند ملیجك دوم در بفل مبارکشان بود» . یکشنبه هفدهم ذی الحجه ۱۳۰۲ : «ملیجك دوم از پشت پرده غفله<sup>۲</sup> بیرون آمد به شاه فح کرد شاه خیلی ترسید» . دهم محرم ۱۳۰۳ : «عصر هم مجد المملک<sup>۳</sup> آمد میگفت شاه دیشب ملیجك دوم را دوش گرفته یکدوره باغ او را گردانده بود. خدا حفظ کند» . جمعه ۱۴ محرم ۱۳۰۳ : «صبح زود شاه سوار شده دوشان تپه تشریف بردند چهارپنج روزنامه خواندم درس خواندند با ملیجك بازی کردند ملیجك دوسه لفت فرانسه نان ، آب یاد گرفته است چنان شاه مشغوف شدند مثل اینکه هندوستان ضمیمه مملکت ایشان شده» . چهارشنبه ۲۴ صفر ۱۳۰۳ : «ایران الملوک<sup>۴</sup> دختر شاه ناخوش است شاه به ملیجك دوم قدغن میفرمودند آنجا نیروی ناخوش میشوی سبحان الله از این میل» .

اعتماد السلطنه در یادداشت های خود راجع به لیلی خانم مینویسد : «یکشنبه ۲ جمادی الثانی ۱۲۹۸ و من العجایبات : لیلی خانم که یکی از زنهای شاه و طرف عشق بود بارحملی دارد که بدو<sup>۵</sup> خیلی خوشحال بود حالا بسیار کسل است بواسطه مضمون (کذا) سایر نسوان و از قرار تقریر نایب السلطنه که از ایشان شنیدم حکم شده است عنفاً بچه او را سقط کنند .

---

۱- علی قلی خان .

۲- میرزا تقی خان .

۳- ایران الملوک همان افتخار السلطنه دختر لیلی خانم زن سوگلی ناصرالدین شاه است که زن پسر دانی خود میرزا ابراهیم خان انتظام الدوله پسر سردار امجدیوشی شد و بعد زن امیرخان خواجه نوری نظام السلطان (نظام الدوله) گردید. میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی برای مشارالیه اشعاری ساخته است .

سبحان الله از این کارها این مردم از طب بی اطلاع و از طبیعت بی خبرند که ممکن است شخص چهل سال اولادش نشود و یکصد زن داشته باشد و همه محروم از اولاد باشند یکرزن دیگر که رحم او يك نوع جذابیت دارد نطفه بکند و اولاد عمل بیاید. خیلی عجب است باز سبحان الله<sup>۱</sup>. شنبه ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۰۳: «عصر مجدداً درب خانه رفتم بندگان همایون عشق و میلشان به ملیجك دوم نه اینقدر است که به تصور آید خود را مشغول بازی میکنند که او را مشغول نمایند». یکشنبه ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۰۳: «شب درب خانه<sup>۲</sup> رفتم ملیجك دوم با یکدسته خانه شاگرد و خواجه وارد شد آفتابه لکن و اسباب آبخوری او را تعاقبش آوردند در این بین ادرارش گرفت گلدان نقره مخصوص همایونی که در آن ادرار میفرمایند آوردند با دست مبارك آلت ملیجك را بیرون آوردند میان گلدان گذاشتند که بشاشد. پناه بر خدا از این محبت!».

یکشنبه ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۰۳: «لباس سلطنتی پوشیدند جقه زدند شمشیر مرصع حمایل نموده که تشریف فرمای مجلس سلام شوند در این بین ملیجك کوچک شاه جون گویان وارد اطاق شد بی محابا بطرف شاه رفته کلاه جقه دار که هنوز شاه به سرمبارك نگذاشته بودند برداشت و به سر خود گذاشت به من خیلی ناگوار آمد». ۳ شنبه پانزدهم ذی الحجه ۱۳۰۳: «تفصیل غریبی دیدم ملیجك کوچک که محبوب شاه است به وضع غریبی شام میخورد نمیتواند بنشیند مثلاً شام او را از اندرون آوردند در مجموعه گذاشته بودند میرفت پهلوی مجموعه پارچه نان بر میداشت قدری چلو و خورش روی او میگذاشت بر میخواست راه میرفت و میخورد باز دوباره قدری کباب جوجه بر میداشت همین طور تا سیر شد». یکشنبه چهارم محرم ۱۳۰۴: «ملیجك کوچک تب کرده خلق شاه پریشان شده و بهمین جهت امشب هم تعزیه نخواهد بود<sup>۳</sup>». دوشنبه ۱۷ ربیع الاول ۱۳۰۴: «امروز که عید مولود حضوت رسول (ص) بود درب خانه رفتم ملیجك اول<sup>۴</sup> را دیدم کاغذ آبی در دست دارد بهمه کس حتی به قراولهای مازندرانی<sup>۵</sup> هم نشان میدهد پرسیدم چه است بمن هم نشان داد معلوم شد شاه به خط مبارك خودش دستخط فرمودند و به مهر جیب مزین فرموده بودند که غلامعلی خان یعنی ملیجك دوم به لقب عزیزالسلطان مفتخر است بعد از این او را به این لقب به خوانند خلاصه به امین السلطان فاتحه خواندند ملیجك را مرادف او

- 
- ۱- گویا همین ایران الملوك افتخار السلطنه بوده که بعد شاه از سقط کردن او منصرف گردیده و متولده ۱۲۹۸ ه. ق. میباشد.
  - ۲- مراد از دربخانه دربار است.
  - ۳- مقصود تعزیه در تکیه دولت است.
  - ۴- میرزا محمدخان امین خاقان.
  - ۵- سواد کوهیها.

جمعه ۱۰ جمادی الاولی ۱۳۰۴ : «امروز غلام بچه‌های عزیز السلطان با ساچمه چشم نعل بندی را کور کردند». ناصرالدین شاه دستگاه سلطنتی که برای خود داشت همان را قدری کوچکت‌ر برای عزیز السلطان درست کرده بود مثلاً شاه چندین غلام بچه داشت عزیز السلطان هم دارای چندین غلام بچه بود.

از غلام بچه‌های عزیز السلطان که تعداد آنان متجاوز از ۶۷ نفر بوده کلاسی بنام طبقه موزیک متعلق به آقای غلامعلی خان یا موزیک آقای عزیز السلطان در دارالفنون دایر بوده است. غره جمادی الثانیه ۱۳۰۴ : «از تفصیلات تازه اینکه تازه به ملیجک دوم نشان حمایل سرتیپی اول و منصب سرتیپی اول داده شد در فرمان خطاب متمد السلطانی باو دادند در صورتیکه این طفل هشت سال زیاده‌تر ندارد شاهنشاه به منصب و امتیازات تقووت فرمودند انشاء الله سلامت باشند صلاح مملکت خویش خسروان دانند ما را بچون و چرا چه کار است».

یکشنبه ۳ جمادی الثانیه ۱۳۰۴ سفر گیلان : «در این بین حرم که از عقب می آمدند رسیدند دسته انیس الدوله رسیدند و گذشتند بدون اینکه اعتنائی بشود دسته دوم که امین (امینه) اقدس و ملیجک و عزیز السلطان بود رسیدند اولاً شاه مبالغی شیرینی و میوه برای آنها فرستاد بعد خود شاه پیاده تادم کالسکه رفت عزیز السلطان را در آغوش گرفتند از کالسکه بیرون آورد بوسید بویید دوباره بردند به کالسکه رساندند خودشان مراجعت فرمودند در کالسکه سلطنتی جلوس فرموده بطرف کرج رانند».

۵ شنبه ۴ جمادی الثانیه ۱۳۰۴ : «خدمت شاه رسیدم بندگان همایون بواسطه کسالت ملیجک دوم کسل هستند».

۵ شنبه ۱۱ جمادی الثانیه ۱۳۰۴ : «ملیجک دویم ناخوش است خلق همایون متغیر است تولوزان بشاه عرض کرد تب دارد و درد مفاصل». جمعه ۱۲ جمادی الثانیه : «بعد درب خانه خدمت شاه رسیدم بواسطه کسالت ملیجک چندان سردماغ نبود». اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خویش راجع به عزیز السلطان بگفتار خود ادامه داده چنین گوید :

«جمعه ۱۶ شعبان ۱۳۰۴ ق. بهجت آباد مرحوم صدراعظم (میرزا یوسف آشتیانی مستوفی الممالک) ضبط شد و به ملیجک داده شد».

۵ شنبه ۹ رمضان ۱۳۰۴ : «شنیدم عزیز السلطان باشاه سوار شده بودند عصر زودتر مراجعت کرده بودند معلوم است در جلو فراش سوار، در عقب غلام و شاطر پیاده در جلو کالسکه، یکدسته سرباز که دم شمس‌العماره است تصور کرده بودند شاه است همه حاضر شده موزیکانچی سلام سلطنتی زده سرباز پیشفنگ زده بیرق خابانیدند (کذا) بعد که نزدیک



شدند معلوم شد عزیزالسلطان ومردك دائی ایشان وحاجی لله وآقاعبدالله خواجه بوده اند این جمعیت که درمیدان بودند باسربازهاوموزیکانچی ها یکدفعه بنای قهقهه وخنده را گذاشته بودند وخفیف شده بودند.

۴ شنبه ۱۴ شوال ۱۳۰۴ : «سفر فرنگ گرم است شنیدم انیس الدوله عرض کرده بود که عزیزالسلطان را همراه نبرید باعث افتضاح است اعتنائی نشده بود تا بعد چه بروز کند». ۴ شنبه دوم ذی الحجه ۱۳۰۴ : «ملیجك را شاه بوئید وبوسید فرمودند ملیجك باید سردار ایران شود خدا عاقبت امور ایران را حفظ کند».

۳ شنبه ۹ محرم ۱۳۰۵ : «امروز شنیدم شاه دربین اظهارالتفات به عزیزالسلطان میفرمایند عزیزجان ! وقتیکه توانشاءالله شاه شدی، قتل نکنی، چشم بیرون نیاوری، بامردم خوب رفتار کنی، سبحان الله! گمان نمیکنم بندگان همایون که آرزوی سلطنت این طفلک چوپان زاده را نمایند».

۱۷ محرم ۱۳۰۵ : «دربخانه رفتم هیچکس نبودشاه باملیجك کوچک یعنی عزیزالسلطان بازی میفرمودند». ۲ شنبه ۶ صفر ۱۳۰۵ : «بعد که سفراء ازحضور بیرون آمدندعزیزالسلطان درتالارگلستان روی تخت مرصع نشسته بود یکی ازحرامزاده ها به سفراء رساندند آنها هم نزدیک تخت رفته دست عزیزالسلطان را گرفتند صورت او را بوسیدند عزیزالسلطان هم ازتخت پائین آمد دوان دوان حضورشاه آمد که شاه جون ایلچی ها آمدند مرا دیدن کردند شاه هم خیلی خوشحال شد وتمجید کرد».

ملیجك اول (میرزامحمدخان) را امروزحمایل سبز دادند<sup>۱</sup> وملیجك دوم (عزیزالسلطان كودك نه ساله) امیرتومان (سرلشكر) شد. یکشنبه ۲۹ صفر ۱۳۰۵ : «دیشب سرشام (شاه) ملیجك سوم که برادر عزیزالسلطان و موسوم به غلامحسین خان است دو سال دارد زیارت کردم».

۳ شنبه ۵ ربیع الثانی ۱۳۰۵ : «شنیدم ازمجدالدوله که عزیزالسلطان بشاه عرض کرده است چرا نوکرهای شما به پسرهای شما تعظیم میکنند واز برای من کسی تواضع نمیکنند شاه فرمودند هر کس بتو تکریم نمیکنند باشمشیرت شکمش را پاره کن».

یکشنبه ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۰۵ : «شنیدم دراین چند شب که عزیزالسلطان ناخوش بود<sup>۲</sup> شاه شبی دوسه مرتبه لحاف دوش میگرفتند ونصف شب به عیادت ملیجك

۱ - مراد تخت طاووس است

۲ - حمایل سبز درجهای بوده است ازامیرتومانی (سرلشكری) بالاتر واز امیرنویانی (سپهبدی پائین تر).

۳ - سرخك درآورده وتب کرده بود.

میرفتند خدا عاقبت شاه را با این عشق حفظ کند.

۳شنبه ۲۶ ربیع الثانی ۱۳۰۵ : «امروز چرچیل<sup>۱</sup> میگفت خبر سلامتی عزیزالسلطان را که به ایلچی روس دالقوروکی دادند ساعت طلا بابت طلائی خود را بمزدگانی داد.»  
 ۵شنبه ۵ جمادی الاولی ۱۳۰۵ : «درخانه رفتم شاه را ازدور که دیدم خلق مبارک را تلخ یافتم معلوم شد با این طفلک یعنی عزیزالسلطان دیشب تب کرده و تنگی خلق مبارک به این جهت است دکتر کاسون طبیب انگلیسی<sup>۲</sup> بواسطه تولوزان شرفیاب شد بعد تولوزان و حکیم الممالک اندرون رفتند عزیز را دیدند ناهاری شاه در کمال تغییر میل فرمودند، ده مرتبه اندرون رفتند بیرون آمدند.»

دو شنبه ۹ جمادی الاولی ۱۳۰۵ : «دربخانه رفتم عزیزالسلطان گلایش درد میکند خلق مبارک معلوم است چه است اطباء فرنگی و ایرانی مشغول معالجه هستند.» شنبه ۱۴ جمادی الاولی ۱۳۰۵ : «عزیزالسلطان خوب شده باشمشیر و حمایل و یک فوج لله و خواجه و غلام بچه در باغ گردش میکرد شنیدم دندان عزیزالسلطان که افتاده بود شاه طلا گرفته به موزه گذاشته است. در عید نوروز سال ۱۳۰۵ ق.  
 عزیزالسلطان بانسان حمایل امیر تومانی (سر لشکری) و شمشیر مرصع تا آخر در حضور بود خیلی مردم بد میگفتند به برادر عزیزالسلطان موسوم به غلامحسین خان (ملیجک سوم) که طفل سه ساله ای است با قبای مقتول دوزی و حمایل میر پنجی (سرتیپی ۱) میان دست و پا می غلطید.»

۲۹ شوال ۱۳۰۵ : «سوارهای چگنی قزوین که از پانصد زیاد ترند از نصرالله خان نصرالملک گرفته به عزیزالسلطان ده ساله دادند و این فرمان را برایش صادر کردند : (امیرالامراء عظام فدوی دولت جاوید ارتسام غلامعلی خان عزیزالسلطان که از زمان طفولیت تا این اوان رشد و کهنوت !! که همیشه خاطرها را از خدمات پسندیده و کفایت مفیده خرسند داشته و همیشه حواسش مصروف به تعلیم قوانین نظامی و آداب قشون کشی ! است لهذا از هنده السنه سیچقان ایل سواره چگنی قزوین را با و مرحمت فرمودیم و غیره و غیره) خلاصه کسی از این منشی پدر سوخته مؤاخذه نکرد که این عبارات جز تمسخر ذات پاک مقدس همایون چه مقصودی داشتی که این طفل ده ساله را در آداب قشون کشی و علم نظامی نوشتی که فرق بول و غایط خود را نمیدهد خلاصه از این تمسخر بسیار

۱ - مراد سیدنی جان الکساندر چرچیل است.

۲ - دکتر جان هورنسی کاسون Dr. John Hornsey Casson از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۸ ه.ق. (۱۸۸۷ تا ۱۸۹۱ میلادی) طبیب سفارت انگلیس در تهران بوده است.



نصرالله خان نصرالملک

بدم آمد اما چه چاره»<sup>۱</sup>.

۳ ذیقعدہ ۱۳۰۵ : «دیشب عزیز- السلطان تب کرده و گنه گنه نمی خورد شاه ملتجی به امین السلطان شدند بیچاره امین السلطان پنج نخود گنه گنه خورد شاید آن طفل بخورد نشد خاطر همایون بشدت پریشان بود و روبه من فرمودند چه باید کرد عرض کردم باروغن زیتون حل کنند به بدنش بمالند ظاهر آچنین کردند یکساعت از شب رفته احضار به سرا پرده همایونی شدم شاه خیلی خوشحال بودند این خوشی را یکی بواسطه قطع تب عزیز السلطان و دیگر تلگرافی که از استرآباد رسیده بود».

۱۵ محرم ۱۳۰۶ : «شاه بیرون شام میل فرمودند ( در سلطنت آباد ) در وسط شام که مشغول خواندن کتاب بودم عزیز السلطان گریه کنان آمد معلوم شد گلچهره کنیز که

ازندمای او است از شهر نیامده چنان خلق مبارک از گریه او متألم شد که حواس شام خوردن نماند».

۶ صفر ۱۳۰۹ ق : «عزیز السلطان در سلام امروز زیر دست نائب السلطنه و بالا

دست تمام امراء عسکریه ایستاده بود».

۲۵ صفر ۱۳۰۶ ق : «امروز دوروز است خاطر همایون بجهت اینکه عزیز السلطان بارنج روشن کرده صورت خود را سوزانده تلخ است» . ۲۶ ربیع الاول ۱۳۰۶ : «دیشب عزیز السلطان در اندرون همایون حرم را مهمان نیز کرده بود (سرمیز غذا خوردند) . نوکر چرچیل نائب سفارت انگلیس رفته بود اندرون سفره شام را چیده بود و آشپز ایلچی انگلیس شام پخته بود عصر هم شاه جمعی از عمله خلوت را برده بودند تماشای میز، امین السلطان و نائب السلطنه هم رفته بودند ، ولیعهد هم شنیدم تشریف برده بودند تماشا ، خداوند این ملیجک بازی را رفع کند که

۱ - ایلات و سواره قزوین تا این تاریخ ابواب جمعی نصرالملک برادر حاج میرزا حسین -

خان سپهسالار بود .

ننگ بزرگی شده است»<sup>۱</sup>.

۲۹ ربیع الاول ۱۳۰۶ ق: بحضور همایون احضار شدم سرنهار آقا عبدالله خواجه عزیزالسلطان آمد بشاه عرض کرد عزیزالسلطان شما را میخواهد معلوم شد بره عزیزالسلطان را امین اقدس کشته عزیز ذلیل شده گریه میکرد شاه را بجهت دادخواهی احضار نموده بقیه ناهار به کسالت گذشت». ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۰۶: خدمت شاه رسیدم شاه را متغیر دیدم معلوم شد عزیزالسلطان تب مختصری کرده». ۴ رمضان ۱۳۰۶: «امروز عزیزالسلطان تنها در کالسه نشسته بود و قریب دوست سوار هم همراه، قبل از ورود شاه به شهر (تبریز) ورود کرد مستقبلین که برای ورود شاه جلو رفته بودند از قشون و غیره که منتظر ورود شاه بودند در خیابانها نشسته بودند. فراشهای سوار جلو عزیزالسلطان باچماق و شش پر مردم را بلند میکردند و مردم را مجبوراً به تعظیم و امیداشتند. نصره الدوله (عبدالحسین میرزا فرمانفرما) که رئیس قشون آذربایجان است گفتند حکم داده بود به افواج بر ای عزیزالسلطان پیش فنگ زدند و بیرق خوابانده بودند تمام اهل تبریز از این فقره متألم بودند و بدگویی میکردند خداوند وجود شاه را از سر امین اقدس و آقا عبدالله خواجه حفظ نماید و مسبب افتضاح دولت و ملت را فنا کند»<sup>۲</sup>.

۱۱ رمضان ۱۳۰۶: «دیشب جو جوق ده ده عزیزالسلطان را که لباس مردانه پوشانده از ارس عبور داده بودند که شاید بشود همراه عزیزالسلطان بیاید چون خیلی قباحث داشت امروز صبح او را مجدداً پس فرستادند».

۱۲ رمضان: «منزل ایروان و چهارده فرسخ است، کالسه اول مخصوص بشخص همایون است، کالسه دوم عزیزالسلطان و اتباع مخصوصش، کالسه سوم امینالسلطان و میرزا محمودخان و وزیر مختار (اعلاء الملك) و عزیزخان».

۱۹ رمضان ۱۳۰۶ ق: «بواسطه دل تنگی عزیزالسلطان ازدوری کنیزکان

۱ - در این تاریخ ایلچی وزیر مختار انگلستان در تهران سر هنری درو مندولف - Sir Henry Drummond Wolff دیپلومات معروف بوده و مأموریت وی در ایران مدت چهار سال و اندی از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۸ ه.ق. (۱۸۸۷ تا ۱۸۹۱ میلادی) به طول انجامید. نامبرده در سال ۱۸۳۰ متولد و در سن ۱۹۰۸ میلادی درگذشت و اصلاً از یهودیهای انگلستان بود. و مراد از این چرچیل سیدنی جان الکساندر چرچیل Sydney John Alexander Churchill نایب سفارت انگلیس است که چندین سال در ایران مأموریت داشته و فارسی را خوب میدانسته است. نامبرده در ابتداء خدمتش مدت ۶ سال از ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۶ منشی اداره تلگرافخانه انگلیس در تهران بود بعد نایب دویم سفارت انگلیس شد و از سال ۱۸۸۶ تا ۱۸۹۴ در سمت مزبور برقرار بود و در سال ۱۹۲۱ در سن ۵۹ سالگی درگذشت.

۲ - این قضیه هنگامی است که ناصرالدینشاه برای بار سوم باروایا میروود.



خود خاطر همایون بر این علاقه گرفت که مسافرت به وین و اقامت در ورشو بکلی موقوف باشد که زودتر این سفر بانتهاء برسد» - ۲۳ رمضان ۱۳۰۶ : و امروز عزیز السلطان پبله کرده بود که تفنگ اندازی کند چون شهرهای فرنک تفنگ انداختن غدغن است و افتتاح فصل شکار هم نشده که در بیرون کسی تفنگ بیا ندادد تفنگ اندازی عزیز السلطان غیر مقدور بود او بنای گریه را در حضور شاه گذاشت و شاه را هم باین جهت متغیر کرده بود تا امیرال یو یوف مهماندار مجبوراً بعرض امپراطور رسانده بود و قرار شد که در بیرون شهر روی رودخانه نوا Neva عزیز السلطان تفنگ اندازی کند .

۲۶ رمضان ۱۳۰۶ : دحوالی مغرب وارد شهر ورشو شدیم جنرال کور کراک ما را استقبال کرد امروز عزیز السلطان آفتابی شد بالباس رسمی دوش بدوش شاه و حاکم ورشو راه میرفت و مردم تمسخر میکردند می خندیدند» - ۹ شوال ۱۳۰۶ : «همینکه حرکت راه آهن شد بیدار شدم لباس رسمی پوشیدم حاضر ورود برلن شدم امپراطور آلمان (گیوم دوم) که تا راه آهن شاه را استقبال کرده بود در نهایت مهربانی شاه را پذیرفت عزیز السلطان لباس رسمی پوشیده شاه جلو او با امپراطور دوش بدوش راه میرفت گاهی هم از امپراطور جلو میرفت پشت سر امپراطور امین السلطان بعد از اومن و مجدالدوله میرفتیم . غره ذیقعه ۱۳۰۶ . «به لندن آمدیم شاه با ولیعهد انگلیس (ادوارد هفتم) و تشریفات زیاد عصر وارد شدند ولیعهد مخصوصاً از شاه خواسته بودند که عزیز السلطان را باو معرفی کند» - ۳ ذیقعه : «کحال مخصوص خودشان را ولیعهد فرستاده بود چشم عزیز السلطان را معالجه کند شاه راضی نشدند» - ۶ ذیقعه : «شنیدم عزیز السلطان را شاه فرستادند خانه ولیعهد به ملکه انگلیس معرفی کرده بودند عزیز السلطان هم دست ملکه را بوسیده بود» .

۱۲ ذیقعه : «امروز بیرمنگام میرویم سه ساعت بظهر مانده آنجا رسیدیم عزیز السلطان هم در سر میز حاضر بود شاه بحاکم فرمود عزیز السلطان را برای این آوردم که تربیت شود» . از قراریکه شنیدم این چند روز بشاه چندان خوش نگذشته بود و پسر ولیعهد انگلیس (ژرژ پنجم) در خانه صدراعظم<sup>۱</sup> جمعی از جوانان را جمع کرده بود باطابق عزیز السلطان ورود داده بود آقا عبدالله - عزیز خان وحسین خان غلام بیچه و چرکس تازه را با آنها نشان داده بود که این ها زنهای شاه هستند مخصوصاً دست بسینه آنها زده بود<sup>۲</sup> . در این سفر عجیب

۱ - لرد سالسبوری Robert Cecil Salisbury رهبر حزب محافظه کار و نخست وزیر

معروف انگلستان از سال ۱۸۸۶ تا ۱۹۰۲ میلادی .

۲ - بگمان اینکه اینها زن هستند و پستان دارند .

رسوا شدیم<sup>۱</sup>.

۱۴ ذیقعد ۱۳۰۶: «شنیدم عزیزالسلطان درخانه روچیلد<sup>۲</sup> که رفته بودند بعضی اسباب دزدیده بود صاحب خانه ملتفت شده بود بافتضاح پس گرفته بودند». ۱۵ ذیحجه: «درباد Bade یکی از شهرهای آلمان: از کارهای عزیزالسلطان این است که درمبال را قفل کرده کلید را خود نگهداشته است تمام ملتزمین و عمله عمارت مبال ندارند این هم لوازم این سفر است». ۱۷ ذیحجه: «درمبال بستن یکی از مسائل دولتی شد ملیجک درمبال را قفل میکند این عمارت همین يك مبال را دارد از صدراعظم گرفته تا ادنی نوکر باید این جا بروند اهالی خود عمارت هم فحش به ماها میگویند ما میثنوم قدرت تکلم نداریم این است مسأله مبرزباد Bade از مسأله مشرق زمین<sup>۳</sup> اهمیتش بیشتر شده».

۱۳ محرم ۱۳۰۷ ق: «دو ساعت بغروب مانده وارد لیجان<sup>۴</sup> شدیم شب سرشام خدمت شاه بودم عزیزالسلطان باخودشان شام میخورد بی مقدمه عزیزالسلطان از شاه پرسید شما سرتیب اول زیادتر از سرباز دارید اگر جنگی واقع شود بخواهید قشونی به استرآباد بفرستید یکی میگوید پایم درد میکند یکی میگوید زنم ناخوش است شما چه خواهید کرد. تعجب از هوش این پرس کردم که این طفل چگونه معایب کار را فهمیده، آفرین!».

۲۶ محرم: «از تبریز به باسمنج میرویم صبح بازحمت زیاد از شهر بیرون آمدیم در خلعت پوشان آفتاب گردان سرخی دیدم بتصور اینکه خیمه سلطنتی است به آن طرف رفتم معلوم شد خرگاه عزیزالسلطان است مأیوس شده راندم». در سفرها هر جا که برای شاه آفتاب گردان یا چادر برپا میکردند برای ملیجک دوم هم نظیر آن اما قدری کوچکتر میزدند.

۱- آقا عبدالله خواجه سفید عزیزالسلطان بوده که او نیز مانند عزیزخان خواجه خوش صورتی بوده است.

چرکس دختری بوده ۱۲ ساله که ناصرالدین شاه در این سفر (سفر سوم ۱۳۰۶ ق.) از مسکو به معین الملك (حاج شیخ محسنخان مشیرالدوله) سفیر کبیر در اسلامبول تلگراف کرد که دوزن چرکسی خریداری کرده برای اودر اروپا بفرستد که همراه او هم يك زن چرکسی خریداری کرده فرستاد.

حسینخان نیز خوشگل و از غلام بچه های عزیزالسلطان بوده و چون مو بور و چشم زاغ بوده از این جهت معروف بوده است به حسینخان فرنکی.

۲ - Rothschild بانکدار معروف یهودی.

۳ - Question d'orient.

۴ - جایی است باصفا مابین ایران و تفلیس.

سلخ ربیع الاول ۱۳۰۷ ق: «د شنیدم دیشب شاه اخترالدوله صبیبه خودشان را که هشت سال تمام دارد بی مقدمه به عزیزالسلطان نامزد فرمودند حکم شد تهیه شیرینی خوران به بینند هر روز صبح عزیزالسلطان با موزیکانچی ها و فراش های کوچک که دارد میرود درب اطاق اخترالدوله. اخترالدوله را به کالسه نشاند میبرد مکتب خانه عصر بهمین تفصیل مراجعت میدهد» - ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۰۷: «شاه ناهار را منزل صرف فرمودند وقت ناهار حضور بودم بعد عصر بدون خبر محض اینکه عزیزالسلطان شهر رفته بود به تعاقب او شهر تشریف بردند» - ۵ جمادی الاولی ۱۳۰۷: «امروز بعد از ظهر شیرینی خوران عزیزالسلطان شد تمام رجال دولت حتی پسر ظل السلطان جلال الدوله هم جلو خوانچه افتاده بود، چهارصد خوانچه قند و کاسه نبات، چهار طاقه شال، هفت پارچه جواهر بجهت این شیرینی خوران برده شد».

۱۵ جمادی الاولی: «صبح دارالترجمه بعد خدمت شاه که رفتن هنگامه ای دیدم گوسفندهای قربانی و کیسه های پول تصدق بود که اندرون میبردند معلوم شد عزیزالسلطان تب کرده انشاء الله خدا شفایش بدهد که خاطر مبارک شاه ملول نشود».

سلخ جمادی الاولی ۱۳۰۷ ق: «امروز عزیزالسلطان را جور غربی اندرون دیدم حرکت میکند ده دوازده نفر فراش های کوچک قرمز پوش در جلو و یکی از آنها بادبزنی های بلند چینی در دست یکی از اطفال، بلافاصله بعد از فراش ها، عزیزالسلطان غرق جواهر و ترمه، پشت سر عزیزالسلطان چهار پنج نفر خواجه و غلام بچه به این سبک و منوال در میان حیاط گردش میکند، باید از وضع روزگار عبرت برد».

اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود در تاریخ ۲ جمادی الثانی ۱۳۰۷ ق. راجع باخترالدوله این چنین شرح میدهد: «صبح باتفاق دکتر فوریه اندرون (شاه) عیادت مریض ها رفتیم؟ عصر مجدداً باطاق امین اقدس از آنجا منزل اخترالدوله رفتیم. ماشا الله این دختر بقدری خوشگل است که اگر خدای نکرده بمیرد من خیلی غصه خواهم خورد همین است که به عزیزالسلطان دادند. حیف از این کبوتر بیضه حرم که خدای نکرده باین مرض تلف شود، بعد از بیرون آمدن از حرم خانه منتظر آمدن شاه شدم. دو فقره عرض که یکی ما یوس از معالجه چشم امین اقدس است و دیگر معانعت عزیزالسلطان به نزدیک شدن اخترالدوله که مبادا درد گلو بگیرد نمودیم فقره دوم را محض ادای تکلیف عرض کردیم».

۱ - اخترالدوله خوشگل بوده و میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی راجع باو اشعاری

دارد.

۲ - اعتماد السلطنه در این مواقع مترجم دکتر فوریه طبیب مخصوص شاه بوده.

جمادی الثانیه ۱۳۰۷ : «شب در بخانه خدمت شاه رسیدم عزیز السلطان يك گراز شکار کرده بود دو ساعت تعریف او بود». ۲۷ شعبان ۱۳۰۷ ق: «این روزها عزیز السلطان اسباب مداخل پیدا کرده است خودش تماشاخانه اختراع نموده و بلیط تماشاخانه برای مردم میفرستد و هر صندلی پنج تومان مطالبه میکند. افسوس که من (اعتماد السلطنه) زحمت کشیدم کتاب مادام دوباری Dubarry را برای شاه ترجمه نمودم که متنبه شوند بدانند انقراض سلطنت بچه خواهد بود بخلاف نتیجه بخشید معایب کارهای لوی پانزدهم<sup>۲</sup> قبول شد مجسمه عزیز السلطان ساخته شد املاک دولت به قیمت ارزان<sup>۳</sup> فروخته شد و آنچه مقصود بود عمل نیامد».

۵ رمضان ۱۳۰۷ ق: «شنیدم پریروز عزیز السلطان پارك امین الدوله رفته بود چون از طرف امین الدوله اثبات وجودی نشده بود پیشکشی داده نشده بود او هم لج کرده به اطفالی که همراهش بودند حکم کرده بود درختها را شکسته بودند، گلها را بهم زده بودند با تفنگ مرغابیها را زده بودند و نیز مینویسد:

دوشنبه ۱۵ رمضان ۱۳۰۷: «شنیدم ملا فیض الله ترك هم که در مسجد سقا باشی نماز میخواند و موعظه میکند گفته بود این ملیحك بازی چه است اسلام را ضایع کردند زن مسلمان را بفرنگ چرا میفرستند امینه اقدس را بفرنگ چرا فرستادند کور شد جهنم شوکت اسلام را چرا میشکنند» - ۱۹ رمضان ۱۳۰۷ ق: «نزدیک بغروب حضور شاه شرفیاب شدم خاطر مبارک را متالم دیدم معلوم شد از قرار گفته آقامردك<sup>۴</sup> دائی عزیز السلطان که سمت للکی هم دارد عزیز السلطان يك سینی باقلای خام خورده دلش درد گرفته خاطر مبارک باین جهت پریشان است» - ۲۳ ذیقعد ۱۳۰۷ ق: «امروز پلور آمدم این جاها مار زیاد است فراشی راهم مار زده بود عزیز السلطان را چند روز است بواسطه اینکه مبادا مار بگزرد دوش میگیرند حرکت میدهند خیلی مضحك است».

۲۳ ذیحجه ۱۳۰۷ ق: «شنیدم قضائی از شاه گذشته بود و قتیکه مشغول شکاری بودند در يك جائی کمین کرده بودند چند قوچی از جلو گذشته بود خودشان چند تفنگ خالی کرده بودند زده بودند عزیز السلطان از پشت سر بطرف شکارها گلوله انداخته بود از قرار گفته

۱- کنسژان بک و دوباری Comtesse Jeanne Bécu du Barry یکی از معشوقه های لوی پانزدهم پادشاه فرانسه بوده که در سال ۱۷۹۳ میلادی در انقلاب فرانسه بوسیله ماشینی گردن زنی (گیوتین) اعدام شد.

۲- به بیشتر سلاطین مشرق زمین خیلی شباهت داشته.

۳- به اعیان و اشراف.

۴- پسر سید ابوالقاسم بزاز.



میرشکار باروت تفنگ زلف شاه را سوزانده بود گلوله بفاصله يك بند انگشت از بالای سر شاه گذشته بود خداوند تبارك و تعالی وجود مبارك را حفظ فرمودند اگر وقتی این خرچسونه آقا عبدالله (خواجه) را گلوله زده بود يك دوسیلی باورده میشد دیگر آنجا بی پروائی را نمیکرد. خداوند بحق ائمه طاهرین پادشاه را از شر آتیه این طفل بی تربیت محافظت کند.

۲۶ محرم ۱۳۰۸ : «امروز شنیدم هر کس پسر خوشکلی دارد آقا مردك دائمی عزیز السلطان میل میکند بزور باید او را بدستگاه عزیز السلطان بیاورند چنانچه میرزا شفیع نام که همه



آقا مردك محرم ۱۲۹۹

کاره وزیر دفتر است پسر خوشکلی میرزا آقا نام دارد که در مدرسه نظامی درس میخواند بحکم عزیز السلطان او را آوردند که رفع میل آقا مردك و غیره بشود خداوند رحم کند که آقا مردك میل به زنهای مردم نکند.

۱۶ ربیع الاول ۱۳۰۸ ق: د چند روز است عزیز السلطان تعزیه میخواندهم روز و هم شب در حقیقت عزاداری اولاد پینمبر هم بواسطه این پسر بچه بازی شده است.

۱۴ ربیع الثانی ۱۳۰۸ ق: «وتازه تر اینکه روزها عزیز السلطان درشکه خود را بخرمی بندد و آبدار و قهوه چی و آفتابگردان هم بخر بار میکند در کوچه ها گردش میکند».

۲۷ رجب ۱۳۰۸ ق: د امروز در رکاب همایون سوار شدیم خلق مبارك بجهت اینکه عزیز السلطان اصراری دارد شهر بروی تلخ است» - ۲۵ ربیع الاول

۱۳۰۹ ق: د عزیز السلطان هم ببادت همه ساله شب و روز اندرون مشغول تعزیه خوانی است. یکشنبه ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۰۹: د امروز امینه اقدس از مشهد مراجعت نموده وارد میشود.

عزیز السلطان تا ایوان تکلیف امین السلطان تا خواتون آباد بعضی از رجال دولت که باین قبیل تملقات و عدم قابلیت و دادن رشوه و نمودن عشوهِ حالاً بدرجات عالی رسیده اند و خانه دولت را خراب کردند تا حضرت عبدالعظیم رفتند قزاق و سوار کشیک خانه و مهدیه قریب چهار هزار نفر به استقبال رفته بودند از دم درب (در) اندرون تا دم اطاق امین اقدس را عزیز السلطان بسبک فرنگ

که برای تشریفات سلاطین در توقفگاههای راه آهن ماهوت گلی فرش میکنند شله فرش کرده بود باموزیکانچی و دسته گوه رخماری این بیچاره زوار کور را وارد خانه کردند».

۲۶ ربیع الثانی ۱۳۰۹ ق: «از اتفاقات تازه اینکه امروز عزیزالسلطان يك نفر سرباز را که قراول خانه او بود باتفنگ کشته است و خدمت شاه طوری مشتبّه میکردند که سرباز حصه گرفته بود و ناخوش شده دیوانه بود باتفنگ خودش شکم خودش را گلوله زده است اما سربازان به دادخواهی خانه نایب السلطنه رفته بودند. خداوند انشاء الله همه مردم را بخصوص ذات مقدس پادشاه مارا از شر این الخناس محافظت کند» - ۱۱ جمادی الثانی ۱۳۰۹ ق: «صبح به فاتحه خوانی نصرالملك رفتم شنیدم که لقب و منصبش را با افواج قزوین و مواجب تمام را به پسرش<sup>۲</sup> دادند. عزیزالسلطان به تحریک پدرش این افواج را خواسته بود شاه ندادند اگر این هنگامه شورش نمیشد<sup>۳</sup> یقین میدادند» - ۷ شعبان ۱۳۰۹ ق: «مجدالدوله (مهدیقلیخان) به شاه عرض میکرد که در دورباغ باعزیزالسلطان گردش کردم حرفها زد و ازدولت و ملت تفصیلی گفت که من حظ کردم شاه فرمودند عزیزالسلطان بسیار عاقل و قابل است منتهی درس نمیخواند. تولوزان عرض کرد مردمان بزرگ غالباً بیسواد بودند خیلی از این حرفها تعجب میکردم»<sup>۴</sup>.

غرة رمضان ۱۳۰۹ ق: «از امروز تعزیه عزیزالسلطان شروع شد نمیدانم چطور خاطر مبارك ملتفت شدند که آن وضع تعزیه خوانی در توی اندرون قبیح بوده است که حالا حیاط اعتمادالحریم<sup>۵</sup> که دم اندرون است چادر زده و تعزیه میخوانند و این بسیار خوب است» - ۷ رمضان ۱۳۰۹ ق: «اندرونی باغ سپهسالار مرحوم<sup>۶</sup> را هم که خانه مرحوم قمرالسلطنه<sup>۷</sup> بود و سه چهار دستگاه عمارت و باغ است به عزیزالسلطان بخشیدند چند روز دیگر است که پدرش هم که میرزا محمدخان باشد متولی مسجد خواهد شد و موقوفات مسجد را خواهد داشت» - ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۱۰ ق: «امروز صبح عزیزالسلطان و اتباعش طنابهای چادر محمد حسینخان رئیس اصطبل توپخانه را بردند و چادر بسرش خراب کردند. محمد

۱- نصرالله خان برادر صلیبی حاج میرزا حسینخان سپهسالار.

۲- میرزا نبی خان.

۳- مراد شورش مردم است بر علیه قرارداد و امتیاز نامه رژی.

۴- خیلی مضحک است فرنگی هاهم که بایران می آیند عادتاً و اخلاقاً کاملاً شرقی شده رنگ

خودمان را پیدا میکنند.

۵- حاج آغا سرورخان خواجه باشی.

۶- حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله.

۷- متوفیه ۱۷ جمادی الثانیة ۱۳۰۹ ق.

حسینخان هم بخیال اینکه تقصیری کرده و حکمی از شاه شده سراسیمه و برهنه خود را به در اندرون انیسالدوله انداخته بود. مادر محمد حسینخان، عندلیبالدوله<sup>۱</sup> با انیسالدوله آمده بود غش کرده بود معلوم شد که شاپور میرزا میر آخور عزیز السلطان میل کرده بود چادر آنجا بزنند محمد حسینخان قبل از او چادر زده بود باین جهت عزیز السلطان اینکار را کرده خداوند مردم را از شر این طفلک حفظ کند.

۴ جمادی الثانیه ۱۳۱۰ ق: «از عجائب اموری که از پیش از سفر عراق<sup>۲</sup> تا بحال از همه ایلچی هامی شنوم که زبان بریده بادنسبت جنون بشاه میدهند و میگویند به اسناد صحیح امین السلطان به ما ثابت کرده است که شاه سفیه است مثلاً میگفت: (معلوم نیست گفته وزیر مختار انگلیس بوده یا روس که شاه چند شب قبل به عزیز السلطان گفته است که آرزو دارم تمام دنیا غیر از من و تو و چند نفر خدمتکار زنانه و مرغ و بره که بجهت غذا لازم است باقی دیگر همه سنگ بشوند و ما بخانه آنها برویم اموال آنها را برداریم و تا قیامت همه سنگ باشند از این قبیل حرفها خیلی زدند انشاء الله بی اصل است).

۲۶ شعبان ۱۳۱۰ ق: «بندگان همایون پارك صدر اعظم مهمان بودند منهم آنجا رفتم باد سرد شدیدی میوزید تالارهای عمارت باغ را مخصوص شاه و عزیز السلطان حاضر کرده بودند از برای سایرین چادرهای بزرگ میان باغ زده بودند از هر حیث خیلی مزین و مجلل بود شاه تا عصر آنجا بودند شاهزادگان در حضور مبارك شطرنج و تخته بازی کردند». ۲۹ شوال ۱۳۱۰ ق: «از اتفاقات تازه که در این ایام روداده است شبی نایب السلطنه، (کامران میرزا) ساعت هشت از امیریه به عمارت شهرش می آمده نزدیک به میدان مشق یدالله نام پهلوان عزیز السلطان جلو کالسکه نایب السلطنه را گرفته شش لوله طپانچه به کالسکه اش انداخته بود نایب السلطنه<sup>۳</sup> پیاده شده فرار کرده! و به عمارت شهرش ورود کرده بود و بجای اینکه این مرده را گرفته تنبیه سخت بکنند محض خاطر اینکه پهلوان عزیز السلطان است و مبادا ایشان بر نجنبند رهایش کردند. خداوند انشاء الله بداد ما بیچاره ها برسد». سوم ذی قعدة ۱۳۱۰ ق: «تفصیلی امروز شنیده ام که مینگارم عزیز السلطان باز با گلوله تفنگ آدمی را کشته است و این پنجمین مقتول است که شکارشست مبارك این جوان مقتول میشود و عجب این است که این پنج نفر مقتول را بیک وضع و طرز شهرت میدهند همه فحش شنیده بودند و تغییر دیده بودند از عزیز السلطان و خودشان را کشته اند».

۱- عندلیبالدوله آوازه خوان ناصرالدینشاه بوده و اختصاص به انیسالدوله داشته.

۲- مراد از سفر عراق سفر ناصرالدینشاه است به شهرستانهای مرکزی و جنوب غربی در

سال ۱۲۷۵ قمری.

۳- وزیر جنگ.

۵ ذیقعدہ : « از شخص موثق تفصیلی شنیدم که مینویسم عزیز السلطان حالا شانزده سال دارد اگر قدش کوتاه است دلیل بر کمی سنش نیست شبق و شهوتش هم به درجه‌ای است که سه سال قبل از این لواط میکرده است این نابکار چشم طمع به شوکت<sup>۱</sup> صیفه‌شاه انداخته بود و مدت‌ها بود که با او سروسری داشت اغول بیکی خانم<sup>۲</sup> رئیس قهوه‌خانه<sup>۳</sup> اندرون که این صیفه‌ها و خدمتکارها سپرده باو است دیده بود که کار بافتضاح کشید به امین اقدس عمه عزیز السلطان شکایت کرد او بجای اینکه پرده پوشی کند و برادرزاده را منع نماید بحضور همایون شکوه کرد عزیز السلطان هم گریه کرد و عجاله<sup>۴</sup> کار بدین منوال گذشت البته عصمت و غیرت همایونی اگر این فقره صحت داشته باشد مقتضی تنبیه این طفل نابکار و خونخوار خواهد بود » .

۲۳ ذیقعدہ ۱۳۱۰ ق : « غروب هم به دربخانه رفتم جهت بیرون شام میل فرمودن بندگان همایون این بود که امروز صبح بیرون تشریف آورده بودند با مردک که حالا آجودان حضور شاه شده<sup>۵</sup> و شاپور<sup>۶</sup> و آغا بشارت قریب نیمساعت خلوت فرموده بودند و نتیجه حاصل خلوت اینکه عزیز السلطان میباید از این به بعد شب‌ها در اندرون نخواست چه جور و چه وضع او را راضی باین کار بکنند و عنوان مطلب چه قسم باو بشود که نرنجد از قراریکه مجدالدوله و سایرین میگفتند ظاهراً امین اقدس به شاه عرض کرده که این پسر حالا بزرگ شده و بعضی بازیگوشی‌ها میکند بهتر این است که او را اجازه بدهند در بیرون بخوابد و در اندرون نماند. در بیرون شام خوردن امشب برای آن بود که این مقدمات فراهم بیاورند و از آنجائیکه این شخص اسباب کار و مایه اعتبار و سرمایه‌زندگان و معاش جمعی از کنیز و خواجه و خدمه اندرون است ظاهراً نتوانسته بودند حضرات کاری بکنند که او دلخوش ترک حرم خانه را بکند و گریه نکنند آخر قرار بر این شد روزیکه سلطنت آباد می‌آیند شبش این کار واقع بشود » - ۵ شنبه ۱۸ ربیع الثانی : « حاجی لله عزیز السلطان را که به حیل بیرون کردند آقامردک دائمی عزیز السلطان رسماً لله شده مواجب و مرسوم حاجی لله در حق او برقرار شد » .

میرزا رضای کرمانی کشنده ناصرالدین‌شاه در ضمن بازپرسی‌هاییکه از او بعمل آمده در باره عزیز السلطان چنین گوید : « همه ساله برای عزیز السلطان که نه برای دولت فائده دارد

۱- از زنان سوگلی شاه .

۲- اغول بیکی از زنان ناصرالدین‌شاه از طائفه توماچ از تیره جمغربای ترکمان و خواهر علیخان رخت‌خوابدار شاه بوده است. ریاست اندرون شاه را پس از امینه اقدس اغول بیکی داشته و او در رتق و فتق امور اندرون شاه معاون امینه اقدس و در نزد شاه نیز مقرب و معتبر بوده است .

۳- مردک پسر میرزا ابوالقاسم یزاز ودائی عزیز السلطان و ملقب به اعتماد حضرت و آجودان حضور ناصرالدین‌شاه و ضمناً لله و پیشکار عزیز السلطان نیز بوده است .

۴- مراد از شاپور شاپور میرزا میرآخور عزیز السلطان است .



نه برای ملت و نه خدمتی برای حظ نفس شخصی انجام میدهد نیم میلیون تومان که با این خونخوااری و بی رحمی و ظلم از مردم مفلوک در آورده خرج او میکنند اینها را هم مردم این شهر میداند ولی جرأت نمیکند فریاد بر آورند.

ادوارد براون خاورشناس انگلیسی در کتاب انقلاب ایران راجع به عزیزالسلطان مینویسد: «سوگلی ناصرالدینشاه پسره کردی موسوم به منیچک که از حیث پستی نهاد و اخلاق نکوهیده خیلی منفور جامعه بوده که در زمان مسافرت شاه ۱۸۸۹ (۱۳۰۶ ق.ه.) در این کشور (انگلستان) موضوع شایان توجه خوبی برای مطبوعات بود».

لرد کرزن سیاستمدار معروف انگلستان که در سال ۱۳۰۷ ه. ق (۱۸۸۹ میلادی) با سمت مخبری روزنامه تایمز لندن بعنوان سیاحت بایران آمده و در روز سلام عید در تهران حضور داشته، در جلد اول صفحه ۳۲۴ کتاب ایران و موضوع ایرانی تألیف خود راجع به عزیزالسلطان چنین نویسد: «... دیگر از اشخاص برجسته آن روز نایب السلطنه وزیر جنگ پسر سوم شاه بود که فرمانده کل قوای ایران هم میباشد پهلوی وزیر، پیرمردی در لباس فیلد مارشال و پهلوی پیرمرد یک پسر بچه به لباس فیلد مارشالی ایستاده بود. شخص اخیر همان عزیزالسلطان غلام بچه محبوب ناصرالدینشاه است که در سفرهای فرنگ هم باشاه ایران همراه بود. زیر دست این بچه فیلد مارشال (آرتشید) افسران رنگارنگ ایران صف کشیده بودند که لباس هریک از آنان نمونه ای از لباس های نظامی یک یا چند کشور اروپائی میباشد ...» و نیز در صفحه ۴۰۰ و ۴۱۰ مجلد اول کتاب مزبور چنین گوید:

غلامعلیخان ملقب به عزیزالسلطان یک کرد بچه یازده یا دوازده ساله از کسانی است که همیشه پیش از گربه ها و شیرها و آهوها مورد علاقه پادشاه میباشد و حتی از فرزندان بلا واسطه شاه هم محترم تر و محبوب تر است. عمه غلامعلیخان که کنیزک کردی پیش نبوده اکنون یکی از بانوان جلیل حرمسرای سلطنتی و خزانه دار خاص پادشاهی است و بهمان جهت شاه او را امین اقدس میگوید. برادر امینه اقدس یعنی پدر غلامعلیخان عزیزالسلطان همراه شاه به لندن آمده بود من او را آنجا دیدم ظاهراً و باطناً جز یک مرد کرد دهاتی چیز دیگری نبود اما چه شد که وی و پسرش این قسم طرف توجه شدند البته جهت ندارد.

کسانی که از اوضاع دربارهای شرق آگاهند از این پیش آمده ها تعجب نمیکند چه که توجه یا عدم توجه (سمپاتی یا آنتی پاتی) یک پادشاه نسبت به یک نفر کافی است که خانواده ای بلکه شهرستانی آباد و یا بر باد برود.

۱- اشاره است بمسافرت سوم ناصرالدینشاه و آخرین سفرش باروپا که شش ماه و ۱۲ روز از تاریخ ۱۲ شعبان ۱۳۰۶ تا ۲۴ صفر ۱۳۰۷ قمری طول کشید و فقط در این سفر است که عزیزالسلطان را به همراه خود به ممالک اروپا برده است.

۲- عزیزالسلطان غلام بچه نبوده بلکه خودش غلام بچه ها داشته است.

شرقی‌ها هم باین طرز کارها معتادند و آنرا جزء مقدرات حتمی الاجراء و سر نوشت تغییر ناپذیر فرض میکنند. باری توجه شاه به عزیز السلطان تاحدی است که اگر او ناخوش شود شاه دست از کار میکشد! و امور کشور مختل میماند! چه بسا که پادشاه عزیز السلطان را برای اظهار لطف به اعیان و اشراف، بجای خود، بمنزل آنان میفرستد و حتی در دید و بازدید های دیپلوماسی و خارجی هم این موضوع سابقه دارد و بیش از چند بار همین عزیز السلطان بسفارت انگلیس آمده و از طرف شاه ایران بوزیر مختار شادباش و یا تسلیت گفت. عزیز السلطان با آنکه یازده سال بیش ندارد بدرجه عالی فیلمار شال (آرتشبد) ایران ارتقاء یافته و از کلیه مزایا و افتخارات این منصب خطیر استفاده میکند تصویر بزرگی از ناصرالدین شاه مکمل بانواع جواهرهای گران بها بازنجیرهای طلا به گردن عزیز السلطان آویخته و شمشیر و حمایل فیلمار شالی در بر دارد تا آنجا که من (لرد کرزن) تحقیق کرده و میدانم کلیه شایعات اروپائیان درباره اساس و پایه عشق شاه به عزیز السلطان خالی از حقیقت میباشد و این یکی از هوس رانی های ساده معمولی پادشاهان شرق است که نسبت به کسی بدون سبب این قسم پابند میشوند غیر از این هر تصور دیگری شود باطل و بی اساس خواهد بود.»

راجع به امینه اقدس در صفحه ۴۱۰ جلد اول لرد کرزن مینویسد: «امینه اقدس از يك خاندان كرد دهاتی عمه عزیز السلطان مشهور میباشد. امینه اقدس سرپرست گربه های شاه بود و بعداً خزانه دار خاص شد و بقدری در نزد شاه مقرب میزیست که در سال ۱۸۹۰ میلادی (۱۳۰۸ ق.) برای انجام يك عمل جراحی بدون نتیجه روانه وین گردید و این نخستین زن ایرانی یا بانوی حرم سرا است که بدون شوهر بفرنگستان پا گذارده است.»

دکتر فوریه فرانسوی که پس از دکتر تولوزان طبیب مخصوص ناصرالدین شاه گردید در کتاب سه سال در دربار ایران<sup>۱</sup> تألیف خود راجع به عزیز السلطان مینویسد:

«وجود این بچه کثیف خودرأی در دربار گذشته از اینکه چیزی برشأن شاه نمی افزود باعث سرشکستی او نیز شده و همه مردم این کارها را تقبیح میکنند بنظر من محبتی که اعلیحضرت باین بچه حیوان چشم دریده دارد بکلی غیر طبیعی است در صورتیکه انسان از دیدن اطفال نازنین خود شاه حظ میبرد و تمجب میکند که او چرا محبت را از اطفال خود دریغ داشته و باین عزیز دردانه بی جهت متوجه میسازد.» و نیز در صفحه ۶ کتاب مزبور دکتر فوریه مینویسد: «۱۲ ذی الحجه ۱۳۰۶ ق: ساعت دو بعد از ظهر از پاریس بطرف بلفور<sup>۲</sup> حرکت

کردیم ... و قتیکه بکلی از آبادی دور شده بودیم قطار راه آهن غفله<sup>۱</sup> ایستاد کارکنان قطار با کمال اضطراب میرفتند و میآمدند و بدقت هر اطاقی را تحت نظر تفتیش میآوردند مسافرین هم همه بیرون آمده و از یکدیگر میپرسیدند که چه خبر است آخر کار معلوم شد که عزیز السلطان سوگلی اعلیحضرت از راه شیطنت یا برای تفریح ترمز خطر را بحرکت آورده و قطار بهمین علت ایستاده است.

محمد گروسی معروف یا ملقب به فاضل و متخلص به راوی<sup>۱</sup> در سال ۱۱۹۸

فاضل

هجری قمری در گروس متولد و در سال ۱۲۵۹ ق. در گذشت.

راجع بسال فوت وی اقوال مختلف است در منتظم ناصری صفحه ۱۸۵ مجلد سوم ۱۲۵۹ ق، در مجلد دوم مجمع الصفحاء ۱۲۵۳ و در مجلد نهم روضة الصفاء تألیف هدایت ۱۲۵۲ قمری ذکر شده است. گویند که پدرش در تربیت وی خیلی کوشش نمود و پس از درگذشت پدر که در سال ۱۲۱۴ ق. اتفاق افتاد به بین النهرین (عراق) مسافرت کرد و چند سالی در آنجا مقیم و مشغول به تحصیل بود و پس از تکمیل تحصیلات به تهران بازگشت و در دستگاه فتحعلیشاه صبا ملك الشعراء فتحعلیشاه که نفوذی در دربار داشت و مقرب درگاه شاه (مقرب الخاقان) بود گردید و چون صبا دید که محمد مردی فاضل - بامایه - با استعداد و باقریحه است از ترقی دادن او کوتاهی ننمود و او را شخصاً به فتحعلیشاه معرفی کرد و پشتیبان او شد و بعد به فاضل ملقب گردید. در زمان فتحعلیشاه شاعر زیاد بود و برای اینکه از این راه ارتزاقی کرده باشند اکثراً در مدح فتحعلیشاه کوشا بودند و او هم از مدایح دروغی آنان بسیار خوشش میآمد و برای اینکه آن اشعار را برای او بخوانند شخصی را برای این کار در نظر گرفتند و آن شخص وظیفه اش این بود که اشعار شعراء را حافظ - ناقل و راوی باشد.

ابتداء شغل مزبور به دو برادر بنام احمد بیک متخلص به اختر و پس از او به برادر کهنترش محمد باقر بیک متخلص به نشاطی که اصلاً گرجی بودند داده شد لکن هر دو برادر یکی پس از دیگری در گذشتند و این شغل تعلق یافت به فاضل خان گروسی و همینطور تا سال ۱۲۵۰ ق. یعنی سال فوت فتحعلیشاه در این سمت باقی بود و بعد در سلطنت محمد شاه از شغل درباری که داشت بکلی کناره گرد و با وظیفه ای که از دولت (شاه) میگرفت امر را معاش مینمود. فاضل خان علاوه بر معلومات ادبی و عربی خطش بسیار عالی و انشاء اش قابل ذکر میباشد. از تألیفات او کتاب انجمن خاقان است که بامر فتحعلی شاه آن را تدوین و تنظیم نموده است. انجمن خاقان کتابی است مشتمل بر اشعار فرزندان فتحعلیشاه و خود شاه و شعراء زمان سلطنت وی.

۱ - چون راوی اشعار ملك الشعراء صبا و بعد راوی سایر شعراء و مداح فتحعلیشاه بوده از این جهت کلمه راوی را برای تخلص خود برگزیده و معروف گردیده است.

## فتح

میرفتاح پسر حاج میرزا یوسف آقای مجتهد تبریزی (متوفی ۲۳ شوال ۱۲۴۲ هجری قمری) پسر حاج میرزا عبدالفتاح طباطبائی.

میرفتاح در سال ۱۲۰۹ قمری متولد و در سال ۱۲۴۳ ق. در زمان استیلای روس‌ها به آذربایجان بواسطه اعمالیکه مرتکب شد پس از انعقاد مصالحه در ترکمانچای به تفلیس رفته و سپس در ۱۲۵۸ ق. به تبریز بازگشت و در سال ۱۲۶۹ قمری در تبریز در سن ۶۰ سالگی مرد. م. ق. هدایت



حاج میرزا یوسف آقا پند میرفتاح

(حاج مخبرالسلطنه) هنگام بازگشت از اروپا (۱۳۲۲ ق.) و ورود به تفلیس در صفحه ۴۲ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود مینویسد: «تفلیس شهری است نسبتاً بزرگ، اطرافش باصفا، رود کس از میان آن میگذرد. عصر بگردش باغ مجتهد گذشت. حاجی میرزا مسعود آقا این مجتهد همان است که روس‌ها را به تبریز دعوت کرد و پس از صلح ترکمانچای به قفقاز فرار کرد. در تفلیس زمین و باغ باو دادند بعد پس گرفتند يك خیا بان تفلیس در اراضی او واقع است و باغش قهوه خانه عمومی فاعبر وایا اولی الابصار». هدایت در این گفته خود خیلی اشتباه کرده و بجای میرفتاح میرزا مسعود آقا نوشته در صورتیکه در خانواده میرفتاح

حتی چنین اسمی هم وجود نداشته است چه رسد باینکه در اصل موضوع برای او اشتباه روی داده است. در تاریخی که مخبرالسلطنه هدایت از تفلیس عبور کرده میرزا نعمت‌الله پسر حاج میرزا محمد آقا پسر میرفتاح حیات داشته و در تفلیس بوده و بعد در همان سال (۱۳۲۲ ق.) در گذشته و در تفلیس در قبرستان مسلمین که از آثار شاه عباس بزرگ بوده بخاک سپرده شده است.

## فتح الله

فتح‌الله اکبر پسر حاجی خان امشای و برادرزاده اکبرخان بیگلریگی رشتی بوده<sup>۱</sup> اکبرخان بواسطه در دست داشتن و اجاره کردن گمرکات چندین ایالت و خرید خالصجات گیلان را، خیلی





فتح‌الله اکبر سپهدار اعظم

ارزان از دولت، اول ملاک و متمول گیلان شد و پس از مرگش دو دختر از او باقی ماند یکی عیال صادق‌خان سردار معتمد (متوفی ۱۳۱۱ خورشیدی) شد و دیگری در نظر بود که به فتح‌الله‌خان داده شود لکن فتح‌الله‌خان قبول نکرد و بجای دختر عمو، زن اکبر‌خان را باز دو واج خود در آورد. دختر پس از چندی مرد و دارائی او بمادرش رسید و آن ثروت کذائی افتاد بچنگ فتح‌الله‌خان و بعد در زمره ملاکین و متمولین طراز یک گیلان درآمد.

در سال ۱۳۰۷ هجری قمری پس از فوت عمویش اکبر‌خان بیگلر بیگی فتح‌الله‌خان برادرزاده‌اش تمام کارهای او را قبضه کرد و

عهده‌دار شد. چون او هم بیگلر بیگی رشت گردید از این تاریخ فتح‌الله‌خان نیز معروف شد به بیگلر بیگی و ضمناً از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۰ ق. با درجهٔ امیر تومانی مانند عمویش مدیر گمرکات خراسان، گیلان و مازندران هم بود و بعد تمام آنها را از دولت اجاره کرد و در ضمن، در این چند سال، علاوه بر لقب بیگلر بیگی ملقب به سالار افخم و سالار اعظم نیز گردید و بدیهی است که گرفتن درجه امیر تومانی - القاب و عهده‌دار شدن گمرکات قسمت شمالی ایران را بطور امانی و با مقاطعه و اجاره، تماماً با دادن رشوه بشاه و صدر اعظم صورت می‌گرفته است. در سال ۱۳۲۰ ق. که مظفرالدین‌شاه از راه رشت عازم اروپا بود (سفر دویم) چون در این ایام لقب سرداری خیلی معمول و با اصطلاح مد روز شده بود فتح‌الله‌خان که قبلاً بالقاب بگلر بیگی - سالار افخم و سالار اعظم نائل شده بود برای گرفتن لقب سرداری دوازده هزار تومان به مظفرالدین‌شاه پیشکش داد و ملقب به سردار منصور گردید، پسر عمویش صادق‌خان که ملقب به محتشم‌الملک بود بوی تأسی کرده او هم همین کار را کرد و پس از دادن دوازده هزار تومان، ملقب به سردار معتمد گردید. کنت گوینو نویسنده و محقق معروف فرانسوی در ۱۰۷ سال پیش در کتاب (سه سال در آسیا) تألیف خود راجع به لقب سردار و سرداران ایران چنین گوید :

«لازم است در اینجا بگویم که در کشور ایران به اقتضای وقت از یک تا

چندین صد نفر مارشال<sup>۲</sup> زندگی میکنند ولی این مارشالها برخلاف مارشالهای

۱- ۱۲ هزار تومان ۶۶ سال پیش.

۲- سردار، سپهدار، آرتشبد.

اروپائی سوابق خدمات نظامی ندارند و نیز فاقد لشکر و سپاه میباشند و حتی ازدولت هم حقوق نمیگیرند. بنابراین رتبه مارشالی در ایران مطلقاً اسمی است و هیچ نوع رسمیتی ندارد، جز اینکه بفرمان شاه این عنوان و لقب باشخاص داده میشود و گاهی از اوقات هم اشخاص بدون اینکه فرمان شاه را در دست داشته باشند خود را سردار مینامند. در شهرهای بزرگ ایران از قبیل تهران - مشهد - تبریز - شیراز و غیره در هر شهر چندین نفر مارشال وجود دارد ولی گاهی از اوقات ممکن است که شخص در قصابات و آبادیها هم بایک مارشال مصادف شود که لقب خود را از پدر بارت برده زیرا در کشور ایران عنوان مارشالی نظیر القاب و عناوین کنت - بارون و غیره موروثی است. این مارشالها غالباً از وجوه محلی هستند و هر یک بفرا خورخویش آب و خاک دارند و نوکران مسلحی که البته قشون رسمی نیست اطراف آنرا گرفته اند.

بعضی از این سردارها رؤسای ایلات و عشایر میباشند که در این صورت شماره افراد مسلح آنها زیادتر است و میگویند که در ایران رؤسای قبایلی هستند که میتوانند سی هزار مرد جنگی بمیدان جنگ بفرستند.

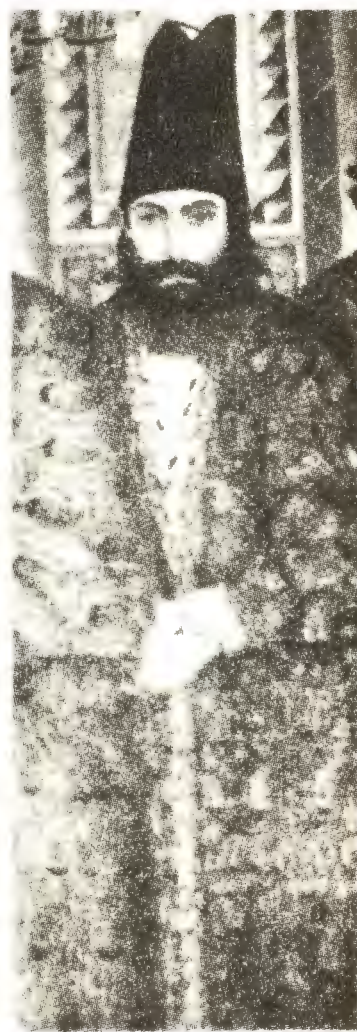
سردار منصور در آغاز مشروطیت و سلطنت محمدعلیشاه قاجار از مشروطه خواهان بود و پس از اینکه در باغ شاه دستگیر شد، ابتداء باعلاءالدوله و جلالالدوله به فیروزکوه و سپس به سوادکوه تبعید گردید و در آنجا چندین ماه تحت مراقبت اسمعیل خان سوادکوهی امیر مؤید بسر میبرد. میگویند که نامبرده چندان فهم و سواد زیادی نداشته و ظریفی منظوماً وی را چنین تعریف کرده است:

#### انا الحق گفتم منصوری سردار انا الخر گوید این سردار منصور

در اولین هیأت دولتی که پس از فتح تهران و خلع محمدعلیشاه در سال ۱۳۲۷ ه. ق. بدون نخست وزیر تشکیل یافت سردار منصور برای اولین بار در این هیأت دولت، بسمت وزارت پست و تلگراف منصوب گردید. و در سال ۱۲۹۴ خورشیدی پس از اینکه محمد ولی خان سپهدار اعظم تغییر لقب داده و به سپهسالار اعظم ملقب گردید، سردار منصور لقب او را برای خود گرفته سپهدار اعظم شد و بعدها سه بار وزیر پست و تلگراف - دوبار وزیر دادگستری و در سال ۱۲۹۸ خ. در کابینه حسن وثوق الدوله معروف به کابینه قرارداد وزیر جنگ بود. در سال ۱۲۹۹ خ. چون قرار بود که کودتا بشود، او را، بدستگیری میرزا کریم خان رشتی پسر عمویش که با جاهائی ارتباط کامل داشت روی کار آوردند و بهتر از او هم کسی نبود که از جریان اوضاع بی خبر و بی اطلاع باشد. او در این سال نخست وزیر شد و وزارت کشور نیز بعهده خودش بود و پس از ایجاد کودتا بسفارت انگلستان رفته و در آنجا پناهنده شد و پس از تأمین گرفتن و خروج از سفارت، دیگر داخل کاری نگردید و در حدود ۹۰ سالگی در تهران در گذشت و در ابن بابویه (شهرری) بخاک سپرده شد.



فتح الله میرزا شماع السلطنه



فتح الله میرزا شماع السلطنه



شکوه السلطنه مادر مظفر الدین شاه

## فتح الله

فتح الله میرزا شجاع السلطنه پرسی و پنجم فتحعلیشاه و پدر شکوه السلطنه مادر مظفرالدینشاه بوده که ناصرالدینشاه او را در سال ۱۲۶۸ قمری بعقد دائمی خود درآورد ( زن سوم عقدی). در سال ۱۲۵۰ ق. که محمدشاه پس از فوت فتحعلیشاه از آذربایجان برای جلوس براریکه سلطنت رهسپار تهران بود، شجاع السلطنه که در این هنگام حکومت زنجان را داشت با سیورسات و پیشکشی زیاد به پیش و از او در میان راه شتافته و محمدشاه بواسطه این کار او را دوباره حاکم زنجان نمود و در سال ۱۲۵۲ ق. بحکومت همدان منصوب شد. شجاع السلطنه در سال ۱۲۲۶ ه. ق. متولد و در سال ۱۲۸۶ ق. در گذشت.

## فتح الله

فتح الله خان شیبانی پسر اکبر و ارشد محمد کاظم خان پسر محمد حسینخان، تخلص به عندلیب پسر فتحعلی خان صبا ملک الشعراء بوده و تمام این هامردمان با فضل و هنر و با کمالی بوده اند. فتح الله خان در ماه رجب ۱۳۰۸ هجری قمری در تهران در گذشت و در باغچه ای که در آخر خیابان امیریه سابق و پهلوی کنونی (کوچه شیبانی) برای خود درست کرده بود بخاک سپرده شد. محمد حسینخان اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خطی خود (۲۰ رجب ۱۳۰۸ ق.) مینویسد: « شنیدم فتح الله خان شیبانی کاشی رفته است بازار همانجا سکنه کرده بود و مرده است. خیلی وحشت کردم خانه آدم عصر زانو انداختم ». اعتماد السلطنه از سکنه بسیار ترس داشته و چون خیلی چاق بوده، بالاخره هم در شب ۵ شنبه ۱۸ شوال ۱۳۱۳ ه. ق. بناخوشی سکنه در گذشته است. میرزا احمد خان اقبال الدوله و غلامحسین صاحب اختیار خواهرزاده های شیبانی بوده اند. از تألیفات فتح الله خان شیبانی کتاب درج در راست که در سال ۱۳۰۱ ق. طبع و منتشر شده است.

## فتحعلی

میرزا فتحعلی آخوند زاده پسر میرزا محمد تقی خامنه ای آذربایجانی در سال ۱۲۲۷ هجری قمری متولد و در سال ۱۲۹۵ در سن ۶۸ سالگی در تفلیس وفات یافته و در همانجا نیز در قبرستان مسلمانان که از آثار شاه عباس بزرگ میباشد مدفون شده است. به زبانهای ترکی - فارسی - عربی و روسی کاملاً آشنائی داشته و در هر یک از زبانهای مزبوره دارای مهارت و نویسندگی بوده است. مهمترین تألیفات وی نمایشهای هفت گانه اویزبان ترکی است که میرزا جعفر قراجه داغی (ارسبارانی) منشی جلال الدین میرزا پسر پنجاه و هشتم فتحعلیشاه بعنوان تمثیلات به پارسی نقل کرده و در سال ۱۲۸۸ هجری قمری در تهران چاپ شده است. از جمله کارهای مهمش رساله الفبا یا اختراعی

۱- محمد کاظم خان در سال ۱۲۶۴ قمری که شاه رخ میرزا پسر ششم حسینعلی میرزا فرمانفرما حاکم کاشان شد بوزات و پیشکاری (معاونت) اوتعیین گردید.



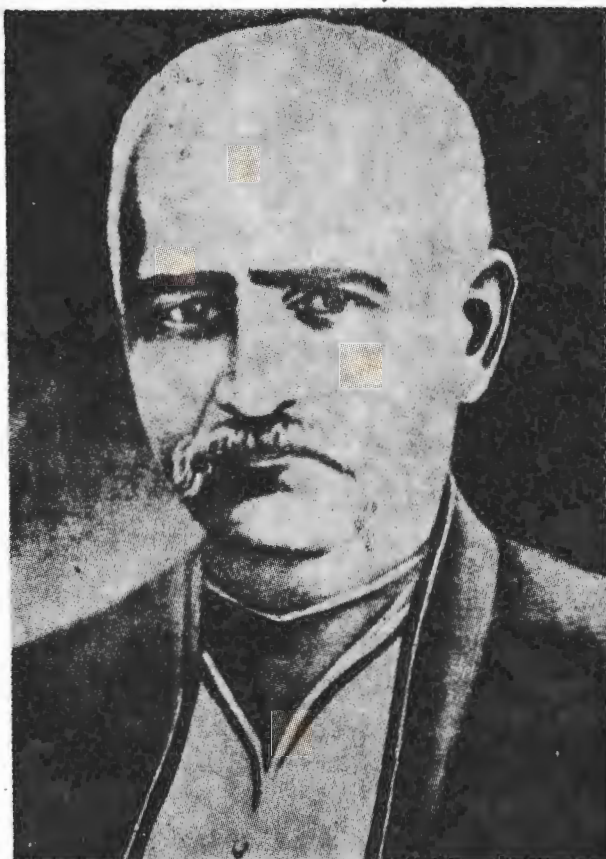


فتح‌الله خان شیبانی



او است که مدت ده سال روی آن زحمت کشیده و در سال ۱۲۷۴ قمری از ترتیب و تنظیم و تألیف آن فراغت یافته و معتقد بوده که یکی از علل عقبماندگی ملل اسلامی الفبای معموله کنونی آن است. برای اشاعه الفبای خود در تفلیس و اسلامبول اقداماتی نمود لکن نتیجه‌ای نه‌بخشید و از این کار تاحدی مأیوس گردید و عدم پیشرفت کار خود را در دربار عثمانی بواسطه موافق نبودن میرزا حسینخان مشیرالدوله با نظریات وی بوده و از این جهت در بازگشت به قفقاز او را هجو کرده و مشیرالدوله را در اشعار خود (مردک زرد چهره) نامبرده است.

آخوند زاده مدتی ساکت بود و کار خود را با آن مهارت اولیه دنبال نمی‌نمود تا اینکه میرزا ملکم‌خان الفبای اختراعی خود را که در پاریس به چاپ رسانیده بود یک نسخه از آن را برای اطلاع آخوندزاده فرستاد. دیدن الفبای مزبور مجدداً او را به جنبش و اقدام وادار نمود و الفبای خود را با انضمام رسائلی در سال ۱۲۸۵ قمری برای ملاحظه و مطالعه علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم وقت فرستاد و در ضمن بعضی از رجال ایران نیز از قبیل شاهزاده



میرزا فتحعلی آخوندزاده



پیکره میرزا فتحعلی آخوندزاده در بادکوبه

پیکره میرزا فتحعلی آخوندزاده در تفلیس

فرهاد میرزا معتمد الدوله عموی شاه را در تفلیس ملاقات کرد و توضیحات لازم در باب الفبای اختراعی خود بوی داد. میرزا فتحعلی آخوندزاده بواسطه علاقه مفروطی که به پیشرفت و ترقی ملل اسلامی داشت میتوان او را یکی از خادمین اسلام نامید.

فتحعلی خان افشار آرشلو از امراء و سرداران نادر شاه است که در اکثر جنگهای در سپاه وی داخل بوده و مخصوصاً در لشکرکشی

### فتحعلی

به هندوستان در همه جا پیشرو سپاه فاتح هند بود و رتبه و منصب وی در سپاه نادری چرخچی باشی<sup>۱</sup> بوده است. در سال ۱۱۴۹ هجری قمری که نادر شاه از اصفهان برای قلع و قمع میر حسین پسر میرویس و برادر شاه محمود هوتکی غلیجائی بحوالی قندهار رسید، فتحعلی خان را مأمور فتح قلعه کلات نمود لکن غلیجائی ها آرام ننشسته تعداد چهار هزار نفر سوار بسرکردگی سیدال غلیجائی برای دفع او مصمم گردیدند و ضمناً قصد داشتند که او را غافل گیر کرده دستگیر نمایند. نادر شاه به محض اینکه از قضیه آگاه شد خود شخصاً با عده ای سوار برای دفع آن عده رفته آنان را از میان برد و سیدال فرار کرده بعد دستگیر شد و فتحعلی خان به فتح

۱- متصدی اداره حمل و نقل.

قلعه کلات که از قلاع مستحکمه بود نائل گردید.

در جنگهای هندوستان در سال ۱۱۵۱ ق. هنگامیکه نادر شاه به قصبه انباله نزدیک شهر شاهجهان آباد (دهلی کنونی) رسید حرمسرا و همچنین بنه خویشان را بجمعی از سرکردگان خود زیر نظر فتحعلیخان افشار که مورد اعتماد و اطمینان او بود سپرده و حکم بتوقف در آنجا نمود و بعد باتفاق جمعی بعزم جنگ با اردوی سیصد هزار نفری محمد شاه در دشت کرنال نهضت نمود. فتحعلیخان، پس از مرگ نادر شاه و هرج و مرج در ایران، ابتداء بدست ابراهیم شاه برادرزاده نادر شاه پیوست و از هواخواهان او گردید و در سال ۱۱۶۱ ق. از جانب وی به سمت ایالت و سرداری فارس تعیین و با فوجی بدان صوب روانه شد.

فتحعلیخان بمعیت برادر خود معصوم علیخان که سمت نیابت او را داشته وارد شیراز گردید و چون اندکی پس از ورود او بساط ابراهیم شاه بکلی برچیده و خودش نیز کشته شد (۱۱۶۲ ه. ق.) صالحخان والی سابق فارس که از قبیله ابراهیم شاه آگاه شد با جمعی از سرکردگان فارس که در یزد اقامت داشت پس از اطلاع از کشته شدن ابراهیم شاه از یزد

۱- این قلعه کلات را در بعضی از کتب قلات هم نوشته اند لکن همان کلات که در فارسی به معنی هر شهر و حصاری که بر بالای کوه و پشته بلندی قرار گرفته و یا ساخته باشند میباشد و کلاته مضفر آن و قلات معرب آن است و این کلات که در نواحی قندهار واقع شده نگارنده این سطور آن را دیده معروف است به کلات غلیجائی به مناسبت اینکه ساکنینش از طائفه غلیجائی یا غلیزائی میباشد و به کلات قندهار هم معروف است و کلاتی که در شمال مشهد واقع شده بنام کلات نادری یا کلات خراسان شهرت دارد.

سیدال غلیجائی همان سیدالی است که از سرکردگان سپاه اشرف در جنگ بسطام و مهمان دوست بوده و پس از شکست باتفاق اشرف بحوالی تهران (دره خوار) آمد و همچنین در جنگ زرقان شیراز با جمعی از سرکردگان از در استیمان در آمده و برای اشرف و سایر افغانان از نادر شاه تأمین خوراک تا اینکه همگی به محل های سابق خود مراجعت نمایند و پس از فرار اشرف سلطان و فتح شیراز او هم مانند سایر امراء و سرکردگان فرار کرد لکن بعد به دست سپاهیان نادر شاه گرفتار گردید و بعد معلوم نیست بچه حیل و تدبیری از چنگ طهماسبقلیخان (نادر شاه) و یا شاه طهماسب خلاصی یافته خود را به قندهار نزد امیر حسین رسانیده و بعد همه کاره او شده است. چنین حدس زده میشود که این شخص در جزء آن عده سرکردگان افغانی بود که طهماسبقلیخان در سال ۱۱۴۱ ه. ق. پس از دستگیری آنان را از شیراز باصفهان نزد شاه طهماسب دویم فرستاد. سیدال پس از دستگیر شدن، در حوالی کلات غلیجائی، چون نادر شاه نسبت بوی بسیار خشمگین بود (چون ممکن است که قبلا او را گول زده و نسبت بوی بدقولی کرده باشد) به محض دیدن دستور داد که او را از هر دو چشم کور نمایند.

برای گرفتن شیراز رو آورد، فتحعلیخان هم برای جلوگیری از او از شیراز خارج شده خواست که با او جنگ کند لکن بعد بواسطه عدم موافقت و اطمینان از فارسیان بجای جنگ به اصفهان رفت و صالحخان بدون هیچ گونه مقاومت و مخالفتی به شیراز وارد شده مجدداً خود را بیگلربیگی (استاندار) و سردار سپاه فارس قلمداد نمود و فتحعلیخان هم به محل خود ارومیه (رضائیه) رفت .

بطوریکه گفته شد پس از کشته شدن نادرشاه در هر گوشه و کنار ممالک وسیع اومدعیان زیادی برای سلطنت پیدا شدند یکی از آن جمله آزادخان غلیجائی افغان بود که میخواست مانند محمود اشرف برای خویشتن در ایران سلطنتی تشکیل دهد در این هنگام فتحعلیخان افشار بدو پیوست و از موافقتن او شد و در موقعی که آزادخان خوی و رضائیه را گرفت با او موافقت و مساعدت نمود و بعد هم یکی از سرداران مهم آزادخان گردید .

آزادخان او را در سال ۱۱۶۷ هـ. ق. از اصفهان متعاقب کریمخان وکیل فرستاد فتحعلیخان او را شکست داده و از شیراز هم او را راند و دنبال کریمخان به کوه گیلویه رفت لکن در سال ۱۱۷۰ هـ. ق. هنگامی که محمد حسنخان قاجار به جنگ آزادخان به آذربایجان رفت چون شهبازخان دنبلی که از اعظم امرای آذربایجان و سرداران معظم آزادخان بود از او روگردان شده و به لشکر محمد حسنخان قاجار پیوست، فتحعلیخان نیز باو تاسی نمود و باین علت آزادخان شکست خورده و بطرف گرجستان فرار کرد از آن پس فتحعلیخان با محمد حسنخان موافقت کرده و در سلك امرای او منسلک گردید .

در سال ۱۱۷۱ هـ. ق. که محمد حسنخان برای دفع کریمخان زند به شیراز رفت فتحعلیخان نیز با او همراه بود. محمد حسنخان در حوالی شیراز از کریمخان شکست خورده به سمت تهران حرکت نمود فتحعلیخان تاتهران همراه او بود و پس از آن بدون اعتناء بوی بسمت آذربایجان رهسپار گردید .

پس از ورود بآنسامان چندین هزار نفر سپاهی فراهم آورده برای خود حکومتی تشکیل و ارومیه را مقرر حکمرانی خود قرارداد سپس تبریز و مراغه را نیز به حکومت خود ضمیمه نموده و بعد در صدد دست اندازی به قسمتهای دیگر افتاد لکن کریمخان پس از آمادگی خود، او را مهلت استقرار نداده در سال ۱۱۷۴ هـ. ق. برای سرکوبی وی از تهران رهسپار آندیار گردید . فتحعلیخان در شهر تبریز پناه جست و به قلعه داری پرداخت و کریمخان موفق به فتح شهر و دستگیری فتحعلیخان نگردید و بناچار به تهران بازگشت و در سال بعد دوباره مصمم بتسخیر آذربایجان گردید . فتحعلیخان برای جلوگیری از وی پیشدستی کرده باستقبال او شتافت و در قراچمن جنگ در گرفت و شکست سختی باردوی کریمخان وارد آمد و این شکست طوری بود که فراریان تاهمدان - قزوین - تهران و اصفهان فرار کردند لکن کریمخان پس از این شکست مأیوس نگردیده بعد از فراهم آوردن عده ای با او جنگ کرد و فتحعلیخان را شکست

داد و او ناچار گردید که به رضائیه رفته پس از استحکام قلاع آن، در شهر پناهنده شود. کریم خان او را تعقیب کرد و سرانجام پس از نه ماه محاصره و بروز قحط و غلای شدید در شهر و اطراف آن عاقبت فتحعلیخان ناچار شده در شعبان ۱۱۷۶ قمری. خود را به اصطبل وکیل رسانید و مورد بخشایش او واقع و رضائیه بتصرف سپاه زند درآمد.

فتحعلی خان مدتی در نزد وکیل محترم مانده میزیست و پس از آزاد خان محترمترین افراد بوده و بر تمامی امراء مقدم می نشست. پس از چندی بخیال افتاد که عملیاتی بر علیه کریم خان انجام دهد. کریم خان از اقدامات او آگاه شد و در سال ۱۱۷۷ ق. حکم به کشتن او داد و در شاه رضا (قمشه) بخواک سپرده شد. گلشن مراد و فهرست التواریخ بدارآویختن او را در سال ۱۱۷۸ ق. و سایر مورخین در سال ۱۱۷۷ ق. ذکر نموده اند. پس از کشته شدن او فرزنداناش بنام جهانگیر خان ورشید بیک تا سال ۱۱۹۳ ق. در اصفهان میزیستند و هنگامیکه آغا محمد خان قاجار فراراً از شیراز به اصفهان وارد شد این دو نفر روی موافقت با و نشان دادند و قرار شد که با او بمانند و آن دو گرگان رهسپار گردند ولی بعد منصرف شده و از قول و قرار خود عدول نمودند.

فتحعلیخان خواجه وند از درباریان فتحعلیشاه بوده که در سال ۱۲۲۲ قمری از طرف وی بسمت نمایندگی به مملکت سند وحیدر-

#### فتحعلی

آباد فرستاده شد و در سال ۱۲۲۴ ق. بایران بازگشت.

فتحعلیخان بیگلربیگی (حاکم) تبریز فرزند هدایت الله خان رشتی و از رجال دوره سلطنت فتحعلیشاه قاجار که در دستگاه

#### فتحعلی

عباس میرزا نائب السلطنه در آذربایجان مشغول بخدمت بوده است. پس از شکست ایران از روسیه در سال ۱۲۴۳ قمری عباس میرزا نائب السلطنه فتحعلیخان را از امرند برای افتتاح باب مذاکرات صلح نزد ژنرال پاسکیویچ فرمانده کل قوای روس که در اراضی نخجوان رسیده بود روانه نمود و پاسکیویچ پس از گرفتن تبریز حکومت تبریز را کماکان با و واگذار نمود. پس از گفتگوی مصالحه که منتهی به بستن معاهده کذائی تر کمانچای گردید، نائب السلطنه فتحعلی خان را برای ابلاغ دعاوی دولت روس مخصوصاً مطالبه ده میلیون تومان خسارت از دولت ایران که سرانجام پس از آمد و شد و سؤال و جواب بسیار به پنج میلیون تومان قرار گرفت او را به تهران به نزد فتحعلیشاه فرستاد.

باباخان ملقب به جهانبانی نام فتحعلیشاه برادرزاده آغا محمدخان و پسر بزرگ حسینقلیخان قاجار قوانلو معروف به جهانسوز بوده

#### فتحعلی

است و بمناسبت هم اسمی با جدش آغا محمدخان او را باباخان خطاب میکرد. باباخان هنگامیکه پدرش در سال ۱۱۸۴ هجری قمری از جانب کریم خان وکیل حاکم دامغان بود در سال ۱۱۸۵ ق. در آنجا یعنی در دارالحکومه دامغان متولد شد و بعدها در سال ۱۲۱۲ ق. که



باباخان بنام فتحعلی شاه پادشاه شد آن محل را تعمیرات کرده بنام مولودخانه معروف گردید.



فتحعلیشاه

علاقه‌ای که قاجاریه به دامغان داشتند بیشتر از این لحاظ بود و غالباً هم حکام آنجا را از افراد قاجاریه تعیین می‌کردند. باباخان پس از کشته شدن پدرش در قندرسک گرگان بوسیله ترکمن‌ها در سال ۱۱۸۸ ه. ق. (به روایتی ۱۱۹۱ ق.) تا سال ۱۱۹۳ ق. با مادر و آغا محمدخان عموی خویش در شیراز بود و در این سال پس از درگذشت کریم‌خان باعموی خود و با بعداً با مادر خویش به تهران آمد و سپس به مازندران و گرگان رفت و همیشه در لشکرکشی‌ها و جنگ‌ها به همراه عم خود بود و وزیر دست او تربیت شد لکن آن استعداد و قابلیت که باید داشته باشد دارا نبود و با وجود اینکه در میان بستگان نزدیک آغامحمدخان مردان قابل، از قبیل جعفرقلیخان برادر و سردار نامی او، بودند معذک بواسطه علاقه مفرطی که به برادرزاده خویش داشت او را در سال ۱۲۰۴ ق. بنا بر گفته تاریخ جهان‌آرا تألیف میرزا صادق‌مروزی به ولایت‌عهدی خود برگزید و جعفرقلیخان برادر نامی خود را هم، برای خاطر آسایش و راحتی باباخان در سلطنت، در اوایل سال ۱۲۰۵ ق. کشت.

بعضی از مورخین برگزیده شدن باباخان جهان‌نابی (فتحعلیشاه) را بولایت‌عهدی در سال ۱۲۱۱ و بعضی دیگر در سال ۱۲۰۹ و برخی از آنان در سال ۱۲۰۴ ه. ق. نوشته‌اند و باید سال مذکور اخیر درست‌تر باشد. در سال ۱۱۹۶ ق. که باباخان بسن ۱۱ سالگی

رسیده بود آغا محمدخان دختر جعفرخان پسر قادرخان عرب عامری بسطامی از امراء و بزرگان آن زمان را برای او گرفت و اولین زن عقدی فتحعلیشاه همان دختر جعفرخان مادر حسینعلی میرزا فرمانفرما و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه بوده است و یکسال بعد در سن ۱۲ سالگی دختر فتحعلیخان قاجار دولو را به عقد او درآورد و عروسی مفصلی برایش گرفت و دویمین زن عقدی فتحعلی شاه دختر فتحعلیخان و مادر عباس میرزا نایب السلطنه میباشد.

در مدت ۳۸ سال و آندی سلطنت هزار زن اختیار نمود و از سال ۱۲۰۳ ق. در سن ۱۸ سالگی شروع کرد باولاد پیدا کردن و سالی پنج تا شش و شاید بیشتر زنانش برای او وضع حمل میکردند. لرد کرزن در جلد اول صفحه ۴۱۰ کتاب (ایران و موضوع ایرانی) راجع به حرمسرای فتحعلی شاه چنین گوید: و حرمسرای فتحعلی شاه و دستگاه مجلل آن در آن زمان در تاریخ مشرق شهرت دارد کلنل (سرهنگ) دروویل<sup>۱</sup> فرانسوی (مؤلف مسافرت در ایران)<sup>۲</sup> که در سال ۱۸۱۳ میلادی (۱۲۲۸ ه. ق) بایران آمده عده زنان فتحعلی شاه را هفتصد پسران را شصت و چهار و دختران را یکصد و بیست و پنج گفته است. کلنل استوارت<sup>۳</sup> که یکسال پس از مردن فتحعلی شاه بایران آمده شماره زنان را یک هزار و هشتاد و پنج نفر میگوید. خانم شیل<sup>۴</sup> عده پسرهای فتحعلیشاه را هشتاد و عده دخترهایش را بی حساب قلمداد میکند. بی نینگ<sup>۵</sup> میگوید در سال ۱۸۳۴ میلادی (۱۲۵۰ ه. ق) که فتحعلیشاه درگذشت یکصد و هفتاد دختر - یکصد و سی پسر و پنج هزار نوه و هشتصد زن از خود بیادگار گذاشت. مادام دیولافوا<sup>۶</sup> عده زنهای فتحعلی شاه را هفتصد و شصت و یک نفر از فرزندان بلا فصل را ششصد و نوادگان را هنگام مرگ پادشاه پنج هزار میدانند - سرهنری راولینسون<sup>۷</sup> شماره نوادگان فتحعلیشاه را در هنگام مرگ وی بالغ بر سه هزار نفر قلمداد میکند. واتسون<sup>۸</sup> مؤلف تاریخ قاجاریه فرزندان فتحعلیشاه را یکصد و پنجاه نفر و مارخام<sup>۹</sup> برای فتحعلیشاه سیصد زن و یکصد و پنجاه نفر پسر و بیست دختر قائل شده<sup>۱۰</sup>. صاحب ناسخ التواریخ مدعی است که فتحعلیشاه بیش از هزار زن اختیار نمود و قریب دویست و شصت فرزند دختر و پسر از این زنهای دنیا آمده اند اما هنگام مرگ پادشاه فقط یکصد و سه تن (۵۷ پسر و ۴۶ دختر) بلا واسطه حیات داشتند.

پسران فتحعلی شاه هم هر کدام مانند پدر خویش بارور بودند تنها شیخ علی میرزا<sup>۱۱</sup> پسر نهم فتحعلیشاه شصت پسر داشت که هنگام مسافرت در رکاب وی حرکت میکردند. لرد کرزن<sup>۱۲</sup> پس از ذکر این مطالب میگوید:

۱- Drouville      ۲- Voyage en Perse      ۳- Col C.H. Stuart

۴- Lady Sheil      ۵- Binning      ۶- Dieulafoy

۷- Sir H. Rawlinson      ۸- R.G. Watson      ۹- C.R. Markham

۱۰- در گفته مارخام اشتباه زیاد است.      ۱۱- ملقب به شیخ الملوک.

۱۲- G. N. Curzon

«با این کثرت و تعدد نسل حال و روز رعایای بدبخت ایران معلوم است . معمولاً تمام این شاهزادگان و شاهزاده خانم‌ها از دولت حقوق می‌گرفتند و گذشته از آن حکومت شهرهای ایران بدست شاهزاده‌ها بود و غالب آنها در يك شهرستان بالارث فرمانفرما بودند و مانند ملخ‌های گرسنه دسترنج دهقانهای ایران را می‌بلعیدند» .

آغا محمدخان در سال ۱۲۰۹ ق. پس از فتح کرمان و خاتمه کار لطفعلی خان زند از کرمان بشیراز آمد و فتحعلی خان برادرزاده خود را ملقب به جهانبانی کرده او را والی فارس - کرمان و یزد نمود .

در سال ۱۲۱۱ ق. که آغا محمدخان برای جلوگیری از تجاوزات روسها و تدمیر و مطیع نمودن خوانین و امراء قفقاز که از او امر و اطاعت حکومت مرکزی سرپیچی کرده بودند عازم آذربایجان و قفقاز بود ، جهانبانی را پیش از حرکت خود از شیراز به تهران خواست و پس از دادن دستورات لازم او را دو باره به مقر حکمرانش روانه فارس نمود . باباخان جهانبانی در شیراز بود که در دویم محرم ۱۲۱۲ ق. از قضیه قتل عموی خود در شیشه قراباغ اطلاع پیدا کرد .

پسر اکبر خود محمدعلی پسرزا را که بسن ده سالگی رسیده بود حاکم فارس نموده و خود در اواخر محرم رهسپار تهران شد و در ۲۰ صفر به پایتخت ورود نمود . در این هنگام کسانی که دعوی سلطنت و جانشینی آغا محمدخان را داشتند دو نفر بودند یکی علیقلی خان برادر صلیبی آغا محمدخان و پسر نهم و کوچکترین فرزند محمدحسنخان قاجار و دیگری صادقخان شقاقی از سرداران معتبر او بودند .

دو روز پس از ورود فتحعلی شاه به تهران ، حسینقلی خان برادر اعیانی فتحعلی شاه طبق رأی و دستورات حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی صدراعظم ، با تمهید و مقدماتی چند و تطمیع نمودن علیقلی خان ، او را با خود بحضور فتحعلی شاه آورد و بنا بر دستور قبلی به محض اینکه خواست به مجلس مذاکره در باب سلطنت وارد شود او را از هر دو چشم نابینا کردند و سپس او را به بابل مازندران فرستادند و از مدعیان سلطنت در این تاریخ فقط صادقخان شقاقی باقی ماند .

فتحعلی شاه حسینخان قاجار قزوینی رئیس غلامان و یا به اصطلاح آن زمان قوللر

۱- لقب جهانبانی قبلاً متعلق به لطفعلی خان زند بود که وی در سال ۱۲۰۲ هـ . ق. در زمان سلطنت پدرش جعفرخان زند ملقب به جهانبانی شده بود .

۲- دوزاده روز پس از کشته شدن آغا محمدخان .

آقاسی باشی خود را با لشکری بجلو او فرستاد<sup>۱</sup> و خود با محمد ولیخان قاجار و لشکرش هزار نفری که با او از مشهد آمده بودند برای دفع صادق خان رهسپار قزوین شد. در جنگ سختی که بین دو دسته در خاگ علی در گرفت صادق خان سخت شکست خورده به طرف سراب مولد و جایگاه خویش فرار نمود. فتحعلی شاه برای دستگیریش او را دنبال کرد لکن بعلت بروز طاعون در آن حدود ناگزیر گردید که در ماه جمادی الاخری ۱۲۱۲ ق. از زنجان بتهران برگردد.

مورخین تاریخ قاجاریه نوشته اند که در جنگ خاگ علی قزوین از بیست و پنجهزار نفر عده صادق خان ده هزار نفر آن مقتول - مجروح و دستگیر شدند. در ضمن دستگیر شدگان کشتگان آغامحمدخان نیز بدست آمد و بامر فتحعلی شاه به بدترین وضعی کشته شدند.

ادوارد برون در جلد چهارم کتاب تاریخ ادبیات ایران تألیف خود راجع به فتحعلی شاه مینویسد: «پس از آغامحمدخان برادرزاده اش فتحعلی شاه که مردی مطیع زنان و طالب داشتن فرزندان بسیار بود پادشاه شد نامبرده شخصی مهمل، لثیم و خارج از اندازه مقتون زیبایی صورت و ریش بلند خود بود، اما طبعی خونخوار نداشت و میگویند که هر چند علی الرسم مجبور بود در موقع سیاست بدکاران حاضر شود ولی همیشه صورت خویش را بر میگرداند تا حالت احتضار محکوم بدبخت را نبیند». در زمان سلطنت فتحعلی شاه کشور گشائی ناپلئون بناپارت آغاز گردیده بود و پس از غلبه بر اکثر دول اروپائی قصد تجاوز ب انگلستان و مستعمراتش را در مغز خود میپروراند و بخصوص بتصرف هندوستان خیلی اشتیاق داشت و باین جهت مایل و مشتاق بود که با دولت ایران متفق و معاهد شده از راه ایران به هندوستان لشکر کشی کند و با اینکه ایران را با سپاه منظم و مرتب و مجهز یکه فراهم شده و ادار کنند که به هندوستان هجوم آورده تا اینکه باعث ایجاد اختلال امور انگلستان و مستعمراتش فراهم گردد و از طرف دیگر بواسطه نزدیک شدن روسها بمرزهای ایران و استعمار طلبی آنان خواهی نخواهی ایران را در جرگه سیاست دنیا داخل کردند لکن بدبختانه بواسطه نداشتن رشد ملی، و باین جهت داشتن رجالی خائن - پول پرست و بی اطلاع از سیاست دنیا، بنابراین در همه جا مانند همه مواقع کلاه سر ایران رفت و از ندانم کاری خسارات جانی و مالی بسیار نصیب ایران گردید.

ناپلئون در ابتداء ژویر<sup>۲</sup> نامی را برای گفتگو و بستن قرارداد بدربار فتحعلی شاه فرستاد و چون فرانسه رقیب و دشمن روسیه هم شده بود و از طرفی هم روسها مزاحم ایران بودند دولت ایران در آغاز کار نماینده فرانسه را با آغوش باز پذیرفت. و در سال ۱۲۲۱ ه. ق. (۱۸۰۶ میلادی) میرزا رضای قزوینی وزیر (معاون) محمد علی میرزا (دولتشاه) را که ضمناً سمت

۱- حسینخان چون بعداً حاکم ایروان شد و حکومتش سالها ادامه داشت معروف گردید

به حسینخان سردار ایروانی.

منشی گری فتحعلیشاه را نیز داشت بسمت نمایندگی خود به همراه وی به نزد ناپلئون امپراطور فرانسه روانه نمود و پس از اینکه او را در اطریش ملاقات کرد، امپراطور ژنرال گاردان<sup>۱</sup> را در سال ۱۲۲۲ ق. (۱۸۰۷ میلادی) با هفتاد تن افسر و معلم و مهندس نظامی به همراه میرزا رضا برای تعلیمات نظامی بایران فرستاد دولت ایران هم پس از ورود آنان در همان سال عسکرخان افشارارومی (اهل رضائیه) که یکی از سرکردگان سپاه بود بعنوان سفارت بدربار فرانسه اعزام داشت<sup>۲</sup>.

افسران و معلمین فرستاده شده مدتی مشغول به تشکیلات نظام ایران گردیدند اما از آنطرف انگلستان مانند همیشه بیدار و هشیار و از کنگه قضایا کاملاً آگاه شد و بیکار ننشست. در این هنگام وسائل برانگیخت تا نقشه ناپلئون را در ایران بلکه در شرق بکلی برهم بزنند باین معنی که کمپانی تجارتی هند شرقی سرجان ملک را با عده ای کارشناس سه سفر در سالهای ۱۸۰۰-۱۸۰۸ و ۱۸۱۰ میلادی برابر با سالهای ۱۲۱۵-۱۲۲۳ و ۱۲۲۵ ه. ق. با مبالغی پول و تحف و هدایا بدربار فتحعلیشاه فرستاد<sup>۳</sup> و در مدت اقامت و مأموریت های خود در ایران بالغ بر دو است و هفتاد و سه هزار لیره طلا خرج کرد که بیشتر آن بعنوان هدیه و پیشکش و تعارف بشاه و صدراعظم و درباریان داده شد. بعد دولت انگلستان موضوع اهمیت ایران را، در راه هندوستان و سیاست دنیا بیش از پیش جدی تر تلقی کرده در سال ۱۸۰۷ میلادی (۱۲۲۲ ه. ق.) یکی از دیپلمات های زبردست خود را بنام سرهارفورد جونز که فارسی را خوب میدانست و سابقاً هم مدتی در دربار کریم خان زند و طرف توجه او بوده بسمت سفارت با اعتبار پولی زیاد تر از سابق بدربار فتحعلیشاه روانه نمود<sup>۴</sup>.

#### ۱- Gardanne

۲- راجع بعداً همراهان ژنرال گاردان فرانسوی مورخین ایرانی و اروپائی باختلاف ذکر کرده اند. نسخ التواریخ در جلد اول قاجاریه صفحه ۸۸ همراهان ژنرال گاردان را ۲۴ نفر از مردم مجرب و هنروان ذکر کرده، و هدایت در روضه الصفاء جلد نهم؛ با ۷۰ نفر از اهل حرفت و صنعت و معلمین سپاه نظام و مهندسين، و در منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۸۹ نیز؛ با هفتاد نفر معلم و مهندس نظامی و ارباب صنایع ذکر شده است. واتسون انگلیسی مؤلف تاریخ قاجاریه نیز همین عده هفتاد نفری را ذکر کرده است.

۳- سرجان ملک در سفر دوم فقط تا بوشهر بیشتر نیامد و چون نفوذ فرانسویها در دربار ایران در این ایام رو با افزایش بود از آمدن به تهران منصرف گردیده دوباره از بوشهر به هندوستان بازگشت.

۴- در کتاب مأمورین سیاسی انگلستان در ایران تألیف رابینو که در سال ۱۹۴۶ چاپ شده سفارت سرهارفورد جونز را در سال ۱۸۰۷ میلادی و در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۹۳ در سال ۱۸۰۸ (۲۸ ذی الحجه ۱۲۲۳ ه. ق.) ذکر شده است.



پس از رفتن ژنرال گاردان در سال ۱۸۰۸ میلادی (اواخر سال ۱۲۲۳ ه.ق.) بفرانس، سرهافورد جونز از اصفهان به تهران وارد و یک‌هفته تاز میدان شد و بآبادن تحف و هدایا و پول زیاد بعنوان رشوه بزدی موفق گردید که دل‌شاه و درباریان و اطرافیان او را خوب بدست بیاورد. اولیای ایرانهم نامه‌های متبادله میان فرانسه و ایران را برای اطلاع نماینده انگلستان در دسترس او گذاشتند؛ بعد سفیر انگلستان در عوض پولهاییکه بشاه و درباریان داد قراردادهائی با دولت ایران بست که سرانجام تمام آنها بسود انگلستان و بزیان ایران تمام شد.

محمدحسنخان اعتمادالسلطنه راجع بمأموریت ژنرال گاردان و طمع فتحعلیشاه در یادداشت‌های روزانه خود (۹ رجب ۱۲۹۸ ه.ق.) مینویسد: «کتاب مسافرت یعنی مأموریت جنرال گاردان که از طرف امپراطور فرانسه ناپلئون اول بدربار فتحعلیشاه در سنه ۱۸۰۸ مسیحی مطابق ۱۲۲۲ هجری هفتاد و سه سال قبل آمده بود عرض میکردم. این ایلچی قبل از جنگ با روس آمده است و خیلی مسافرت بامزه‌ای دارد. صحبتی از طمع فتحعلیشاه در پول بود، شاه میفرمودند که روایت از میرزا آقاخان صدراعظم مرحوم است. وقتیکه مصالحه با روس شده بود (۱۲۴۳ ه.ق.) دولت ایران مجبور بود که ده کروور وجه نقد بدولت روس بدهد فتحعلیشاه هشت کروور (چهار میلیون تومان) نقد از خزانه در آورد و داد روزیکه قاطرهای دیوانی را آورده بودند دم دیوانخانه با زنگ و جلاجل که پول بار کنند بطرف آذربایجان بروند



فتحعلیشاه در سلام نشسته بود. میرزا احمد طبیب خاصه اصفهانی که جصور بود پیش‌شاه بجهت خدمتیکه به آغا محمدخان کرده بود از صدای زنگ قاطر حالت‌شاه طوری متغیر بود که برخود میلرزید و بیم‌سکنه یا فجأة بود. میرزا حسین از جای خود جست و بازوی شاه را گرفت حرکت داد که چه میکنی خودت را میکشی برای پول! فتحعلیشاه متنبه شد بحال آمد و گر نه واقعا سکنه میکرد.»

فتحعلیشاه از جمله شاهان احمق - بکلی بی‌اطلاع از امور دنیا - مغرور - طماع و پول‌پرستی بوده که مدت سی و هشت سال و پنج‌ماه در ایران سلطنت کرد و قسمت‌های زیادی از ایران را از دست داد. راجع به بی‌اطلاعی او از امور دنیا گفته‌اند که در جنگ با روس‌ها (۱۲۴۱-۱۲۴۳ ه.ق.) هشتاد هزار نفر سپاهی بی‌نظم و بی‌انضباط - گرسنه و عریان را برداشته با خود به قراجه‌داغ (ارسباران) برد و در چمن‌طویله شامی (در ۸/۵ کیلو -

متری خاوری اهر) اردو زد و در ضمن رجز خوانی میگفت: «من با این سپاه یکسرتا مسکو خواهم رفت و خاک آن‌شهر را به تو بره خواهم کشید». ژ. ژ. موریر در کتاب سفرنامه خود مینویسد: «برای گرفتن جواب‌نامه پادشاه انگلستان، فتحعلیشاه ما را بحضور طلبید. اول صحبت از ناپلئون پیش آمد، پادشاه ایران قسم خورد که بنا پارت بوسیله او باین مقام و درجه رسیده است!»، فتحعلیشاه علاوه بر اختیار نمودن هزار زن برای خود تفریحات و سرگرمی‌های

زیاد دیگری نیز داشته از آن جمله سالی یکبار در باغ قصر (قصر قجر زندان کنونی) با تزیینات خاصی خردوانی برای می انداخته و بیشتر زنهای خسواران بوده اند، در دوره سلطنت ناصرالدین شاه هم چندی این کار تجدید و معمول شد و بعد متروک و بکلی از بین رفت، سر سره بازی زنان و در مسافرتها، در سرسواری، بیازی آس مشغول میشده و تقسیم ورق و داد و ستد برد و باخت بوسیله شاطرها یکی که در رکاب بوده اند صورت می گرفته است<sup>۱</sup>.

فتحعلی شاه در ۱۹ جمادی الثانیه سال ۱۲۵۰ ه. ق. در سن ۶۶ سالگی در عمارت هفت دست اصفهان در گذشت و ونشش را از اصفهان به قم آورده در بقعه ای که قبلاً خود او در حیاتش به همین منظور ساخته بود بخاک سپرده شد و سنگ مرمر قبر او را در سال ۱۲۷۰ ق. زمان سلطنت ناصرالدین شاه در تهران تهیه کرده بقم فرستادند و در آرامگاهش نصب نمودند. لرد کرزن سیاستمدار معروف انگلستان راجع بعلاقه فتحعلی شاه به شهر قم در جلد دوم صفحه ۱۰ کتاب ایران و موضوع ایران تألیف خود مینویسد:

و آبادی تازه شهر قم از زمان فتحعلی شاه قاجار آغاز شده است. این پادشاه در ایام جوانی نذر کرده بود که اگر سلطنت برسد اولاً از قم مالیات نگیرد ثانیاً آن را آباد کند. پس از جلوس بر تخت سلطنت ایران شرط دوم را وفا کرده از اولی چشم پوشید چه که شهر قم و توابع آن را بمادر خود تیول داد. مادر شاه هم کمترین توجهی به نذر فرزند نداشت و آنچه دلش خواست از قمی ها دریافت کرد اما در قسمت آبادی و تزئین شهر قم با آنکه فتحعلی شاه بامساک شهرت داشت با کمال سخاوت مصرف نمود. فتحعلی شاه گنبد حضرت معصومه را با خشت های مسین زراندود تزئین نمود و یک بیمارستان و یک آموزشگاه روحانی (مدرسه) و یک مهمانسرا در شهر قم بنا کرد و برای خویش نیز مقبره ای ساخت.

از آثار و بناهای دیگر فتحعلی شاه قصر ییلاقی او در تهران بنام قصر قاجار است که در سال ۱۲۹۳ ه. ق. آن را بنانهاد. لرد کرزن در جلد اول صفحه ۳۴۰ کتاب ایران و مسأله ایران تألیف خود راجع به قصر قاجار نیز چنین گوید: «قصر قاجار عمارت ییلاقی واقع در دو میلی شمال تهران از دور بنای بلندی است که از میان درختان چنار و تبریزی سر بآسمان افراشته و در نظر ایرانیان مانند کاخ ورسای فرانسه و کاخ وندزور انگلستان بشمار می آید اما از نزدیک جز یک بنای ساده آجری و گلی بیش نیست و از هر گونه لطافت معماری بی بهره است. چند تابلو نقاشی مانند تابلوهای نگارستان در این کاخ دیده میشود. حوض آب ندارد، درختانش رو به خشکی و بنایش در حال ویرانی میباشد.

در ایران نگهداری عمارت قدیمی معمول نیست و همینکه پادشاهی مرد بناهای او رو بخرابی میگذارد یکوقت این قصر آباد بوده فتحعلی شاه بانی این کاخ ییلاقی، دسته ای از زنان خود را

۱- شیوع قمار در میان مردم و مخصوصاً در میان رجال طراز اول و عامه تراوش آن بیشتر از دربار بوده زیرا یکی از تفریحات شبانه روزی شاهان ایران قمار بوده است.

که تعدادشان به هفتصد میرسید در این عمارت می آورد و خود با دسته دیگر از بانوان برگزیده برای گذراندن تابستان به سلطانیه زنجان میرفت. فتحعلیشاه سالی یکبار به قصد زیارت و ضمنه دیدار میرزا ابوالقاسم قمی صاحب قوانین که باو ارادت میورزیده به قم و گاهی تا اصفهان و شیراز هم میرفته و بسیاری از سالها فصل تابستان را در چمن سلطانیه میگذرانده است. و اما راجع به سکوکات و نقش نگین فتحعلیشاه پس از اینکه در سال ۱۲۱۲ ه. ق. بسطنت رسید تا مدت هشت ماه سکه های نقره او (السلطان بابا خان) بود و بعد یکطرف این سکه تبدیل شده به (السلطان بن السلطان فتحعلیشاه قاجار) و طرف دیگر آن ولایتی که در آنجا سکه زده میشد نقش شده بود. تا اینکه در سال ۱۲۴۱ ه. ق. از سلطنت فتحعلیشاه یکقرن که عبارت از سی سال باصطلاح آن زمان باشد گذشت. محمد حسین خان کاشانی ملقب به ملک الشعراء و متخلص به عندلیب پسر فتحعلی خان صبا ملک الشعراء شاعر معروف مصراع ذیل: «سکه فتحعلی شه خسرو صاحب قران» را ساخته سر سکه پول نقره گردید. و مضحك این جا است که پس از شکست کذائی ایران از روسیه و از دست دادن قسمت مهمی از ایران و انعقاد معاهده؛ ننگین ترکمانچای (۵ شعبان ۱۲۴۳ ه. ق.) و پرداخت پنج میلیون خسارت جنگ بروسها و بالاخره از دست دادن استقلال حقیقی مملکت و شیرینی دم و سراشکم شدن در سر سکه های طلا این مصراع را رسم کردند: (سکه فتحعلیشاه خسرو کشورستان) و مانند همیشه اعمال شاه و عملیاتیکه در مملکت صورت میگرفت به مردم بیچاره این مملکت وارونه و مثلاً فتحعلیشاه را کشورستان جلوه میدادند. در این باب میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی متخلص به ثنائی در اوقاتیکه از وزارت عباس میرزا نایب السلطنه معزول بود تعریضاً چنین گفته است:

**سکه صاحبقرانی بر شما میمون نبود باز آن بیپوده سلطان بن سلطان شما**  
و سجع مهرش را چراغ ملی خان نوائی که از رجال معروف آن زمان بوده و گاهی هم شعر میگفته و فطرت تخلص میکرده برای فتحعلیشاه باین شرح ساخته است:

و گرفت خاتم شاهی ز قدرت ازلی قرار در کف شاه زمانه فتحعلی  
سکه های طلای فتحعلیشاهی را کشورستانی! و سکه های نقره فتحعلیشاهی را صاحبقرانی یا يك صاحبقران میگفتند و کلمه قران مخفف صاحبقران است. نقش نگین فتحعلیشاه: عبده الراجی بابا خان سنه ۱۲۱۴ و سجع مهر دیگر: العزة لله شاه شاهان جهان! فتحعلی سنه ۱۲۳۰ و مهری نیز داشته که این بیت در آن حك بوده است: «قرار در کف شاه زمانه فتحعلی گرفت خاتم شاهی ز قدرت ازلی ۱۲۱۷. مأثورین سیاسی بیگانه معاصر زمان فتحعلیشاه در کتب مؤلفه خود پول نقد او را تخمیناً سی میلیون لیره که معادل یاشست میلیون تومان باشد ذکر کرده اند و همچنین مبالغ بیشماری الماس و مروارید و جواهر دیگر نیز داشته که تمام اینها تمول شخصی او بوده است در این جا اشتباه شده زیرا

شاهان سابق تمول شخصی نداشته‌اند خزانه دولت خزانه شاه بوده و هرچه بوده مال خود می‌دانسته‌اند و پس از مرگشان هم معلوم است که بجانشین و ولیعهد آنان تعلق داشته است.

میرزا فتحعلی خان ملقب به صاحب دیوان و وزیر نظام پسر دوم حاجی میرزا

### فتحعلی

علی اکبر قوام‌الملک و داماد فتحعلی شاه<sup>۱</sup> و نوۀ حاجی ابراهیم خان

اعتمادالدوله شیرازی وزیر آغا محمدخان و صدراعظم فتحعلی شاه قاجار بوده، نامبرده در سال ۱۲۳۶ هجری قمری در شیراز متولد و در سال ۱۳۱۴ هجری قمری در سن ۷۸ سالگی درگذشت و در مشهد در حرم امام رضا (ع) در قسمت دارالسعاده مدفون گردید. در آغاز جوانی که در تهران میزیست در دستگاه صدارت میرزا آقاخان نوری صدراعظم رابطه مخصوص داشت و



صاحب دیوان

صدراعظم باو کارهای شخصی و دولتی رجوع میکرد و میرزا فتحعلی خان در واقع به جهت تقویت کارهای پدر خود حاجی قوام‌الملک در تهران توقف داشت. در سال ۱۲۵۶ قمری در سن بیست سالگی از شیراز به تهران آمد و در دفتر استیفاء (وزارت دارائی) وارد خدمت شد و چندی نگذشت که مستوفی (حسابدار) حسابداری چند شهر از قبیل همدان - قزوین و غیره گردید و پس از آن مدتی حاکم بلوک خوارو و رامین و رئیس ایلات مقیم آن سامان شد و تا سال ۱۲۶۹

قمری معروف بود به میرزا فتحعلی خان مستوفی و در سال ۱۲۷۴ قمری به لقب صاحب دیوان ملقب گردید<sup>۲</sup>.

از زمان سلطنت فتحعلی شاه به بعد رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی را نیز صاحب دیوان رسائل یا صاحب دیوان انشاء می‌گفتند و کم کم کلمۀ رسائل و انشاء را از آخر کلمۀ صاحب دیوان انداختند و بهمان صاحب دیوان اکتفاء گردید مثلاً چون میرزا محمد تقی پسر میرزا زکی مستوفی الممالک علی آبادی در سال ۱۲۴۵ قمری صاحب دیوان رسائل فتحعلی شاه شد

۱- شوهر خرم بهار خانم احترام الدوله دختر چهل و چهارم فتحعلی شاه.

۲- در زمانهای قدیم صاحب دیوانی از القاب شغلی و کارش این بوده که صورت اسامی تمام حقوق بگیرها و اندازه مواجب آنها را داشته باشد که اسم کسی از قلم نیفتد و حیف و میلی از حدود فرمانهای صادر شده در کار نیاید با این ترتیبی که شرح داده شد اگر بنخواهیم آن را با تشکیلات و مشاغل این زمان تطبیق کنیم باید بگوئیم که صاحب دیوان رئیس کل بودجه بوده است و از اواسط سلطنت قاجاریه لقب صاحب دیوانی فقط جزء القاب گردید.



میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان در جوانی      فتحعلی خان صاحب دیوان و پسرش میرزا حسین خان در قنات الملک

از این جهت معروف گردید به میرزا محمد تقی صاحب دیوان علی آبادی . میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان در سال ۱۲۷۵ ق. حاکم یزد شد و در سال ۱۲۸۰ ق. پس از عزل فرهاد میرزا (معمداالدوله) از حکومت لرستان و خوزستان مدت کمی حمزه میرزا حشمت الدوله بحکومت خوزستان تعیین شد و بعد در سال ۱۲۸۱ ق. صاحب دیوان بجای حشمت الدوله بسمت حکومت خوزستان منصوب گردید و تا سنه ۱۲۸۳ ق. در آنجا حاکم بود. در این سال نامبرده از حکومت خوزستان معزول و حکومت مزبور دوباره ضمیمه حکومت حمزه میرزا حشمت الدوله حاکم لرستان گردید . در سال ۱۲۸۴ ق. که مسعود میرزا یمین الدوله (ظل السلطان) حاکم اصفهان شد صاحب دیوان بوزارت و پیشکاری (معاونت) اوتعیین گردید و در اوایل سال ۱۲۸۶ قمری خودش مستقلاً بحکومت اصفهان منصوب و تا سال ۱۲۸۸ قمری درست مزبور برقرار بود لکن در این سال حکومت اصفهان علاوه بر حکمرانی خراسان به سلطان مراد میرزا حسام السلطنه واگذار شد و صاحب دیوان به تهران احضار گردید و بعد در اواسط همین سال به جای میرزا قهرمان امین لشکر به پیشکاری و وزارت مظفرالدین میرزا ولیعهد معین و به تبریز فرستاده شد. البته این نقل و انتقالات بدون دادن پیشکشی قابل شاه صورت نمیگرفته است . در سال ۱۲۹۰ ق. که به تهران آمده بود در همین سال هنگام بازگشت علاوه بر سمت سابقش به



منصب و لقب وزیر نظامی آذربایجان نیز نائل گردید<sup>۱</sup>.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت روزانه خود مینویسد: «ملکم باظم الدوله شرفیاب خلوت کردند، بعد من احضار شدم، روزنامه عرض کردم شخصی در ایتالیا فوت شده که ۵۰ کرور دولت<sup>۲</sup> از او مانده در روزنامه نوشته بودند همینکه عرض شد شاه فرمود افسوس که در ایران نبود که ظل السلطان و صاحب دیوان او را غارت کنند معلوم شد همه چیز به حضرت همایون معلوم است.» معلوم میشود که شاه خودش را در این باب فراموش کرده اگر او اینکار نبود هرگز دیگران مرتکب این قبیل اعمال نمیشدند. چه خوب فرموده است سعدی علیه الرحمة:

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سببی

بر آورند غلامان او درخت از بیخ

به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد

زنند لشکریانش هزار مرغ به سیخ

نیز اعتماد السلطنه مینویسد: «۱۱ صفر ۱۳۰۴ میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان مال و مکننت بی حساب دارد، تنباکو و آب لیموی معطر شیراز خاصه شراب خلر که هوش از سر مهتر و کهر می رباید، شال کشمیری و زر جعفری میدهد و هر چه میخواهد میگیرد خوان و خانه اش نیز آراسته و گسترده است هفتاد سال عمر خود را در حکومت و مأموریت های بزرگ گذرانده.» در سال ۱۳۰۸ قمری استاندار خراسان و متولی باشی آستان قدس رضوی شد. حکومت و تولیتش تا سال ۱۳۱۰ قمری ادامه داشت<sup>۳</sup>.

۱- شغل وزیر نظامی از زمان محمد شاه قاجار در سال ۱۲۵۲ قمری معمول شد. چون مهمترین آرتش ایران در آذربایجان بود، وزیر نظام به کسی میگفتند که رئیس امور مالی و تدارکات قشون آذربایجان باشد. اول دفعه میرزا تقی خان فراهانی امیر نظام معروف، شاغل این مقام شد و اولین بار که این سمت شغلی به لقب عادی مبدل گشته موقعی است که محمد ابراهیم خان معمار باشی دائی بیسواد کامران میرزا نائب السلطنه که قبلاً بناء و معمار باشی بوده در سال ۱۲۹۹ ق. با دادن پانصد تومان پیشکشی بشاه، ملقب به وزیر نظام شده و به مقام وزارت (نایب الحکومه) تهران رسیده است.

۲- ۲۵ میلیون تومان.

۳- تولیت آستان قدس رضوی از دوره صفویه با پادشاه وقت بوده است و او از طرف خود يك نفر را برای اداره امور آستانه گسیل میداشت و آن شخص را قاعده نایب التولیه مینامیدند. سابق بر این در خراسان شخص فرستاده شده از طرف شاه را متولی باشی میگفتند و در این زمان او را نایب التولیه میگویند و نایب التولیه گفتن البته درست تر است.

فتحعلی خان کاشانی ملك الشعراء متخلص به صبا متوفی در سال

### فتحعلی

۱۲۳۸ قمری از شعراء بزرگ و معروف زمان فتحعلی شاه قاجار

بوده است. فتحعلی شاه نیز گاهی شعر هم می گفته و خاقان تخلص می کرده و چون سواد نداشته دیگران اشعار را برایش درست می کردند.

روزی شعری گفت و آن را برای فتحعلی خان صبا ملك الشعراء خود خواند و از وی پرسش نمود که شعر چگونه بود و شاه انتظار داشت که صبا اشعار او را فوق العاده تمجید و تحسین کند صبا بی ملاحظه گفت که شعری است خالی از مضمون و پوچ. فتحعلی شاه چنان از این گفته او برآشفته فوراً امر داد او را برده در سرآخور طویله ای بسته جلوش قدری کاه بریزند. چندی بعد او را مورد عفو و مرحمت خود قرار داده به حضور طلبید. شاه دوباره شعری گفت و برای او خواند صبا هیچ نگفت و بطرف درخروجی رفت. فتحعلی شاه صدازد و گفت که جامی روی صبا جواب داد میروم به طویله. فتحعلی شاه از گفته او خندید و از وی بازخواستی ننمود.

خداوندنامه - شاهنشاهنامه - عبرتنامه - گلشن صبا و دیوان قصاید از غرر افکار او است. فتحعلی خان صبا خیلی مورد لطف و مرحمت فتحعلی شاه بوده تا جائی که مبلغ شصت هزار ریال صلۀ شش قصیده که در مدح او سروده بود بوی پرداخت.

فتحعلی خان قوانلو یا قویونلو قاجار پسر شاه قلی خان جد سلاطین

### فتحعلی

قاجاریه بوده و قاجاریه که اصلاً از طوایف ترکمن و مغول

می باشند مرکب از دو طایفه یخاری باش و آشاقه باش بوده به این معنی آنهایی که در بالای رودخانه گسرگان مسکن داشتند یخاری باش و آنهایی که در پائین رودخانه بودند آنان را آشاقه باش می گفتند و ریاست دو طایفه مزبور پیش از روی کار آمدن فتحعلی خان صاحب ترجمه همیشه با یخاری باش ها بود و بطوریکه معروف است طایفه قاجاریه را شاه عباس بزرگ از گنجه که سالیان دراز و قرق نهایی متمادی متعلق به ایران بود برای جلوگیری از تاخت و تازهای ترکمن و از بک به حدود مرو و وگراگان کوچانیده سکنی داد و این عمل شاه عباس را سپهر درجلد اول قاجاریه در سال ۹۹۵ قمری و هدایت درجلد نهم روضة الصفاء در سال ۱۰۰۸ قمری ذکر نموده اند.

سرجان ملکم انگلیسی درجلد دوم تاریخ ایران تألیف خود انقسام قسمتی از قاجاریه را بدو طایفه وجهه تسمیه هر یک از آنان را اینطور بیان میکند: «وقتی يك شعبه از قاجاریه در ارمنستان مسکن داشتند مساکن آنها در کنار یکی از رودخانه های این ایالت بود بعضی

۱- برخی نیز این موضوع را به محمد باقر بیگ گرجی متخلص به نشاطی که چندی راوی و ناقل اشعار شعراء و مداحان فتحعلی شاه در حضور وی بوده نسبت داده اند.

در طرف بالا مرتع داشتند و برخی در طرف پائین آنها که در طرف بالا مرتع داشتند موسوم به یخاری باش شدند و آنها که مرتعشان در سمت پائین بود آشاقه باش نامیده شدند و این معنی سبب انقسام آنان شد و علاوه بر این باز هر طایفه به چندین شعبه منشعب و منقسم گشتند بعضی از خانواده‌ها به اسم يك نفر رئیس یا بنام يك دهکده‌ای که در حوالی آن مرتع داشتند موسوم شدند مثلاً طایفه دولو چون در ایروان مدتها در حوالی قریه دولو که نزدیک بشهر ایروان است اقامت داشتند معروف به دولو گردیدند.

در هر صورت شاه عباس بزرگ صفوی که در سال ۱۰۰۸ قمری به گرگان رفت حسین‌خان قاجار زیاد اوغلی را از گنجه کوچانیده با قاجاریه در قلعه مبارک آباد سکنی داد به این معنی قسمتی از قاجاریه را در کنار رودخانه گرگان ساکن نمود و برای آنها قلعه‌ای بنام مبارک آباد ساخت هر چند که قلعه مبارک آباد از بناهای شاه طهماسب اول است و چون ترکمن‌ها آن را خراب کرده بودند شاه عباس بزرگ در سالی که در بالا گفته شد برای جلوگیری از تاخت و تاز ترکمنان صاین‌خانی آن را برای سکونت طایفه قاجاریه تعمیر و بلکه از نو بنا نمود. قلعه مزبور بعداً به آق قلعه شهرت پیدا کرد و در زمان سلطنت رضا شاه پهلوی نامش به پهلوی دژ تبدیل یافت.

بنا به گفته میرزا حسن زنوزی خوئی، که در زمان سلطنت فتح‌علی شاه قاجار میزیسته، در کتاب ریاض‌الجنه تألیف خود می‌نویسد: «طایفه قاجاریه مدتها در آن قلعه<sup>۱</sup> بودند و با ترکمانیه همیشه جنگ و جدل میکردند و چون فیما بین خودشان نزاعی اتفاق افتاد در سنه ۱۱۴۰ هجری همگی از آن قلعه کوچیده به استرآباد آمده در این شهر ساکن شدند و آق قلعه روبه‌خرابی نهاد».

تولد فتح‌علی خان<sup>۲</sup> در سال ۱۰۹۷ بوده و در زمان شاه سلطان حسین صفوی رئیس‌سوار وایلخانی ایل قاجار مقیم استرآباد بود. در وقتی که محمود افغان هوتکی غلیجائی اصفهان را محاصره کرده بود با عده خود به کمک شاه بدبخت و بی‌عرضه صفوی به اصفهان آمد<sup>۳</sup> و همینکه دید شاه سرگرم اذکار و اوراد و رجال درباری مشغول به تأمین منافع شخصی خود هستند و ضمناً او را چندان بیایزی نمیگیرند و شاه سلطان حسین را نیز نسبت به او بدبین نمودند بنا بر این در ماندن اصفهان بی‌میل شد.

۱- مبارک آباد - آق قلعه.

۲- تولد وی در المآثر والآثار در سال ۱۰۹۷ قمری و در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۲۹ در سال ۱۱۰۴ قمری ذکر شده است.

۳- فرهاد میرزا معتمدالدوله در کتاب جام جم تألیف خود عده او را هزار نفر ذکر کرده است.

شاه سلطان حسین هم محترمانه عذر او را خواست و در ضمن برای قدردانی از زحمات وی شمشیر معروف به جهان گشا را به وی داد و شمشیر مزبور همین طور در خانواده سلاطین قاجاریه باقی و محفوظ ماند. فتحعلی خان نیز با عده خود به گرگان بازگشت.

مؤلف کتاب مآثر سلطانیه می نویسد: «نواب معظم<sup>۱</sup> نیز بواسطه اینکه اقوال امرای شاه سلطان حسین را در حق خود شنیده بود آزرده خاطر شده سواران خود را برداشت و راه استرآباد پیش گرفت».

هنگامی که طهماسب میرزا پسر شاه سلطان حسین در نواحی شمال (بهشهر) دو سال ق. ۱۱۳۷ ق. مشغول جمع آوری عده و عده برای مقابله با یاغیان قندهار بود فتحعلی خان به نزد وی رفته و پس از آن که یاغیان طایفه افغان، اصفهان را گرفته و شاه سلطان حسین را کشتند طهماسب میرزا را شاه طهماسب خوانده و تقریباً تمام شمال ایران را متصرف و از طرف شاه طهماسب در راه خراسان به لقب نایب السلطنه نیز ملقب گردید.

فرهاد میرزا معتمدالدوله در کتاب جام جم تألیف خود به جای اشرف<sup>۲</sup> تهران نوشته و چنین گوید: «وقتی که شاه طهماسب ثانی به تهران آمد به خدمت او شتافت و در رکاب او به خراسان رفت».

در کتاب مآثر سلطانیه تألیف حاجی عبدالرزاق بیک دنبلی چنین نوشته شده: «به نواب فتحعلی خان خبر دادند که شاه طهماسب از قزوین به مازندران آمده و در بلده اشرف (بهشهر) است نواب فتحعلی خان از ابراهیم آباد و رامین راه مازندران پیش گرفت و این در ۱۱۳۷ بود در بین راه مسموع نواب فتحعلی خان شد که امرای شاه طهماسب او را نسبت به نواب معظم بددل کرده اند لهذا عنان مرکب را از جانب اشرف منعطف و به طرف استرآباد راند و بعد به اغواء و تحریک امرای مشارالیهم جنگ فیما بین در گرفت و شاه طهماسب گرفتار شد. فتحعلی خان شاه طهماسب را از اشرف به استرآباد برد و تجهیز لشکر عظیم نمود و در رکاب شاه طهماسب عازم خراسان گردید و در سال ۱۱۳۸ قمری در دامغان شاه طهماسب نیابت سلطنت و امیرالامرائی ایران را به نواب فتحعلی خان داد و عازم مشهد مقدس شدند».

بنابگفته برخی از مورخین شاه طهماسب هنگامی که از اردبیل به تهران وارد شد احمدخان تفنگچی آقاسی<sup>۳</sup> را برای استمداد به استرآباد نزد فتحعلی خان که در این موقع

۱- فتحعلی خان.

۲- بهشهر.

۳- رئیس تفنگداران خاصه شاه و یا باصطلاح امروز کلانده مخصوص.

بزرگ و رئیس ایل قاجار بود فرستاد و او هم دعوت او را اجابت نمود و از استرآباد از راه سمنان و دامغان با عده ابوابجمعی خود برای کمک به شاه طهماسب آمد و موقعی که به حوالی تهران رسید تهران در محاصره اشرف هوتکی غلیجائی قرار داشت فتحعلی خان با اشرف جنگ کرد لکن شکست خورد و به مازندران رفت و در اشرف (بهشهر) شاه طهماسب را ملاقات نمود و شاه وی را فرمانده قوای خود قرار داد. در خلال این احوال اشرف تهران را گرفت و فتحعلی خان شاه طهماسب را برداشته به طرف گرگان رفت و خیالش بر این بود که سپاهی از طوایف یموت و کولان فراهم آورده به تسخیر خراسان که در دست ملک محمود سیستانی بود بپردازند. شاه طهماسب به این خیال به اتفاق فتحعلی خان از استرآباد عازم مشهد شد و در بین راه چون شهرت دلاوریها و جلادتهای ندر قلی بیگ (نادرشاه) را شنیده بودند فتحعلی خان عقیده اش بر این شد که او را هم برای کمک از نواحی کلات و ابیورد که مدتی بود حکمران آن حدود شده بود خواسته شود و برای آوردن او حسین علی بیگ بسطامی را که بعداً در زمان سلطنت نادرشاه ملقب به معیرالممالک شد و او هم از عجایب روزگار بود<sup>۱</sup> مأمور نمودند و او کار خودش را به خوبی انجام داد و ندر قلی بیگ را به حضور شاه طهماسب آورد. شاه طهماسب او را با سپاه حاضر رکاب خود برای تسخیر مشهد به جنگ ملک محمود فرستاد و بالاخره پس از چندین جنگ ملک محمود شکست خورده دستگیر و کشته شد.

ندر قلی پس از این فتح نمایان از طرف شاه به لقب طهماسب قلی خان (غلام - طهماسب) ملقب گردید. در این ایام طهماسب قلی خان بطوری کفایت و درایت به خرج داد که در مدت کمی بالمره دست فتحعلی خان نایب السلطنه را از کار به کلی کوتاه کرد. خان قجر که خواست با مدعی دست و پنجه نرم کند کاری از پیش نبرد و در ضمن بلوای نظامی که به تحریک خود طهماسب قلی خان صورت گرفته بود با اجازه شاه طهماسب در سال ۱۱۳۹ قمری به سن ۴۲ سالگی به دست مهدی بیگ قاجار دولو که فتحعلی خان پدر او را کشته بود کشته شد.

در کتاب ریاض الجنه تألیف میرزا حسن زنوزی خوئی کشته شدن فتحعلی خان در ماه صفر ۱۱۳۸ قمری ذکر شده اشتباه است و همان سال ۱۱۳۹ قمری درست می باشد، و پس از کشته شدن نعشش در خواجه ربیع در چند کیلومتری مشهد مدفون گشت و طهماسب قلی خان به تدریج همه کاره و بالاخره نادرشاه افشار و فاتح قسمت بزرگ و مهمی از آسیا گردید.

۱- جد اعلی خانوادۀ معیری یا معیرالممالک ها.



## فرج‌الله

فرج‌الله خان افشار در اوائل سلطنت فتحعلیشاه قاجار نسقچی باشی بود<sup>۱</sup>. در جنگی که در سال ۱۲۲۱ قمری در سرحدات کرمانشاه و کردستان میان دولت عثمانی و ایران روی داد فتحعلی‌شاه فرج‌الله خان و محمد ولی‌خان افشار قاسملو و صفی‌یارخان کردبچه را که از رجال درباری و سرکردگان او بودند برای امداد سرحداتاران (مرزبانان) و اردوی محمد علی میرزا دولتشاه بآن حدود فرستاد.

در سال ۱۲۲۴ ق. چون ممکن بود که روس‌ها و یا معاهدین و موافقین آنان از سمت اردبیل تجاوزاتی بنمایند فرج‌الله خان بآن حدود مأموریت یافت و با مصطفی‌خان طالش در لنکران جنگ کرد و او را محصور نمود و بواسطه محصور شدن، وی از درعجز درآمد و برای رفع وحشت او میرزا بزرگ قائم‌مقام وزیر آذربایجان باستمالت اورفته وی را اطمینان داد و فرج‌الله خان دست از محاصره کشید و بازگشت.

فتحعلی‌شاه در سال ۱۲۲۷ ق. او را با جمعی از سرکردگان خود باتفاق محمد علی میرزا دولتشاه برای سرکوبی عبدالله پاشا والی بغداد فرستاد. والی به شیخ جعفر نجفی از علمای طراز اول و مراجع تقلید شیعه متوسل شد و او در این باب وساطت کرد و کار بمسالمت و مصالحه انجامید.

در سال ۱۲۲۹ ق. که فتحعلی‌شاه خیال تغییر محمد ولی‌میرزا را از حکومت خراسان داشت او را به تهران احضار نمود و پس از ورود وی، نظر بمصالح ملکی از تصمیم خود منصرف شده دوباره او را بسمت ایالت خراسان منصوب و به همراه فرج‌الله خان و میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط روانه خراسان نمود.

فرج‌الله خان پس از اتمام کار به تهران بازگشت لکن در سال ۱۲۳۱ ق. باز بعلت مخالفت شدید خوانین خراسان با والی خراسان، دو باره محمد ولی‌میرزا او را به استعانت خود از فتحعلیشاه خواست و نامبرده مجدداً باده هزار پیاده و سوار روانه خراسان گردید. فرج‌الله خان در میان راه به شاهرود رسیده بود که خبر رسید محمد رحیم خان خوارزمی با قوای قربان‌قلیچ از رؤسای ترکمن‌های یموت همان کسی که در سال ۱۲۲۸ ق. یوسف‌خواجه کاشغری را در نواحی گرگان تحریک به ترکتازی کرده بود با سی‌هزار سوار بطرف دشت

---

۱- شغل نسقچی و نسقچی‌باشی در ازمنه مختلفه در ایران بوده و در دوره سلطنت قاجاریه تا اوائل سلطنت مظفرالدین شاه نیز سمت مزبور برقرار بود و اکثر حکام نیزه‌ریک برای خود نسقچی و نسقچی‌باشی داشته‌اند و اما عملیات و وظیفه نسقچی‌باشی عبارت بوده از بریدن سر - دماغ - گوش - زبان - دست - کور کردن و شکم پاره کردن. نسقچی‌ها و میرغضبان کارمندان اداره او بوده‌اند. در دوره سلطنت قاجاریه شغل مزبور بیشتر در خانواده علاءالدوله دوام پیدا کرد.

کرگان آمده فتحعلیشاه دستور داد که فرج الله خان با عده ابوابجمعی خود به اتفاق ذوالفقار خان و مطلب خان سرداران دامغانی ( اصح سمنانی ) به دفع خان خوارزم پردازند و سرداران روانه کرگان شدند در جنگی که در نزدیکی فندرسک روی داد محمد رحیم خان سخت شکست خورده به سمت خیوه فرار کرد و غنائم بی شماری نصیب لشکریان ایران گردید .

### فرج الله

فرج الله خان از رؤسای بزرگ ایل شاهسون بوده که در سال ۱۲۲۱ قمری فتحعلی شاه او را به یاری ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قرا باغ و بعد بکمک سلیم خان حاکم شکلی که در معرض دست اندازی و تعرض روس ها واقع شده بودند روانه نمود .

### فرج الله

سید فرج الله خان دوم از خاندان مشعشی یا موالی است که سالها در خوزستان و یا قسمتی از آن حکومت خود مختاری داشته اند . در سال ۱۱۴۶ هجری قمری نادرشاه پس از شکست دادن به عثمانیان و مراجعت از بغداد ، به هویزه لشکر کشید و بساط خاندان مشعشی را بر انداخت . موالی بر اثر این واقعه متواری شدند و تنها یکی از آنان یعنی همین سید فرج الله موصوف در این جا ، از طرف نادرشاه حکومت (دورق) یافت .

### فرج الله

مولی فرج الله خان سوم پسر مولی محمد پس از درگذشت مولی عبدالعلی خان در سنه ۱۲۵۷ قمری از طرف منوچهر خان معتمدالدوله که در این هنگام والی اصفهان -- لرستان -- و خوزستان بود والی ( هویزه ) شد . در این سال که معتمدالدوله برای سرکوبی محمدتقی خان بختیاری چهارلنگ به خوزستان لشکر کشید مولی فرج الله از طریق دولتخواهی نزد معتمدالدوله رفت و حکومت تمام خوزستان از طرف او به مولی فرج الله خان وا گذارشد .

حاکم شدن او بدین نحو صورت گرفت پس از آنکه شیخ سامر از ترس منوچهر خان معتمدالدوله ابتداء به کوت شیخ و سپس به کویت فرار کرد ، معتمدالدوله شیخ عبدالرضا از خویشان او را که آرزوی حکومت شادکان و ریاست قبیله بنی کعب را داشت و مدتی بود که از ترس شیخ سامر به بغداد فرار کرده بود ، معتمدالدوله پیش از فرار شیخ سامر ، او را از آن جا احضار و بجای شیخ سامر برقرار نمود . مدتی از حکومتش نگذشت که او هم از معتمدالدوله ترسیده خودش از شادکان و برادرش از اردو فرار کردند . پس از این رویدادها معتمدالدوله مولی فرج الله را بجای آنان تعیین نمود . پس از اینکه مولی فرج الله خان را حاکم نمود با و تأکید کرد ، خرمشهر را که عثمانیها در سال ۱۲۵۳ قمری آنرا خراب کرده

بودند حتماً آباد نمایند<sup>۱</sup>.

اشکالی که چندی بعد برای او در حکومتش روی داد مخالفت سخت ایل بنی طرف با او بود و چون از عهده دفع و سرکوبی آنان برنیامد و منوچهرخان معتمدالدوله حامی او در این اوان وفات یافته بود باین جهات در اواخر سال ۱۲۶۳ ق. به تهران رفت و از طرف حاج میرزا آقاسی صدراعظم محمد شاه قاجار نوازش فراوان یافت و بار دیگر با فرمانی بنام حکمران سراسر خوزستان و اجازه سرکوبی ایل بنی طرف به هویزه برگشت و چون مولی فرج الله خان قوه و قدرت زیادی نداشت نتوانست مخالفین خود را سرکوبی نماید و قلمرو حکمرانی او فقط محدود شد به هویزه و بس، در ابتداء ورود مولی فرج الله خان به هویزه ایل بنی طرف تصور میکردند که حتماً با يك عده از قوای دولتی با توپ و تفنگ برای سرکوبی آنان از تهران آمده اما وقتی که فهمیدند که خودش بتنهایی با يك فرمان خشک و خالی به هویزه وارد شده بیشتر بر جسارت و مخالفت آنان افزوده شد تا اینکه بالاخره مولی فرج الله خان در سال ۱۲۶۴ ناچار شد که بكمك عده ای از عشایر دیگر از قبیل عشایر بنی ساله - شرنغ - سواری و مزرعه با بنی طرف جنگ نماید ولی در این جنگ که به سختی آغاز گردیده بود بتوسط شیخ عبدالسید فرزند سعد و شیخ عباس فرزند عبدالله که از بزرگان ورؤسای دیجه يك ایل بنی طرف بودند بقتل رسید<sup>۲</sup>.

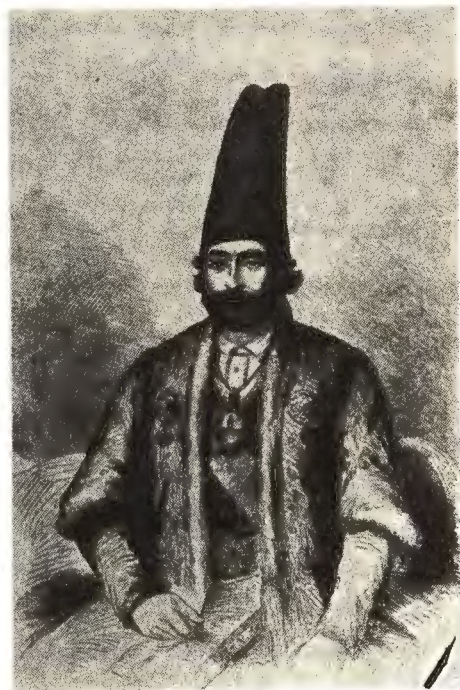
۱- قضیه خرابی خرمشهر از طرف علیرضا پاشا والی بغداد صورت گرفت. برای این که دولت ایران سرگرم سایر جبهه های جنگ شود و از گرفتن هرات به کلی منصرف گردد، انگلستان دولت عثمانی را وادار نمود که خرمشهر را اشغال نماید. علیرضا پاشا والی بغداد برای این که بهتر خدمت کرده باشد پس از گرفتن خرمشهر آن را خراب نمود (سیاست خرمکی) و بواسطه این عمل خسارات زیادی به ایران وارد آمد، و در سر این موضوع اختلافات دیگر با عثمانی ها، هر چند مدت یکبار، تیرگی روابط تجدید نمیشد. بنابراین، میرزا تقی خان فراهانی (امیر کبیر - اتابک اعظم و صدراعظم ناصرالدین شاه از سال ۱۲۶۴ تا ۱۲۶۸ قمری)، برای مذاکره و خاتمه دادن باختلافات و تنظیم قرارداد در سال ۱۲۶۰ ق. مأمور ارزنده الروم شد.

۲- ایل بنی ساله ساکن هویزه امروزه از سه قبیله تشکیل میشود که جمعاً ۶۲۰ خانوارند. طایفه شرفاء شامل ده عشیره است که جمعاً ۴۲۰ خانوار میشوند. مسکن آنان در قسمت هویزه است - طایفه سواری معروف به سواری بیت ناجر و مرکب از ۲۴ عشیره است که جمعاً ۱۱۶۰ خانوار میشوند و ساکن دشت میشان هستند و طایفه سواری دیگری که به سواری بیت عواجه معروف و در دشت میشان سکونت دارند در اواخر قرن ۱۳ هجری به ایران آمده و در آنجا ساکن شده اند. طایفه مزرعه مرکب از دو قبیله که يك قبیله از هویزه به میان آب رفته و ساکن شده اند و قبیله دیگر در هویزه هستند و جمعاً ۱۸ عشیره و شامل ۹۴۰ خانوار میباشند.

## فرخ

فرخ خان کاشی ملقب به القاب امین الملک - وزیر حضور - امین الدوله

پسر میرزا مهدی پسر میرزا احمد و پیش از این که در دستگاه فتحعلی شاه داخل شود نام او ابوطالب بوده و پس از این که از پیشخدمتان خاص شاه میگردد، فتحعلی شاه نام او را فرخ میگذارد. مدتی بوی فرخ بیک خطاب میشد و پس از چندی که گذشت فرخ خان شد. فرخ خان و شاهرخ خان و آقا اسمعیل جدید الاسلام در ابتداء از غلام - بچگان خاص فتحعلی شاه بوده و بعد پیشخدمت او شدند. یکی از کارهای این سه نفر مزبور این بود که لباس های بسیار قشنگ در بر میکردند و میپوشیدند که کاملاً جلب توجه حضار را مینمود.



فرخ خان امین الملک

فرخ خان در سلطنت فتحعلی شاه و محمدشاه جزء عمله خلوت و پیشخدمت مخصوص بود و در سلطنت ناصرالدین شاه خیلی ترقی کرد و مشاغل مختلف مهمی از قبیل صندوقدار وجوه خاصه - مهردار شاه - رئیس عمله خلوت و غیره را متصدی بود و از مقربین و محارم شاه محسوب میگردد. در سابق پیشخدمتان و فراش خلوتان و بطور کلی کارمندان دربار را اصطلاحاً عمله خلوت میگفتند و رئیس آنان را امین خلوت. سمت امین خلوتی از زمان سلطنت محمدشاه بپدر خانواده فرخ خان امین الدوله بوده و چهار نفر از آنان ملقب به امین خلوت

و دو نفر امین الدوله بوده اند .



فرخ خان امین الدوله

محمد حسن خان اعتماد السلطنه راجع به عمله خلوت در یادداشت های روزانه خطی خود مینویسد : «شنبه ۵ جمادی الثانیه ۱۳۰۵ : شاه بیرون شام میل فرمودند بعد تمام عمله طرب و رقاصها را احضار فرمودند اغلب عمله خلوت بودند».

در سال ۱۲۵۲ قمری که اهالی ساری بواسطه تعدیات مأمورین حکومتی بر فضلعلی خان بیگلربیگی قرا باغی حاکم مازندران شوریده و ارک دولتی را که مسکن او بود محاصره کردند و جمعی از طرفین در این شورش کشته شدند دولت که از جریان امر آگاه شد فرخ خان را که در این هنگام پیشخدمت خاصه بود برای رفع غائله به مازندران فرستاد .

فرخ خان پس از ورود به محل چون دید که موضوع بین اهالی و حاکم آشتی ناپذیر است صلاح را در این دید که فضلعلی خان را از حکومت مازندران معزول و به تهران اعزام دارد و شخص دیگری به جای وی منصوب گردد او همین کار را کرد و دولت نظری وی را پذیرفت و بعد خودش بر حسب امر دولت چند ماهی بر تق و فتق امور حکومتی میپرداخت و کارها را سر و صورت داد و مرتب و منظم نمود تا اینکه اردشیر میرزا رکن الدوله پسر نهم عباس میرزا نایب السلطنه از تهران به حکومت مازندران تعیین شد و پس از ورود حاکم تازه به محل فرخ خان به تهران آمد . در سال ۱۲۵۳ ق. نیز اهالی اصفهان بر علیه خسروخان گرجی حاکم خود شورش کرده او را در عمارت هفت دست محصور نمودند<sup>۱</sup> .

۱- نظیر شورش بر علیه فضلعلی خان حاکم مازندران در سال پیش در ساری با این تفاوت که در شورش اصفهان به واسطه رفتن محمد شاه به هرات دست بیگانگان نیز در این کار دخالت داشت .



فرخ‌خان در این سال دوباره برای اصلاح کار و رفع شورش به اصفهان فرستاده شد و پس از ورود همان عملی که با فضلعلیخان در مازندران نمود نسبت به خسروخان نیز عمل کرد و پس از اینکه شخصاً چهار ماه در اصفهان برای اصلاح امورات حکومتی پرداخت به تهران بازگشت.

در سال ۱۲۵۶ ق. بواسطه اعمال کاریهای امان‌الله‌خان افشار وزیر یحیی میرزا پسر چهل و سوم فتح‌علیشاه حاکم گیلان امور آن سامان از محور نظم و ترتیب منحرف شده بود. فرخ‌خان از طرف محمدشاه مأمور شد که برشت رفته حاکم و وزیر را به تهران روانه نموده و خود بر تق و وفق امور گیلان بپردازد و اوهمین کار را کرد و مدت هشت ماه در رشت ماند و در این مدت منال دیوانی سالهای گذشته را وصول نمود تا اینکه دوباره یحیی میرزا با وزیر تازه<sup>۱</sup> برشت آمد و فرخ‌خان پس از ورود آنان به تهران بازگشت. در سال ۱۲۷۲ ق. ملقب به امین‌الملک شد.

میرزا آقاخان نوری صدراعظم دست‌نشانده بیگانگان در موقع جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۸۵۵ (۱۲۷۲ ق.) فرخ‌خان را که در این هنگام صندوقدار شاه و با اصطلاح آن زمان رئیس اداره صندوقخانه مبارکه بود برای اصلاح ذات‌البین با اختیارات تام ابتداء او را باسلامبول فرستاد و به محض ورود خواست که با لرد دکلیف<sup>۲</sup> سفير انگلستان در دربار عثمانی ملاقات و مذاکره نماید لکن او از ملاقات امتناع نمود و چون انگلیس‌ها از تمام جریانات داخلی و خارجی ایران کاملاً آگاه بودند و بیشتر کارها بدستور خودشان صورت میگرفت پس از دو ماه مبطلی او را گول زده باو جواب دادند در صورتی‌ما حاضر بمذاکره با شما هستیم که شرح زیر را نوشته برای ما بفرستید آنوقت ما حاضر بمذاکره با شما خواهیم بود.

شرح مزبور بدینقرار است: «من از جانب دولت ایران مختار و مأمورم که در مقام رضاجویی اولیای دولت انگلیس برآیم و بر ذمه من است که اولیای دولت ایران عساکر مأموره خود را از هرات و افغانستان منصرف نمایند و بهیچ‌قسم در افغانستان مداخله ننموده خسارت و زیانی که در این مأموریت لشکری به افغانستان رسیده از خزانه دولت اداء شود». امین‌الملک هم نوشت و فرستاد و پس از وصول نامه انگلیس‌ها پا را فراتر نهاده تقاضای دیگری از او نمودند و بعد هم اتمام حجتی مشتمل بر چندین ماده برای فرخ‌خان فرستادند. امین‌الملک آنها را هم قبول کرد لکن پس از فتح هرات بتوسط حسام‌السلطنه ناصرالدین‌شاه باو دستور داد که تمام تمهیداتی که سپرده‌ای آنها را باطل اعلام بدار اوهم این کار را کرد و مراتب را باطلاع سفرای خارجه مقیم اسلامبول نیز رساند و بعد از اسلامبول با یک کشتی جنگی که دولت فرانسه در اختیار او گذاشته بود رهسپار سواحل جنوبی فرانسه گردید و بعد در ۲۴ جمادی الاولی ۱۲۷۳ ق.

۱- محمد امین خان نسقی‌باشی.

۲- Redcliffe

به پاریس وارد شد و مذاکراتی صورت گرفت و سرانجام بوساطت ناپلئون سوم در چهارم مارس ۱۸۵۷ (شعبان ۱۲۷۳ ق.) معاهده تنگین پاریس بالردکولی<sup>۱</sup> سفیر انگلستان در پاریس در ۱۵ ماده بسته شد. اعتمادالسلطنه در کتاب خلسه یا خوابنامه تألیف خود از قول میرزا آقاخان نوری صدراعظم مینویسد :

« برای اینکه فرخ خان امین الدوله راهم دور کرده باشم به عنوان اصلاح مقدمه جنگ با انگلیس ویرا ما مورفرنگ کردم اما میل نداشتم کار بزودی بانجام برسد برخلاف منظور و مقصود من او پولی از انگلیس گرفته و عاجلاً کار صلح را انجام داد اگر عجله نکرده بود فتنه و بلوای هند بروز کرده بود و انگلیس ها مضطرب شده کار بدلخواه ما میگذاشت در این صورت هرات را واگذار نمیکردیم و بنادر خود را نیز مسترد نموده بلکه قسمت بزرگی از افغانستان را هم دست می انداختیم و خسارت جنگ قابلی هم از دولت انگلیس می گرفتیم افسوس که عجله فرخ خان نگذاشت و آن مقدمه برعکس نتیجه داد هرات از دست رفت بلکه حق ثابت مادر افغانستان باطل گردید ایران بجای آنکه منتفع شود مبلغی گزاف متضرر شد ».

مؤلف کتاب سیاستکاران دوره قاجاریه در صفحه ۳۹ مینویسد: « در یکی از مراسلاتیکه میرزا آقاخان بناصرالدینشاه نوشته میگوید میرزا یعقوبخان از جانب شارژ دافر آمده است و بشدت دلتنگ هستند از اعمال فرخ خان با انگلیس دوست شده روس از دست رفت »<sup>۲</sup>.

این معاهده که به معاهده پاریس معروف است از معاهدات بسیار تنگین و زیان آوری است که در دوره قاجاریه به ایران تحمیل شده و با معاهده ترکمانچای از جهاتی چندان تفاوتی ندارد. فرخ خان امین الملک پس از اقامت ممتد در پاریس و لندن در سال ۱۲۷۴ ق. که در اروپا اقامت داشت پس از انجام کارهایی که با و محول شده بود بسمت ایلچی کبیر در دربار عثمانی تعیین گردید<sup>۳</sup>.

پس از عزل میرزا آقاخان نوری از صدارت، امین الملک در ربیع الاول ۱۲۷۵ ق. پس از بازگشت از سفارت اسلامبول بسمت وزارت حضور یعنی وزیر دربار، مهردادشاه، و ریاست عمله خلوت شاه برقرار گردید<sup>۴</sup>. و در سال ۱۲۷۶ ق. به عضویت مجلس شورای وزراء یا مجلس شورای دولتی نائل آمد. چون نامبرده هنگام انعقاد عهدنامه پاریس خدمات شایانی نسبت به بیگانگان انجام داده بود پس از بازگشت به تهران مورد تقدیر بسیار واقع شد و روز بروز بر شان و مناصب او افزوده میشد و حتی چندین شهرت بسیار داشت که ممکن است صدراعظم هم بشود.

۱- Cowley.

۲- مراد از شارژ دافر، شارژ دافروس است و میرزا یعقوبخان پدر میرزا ملکم خان ناظم الدوله بوده است.

۳- راجع باین سمت اخیری و بیشتر نظر میرزا آقاخان صدراعظم بود که حتی الامکان فرخ خان را از دربار ناصرالدینشاه دور نگه داشته و برای خود مصلحتی نداشته باشد.

۴- وزیر دربار بلکه همه کاره دربار شد.

مؤلف منتظم ناصری دره جلد سوم صفحه ۲۶۰ جزء وقایع ۱۲۷۵ قمری مینویسد : «جناب فرخ خان امین الملك سفارت کبری و مأهوریت خود را بیایان رسانده در ماه ربیع الاول وارد دارالخلافه و شرفیاب حضور همایون شده به يك قطعه گل کمر مرصع ممتاز و یکتوب جبه ترمه کشمیری حاشیه دار از ملابس خاصه مخلع و سرافراز گردید».

در سال ۱۲۷۵ ق. که میرزا صادق نوری قائم مقام پس از ملقب شدن به امین الدوله به وزارت کشور، که در آن زمان مهمترین وزارتخانه ها بود، منصوب شد، چیزی از وزارت و لقبش نگذشت، چون در هیأت دولت برای صلاح مملکت حرفهائی میزد، ناصرالدینشاه که شنید نسبت بوی خشمناک شده به بهانه ضعف مزاج و پا درد شدید او را از کار بکلی برکنار نمود و حتی لقبی را هم که باو داده بود از او گرفت و به فرخ خان امین الملك داد و فرخ خان کاشی از این تاریخ ملقب به امین الدوله شد.

پس از ملقب شدن به لقب مزبور و نائل گردیدن به مقامات عالیه و تقرب زیاد بشاه رندان اشعاری برایش ساختند و چون اشعار مزبور مغایر با سبک و سلیقه این جانب و درج آن در این کتاب است از این جهت از ذکر آنها در اینجا بکلی خودداری گردید.

ناصرالدینشاه در این سال دستور داد که از این بعد عزل و نصب تمام حکام ایالات و ولایات باید بمشاورت و صوابدید امین الدوله صورت گیرد و بطوریکه پیش گفته شد کارهای دیگری نیز بر مشاغلش اضافه گردید و تقریباً در این اوقات مشارالینان و شخص اول مملکت شده بود.



فرخ خان امین الدوله

در سال ۱۲۸۳ ق. ناصرالدینشاه بنا بر هوس شاهانه خود باز بفکر تشکیلاتی برای مملکت افتاد و هر کسی را سرکاری گذاشت. و حدود اختیارات هر يك را تعیین و اموراتی را بوی محول نمود البته این کار هم خیلی موقتی بود و در همین سال چون موضوع روی هوس شاهانه دور میزد تشکیلات مزبور بکلی بهم خورد. امین الدوله در این تشکیلات دارای این مشاغل گردید: وزارت حضور - اداره امور حکومتی کاشان، نطنز، اصفهان - فارس و تمام گمرکات مملکت. سمت وزارت حضور و مشیر خاص حضور همایون که فرخ خان امین الدوله و محمود خان ناصر الملك در زمان سلطنت ناصرالدینشاه دارا بوده اند سمتهای مزبور بمعنی مشاور و مصاحب شاه نیز بوده است.

در ممالك شرقی با نظر بیگانگان یا خودی چنین سمتهایی وضع شد و در هر يك از آن

ممالك بنامی مصطلع بود مثلاً در ایران بطوریکه گفته شد بنام وزیر حضور و یا وزیر خاص



ناصرقلی خان عمیدالملک

محمدحسینخان معروف به فرخخان



محمدحسینخان معروف به فرخخان

حضور همایون و در افغانستان که از سال ۱۸۸۰ (۱۲۹۷ ه. ق.) تا ۱۹۱۹ (۱۳۳۷ ق.) به تحت‌الحمایگی انگلستان درآمد در آنجا آنان را مصاحبان خاص می‌گفتند. فرخخان امین‌الدوله در سال ۱۲۸۸ ق. در تهران درگذشت و در قم در مقبره‌خانه‌ی خویش بخاک سپرده شد. فرخخان مردی بوده است زیرک - با استعداد - بسیار زرنگ - مرقع‌شناس و چون در دربار پادشاه مشغول به کار بوده برای خود تجربیاتی اندوخته بوده است و از اوضاع مملکت بی‌سر و سامان ایران بخوبی مطلع و تکلیف خود را در قبال جریان‌ات روزمره خوب تشخیص میداده است. امین‌الدوله دارای سه پسر بود. بنام مهدیخان (آجودان مخصوص - وزیر همایون) که بعد در زمان سلطنت محمدعلیشاه ملقب به قائم مقام گردید<sup>۱</sup>.

و در سال ۱۳۳۶ ه. ق. درگذشت.

۱ - نامبرده یکی از دلکتهای ( دلخک ) دربار ناصرالدینشاه و مظفرالدینشاه و شخص امین‌السلطان نیز بوده است.

میرزا ابراهیم خان معاون الدوله و محمدحسینخان (فرخ خان) که هر يك در زمان حیاتشان دارای مشاغل مهمی بودند . محمدحسینخان که از پیشخدمتان خاص ناصرالدینشاه بود . پس از فوت فرخ خان امین الدوله ، ناصرالدینشاه نام فرخ پدرش را بر او نهاد و معروف شد به فرخ خان و نام اصلی وی یکلّی متروک گردید . فرخ خان در دو سفر ناصرالدینشاه باروپا در سالهای ۱۲۹۰ و ۱۲۹۵ هـ . ق. از همراهان (ملقزمین رکاب) شاه بود و پس از بازگشت از اروپا در سال ۱۲۹۵ هـ . ق. در سن جوانی (۲۹ سالگی) درگذشت .

### فرهاد

حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله پسر پانزدهم عباس میرزا نایب

السلطنه که در جمادی الاولی سال ۱۲۳۳ هجری قمری متولد و

در سال ۱۲۵۰ قمری که بهرام میرزا (میرالدوله) پسر دوم عباس میرزا از طرف محمدشاه برادر خود به جای محمدحسین میرزا حشمت الدوله حاکم کرمانشاه - لرستان و خوزستان ،

بوزارت میرزا محمدتقی قوام الدوله آشتیانی ،

فرستاده شد بهرام میرزا پس از ورود به

کرمانشاه مقر حکمرانی خود و عزیمت

حشمت الدوله به تهران برادران او نصرالله

میرزا والی واسطه میرزا را ، که از طرف

حشمت الدوله حاکم لرستان و خوزستان بودند ،

احضار نموده و پس از ورود به کرمانشاه آنان

نیز اجباراً به تهران اعزام گردیدند و پس از

خاتمه عملیات ، فرهاد میرزا برادر خود را

که در تبریز بود او را خواسته به جای

نصرالله میرزا به حکومت لرستان تعیین و

روانه نمود . بنا بر این اولین سمت و شغل

فرهاد میرزا در خدمت دولتی از طرف برادر

خویش حکومت لرستان بوده است . در جلد

سوم صفحه ۱۶۴ منظم ناصری نوشته شده :

«هم در این سال (۱۲۵۰ قمری) نواب فرهاد



فرهاد میرزا.

میرزا (حاجی معتمدالدوله) بحکمرانی عربستان و لرستان منصوب گردیدند ، ولی سایر مورخین

او را فقط به حکومت لرستان نوشته اند .

در سال ۱۲۵۳ قمری که محمدشاه عازم عراق شد فرهاد میرزا را به عنوان نایب الایاله

برگزیده برای حفظ پایتخت در تهران گذاشت و همین کار را نیز محمدشاه در سفر اصفهان در

سال ۱۲۵۵ قمری نمود و فرهاد میرزا را در غیاب خود نایب الایاله نموده او را برای محافظت



پایتخت در تهران گذاشت.

فرهاد میرزا پیش از اینکه بلقب معتمدالدوله ای در سال ۱۲۷۸ نائل شود لقب او نایب‌الایاله بود. در سال ۱۲۵۷ هجری قمری پس از فوت نصرالله خان قاجار دولو سرکشیک چی‌باشی صاحب‌اختیار والی فارس پسر یزرگ امیرخان سردار، خالوی عباس میرزا نایب‌السلطنه، ناصرالدین میرزا ولیعهد محمدشاه قاجار به حکومت فارس تعیین شد و از طرف او فرهاد میرزا به عنوان نیابت ولیعهد و بوزارت میرزا فضل‌الله نصیرالملک پسر میرزا نصرالله علی‌آبادی مازندرانی در سن ۲۴ سالگی به حکومت فارس فرستاده شد و به این مناسبت از طرف محمدشاه برادرش بلقب نایب‌الایاله ملقب گردید:



فرهاد میرزا نایب‌الایاله

فرهاد میرزا پس از سال ۱۲۷۱ قمری یا در همین سال معلوم نیست بچه علت برحسب امرشاه بعنوان حکومت طالقان به این حدود که ضماً تیول او بوده تبعید میشود و بعد در این سال بدون اجازه دولت از آنجا به تهران آمده به سفارت انگلیس پناهنده میگردد در این باب نامه به هر میرزا آقاخان صدر اعظم نوری خطاب به حاجی علیخان حاجب الدوله دیدم که چنین نوشته بود:

مقرب الخاقان برادر مهربان حاجب الدوله فرهاد میرزا از مقر حکومت طالقان و تیول خود بی‌اذن و اجازه دولت به تهران آمده به جهت شیطنت و فساد سفارت انگلیس پناهنده شده شبها اگر از سفارت بیرون آمد و پنهانی بخانه این و آن رفته و فساد در مملکت نماید فراشان او را گرفته به حضور اعلیحضرت همایون بیاورند لکن تا در سفارت است به علت احترام سفارت کسی متعرض او نشود ربیع الاول ۱۲۷۱. فرهاد میرزا در سال ۱۲۷۸ قمری بجای حاج علیخان مقدم مراغه حاجب الدوله که در این تاریخ ملقب به ضیاءالملک شده بود بحکومت لرستان و خوزستان منصوب شد و در همین سال نیز ملقب به معتمدالدوله گردید و در سال



فرهاد میرزا نایب‌الایاله

۱۲۸۰ قمری اهر دو حکومت مزبور معزول شد. در این سال حکومت لرستان به امامقلی میرزا عمادالدوله و حکومت خوزستان مدت کمی به حمزه میرزا حشمت‌الدوله و بعد به میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان شیرازی تفویض شد و معتمدالدوله در همین سال پس از آمدن به تهران به عضویت دارالشورای کبری دولتی برقرار گردید.

در سال ۱۲۸۴ قمری به حکومت کردستان معین و فرستاده شد. در سال ۱۲۸۶ قمری که طوائف کرد ساکن اورامان کردستان شورش کرده بودند سرانجام معتمدالدوله با کوشش و جنگهای بسیار آن شورش را خواباند و محمد بیگ اورامانی که رئیس شورشیان بود کشته شد و بنا به گفته نادر میرزا مؤلف تاریخ تبریز شورش مزبور بنا بر اشاره و تحریک عزیزخان مگری سردار کل صورت گرفته بود و میگوید که بعد سندی در این باب از سردار بدست آمد که به محمد بیگ نوشته بود.

میرزا محمدخان مجدالملک سینگ در صفحه ۴ رساله مجدیبه تألیف خود درجائیکه میگوید: «فتح فرهاد میرزا به حسن کفایت او راجع مینمایند» اشاره بوقایع سال ۱۲۸۶



فرهاد میرزا معتمدالدوله

قمری است<sup>۱</sup>.

در ورود به کردستان فرهاد میرزا چون دانست که حسن سلطان اورامی و دوبرادرش بهرام بیك و مصطفی بیك سالها است که برحکام یاغیند بطرف خاک مریوان حرکت نمود . حسن سلطان و دوبرادرش با هزار تفنگچی به استقبال فرهاد میرزا آمدند و دم از اطاعت زدند لکن معتمدالدوله به بهانه اینکه آوردن این عده سوار در مقابل والی حرکتی ناپسند بوده در رسیدن به سرحد کردستان محرمانه به فراشباهی خود دستور داد که چون حسن سلطان و برادرانش برای خوردن قهوه نزد من می آیند بوسیله چهار نفر فراش ایشان را زنجیر کند او نیز چنین کرد فرهاد میرزا حسن سلطان را فوراً به طناب کشید و دو برادرش را محبوس نمود سپس دستور داد که بنای مرده حسن سلطان طناب بسته آنها در میان تفنگچیان او بیدازند تفنگچیان از دیدن نقش رئیس خود متوحش شده فرار اختیار نمودند و فرهاد میرزا با دو برادر مفلول حسن سلطان به سنج بگشت .

افراد طائفه اورامان پس از این واقعه تا مدت یکسال هر چه پیش کشی پیش فرهاد میرزا فرستادند تا شاید دو برادر حسن سلطان را خلاص کنند نتیجه نبخشید ناچار سر به طغیان برداشتند و فرهاد میرزا مجبور شد که بار دیگر در تاریخ ۲۶ محرم ۱۲۸۶ قمری برای سرکوبی ایشان

۱- او اشاره است به میرزا یوسف مستوفی الممالک .

بطرف خاک مریوان حرکت کند لیکن این بارکاری از اوساخته نشد وبا افتضاح تمام بهسندج بازگشت و دولت مجبور شد که از رضائیه و همدان سپاه و سردارانی بگردستان بفرستد ایشان طائفه اورامی را شکستی سخت دادند و بحدود شهر زور در خاک عثمانی فرار کردند.

در سال ۱۲۸۷ قمری حکومت همدان نیز ضمیمه حکومت گردستان شده به معتمدالدوله واگذار شد و او از طرف خود سلطان اویس میرزا پسر بزرگ خویش را به نیابت خویشتن به حکومت آنجا فرستاد. ناصرالدین شاه چون در سال ۱۲۹۰ قمری قصد مسافرت به اروپا را داشت قبل از مسافرت در ذیحجه ۱۲۸۹ قمری فرهاد میرزا عموی خود را موقتاً از گردستان



فرهاد میرزا معتمدالدوله

که از سال ۱۲۸۴ قمری ( مدت شش سال ) حکومت آنجا را داشت به تهران احضار و به پیشکاری کامران میرزا پسر ۱۸ ساله خود که درغیابش نایب السلطنه وقائم مقام او بود تعیین نمود اما باطناً کارها بافرهاد میرزاو درحقیقت نایب السلطنه شاه او بود و از طرف حاج میرزا حسینخان صدراعظم تمام امور قشونی به نیابت محمودخان قره گزلوی همدانی ناصرالملک محول گردید. پس از پنج ماه مسافرت در اروپا، شاه بایران بازگشت و به محض ورود به خاک ایران مردم تهران به تحریک و اشاره متنفذین که معتمدالدوله خود نیز غیر مستقیم در این کار بی دخالت نبود غوغائی بر علیه مشیرالدوله صدراعظم برپا کرده آورا ملحد و بی دین قلمداد کردند و برائثر تلگرافیکه معتمدالدوله به شاه نمود و قضیه را بسوی اطلاع داد، شاه ترسیده

مشیرالدوله را وادار به استعفاء کرد و او را در رشت گذاشت و خود با درباریان عازم تهران شد. پس از بازگشت شاه از فرنگستان و ورودش به تهران چون بالاخره اوراهم در بلوای جعلی و مصنوعی بر علیه حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله شریک میدانست معتمدالدوله بیکار ماند و کاری باو ارجاع نشد و حکومت گردستان هم که پیش از مسافرت شاه با او بود ضمیمه حکومت کرمانشاهان شده و بامامقلی میرزا عمادالدوله واگذار شد.

در ماه ربیع الثانی ۱۲۹۳ قمری پس از بازگشت از زیارت مکه حاجی شدن برای بار

دوم به حکومت فارس تعیین گردید و در سال ۱۲۹۸ قمری که حکومت فارس هم ضمیمه حکومت‌های دیگر سلطان مسعود میرزا ظل‌السلطان گردید معتمدالدوله به تهران احضار شد و در سال ۱۳۰۵ قمری درگذشت و ثروت زیادی از همه قسم که در سال‌های متمادی درآموریت‌ها برای خود جمع‌آوری کرده بود به جا گذاشت و جنازه‌اش به بین‌النهرین برده شده در صحن کاظمین که از مستحذات خود او بود و در حدود سیصد و چهل (۳۴۰) هزار تومان برایش تمام شده بود در مقبره اختصاصی مدفون گردید.

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در یادداشتهای روزانه خود (۲۵ ذیحجه ۱۲۹۸ قمری) می‌نویسد: «امروز بنا بود شاهزاده‌ها پول بردارند در حضور همایون قمار بازی شود. ناظم خلوت<sup>۱</sup> ابلاغ کرده بود. حاجی حسام‌السلطنه جوابی نوشته بود که صد تومان حاضر است بهر که فرمایش شود تحویل بدهم نایب مناب من باشد من درمکه معظمه توبه کرده‌ام معتمدالدوله نوشته بود من اهل قمار نبوده و نیستم درمکه توبه از معاصی نموده‌ام بدون اینکه بنویسد صد تومان حاضر است به نایبی خواهم داد. اجوبه شاهزاده‌ها اسباب دلخوری شاه شد این شد که آنها به سواری احضار نشدند و خودشان تشریف فرمای شکار شدند» - ۲۶ ذیحجه ۱۲۹۸: «بعد از نهار شاهزاده‌ها را که حسام‌السلطنه و معتمدالدوله و محمدامین میرزا باشند احضار فرمودند بنای بازی شده».

اعتمادالسلطنه راجع بوی در یادداشت‌های روزانه خطی خود می‌نویسد: «۲۵ ذیقعه ۱۳۰۵: منزل آدم شنیدم حاجی معتمدالدوله فرهاد میرزا روز سه شنبه ۲۱ ذیقعه ۱۳۰۵ مرحوم شد. این شاهزاده مرد بزرگی بود اما خوش‌قلب نبود از خودش شنیدم بشاه عرض می‌کرد ۶۰۰ نفر آدم کشته‌ام حکومت‌های بزرگ کرد از قبیل عربستان (خوزستان) و کردستان و فارس مکتت زیاد اندوخته ممکن نبود عریضه‌ای که به شاه می‌نوشت از کسی بد نگوید. شاهزاده سوادى داشت اکثر تألیفات او هست مبالغی مخارج صحن حضرت جواد (ع) (کاظمین) نمود قریب دویست هزار تومان می‌گویند. ازین بنا مکتت او معلوم می‌شود. نگارنده در یکی از سفرهای خود به عتبات عالیات در سال ۱۳۲۴ خورشیدی روزی راجع به مخارجی که معتمدالدوله برای بنای صحن کاظمین نموده با شیخ علی‌کلیدار حرم کاظمین پسر شیخ - عبدالحمید مذاکره به میان آمد او می‌گفت بموجب صورتی که من دیدم و بخاطر دارم فرهاد میرزا مبلغ یکصد و بیست هزار لیره خرج کرده و اگر هر لیره را به مظنه آن زمان ۳۰ ریال حساب کنیم می‌شود ۳۴۰ هزار تومان و بموجب اظهارات خود فرهاد میرزا که به ناصرالدین‌شاه نموده و در بالا ذکر گردید در مدت حکومت‌های خود ۶۰۰ نفر را کشته و درجائی نیز دیده شد که در حکومت فارس ۷۰۰ دست بریده است و البته بدیهی است که



با این کشت و کشتار و دست بردن‌ها مردم بالطبع مرعوب شده و او به جمع‌آوری مال و مملکت زیاد می‌پردازد و بعد می‌رود حد اقل سیصد و اندی هزار تومان<sup>۱</sup> در خارج از مملکت خود برای احداث صحن کاظمین خرج مینماید نمیدانم که خوانندگان این سطور در این باب چگونه قضاوت خواهند کرد.

فرهاد میرزا شاهزاده‌ای بود بسیار از خود راضی و بی‌اندازه حیثیت‌دوست بوده و مقام شاهزادگی به خصوص عموی شاه را تالی مقام سلطنت میدانسته است و او یکی از چهار شاهزاده فاضل قاجاریه است و آن ۳ نفر دیگر یکی علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه پسر پنجاه و چهارم از زن پنجاه و دوم فتحعلی‌شاه و دیگری بهمن میرزا پسر چهارم عباس میرزا نایب السلطنه و برادر اعیانی محمدشاه قاجار و شاهزاده چهارمی ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس پسر محمد تقی میرزا حسام السلطنه پسر هفتم فتحعلی‌شاه قاجار بوده است. از تألیفات فرهاد میرزا کتاب مقام در شرح حال ائمه علیهم‌السلام است<sup>۲</sup> و چند تألیف دیگر نیز دارد.

### فریدون

فریدون میرزا پسر پنجم عباس میرزا نایب السلطنه در سال ۱۲۴۷ قمری که حکومت خراسان علاوه بر حکومت آذربایجان به عباس میرزا نایب السلطنه واگذار شد و رهسپار خراسان گردید در این هنگام نیابت حکومت آذربایجان را به فریدون میرزا محول و محمد خان زنگنه امیر نظام را به پیشکاری و فرماندهی قوی و میرزا اسحق نبیره میرزا بزرگ قائم مقام و برادرزاده میرزا ابولقاسم قائم مقام دوم را به وزارت او تعیین نمود. پس از فوت فتحعلی‌شاه در سال ۱۲۵۰ قمری محمد شاه پسر اکبر و ارشد عباس میرزا بموجب ماده ۷ معاهده ترکمن‌چای و با موافقت دولتین روس و انگلیس بسلطنت رسید و ابتداء در تبریز به تخت سلطنت جلوس نمود. محمد شاه هنگام عزیمت خود بطرف تهران فریدون میرزا برادر خویش را ملقب به نایب‌الایاله نموده بسمت ایالت آذربایجان برگزید. حکومتش در آذربایجان تا سال ۱۲۵۱ قمری بدرازا کشید. در این سال به تهران احضار و بجای وی قهرمان میرزا برادرش<sup>۳</sup> والی آذربایجان شد. چون محمد شاه قاجار برای تسخیر هرات قصد عزیمت داشت قبلا یعنی در سال ۱۲۵۱ قمری فریدون میرزا را از آذربایجان احضار نموده با حسن خان ساری اصلان قاجار قزوینی<sup>۴</sup> و عده سپاهی روانه سمت گرگان نمود ولی چون در این هنگام از الله یار خان آصف‌الدوله والی خراسان به اشاره انگلیسها نامه به شاه رسید دایر بر اینکه با در این سر زمین شدت دارد ناچار محمد شاه از راه فیروزکوه به سرکوبی ترکمنان یهوت و کوکلان رفت و بعد از اتمام این کار به تهران بازگشت.

۱- در ۹۰ سال پیش.

۲- مقام کلمه عربی و به معنی دریا است.

۳- پسر هشتم عباس میرزا و برادر اعیانی محمد شاه.

۴- محمد حسن خان سردار ایروانی یا خان باباخان سردار.

در سال ۱۲۵۲ هجری قمری با لقب فرمانفرمائی بجای فیروز میرزا نصرت الدوله برادر دیگر خود به ایالت فارس منصوب گردید. در جلد دوم تاریخ قاجاریه ناسخ التواریخ صفحه ۳۴۰ در شرح سلطنت وجهانگیری امحمد شاه قاجار در ضمن شرح وقایع سال ۱۲۵۲ قمری اشتباهاً نوشته شده: «شاهزاده فریدون میرزا که حکومت داشت مأمور به حکمرانی کرمان آمد». فریدون میرزا در هیچ زمانی حاکم کرمان نبوده است. در آغاز کار پیشکاری و وزارت او با میرزا محمد تقی قوام الدوله آشتیانی بود و پس از مدت کمی قوام الدوله از شغل خود استعفاء داده و بجای وی میرزا جعفر مستوفی سوادکوهی از تهران فرستاده شد. حکومت فریدون میرزا در فارس چهار سال طول کشید و چون در سال ۱۲۵۶ قمری مردم فارس بروی شوریدند محمد شاه میرزا نبی خان قزوینی امیر دیوان، پدر حاج میرزا حسین خان سپهسالار و یحیی خان مشیر الدوله، را برای رسیدگی و تحقیق قضیه به شیراز فرستاد و پس از ورود به شیراز هر قدر سعی نمود که بین اهالی و او را اصلاح کند ممکن نشد و چون اذلتیام دو جانب مأیوس گردید فرمانفرما را طوعاً یا کرهاً روانه تهران نمود و خود شخصاً مباشر امور ایالت فارس گردید.

در سال ۱۲۶۰ قمری که بار دوم میرزا نبی خان امیر دیوان به ایالت فارس منصوب بود و حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم هم چندان میانه خوبی با او نداشت برای اینکه دوباره فریدون میرزا که فوق العاده طرف محبت و میل او بود بایالت فارس برود اعیان و متنفذین فارس به تحریک وی بر علیه امیر دیوان قیام کرده و دستجمعی به تهران برای شکایت از وی آمدند. حاج میرزا آقاسی برای نصب مجدد فریدون میرزا هر قدر در نزد شاه کوشش نمود چون محمد شاه با انتصاب مجدد او به ایالت فارس چندان میلی نداشت کوشش زیاد حاجی میرزا آقاسی بجائی نرسید و نتیجه نبخشید و شاه بالاخره حسین خان مقدم مراغه آجودان باشی را با لقب صاحب اختیار که بعد در سال ۱۲۶۲ قمری به نظام الدوله نیز ملقب شد و در سنه ۱۲۵۳ قمری بعنوان سفیر فوق العاده مأمور اسلامبول و پاریس شده بود بایالت فارس روانه نمود.

فریدون میرزا در سال ۱۲۷۰ قمری بجای برادر اعیانی خود سلطان مراد میرزا حسام السلطنه بایالت خراسان منصوب شد و در سال ۱۲۷۱ قمری شنید که خان خیوه محمد امین خان برادر الله قلی خان پسر محمد رحیم خان با جمعیت زیادی قصد حمله و تسخیر سرخس را دارد دوهزار سوار و پیاده به آق در بند فرستاد و خودش نیز با چند فوج و توپخانه از مشهد به جانب آق در بند رهسپار شد و به پیش قراولان امر شد بطرف سرخس که خان خیوه به نزدیک آنجا آمده بود بروند قبل از رسیدن پیش قراولان بین سوارهای محلی و سواران خان خیوه جنگ در گرفت پیش قراولان به کمک سوارهای محلی رسیدند با وجود اینکه عده ترکمنها بالغ بر چهل هزار نفر بود از قشون ایران شکست خورده خان خیوه را که در

بالای قانلو تپه در چادر زرنکاری با چند نفر از توره‌ها (شاهزادگان) و محارم خود نشسته و ناظر عملیات بود تنها گذاشته فرار را برقرار اختیار نمودند. خان که اوضاع را چنین دید خواست فرار کند لکن غفلة قربان گل مروی او و توره‌ها را گرفته باتفاق صحت نیاز خان پسر اراض خان سرخسی همه را سر بریدند. هنگام کشتن خان میان سواران سرخسی، مروی و سایر قسمت‌های خراسان نزاع در گرفت زیرا هر يك میخواستند در سر بریدن او سبقت گیرند و این افتخار را بخود نسبت دهند و سرانجام دوازده نفر از آنان در این مسابقه کشته شدند. عده زیادی از سرکردگان و همراهان خان اسیر قوای ایران گردیدند. در این جنگ علاوه بر خان خیوه ۱۴ تن توره (شاهزاده) خوارزمی و بیشتر سرکردگان خیوقی که همراه خان بودند کشته شدند و این عمل از تصادفاتی بود که برای قشون ایران در زمان صدارت میرزا آقا خان نوری دست داد.

فریدون میرزا سرخان خیوه را به تهران فرستاد. و پس از دو سال و اندی حکمرانی در خراسان در سال ۱۲۷۲ قمری در مشهد درگذشت و بجای وی در همین سال برادرش سلطان مراد میرزا حسام السلطنه با دادن پیش‌کشی پشاه برای بار دوم استاندار خراسان شد. فریدون میرزا از جمله افرادی است که مورد توجه و علاقه زیاد ملک جهان خانم مهد علیا مادر ناصرالدین شاه بوده است.

### فضل الله

فضل الله الحسینی پسر میر محمد شفیع و پدر میرزا محمد حسین عضدالملک قزوینی است. فضل الله الحسینی دو پسر داشته که یکی جد شیخ الاسلامهای قزوین بوده و دیگری میرزا محمد حسین عضدالملک میباشد و شجره وی بدین نحو ضبط شده است: فضل الله بن محمد شفیع بن بهاء الدین محمد الحسینی العاملی شیخ الاسلام ساکن قزوین. يك نسخه محافل المؤمنین ذیل مجالس المؤمنین تألیف محمد شفیع بخط همین فضل الله پراز اغلاط و اشتباهات در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است.

### فضل الله

میرزا فضل الله حکیم الهی ثالث پسر میرزا شمس الدین حکیم الهی ثانی است که طبع بسیار نفیس متقن کتاب فروغ کافی کلینی از آثار مخلده او است.

### فضل الله

میرزا فضل الله خان، دارای القاب منشی باشی - دبیر السلطنه - وکیل الملک و وزیر خلوت، برادر میرزا محمد رفیع نظام‌العلمای تبریزی و پدر حشمت الدوله دیبا و شوهر سوم نجم السلطنه مادر دکتر محمد مصدق میباشد. در آغاز کار (۱۳۰۰ قمری) منشی و بعد منشی باشی مظفر الدین میرزا ولیعهد بود. در سال ۱۳۰۲ قمری ملقب به دبیر السلطنه و در سال ۱۳۰۸ قمری که میرزا اسدالله خان وکیل الملک ملقب به ناظم الدوله شد دبیر السلطنه ملقب به لقب برادر خویش وکیل الملک گردید. و در سال ۱۳۰۹ رئیس دفتر

مخصوص ولیعهد شد. و در سلطنت مظفرالدینشاه ملقب به وزیر خلوت گردید و در دربار خیلی نفوذ داشت.



میرزا فضل الله خان وکیل الملک

### فضل الله

فضل الله شیرازی متخلص به خاور از شعراء و منشیان زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار بوده و مؤلف تاریخ صاحبقرانی یا ذوالقرنین میباشد نامبرده در سال ۱۲۳۱ قمری در سلك منشی های فتحعلیشاه درآمد.

### فضل الله

میرزا فضل الله نصیرالملک علی آبادی پسر میرزا نصرالله علی آبادی مازندرانی بوده<sup>۱</sup> و در سال ۱۲۳۷ قمری که فتحعلیشاه خواست بطرف شهر زور و بغداد لشکر کشی نماید میرزا فضل الله را بسمت وزارت لشکر تعیین نمود.<sup>۲</sup> در زمان فتحعلی شاه کسی که این سمت را داشت او را متصدی نگارش لشکر و دادن علوفه و مواجب قشون می گفتند. در دوره مشروطیت و پس از آن وزارت لشکر تبدیل به چندین اداره از قبیل اداره محاسبات - اداره کارپردازی - اداره مباشرت ارتش و غیره شد. محمدشاه یکماه پس از ورود خود به تهران بصواب دید میرزا ابولقاسم قائم مقام میرزا فضل الله را برای آوردن محمد قلی میرزا ملک آرا من ترین پسران فتحعلی شاه که حاکم مازندران و استرآباد بود روانه نمود و او با تمهیدات و مساعی که بکاربرد ملک آرا و پسر چهارمش بدیع الزمان

۱- علی آباد نام سابق شاهی است.

۲- عنوان وزارت لشکر از زمان سلطنت محمدشاه قاجار در سال ۱۲۵۱ قمری معمول شد و تا دوره سلطنت مظفرالدین شاه ادامه داشت و اول کسی که باین سمت برگزیده و به این عنوان خطاب شد میرزا آقاخان نوری بوده است.

میرزا صاحب اختیار که از قبل او حکومت استرآباد را داشت با خود به تهران آورد.<sup>۱</sup>  
 در سال ۱۲۵۶ قمری، پس از فوت نصرالله خان کشیک چی باشی ملقب به صاحب اختیار حاکم فارس، محمد شاه ناصرالدین میرزا ( ناصرالدین شاه) ولیعهد را اسماً به حکومت فارس تعیین نمود و چون ولیعهد در تهران بود از طرف او فرهاد میرزا ملقب به نایب الاپاله شده بوزارت میرزا فضل الله که او نیز در این سال و در این مأموریت ملقب به نصیرالملک شد عازم فارس گردیدند. در سال ۱۲۵۱ هجری قمری که ناصرالدین میرزا به ولیعهدی تعیین شده بود در سال ۱۲۶۳ ه.ق. بجای بهمن میرزا به حکمرانی آذربایجان منصوب گردید و میرزا فضل الله علی آبادی وزیر او بود. پس از عزل میرزا آقاخان نوری از صدارت در سال ۱۲۷۵ ق. ناصرالدین شاه هیأت دولتی تشکیل داد مرکب از شش وزیر و نام آن را مجلس شورای وزراء گذارد و ریاست شوری را هم بمعهده میرزا جعفرخان مشیرالدوله واگذار نمود. از جمله وزرای شش گانه یکی هم میرزا فضل الله نصیرالملک بود که بوزارت وظائف و اوقاف برگزیده شد.

### فضل الله

حاج شیخ فضل الله کجوری معروف به نوری فرزند ملاعباس کجوری در دوم ذیحجه ۱۲۵۹ قمری متولد و پس از تحصیلات مقدماتی برای تکمیل تحصیلات عالی به بین النهرین (عراق) رفت وی از شاگردان درجه اول میرزا محمدحسن شیرازی مجتهد معروف و داماد و خواهرزاده حاجی میرزا حسین مجتهد نوری بوده و در تهران از مجتهدین طراز اول و مرجع امورات شرعی بود.

حاج شیخ فضل الله در ابتداء ورودش از عراق بایران کاروبارش خیلی رونق گرفت باین معنی که نفوذ و مرجعیت تام پیدا کرد و مدتی بدین منوال گذشت لکن بعد اعمالی از او سرزد که خیلی از وجهه او کاسته شد و تفصیلش از این قرار است: در سال ۱۳۰۸ هجری قمری (۱۸۹۰ میلادی) دولت ایران (یعنی شاه و صدر اعظم) امتیاز مؤسسه رهنی که بعد به بانک استقراضی تبدیل گردید به دونفر روسی بنام رافلوویچ Rafflovitch و بانیا کوف Poliakoff واگذار نمود. روسها قصد داشتند که بانک یا شعبه آن را در بازار دایر نمایند محلی را در اراضی موقوفه سید ولی، که در آخر بازار کفاش ها واقع و مدرسه خرابه و قبرستان مسلمین<sup>۲</sup> بود، برای ساختمان بانک در نظر گرفتند. برای اجاره کردن آن بهریک از ملاها که مراجعه کردند کسی حاضر نشد که آن را به روسها اجاره دهد لکن به حاج شیخ فضل الله که رجوع کردند او حاضر شد و اراضی مزبور را جهت ساختمان بانک به مبلغ هفتصد و پنجاه تومان<sup>۳</sup> به ملاحظه تبدیل باحسن به روسها فروخت<sup>۴</sup> و پس از این عمل از نفوذ روحانی وی در افکار و نظر مردم خیلی کاسته شد و دیگر آن نفوذ اولیه را دارا نبود. بدتر از این عمل طلاق دادن شکوه الدوله دختر ششم مظفرالدین شاه زن موقر السلطنه بود که او را بحباله نکاح حاج سید ابولقاسم امام جمعه تهران در آورد و بطور اجمال شرح قضیه آن چنین است:

- ۱- ورود محمدشاه به تهران ۱۹ شعبان و مأموریت نصیرالملک ۱۹ رمضان ۱۲۵۰ قمری بود.
- ۲- این مدرسه معروف بود به مدرسه چال و مانند اکثر مدارس قدیمه دارای مسجد نیز بود.
- ۳- پس از اینکه بانک روس آنجا را ساخت مردم در صدارت عین الدوله درماه رمضان بآنجا هجوم آورده تمام ساختمان را خراب و با خاک یکسان نمودند.
- ۴- احتمال داده میشود که به خود آقا و اطرافیان پولی هم داده باشند.



شاه یا ولیعهد خواهند که با جبار طلاق شکوه الدوله را از موقر السلطنه شوهرش که زندانی شده بود بگیرند. موقر راضی نبود. برای انجام این عمل ابتداء به حاج سید علی اکبر تفرشی و بعد به سید عبدالله بهبهانی مراجعه شد و چون موقر السلطنه گرفتار بود، هر دو نفر گفتند که باید شوهر آزاد باشد و شخصاً رضایت بدهد و در غیر این صورت بهیچ وجه امکان ندارد و برخلاف شرع است. پس از ما یوس شدن از این دو نفر از طرف دربار به حاج شیخ فضل الله مراجعه شد و او بدون رضایت شوهر صیغه طلاق را جاری نمود و شکوه الدوله را به زوجیت امام جمعه در آورد. در این جا روایت مختلف است بعضی میگویند که شیخ فضل الله پس از طلاق دادن در همان



حاج شیخ فضل الله نوری و سید عبدالله بهبهانی  
در عروسی سید محمد بهبهانی

مجلس بدون نگهداشتن عده، او را برای امام جمعه عقد کرد و برخی دیگر می گویند که پس از سر آمدن عده، زن مطلقه با جبار، بحاله نکاح امام جمعه درآمد و اگر در یک مجلس طلاق و عقد صورت گرفته باشد بدیهی است که شیخ فضل الله مرتکب چندین خلاف شرع شده است. این عمل شیخ فضل الله نیز مزیداً بر عمل سابق او را خیلی منفور کرد و با اصطلاح امروز خیلی هوشد و آن توجهی که عامه در سابق نسبت بوی اظهار و ابراز می داشتند از علاقه و توجهشان خیلی کاسته شد و ضمناً مردم اشعاری در این باب ساخته و میخواندند و از آن جمله که بخاطر دارم این شعر بود :

حقاً امام جمعه در دین یقین ندارد این کار کار عشق است ربطی بدین ندارد  
در اوائل طلوع مشروطیت با سید عبدالله بهبهانی و سایر مشروطه طلبان همقدم و همراه بود. شیخ فضل الله در مدارج علمی بر دیگران برتری داشت و در قیامی که منجر بسدور فرمان مشروطیت گردید خدمت ارجمندی کرد ولی رقابت شدید سید عبدالله بهبهانی با او در صف ملایان جدائی افکند و آن بسود استبداد تمام گشت. ادوارد براون در کتاب تاریخ انقلاب ایران تألیف خود می نویسد :

«از جمله علماء شیخ فضل الله معروف به نوری است که در آن موقع از سه پیشوایان

پایه گذاران نهضت مشروطیت در میان مردم بشمار بوده با آقایان شرکت نمود . دونفر دیگر سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی بوده اند . شیخ از نظر معلومات مقام بسیار ارجمندتری از آنها داشته است که چندی بعد گسیختن پیمان از حزب اصلاح طلب و پیوستن او به ارتجاع محمد علی شاه ، دلیل حسادت آنها و تنفوق نفوذ خود بر شیخ ، احتمال داده شده است . و نیز می گوید : «دبیره کاری محمد علی شاه با دستیاری رحیم خان گفته شد در تعقیب آن نقش دیگری را به رهبری آخوند شیخ فضل الله انتخاب و او را آلت اجرای مقاصد شوم خود نمود این عالم حاکم شرع قطعاً به تحریک از حسد به هم طرازانیش یا احتمالاً رشوه گیری از درباریان در آخر ژون یا اول ژویه از شاه عبدالعظیم کناره گیری نمود . بنای تبلیغات ارتجاعی را گذارده آنها را به عنوان مشرکین - خدانشناس - بایی و مانند اینها خواند . شیخ فضل الله بدستیاری دوسید یزدی موسوم به محمد و علی<sup>۲</sup> اقدام به جعل اسنادی از طرف انجمن های آذربایجان و قفقاز محتویات جملات کفر آمیز خلاف شرع اسلام کرده به حساب خود موقعیت آنان را خراب نموده که بی دین بشمار آیند و همچنین نامه های از طرف بزرگان

بایبان دائر بر تعریف و تمجید بسیاری از معارف نمایندگان مجلس جعل نموده بود .

در انزلی - تبریز - کرمان و سایر

نقاط عمالش بدسائس کم و بیش مؤثری دست

زده توفیق هایی یافته بودند سرانجام فعالیت

ارتجاعیش با اندازه ای آشکار گردید که

هواداران مجلس سید محمد مجتهد طباطبائی

را وادار نمودند که تهدید نامه او را ضمانت نماید

این است آن تعهد نامه : «بسم الله الرحمن الرحیم

من ضمانت می نمایم که اگر جناب حاجی

شیخ فضل الله بر خلاف تعهد نامه که سپرده رفتار

نمایند من شخصاً او را از تهران بیرون نمایم

ملا محمد آملی با حاجی میرزا لطف الله هم

باید بروند نهم جمادی الاولی ۱۳۲۵ قمری .»

با وجود این تعهد دوباره به حضرت عبدالعظیم

( شهری ) رفته علم مخالفت با مشروطیت



علامت الله روضه خوان معروف

۱- مراد رحیم خان چلبیا نلواست .

۲- منظور از محمد سید محمد طالب الحق و مراد از علی سید علی آقای یزدی پدر سید ضیاء الدین طباطبائی است .



حاج شیخ فضل الله نوری

را برافراشت وعده‌ای دور و وراو جمع شدند و برای اینکه بوی صدمه‌ای وارد نیاید به عنوان برقراری نظم قبلاً از طرف دولت یکدسته سرباز برای مراقبت و محافظت از آنها به شهری فرستاده شده بود لکن در روز شنبه بیست و یکم رجب ۱۳۲۵ قمری که میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان اتابک اعظم نخست وزیر وقت در جلومجلس کشته شد، شیخ فضل‌الله از این مسئله سخت هراسان شده فوراً خود و پیروانش شاه عبدالعظیم را ترك کردند.

در این باب کتاب انقلاب ایران نقل از روزنامه حبل‌المتین چنین می‌نویسد: «منافقین زاویه مقدسه (شهری) را یأس حاصل شده نومیدانه به کنج کلبه خود خائفاً خاسراً مراجعت کردند». و نیز براون در کتاب انقلاب ایران می‌گوید: «... از این گروه نه تنها اعیان و اشراف بلکه روحانی مرتجعی مانند شیخ فضل‌الله مردی که از لحاظ علم و آراستگی به کمال معروف و از قریکه می‌گویند این بدبخت فقیه جامع و کاملی بوده که باید از سرنوشت شوم او متأسف بود او دید که سید عبدالله و سید محمد که آنان را از حیث علم و اجتهاد مادون خود می‌دانست بلندترین مقام را در جامعه احراز کرده و شکوه یافته‌اند از رشک و غبطه خود را در دامن دسته‌کهنه پرستان انداخته مقام بلند خویش را با بخت بد فرجام و سرنوشت شوم آنان توأم ساخت چون مقام روحانی شیخ فضل‌الله برتر از دیگران بود و رقبایش او را

آنطوری که خودش می خواست به بازی نمی گرفتند و او را کنار گذاشتند از این جهت برای اینکه از سایرین عقب نیفتند در مبارزات خود برضد مشروطه خواهان در دوره سلطنت محمدعلی - شاه بهیچ وجه کوتاهی نمی ورزید و به عملیات مخالفت آمیز خود ادامه می داد و از هیچگونه ضدیتی در این راه کوتاهی نداشت . و نیز ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران نقل از روزنامه صوراسرافیل شماره بیست و شش روز پانزدهم جمادی الثانیه ۱۳۲۵ قمری می نویسد :

«شیخ فضل الله چهل و پنج هزار تومان دریافت داشته چند ملای ارتجاعی کوچکتر مانند اکبر شاه روضه خوان<sup>۱</sup> - سید محمد و شیخ زین الدین زنجان را وادار کرد که تظاهرات بدون توفیقی علیه مشروطیت در ماه محرم نمودند و بعداً به شاه عبدالعظیم آمده در آنجا انجمنی تشکیل داده که می گویند کمک مالی از طرف محمدعلی شاه به آنها میشده است .

از گفته های اتابك است : «... این است که بازی شیخ فضل الله تولید شد و شاه و نایب السلطنه (کامران میرزا) هر روز برای او کمک مالی می فرستادند . در بساطی که در سال ۱۳۲۵ قمری که او باش چاله میدان و سنگلج بهمراهی رجال درباری در میدان توپخانه چیده بودند شیخ فضل الله را هم خواهی نخواهی به میدان آوردند و از همکاران وی سیدعلی - آقای یزدی - شیخ محمد آملی و حاج میرزا ابوطالب زنجان بودند و وعاظ این معرکه سید محمد یزدی معروف به طالب الحق<sup>۲</sup> و سید اکبر شاه از سادات شیرازی بودند . در این بین میرزا عنایت نام زنجان بر خلاف مستبدین و له مشروطه خواهان بیاناتی نمود فوراً او باش بر سرش ریخته او را کشتند و بعد نعش را بدرختی آویزان نمودند . م . ق . هدایت در صفحه ۲۰۴ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود راجع به شیخ فضل الله چنین گوید :

«شیخ فضل الله از قالیچه خارج مانده با مشروطیت مخالفت دارد و با شاه بست و بند در حضرت عبدالعظیم جرگه دور خود جمع کرده و بتمام معنی مزاحمت میدهد و مقام علمیش بالاتر از سیدین<sup>۳</sup> مسند نشین است طلاب و پیشتر اهل منبر دور او را دارند و نیز در صفحه ۲۱۶ می نویسد : «اگر سید عبدالله رضا داده بود که گوشه ای از قالیچه را به شیخ فضل الله برسد مخمصه ها کوتاه شده بود» .

هدایت در صفحه ۱۶۴ کتاب مزبور گوید : «در جواب شکایت سیدین ، از میرزا حسین نجل میرزا خلیل - محمد کاظم خراسانی و عبدالله مازندرانی تلگرافی رسید چون نسوری مخل آسایش و مفسد است تصرفش در امور حرام است» . بطوریکه پیش شرح داده شد در سال ۱۳۲۵ ق . به تحریک محمدعلی شاه عده ای از قبیل سیدعلی آقای

۱- اکبر شاه ملا نبوده روضه خوان بوده .

۲- برادر زاده سید علی آقا .

۳- سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی .





حاج شیخ فضل الله نوری

یزدی - ملامحمد آملی و غیره در میدان توپخانه چادری برپا کرده و بر علیه مشروطیت قیام نمودند و اعضای میدان عبارت بودند از سید محمد یزدی معروف به طالب الحق برادرزاده سید علی آقای یزدی و سید اکبر شاه روضه خوان از سادات شیرازی و سید علی آقای یزدی و بعد شیخ فضل الله نوری را نیز به جرگه خود وارد کردند. شیخ فضل الله نیز به منبر رفت و مشروطه خواهان را تکفیر نمود و آنان را به عنوان مرتد و بایی نام می برد .

آقایان مزبور هر يك به تناوب به منبر می رفتند و بر علیه مشروطیت و مشروطه خواهان حرف هایی می زدند : مستمعین آنان عبارت بودند از جمعی از افراد او باش و اراذل محله چاله میدان و سنگلج و عده ای از مشروطه خواهان نیز در میان جمعیت مزبور پراکنده بودند . در این هنگام نوبت به سید علی آقای یزدی رسید و به منبر رفت و خواست صحبت کند مشروطه خواهان جمعیت را به صلوات فرستادن و می داشتند و نامبرده تا می خواست حرف بزند یکی از مشروطه خواهان همانطوری که در میان مردم معمول است و در روضه خوانی ها عمل می کنند می گفت: قبر امام هشتم را در بغل بگیری صلوات بلند بفرست و دیگری می گفت قبر شاه نجف امیر المؤمنین را زیارت کنی صلوات خیلی بلند تر بفرست. خلاصه نام تمام دوازده امام (ع) را به فاصله چند ثانیه یا چند دقیقه برای صلوات فرستادن ذکر می کردند. علی نیزه که یکی از لاتهای چاله میدان بود در پای منبر سید علی آقا ایستاده بود و هر دفعه که مشروطه خواهان صلوات می فرستادند و مانع صحبت سید علی آقا می شدند اوفحش های هرزه و بسیار رکیک به صلوات فرستادگان می داد و سید علی آقا نیز از بالای منبر داد می زد مشهدی علی



را آرام کنید و او آرام نمی گرفت و يك بندنا سزا می گفت و صلوات هم قطع نمی گردید و پشت سر هم فرستاده می شد. در این هنگام علی نیزه با جوش و خروش زیاده از حد بکلی از کوره در رفت و رو را بحضار کرده چنین گفت: این منبر امام حسین با این آقائی که روش (رویش) نشسته بهر جا نابدتر خواهد و مادر آن کسی که دیگر صلوات بفرستد! سید علی آقا که این گفتار علی نیزه را شنید فوراً از منبر پائین آمده و پی کار خود رفت و مشروطه خواهان گاهی باین طریق بساط مستبدین را بهم می زدند<sup>۱</sup>.

م. ق. هدایت راجع به قضایای میدان توپخانه در صفحه ۲۱۱ کتاب خاطرات و خطرات می نویسد: «شیخ فضل الله بساط قنات را در قورخانه پهن کرد او باش چاله میدان<sup>۲</sup> دور او جمع شدند جلو قورخانه (محل کنونی اداره راهنمایی و رانندگی) چادری بلند شد منبر تکیه دولت را نیز زیر چادر گذاردند عده ای توپ هم کنار حوض قرار گرفت جمعی کثیر هر روز گوشه میدان زیر چادر اطراف جمع می شدند ناطقین در مطاعن بایی های مجلس نطق میکردند تا پاسی از شب در مقابل جماعتی در مسجد ناصری و مجلس سنگر بستند از شمال بادهای مخالف می وزید هوای جنوب را هم تهوچی می داد آتش روشن بود و ظل السلطان کمک به سوخت می کرد و دامن گیره مجلس می شد از قدیم معروف بود:

ستاره کوره هاه نمی شه      شازده لوجه شاه نمی شه

سید محمد یزدی و سید اکبر شاه بو عظم پرداخته شیخ فضل الله را کشان کشان به میدان آوردند. سید علی آقا - محمد آملی - میرزا ابوطالب زنجانى باشیخ همدانند آن دو از نزدیک و سید ابوطالب از دور. میرزا عنایت نام زنجانى در میدان قربانی شد به درخشش آویختند. میرزا عنایت زنجانى جوانی بود صراف و خیلی باحرارت و مشروطه خواه هنگامی که مخالفین مشروطیت در میدان توپخانه مجتمع شده و اکثریت آنان از اراذل و اوباش تشکیل یافته بود نامبرده روی احساسات جوانی و مشروطه خواهی اظهاراتی نمود مستمعین و حضار بر سر او ریخته با قمه و قداره و هر چه در دست داشتند او را می کشند و نعرش را به یکی از درختهای میدان آویزان می کنند و بعد پسر نقیب السادات شیرازی روضه خوان، معروف به آقا زاده و ملقب با عتقاد السادات قلم تراشی را از جیب خود در آورده با آن چشمهای او را از حدقه در می آورد.

حاجی میرزا یحیی دولت آبادی در صفحه ۱۶۹ جلد دوم تاریخ معاصر یا حیات یحیی تألیف خود در این باب چنین گوید:

- ۱- اینکه او را علی نیزه می گفتند و علت داشته یکی اینکه ریشش بلند و تک تیز مانند نیزه بود و سبب دیگرش را می گویند چون از اشخاص پول می گرفت و با اصطلاح عوام نیزه بند می کرد از این جهت او را علی نیزه می گفتند.
- ۲- محله ایست از محلات قدیمی تهران.

«روز دوم بعد از ظهر در وقتی که جمعی کثیر در میدان جمعند سید محمد یزدی<sup>۱</sup> بالای منبر رفته یا روی توپ نشسته مردم را به مخالفت با مشروطه ترغیب می نماید. جوانی عنایت الله



نام در میان جمع سخنی می گوید که بوی مخالفت می دهد می ریزند او را با قداره و قمه و کارد و غیره قطعه قطعه نموده بدنش را به درخت می آویزند شنیده می شود پسر نقیب السادات شیرازی که درسك روضه - خوانها است به - داز کشته شدن عنایت الله آمده با قلمتراش چشمهای او را از حدقه در می آورد و می گوید می خواهم چشم مشروطه را در آورم. دکتر مهدی لکزاده نیز در صفحه ۱۴۴ کتاب انقلاب مشروطیت ایران راجع به این موضوع چنین گوید : « چنانچه خبر رسید که عنایت الله صراف زنجانی را که یکی از مشروطه خواهان بود در میدان توپخانه قطعه قطعه کردند نقش پاره پاره او را بدرخت آویخته چشم او را پسر نقیب السادات با چاقو بیرون آورد»<sup>۲</sup>.

اعتماد السادات معروف به آقا زاده پسر نقیب السادات شیرازی و داداد حاج شیخ جعفر سلطان العلماء.

شیخ فضل الله بعدها به تحریکات محمد علی شاه و ضدیت شخصی با سید عبدالله بهبهانی با اینکه دخترش عروس بهبهانی بود در بر ریاست و مرجعیت رسماً علم مخالفت بلند کرد و ظاهراً و باطناً صدمه زیادی به افکار عامه زد. هنگامی که محمد علی شاه در سال ۱۳۲۶ قمری مجلس شورای ملی را به توپ بست و مشروطه خواهان هر يك بطرفی متواری و فراری

#### ۱- طالب الحق.

۲- اعتماد السادات معروف به آقا زاده پسر سید محسن نقیب السادات شیرازی و داداد حاج شیخ جعفر سلطان العلماء بود. پس از آن عمل میدان توپخانه چیزی نگذشت که سخت بناخوشی داء الفیل *Elephantiasis* گرفتار شد و با اصطلاح مردم مسح گردید. در این هنگام خیلی متعب بنظر می آمد و دیدنش آزار داشت در صورتی که پیش از مسح شدن فوق العاده خوشگل و خوش اندام و در میان مردم از نظر زیبایی معروف به ماه بنی هاشم بود. پس از مسح شدن زشت بخت و پدر خویش رفت و بواسطه کراحت منظر آزاری بکلی دوری را اعراض نمود تا اینکه موفق بطلاق خود گردید و اعتماد السادات هم با آن حالی که داشت بزودی درگذشت. راجع به حاجی شیخ جعفر سلطان العلماء به صفحه ۲۳۹ جلد اول مراجعه شود.

گردیدند، شیخ فضل الله تقریباً شخص اول مملکت و دربار شاه مخلوع بود و بر خلاف احکام علمای نجف اقدامات در شکست مشروطه و تقویت استبداد میکرد. پس از فتح تهران و خلع محمدعلی شاه در سال ۱۳۲۷ قمری جمعی از مخالفین مشروطیت و ایادی محمدعلی شاه دستگیر و در دادگاه انقلابی محکوم به اعدام گردیدند.

پس از اعدام علی نقی خان مفاخر الملك و سید محمد خان صنیع حضرت نوبت به آقا شیخ فضل الله نوری بزرگترین مخالف با مشروطیت و دستیار محمدعلی شاه رسید و با اینکه قبالا با و سفارش شده بود که برای مصونیت خود به یکی از سفارتخانه های بیگانه پناهنده شود و مخصوصاً سفارت روس او را با آغوش باز و احترام زیاد می پذیرفت لکن شیخ زیر این بار نرفت و در خانه خود در محله سنگلج تهران ماند بنا بر این چند نفر مجاهد مأور شدند که او را به میدان توپخانه ( میدان سپه کنونی ) بیاورند پس از زندانی کردن در یکی از اطاقهای فوقانی قسمت جنوبی میدان او را مانند سایر محکومین در دادگاه انقلابی که از ده نفر با سامی زیر تشکیل یافته بود محاکمه کردند :

۱- شیخ ابراهیم زنجانی ۲- میرزا محمد مدیر روزنامه نجات ۳- جعفر قلی خان بختیاری ( سردار بهادر ) ۴- سید محمد معروف به امامزاده ۵- نصر الله خان خلعت بری اعتلاء الملك ۶- جعفر قلی خان یکی از ساکنین استانبول ۷- عبدالحسین خان شیبانی وحید الملك ۸- عبد الحمید خان یمن نظام ۹- میرزا علی محمد خان مجاهد ۱۰۴- احمد علی خان مجاهد ۵. این هیأت قضات دادگاه عالی انقلابی را هیأت مدیره ای که از دوازده تن تشکیل شده و در غیاب مجلس شورای ملی قائم مقام آن بوده و تمام رتق و فتق امور مملکت با هیأت مزبور بود برگزیده بودند .

اسامی هیأت مدیره نیز از این قرار بوده است : محمد ولی خان سپهدار اعظم - حاج علی قلی خان سردار اسعد - مرتضی قلی خان صنیع الدوله - سید حسن تقی زاده - میرزا حسن خان وثوق الدوله - ابراهیم حکیم الملك - صادق مستشار الدوله - عبدالحسین سردار محی - میرزا سلیمان خان میکده - حاجی سید نصر الله تقوی - حسین قلی خان نواب و میرزا محمد علی خان تربیت . اعضای دادگاه عالی انقلابی با اتفاق آراء او را محکوم به اعدام نمودند و بموجب حکم هیأت مدیره که رأی دادگاه مزبور را تأیید و تنفیذ نمود در تاریخ یازدهم مرداد ۱۲۸۸ خورشیدی

۱- آخوند ملا محمد کاظم خراسانی- حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل و آخوند ملا عبد الله مازندرانی .

۲- حاجی سید محمد امام جمعه .

۳- سردار مقتدر کاشی .

۴- برادر میرزا محمد علی خان تربیت .

۵- عمید السلطان برادر سردار محی .

برابر با سیزدهم رجب ۱۳۲۷ قمری در سن ۶۹ سالگی او را درمیدان سپه بدار زدند . قضاات دادگاه و هیأت مدیره کارخوبی نکردند و مجتهد جامع الشرایطی مانند حاج شیخ فضل الله نوری را بدار آویختند و راه را برای کشتن دیگران باز کردند و نتیجه این شد که روس ها هم به هیأت مدیره مزبور تاسی کرده در دهم محرم ( روز عاشورا ) سال ۱۳۳۰ ه . ق . حاج میرزا علی آقای ثقة الاسلام مجتهد را بدون هیچ گونه گناهی بدار زدند و او را شهید نمودند .

ادوارد براون در کتاب تاریخ انقلاب ایران در این باره چنین گوید : « دادرسی شیخ فضل الله که مجتهدی سرشناس و عالمی متبحر بوده خواه از لحاظ اجتهاد خود یا رقابت با دوسید ( محمد و عبدالله ) دوعضو بزرگ روحانی خویشان را در قلب ارتجاع جای داده بود هنگامی برپاساخت او از نظر سیاسی محکوم به مرگ ( بوسیله دار ) نشده بلکه از آن روی که فتوای قتلهایی را در شاه عبدالعظیم داده و حکم این کشتار که بهر اورسیده و بدست دادگاه افتاد عصر روز شنبه ۳۱ ژوئیه ( یازدهم مرداد ۱۲۸۸ خورشیدی ) درمیدان توپخانه در حضور جماعت انبوهی که برخی از آنها از این واقعه در بیم بوده به عظمت آن پی میبردند بدار آویخته شد » .

در یادداشت هائیکه بقلم میرزا محمدخان قزوینی بر کتاب انقلاب ایران تألیف ادوارد براون اضافه شده نامبرده راجع به محاکمه شیخ فضل الله که در محضر هیأت قضاات دادگاه عالی انقلابی بعمل آمد چنین شرح داده :

« در روز دادرسی ، اوقفط گفت اینها ( یعنی قضاات و نابود کنندگان او ) در روز قیامت آیا جواب مرا خواهند داد؟ نه من مرتجع بوده ام و نه سید عبدالله و سید محمد مشروطه خواه فقط محض این بود که مرا خوار کرده کنار زنند . در نزد من و آنها موضوع ارتجاع و اصول مشروطیت در میان نبود در واپسین لحظه این شعر را زمزمه کرد :

اگر بار گران بودیم رفتیم      اگر نامهربان بودیم رفتیم

سپس بدون اینکه ترس یا هراسی نشان دهد بدژ خیمان که برای انجام تکلیف منتظر او بودند گفت : ( کار خود را بکنید ) پس با عمامه و عبا آویخته شد و فقط ده دقیقه بالای دار بود سپس جسدش را پائین آورده به خویشاوندانش سپردند .

میرزا مهدی پسر ارشدش که بگفته دقیق ترین مردم رفتاری ابلهانه داشته پای دار ایستاده هرزه درائی به پدر میکرد و به مجتهدین طرفدار ملیون اینکار غم انگیز را تأکید و شتاب در پایان دادن آن داشت » .

در یادداشت مترجم کتاب انقلاب ایران در این باره چنین یاد شده : « گفته میشود هنگامیکه شیخ فضل الله در خطر مرگ بوده روس ها به او پیشنهاد کردند که

برچم‌رو سرا بر بام خانه‌اش بزند تا از هر گونه گزند ایمن باشد با در سفارت روس پناهنده شود شیخ‌زیر بار این ننگ نرفته و جواب داده بود کشته شدن را بر این کار ترجیح می‌دهد روانش شاد باد».

حاج شیخ فضل‌الله نوری علاوه بر اینکه از علمای روحانی طراز اول ایران بود طبع شعر نیز داشته و در اشعار خود نوری تخلص می‌نموده است.

### فضل‌الله

میرزا فضل‌الله وزیر نظام نوری متولد ۱۲۰۹ قمری پسر سوم

میرزا اسدالله خان نوری لشکر نویس باشی و برادر بزرگ واعیانی

میرزا آقاخان نوری صدراعظم ناصرالدین‌شاه بوده، در سال ۱۲۶۱ هجری قمری که حاج میرزا آقاسی صدراعظم محمدشاه میرزا آقاخان نوری را تنبیه سخت نمود و بعد بامیرزا فضل‌الله برادرش به کاشان تبعید کرد میرزا فضل‌الله با برادر خویش تا سال فوت محمدشاه (۱۲۶۴ ق.) در کاشان در حال تبعید بسر میبرد و پس از درگذشت شاه بی‌اجازه دولت از تبعید گاه خود به تهران آمدند و پس از اینکه میرزا آقاخان به حمایت انگلیس‌ها در تهران ماند میرزا فضل‌الله در اوائل سلطنت ناصرالدین‌شاه یعنی پیش از سال ۱۲۶۸ ق. حاکم قم بود.

پس از اینکه در این سال (۱۲۶۸) میرزا آقاخان نوری برادرش به سعی و کوشش انگلیس‌ها پس از عزل و قتل میرزا تقی‌خان امیرکبیر صدراعظم ایران شد از جمله کارهای وی یکی این بود که میرزا فضل‌الله برادر بزرگ خود حاکم قم را ملقب به وزیر نظام کرده او را به وزارت نظام آذربایجان (ریاست دارائی ارتش) که از مشاغل و مناصب مهم آن زمان بود منصوب و به آن استان روانه نمود و بعد بسمت وزارت و پیشکاری حمزه میرزا حشمت‌الدوله والی آذربایجان منصوب گردید.

در سال ۱۲۷۰ قمری حشمت‌الدوله معزول و به تهران احضار شد و میرزا فضل‌الله وزیر نظام نیز از سمت خود برکنار و بجای وی میرزا صادق قائم مقام عموزاده میرزا آقاخان نوری تعیین شد پس از بازگشت از آذربایجان در ماه رمضان همین سال بسمت تولیت آستان قدس رضوی و وزارت فریدون میرزا فرما نفرما والی خراسان تعیین و تا سال ۱۲۷۲ قمری در سمت مزبور باقی بود<sup>۱</sup>.

در این سال (۱۲۷۲ ق.) از سمت‌هایی که داشت معزول و بجای او میرزا محمد قوام‌الدوله آشتیانی را بوزارت خراسان (معاونت استان و ریاست دارائی) و میرزا محمد حسین عضدالملک قزوینی را بسمت تولیت آستان قدس رضوی تعیین و روانه نمودند. در سال ۱۲۷۳ که اردشیر میرزا حاکم تهران ملقب به زکن‌الدوله شده و بجای برادر خود فیروز میرزا نصرت‌الدوله

۱- در فهرست و صورتی که از دفاتر آستان قدس رضوی استخراج و در نزد نگارنده موجود میباشد تولیت میرزا فضل‌الله در رمضان ۱۲۷۰ قمری و عزل او در ذیقعد ۱۲۷۱ قمری ذکر شده است.



استاندار آذربایجان شد میرزا صادق قائم مقام نیز که وزیر و پیشکار (معاون) او بود به تهران احضار گردید و بجای او میرزا فضل الله وزیر نظام با همان سمت بعلاوه ریاست امور نظام آن سامان برای بار دوم به آذربایجان فرستاده شد. پس از عزل میرزا آقاخان نوری اعتماد الدوله از صدارت در سال ۱۲۷۵ ق. میرزا فضل الله وزیر نظام بکلی از کار برکنار گردید.

کنت گوینو نویسنده و محقق فرانسوی که در سال ۱۲۷۵ ق. هنگام بازگشت خود از راه تبریز بفرانسه، در کتاب سه سال در آسیا تألیف خود که آنرا در سال ۱۲۷۶ ق. طبع و منتشر کرده است، راجع به وزیر نظام چنین گوید: «هنگامیکه بترکمن چای رسیدیم تمام سکنه آبادی بیرون ده بودند زیرا روز پیش با آنها خبر رسیده بود که قائم مقام تبریز برادر بزرگ صدراعظم از تبریز بطرف تهران می رود و از قریه ترکمن چای میگذرد. بطوریکه میگویند علت مسافرت قائم مقام تبریز بتهران راضی کردن شاه و درباریان است زیرا این شخص در تبریز نائل بجمع آوری ثروت هنگفتی شده و اینک بیم دارد که مبادا از او حساب بخواهند و یا حسودان در دربار کارش را بسازند. قبل از اینکه قائم مقام ورود نماید جلوداران کاردان او و بنا بگفته ایرانیان پیش خانه قائم مقام برای تهیه خواربار و علیق چهارپایان وارد قریه ترکمن چای شده بود.

ایرانیان این گونه تهیه خواربار و علیق را سیورسات مینامند و من در قریه ترکمن چای دیدم که طرز گرفتن سیورسات از چه قرار است. مأمورین قائم مقام از آبادی فلان مقدار گوشت و فلان مقدار نان و میزان معینی تخم مرغ و هیزم و روغن و کاه و جو خواستند و ازدها قین تقاضا نمودند که بهای آنچه را که تحویل داده اند معلوم کنند. روستائیان بطوریکه در این مواقع معمول است بهای هر جنسی را دو برابر محسوب نمودند و نوکرهای قائم مقام هم میزان اجناس دریافت شده را در کتا بچه های خود دو برابر نوشتند که حق و حساب خود را بردارند و باین طریق هم روستائیان و هم نوکرهای قائم مقام راضی شدند و مانند همیشه چون مخارج مسافرت مأمورین عالی رتبه دولت برعهده دولت و دارائی است تمام زیانها نصیب خزانه دولت میشود روز بعد با اینکه هوا بد بود از ترکمن چای حرکت کردیم و آنروز برخلاف روزهای سابق که روی جاده تنها بودیم باعده زیادی از آدمهای قائم مقام مصادف شدیم بما گفته بودند که قائم مقام برای این مسافرت زمستانی تخت روان مخصوصی ساخته و در درون تخت روان بخاری آهنی کوچکی قرار داده که لوله آن از تخت روان خارج است و خود تخت بوسیله دو قاطر یکی بجلو و دیگری بعقب آن بسته شده حرکت مینماید.

بزودی تخت روان قائم مقام از آن طرف جاده نمایان شد و با دودکشی که داشت از دور مانند لکوموتور راه آهن جلوه میکرد ولی این تخت روان اکنون مورد استفاده قرار نمیگیرد و علتش هم این است که پس از خروج از تبریز یکی از قاطرهای که حامل تخت روان بود زمین

خورد و بخاری پر از آتش برگشت و نزدیک بود که قائم مقام را بسوزاند ولی سرعت او را از تخت روان بیرون کشیدند و از آن پس دیگر قائم مقام جرأت نکرد که سوار تخت روان بشود و اینک سوار اسب مسافرت مینماید .

میرزا فضل الله وزیر نظام در سال ۱۲۸۹ قمری در سن هشتاد سالگی به ناخوشی حصبه در تهران درگذشت.

فضلعلیخان قرا باغی یکی از رجال دوره سلطنت فتحعلیشاه و

### فضلعلی

محمدشاه و ناصرالدین شاه قاجار بوده و هنگامی که محمدشاه پس از جلوس خود در تبریز با اردوی خود از آنجا حرکت کرد و به زنجان رسید فضلعلیخان قرا باغی را بصلاح و صوابدید میرزا ابوالقاسم قائم مقام با دوهزار سوار و پانصد غلام خاصه (گارد مخصوص) و پنج عراده توپ از زنجان بطور مقدمت الجیش بجلو امام و یردی میرزا روانه نمود طرفین درسیاه دهن<sup>۱</sup> بهم رسیده و جنگ از دوطرف در گرفت با اینکه نفرات لشکری امام و یردی میرزا چند مقابل اردوی فضلعلیخان بود با وجود این بزودی مقهور گردیدند و پس از این شکست سران سپاهش همگی از وی روگردان شده و به اردوی شاهی پیوستند و خود امام و یردی میرزا نیز که وضعیت را چنین دید اوهم بناچار به نزد شاه آمده ملتنرم خدمت گردید .

پس از ورود به تهران و استقرار سلطنت محمدشاه ، فضلعلیخان در سال ۱۲۵۱ قمری در صدارت حاج میرزا آقاسی به حکومت مازندران بجای محمدقلی میرزا ملک آرا که در سال ۱۲۵۰ ق. به تهران آورده شده و در سال ۱۲۵۲ ق. به همدان تبعید شده بود منصوب گردید. حکومتش در مازندران پیش از يك سال طول نکشید که مردم ساری بر علیه وی قیام کرده و ارك دولتی که در آنجا نشیمن داشت محاصره نمودند و عده ای از طرفین کشته شدند دولت که از جریان امر مطلع شد فرخ خان کاشی (امین الدوله) پیشخدمت خاصه شاه را برای تحقیق موضوع به ساری گسیل داشت پس از ورود به محل فرخ خان صلاح را در این دید که فضلعلیخان از حکومت مازندران معزول و به تهران اعزام شود و همین کار را هم کرد و بعد بر حسب امر دولت چند ماهی فرخ خان خودش تا تعیین حاکم جدید به رتق و تقق امور حکومتی می پرداخت و کارها را سر و صورت داده منظم و مرتب نمود .

چندی که گذشت اردشیر میرزا<sup>۲</sup> بوزارت میرزا اسدالله خان نوائی به حکومت مازندران تعیین و روانه گردید . فضل علی خان در سال ۱۲۵۳ ق. بجای خسروخان گرجی حاکم اصفهان شد و پس از ورود به محل فرخ خان غفاری (امین الدوله کاشی) نیز که برای اصلاح مابین اهالی و خسروخان به اصفهان آمده بود چهارماه دیگر برای اصلاحات امور حکومتی در اصفهان ماند و پس از عزیمت وی فضلعلیخان شروع بکار کرد و چون میرزا جواد اصفهانی

۱- تاکستان کنونی .

۲- رکن الدوله پسر نهم عباس میرزا نایب السلطنه .

وزیر اصفهان در کار حکومت اخلاص می کرد و بر علیه فضلعلیخان دسائسی بکار می برد حاکم از اعمال او مستحضر شده پس از دستگیری او را کشت و چندی راحت بود .

فضلعلیخان در حکومت اصفهان خود بواسطه نفوذ و قدرت زیاد علماء یا بی کفایتی شخصی او نتوانست آن طوریکه باید و شاید جلو الواط و اشرار شهر را بگیرد . بنابراین بی نظمی شدیدی در آن سامان روی داد . دولت منوچهرخان معتمدالدوله را به حکومت اصفهان - لرستان و خوزستان برگزید و او از سال ۱۲۵۵ ق. تا ۱۲۶۳ ق. سال فوتش بواسطه تدبیر و شدت عملی که در کار داشت نظم بسزائی بامور اصفهان داد. فضلعلیخان در سال ۱۲۵۵ ق. بجای خانلر میرزا<sup>۱</sup> بحکومت کرمان تعیین شد<sup>۲</sup> و در قضیه یاغی گری آقاخان محلاتی و جنگ با او جلادت و کوشش زیادی بخرج داد و حتی برادرش اسفندیارخان که یکی از سرکردگان سپاه بود در سال ۱۲۵۷ قمری در جنگ کشته شد<sup>۳</sup> و بعد بواسطه تعدیاتی که از طرف او و حبیب الله خان شاهسون امیر توپخانه نسبت به اهالی کرمان و مخصوصاً بلوچستان شده بود در سال ۱۲۵۷ ق. هردو نفر به تهران احضار و عباسقلیخان جوان شیر قرا باغی به حکومت کرمان منصوب شد ولی در سال ۱۲۵۹ ق. فضلعلیخان برای بار دوم حاکم کرمان گردید و حکومتش تا سال ۱۲۶۴ ق. بطول انجامید .

در این سال بواسطه فوت محمدشاه حوادثی در کرمان روی داد که نامبرده ناگزیر گردید که به تهران رهسپار گردد و دولت در همین سال طهماسب میرزا مؤیدالدوله را بحکومت کرمان منصوب و روانه نمود . فضلعلیخان در مدت حکومت خود در کرمان مانند اکثر حکام و مأمورین دولت اموال و املاک زیادی برای خود جمع آوری نمود و پس از او باولادش که از زن کرمانی خود داشت رسید .

بطوریکه پیش گفته شد در سال ۱۲۵۳ ه. ق. که مردم اصفهان به تحریک حاج سید محمد باقر شفتی و علمای دیگر بر خسروخان گرجی حاکم اصفهان شوریدند محمدشاه قاجار فضلعلیخان را به حکومت آن شهر گسیل داشت و او از کارهایی که کرد یکی این بود که میرزا جواد وزیر اصفهان در زمان حکومت خسروخان را کشت با وجود این تحریکات ادامه داشت و حمل بر بی کفایتی حاکم می نمودند او باش شهر و لوطیان آنجا که بقدرت علماء مستظهر بودند مرتکب حرکات زشت و اخذ اموال و هتک نوامیس مردم می شدند و کارش را تا بجائی کشید که شاه

۱- احتشامالدوله پسر هفدهم عباس میرزا نائب السلطنه .

۲- تاریخ کرمان تألیف احمد علیخان وزیر کرمانی در صفحه ۳۸۷ قضیه را برعکس نوشته یعنی خانلر میرزا را بجای فضلعلیخان ذکر نموده و این موضوع اشتباه است صحیح همان است که ناسخ التواریخ و منتظم ناصری نوشته اند .

۳- کشته شدن اسفندیارخان را منتظم ناصری در جلد سوم صفحه ۱۷۵ در سال ۱۲۵۶ ق. و ناسخ التواریخ در سال ۱۲۵۷ ق. ذکر کرده است .

و حاج میرزا آقاسی در سال ۱۲۵۵ ق. با عده‌ای قشون ظاهراً برای تنبیه اشرار اصفهان و باطناً برای ترساندن حاج سید محمد باقر شفتی عازم آنجا گردیدند و اگر چه عده کثیری از سرکشان و متعدیان و سران ایشان را کشتند یا به اردبیل تبعید کردند لکن به هبیت سید صدمه‌ای چندان نرسید و منوچهر خان معتمدالدوله گرجی که در سال ۱۲۵۴ ه. ق. پس از عزل فضلعلی خان حکمران اصفهان شد نظم این شهر را اعاده داد و حجة الاسلام شفتی که در این تاریخ بسیار مسن و مریض شده و در مقابل حاکمی بسیار مقتدر و با کفایت قرار گرفته بود دیگر از خود عملی نشان نداد.

### فضلعلی

میرزا فضلعلی آقا پسر حاج میرزا عبدالکریم ملاباشی پسر میرزا ابوالقاسم ایروانی الاصل پسر میرزا محمد کلانتر از ساکنین تبریز و از علماء و فضلاء و ادبای آن شهر بوده و در سنه ۱۲۷۸ هجری قمری در تبریز متولد و در سال ۱۳۳۴ ه. ق. بواسطه کسالت مزاج برای معانجه خود به لندن و هلند رفت و تا سال ۱۳۳۶ ه. ق. در برلن اقامت داشت و معالجاتش سودی نبخشید و آخر الامر در سال ۱۳۳۷ قمری در گذشت. کتب زیادی تألیف کرده لکن تا کنون هیچیک از آنها چاپ نشده است. در دوره اول مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۴ ه. ق. از طرف آذربایجان وکیل و به تهران آمد. پس از انحلال مجلس در ۱۳۲۶ قمری در تهران متوقف و بعدها در دادگستری مستخدم و عضو دیوان عالی کشور گردید. نامبرده مردی دقیق و محقق و از علمای شیخیه بوده است.

### فیروز

فیروز میرزا نصرت الدوله - فرما نفر ما متولد ۱۲۳۳ قمری پسر ثامن زدهم عباس میرزا نایب السلطنه بوده و محمد شاه در سال ۱۲۵۰ قمری پس از فوت فتحعلیشاه و ورود خود به تهران به صواب دید میرزا ابوالقاسم قائم مقام نانی فیروزه برزا برادر کهنتر خود را به همراه منوچهر خان معتمدالدوله ولینزی افسرانگیسی فرمانده توپخانه برای گرفتن فارس و قلع و قمع حسینعلی میرزا فرمانفرما و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه مدعیان سلطنت بسمت اصفهان و شیراز روانه نمود. اردوی اعزامی از تهران، پس از نبرد سخت درایزدخواست، اردوی فارس را شکست داده افراد آن را فراری داد و منوچهر خان پس از ورود به شیراز دو برادر را دستگیر کرده و تحت الحفظ روانه تهران نمود سپس فیروز میرزا به پیشکاری و وزارت منوچهر خان معتمدالدوله والی فارس شد.

لرد کرزن در صفحه ۶۳ جلد دوم کتاب ایران و موضوع ایران تألیف خود در این باب می نویسد: «فرماندهی قوای اعزامی محمدشاه با سرهبری لینزی بیتون بود و پس از شکست قوای اعزامی فارس به فرماندهی حسنعلی میرزا شجاع السلطنه به دشمن چندان امان نداد و بزودی وارد شیراز شد و دو برادر<sup>۱</sup> را گرفتار و روانه تهران نمود».

۱- Sir Henry Lindsay Bethune .

۲- حسینعلی میرزا فرمانفرما و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه .



فیروز میرزا نصره الدوله

در سال ۱۲۵۲ ق. پس از عزل آقاخان محلاتی از حکومت کرمان و یاغی شدن او فیروز میرزا تغییر مأموریت داده به حکومت کرمان و دفع آقاخان منصوب و مأمور گردید و بجای وی فریدون میرزا برادرش بالقب فرمانفرمایی بوزارت میرزا محمد تقی آشتیانی قوام الدوله به حکومت فارس تعیین واعزام شد و در سال ۱۲۶۶ ه. ق. بجای بهرام میرزا مزالدوله برای باردویم والی فارس شد و تا سال ۱۲۶۹ ق. حکومتش در فارس ادامه داشت. در سال ۱۲۶۹ ق. از حکومت فارس معزول و یا مستعفی و بجای وی طهماسب میرزا ویدالدوله بایالت فارس منصوب و روانه گردید و در سال ۱۲۸۰ ق.

ناصرالدین شاه او را به نیابت از طرف

معین الدین میرزای ولیعهد شیرخوار خود بوزارت میرزا صادق مستوفی عموزاده میرزا آقاخان نوری که ضمناً در همین سال ملقب به قائم مقام نیز شد بجای حمزه میرزا حشمت الدوله به آذربایجان فرستاد و پس از عزل از ایالت آذربایجان در سال ۱۲۷۴ ق. به حکومت عراق (اراک) منصوب شد و در سال ۱۲۷۵ قمری بجای محمد تقی میرزا (رکن الدوله) به حکومت تهران انتخاب گردید و ضمناً حکومت اراک، ملایر و تویسرکان نیز بعهده وی واگذار بود و در همین سال ناصرالدین شاه سفری به قم - محلات - همدان - سنندج - سلطانیه - تبریز - مراغه - میانه - خمسه و قزوین نموده و در ماه سوم سال ۱۲۷۶ وارد تهران شد و در مدت مسافرت در غیاب خود فیروز میرزا را ناظر اعمال وزراء و تا حدی قائم مقام خود کرده بود در سال ۱۲۷۶ قمری علاوه بر سمتهای متعددی که داشت به عضویت شورای دولتی که ناصرالدین شاه در این سال تشکیل داده بود منصوب شد. در سال ۱۲۷۷ ق. که ناصرالدین شاه پسر سوم خود کامران میرزا را در سن شش سالگی بوزارت و پیشکاری پاشا خان امین الملک به جای فیروز میرزا بحکومت تهران انتخاب نمود نصرت الدوله که حکمرانی عراق و ملایر را

۱- در جلد دوم تاریخ قاجاریه ناسخ التواریخ صفحه ۳۴۰ در شرح سلطنت وجهانگیری !! محمد شاه قاجار در وقایع سال ۱۲۵۲ ق. اشتباهاً نوشته شده: «و شاهزاده فریدون میرزا که حکومت فارس داشت مأمور به حکمرانی کرمان آمد». در صورتی که فریدون میرزا در هیچ زمانی حاکم کرمان نبوده است.





فیروزه میرزا نصرالدوله فرما

داشت فرمانده قوای آن حدود ( رئیس قشون ) نیز گردید .

پس از مرگ ناگهانی میرزا محمد خان قاجار سه سالار در ماه صفر سال ۱۲۸۴ ق. در مشهد که معروف شد ناصرالدینشاه او را مسموم کرده است عزیزخان مکرری سردار کل از تبریز احضار و بوزارت جنگ منصوب گردید و بجای وی نصرت الدوله به پیشکاری آذربایجان برای بار سوم مأمور شد. عزیزخان مکرری سردار کل به علت داشتن نفوذ بسیار و املاک فراوان که در مدت مأموریت و توقفش در آذربایجان مانند سایر ولات و حکام و مأمورین دولت برای خود فراهم کرده بود همیشه در صدد بود که خود مصدرا مورات اداری آن حدود باشد و اگر هم دیگران تصدی داشته باشند زیر نظر خود او بکار ادامه دهند بعضی از پیشکاران تحت نفوذ او درمی آمدند و مأموریت آنان تا مدتی ادامه داشت و بعضی دیگر نظرات ویرا بکار نمی بستند و مأموریشان چندان بطول نمی انجامید به این مناسبات در مدتی که سردار کل حیات داشت کشمکشها و تحریکات بر علیه پیشکاران آذربایجان در کار بود .

فیروز میرزا نصرت الدوله دفعه سوم که به پیشکاری ولیعهد به آذربایجان مأمور شده بود بنا بر همین دسائس نتوانست بیش از اندک مدتی در تبریز بماند و بجای او میرزا صادق قائم مقام در همین سال برای بار دیگر بسمت پیشکاری به تبریز رفت و نصرت الدوله بجای سلطان احمد میرزا عضد الدوله معروف به موجول میرزا حاکم قزوین شد .

در سال ۱۲۸۵ ق. که ناصرالدین شاه امور وزارت جنگ را محول به پسر سیزده ساله خود کامران میرزا نایب السلطنه نمود در این سال ابتداء نیابت او را به حمزه میرزا حشمت الدوله و بعد که او در همان سال به حکمرانی خراسان تعیین گردید معاونت وزارت جنگ را در سال ۱۲۸۶ ق. به نصرت الدوله که عهده دار ریاست قورخانه (تخشائی ارتش) بود داده شد . هر چند که این دو نفر اسماً معاون و کفیل بودند لکن در حقیقت وزارت جنگ بمهده آنان



فیروز میرزا نصرت الدوله

واگذار شده بود. در ایامی که نصرت الدوله وزیر جنگ بود چون عرضه و کفایتی از خود بروز نمی داد و از طرفی هم قرار بر این بود بلکه جزو برنامه روی کار آمدن میرزا حسین خان مشیر الدوله بود که امور کشوری و لشکری تماماً زیر نظر مشیر الدوله قرار گیرد و سپهسالار و صدراعظم شود از این جهت شاه او را معزول کرد و وزارت جنگ را هم ضمیمه سایر کارهای میرزا حسین خان مشیر الدوله نمود او از طرف خود محمود خان ناصر الملك همدانی را به نیابت (کفالت) وزارت جنگ برگزید. پس از عزل از وزارت جنگ در تشکیلات جدیدی که ناصرالدین شاه به دارالشورای کبرای دولتی خود در سال ۱۲۸۸ ق. داد که درمهم ملکی مشاوره نمایند نصرت الدوله نیز در آن عضویت داشت.

در سال ۱۲۹۰ ق. از همراهان ناصرالدین شاه به اروپا بود. در همین سال که شاه از اروپا بازگشت به محض ورود به مرز ایران حاجی میرزا حسین خان مشیر الدوله را از صدارت معزول کرد و او بناچار در رشت متوقف گردید و شاه دوباره تشکیلات تازه ای داد باین معنی که عده ای از وزراء را معزول و عده دیگر را به جای آنان منصوب نمود.

وزارت جنگ - تخشامی ارتش (قورخانه) و عمارت توپخانه را به عهده نصرت الدوله واگذار نمود. انتصاب نصرت الدوله به وزارت جنگ مدت زیادی طول نکشید که در اول

سال ۱۲۹۱ ق. به حکومت اراک و بروجرد منصوب و وزارت جنگ دو باره بعهده خود میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالاروا گذار گردید. ناصرالدین شاه در اواخر سال ۱۲۹۳ ق. چند شهر را از قبیل اراک - همدان - ملایر - تویسرکان - گلپایگان - خوانسار - نهاوند و بروجرد را بنام ایالت مرکزی نادیده و نصرتالدوله را ملقب به فرمانفرما کرده حاکم ولایات مزبوره نمود. در سال ۱۲۹۶ ق. بجای حاجی غلامرضا خان شاهسون شهابالملک (آصفالدوله) بران باردوم به حکومت کرمان و بلوچستان منصوب شد و حکومتش تا سال ۱۲۹۸ ق. بطول انجامید در این سال پسر بزرگش عبدالحمید میرزا ناصرالدوله بجای پدر خویش حاکم کرمان و بلوچستان گردید. فیروزمیرزا در سال ۱۳۰۳ قمری در تهران در سن هفتاد سالگی درگذشت .

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در یادداشت های روزانه خود راجع به این شخص چنین گوید : « شنبه بیست و نهم ربیع الاول ۱۳۰۳ : دیشب فرمانفرما پسرعباس میرزا نائب السلطنه عموی شاه در سن هفتاد سالگی به مرض ذات الجنب و افراط شراب فوت شد این شاهزاده خیلی مرد خوشخوئی بود حکومت های زیادی کرد اما جوانمرد و عیاش بود کمانچه را خوب میزد. میرزا محمدخان مجدالملک سینکی در صفحه ۴ رساله مجدیه تألیف خود میگوید : « و فسق فیروزمیرزا » اشاره است به شراب خواری و عیاشی او .

فیروز میرزا نصرهالدوله پسر اکبر و ارشد عبدالحسین میرزا

### فیروز

فرمانفرما بوده و فرمانفرما پس از عزل میرزا علی اصغر خان

امین السلطان و صدراعظم شدن میرزا علیخان امینالدوله در سال ۱۳۱۵ هجری قمری برحساب امر مظفرالدینشاه به عراق (بین النهرین) تبعید گردید . فرمانفرما فیروزمیرزا را با پسر دیگر خود عباس میرزا سالار لشکر برای تحصیل به بیروت فرستاد. فیروزمیرزا تا سال ۱۳۲۲ ق. در آنجامشغول به تحصیل بود سپس از بیروت به تهران آمد و در سال ۱۳۲۳ ق. به نیابت پدرش حاکم کرمان گردید ولی در این مأموریت اول خود چندان خوب رفتار نکرد و اهالی کرمان از وی خیلی شکایت کردند و بالاخره در اوائل مشروطیت در سال ۱۳۲۴ ق. معزولاً به تهران آمد و تا فتح تهران و خلع محمدعلیشاه از سلطنت (۱۳۲۷ ق.) در تهران بود و کاری نداشت و بعد برای تکمیل تحصیلات دوباره به پاریس رفته و سپس در سال ۱۳۳۰ ق. به تهران بازگشت و پس از چند ماهی که از ورود او گذشت بمعاونت وزارت دادگستری منصوب شد و مخالفت هایی در مجلس نسبت بانقلاب وی به عمل آمد لکن بزودی آن مخالفت ها بواسطه سازش هایی که بعمل آمد مرتفع و منتفی گردید .

در سال ۱۳۳۴ قمری در کابینه اول حسن وثوق الدوله بوزارت دادگستری منصوب

گردید. و در کابینه دوم وثوق الدوله ابتداء وزیر دادگستری شد و چون بین دولت انگلستان



فیروز میرزا نصرت الدوله



فیروز میرزا نصرت الدوله در کودکی

و وثوق الدوله نخست وزیر منتخب و دست نشاندۀ اش مذاکراتی برای عقد قراردادی که ایران به تحت الحمایگی انگلستان درآید در میان بود نصرت الدوله در این بازی بلکه در این خیانت بزرگ یکی از اعمال و عاقدین قرارداد مزبور بود از این جهت برای تنظیم و اجرای کامل قرارداد تغییر سمت داده بجای علیقلیخان مشاور الممالک وزیر خارجه شد. در این هنگام نصرت الدوله با گرفتن شصت هزار لیره اعتبار از محل درآمد شرکت نفت انگلیس و ایران در سال ۱۲۹۸ خورشیدی به همراه احمد شاه بارو پارت و نظراین بود و مساعی زیادی هم بعمل آمد که احمد شاه در لندن و مهمانی رسمی از انعقاد چنین قرارداد تحت الحمایگی اظهار خوشنودی کرده آن را تنفیذ و تأیید نماید .

احمد شاه از امضای آن بکلی امتناع نمود و زیر بار نرفت و حرفی هم در این باره نزد نصرت الدوله برای اینکه شاه قرارداد کذائی را امضاء کند ناصر الملک نایب السلطنه سابق را به کومک خود طلبید و او هم با زبان چرب و نرم هر قدر سماجت و اصرار نمود ، احمد شاه بهیچ وجه زیر چنین بار ننگینی نرفت و حتی معروف است که ناصر الملک بوی پیشنهاد کرد که بطور سر بسته در موقع اظهار دوستی در جواب نطق پادشاه انگلیس ( ژرژ پنجم ) اسمی از معاهدات ببرد شاه این راهم قبول نکرد . ناصر الملک گفت کار بالاخره بضرر خودتان تمام خواهد شد شاه بازم قبول نکرد و همانطوریکه ناصر الملک پیش بینی کرده بود قضیه صد در صد بضرر احمد شاه تمام شد و سرانجام در سال ۱۳۰۴ خورشیدی از سلطنت خلع گردید .

نصرة الدوله در سال ۱۲۹۹ خ. با اشاره و دستیاری بیگانگان خیال کودتا داشت و بهمین نیت هم بایران برگشت و بواسطه برف زیادی که در آن سال بین راه کرمانشاه، همدان و قزوین آمده و راه را بکلی مسدود کرده بود به تهران دیر رسید و دیگران یعنی عمال بیگانه کودتا، سید ضیاءالدین مدیر روزنامه رعد را جلوانداخته او را رهبر کودتا و نخست وزیر کردند و نصرت الدوله بطوریکه قبلاً باو وعده داده شده بود بجای اینکه همه کاره شود هیچ کاره شد و در عمارت قزاقخانه در جزء سایر رجال سرشناس زندانی گردید و خلاصه کلام اینکه مستر هاوارد نایب سفارت انگلستان<sup>۱</sup> که تعزیه گردان قضیه بود سید ضیاءالدین را بر نصرة الدوله ترجیح داده و کودتا صورت گرفت و سید ضیاء نخست وزیر شدالی آخر قضیه و قضایا... نصرة الدوله در دوره چهارم<sup>۲</sup> از کرمانشاه به نمایندگی مجلس انتخاب شد هنگام طرح اعتبارنامه اش جنجال زیادی مبنی بر مخالفت با او در مجلس راه افتاد و نزدیک بود که اعتبارنامه اش از مجلس رد شود لکن پدر و پسر (فرمانفرما و نصرة الدوله) چاره منحصر بفرد را در این دیدند که بشادروان سید حسن مدرس که در آن دوره وجهه ترین و مبرزترین فرد و نماینده مجلس بود متصل شوند و بواسطه همراهی غیر مستقیم و نطق چند پهلو و به نعل و به میخ زدن مرحوم مدرس، اعتبارنامه اش گذشت.

در سال ۱۳۰۴ خ. در کابینه چهارم رضاخان سردار سپه (پهلوی) بوزارت دادگستری معرفی گردید و در سال ۱۳۰۵ خ. در کابینه حسن مستوفی مستوفی الممالک و همچنین در سال ۱۳۰۶ خ. در کابینه هدایت مخبر السلطنه بسمت وزارت دارائی برگزیده شد و تا سال ۱۳۰۸ خورشیدی در این سمت باقی بود. نصرة الدوله در ایامیکه وزیر دارائی بود او را دست راست تیمورتاش وزیر دربار میگفتند و دومین شخص مهم روز محسوب میشد. با این وضعیت معذک پهلوی چهل هزار لیره دستمزدیکه بابت قرارداد ۱۹۱۹ از انگلستان گرفته بود از او پس گرفت و نیز از سایر عمال انگلستان و عاقدین قرارداد از وثوق الدوله پنجاه هزار لیره و صادم الدوله (اکبر میرزا مسعود) چهل هزار لیره را مسترد داشت. تا اینکه در ۱۸ خرداد همین سال که وزیر دارائی بود بدون مقدمه ناگهان دستگیر و در شهر بانی زندانی گردید و بعد بواسطه تشریفات پدرش بوساطت مستوفی الممالک آزاد شد.

پس از چندی که در خانه اش در ورداورد تحت نظر بود در ۹ اردیبهشت ۱۳۰۹ خ. در دیوان عالی کشور محاکمه و به محرومیت از حقوق مدنی و چهار ماه حبس تأدیبی و پرداخت ۵۸۰۸۰ ریال غرامت محکوم گردید. عجب این است و مضحک این جا است که نصرة الدوله هنگام انعقاد قرارداد تحت الحما یکی ایران در سال ۱۹۱۹ میلادی در کابینه و وثوق الدوله وزیر خارجه بود و بطوریکه گفته شد با شصت هزار پوند اعتبار بحواله کرد در شرکت نفت جنوب به همراه احمد شاه بارو با رفت مبلغ مزبور را گرفت و معلوم نشد که برای چه و چگونه بمصرف

۱- هاوارد Godfrey Thomas Havard در سال ۱۹۱۲ در سفارت انگلستان در تهران کنسولیاری بود - از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۳ دبیر شرقی بود - در سال ۱۹۲۳ دبیر دویم و در سال ۱۹۲۸ دبیر اول گردید.  
۲- ۱۳۰۰ خورشیدی.



رسید. در دوره چهارم مجلس شورای ملی هنگام ضدیت سخت با اعتبارنامه اش مخالفین او گفتند و خواستند پیشنهادیهم در این زمینه بدهند که باید حساب شصت هزار لیره را بدهد که چه کرده و بچه مصرفی رسانده است.

در این هنگام مرحوم مدرس در جواب مخالفین و معترضین گفت شاهزاده را ولش کنید این شاهزاده را که من می بینم و می شناسم اگر از او حساب خواسته شود و صورت حساب بدهم ممکن است که مبلغی هم خود را طلبکار قلمداد کند و چیزی هم دستی از دولت بگیرد. نمایندگان مخالف پس از شنیدن این گفتار در این مورد سکوت اختیار نمودند و دیگر موضوع تعقیب نشد و از حساب شصت هزار لیره بکلی صرف نظر گردید.

اما برای چند رقاز ( ۱۹۳۶ تومان ) بعنوان گرفتن رشوه راست یا دروغ او را محاکمه کردند و برای این کار او را مخروم از حقوق مدنی و چهار ماه حبس تأدیبی و پرداخت سه مقابل مبلغ مورد ادعاء محکوم نمودند. نصره الدوله در این محاکمه بسیار خوب حرف زد و شجاعانه از خود دفاع کرد و اشاره ای هم به مبالغیکه بتوسط او خرج شده بود نمود تا جائیکه با صدای بلند فریاد برآورد و گفت: « حال مرا دزد کرده اید آنهم آفتابه دزد! ».

نصره الدوله نخستین وزیری است که در دوره مشروطیت بموجب قانون محاکمه وزیران محاکمه شد. م. ق. هدایت مخبر السلطنه که در این وقت نخست وزیر و نصره الدوله وزیر دارائی کابینه او بوده در صفحه ۳۸۶ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باره چنین گوید:

داور نیرالملک آرا که پس از من ریاست تمیز داشت خواسته بود و با حضور تیمورتاش تأکید کرده بود که نصره الدوله باید محکوم شود والا همه محکومیم. در این دوره سیره این است حتی برای وکلاء مصونیت نیست ظاهراً حکمی که شده بود مکفی نبود نیرالملک هم محکوم باستعفاء شد و سید نصرالله تقوی صاحب قصیده غرا که در هجو احمد شاه گفته بود رئیس تمیز شد (قافیه پالان).

علت توقیف و محاکمه نصره الدوله را این طور گفتند که با صارم الدوله استاندار فارس و در قضایای شورش ایلات آن سامان ( ۱۳۰۸ خ. ) ارتباط داشته است.

قصیده حاج سید نصرالله تقوی که در هجو احمد شاه گفته و بعد بواسطه آن رئیس دیوان عالی کشور شد و مخبر السلطنه بآن اشاره کرده بشرح مذکور در زیر می باشد:

۱- احتمال دروغش بیشتر بود.

۲- رضاقلی خان.

این افسر جم حیف است

### اثر قریحه حاج سید نصرالله سادات اخوی

از بیشه برون آمد شیری بسحر گاهان  
هان رو به گان یکسو از عرصه این سامان  
بر جای نماند پای از خرس ونه از روباه  
آنجا که غریب افکند در دشت شه شیران  
با پنجه چه یازد آن با حیلۀ چه سازد این  
چون شیر قوی کوپال بنمود ز کین دندان  
گر تیغ بر آهنجی یا سحر بر انگیزی  
با فرید بیضا باد است دم ثعبان  
سردار سپه شیری کز هیبت شمشیرش  
بگسست زهم پیوند در جسم عد و شریان  
با حشمت ساسانی با سطوت سامانی  
با فر سلیمانی بیرید پی دیوان  
بنگاه نیاکان را پرداخت ز بیگانه  
بسپرد بزیر پی هرجا علم طغیان  
چون بانك بر آرد کوس آنجا که کشد دوس  
بر پرچم وی نقش است قن ایدك السبحان  
غوغای شغالان شد خاموش ز باس وی  
وقت است هزار آوا تا تازه کند دستان  
گوید بمدیح میربی مشعل و تشویر  
هذا هو ما کنانر جوه من الرحمن  
از مملکت جم ماند برجای همان نامی  
ای میر توئی امروز فریاد رس ایران  
هرجا که تو روی آری نصرت ز قفای تست  
هرچه آنکه تو اندیشی تأیید کند یزدان  
هر جمله ز تقریرت هر نکته ز توقیع  
با معنی صد حکمت بی حاجت يك تبیان

در دست سر افرازان این ملک فراوان گشت  
 تا باز کجا جوید آن يك تنه پشتیبان  
 چون با تو فراز آمد دانست کزین بهتر  
 فرزند نپرورد است در کشور جم دوران  
 عنوان سیاست را چون با تو برآمد دید  
 زانها همه دعوی بود با تست قوی برهان  
 چون نيك نظر افکند در ناصیهات برخواند  
 آیات جهان بانسی چون نامه از عنوان  
 زان روی برون آورد آن طرفه امانت را  
 گز عهد جهان میداشت از چشم خسان پنهان  
 آن گوهر آتشبار آن پیکر خون اوبار  
 شمشیر ظفر آثار در معرکه و میدان  
 همچون علم خورشید هنگام سپیده دم  
 آیات ظفر پیدا در جوهر وی عریان  
 نزرا عبث میداشت این تیغ نهان هموار  
 با عهد شهان برجای با صدمت صد طوفان  
 زیرا که سروش گفت در گوش ز راه غیب  
 اعط یدباریها ما اودعك الدیان  
 پس آیت نصرت را آورد بپیش تو  
 یعنی که نزید تیغ جز با کمر مردان  
 کاین گوهر کانی را وین برق یمانی را  
 وین رمز نهانی را مانا که توئی شایان  
 اکنون که تو را دادار انگیخت برای کار  
 نیکوتر از این بگذار شکر نعم یزدان  
 برکن ز بن و بنیان اصل شجر بیداد  
 پس تازه نهال داد در مرز کیان بنشان  
 باغازه همان بهتر تا خوی کند دختر  
 مرد است که میشاید با تیغ کند پیمان

۱- اشاره بشمشیرشاه عباس کبیر است که میان یکی از ایلات پیدا شده و تقدیم سردار

مفتاح سعادت را حاشاك نبايد داد  
 در دست سبك مغزی فارغ ز سر و سامان  
 در ساخته با نامی از رسم شهنشاهی  
 چون لاله که بشگفته از خواسته نعمان  
 این ملك نبايد دير با بوالهوسی مشغول  
 از راز جهان بانی بازر گه نهد همیان  
 آن را که نسازد سیر سلطانی مرز و بوم  
 مانا نکند سیرش جز مائده شیطان  
 گفتند و نگو گفتند آنانکه گهر سفتند  
 دشوار بود زادن نطفه ستن آسان  
 این خوردن و این خفتن یاوه همه جا رفتن  
 کاریست که سهل آید از هر دد و هرجیوان  
 خواندیم و بسی دیدیم در نامه و در آثار  
 ملکت نژید بسیار با مردم شهوت ران  
 این افرجم حیف است بر تارك آن کونیست  
 اندر خور جز افسار شایسته جز پالان  
 مردی سزد و فرهنگ با این کله و اورنگ  
 ورنه نکند سودی جز پشته و شادروان  
 با شهوت و خشم و کین بس ملك نبايد دير  
 برخوان سیر شاهان بشنو سخن دهقان  
 آن نامه حیدر را زی قاهره اشتر را  
 والی هنرور را صدره بتأمل خوان  
 هر چند اجل نگذاشت کین نامه رسد او را  
 لکن باثر بنهاد این گنج ترا ابرازان  
 تاریخ سترکان را گسر نيك بیندیشی  
 دانی که چرا مأمون میداشت بتن خفتان  
 رمزی است که مملکت را هرگز نتوان دریافت  
 با زیور و سیم و زر با توی و باکشان  
 با زیر و بيم مزمر با شاهد و رامشگر  
 تعمیر چنین کشور هرگز بعثت نتوان

هنگام زمستان سخت بی برگ فروماند  
 هر کس نهد توشه در موسم تابستان  
 این مرز دلیران است این بیشه شیران است  
 جولان گاه دستان است آرامگاه ساسان  
 برخوان سیر محمود تا نادر نادر  
 و آثار شهان از سر تا سلسله خاقان  
 رفتند و بجا هستند اندر اثر از آثار  
 با نام نکو تا حشر با لعنت جاویدان  
 نیک و بد هرکاری سنجیده بمیزانی است  
 عقل و هنر و عزم است در ملک مهین میزان  
 با تو همه اینها هست با فره یزدانی  
 با فره یزدانی دشوار شود آسان  
 شایسته این اورنگ والاگری باید  
 با فر فریدونی با عدل انوشیروان  
 در رادی و آزادی چون زائده وطائی  
 هنگام دلیری باز همچون پسر دستان  
 این بار گران بردوش آنکس نهد آسان گو  
 در رزم سبک بیند بر پیکر خود خفتان  
 سالاری این کشور با میر بود در خور  
 آموخته میدان آراسته ایوان  
 با حشمت پرویزی بی کلفت و خونریزی  
 افکند بساط نو بر کند کهن بنیان  
 تعریکی اگر گاهی از وی بضعیفی رفت  
 بی زحمت موری نیست ابری که دهد باران  
 آن تفرکه تا قرنی در خویش نمی دیدی  
 یک مرد سپاهی گشت مأوای ساحشوران  
 تا میر کرا خواند رو سوی کجا آرد  
 هان منتظران باشید از دل ز پی فرمان  
 کاینجا همه احسان است اندر پی هر طاعت  
 چونانکه بود کیفر اندر اثر عصیان



آنسان که رها کردی بنیان سیاست را  
 از ملبه طفلان از خاتمه خذلان  
 وقت است که روی آری کائین محمد را  
 تشدید کنی بنیان تجدید کنی ارکان  
 تا چند بیاید دید این پاک شریعت را  
 بازیچه هر نادان سرمایه هر دکان  
 قومی ز حقیقت دور وز دانش دین مهجور  
 وز بینش قرآن کور در پاسخ حق حیران  
 گسترده بهر سو دام از بهر فریب عام  
 تازان پی نان و نام روتافته از ایمان  
 برجسته که ها مائیم آن کس که پیمبر گفت  
 مه از همه و خشوران به از پسر عمران  
 زین پیش بلی بودند قومی که بجا ماندند  
 اندر اثر از آثار بهتر ز همه ایشان  
 چون رازی و چون حلی اشراف بنی آوی  
 چون آیت حق طوسی بعد از خلف نعمان  
 اصحاب روایت را ارباب درایت را  
 تعداد نیارم کرد در طی دو صد دیوان  
 بس محنت و غم دیدند آزار و الم دیدند  
 صدرنج و ستم دیدند آواره ز خان و مان  
 تا با من و تو پیوست صد سلسله دستور  
 در هر چه فرا آید در مرحله امکان  
 اوصاف چنین مردم در شرح نمی گنجد  
 گوینده اگر سبحان مدحگر اگر حسان  
 صد رحمت یزدان باد بر تربشان تا حشر  
 کز زحمت ایشان ماند با ماهمه این احسان  
 وان قوم دگر بستند پیرایه بدین چندان  
 کان پاک شریعت رفت اندر گرو بهتان  
 آن وحی الهی را احکام سماوی را  
 از راه سفه کردند آمیخته با هذیان

۱- اشاره به حدیث شریف « علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل » است که  
 شایسته علمای بزرگ امتی است و روحانی نمایان بی سواد هواپرست شایسته آن نیستند .

آنجا که دبستان کرد احمد ز پی تعلیم  
 آنجا به علی آموخت اسرار همه فرقان  
 آن مغز مگو او را دادند سپس قشری  
 دادند فلانی را از بعد فلان بهمان  
 آن ذوق که از قرآن نك چاشنی بگرفت  
 دیگر نکند آهنگ زی، فلسفه یونان  
 آیات قران سهل است خواندن بزبان لیکن  
 صعب است بسی تأویل دریافتن از قرآن  
 آیات قرانی را خود بسوالحسنی باید  
 تا شرح دهد روشن اندر دل قرآن خوان  
 آن مائده گسترده است در صحنه این گیتی  
 کش ریزه خوان پیش است از حوصله کیهان  
 من رفته‌ام این ره را دانسته ره وچه را  
 بشناخته آگه را با حکمت چون لقمان  
 بباله که نیاورد است اصلاح خلایق را  
 کس بهتر از این دستور در تربیت انسان  
 آن به بدعا کردم طومار کنم دفتر  
 کین گفته نگردد طی گر بر شمرم چندان  
 یارب به پناه خویش این مهتر والا را  
 همواره نگه میدار از حادثه دوران  
 تا خلق بیاسایند در ظل بقای وی  
 عمرش بدر از آور با دولت جاویدان  
 هر لحظه بدار او را اندر ره هر کاری  
 کز قصد نماند دور سودش نشود خسران  
 کازاد شوند این خلق از فتنه هر دجال  
 و آباد شود این ملک هر جاکه بود ویران

### بقیه مطالب در شرح احوال نصره الدوله :

با این حال معلوم است که نصره الدوله پس از محکومیت اوقات خود را ظاهراً به  
 بیکاری می‌گذراند تا اینکه در مهر ماه ۱۳۱۵ خورشیدی دوباره دستگیر و در شهر بانی زندانی گردید.

و در بهمن ماه همین سال از تهران به سمنان منتقل و در آنجا توقیف و سخت تحت نظر و مراقبت بود و بهیچ وجه حق مراوده و مکاتبه با احدی را نداشت و پس از یکسال زندانی کشیدن و با این حال بسر بردن عاقبت با وضع بسیار فجیعی بوسیلهٔ مأمورین شهربانی در ۲۰ دیماه ۱۳۱۶ خ . در سن ۴۸ سالگی در آنجا کشته شد و جنازه اش را به تهران آورده و در این بابویه بخاک سپردند .

علت توقیف و تبعید این بار که سرانجام بهلاکتش منتهی گردید گفتند برای این بوده که در روزنامه‌های فرانسه مقالات تندى بر علیه حکومت ایران و سلطنت رضا شاه پهلوی نوشته بودند شاه مقالات مزبور را از ناحیهٔ نصره الدوله و به تحریک اومی دانست و بعضی‌ها نیز گفتند که چون نصره الدوله با خدمات ذیقیمتی که درمسألهٔ قرارداد ۱۹۱۹ نسبت به - امپراطوری انگلستان انجام داده و با روزگاری که داشت نرسیده بود و دیگران را درعوض او جلو انداخته بودند و بعداً خدماتش منظورنظر واقع نشد از این جهت از انگلیس‌ها بریده و بروس‌ها پیوسته بود<sup>۱</sup> . در هر صورت امر به توقیف و تبعید و بالاخره هلاکتش داده شد .

نصره الدوله را باید یکی از افراد برومند قاجاریه محسوب نمود . شاهزاده‌ای بود باهوش ، زیرک - امانه بقدر پدرش عاقل و مال‌بین ، پشت هم انداز - ناراحت - خراج - تا اندازه‌ای بذال<sup>۲</sup> - ناطق - چیزنویس - تحصیل کرده و خیلی جاه طلب .

قادرخان عرب عامری بسطامی از حکام مقتدرحدود بسطام بوده

#### قادر

که بطور موروثی حکومت آنجا را داشته است . در سال ۱۱۹۵ قمری با کلیعلی خان که او نیز حکومت دامغان را داشت بجنگ پرداخت و او را شکست داده دامغان را گرفت و اموالش را غارت نمود . کلیعلی خان دامغانی متوسل به آغامحمدخان شده از او اعانت و یاری خواست . آغامحمدخان برادر زادهٔ خود جهانبانی (فتحعلی شاه) را که در این هنگام ده ساله بود بسرکردگی اسمعیل خان قاجار قوائلو بسرکوبی قادرخان فرستاد . در جنگی که در میان آنان روی داد قادرخان شکست خورده و دامغان به تصرف لشکریان آغامحمدخان درآمد و چون جهانبانی در آن محل در سال ۱۱۸۵ ق . تولد یافته بود از این جهت آنجا را بعنوان نان‌خانه بوی واگذار نمود .

قادرخان در سال ۱۱۹۶ ق . بمعاونت ترکمانها و بعضی دیگر از اهالی سرحدات خراسان خواست دوباره اقداماتی بنماید ولی آغامحمدخان از قضیه خبردار شده عده‌ای را به سرکردگی علیقلی خان برادر خود برای دفع وی فرستاد لشکریانش شکست خورده و خودش نیز محصور گردید سرانجام ناچار شده کلام الله مجید را در دست گرفته آن را شفیع خود قرار

۱- موضوع نزدیکی با روس‌ها را باید با قید احتیاط تلقی نمود و آن را جزو شایعات بی‌اساس بشمار آورد .

۲- این شعرا ییچ میرزا در عارف‌نامه اشاره باین موضوع است :

پدر در جزء آباء لثام است      پسر سرخیل ابناء کرام است

داد و به نزد آغامحمدخان آمد آغامحمدخان او را نکشت لکن با اهل و عیالش به ساری فرستاد و بعد از نظراهمیت و نفوذ و اعتباری که داشت نوۀ او را که دختر جعفرخان باشد در همین سال به عقد ازدواج باباخان (فتحعلیشاه) برادرزاده ۱۱ ساله خود درآورد و اولین زن عقدی او همان دختر جعفرخان عرب عامری بسطامی است که مادر حسینی ملی میرزا فرمانفرما و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه بوده است.

میرزا قاسم خان صوراسرافیل پسر میرزا حسنخان معروف به

### قاسم

تبریزی و گویا اصلاً از فارس بوده است. در ابتداء در دورۀ مظفرالدینشاه پیشکار امین حضرت تبریزی دراهورات بناخانه بود. در دورۀ مشروطیت به سرمایۀ او روزنامۀ صوراسرافیل تأسیس و او هم جزء مشروطه طلبان گردید.

پس از توپ بستن مجلس (۱۳۲۶ هجری قمری) به اروپا رفت و در دورۀ سوم مجلس (۱۳۳۲ قمری) از شهریار ۲ وکیل گردید و در محرم ۱۳۳۴ ق. با عده ای از تهران به قم مهاجرت کرد و بعد به اسلامبول رفت. در کابینه م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در خرداد ۱۳۰۶ خورشیدی بدو کفیل وزارت پست و تلگراف و هشت ماه بعد یعنی در ۲۳ دیماه همین سال وزیر گردید و وزارتش تا سال ۱۳۱۱ خ. طول کشید و چند سال بعد درگذشت.

قاسم بیك قرخلوی افشار از نزدیکان طهماسبقلیخان افشار (نادرشاه)

### قاسم

بوده که مدتی سمت مهرداری او را داشته است. در سال ۱۱۴۶ قمری، که طهماسبقلیخان نائب السلطنه شاه عباس سوم، جمعی از امراء و سرکردگان و استانداران را با عده سپاه ابوابا جمعی خود برای جنگ با عثمانی و جبران شکست چندماه قبل خود به همدان احضار نمود از جمله ولات یکی هم محمدخان بلوچ والی خوزستان بود او هم اطاعت کرده آمد لکن در غیاب خود در تمام قلمرو حکمرانی خویش نوابی از جانب خود معین کرده بود و چون طهماسبقلیخان داخل در جنگ با عثمانیها و وضعیت نیز غیر عادی بود برای اینکه در غیاب محمدخان انقلاب و اغتشاشی در نواحی خوزستان روی ندهد پس از احضارش قاسم بیك یکی از اشخاص طرف اطمینان خود را بجای او تعیین نمود این دو نفر در جای دیگر با یکدیگر تلاقی کردند چون محمدخان دید که دیگری بجای وی انتخاب و گسیل شده خیلی رنجیده خاطر گشت و در اطراف روابط خود با طهماسبقلیخان حدسیاتی زد و شاید هم طهماسبقلیخان نسبت بوی بد گمان شده بود در هر صورت محمدخان دیگر از جای در قدم فراتر ننهاد و فوراً از همدانجا با خواص خود به فارس برگشت و علم طفیان و خودسری را برافراشت و اراجیف

۱- از جمله هزار زن.

۲- بلوکی است در جنوب غربی تهران.

۳- دهی است از دهستان بالا گریوه بخش ملاوی شهرستان خرمآباد و دو بیست نفر سکنه دارد.

زیادی بر علیه طهماسبقلی خان انتشار داد. قاسم بیك خود را بمقر حکمرانی خود رسانید لکن پس از چند روز محمدخان بلوچ او و اتباعش را دستگیر کرده زندانی نمود و غوغای عجیبی در جنوب ایران برپا کرد و پس از تسخیر شهرهای خوزستان از جانب خود برای هر يك از آنها حاکمی معین نموده بطرف شیراز عازم شد و پس از دستگیری احمد سلطان مروی والی فارس او را هم با قاسم بیك باهم در شیراز در یکجا زندانی نمود و در همین سال پس از شکست و فرار محمدخان و ورود طهماسبقلی خان جلایر به شیراز هر دو نفر از زندان آزاد گردیدند.

امیر قاسم خان قوانلو قاجار پسر امیر سلیمانخان اعتضادالدوله

### قاسم

خالوی آغامحمدخان قاجار مؤسس سلسله قاجاریه است. امیر-

قاسم خان داماد فتحعلیشاه<sup>۱</sup> و پدر مادر ناصرالدینشاه یعنی پدر ملک جهان خانم ملقب به مهدعلیا بوده و آب انبار قاسم خان در بین راه تهران و شهرری و نیز مسجد و مدرسه مادرشاه سمت جنوب غربی در آخر خیابان باب همایون تهران از بناهای او است و چون مدرسه مزبور را بعداً مهدعلیا در آن تعمیراتی نمود امروزه معروف شده به مدرسه مادرشاه<sup>۲</sup>.

در سال ۱۲۳۷ قمری که فتحعلیشاه قاجار قصد تسخیر بغداد و شهرزور را داشت امیر- قاسم خان را با محمدحسین میرزا (حشمتالدوله) والی کرمانشاهان با لشکریان بازندانی و استرآبادی به عراق عرب (بین النهرین) فرستاد و نائل به فتوحاتی نیز گردیدند لکن بواسطه بروز ناخوشی و با در اردو که عده زیادی از لشکریان را کشت، از این لشکرکشی نتیجه غائی حاصل نگشت و برای اینکه پیش از این تلفاتی وارد نیاید ناگزیر گشته افراد اردو را مرخص کردند و خود فتحعلیشاه نیز از حوالی کرمانشاه بازگشته و برای مصون بودن از ابتلاء به وبا چندی در دامنه الوند همدان اقامت گزید. امیر قاسمخان در سالی که در قمسه (شاه رضا) اقامت داشت در حال مستی از پنجره ای به پائین افتاد و مرد.

قاسم خان یا محمد قاسم خان والی پسر دوست علی خان معیر الممالک و

### قاسم

دوستعلی خان اول معیر الممالک پسر حسینعلی بیك بسطامی بوده است.

معیر الممالک دارای دو پسر بوده یکی حسینعلی خان معیر الممالک که در سال ۱۲۴۹ هجری قمری داماد فتحعلی شاه شد<sup>۳</sup> و دیگری قاسم خان والی است. قاسم خان پدر محمدخان و علی خان می باشد<sup>۴</sup> علی خان که از پیشخدمتان ناصرالدینشاه بود در سال ۱۲۹۶ قمری به حکومت مراغه منصوب گردید.

درغائله شیخ عبیدالله کرد نقشبندی در سال ۱۲۹۷ قمری و هجوم عده ای از اکراد بطرف

- ۱ - شوهر شاهزاده بیكم جان دختر دوم فتحعلیشاه.
- ۲ - آقا علی زنوزی معروف به استاد الاساتید متولد ۱۲۳۴ و متوفی ۱۳۰۷ هجری قمری مدت مدیدی در مدرسه مزبور به تدریس فلسفه و حکمت اشتغال داشته است.
- ۳ - شوهر فرزانه بیكم دختر سی و نهم فتحعلیشاه.
- ۴ - محمدخان ملقب به والی که ضمناً سرتیب اول نیز بود در سال ۱۲۹۲ ق. حاکم یزد بوده است.



قاسم خان والی

مراغه علیخان برای دفع آنان کوشش بسیار نمود و حدود حوزه حکومت خود را از تطاول و شورش اشرار بخوبی حفظ نمود. محمدخان و علیخان هر دو نفر نیز معروف به والی بوده‌اند تپه‌علیخان در دربند شمیران تهران که جای بسیار مصفاائی بوده و هست و اکنون جزء قصر سعدآباد شده منسوب به همین علیخان است. قاسم خان درابتداء سمتش غلام پیشخدمتی خاصه بود و در سال ۱۲۶۸ ق. بجای احمدخان نوائی (عمیدالملک) بسمت ژنرال قنسولی ایران در تفلیس که در آن زمان عنوانش کارپرداز بود منصوب گردید<sup>۱</sup>.

میرزا آقاخان نوری صدراعظم در سال ۱۲۷۱ ق. که عباسقلی خان سیف‌الملک عموزاده و برادرزن خود را به سفارت ایران به پترزبورگ (لنینگراد کنونی) پایتخت روسیه فرستاد قاسم خان که از مأموریت ژنرال قنسولی تفلیس به تهران بازگشته بود به سمت مستشاری سفارت و بعد کاردار<sup>۲</sup> انتخاب و به همراه سفیر تازه بروسیه رهسپار گردید.

پس از بازگشت عباسقلی خان نوری سیف‌الملک در سال ۱۲۷۳ ق. به تهران بجای او قاسم خان بسمت وزیرمختاری ایران در سن پترزبورگ منصوب شد و تا سال ۱۲۷۷ ق. در سمت مزبور برقرار بود تا اینکه در این سال از وزیرمختاری معزول و به تهران احضار شد و

۱- ژنرال قنسول را سابقاً کارپرداز اول و اکنون سرکنسول میگویند.

۲- کاردار که شارژه دافرباشد سابقاً مصلحت گذار می گفتند.





قاسم خان والی

بجای او میرزا غفارخان صدیق‌الملک نائب اول وزارت خارجه منصوب گردید . در سال ۱۲۷۸ ق. ملقب به والی شده بحکومت گیلان فرستاده شد و تا سال ۱۲۸۵ ق. قریب به هفت سال واندی حاکم گیلان بود .

در این سال از حکومت آنجا معزول و بجایش امیراصلان خان مجدالدوله خالوی ناصرالدینشاه برای باردوم بحکومت گیلان منصوب گردید . در اول سال ۱۲۸۸ ق. بجای حاج محمدقلیخان آصف‌الدوله قاجاردولو بوزارت و پیشکاری مسعود میرزا ظل‌السلطان حکمران فارس تعیین وفرستاده شد.

چهارماه که ازپیشکاری اوگذشت درماه جمادی‌الاولی ظل‌السلطان به تهران احضار گردید وقاسم‌خان درماه رجب همین سال خود مستقلاً استاندارفارس شد وپس ازیکسال پیشکاری و حکومت در ۱۱ محرم سال ۱۲۸۹ قمری بناخوشی سبات ۱ درشیراز درگذشت .



محمدخان بصرقاسم خان والی



قاسم خان والی



علی خان بصرمحمد قاسم خان والی



علی خان والی



از چپ: تملی خان والی - قاسم خان پسر علی خان والی

امیر قلیچ خان تیموری از خوانین و امراء بزرگ و معتبر خراسان بوده که در ادوار حیات خود خدمات مهمی برای دولت متبوع

### قلیچ

خود انجام داده است .

نامبرده از اعقاب امیر سید کلال بخارائی ( متوفی ۷۷۲ قمری ) مرشد شیخ بهاء الدین نقشبند مروج سلسله نقشبندیه ( متوفی ۷۹۱ ق. ) می باشد و امیر تیمور گورکانی نیز با امیر سید کلال ارادت می ورزیده است .

در سال ۱۲۳۱ ق. که خوانین خراسان بر علیه محمد ولی میرزا والی خراسان قیام کرده بودند شاهزاده امیر قلیچ خان را به اتفاق محمد خان قاجار نایب و عبدالکریم خان عرب بسطامی و جمعی دیگر بجنگ قوچه خان کرد و محاصره رادکان فرستاد و چون خوانین خراسان به نزد فتحعلی شاه از وی شفاعت کردند شاه دستور داد که از محاصره رادکان دست بردارند و تا چندی موضوع منتفی گردید .

شاه محمود سد وزائی در سال ۱۲۳۵ ق. بنیادخان هزاره و خوانین جمشیدی حدود خراسان را با اشاره بیگانگان بر علیه ایران تحریک کرد، حسنعلی میرزا شجاع السلطنه والی خراسان با خروآن حدود را که بنیادخان تصرف نموده بود تسخیر کرده حکومت تمام آن نواحی را به امیر قلیچ خان واگذار نمود .



محمد خان قاجار نایب خراسان

۱- نایب در اینجا مخفف نایب الحکومه است .

قوچه خان شیخانلو چمشگزک از سرکردگان سپاه نادرشاه

### قوچه

می باشد در سنه ۱۱۵۶ قمری که نادرشاه هنگام بازگشت از داغستان

به تسخیر بین النهرین عزم خود را جزم کرد قوچه خان را با عده ای برای فتح بصره بدان صوب روانه نمود و چون در همین سال بین نادر شاه و دولت عثمانی مصالحه ای صورت گرفت از طرف نادرشاه دستور داده شد که بصره و قرنه را تخلیه کرده به مأمورین دولت عثمانی واگذار نمایند و خود از آنجا بازگشته به اردو ملحق شود.

قهرمان میرزا پسر هشتم عباس میرزا نائب السلطنه و برادر اعیانی

### قهرمان

محمد شاه قاجار در سال ۱۲۴۷ قمری که عباس میرزا نائب السلطنه

پس از سرو سامان دادن به اموریزد و کرمان بسوی خراسان عزیمت نمود هنگام ورود به سبزوار حکومت این محل را به قهرمان میرزا داد و محمد رضا خان فراهانی پسر عم میرزا ابوالقاسم قائم مقام را بسمت پیشکاری و وزارت او تعیین نمود.

در سال ۱۲۴۸ ق. بین حسینعلی میرزا فرما نفرمای فارس و سیف الملوك میرزا حاکم

کرمان (عمو و برادرزاده) اختلاف شدیدی روی داد که منجر به جنگ میان دو طرف گردید. سیف الملوك میرزا به یزد تبعید شد و کرمان بتصرف فرما نفرما درآمد.

نائب السلطنه عباس میرزا که از جریان امر آگهی یافت برادرزادگان خود سیف الملوك میرزا

و سیف الدوله میرزا را که ضمناً داماد او نیز بودند به تهران خواست و بجای سیف الدوله میرزا، حاکم یزد، قهرمان میرزا پسر خود را بوزارت محمد رضا خان فراهانی به حکومت یزد برقرار نمود. طولی نکشید که دوباره سیف الدوله میرزا در سال ۱۲۴۹ ق. حاکم یزد شد و قهرمان میرزا و محمد رضا خان فراهانی از طرف نائب السلطنه مأمور خراسان شدند.

در همین سال پس از درگذشت عباس میرزا در مشهد محمد میرزا (محمد شاه) والی خراسان برای تعیین تکلیف خود باتفاق میرزا ابوالقاسم قائم مقام رهسپار تهران گردید و نیابت حکومت خراسان را به وزارت محمد رضا خان فراهانی به برادر اعیانی خود قهرمان میرزا واگذار نمود و سرداری (فرماندهی لشکر) خراسان را به خال خود نور محمد خان سردار برادر کهنتر الله یار خان آصف الدوله محول داشت.

محمد شاه در سال ۱۲۵۰ ق. پس از حرکت از تبریز و ورود به تهران بسیاری از

حکام را تغییر داد و بجای آنان حکام تازه ای روانه نمود که از آن جمله قهرمان میرزا را نیز از خراسان خواسته و بجای او الله یار خان آصف الدوله را بحکومت خراسان تعیین و بهمراه حسنخان سالار پسرش به خراسان فرستاد. در سال ۱۲۵۱ ه. ق. با پیشکاری محمد خان امیر نظام زنکنه بجای فریدون میرزا پسر دیگر عباس میرزا والی آذربایجان شد و در سال ۱۲۵۵ ه. ق. در تبریز درگذشت.

## قهرمان

میرزا قهرمان قمشه‌ای اصفهانی در سال ۱۲۴۴ قمری متولد و

نسب خود را به میرفتاح از سرداران شاه عباس بزرگ مقتول در

سال ۱۰۲۵ هجری قمری در محاصره گرجستان میرسانده است. نامبرده در آغاز ترقیات عزیزخان مکرری سردار کل در دستگاه او مشغول بکار شد. ابتداء خدمتش مستوفی نظام آذربایجان و بعد در سال ۱۲۷۹ ق. به ریاست دفتر لشکر (ریاست دارائی لشکر آذربایجان) منصوب شد.

در سال ۱۲۸۲ ق. که دارای لقب و شغل مستوفی نظام (رئیس حسابداری و دارائی آرتش) آذربایجان بود ملقب به «شیرلشکر گردید و چون مرد زرنگی بود به تدریج در دستگاه و اداره امور مربوطه بسردار کل ترقیات زیادی نمود و مدت بیست سال به سمت سر رشته‌داری کل قشون و استیفای نظام در خدمت او سر می‌کرد و در حقیقت همه‌کاره و مشاور او بود و چون عزیزخان مکرری سردار کل مانند اکثر مأمورین و حکام مملکت در جمع‌آوری املاک و اموال حرص زیاد و ولع فراوان داشت در این کار نیابت او را بوجه احسن میرزا قهرمان انجام می‌داد و اگر این مأموریت را بخوبی برای سردار انجام نمی‌داد و ترضیه خاطر او را از هر جهت فراهم نمی‌کرد نمی‌توانست این مدت متمادی را با وی سر کند و مشاغل حساسی را دارا باشد میرزا قهرمان که در سال ۱۲۸۲ ق. بلقب مشیرلشکری نائل شده بود در سال ۱۲۸۴ ق. بلقب امین‌لشکری ملقب گردید.

مأموریت و ادامه خدمت میرزا قهرمان امین لشکر در آذربایجان در ظاهر امر بجهت رتق و فتق امور مالیاتی و رسیدگی بکارهای نظام آذربایجان بود ولی در باطن این مأموریت بیشتر بواسطه سفارش و مساعی عزیزخان سردار کل صورت می‌گرفت و نظر سردار هم این بود که چون امین‌لشکر به امور آذربایجان وارد و اطلاعات کافی دارد در آنجا مشغول بدسیسه شده و سعی کند که از پیشرفت کارهای پیشکار و لیمهد جلوگیری نماید تا اینکه دولت ناگزیر شده خود عزیزخان را دوباره به پیشکاری ولیمهد به آذربایجان روانه نماید اتفاقاً هم امین‌لشکر خوب از عهده کاره حوله بخود بر می‌آمد نه نصرت‌الدوله توانست در آنجا بماند و نه میرزا صادق قائم مقام نوری و در اندک مدتی یکی پس از دیگری مجبور شدند که به تهران احضار گردند. در سال ۱۲۸۵ ق. که طهماسب میرزا مؤیدالدوله با اختیار تام بسمت پیشکاری ایالت آذربایجان به تبریز وارد شد میرزا قهرمان را که در تمام دسائس بر علیه حکام دخالت تام داشت و همه‌کاره و مشاور سردار کل بود در همان روز ورود او را توقیف و زندانی نمود. مؤیدالدوله پس از زندانی کردن میرزا قهرمان در زمینه تحریکات سردار کل و امین-لشکر گزارش مفصلی تهیه کرده به تهران نزد شاه فرستاد و میرزا قهرمان را با اسم حساب لشکر مالی گزاف با قیدار کردند و هفتاد هزار تومان بر او نوشتند.

عزیزخان سردار کل در این مورد دخالت بلکه مردانگی کرده اظهار داشت که میرزا-





میرزا قهرمان امین لشکر



میرزا قهرمان شیر لشکر

قهرمان امین لشکر آنچه گرفته بمن داده و اونو کری بوده است مواجب بگیر از من واگر حسابی در کار باشد هیچگونه مسئولیت و بدهی متوجه او نمیشد و باید از من گرفته شود نه از او. این گفته عزیز خان بسیار بر اهمیت و وجهه او افزود و در انظار آنها تکیه بی نظار بودند و با او غرضی نداشتند خیلی مستحسن واقع شد و او را بواسطه این جوانمردی تحسین بسیار نمودند پس از قبولی سردار کل مبلغ بدهی که برای امین لشکر قلمداد کرده بودند معذک امین لشکر از تمام کارها معزول و بدماوند تبعید گردید.

پس از اینکه عزیز خان سردار کل برای بار دوم در سال ۱۲۸۷ ق. به پیشکاری مظفرالدین میرزا ولیعهد بجای مؤیدالدوله تعیین و روانه گردید، امین لشکر، پس از روی کار آمدن مجدد سردار کل، وضعش مانند سابق خیلی خوب شد تا اینکه پس از درگذشت عزیز خان در اواخر همین سال امین لشکر در سال ۱۲۸۸ ق. به پیشکاری ولیعهد تعیین گردید. پیشکاری او مدت زیادی بطول نیانجامید که در اواسط همین سال میرزا فتحعلی خان شیرازی صاحب دیوان بجای او بسمت وزارت و پیشکاری ولیعهد تعیین و به تبریز فرستاده شد. در سفر اول ناصرالدین شاه بارو، در سال ۱۲۹۰ ق.، به همراه شاه بارو، رفت با اصطلاح از ملتزمین رکاب همایون بود و پس از بازگشت در همین سال با اصطلاح امروزی بسمت ریاست اداره تدارکات ارتش منصوب گردید و در سال ۱۲۹۲ ق. وزیر گمرکات شد.



در این سال برای گمرکات، که همیشه آنرا بمقاطع کاران اجاره میدادند، وزارت خانه جدیدی بنام وزارت گمرکات تشکیل یافت باین معنی که کلیه گمرکات سرحدی را بیک نفر داده و اودر مقابل دولت (شاه) مسؤول پرداخت اجاره بها بود وغالباً پول گمرکات که صدی پنچ ازمال التجارة وارده بود از بین میرفت و برای دولت حساسازی و حساب تراشی میکردند و سر دولت کلاه میکذاشتند و اشخاص با شأن و حیثیت زیر بار مقاطعه کاری گمرکات نمی رفتند و چندان میلی باین کار نداشتند و غالباً اشخاص حادثه جو طالب این قبیل کارها بودند. از این تاریخ به بعد نام مقاطعه کار کل گمرکات را وزیر گمرکات یا وزیر گمرکخانه ها میگفتند و در این سال میرزا قهرمان امین لشکر بسمت وزیر گمرکخانه ها تعیین شد. وزارتش تا سال ۱۲۹۶ ق. ادامه داشت و بعد در این سال تقییر سمت داده برای باردوم به پیشکاری و وزارت مظفرالدین میرزا ولیعهد منصوب و بآذربایجان روانه گردید و تا اواسط سال ۱۲۹۷ ق. در سمت مزبور باقی بود.

در این سال به تهران احضار شد و برای باردوم بوزارت گمرکخانه ها معین و منصوب گردید و بجای او میرزا رضا صدیق الدوله نوری بآذربایجان فرستاده شد. امین لشکر تا اوایل سال ۱۲۹۹ ق. در سمت مزبور باقی بود و بعد در این سال وزارت گمرک دوباره به آقا ابراهیم امین السلطان واگذار شد و این کار هم جزء سایر مشاغل متعدد وی گردید.

در سال ۱۲۹۹ ق. پس از اینکه حسنعلی خان گروسی وزیر فوائد عامه با لقب سالار عسکری و بعد سالار لشکری بریاست قشون آذربایجان مأمور گردید میرزا قهرمان بجای او وزیر فوائد عامه شد. در سال ۱۳۰۱ ق. تصدی خالصجات که کار بسیار پردخل و پرمفعتی بود ضمیمه شغل وی گردید و در همین سال عضو دارالشورای کبری دولتی نیز شد. در این سال امین لشکر بعضی تقلبات در خزانه نظام پیدا کرد و مراتب را بشاه اطلاع داد و شاه حکم کرد که بروات نظام را بعد از این قوام الدوله<sup>۲</sup> مواظب باشد و امین لشکر را بسمت وزیر لشکر (رئیس دارائی آرتش) برگزید و چون اینکار برخلاف میل و منافع کامران میرزا نائب السلطنه صورت میگرفت از این جهت نامبرده با عجز و الحاح زیاد به پدرش دوباره میرزا کاظم خان نظام الملك بهمان سمت سابقش برقرار و فرمان امین لشکر لغو گردید.

در اواخر سال ۱۳۰۲ ق. از مدیریت خالصجات معزول و بجای وی میرزا رضا

- ۱- تاریخ تاسیس وزارتخانه مزبور در تاریخ منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۳۳۷ و تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه تألیف عبدالله مستوفی ۱۲۹۲ قمری و در مجله یادگار بقلم عباس اقبال آشتیانی ۱۲۹۶ ق. و در منتخب التواریخ مظفری تألیف میرزا ابراهیم صدیق الممالک شیبانی سال ۱۲۹۸ قمری ذکر شده است.
- ۲- میرزا عباس خان تفرشی.



امین لشکر و نصیرالدوله



جناب امین لشکر وزیر فرید

صدیق الدوله نوری منصوب گردید .

در این سمت (متصدی خالصجات) که بود مبالغ زیادی برداشت کرده و باقی آورده بود و دولت یعنی شاه از او ۱۵ هزار تومان مطالبه می کرد. نامبرده ناچار شد که در خانه امین السلطان بست نشیند و ۱۵ هزار تومان را بوی بخشیدند و بعد معلوم شد که بقایا و بدهی او بیش از این مبلغ بوده است حکم شد که غیر از ۱۵ هزار تومان که بوساطت امین السلطان باو بخشیده شده بود باقی بدهی خود را باید بپردازد بنابراین مجبور شد که خانه خود را در مقابل بدهی بشاه واگذار کند. محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشت های روزانه خطی خود راجع به خانه امین لشکر چنین گوید :

« ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۰۳ : خانه امین لشکر را امین الدوله از شاه ۱۵ هزار تومان خرید که يك جقه الماس ۸ هزار تومانی داد و ۷ هزار تومان نقد . در سال ۱۳۰۵ ق . عریضه ای بشاه نوشت و در آن عریضه از خرابی دولت و عملیات سوء امین السلطان شرح مفصلی نوشته بود بمحض اینکه شاه نامه او را میخواند دستور توقیف و تبعید او را باردییل بحاجب الدوله ( حاج حسین علیخان ) میدهد او هم وی را دستگیر و بعلاءالدوله میسپارد . در شب عروسی

احترام السلطنه دختر ولیعهد ( نهم شوال ۱۳۰۵ ق.) که بزوجیت مرتضی قلیخان صنیع الدوله درآمده بود و تمام وزراء در منزل مخبر الدوله (علی قلیخان) دعوت داشتند مجتمعاً عریضه‌ای بشاه نوشته و درخواست شفاعت امین لشکر را کرده بودند که از گناه وی برای خاطر انسان صرف نظر شود شاه ب درخواست آنان بهیچوجه ترتیب اثری نداد و در تاریخ ۵ شنبه دهم شوال ۱۳۰۵ ق. غلامان ابوابجمعی علاءالدوله (احمدخان) او را به تبریز و از آنجا به اردبیل بردند .

میرزا قهرمان امین لشکر در تاریخ چهارم رجب ۱۳۱۰ ق. در تهران درگذشت عمارت سابق بانك شاهنشاهی ایران (بانك انگلیس) که اکنون بانك بازرگانی ایران است قبل از بنای جدید بانکی و همچنین محل سابق اداره پست در اول خیابان لاله‌زار خانه شخصی او بوده است. میرزا قهرمان امین لشکر مردی بوده زیرك، زرنك و پسركار لکن در زندگانی بسیار گشادباز - بی عقل معاش - بلندپرواز - ناراحت بادم و دستگاه و طالب و مایل به تجملات. تمام اموالی که در مدت ۲۰ سال سر رشته داری ارتش و استیفای آذربایجان و بیشکاری عزیزخان مکرری سردار کل و وزارت گمرکات و غیره برای خود جمع آوری و فراهم کرده بود بواسطه گشادبازی و ولنگ و وازی در زندگانی همه را به باد فساد و تباه‌گری و جائیکه در اواخر عمر مجبور شد که اثاث خانه و حتی خانه مسکونی خود را هم فروخت و خرج کرد و وقتی هم که مرد هیچ چیزی در بساط نداشت .

### قیاقلی

قیاقلی آقا قورت از امراء ترکمن و جارجی باشی نادرشاه بود و در اواخر سال ۱۱۵۸ هجری قمری از طرف وی بجای حاتم خان کرد بادلو بسمت ایالت فارس تعیین گردید . قیاقلی آقا برعکس حاتم خان مردی ظالم ، متعدی و بسیار طماع بود و امر نادرشاه را برای خود بهانه و دستاویز قرار داده در ضمن وصول بقایای مالیات سه ساله را برای دولت جهت خود نیز مبالغی اخذ مینمود و پس از مدت قلیلی یعنی در ظرف یکسال حکومت فارس تمول زیادی برای خود جمع آوری نموده مکنث و ثروت قابل ملاحظه‌ای بهم بست . نادرشاه از سوء استفاده‌های وی کاملاً مطلع بود از این جهت در اواخر سنه ۱۱۵۹ ق. به محض ورود به اصفهان قیاقلی آقا قورت را با دوستان و نفراز بزرگان فارس احضار کرد و برای سرعت عمل و اینکه زودتر بطرف اصفهان حرکت نمایند عده‌ای از مأمورین شدیدالعمل خود را نیز برای آوردن آنان به شیراز روانه نمود . قیاقلی آقا از کردار خود و اطرافیان‌ش بخوبی آگاه بود و میدانست که بسر مردم بیچاره چه آورده شده بنا بر این خیال فرار را در سرپروراند و خواست که بطرف بندر عباس رفته از آنجا بیک سمتی پا بفرار گذارد لکن مال فراوان و همراه داشتن عیال مانع فرار سریع وی گردید تا اینکه یکی از مأمورین بنام مهدی بیک سروستانی که سابقاً با وی به شیراز آمده و در زمان حکومت وی

درفارس همه کاره و شریک در اعمالش بود اورا گول زده بوی گفت که اموال و عیال خود را به من سپرده من آنها را به بندرعباس خواهم برد و شما میتوانید تمام آنها را در آنجا سالمآ از من تحویل بگیرید و بعد بهر کجا که میخواهید با فراغ بال بروید و چون قیاقلی آقا از ترس نادرشاه زیاده از حد نگران بود بنا بر این پیشنهاد وی را پذیرفت عیال و تمام اموال جمع آوری شده خود را بوی سپرد و خود به بهانه وصول بقیه مالیات به بعضی از ولایات فارس عزیمت نمود. مهدی بیگ زن و اموال او را از شیراز حرکت داد و در بین راه اموال را از هم تفکیک کرده نقدینه و اشیاء گرانبهای او را به مولد و مسقط الرأس خود فرستاد و بقیه را با خود به شیراز برگردانده در مسجد جامع پس از توضیح شرح قضیه به بزرگان آن شهر تحویل داد.

قیاقلی آقا که از این نیرنگ آگاه گردید فوراً به شیراز برگشته زن و اموال باقی مانده خود را تصاحب نمود و چون مدتی از مأموریت فرستادگان نادرشاه برای آوردن حاکم و اعیان شیراز به اصفهان گذشت معلوم خاطر نادرشاه گردید که همگی از آمدن امتناع دارند و به طفره و تملل اوقات خود را میگذرانند این عمل آنان موجب خشم شدید نادرشاه گردید و در یکی از روزها در سلام عام گفت که شیراز باعث زحمت ما شده شیرازیان روزی با محمدخان بلوچ ساخته و روز دیگر با تقی خان و این روزها با قیاقلی آقا بر علیه من سازش کرده اند و تکرار کرد اینکه کار نشد و خواست که به شخصه به شیراز رفته این بار پس از قتل عام اهالی شهر را بکلی خراب کرده دیگر اثری از شیراز و شیرازیها باقی نماند و دستور دهد که بجای آن زراعت نمایند.

قیاقلی آقا بواسطه عدم توانائی جنگ با نادرشاه خواست که با غلامان خاصه خود از شیراز به سمتی فرار کند شیرازیان برای اینکه قضایای محمدخان بلوچ و تقی خان شیرازی دوباره تجدید و تکرار نشود و خشم و غضب شدید نادرشاه را نسبت به شیرازیان فرو نشانند او را در اواخر همین سال دستگیر کرده با خانواده اش به اردوی نادرشاه روانه نمودند. چون از رفتار نادرشاه و سرنوشت آینده خود بخوبی آگاه بود پس از طی دوسه منزل از شیراز خود را در اوائل سنه ۱۱۶۰ قمری بوسیله خوردن تریاک هلاک نمود.

نادرشاه روز دهم محرم ۱۱۶۰ ق. از اصفهان بعزم قتل عام اهالی و خرابی شیراز حرکت کرده بود که در بین راه از شرح جریان قیاقلی آقا و وفاتش آگاه گردید از این جهت خشم شدید او نسبت به شیرازیان فرو نشسته فسخ عزیمت نمود و از آباده به کرمان رفت و تمام عمال - ضباط و کلانتران فارس را به نزد خود به کرمان احضار نمود. و پس از ورود بیشتر آنان را پس از کور کردن کشت.

سید کاظم رشتی از علمای بزرگ شیخیه شاگرد و مفسر اقوال  
 شیخ احمد احسائی موجد طریقه شیخیه و استاد حاج محمد کریم خان  
 قاجار و سید علی محمد باب و ملا حسن معروف به میرزای گوهر و میرزا محمد حسین کرمانی



سید کاظم رشتی

معروف به میرزای محیط و ملا محمد ممقانی و غیره میباشد. نامبرده پسر سید قاسم پسر سید احمد پسر سید حبیب بوده و در سال ۱۲۱۲ قمری متولد و در سن ۱۲۵۹ قمری در گذشته و در رواق حضرت حسین بن علی علیهما السلام دفن گردید. در کتاب کواکب الدریه فی مآثر البهائیه تألیف عبدالحسین آواره (آیتی) تولد سید در سال ۱۲۰۵ ق. و در فهرست کتاب مشایخ صفحه ۸۶ و صفحه ۱۴۶ تألیف حاج ابوالقاسم خان ابراهیمی قاجار در سال ۱۲۱۲ ق. ذکر شده است.

نامبرده صاحب کتاب معروف شرح- القصیده و چندین رساله کوچک و بزرگ دیگر میباشد.

پس از فوت سید رشتی هریک از

شاگردانش ادعای نیابت خاص را داشتند در بین شاگردان او حاج محمد کریم خان قاجار بواسطه نفوذ در دربار و داشتن تمول هنگفت و بستگان زیاد، از سایر شاگردان و ممدیان پیشوائی شیخیه، جلوتر افتاد.

میرزا کاظم سعادتعلی شاه اصفهانی ملقب به طاووس العرفاء که در سال ۱۲۹۳ قمری در تهران در گذشت و قبرش در شهر ری سمت شرقی مزار حضرت عبدالعظیم در صحن امامزاده حمزه میباشد. نامبرده سواد خواندن و نوشتن را نداشته و بکلی آمی بوده است.

کاظم

معروف است که چون میرزا کاظم اصفهانی بسیار خوش لباس و خوش اندام بوده محمد شاه قاجار او را ملقب به طاووس العرفاء نمود. وی مرشد حاج ملاسلطان علی بیدختی گنابادی، سرسلسله دراویش معروف به گنابادی که فرقه‌ای از دراویش نعمت‌اللهی میباشد، بوده است. حاج ملاسلطانعلی از فضلاء و عرفای معروف است و برایش در بیدخت قبر مجللی ساخته شده است.

میرزا کاظم رشتی ملک‌الاطباء - فیلسوف الدوله - فیلسوف زمان -

از اطباء معروف دوره سلطنت محمد شاه و حکیم باشی ناصرالدین شاه

کاظم

بوده و در حدود سال ۱۱۶۶ خورشیدی متولد و در سال ۱۲۸۶ خورشیدی (۱۳۲۵ قمری)

درس ۱۲۰ سالگی در گذشته است .

در سال ۱۲۸۹ قمری پس از درگذشت حاجی آقا بابا ملک الاطباء رشتی حکیم باشی و طبیب خاصه ناصرالدین شاه ملقب به لقب همشهری خود ملک الاطباء شد . با اینکه لقب داشته یکی دوبار لقب خود را تغییر داده با وجود این باز هم از ناصرالدین شاه درخواست می کند که او را بلقب فیلسوف زمان مفتخر کند .

ناصرالدین شاه هم با درخواستش موافقت می کند با این ترتیب پیدا است که مرد نادانی بوده و نمیدانسته است که فیلسوف زمان را در صورتیکه در خور این لقب بوده و استحقاق داشته باشد باید مردم باو بگویند نه اینکه خودش درخواست کند و بگوید که بمن فیلسوف زمان بگوئید . از قرائن اینطور معلوم میشود که همان فیلسوف زمانیش تبدیل به فیلسوف الدوله شده است بواسطه اینکه لقب فیلسوف زمانی اوچندان شهرتی پیدا نکرد و نامبرده تا آخر عمر به فیلسوف الدوله معروف بود .

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خطی خود مینویسد : « سه شنبه سوم جمادی الاولی ۱۳۰۵ : بعد از ناهار ملک الاطباء حضور آمد شاه او را فیلسوف زمان خطاب فرمودند معلوم شد این لقب را استدعا کرده بود . » و بعد در ۲۰ شوال ۱۳۰۵ هـ . ق . نامبرده را چنین معرفی میکند :

« میرزا کاظم رشتی که ملک الاطباء بود و بعد بواسطه نوشتن آن کتاب بی معنی موسوم به حفظ الصحه ناصری ملقب به فیلسوف الدوله شد علی الرسم حضور آمد این شخص بسیار خودخواه و از خود رانی است ، بشاه عرض کرد که من در وبائی اول زمان محمد شاه که بلواسان آمده بودند ملترم رکاب بودم جزء اطباء خاصه بودم از حاجی میرزا آقاسی وزیر که مرشد شاه مرحوم بود عریضه شکایت بشاه نوشتم شاه مرحوم از من استمالت کرد و مرا بتوسط پاشاخان پیشخدمت نزد حاجی فرستاد که از من عذر بخواهد . در آن سفر هفتاد نفر وبائی را معالجه کردم چون این شخص بعلاوه طبابت فضولی هم می کند از اشعار عرب واحادیث هم جسته جسته میگوید از علماء شیعه از قول قاضی میبیدی نقل می کرد که او گفته اگر شیخ طوسی وعلامه حلی در جرگه علمای شیعه نبودند هر آینه طریقه شیعه از دل طرق دین اسلام بود . شاه فرمود شیخ طوسی کیست عرض کرد خواجه نصیر با اینکه خواجه نصیراگرچه مرد بزرگی بود اما جزء علماء شیعه محسوب نیست شیخ طوسی یکی از اشخاصی است که کتب اربعه شیعه را نوشته وفیلسوف الدوله اینقدر خر است که فرق شیخ طوسی با خواجه طوسی نداده است با وجودیکه با این شخص دوستم چون زیاده از آنچه که دارد ادعاء میکند لابد در هر موقع باو نیش میزنم . »  
با اینوصف همین اعتماد السلطنه در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۳۲۵ تألیف خود راجع بوی مینویسد :



«میرزا کاظم گیلانی که از فحول حکماء و اطباء است بلقب ملك الاطباء سربلند آمد» .  
و نیز در یادداشت های خطی خود می نویسد :

«شنبه ۱۵ ربیع الاول ۱۳۰۷ : از قراری که شنیدم ملك الاطباء دیوانه برای اینکه شاه رحیم قلب است و دیده شده که غالباً اشخاص سفیه و بی علم رامحض مزاح و خنده پرورش داده جسور می نمایند منجمله همین میرزا کاظم رشتی است چون تکلمش بوضع گیلانی است و شاه باو می خندد همیشه در حضور شاه دعاوی باطله می کند اشعار و امثله عربی که حفظ نموده بخرج می دهد شاه با او مزاح می کند امسال در کتاب المآثر و الآثار که بدستور العمل من شیخ مهدی نوشته و اسامی فضلاء و شعراء این عصر را ثبت نموده اسمی هم از این دیوانه برده و علی الرسم او را طبیب حاذق نوشته این مرد که حالا شأن خودش را بالاتر از طبابت می داند با وجود اینکه هنوز قاروره می بیند و فضل می چشد از من شکایت بشاه کرده بود شاه محض خنده دم نرمی باو نشان داده بودند این مرد که جسور شده بود خلاصه این کتاب را امسال شیخ مهدی ضایع کرد از طرز و موضوعی که من دستور العمل دادم خارج کرده از هر کس تملق و طمع داشته تمجید زیاد نموده از این جهت اکثر مردم را از من رنجانده است . اما در شرح حال خودش و پدرش دو ورق نوشته و به سگ آبی خودش را رسانده» .

از آثار خیریه میرزا کاظم فیلسوف الدوله بنای مدرسه ای است برای طلاب علوم قدیمه بنام مدرسه فیلسوف در سید اسمعیل در محله چاله میدان تهران که قسمتی از املاک خود را برای مخارج طلاب وقف بر مدرسه مزبور نموده است .

کاظم خان قراجه داغی از امراء بزرگ محلی آذربایجان و

کاظم

ملاکین درجه یک قراجه داغ (ارسباران) بوده است . در سال ۱۲۶۱ قمری که بین ابراهیم خان برادر زاده نادر شاه و امیراصلانخان قرخلوی افشار فرمانده سپاه و والی آذربایجان در حوالی مراغه جنگ در گرفت و بشکست شخص اخیر الذکر منتهی گردید امیراصلانخان بنا بر صلاح اندیشی و راهنمایی همین کاظم خان خود را بکوهستانهای قراجه داغ رسانید لکن در آنجا کاظم خان او را به بهانه ای دستگیر کرده و با خود به تبریز نزد ابراهیم خان آورد و ابراهیم خان هم امیراصلانخان را با ساروخان برادرش به قتل رسانید . بازن طبیب مخصوص عادل شاه در این باب در نامه های خود چنین نوشته :

«... امیراصلانخان ناچار فرار اختیار کرد و به یکی از دوستان خود پناه برد اما دوست او نیز از ترس آنکه مبادا همدست او بشمار رود شبانه صاحب منصبان پادشاه را آگاه گردانیده هنوز فجر ندیده بود که سپاهیان رسیدند و او را گرفتار کردند و به همراهی برادر و پسرش به تبریز بردند ابراهیم شاه فرمان به خفه کردن امیراصلانخان داد و فرمان در همان

لحظه بموقع اجراء گذاشته شد<sup>۱</sup>.

میرزا خرم کردشتی<sup>۲</sup> شاعر قراجه داغی (متوفی ۱۲۴۱ ق.) از غلامزادگان وی بوده که علاوه بر فن شاعری در فن طبابت نیز مهارت تمام داشته و می گویند که یکی از دشمنان خان مذکور بیمار بوده و میرزا خرم را برای معالجه به بالین خود خواست. کاظم خان او را به بالین بیمار فرستاد و بوی سفارش کرد بجای معالجه او را بکشد لکن میرزا خرم او را معالجه صحیح نمود و پس از تندرستی وی برگشت ولی مورد عتاب و خطاب خان متبوع خویش گردید و به اهر تبعید شد و بعلمت عدم اطاعت از خان روابطش با او قطع گردید.

میرزا کاظم محلاتی از تحصیل کرده های دوره اول دارالفنون

**کاظم**

است که بعد معلم شیمی آن مدرسه شده و معروف به شیمی شد. در زمان سلطنت ناصرالدین شاه مأمور گردید که به بازدید جاهائی که احتمال معدن در آنها هست برود و امتحانهای بعمل آورد.

حاجی کاظم یا حاجی محمد کاظم ملك التجار پسر آقا محمد مهدی

**کاظم**

ملك التجار تبریزی ساکن تهران بوده و آقا محمد مهدی ملك التجار

(متوفی ۱۲۸۷ قمری) تاجری معتبر و مردی جدی و از معتمدین میرزا تقی خان امیر کبیر صدراعظم معروف ناصرالدین شاه بوده است. هنگامی که امیر کبیر اقدام بساختن سرای امیر در تهران برای بازرگانان نمود آقا محمد مهدی ملك التجار در این کار مباشرت داشته است. و از طرفی هم معروف است که ساختمان سرای امیر از پول خود آقا محمد مهدی ملك التجار ساخته شده نهایت نام آن را بنام میرزا تقی خان امیر کبیر سرای امیر گذارده است.

حاجی محمد کاظم در سال ۱۲۸۷ ق. پس از درگذشت پدر خود ملقب به ملك التجار شد و بر خلاف پسر چندان سابقه و وجهه خوبی در زمان حیات خود نداشت و بواسطه ارتباط با میرزا علی اصغر خان اتابك اعظم مرجعیتی پیدا کرد و از این راه بر ثروت و ارثیه پدری افزود و با اینکه مردی با هوش - زیرک - خوش بیان و نسبتاً با سواد بود مردم بواسطه تقلباتی که در کارها از قبیل کاغذ سازی و جعل اسناد و غیره از او دیده بودند او را خیلی متقلب و بی اعتبار می دانستند و کار مهم تر از همه او از بین بردن سرمایه شرکت عمومی به نفع خود به مبلغ چهار صد هزار تومان بود و چندین سال مردم (شرکاء و سهام داران) مطالبه پول خود را از او می کردند و با اینکه چندین

۱- در کتب تاریخی ایران ذکر شده که کاظم خان آنان را به همراه خود به تبریز آورد لکن بازن می گویند که فرستادگان ابراهیم شاه آنها را به تبریز آوردند و این گفتار بجهاتی بنظر درست تر می آید.

۲- کردشت دهی است از دهستان دیزمار باختری بخش ورزقان شهرستان اهر.

بار هم در محاکمات دادگستری محکوم شد معذک مردم بواسطه دسایس عیدیه وی به پول خود نرسیدند .

محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشتهای خود راجع بوی می نویسد : ۵ شنبه ۱۴ شعبان ۱۳۰۵ ق : از اتفاقات امروز آنکه ملك التجار تهران که حاجی آقا محمد کاظم باشد بواسطه قناتی که در امامزاده قاسم دارد با بشیر الملك شاطر باشی منازعه دارد



فضل الله خان بشیر الملك شاطر باشی

سلامتی شاه چرا باید شاطر باشی این طور جسور باشد قنات مرا پر کند . شاه باطناً از این حرف خیلی بدشان آمد . و نیز می نویسد :

۶ ربیع الاول ۱۳۰۸ ق : امروز در بخانه رفتم شنیدم میرزا ابراهیم پسر میرزا نصرالله گمرک از نوکرهای مخصوص امین السلطان که در کاغذسازی معروف تهران است با ملانوروز علی نامی که آنهم این صفت را دارد شریک شده اسناد جعلی شرعی به تحریک ملك التجار تهران برای آقا شیخ تاجر قزوینی الاصل و تبریزی المسکن ساخته اند و املاك حاجی میرزا

۱- فضل الله خان بشیر الملك شاطر باشی پسر محمد قلی خان صارم الملك بوده ، محمد قلی خان در سال ۱۲۸۷ قمری ملقب به صارم الملك شد و در سال ۱۲۹۶ ق. درگذشت و بجای وی پسرش فضل الله خان شاطر باشی شد . ناہنرده در سال ۱۲۹۹ ق. ملقب به بشیر الملك گردید و تا دوره سلطنت احمد شاه قاجار حیات داشت .

بشیر الملك چون تازه صاحب تمثال شده به خود بالیده قنات او را پر کرده ملك التجار عارض شده بحضور همایون آمده بود بشاه عرض کرد سلطان محمود غزنوی وقتی در بلخ بود امیر نصر برادرش که حاکم خراسان بود بواسطه سرقتی که در آبدارخانه او شده بود شاگرد آبدار را بیست تازیانه زد سلطان محمود عصر حکم کرد نقاره خانه را به برند در بخانه امیر نصر بزنند امیر نصر شنید بحضور سلطان آمد عرض کرد چه تقصیر کرده ام که مرا توهین می فرمائید فرمود چون داعیه سلطنت داری خواستم مقصود تو بعمل آید سبب پرسید سلطان فرمود اگر داعیه نداری باوجود بودن من چه جسارت بود کردی شاگرد آبدار را تازیانه زدی امیر نصر خجل شد و توبه کرد حالا باوجود

محمود قزوینی را به تصرف او داده‌اند با وجود اثبات این تقلب دولت ابداً به ملك التجار صدمه نزدند اما گویا میرزا ابراهیم و ولانوروز علی را حبس کردند و روز دیگر به توسط عزیزالسلطان از حبس هم بیرون خواهند آمد.

در قعیۀ رژی<sup>۱</sup> و شورش مردم در سال ۱۳۰۹ ق. یکی از دستگیر شدگان مهم و مؤثر ملك التجار بود و حتی ساختن فتوای میرزای شیرازی و انتشار آن را به نفع روس‌ها بعضی‌ها باو نسبت می‌دادند لکن فتوی حقیقت داشت و ملك التجار فقط در نشر فتوی و تحریک مردم به شرکت حاج میرزا حسن آشتیانی کاملاً دست داشت.

اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود ۴ جمادی الاولی ۱۳۰۹ ق. می‌نویسد: «شنیدم حاجی ملك التجار را به اتهام اینکه در باب تنباکو محرک مردم بوده دیشب گرفته زنجیر نه‌وده به قزوین که حالا محبوسین را آنجا می‌برند بردند» بیش از چند روزی از زندانی شدن او در قزوین نگذشت که آزاد شده به تهران آمد و مورد عفو شاه واقع شده بوی خلعت هم داده شد<sup>۲</sup>.

و نیز در این باب اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود می‌نویسد: «دوشنبه ۳ جمادی الثانیه ۱۳۰۹... من بطرف نارنجستان که ناهار آنجا می‌ل خواهند فرمود (شاه) رفتم ملك التجار را دیدم خلعت پوشیده آنجاها می‌گردد...».

در اعلامیه‌ای که از طرف ناصرالدین شاه خطاب به تجار تنباکو فروش دائر بالفاء امتیاز تنباکو صادر و در تاریخ جمادی الثانیه ۱۳۰۹ ق. در روزنامه دولتی (اطلاع) درج و منتشر شده در حاشیۀ اصل نسخه، شاه بخط خود چنین نوشته است:

«صحيح است و تمام این یادداشت و حکم فرمایش ما است که در این ورقه نوشته شده است و سوادی از این فرمایشات را ملك التجار برداشته بهمه جا منتشر نماید تعجب در این است که بعد از اعلان چرا آنهایی که به کمپانی تنباکو فروخته‌اند نمی‌روند پول داده تنباکوی خود را پس بگیرند ۳۰۹ توشقان‌ئیل». معلوم می‌شود که ملك التجار در آن ایام اهمیت و وجهه‌ای در میان مردم مخصوصاً تجار و کسبه داشته که ناصرالدین شاه برای اطمینان و اعتماد پیدا کردن مردم از الفاء امتیاز تنباکو او را وادار بصحبت با مردم و انتشار اعلامیه نموده است. دکتر فوریه فرانسوی طبیب مخصوص ناصرالدین شاه در کتاب (سه سال در دربار ایران) تألیف خود راجع بوقایع رژی اشتباهاً نام حاج محمد کاظم ملك التجار را حاجی محمد حسن نوشته و چنین گوید:

«۳ دسامبر ۱۸۹۱ - غرة جمادی الاولی ۱۳۰۹ ه. ق.: امروز اختیار بکلی در قبضۀ

۱- دادن امتیاز انحصار توتون و تنباکو به انگلیس‌ها.

۲- گویا روس‌ها سفارش آزادی او را بشاه کرده بودند و خودش هم با امین السلطان

وزیر اعظم خیلی مربوط بوده است.

آخوندها است. با اینکه حاجی محمدحسن را باسم تحريك مردم توقیف و به قزوین تبعید کرده‌اند فایده‌ای نبخشیده و همه می‌دانند که کار از کجا آب می‌خورد<sup>۱</sup> و تا علت اساسی را از میان نبرند نتیجه‌ای بدست نخواهد آمد.

و نیز می‌نویسد: «۸ دسامبر = ۱۵ جمادی الاولی: در قزوین یکی از ملاها شخصی را دیده بود که غلیون می‌کشد. چون وی امر ملا را در نکشیدن غلیون اطاعت نکرده بود ملا غلیون او را شکست و او بحاکم شکایت برد حاکم ملا را خواست ولی ملا مردم را شورا داد و حاکم از ترس به تهران گریخت و اگر او حاجی محمدحسن را با خود در کالسکه ننشاند بود بیم آن میرفت که مردم بکشندش<sup>۲</sup>. م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۱۰۳ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود می‌نویسد:

«به ناصرالدینشاه عرض کردند ملك التجار مرد لایقی است هر خدمتی از او ساخته است فرموده بودند زیاد بد زبان است شأن فحش را برده است.

از میرزا رضا کرمانی پس از بازپرسیهای زیاد راجع به همدستانش در قتل ناصرالدینشاه چیزی فهمیده نشد نظر بسوابق آشنائی زیادی که ملك التجار با میرزا رضا داشت او را وادار کردند که از وی دیدن کرده همدستانش را از او پرسش کند. سؤال و جواب این دو بشوخی برگذاشت سرانجام ملك التجار باو می‌گوید: «بقول خودت تو این ظالم را از بین بردی سلمان فارسی را بیرون دروازه نگه داشته بودی که جانشین وی شود».

در سال ۱۳۲۵ قمری هنگامی که مأمورین وزارت دادگستری او را از شمیران به شهر جلب می‌کردند در بین راه در زرگنده<sup>۳</sup> مأمورین سفارت روس از او حمایت کرده او را بزور از مأمورین گرفته به سفارت می‌برند. روزنامه حبل المتین در سرمقاله روز چهارشنبه ۶ جمادی الاخری ۱۳۲۵ قمری در شماره ۷۰ در این باب چنین می‌نویسد:

«حاجی ملك التجار را که تقصیرش ثابت شده و گناهش آشکار است وزارت عدلیه چند نفر مأمور به شمیران فرستاد که او را مغرولاً بشهر بیاورند در نزدیکی زرگنده سفیر روس خبر شده با جزاء خود حکم می‌کند با اسلحه جلو گیری کرده بهر شکل باشد بردن او را به شهر (تهران) مانع گردند هر قدر مأمورین عدلیه بزبان اندرز و بیان نصیحت و التماس و چاکری و همه چیز عرض می‌کنند اینکار خلاف است آنها که از باده غرور سرمست بوده‌اند گوش نداده ملك را گرفته بسفارت می‌برند مأمورین عدلیه به امید اینکه شاید سفیر از این حرکات وحشیانه مسبوق نیست و اگر آگاه شود کسان خود را ملاست کرده ملك را بدانان تسلیم خواهد کرد به سفارت رفته عجز و لایه می‌نمایند ولی جواب یأس می‌شنوند و ناچار با دست تھی به

۱- مراد تحريك روسها است.

۲- حاکم قزوین در این تاریخ آقا باقر یا محمد باقر خان سعد السلطنه بوده است.

۳- محل ییلاقی سفارت روس.

ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران نقل از روزنامه حبل المتین شماره ۱۱۴ روز ۲ شعبان ۱۳۲۵ قمری در این باره چنین مینویسد : «حاجی ملک مال مردم رامیخورد و بسفارت روس رفته سفیر برخلاف همه قوانین بین الملل از او حمایت میکند ربطی به مطالب ندارد این يك بی قانونی و زورگوئی صرف است و معاهده بدو تعلق نمیگیرد و اگر مقصود چیز دیگر است پس خوب است توضیح بفرمایند».

ملك التجار در ربیع الثانی سال ۱۳۰۵ خورشیدی درگذشت و در مشهد در حرم امام رضا (ع) در قسمت دارالحفاظ مدفون گردید . و پس از مرگ مانند اکثر رجال ایران از راه غیر مشروع ثروت بی حسابی برای وراث خود بجای گذاشت .



میرزا کاظم خان متولد ۱۲۴۶

**کاظم**

قمری پسراکبر و ارشد میرزا-

آقاخان اعتمادالدوله صدراعظم نوری بوده و در سال ۱۲۶۵ قمری که میرزا آقاخان نوری ملقب با اعتمادالدوله شد پسرش میرزا کاظم خان منصب استیفاء یافت و مستوفی گردید.

میرزا آقاخان در سال ۱۲۶۸ قمری پس از

عزل میرزا اتقی خان امیرکبیر و کشته شدنش در همین سال که خود او در هر دو موضوع دست داشت و بصدارت عظمی رسید پسر خود را بلقب نظام الملکی، که بعد از خواجه نظام الملک وزیر معروف و مشهور ملک شاه سلجوقی بکمی داده نشده بود، ملقب نمود، و ضمناً پس از قتل امیرکبیر بدخواست میرزا آقاخان نوری ناصرالدین شاه بعنف خواهرتقی خود را وادار کرد که باز دواج میرزا کاظم خان در آید در مدت هفت سال از سال ۱۲۶۸ تا ۱۲۷۵ قمری که سال عزل اعتمادالدوله از صدارت است زن او بود و در این سال عزت الدوله موفق بطلاق از نظام الملک گردید و هیچوقت محبت و سازشی بین این زن و شوهر وجود نداشت و همیشه میان آنان نزاع بوده و عزت الدوله بسیار از وی متنفر بود .

۱- امیرزاده ملقبه بمنزت الدوله زن میرزا اتقی خان امیرکبیر.



عزت الدوله گویا فرزندى هم از او بدنيا آورد لکن نظام الملك ميگفت که اين بچه از من نيست. ميرزا آقاخان پس از اينکه بصدارت رسيد عمارت و باغ بسيار بزرگى در خارج از شهر تهران بنام نظاميه در سال ۱۲۷۰ ق. براى پسر خود نظام الملك ساخت که تکميل و تزئيناتش تا سال ۱۲۷۳ ق. بطول انجاميد.

در سال ۱۲۷۰ قمرى اعتماد الدوله او را به نيابت صدارت خود و بوزارت معين الدين ميرزا وليعهد نيز تعيين نمود و از اين تاريخ صاحب ترجمه معروف شد به نيابت صدراعظم و شخص دوم مملکت و علاوه بر آن او را بسمت وزارت دفتر استيفاء (وزارت ماليه) بجای ميرزا يوسف مستوفى الممالك که از کارکناره کرده و در آشتيان عراق (اراک) قصبه مسقط الرأس اجدادى خویش رفته و انزوا اختيار کرده بود تعيين و منصوب نمود و پس از فوت معين الدين ميرزا وليعهد دوم ناصر الدين شاه در سال ۱۲۷۳ قمرى و وليعهد شدن ملک قاسم ميرزا يا امير محمد قاسم خان وليعهد سوم ناصر الدين شاه در سال ۱۲۷۴ ق. دوباره بهمان مقام که عبارت از وزارت و پيشکاري وليعهد باشد منصوب گرديد. نظام الملك که پس از عزل پدرش ميرزا آقاخان صدراعظم در سال ۱۲۷۵ قمرى از تمام سمتها نيکه داشت خلع و با پدرش در اصفهان يزد - قم وغيره در تبعيد بسر ميبرد ناصر الدين شاه در دستخط عزل ميرزا آقاخان صدراعظم چنين ميگويد: «لهذا امروز که ۲۰ محرم الحرام است، شمارا از منصب صدارت و نظام الملك و وزير لشکر را از منصب خود معزول



ميرزا کاظم خان نظام الملك و ميرزا داود خان

فرمودیم ... در سال ۲۸۱ قمری که میرزا آقاخان نوری در قم با وضع بسیار فلاکت باری مرد نظام الملك باتفاق خانواده خود به تهران آمد و تا سال ۱۲۸۸ قمری بیکار بود تا اینکه در این سال پس از چندین سال خانه نشینی مجدداً روی کار آمده بعزویت دارالشورای کبری دولتی انتخاب گردید و بعد در همین سال دوباره بجای میرزا یوسف مستوفی الممالك (جناب آقا) که خود از کارکناره کرده بود بریاست دفتر استیفاء که همان وزارت دارائی باشد و در زمان صدارت پدرش نیز چندی وزیر دارائی بود تعیین شد و مدتی از وزارتش نگذشت که در همین سال میرزا محمد قوام الدوله آشتیانی بعنوان وزیر محاسبات (وزیر دارائی) بجای او برگزیده شد.

در اوقاتیکه میرزا حسین خان مشیرالدوله وزیر مختار ایران در اسلامبول بود<sup>۱</sup> در یکی از گزارشهای خود بوزارت خارجه<sup>۲</sup> در ضمن بحث از وقایع اروپا می نویسد: «که لرد دربی<sup>۳</sup> بمقام ریاست وزرای انگلستان و پسرش لرد استانی<sup>۴</sup> بوزارت امور خارجه تعیین گردیده اند ضمناً در نامه مزبور توضیح و تذکر میدهد: مأموریت مشارالیه بمسند وزارت خارجه از قبیل مأموریت میرزا کاظم خان پسر میرزا آقاخان مرحوم صدراعظم سابق معدود نفرمائید زیرا در مملکت انگلیس از این قبیل مأموریتها بوقوع نمیتواند رسید. لرد استانی شخصی است که در مجلس پارلمنت زیاده از حوصله خودش اظهار استعداد و قابلیت نموده و در اکثر امور با لرد دربی هم رأی و هم خیال نیست و خودش صاحب افکار و دارای هواخواه زیادی است»<sup>۵</sup>. نظام الملك در سال ۱۲۹۰ قمری بحکومت یزد منصوب گردید.

در سال ۱۲۹۱ قمری، پس از انتصاب امامقلی میرزا عمادالدوله وزیرداد گستری بجای طهماسب میرزا مؤیدالدوله برادرهتر خود بحکومت کرمانشاه و کردستان، نظام الملك جانشین وی در وزارت داد گستری گردید و سپس در سال ۱۲۹۲ قمری علیرضاخان قاجار عند الملك بجای او وزیرداد گستری شد و در سال ۱۲۹۳ قمری نظام الملك برای باردوم وزیرداد گستری گردید. نظام الملك در سال ۱۲۹۹ ق. پس از فوت میرزا موسی آشتیانی وزیر لشکر برحسب پیشنهاد کامران میرزا نایب السلطنه وزیر لشکر شد.

۱- از سال ۱۲۷۵ تا سال ۱۲۸۷ ق.

۲- ۲۳ ربیع الاول ۱۲۸۴ ق.

۳- E.G. Lord Derby

۴- Lord Stanley

۵- لرد دربی رهبر حزب محافظه کار و نخست وزیر انگلستان شد در سال ۱۷۹۹ متولد

و در سال ۱۸۶۹ میلادی درگذشت.

لرد استانی مانند پدر خویش از سیاستمداران معروف انگلستان بوده، در سال ۱۸۲۶ متولد

و در سال ۱۸۹۳ میلادی درگذشت. از خدمات برجسته این شخص بمملکت خود، سلطه کامل

انگلستان است بر ترعه سوئز.

در سال ۱۳۰۱ قمری میرزا قهرمان امین لشکر بعضی تقلبات در خزانه نظام پیدا کرد و مراتب را بشاه اطلاع داد، وقضیه هم درست بود. شاه حکم کرد که بروات نظام را بعد از این میرزا عباسخان قوام الدوله مواظب باشد و امین لشکر را بسمت وزیر لشکری بجای نظام الملک برگزید و بدیهی بود که اینکار برخلاف میل و منافع کامران میرزا صورت میگرفت، از این جهت نایب السلطنه باعجز و الحاح و اصرار زیاد پیدرش، دوباره نظام الملک بهمان سمت سابق برقرار و فرمان امین لشکر لغو گردید.

از جمله کارهای نظام الملک وزیر لشکر و بعد پسرش میرزا عبدالوهاب خان نظام الملک وزیر لشکر این بود که در روز اسب دوانی، که ابتداء در اراضی باغشاه و بعد باراضی بین دو شان تپه و خانه های ده دلاب منتقل گردید، اسامی اشخاصی که اسب سوغان گذاشته داوطلب شرکت در اسب دوانی شده بودند با رنگ اسبها و اسم چابک سواران یکی یکی میخواند. چابک سوارها با اسبهای خود سان داده از جلو شاه و مدعوین می گذشتند. در منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۳۷۷ راجع بموضوع مزبور چنین نوشته شده: «جناب نظام الملک وزیر لشکر که اسامی اسبهای سوغانی را معروض حضور مبارک میداشتند بیک ثوب جبه ترمه حاشیه دار مخلع گردیدند».

میرزا کاظم خان نظام الملک در غرة جمادی الثانی ۱۳۰۷ قمری در سن شصت و یک سالگی بناخوشی ذات الریه در تهران در گذشت و بجای او پسرش میرزا عبدالوهابخان لشکر نویس باشی که همیشه در کارها معاونت پدر را داشت بالقب نظام الملکی در همین سال وزیر لشکر شد. میرزا کاظم خان نظام الملک مردی بوده تندخو و استعداد وی از پدرش میرزا آقاخان نوری و پسرش میرزا عبدالوهابخان خیلی کمتر و معلوماًتش این بوده که پسر صدر اعظم است و چون اوضاع ایران هیچوقت و در هیچ زمانی روی اساس صحیحی جریان نداشته این مرد با همه این احوال، طالب صدارت هم بوده و خودش نیز مکرر میگفته است: «که صدارت سه بار تا در خانه من آمد اما تو نیامد».

میرزا سید کاظم پسر میرزا سید هدایت الله تفرشی در سال ۱۲۲۶ قمری متولد و در اوائل پادشاهی محمدشاه قاجار وارد خدمت دولت گردید

کاظم

و در زمان سلطنت ناصرالدین شاه از میرزاهای اصطبل شاهی بود و در سال ۱۲۸۳ قمری که ناصرالدینشاه عازم سفر خراسان شد چون نامبرده مشرف اصطبل و به همراه اردوی شاه بود در بین راه بسمت مستوفی گری (محاسب) اصطبل برقرار گردید. از سال ۱۲۹۹ ق. تا سال ۱۳۰۸ ق. سال فوتش مستوفی اصطبل خاصه و ایلخی چیان و کلیه دواب دیوانی و زین خانه و کالسکه خانه بوده و چون نامبرده ریش بسیار پهن و بلندی داشته، که در آن زمان در داشتن چنین ریشی کم نظیر بوده، از این جهت در بین مردم معروف بوده است به سید کاظم ریش و در نوشتجات دفاتر به میرزا سید کاظم اصطبل شهرت داشته است. در اواخر عمر ملقب شد به وزیر دواب یعنی وزیر چهارپایان. کاظمی های تهران و تفرش منتسب بوی میباشند.



میرزا سید کاظم تفرشی هستوفی وزیر دواب

میرزا سید کاظم میرش وزیر دواب

### کاظم

حاج میرزا کاظم طباطبائی وکیل الرعایا معروف بحاج وکیل و بعداً ملقب به اعتضاد الممالک از مردان فاضل و از خانواده‌های مشهور تبریز بوده که سالیان دراز وکالت رعیت و مالیات آذربایجان به عهده آن خانواده محول میشد. از تألیفات وی کتابی است در انساب آل ابی طالب که بنا به گفته نادر میرزا مؤلف کتاب تاریخ تبریز در صفحه ۲۵۵: «با شرح و بسطی بزرگ که تاکنون در علم انساب کتابی بآن کمال تصنیف نشده» و در سال ۱۳۰۰ هجری قمری با اشاره حسنعلیخان امیر نظام گروسی والی آذربایجان کلیله و دمنه را تصحیح کرده و بسال ۱۳۰۵ ه.ق. دره طبعه سنگی بخط میرزا باقر خوشنویس بطبع رسانده است و در سال ۱۳۰۹ قمری با درجه سر تیب اولی! حاکم دهخوارقان بوده است.

### کامران

کامران میرزا پسر سوم ناصرالدین شاه ملقب به نایب السلطنه و امیر کبیر! و دارای سمت وزیر جنگ و رئیس کل قشون ظفر نمون! و ضمناً حکومت تهران و چند حکومت و ایالت دیگر ایران نیز سالها زیر نظر وی بوده است. در زمان سلطنت ناصرالدین شاه دو وزارتخانه برای وزراء مربوطه آن خیلی پردخل و پر فائده بوده و آن دو وزارتخانه یکی وزارت دارائی و دیگری وزارت جنگ بود و در سالهای بعد هم باید بهمین نحو قیاس شود. سایر وزارتخانه‌ها هم برای وزراء مسئول آن فایده داشت اما نه باندازه این دو وزارتخانه. وزارت جنگ از سال هزار دویست و نود و هفت تا هزار و سیصد



کامران میرزا نایب السلطنه

وسیزده هجری قمری در حدود ۱۶ سال متوالی به عهده شاهزاده کامران میرزا بود و وزارت جنگ کامران میرزا بنا بر گفته مؤلف منتخب التواریخ مظفری از تاریخ ۱۲۹۷ قمری یعنی پس از عزل میرزا نسینخان مشیرالدوله از وزارت جنگ صورت گرفته و تا سال ۱۳۱۳ قمری یعنی تا سال کشته شدن ناصرالدینشاه پدرش امتداد داشته است با این ترتیب وزارت جنگ او شانزده سال متوالی طول کشیده است لکن ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران تألیف خود وزارت جنگ ویرا از سال ۱۸۸۴ مطابق ۱۳۰۱ ق. تا سال ۱۸۹۶ برابر با ۱۳۱۳ قمری که دوازده سال میشود ذکر مینماید و باید گفته منتخب التواریخ مظفری در این مورد درست تر باشد.

کامران میرزا در سال ۱۲۷۲ متولد و در سال ۱۲۷۷ قمری در سن شش سالگی بجای فیروز میرزا نصرت الدوله (فرمانفرما) بمعاضدت پاشاخان امین الملک حاکم تهران شد. در سال ۱۲۸۳ قمری که ناصرالدین شاه عازم سفر خراسان بود کامران میرزا نایب السلطنه را درغیاب



خود در سن یازده سالگی به نیابت خویش منصوب نمود . در سال ۱۲۸۵ قمری پس از منضوب شدن عزیزخان مکرری سردار کل و ضبط تمام املاک او و تبعیدش بارک ناصرالدین شاه منصب سردار کلی (فرماندهی کل قوی) را که در اواخر مانند اکثر القاب و مناصب بی معنی شده بود در سن میزده سالگی به پسرش کامران میرزا نایب السلطنه داد و بعد در همین سال او را ملقب با میرکبیر نمود. در سال ۱۲۸۷ قمری که ناصرالدین شاه برای زیارت عتبات مقدسه عازم عراق ( بین النهرین ) گردید رسیدگی بامور مملکتی را در غیاب خود به عهده نایب السلطنه پسر ۱۵ ساله خود که ضمناً وزیر جنگ هم شده بود بمشارکت میرزا یوسف مستوفی الممالک واگذار کرد . در سن ۱۶ سالگی در شعبان ۱۲۸۸ قمری با سرورالدوله دختر سلطان مراد



نشسته از راست به چپ : فخرالدوله زن جهان الدوله - فروغ الدوله زن علیخان ظهیرالدوله - سرورالدوله زن کامران میرزا نایب السلطنه - بانوی عظمی زن ابوالفتح خان صارم الدوله - ایستاده آغا فتح الله خواجه ۱

۱- عکس چند تن از دختران ناصرالدین شاه و عروس او در لباسی که در آن زمان معمول و آخرین مد لباس بوده است در اینجا چاپ شد. این عکس پس از سال ۱۲۹۰ قمری سفراول ناصرالدین شاه بارویا برداشته شده زیرا پس از بازگشت از اروپا شاه زنان و دختران خود را باین قسم لباس که در مجالس بال و اوپراتن رفاضان دیده بود و از آنها خیلی خوشش آمده بود در مملکت معمول و متداول نمود .



میرزا حسام السلطنه معروف به فاتح هرات مزاجت نمود<sup>۱</sup>. ناصرالدین شاه عروسی و جشن بسیار مفصلی که از عروسیهای باطمینان دوره قاجاریه است برای او گرفت. پس از این عروسی شاه کامران میرزا را حاکم تهران و بعد وزیر جنگ و پس از آن اورا، که در سال ۱۲۷۵ ملقب بنایب السلطنه کرده بود، همه کاره نمود.

در سالی که وزیر جنگ شده بود معاونت اورا فیروز میرزا نصره الدوله پسر شانزدهم عباس میرزا نایب السلطنه عهده دار بود و در ۱۳ رجب ۱۲۸۸ قمری حاج میرزا حسین خان مشیر الدوله ملقب بسپهسالار اعظم شده وزیر جنگ شد. در سال ۱۲۹۰ قمری که ناصرالدین شاه بسفر اروپا رفت در غیاب خود کامران میرزا را که در این هنگام هیجده سال از سنین عمرش میگذشت بعنوان نایب السلطنه خود با پیشکاری فرهاد میرزا معتمد الدوله تعیین نمود و در اوایل سال ۱۲۹۲ قمری شاه حکومت تهران را بکامران میرزا که در این تاریخ ملقب بنایب السلطنه بود محول داشت و میرزا محمود مستوفی گرگانی که از سال پیش (۱۲۹۱) بوزارت تهران منصوب بود کماکان در کار خود باقی و مستقر گشت. در اواخر سال ۱۲۹۳ قمری شاه حکومت قم - ساوه - زرنند و کاشان را نیز بکامران میرزا واگذار نمود. در سفر دوم ناصرالدین شاه با اروپا در سال ۱۲۹۵ قمری دوباره از طرف شاه بمشارکت و مشاورت میرزا یوسف مستوفی الممالک به نیابت سلطنت برقرار شد.

ناصرالدین شاه پس از مراجعت از اروپا که سفرش قریب بچهار ماه طول کشید کارهای مملکتی را که پیش از این میان میرزا یوسف مستوفی الممالک و حاج میرزا حسین خان سپهسالار تقسیم شده بود، کامران میرزا را هم بآن دو نفر افزود و از این تاریخ کارها بین سه نفر تقسیم شد باین معنی که کارهای اداری حکومت تهران - قزوین - گیلان - مازندران - دماوند - فیروزکوه - قم - کاشان - ساوه - ملایر - تویسرکان - نهاوند - استرآباد - شاهرود - بسطام - دامغان و سمنان را بکامران میرزا واگذار داشت و گذشته از این، کارهای شاهزادگان - علماء و امور تجارت

۱ - کامران میرزا تا سال ۱۳۰۸ ق. با همان یکزن سرور الدوله اکتفاء کرده بود و چون در این سال فتحعلی خان یا فتحعلی میرزا پسرش که فوق العاده طرف توجه و محبت وی بود درگذشت، نایب السلطنه که مردی بی کاره و بی عرضه بود چندی کسل و بی کاره تر شد و از غم و غصه مرگ فرزندش چند روزی بیک حالت انزواء، برای خود، اختیار نموده بود. ناصرالدین شاه بدیدن او رفت چون حال زار اورا دید اورا بزن گرفتن زیاد تشویق و ترغیب کرد. نایب السلطنه هم اطاعت پدر کرده، مانند پدر خود، شروع کرد بزن گرفتن و چندین زن اختیار نمود و هنگام وفات تعداد فرزندان او متجاوز از بیست نفر بودند.

این سرور الدوله مذکور غیر از سرور السلطنه دختر امامقلی میرزا عماد الدوله و سرور السلطنه دختر فیروز میرزا نصرت الدوله فرمانفرما است. سرور السلطنه اولی دو سال و اندی زن ناصرالدین شاه بود و بعد در گذشته سرور السلطنه دومی زن مظفرالدین شاه بوده که بعداً بلقب حضرت علیا ملقب و معروف گردید.

نیز باید بوسیلهٔ او بعرض برسد و جواب صادر شود. حکومت استرآباد تا سال ۱۲۹۸ قمری در جزء حکومت‌های ابواب جمعی نایب‌السلطنه نبود و چون ناصرالدین شاه حکومت کاشان را در این سال به انیس‌الدوله زن سوگلی خود واگذار نمود که او هر کسی را میخواست به حکومت آنجا گسیل دارد باین جهت بعوض کاشان، استرآباد بنایب‌السلطنه داده شد.

اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانهٔ خود در این باب چنین مینویسد: «جمعه ۲۴ ربیع‌الثانی ۱۲۹۸ قمری: پادشاه مهمان انیس‌الدوله زن سوگلی خودشان هستند در قسبهٔ کاشانک من محال غار». و نیز مینویسد: «سه‌شنبه ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۲۹۸ قمری: شنیدم حاصل سفر کاشانک و توقف موکب ملوکانه در آنجا اسباب تفویض حکومت کاشان بانیس‌الدوله شده است و در عوض استرآباد بنایب‌السلطنه داده شده». پس از رسیدن باین مقامات حکومت تهران را بدائی خود محمد ابراهیم خان که در سال ۱۲۹۹ ق. ملقب بوزیر نظام شده بود و سابقاً معمار باشی بود سپرد. کامران میرزا در زندگانی خود پایی تشکیلات منظم که لازمه‌اش نظم و نسق است نبود و زیاده‌تر طالب بود که خود را در این دستگاه بی‌سروسامان بنوایی برساند و از ظل‌السلطان برادر ظالم، طماع و حریص خود که حکومت اصفهان، قارس، خوزستان، لرستان، کردستان، کرمانشاهان، یزد، بروجرد، بختیاری، اراک، محلات، کمره، گلپایگان و خوانسار را که چندین سال تیول خود کرده و دارای همه چیز شده است عقب‌نماند. پسران ناصرالدین شاه مخصوصاً مظفرالدین میرزا، ظل‌السلطان و کامران میرزا از سه مادر بوده و باهم چندان صفائی نداشتند بلکه رقیب یکدیگر و باهم بسیار بد بوده‌اند. مثلاً هر جا که کامران میرزا و ظل‌السلطان را در يك جادعوت می‌کردند حتی خانه شاه، پدر خود، کامران میرزا طفره می‌زد و نمیرفت. اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانهٔ خود مینویسد: «۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۰۱: شاه فرمودند بله جائی که ظل‌السلطان هست نایب‌السلطنه نمیرود». و نیز مینویسد: «دوشنبه ۹ ربیع‌الثانی ۱۳۰۳: عصر خانه ظل‌السلطان رفته معلوم شد عداوت نایب‌السلطنه با من بواسطهٔ اینست که چرا در شب حریق خانه ظل‌السلطان عمله احتساب کمک کرده بودند و رفع آتش را نموده‌اند». راجع باین آتش‌سوزی اعتمادالسلطنه مینویسد: «جمعه ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۳۰۳: خانه ظل‌السلطان آتش گرفته بود در حدود پنجاه هزار تومان بوی خسارت و ضرر وارد آمده بود». و نیز مینویسد: «چهار شنبه ۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۰۳: «صبح خانه ظل‌السلطان رفته فرمودند دیروز صبح شاه نایب‌السلطنه را اندرون خواسته بودند منزل امینه اقدس با او خلوت ممتدی کرده بودند طوری که خبرچی من صد تومان بجو جوق دده ملیجك داده بود که يك کلمه بتواند بیرون بیاورد نتوانسته بود».

ناصرالدین شاه در سال ۱۳۰۱ قمری قصد داشت که کامران میرزا را از وزارت جنگ معزول کند و ظل‌السلطان هم با وجود داشتن هفده حکومت زیر نظر خود، با دادن پیش‌کشی زیاد پناه،

میخواست جانین وی گردد لکن بعد بواسطه عجز ولایه زیاد کامران میرزا، و شاید موضوعات دیگر هم در کار بود، شاه از انتصاب ظل السلطان بجای او بکلی منصرف گردید.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود (۱۶ جمادی الثانیه ۱۳۰۱)



از چپ بر راست: عباسقلی خان اعتماد نظام - کامران میرزا  
- آقا بالاخان معین نظام و میرزا نبی خان نصرالملک

در این باب مینویسد: «عصر خدمت ظل السلطان رفتم معلوم شد نایب السلطنه کماکان وزیر جنگ است و ظل السلطان که منتظر اینکار بوده شکست خورده،

و نیز مینویسد: «۱۷ جمادی الثانیه ۱۳۰۱: سر

ناهار بودم. نایب السلطنه احضار شد شاه فرمودند

امسال هم ترا مهلت دادم اگر قشون مرا منظم نکردی

سال دیگر معزولی و دیگر گریه و نندبه چاره نخواهد

کرد معلوم شد نایب السلطنه حضور شاه گریه کرده

بود. همچنین مینویسد: «چهاردهم جمادی الاولی

۱۳۰۷ قمری: درب خانه رفتم نایب السلطنه، قوام الدوله، امین السلطان و امین الدوله باجمعی

از صاحب منصبان قشون احضار شده بودند فرمایش همایونی از این قرار بود: ما در زمان میرزا

تقی خان قشون داشتیم در صدارت میرزا آقاخان هم بد نبود؟ و همچنین متدرجاً تا زمان میرزا

حسینخان سپهسالار جوری بود و حالا نایب السلطنه حقیقه<sup>۲</sup> بقشون نمیرسد از فردا بنشینید

مجلس بکنید قشون را بار دوها تقسیم کنید و منظم نمایید اگر شخص قابلی بود در جواب عرض

میکرد قربانت شوم نایب السلطنه بقشون میرسد قشون همانست که در زمان میرزا تقی خان بود

منتهی اینست صاحب منصبان قشون اوایل دولت شما آنها<sup>۳</sup> بودند که با عباس میرزا جدتان و

محمد شاه پدرتان جنگها با روس و عثمانی و افغان و ترکستان نموده بودند و هما<sup>۴</sup> نظور متدرجاً

که آنها مردند بجای آنها...ها و الواط و اطفال امیر و سردار صاحب منصب شدند قشون شما

معیوب شد.

در سال ۱۳۰۶ قمری که ناصرالدین شاه برای بار سوم (سفر آخر) برای تفریح و تفرج

و دادن امتیازات به بیگانگان باروپا رفت<sup>۱</sup> و قریب بششماه و اندی سفرش بطول انجامید<sup>۲</sup>

این بار کامران میرزا را مستقلاً نایب السلطنه خود قرار داد. کامران میرزا مانند سایر

شاهزادگان و برخی از رجال بیشتر همش متمول کردن خود بود. درجات سابق که تا اندازه ای

منوط بتقدیم خدمت و یا سابقه ممتد وصحت عمل بود در زمان وزارت جنگی این شاهزاده

در مقابل تملق و تقدیمی باو، بی زحمت بهمه کس داده میشد. کامران میرزا درجات نظامی را

۱- امیر کبیر.

۲- همان تشکیلات نظامی میرزا تقی خان بود.

۳- رفتن پادشاهان مشرق زمین به اروپا بیشتر برای این قبیل کارها و مسائل میباشد.

۴- از دوازدهم شعبان هزار و سیصد و شصت و چهارم صفر ۱۳۰۷ قمری.



کامران میرزا نایب السلطنه

میفر وخت و احکام سرهنگی - سرتیپی - امیر تومانی - و امیر نویانی<sup>۱</sup> را بدون هیچ استحقاق باین و آن میداد. وزارت جنگ در زمان این شاهزاده که حامی او پدر تاجدارش بود بمنتهی درجه خرابی و هرج و مرج رسید و سرتیپ‌های ده پانزده ساله و سرهنگ‌های چهار پنج ساله در ارتش ایران ایجاد شد و شغل نظامی هم مانند شغل کشوری لا بشرط گردید. عده سرهنگ - سرتیپ و امیر تومان بی فوج از اندازه گذشت و خلاصه اینکه در مدت ۱۶ سال وزارت خود، نظام ایران را صورت یک پول کرد.

کنت گوینو<sup>۲</sup> نویسنده و محقق فرانسوی در صد و چند سال قبل در کتاب (سه سال در آسیا) تألیف خود در ارجع باوضاع نظام ایران در سال‌های پیش از تصدی کامران میرزا بوزارت جنگ<sup>۳</sup> اینطور تشریح و توصیف مینماید: و طرز سر بازی در ایران از این قرار است که هر یک از حکام ایالات و ولایات بایستی در فواصل معین تعداد معینی سر باز بدهند و برای حصول این منظور حاکم بتوسط مأمورین محلی شماره سر بازاری را که بایستی بخدمت سر بازی در آیند بین آبادی‌های مختلف قسمت مینماید کدخدا یا مباشر رویا مالک آبادی بدو آخوندها و کسبه و تمام اشخاصی را که با او قوم و خویش و یا دوست هستند از خدمت سر بازی معاف میکند و نیز کسانی که بتوانند بمباشر و یا کدخدا و احیاناً بحاکم رشوه بدهند از خدمت سر بازی معاف میکنند و قتی که تمام این اشخاص از

۱- امیر تومانی فرمانده ده هزار نفر و امیر نویانی فرمانده یکصد هزار نفر بوده است!

۲- Comte de Gobineau

۳- البته سال‌های بعد از کامران میرزا را هم مشمول میشود.

خدمت سربازی معاف شدند بدیهی است که فقط طبقه فقراء و کسانی که بهیچوجه قادر برشوه دادن نیستند باقی میمانند و آنوقت آن بیچارگان را برای خدمت سربازی میآورند. گاهی نیز اتفاق میافتد که افسران نظامی بادریافت رشوه، سربازان را مرخص میکنند و افسر در غیاب وی حقوقش را دریافت نموده و خود تصاحب میکند. حقوق سرباز ایرانی اسمی است زیرا هرگز اتفاق نمیافتد که سرباز ایرانی حقوق مختصر خود را دریافت نماید مگر در صورت بروز حوادث خارق العاده و استثنائی. حقوق سرباز و قتیکه از خزانه دولت برای پرداخت بافرااد خارج شد اول بدست فرمانده کل نیرو میرسد و او مقداری از آنرا برای خود تصاحب کرده و بقیه را بفرمانده سپاه تسلیم مینماید و او نیز مقداری را تصاحب کرده و بقیه را بفرمانده لشکر میدهد و فرمانده لشکر نیز حق و حساب خود را برداشته و تنه را بفرمانده هنگ تسلیم مینماید بهمین ترتیب هر قدر که حقوق سرباز دست بدست میگردد از میزان آن کاسته میشود بطوریکه خود سرباز چیزی دریافت نمی نماید و یا مبلغ ناچیزی بدستش میرسد.

ترفع رتبه نظامی در ایران مطیع هیچ مقرراتی جز دادن رشوه نیست و یک سرباز عادی ولو اینکه بی سواد باشد میتواند در خاطر آرزوی سرهنگ و سرتیپ شدن را پیوراند بشرط اینکه روزگار با او مساعدت کند و بتواند باندازه کافی بکسانیکه میتوانند وسایل ترفیع او را فراهم نمایند رشوه بدهد.

بدیهی است که چون یک سرباز قادر نیست رشوه های مهم بدهد نمی تواند مقامات عالیه را اشغال نماید با اینوصف سربازها برای اینکه بخودنویسد بدهند غالباً سرگذشت سرباز را نقل مینمایند که زمان سلطنت محمد شاه در منزل حاج میرزا آقاسی که صدر اعظم بود نگهبانی میکرد یک روز حاج میرزا آقاسی از او خوشش آمده و او را سرهنگ کرد. تاوقتیکه سربازان در پادگان و یک شهر زندگانی میکنند زندگانی آنان قابل تحمل است لکن هنگامیکه آنها را بصحرا میفرستند آنوقت زندگانی آنان مشکل میشود زیرا در ایران اداره کارپردازی و ذخیره قشون وجود ندارد و سربازانیکه بصحرا میروند نه کفش دارند و نه لباس و نه آذوقه بهمین جهت مجبور میشوند که علف صحرا را بخورند و این در صورتی است که صحرا علف داشته باشد سه سال قبل از این در حدود چهل پنجاه هزار سرباز ایرانی در صحرای ترکمن فقط بواسطه نداشتن آذوقه از بین رفت و حال آنکه اگر مختصر توجهی میکردند و آذوقه آنها تأمین میشد تلف نمیکردیدند<sup>۱</sup>.

۱- منظور نویسنده از گفتار اخیر جنگ مرو است که در سال ۱۲۷۶ قمری بسرمداری حمزه میرزا حشمت الدوله و پیشکاری میرزا محمد قوام الدوله آشتیانی جد و ثوق الدوله و قوام السلطنه صورت گرفت. در این لشکر کشی افتضاح آور علاوه بر تلفات و خسارات زیاد مرو هم که از شهرهای بسیار قدیمی ایران و یکی از چهار شهر خراسان بود از ایران منتزع و بعداً به تصرف روسها درآمد.

سرباز ایرانی فطرة<sup>۱</sup> باهوش است و اگر باو تعلیمات بدهند تعلیمات نظامی را خیلی زود فرا میگیرد و با اسلحه اروپائی آشنا میشود. حقیقة<sup>۲</sup> جای تعجب میباشد که اینگونه سرباز باشکم گرسنه و بدن پرنه و با وجود افسرانیکه از حیث معلومات بالاتر از سرباز نیستند باز هم شجاعت دارد و کراراً اتفاق افتاده که با سرنیزه با رتش های اروپائی حمله کرده و فتح نموده اند.

کامران میرزا مردی بود عیاش و خوشگذران و عیاشی وی گوناگون بوده است. اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود مینویسد: «یکشنبه ۲۴ جمادی الاولی ۱۲۹۸: خانه نایب السلطنه رفته حمام بودند پناه برخدا وزیر جنگ ما شب حمام میرود صبح و ظهر و عصر، خداوند حفظ فرماید». کامران میرزا زبان فرانسه را میدانسته و بواسطه<sup>۳</sup> حشر با افسران آلمانی و اطریشی زبان آلمانی را هم تا اندازه ای می فهمیده است.

دستگاه نایب السلطنه در زمان پدرش ناصرالدین شاه نظیر دستگاه خود شاه بود باین معنی همانطوریکه شاه کشیکچی باشی - فراش باشی (حاجب الدوله) - حکیم باشی - مترجم مخصوص - پیشخدمت باشی - خوان سالار - امیر آخور - تفنگدار باشی - نایب تفنگدار باشی - خواجه باشی - قوشچی باشی - شاطر باشی - و غیره داشته نایب السلطنه تمام آنها را دارا بوده است. سمت وزارت جنگ همان سپهسالاری سابق قبل از سال ۱۲۹۷ قمری است. قبل از این تاریخ هر کسی که عهده دار وزارت جنگ بود او را سپهسالار میگفتند مانند میرزا محمدخان سپهسالار و حاج میرزا حسینخان سپهسالار و از تاریخ انتصاب کامران میرزا در سن ۲۵ سالگی بوزارت جنگ کلمه سپهسالاری تبدیل شد بوزیر جنگ و لقب سپهسالاری از جنبه<sup>۴</sup> شغلی خود خارج و مانند القاب مستوفی الممالکی - معیر الممالکی - صاحب دیوانی - منشی الممالکی و غیره فقط جزو القاب بدون شغل گردید.

این شاهزاده معلوما تیکه برای اداره کردن اینکار، یعنی وزارت جنگ، لازم بود نداشت و بکلی عاری از تمام اطلاعات و فنون نظامی بود گذشته از این عمر پدر را کوتاه میدانست و همش مصروف بر این بود که از موقعیت خود استفاده کرده هر چه میتواند بیشتر استفاده نماید. در سال ۱۲۹۷ قمری ناصرالدین شاه او را بجای میرزا حسین خان سپهسالار بوزارت جنگ تعیین کرد. اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود مینویسد: «۲۰ رجب ۱۲۹۹: شنیدم روزیکه شاه سربازخانه نایب السلطنه رفته بود هشتاد تومان نایب السلطنه ادوکلون که از عطریات فرنگی است خریده و بدرود دیوار سربازخانه زده و گل و بلبل زیادی حاضر کرده بود». و نیز مینویسد: «۲۲ شوال ۱۲۹۹: اینجوان<sup>۱</sup> هیچ از سپهسالار<sup>۲</sup> کم ندارد مگر قابلیت مابقی در معایب مشابه<sup>۳</sup> است». و نیز مینویسد: «۵ صفر ۱۳۰۰: نایب السلطنه خنکیها کرده صارم الدوله<sup>۴</sup>

۱- هنگامیکه کامران میرزا وزیر جنگ شد ۲۵ سال داشته است.

۲- مراد حاج میرزا حسینخان سپهسالار است.

۳- ابو الفتح خان پسر خان بابا خان سردار.



وسایر اتباع ظل السلطان را که بطور ادب بمنزل او رفته بودند نپذیرفته بود خیلی جوان خامی است.

هر چند وزارت جنگ قبل از تصدی کامران میرزا هم چیزی نبود لکن پس از انتصاب او باین سمت آن نظم و نسق ظاهری هم بکلی از بین رفت و از این تاریخ وزارت جنگ شیربیدم و سر و اشکم شد. هنگامیکه میرزا علی اصغر خان امین السلطان روی کار آمد علاوه بر مشاغل پدرش که بوی محول گردید وزیر دربار و وزیر اعظم هم شد. یکی از نقشه های او این بود که چندین ایالت و حکومت که تحت نظر و اداره پسران شاه از قبیل ظل السلطان و کامران میرزای نایب السلطنه بود از آنان منتزع و فقط کار آنها را بداشتن یک حکومت و یک کار محدود نماید و بالاخره در این کار در سال ۱۳۰۵ قمری موفق گردید و بجای چندین حکومتی که زیر نظر و اداره کامران میرزا بود فقط حکومت او را منحصر به تهران کرد و بقیه از او گرفته شد.

در این تاریخ پس از اینکه حکومتها از ظل السلطان هم گرفته شد و حکومتش منحصر به اصفهان گردید ارتش ابواب جمعی او هم بجمع نایب السلطنه درآمد. اینکه قسمتی از ایران بحکومت کامران میرزا نایب السلطنه واگذار و قسمت دیگر آن زیر نظر و اداره مسعود میرزا ظل السلطان درآمد بود، در حقیقت تقسیمی بود که در تحت این عنوان بمناطق نفوذ دولتین انگلیس و روس درآمد بود. همین موضوع است که بعداً پس از هزاران بازیهای گوناگون که یکی از آنها مشروطیت است قرار داد معروف ۱۹۰۷ بین الطرفین بسته شد. حکومتهای زیر نظر کامران میرزا بنا بر تمایل روسها صورت گرفته بود و حکومتهای زیر نظر و سلطه ظل السلطان بنا بر اشاره و صلاح دید انگلیسها بود. باز چندی رقابت بین انگلیس و روس شدید شد زیرا کفه انگلیسها بجهاتی می چربید سرانجام روسها هر طور بود انگلیسها را راضی کردند که در عزل ظل السلطان تن در دهند. انگلیسها هم موافقت کردند و ظل السلطان از تمام حکومتها معزول و حکومتش منحصر باصفهان گردید بعد بطوریکه در بالا گفته شد حکومتهای کامران میرزا نیز فقط منحصر شد بحکومت تهران. بین کامران میرزا و امین السلطان سخت مخالفت و دشمنی بوده و قسمت اعظم مخالفت این دونفر باهم سر خزانه نظام بود. تصدی آن با هر کسی که بود کار بسیار باسود و نان داری بود. مدتی آن را امین السلطان درست داشت و بعد نایب السلطنه آنرا از چنگ او در آورده و بخود اختصاص داد.

اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود مینویسد: «سه شنبه ۱۳ رجب ۱۳۰۵: بعد از شام نایب السلطنه و امین السلطان احضار شدند و خلوت کردند هر چه بود راجع بامین السلطان بود ظاهراً برای برگشت خزانه نظام بود که امین السلطان قهر کرده بود میخواست شاید نایب السلطنه را راضی کند که دوباره بامین السلطان داده شود. زمامداران وقت در ایران، مانند همه اوقات و از منته، کارهای پرسود را بخود و نزدیکان خویش اختصاص میدادند و میدهند. اینان از نادانی و عدم رشد ملت سوء استفاده کرده تمام نظرشان بر این بوده است که تا وقت دارند



محمد ابراهیم خان وزیر نظام

برمال و منال خود افزوده و هر چه زودتر خود را ثروتمند نمایند و خیلی اوقات هم اتفاق افتاده که در سر منافع بین آغان مخالفت و ستیز آغاز می گردد. از جمله کارهای پرمنفعت در آن زمان خزانه نظام بود که پولها برای پرداخت حقوق با افراد لشکری در آنجا جمع آوری میشد لکن لشکری در بین نبود و پولها را متصدیان کل بمنابین گوناگون بخود تخصیص میدادند و از بین میبردند. کامران میرزا و امین السلطان هر دو نفر کارهای بسیار مهمی داشتند و سود سرشاری برای آنان عاید میگردد لکن باز هر یک هل من مزید میگفتند. خزانه نظام مدت کمی در دست امین السلطان افتاد لکن کامران میرزا بزودی

اینکار پرمنفعت را بخود برگرداند و ضمیمه کارهای پرمنفعت دیگر خود کرد و از طرف خود ریاست آن را به محمد ابراهیم خان وزیر نظام خالوی خود واگذار نمود.

اعتماد السلطنه می نویسد : « غرة رجب ۱۳۰۷ قمری : ازقراری که شنیدم نایب السلطنه بطمع مداخلی که مشیرالدوله (یحیی خان) نمود ، ایشان هم امتیاز راه آذربایجان را گرفته اند که بفروشد اما گویا قید شده به که پانی فرانسه بفروشد در صورتیکه لمر Lemaire<sup>۲</sup> داماد تولوزان<sup>۳</sup> برای انگلیس ها اینکار را می کند » .

کامران میرزا در وقایع رژی : کامران میرزای نایب السلطنه بواسطه بستگی بروسها وفایده زیاد نبردن از امتیاز رژی با امتیاز مزبور چندان موافق نبود و چون میان او و امین السلطان هم از دیر زمانی در اثر بردن منافع و عایدات مملکت چندان صفائی نبود و از امتیاز رژی نیز منافعی عاید امین السلطان شده بود بنابراین جهات کامران میرزا با امتیاز مزبور مخالف بود.

**بدبختانه در ایران همیشه موافقت و مخالفت اشخاص در امور مملکتی**

**فقط روی منافع شخصی است و بس .**

اعتماد السلطنه که خود ناظر وقایع رژی بوده در یادداشت های روزانه خود در ضمن حوادث مزبور چند سطر ی هم از نایب السلطنه یاد کرده و چنین گوید : « دوشنبه ۳ جمادی الثانیة ۱۳۰۹ : ... خبر آوردند که قریب بیست هزار نفر دور ارك را گرفته اند ، پانصد ششصد نفر داخل ارك شده اند و هجوم بممارت بردند. درهای ارك را بسته و قشون ایستاده اهل شهر بفریاد بلند بشاه فحش می دهند می گویند امین السلطان را بفروستید بیرون تا بکشیم جمعی

۱- این موضوع اشاره است به گرفتن راه شوسه و یا راه کالسکرو از تهران به اهواز با دادن دوسه هزار تومان پیش کشی بشاه و فروختن آنرا به سیزده هزار لیره به انگلیسها و چهل- پنجاه هزار تومان سود بردن .

۲- معلم تل موزیک دارالفنون بوده .

۳- و باجنای چرچیل نایب سفارت انگلیس .

بنایب السلطنه که میان مردم بالتماس رفته بود که مردم را آرام کند حمله برده بودند سرباز مجبور شده شلیک کند هفت هشت نفر گلوله خورده مردند .

مسئله معلوم شد که دیروز شاه دستخطی به نایب السلطنه نوشته بود که یا اینکه فردا میرزا حسن مجتهد آشتیانی می رود روی منبر قلیان می کشد و مردم را بگوید قلیان بکشند یا از شهر بیرون برود . نایب السلطنه دستخط را می دهد عبدالله خان<sup>۱</sup> والی میبرد خدمت میرزا حسن جواب می گوید قلیان که نخواهم کشید اما رفتن از شهر را اطاعت می کنم فردا خواهم رفت امروز شاه بمعین نظام<sup>۲</sup> حکم می کند برود توی شهر بقهوه خانه ها قلیان بگذارد و به مردم حکم کند قلیان بکشند هر کسی اطاعت نکند شکم آنها را پاره کنند این هم نتیجه شورای صبح بود<sup>۳</sup> .

هنوز معین نظام بیرون نرفته و اجرای حکم ننموده که خبر رسید به نایب السلطنه، شهر شورید . نایب السلطنه معجلاً خدمت شاه می رود و عرض می کند شما دستخط التفاتی بمیرزا حسن می نویسید شاید فتنه بخواهد دستخط نوشته شد و شاه انکار صرف فرمودند که من از این حکم خبر ندارم این دستخط مرحمت آمیز چندان مؤثر نشد چرا که اطمینان بقول شاه نداشتند تمام این فتنه را از امین السلطان می دانستند این بود که جمعیت هجوم آورده و دور ارك را گرفته و قریب ششصد هفتصد نفر وارد ارك می شوند . هر چه نایب السلطنه به التماس می خواهد مردم را ساکت کند زن و مرد عوام پرده دری نموده بنای فحش و بد گوئی گذاشتند يك نفر رسید باشمشیر برهنه به نایب السلطنه حمله می کند نایب السلطنه به طرف خانه خود فرار می کند<sup>۴</sup> این جمعیت او را تعاقب می نمایند . در این بین کرم بيك قاچاق روسی معروف<sup>۵</sup> می رسد کرامتی نموده نایب السلطنه را که دیگر خسته و مانده شده بود سوار بر اسب خود می نماید یکدست جلوی اسب و به یکدست دیگر طپانچه، چند تیر بهوا خالی می کند نایب السلطنه را بخانه اش می رساند مردم باز هجوم می نمایند که بخانه نایب السلطنه بریزند معین نظام به سر باز حکم شلیک می نماید شصت هفتاد تیر خالی می کنند هشت نفر کشته می شوند مردم عقب می روند . و نیز می نویسد سه شنبه ۴ جمادی الثانیه ۱۳۰۹ :

«متملقین امین السلطان ، تمام این فتنه ها را بتحريك نایب السلطنه شهرت دادند بلکه بشاه هم مشتبّه نمودند که به تحريك نایب السلطنه محض عداوت با امین السلطان این کار

۱- عبدالله خان والی اعتماد الملك متوفی در ۲۱ صفر هزار و سیصد و ده قمری از نوکرهای معتبر نایب السلطنه بوده و حکومت هائی که در جزء ابواب جمعی کامران میرزا بود غالباً تحت قرارداد هائی او را از جانب خود بسمت نیابت می فرستاده است . نامبرده مدتی در سال ۱۳۰۱ قمری حکمران و نایب الحکومه گیلان بوده و در زمان حکومت گیلان ملقب به والی نیز شد .

۲- آقا بالاخان سردار افخم .

۳- مراد از شوری، شوری و وزراء است .

۴- در این ایام خانه نایب السلطنه در ارك بوده .

۵- بشرح حال این شخص به کلمه کرم مراجعه شود .

را کردند.

کامران میرزا در سال ۱۳۲۴ قمری، پس از ده سال برکناری از کار، دوباره بوزارت جنگ منصوب گردید و نیز در سال ۱۳۲۵ ه. ق. در اولین کابینه در دوره مشروطیت<sup>۱</sup> یک ماه و اندی وزیر جنگ بود.

پس از فتح تهران و خلع محمدعلی شاه (۱۳۲۷ ق.) برای ترتیب کارها هیأت مدیره‌ای درست شد و با درست کردند و این هیأت تا چندی مملکت را اداره می‌کرد یکی از اقدامات هیأت مدیره تبعید کسانی بود که نسبت به اساس جدید مشروطیت اظهار دشمنی کرده بودند و باید دانست که در آن وقت عده‌ای از آنان خود را به روسها بسته بودند از آن جمله یکی هم کامران میرزا بود که شخص امپراطور او را به تبعیت روس پذیرفته و تحت حمایت خود قرار داد.

در دوره مشروطیت زمان سلطان احمد شاه قاجار که نوۀ برادر و نوۀ دختری او بود در سال ۱۳۳۵ ه. ق. (۱۲۹۶ خورشیدی) بجای ناصرالدین میرزا پسر مظفرالدین شاه باستانداری خراسان تعیین شد و حکومتش فقط یک سال و اندی طول کشید. بعد معزول شد و بجای وی احمد قوام (قوام السلطنه) انتخاب و فرستاده شد.

کامران میرزا پس از بازگشت به تهران تا آخر عمر بیکار و سخت بناخوشی نقرس گرفتار بود تا اینکه در سال ۱۳۰۷ خورشیدی در سن هفتاد و پنج سالگی در تهران درگذشت و در حضرت عبدالعظیم (شهرری) در مقبرۀ ناصرالدین شاه بخاک سپرده شد.

آنتوان کتایچی یا کتایچی خان پسر ژاک کتایچی<sup>۲</sup> هر چند که

### کتایچی

ایرانی و از رجال ایران نبوده و از ارمنه و اتباع ترکیه بوده لکن در حدود ۲۲ سال در خدمت دولت ایران داخل و در مدت خدمت مبالغ زیادی برای خود و اعقابش استفاده شایانی برده و ضمناً رولهای مهمی در اوضاع و امور سیاسی ایران بازی کرده است از این جهت نامش در اینجا برده می‌شود. این اشخاص را نباید چندان ملامت کرد که چرا استفاده و یا بایران خیانت کرده‌اند وقتی که خود ایرانی بوطن و مملکتش خیانت می‌کنند و از صدر تا ذیل اهل استفاده می‌باشند شخص از بیگانه چه توقع دارد زبان حال ایران خطاب به فرزندانش همیشه به این شعر مترنم است:

من از بیگانگان هرگز ننالم که آنچه کرد با من آشنا کرد

۱- کابینه سلطان علی خان وزیر افعم.

۲- ژاک کتایچی Jacques Ketabtchi پدر آنتوان کتایچی از اهالی گرجستان بوده و در اوائل قرن نوزدهم پس از اینکه گرجستان از طرف دولت روس تسخیر و تصرف گردید ناامبرده جلای وطن کرده و در ترکیه در شهر اسلامبول مقیم میشود و کتایچی خان تحصیلات خود را در لیوورن Livourne از شهرهای ایتالیا با تمام میرساند.

کتابچی در سال ۱۲۵۹ قمری برابر با ۱۸۴۳ میلادی در اسلامبول متولد و در سال ۱۲۹۵ قمری برابر با ۱۸۷۸ مسیحی درس‌ن سی و پنجسالگی بایران وارد شده و به حضور ناصرالدین شاه معرفی می‌شود و یک سال بعد (۱۲۹۶) وارد خدمت دولت شده و بعداً در دستگاه آقا ابراهیم امین‌السلطان و پسرش میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان که همه‌کاره مملکت بوده‌اند مشغول و کار می‌کرده است. پس از ورود به ایران و کارمند دولت شدن کلمه خان نیز برنام او افزوده شد و به کتابچی خان معروف گردید و در مدت اشتغال بخدمت کارهای مهمی بنفع خود و امین‌السلطان و دول بیگانه صورت می‌داد. قوانین و آئین نامه‌ها و دفاتر مربوط بامور گمرک را در آنوقت اومی نوشت و تنظیم می‌نمود و عنوانش هم مسیو کتابچی قانون نویس بود. در سال ۱۳۰۱ ق. مباشر (رئیس) گمرک آذربایجان شد و در آن زمان رئیس گمرک را ناظم میزان و میزان آقاسی نیز می‌گفتند بعد معاون اداره کل گمرک شد. محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در یاد داشتهای روزانه خطی خود مکی نویسد:

«چهارشنبه غره ذی‌القعده ۱۳۰۲ قمری: دوشب است مسیو کتابچی معاون گمرک خانه‌های ایران که ارمنی‌فرنگی است نوکر امین‌السلطان است منزل بگمزا است دل‌پری از امین‌السلطان دارد معایب کارهای اورا می‌گوید من ابداً اورا همراهی نمی‌کنم و بیطرفی اختیار نموده‌ام». در سال ۱۳۰۳ قمری از طرف امین‌السلطان رئیس کل اداره گمرک شد و بجای وی محمدتقی خان معزالملک دائی امین‌السلطان بسمت ناظم میزان (رئیس گمرک) آذربایجان تعیین و فرستاده شد. ریاستش چندین سال طول کشید و تا سال ۱۳۰۸ قمری در این سمت باقی بود در این سال از طرف دولت با حفظ سمت ریاست اداره کل گمرکات ایران بمدریت غره ایران در نمایشگاه پاریس<sup>۲</sup> (۱۸۹۰) میلادی انتخاب و فرستاده شد و گمرک تهران در سال ۱۳۰۹ قمری به عهده عباسعلی بیگ واگذار گردید. این شخص در بین مردم معروف است به کربلایی عباسعلی گمرگچی و بازارچه کربلایی عباسعلی در سمت غربی خیابان شاهپور تهران واقع شده از آباد کرده‌های او است و بنام او شهرت دارد و چون گمرک حساب و کتابی نداشت نامبرده در زمان خود بواسطه داشتن این سمت از متمولین و ملاکین تهران شد. اعتمادالسلطنه در یاد داشتهای روزانه خود راجع بکتابچی مینویسد:

«کتابچی پدر سوخته نوکر امین‌السلطان که ارمنی‌فرنگی نمای اسلامبول است رئیس اداره گمرک است». در سال ۱۳۰۷ قمری (۱۸۸۹ میلادی) که مذاکره دادن امتیاز رژی (انحصار تنباکو و توتون) از طرف ناصرالدین شاه به جی. اف. طالبوت انگلیسی بود و سال بعد (۱۸۹۰) کار صورت گرفت. کتابچی در این ایام مدیر غره ایران در نمایشگاه پاریس و رئیس اداره کل گمرک ایران بود نامبرده در این امتیاز و امتیازات دیگر بخصوص امتیاز نفت جنوب راهنما - دلال و واسطه انجام عمل بوده است. کتابچی در سال ۱۳۱۲ برابر با ۱۸۹۴ میلادی بسمت رایزن سفارت ایران در بروکسل مأموریت یافت و یکی از ایران خارج شد و اموالی که در این مدت برای خود جمع آوری کرده بود با خود برد و دیگر بایران بازنگشت و در سال ۱۹۰۲ مسیحی برابر با ۱۳۲۰ قمری در شهر لوگورن<sup>۲</sup> ایتالیا درس‌ن ۵۹ سالگی

۱- دکتر محمد حسن عمادالاطباء.

۲- Exposition

۳- Leghorn

در گذشت و پس از وی سه پسرش و نسان کتابچی، دکتر پول پرویز کتابچی و ادوارد کتابچی با دارائی پدر از قبیل نقدینه و سهام نفت جنوب که برای آنان بارث گذاشته بود در لندن و سایر شهرهای ممالک و اروپا بخوبی و خوشی زندگانی میکردند.

کرم بیک از اهالی آبادی قراخ کسمه<sup>۱</sup> از ایالت گنجه بخش قزاق

### کرم

پسر اسکندر پسر زال بوده و به همین مناسبت اعقاب و بستگان او

در ایران کلمه زالتاش را برای خود نام خانوادگی انتخاب کرده اند. کرم بیک در حدود سال ۱۲۷۶ قمری در قراخ کسمه متولد و در ابتداء از رعایای کر بلائی اوف از ملاکین قراخ کسمه بود و بواسطه نزاعی که میان اهالی روی داد کرم بیک یکی از اقوام کر بلائی اوف را کشت و برای اینکه دستگیر نشود از محل و مسکن خود فرار نمود. و بطور دیگر هم سبب یاغیگری کرم را

گفته اند که اسرافیل نام کر بلائی اوف که از جمله ارباب واعیان قریه قراخ کسمه بوده اسکندر پدر کرم را می کشد و کرم در سن بیست سالگی برای انتقام جوئی خون پدر خود برای کشتن اسرافیل قیام می کند و سرانجام یاغی گری او منتهی می شود و بعد چند نفری مسلح و هم عقیده با خود پیدا کرده مشغول به یاغی گری و راه زنی می گردد و از این تاریخ در میان اهالی قفقاز معروف شد به قاجاق کرم<sup>۲</sup> یعنی کرم فراری و چند سالی کارش این بود و در عالم راهزنی جوانمردیهائی نیز از خود بروز می داد از آن جمله می گویند که چون هر ساله عده ای از اهالی گنجه در تابستان بیلاق و قشلاق می کنند و در این هنگام قاجاق کرم به آنان می رسد مسافرین از ترس اینکه



کرم خان

۱- تمام ساکنین قریه مزبور شیعه می باشند.

۲- برای عملیاتش در ایام راه زنی و یاغی گری و تعقیب او از طرف نظامیان روس نمایشنامه (پیشی) که عنوانش (قاجاق کرم) است عبدالرحیم بک حق وردیوف، که از بک زاده های قرا باغ و از نویسندگان قفقاز بوده و شغلش دبیر در دبیرستانهای تفلیس بود، نوشته و این همان کسی است که پیش آغا محمد خان قاجار را هم نوشته و بمعرض نمایش گذاشته است. و مکرر در تاترهای قفقاز بمعرض نمایش در آورده شده است و بعد هم فیلمی از آن گرفته اند و آن را در فیلم در آورده اند.



مبادا اموال آنان به یغمارود اشیاء قیمتی خودشان را به زنان خود می‌دهند که در زیر چادرهای خود، آنها را پنهان نمایند. کرم ازدور عمل آنان را مشاهده می‌نماید فوراً بدستیاران خود مؤکداً سفارش می‌کند موقعی که به جمعیت کوچ کنندگان رسیدید مبادا زنهارا بگردید زیرا آنها ناموس ما میباشند و باید خیلی محفوظ و مصون از هر تعرضی بوده باشند و همینطور هم همراهان او اوامرش را اطاعت کردند .

در ایام راهزنی و یاغی گری و آدم کشی سفری هم به طور ناشناس برای زیارت قبور ائمه به نجف و کربلا می‌رود و بالاترین قسمش هم حضرت امیر، علی (ع)، بوده است. کرم بیک یا کرم خان یا بنا به گفته اهالی قفقاز قاچاق کرم در محرم سال ۱۳۰۷ ق. که ناصرالدین شاه از سفر سوم خود از اروپا برمی‌گشت هنگامی که از رود ارس گذشته بخاک ایران وارد میشود می‌بیند که ازدور بیک نفر افسر قزاق مانند با چند نفر سوار به نزد اومی آیند شاه از آمدن آنان در این موقع خیلی تعجب می‌کند و پس از نزدیک شدن کرم از اسب پیاده شده خود را معرفی می‌کند و می‌گوید که من کرم هستم و آمدم که به شما پناه بیاورم. شاه چون سابقه باحوالش داشته با قدری تفکر با درخواست او موافقت میکند کرم بیک را با خود به تهران می‌آورد و دولت روسیه هم با پناهندگی او به ایران موافقت می‌کند مشروط باینکه دوباره به قفقاز برنگردد و در ایران بماند و بعد پنج برادر صلبی دیگرش به اسامی : اسدخان ، حمیدخان ، حمیدخان ، مددخان<sup>۱</sup> و اسکندر خان که در قفقاز کم و بیش دست به یاغی گری زده بودند بتدریج به نزد برادر خود<sup>۲</sup> آمدند و آمدن آنان بایران به این نحو صورت گرفت که حمیدخان<sup>۳</sup> اسدخان و حمیدخان متعاقب یکدیگر بایران آمدند و بعد در ذیحجه ۱۳۱۷ ق. که میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدر اعظم به همراه مظفرالدین شاه باروپا رفت چون کرم خان در دستگاه امین السلطان مشغول بخدمت و طرف توجه وی بود بنابرخواست او هنگامیکه امین السلطان از قفقاز عبور میکرد از حکمران قفقاز خواهش نمود که به بستگان و برادران کرم خان اجازه داده شود که بایران بیایند حکمران قفقاز هم موافقت کرد و دو برادر او با خانواده خود و

۱- در سال ۱۳۲۵ ق. که فریدون زردشتی که از تجار و هواخواهان مشروطه بود کشته شد و جمعی دستگیر گردیدند برادران کرم خان نیز در این قضیه متهم بودند دولت بواسطه فشار ملیون جمعی از قاتلین را دستگیر نمود و هنگامیکه خواست برادران کرم خان را نیز دستگیر نماید مددخان و حمیدخان بسفارت روس پناهنده شدند و سفارت هم بآنان تأمین داد لکن سائر برادران روی هراسی که بود از رفتن بسفارت و پناهنده شدن امتناع نمودند .

۲- کرم خان برادر صلبی آنان بوده باین معنی که پنج برادر از يك مادر و کرم خان از مادر دیگر بوده است .

۳- حمیدخان مانند خود کرم خان مردی بلندقد ، بسیار قلدر و زورمند و میگسار بوده است .

خانواده سایر برادران بایران مهاجرت کردند و اسکندر خان برادر کوچک کرم خان هم پس از اینکه اسرافیل قاتل پدر خود را کشت بسمت ایران فرار نمود و بنزد برادر خود آمد.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه که در سفر اروپا به همراه شاه بود و شاهد ورود کرم خان در این هنگام به نزد شاه بوده است در یادداشت های روزانه خود در این باب چنین نویسد و گوید: «دوشنبه ۲۰ محرم ۱۳۰۷ ق: تازه اینکه کرم بیک نام شخصی است اصلاً از قزاق شمس الدین لوا که در آق استفا موضعی که ما بین تفلیس و ایروان است<sup>۲</sup> سکنی دارد رعیت روس است چند سال است که راه زنی و آدم کشی را شیوه خود نموده غالباً در خاک ایران و عثمانی و روس آدم کشته تنها از ایران قریب پنجاه نفر کشته است و پنجاه هزار تومان مال مردم را<sup>۳</sup> برده نمیدانم شاه بچه ملاحظه باو پناه داده سالی هزار و دویست تومان موجب قراردادند جزو ملتزمین به تهران میبرند او را دولت روس هم برای اینکه از حدود خودش دفع شری بکند بسکوت گذرانده است باشد تا وقتی پشیمانی آوردن این شخص را بکشد». و نیز در تاریخ ۲۲ صفر ۱۳۰۷ ق. مینویسد: «یکی امام میرویم کرم بیک که از سوقاتهای فرنگ است که آوردیم همسایه من منزل گرفته دیدن من آمد میگفت متجاوز از صد نفر را کشتم<sup>۴</sup>».

دکتر فوریه طبیب مخصوص ناصرالدین شاه که در سفر سوم از پاریس به همراه وی بایران آمد در کتاب ( سه سال در دربار ایران ) تالیف خود شرح حال کرم را در تاریخ ۱۵ محرم ۱۳۰۷ ق. چنین تعریف و توصیف مینماید:

« یکی از راه زنان که کرم نام دارد و اصلاً ایرانی است و نام او در این حدود ( ایروان ) مشهور است تا کنون اسباب زحمت کلی جهت نظامیان روسی شده است. کرم در یکی از برخوردهای اخیر خود با نظامیان روسی مجروح شده و در ایران پیش تیمور آقا حکمران ماکو گریخته و تیمور آقا<sup>۶</sup> هر قدر روس ها در گرفتن او اصرار میورزیدند جرأت

۱- از قزاق شمس الدین لونبوه بلکه از رعایای آبادی قراخ کسمه بوده است.

۲- آق استفاد در میان تفلیس و گنجه واقع شده است نه تفلیس و ایروان.

۳- معروف است که هر چه از مردم می گرفته بدیگران بذل و بخشش میکرده و برای خود چیزی نگه نمیداشته است.

۴- دخترش از قول پدر خود برای نگارنده این سطور نقل میکرد و گفت: «پدر من میگفت یکی از روزها هفت نفر را کشتم و بعد صبر کردم که تا شب شده در تاریکی از آنجا فرار کنم خوابم گرفت یکی از کشته شدگان را برای خود متکی کرده خوابیدم ( با این ترتیب حتماً سایرین را هم برای خود تشک قرار داده بوده ) و نیمه شب از آن محل فرار کردم».

۵- عباس اقبال آشتیانی در ترجمه کتاب ( سه سال در دربار ایران ) و در تطبیق سال مسیحی با سال هجری قمری راجع به قضیه کرم تاریخ آنرا ۱۵ محرم ۱۳۰۶ ق. نوشته و اشتباه است. عبور ناصرالدین شاه از رودخانه ارس و ورود او بخاک ایران در روز جمعه ۱۷ محرم ۱۳۰۷ ق. صورت گرفته است مقصود سال ۱۳۰۶ نبود و سال ۱۳۰۷ ق. بوده است.

۶- مراد از تیمور آقا تیمور پاشا خان سردار پدر مرتضی قلیخان اقبال السلطنه ماکوئی است.

برها کردن وی نمیکند. کرم مخصوصاً با حکمران ایروان دشمنی دارد گاهگاهی باو مینویسد و خود را بخاطر او میآورد از احوال خود اطلاعاتی باو میدهد و میگوید همینکه حالش بهبودی یافت. حده نمی‌رسد تا در عوض گلوله‌ای به مغزش بزند و انتقام خود را بگیرد. و نیز در تاریخ ۲۲ محرم ۱۳۰۷ ق. مینویسد:

«همینکه وارد چادر شاه (در قرا داغ) شدم شخصی را که یکی از صاحب منصبان قزاق بی‌شبهت نبود براسبی عربی چالاک دیدم که هشت سوار مسلح در رکاب دارد و پیش میآید بناصله کمی از چادر همه پیاده شدند رئیس ایشان اسب خود را بدیگری داد و تنها جلو آمد وی مردی بلند قامت و خوش اندام بود و قریب به سی سال داشت و صورتش بعلمت آنکه در بیابان زندگی میکرد قدری چین خورده و سبزه بود لباس نقره کوب از چرکسی‌های قفقازی که در روی آن چند جای فشنگ دوخته بودند در بر و کلاه از پوست بخارا بر سر داشت. بعد از آنکه فهمیدم که این سوار که من او را صاحب منصب روسی یا یکی از شاهزادگان گرجستان می‌پنداشتم همان کرم دزد مشهور است تعجب کردم و البته خواننده نیز میزان تعجب مرا درمی‌یابد لکن چون مشرق زمین از این مناظر غیر مترقبه زیاد دارد چندان هم تعجب نباید بخود راه داد باری این کرم کسی است که خواب راحت را از حاکم ایروان سلب کرده و تمام مردم آن حوالی را در وحشت دائمی نگاهداشته است. همینکه بحضور اعلیحضرت رسید قول داد که دیگر دست از ماجراجویی بردارد و مطیع باشد شاه هم قول او را قبول کرد و امر داد که او را آزاد سازند». پس از ورود بتهران چند ماهی که گذشت کرم خان در دستگاه میرزا علی اصغر خان امین السلطان وزیر اعظم وارد خدمت شده محافظ خصوصی او بود.

علت اینکه کرم خان در دستگاه امین السلطان وزیر اعظم وارد شد برای این بود که ناصرالدین شاه پس از ورود بتهران او را جزء تفنگداران خاص خود نمود و چون میرزا احمد خان علاء الدوله و مهدیقلی خان مجدالدوله که در سفر و حضر همیشه با ناصرالدین شاه بودند نسبت باو تحکیماتی مینمودند و کرم خان هم از آنان چندان اطاعت نمیکرد (سه نفر قلدر باهم نمیساختند) باین جهت ناصرالدین شاه صلاح در این دید که او را با امین السلطان بسپارد. امین السلطان هم بخوبی از او توجه میکرد و در مدتی که تا بک زنده بود کرم خان و برادرانش از جان نثاران او بودند. و امین السلطان هم نسبت بوی توجه زیادی داشت و هر وقت که امین السلطان از خانه خود خارج شده و سوار کالسکه میشد کرم خان سوار اسب پشت کالسکه و حاج علی قلیخان سردار اسعد پهلوی کالسکه و جعفرقلیخان سردار اسعد سوم در جلو کالسکه امین السلطان سواره میرفتند. در سال ۱۳۱۳ قمری که ناصرالدین شاه کشته شد و امین السلطان صدراعظم برای انتظامات امور مملکتی تا ورود شاه تازه، مدت چهل روز در کاخ گلستان توقف داشت مستحفظین او عبارت بودند از حاج علی قلیخان سردار اسعد و سواران بختیاری و کرم خان

یکی از کارهای برجسته کرم خان تجارت دادن کامران میرزا نایب السلطنه است از مرگ و تفصیل آن را اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود ضمن حوادث و وقایع رژی و شورش اهالی تهران در سال ۱۳۰۹ ق. چنین حکایت میکند: «دوشنبه ۳ جمادی الثانیه ۱۳۰۹... جمعیت هجوم آورده دورارک را گرفته و قریب شصدهفتصد نفر وارد ارک میشوند هر چند نایب السلطنه بالتماس میخواهد مردم را ساکت کند زن و مرد عوام پرده دری نموده بنای فحش و بدگوئی گذاشتند یکنفرسید باشمشیر برهنه بنایب السلطنه حمله میکند نایب السلطنه بطرف خانه خود فرار میکند این جمعیت او را تعاقب مینمایند در این بین کرم بیک قاجاق روسی معروف میرسد کرامتی نمود نایب السلطنه. اکه دیگر خسته و مانده شده بود سوار باسب خود مینماید یکدست جلو اسب و به یک دست دیگر طپانچه چند تیر بهوا خالی میکند نایب السلطنه را بخانه اش می‌رساند».

کرم خان تا وقتی که بایران پناهنده نشده بود ویاغی و مرد بیابانی بود مشروب نمیکشید و دودی هم استعمال نمی کرد لکن پس از آمدن به تهران معتاد بشرب خمر بحد افراط و کشیدن تریاک گردید و بعبارت آخری رنگ محیط گرفت و کاملاً همرنگ جماعت شد و سرانجام در حدود سال ۱۳۱۹ ق. در سن ۴۳ سالگی سکنه کرد و در تهران در گذشت و در آب انبار قاسم خان خارج دروازه ری بخاک سپرده شد و میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم تمام هزینه کفن و دفن و مجلس فاتحه او را پرداخت و ضمناً دستور داد که یک بنای چهارطاقی هم در سر قبر او بسازند .

در شب یکشنبه ۲۱ رجب ۱۳۲۵ قمری که میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم نخست وزیر وقت در جاو در مجلس هدف سه گلوله قرار گرفت و بزمین افتاد مجید خان یکی از برادران کرم خان که جوان زورمندی بود به تنهایی او را بغل کرده توی کالسکه گذاشت .

کرم خان افغان<sup>۲</sup> یکی از سران سپاه در زمان سلطنت نادر شاه بود. نادر شاه در اوایل سال ۱۱۶۰ قمری که در کرمان بود میرزا محمد حسین شریفی حسینی متولی شاه چراغ را پس از احضار از شیراز و دادن لقب صاحب اختیار، او را کلانتر و حاکم فارس نمود و هنگام حرکت او بسمت شیراز هفت هزار نفر افغان و ازبک و قزل باش از سپاهیان خود را همراه او کرده به شیراز فرستاد . کرم خان در این هنگام سرکرده افغانان اعزامی به شیراز بود .

۱- در این ایام خانه مسکونی نائب السلطنه وزیر جنگ در ارک بوده است .

۲- در روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس بجای کرم خان کرم بیک ذکر شده است.

## کریم

کریم خان زند پسر ایناق<sup>۱</sup> بوده طائفه زند شعبه ایست از طایفه لك. سر جان ملكم در جلد دوم تاریخ ایران تألیف خود راجع بوجه تسمیه كلمه زند چنین گوید: «بعضی برانند که این طایفه را زند بجوت آن خوانند که زرتشت محافظت کتاب زند و اوسا<sup>۲</sup> با ایشان محول کرده بود».

آغاز کار کریمخان از اینقرار بوده: پس از فوت ایناق پدر خود با برادرش صادق خان بزرگ طایفه زند گردیدند<sup>۳</sup>. در سال ۱۱۶۲ قمری که ابراهیم خان برادرزاده نادر شاه حاکم اصفهان - قسمتهای مرکزی و شمال ایران بود از برادر خود عادل شاه که در مشهد بود روگردان و یابی شده و خیال جنگ را با او داشت کریمخان با برادر خود وعده ای سوار بكمك او آمد و جزء



کریم خان وکیل

سپاهیان وی گردید پس از گذشتن اندک زمانی مورد توجه او واقع گردیده و هر دو برادر را به لقب خانی سرافراز گردانید و بعد آنان را باراك مأمور کرده انتظامات راهها را بهر دو برادر واگذار نمود. ابراهیم خان پس از غالب شدن بر برادر و کور کردن او و خود شاه شدن، سلطنت ابراهیم شاه نیز دیری نپایید و بنوبه خود مغلوب شاهرخ شاه نوه نادر شاه گردید و بعد کشته شد.

از وقایع مهم حیات او جنگهایی است که با علیمرادخان بختیاری - محمد حسن خان قاجار - آزادخان افغان - فتحعلی خان افشار و غیره نموده و سرانجام بر تمام آنان فایز گردیده است و باستثناء آزادخان سایر رقبای او بتناوب کشته شدند. علیمرادخان چهارلنگ

بختیاری پس از آنکه ابوالفتح خان هفتلنگ بختیاری را در اصفهان کشت خیال داشت که کریمخان رقیب دیگر خود را مانند او از میان بردارد کریمخان پیش دستی نموده با او جنگ کرد و او را در سر آب کرن شکست سخت داد.

علیمرادخان پس از این شکست، میرزا ابوتراب پسر میرزا مرتضی صدرالممالك را که بنام شاه اسماعیل سوم قبلا پادشاهی برداشته بودند و علیمرادخان او را با خود از اصفهان

۱- نام پدر کریمخان زند را تمام مورخین ایرانی ایناق نوشته اند سر جان ملكم در جلد دوم تاریخ ایران تألیف خود ایماق ذکر نموده و درست نیست.

۲- راجع به زندیه به جلد دوم صفحه ۴۷ مندرجات این کتاب مراجعه شود.



کریم خان وکیل

بشیراز برده بود اورا بجا گذاشته به کرمانشاه رفت و شاه اسماعیل در این هنگام (۱۱۶۵ ق.) به کریمخان پیوست پس از پیوستن شاه اسماعیل خردسال کار کریم خان بهتر از سابق رونق گرفت و کریم خان از این تاریخ (۱۱۶۵ ق.) تاهنگام وفات بمناسبت اینکه خود را وکیل او قرار داده بود معروف گردید بوکیل . علی مرادخان پس از ورود به کرمانشاه سپاهی فراهم آورده و نظرش این بود که با کریم خان بزود خود بپردازد پس از فراهم آوردن نفرات و تجهیز آنان دوباره با کریم خان دست و پنجه ای نرم کرد این بار نیز در دهستان بیل آور شکست خورده بشهر کرمانشاه پناه برد و پسر شاه سلطان حسین صفوی و یاشخص مجهول النسبی را که پیدا کرده و بیادشاهی برداشته بود و خود نایب السلطنه اوشده بود در این جنگ کشته شد و علی مرادخان سرانجام بدست محمدخان زند از افراد شجاع زندیه، که از کریم خان روگردان شده و به علی مرادخان پیوسته بود، محض جبران مافات، برای خاطر کریم خان کشته شد و کشته او که محمدخان زند باشد به کریم خان پیوست و هر دو بخشایش و تقدیر وی واقع گردید . کریم خان در همین سال برای دفع محمد حسن خان به گرگان لشکر کشید لکن نتوانست بر او فایق آید و در میان گیر و دار شاه اسماعیل کوچولو از سپاه کریم خان روگردان شده و به اردوی محمد حسن خان پیوست و اورا بجای کریم خان نایب السلطنه خود قرار داد و این عمل مزید بر علت شده شکست بر سپاه زند افتاد و کریم خان می گفت: «شاهکه ما بیوفائی کرد و یا شاهکه نمک بحرام بگریخت».

پس از دادن تلفاتی چند به اصفهان آمد. چون در سال گذشته فتحی نصیب محمد حسن خان شده بود از این جهت قدری شيرك شده در سال ۱۱۷۱ قمری بقصد جنگ با کریم خان از مازندران حرکت کرد و در گلون آباد اصفهان بین دو طرف جنگ در گرفت و کریم خان در این جنگ باز شکست





کریم خان وکیل

خورده بشیر از رفت و در آنجا متحصن گردید و شیراز مدت چهل روز در محاصره محمد حسن خان در آمد سرانجام بواسطه تولید نفاق در بین بزرگان سپاه محمد حسن خان و مخالفت ورزیدن آنان به یکدیگر و پراکنده شدن سپاهیان از اطراف او سرانجام محمد حسن خان از بیم دستگیر شدن دست از محاصره شهر کشیده یکسر باستر آباد بازگشت. کریم خان در این هنگام او را مهلت نداده فوراً بتعاقب او حرکت کرد و خود در تهران ماند و شیخ علیخان زند بهترین سردار خود را با لشکر مجهز برای دستگیری او روانه مازندران و گرگان نمود. شیخ علیخان پس از مختصر زد و خوردی در مازندران محمد حسن خان را در جنگ کشته شد سپس سرش را بریده به نزد کریم خان به تهران فرستاد.

در سال ۱۱۷۵ قمری که کریم خان وکیل بعزم تسخیر آذربایجان و دفع فتحعلی خان افشار آرشلو بدان صوب عزیمت نمود پس از جنگ در قره چمن (ذی القعدة ۱۱۷۵ ق.) فتحعلی خان شکست خورده فرار نمود و در قلعه ارومیه (رضائیه کنونی) پناهنده گردید و در صدد دفاع برآمد و در ضمن، پنهانی با ابراهیم خان بغایری، که یکی از سرکردگان وکیل برد، سازش کرده و قرار شد با تفاق شهباز خان بککی<sup>۱</sup> سرکرده تفنگچیان کوه مره فارس و ملا مطلب کربالی وکیل را با شمشیر و تفنگ از میان بردارند. شخصی از توطئه خبردار شد و مراتب را بوکیل اطلاع داد. وکیل هر سه نفر را دستگیر و زندانی نمود و پس از اثبات قضیه هر سه نفر را کشته سر آنان را نزد فتحعلی خان فرستاد.

از رقبای سرسخت کریم خان یکی هم آزادخان هوتکی غلیزائی افغان بود که از سرداران

۱- در روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس شهباز خان دنبلی نوشته شده است و بکک نام طایفه ای است از کوه مره فارس.



کریم خان وکیل

نادرشاه بشمار میآمد و در اکثر جنگهای نادرشاه بهمراه او بود. پس از کشته شدن نادرشاه یکی از اشخاصیکه در ایران داعیه سلطنت داشت همین آزادخان بود. پس از تصرف آذربایجان، در سالهای ۱۱۶۶ ق. بین کردستان و کرمانشاه و ۱۱۶۷ قمری در ناحیه بروجرد با کریم خان جنگ کرد و در این جنگ ابتداء موفقیت با آزادخان بود و علاوه بر آذربایجان، کردستان - قزوین - تهران - اصفهان و شیراز را نیز مقصرف و کریم خان را بکلی فراری و متواری نمود اما بعد از کریم خان شکست خورده بآذربایجان و به مقر حکومت خود رضایه رفت و پس از شکست از محمد حسن خان قاجار در سال ۱۱۷۱ قمری و متواری شدنش بخاله عثمانی و گرجستان سرانجام در سال ۱۱۷۵ قمری هنگامیکه کریم خان در آذربایجان بود در شهر رضایه بوی تسلیم شد و کریم خان از این تاریخ تاهنگام فوتش نهایت محبت و احترام را نسبت بوی مبذول داشته و بر تمام امراء و سرداران خود او را مقدم میداشت. یکی دیگر از امرائیکه پس از

کشته شدن نادرشاه داعیه سلطنت داشت و رقیب کریم خان گردید و بطوریکه گفته شد، با او جنگ کرد فتحعلی خان افشار را شلو بوده که در سال ۱۷۴۱ و ۱۷۵۱ قمری با کریم خان در آذربایجان به زد خورد پرداخت و در جنگ دوم که معروف به جنگ قره چمن است شکست سختی باردوی کریم خان وارد آمد و این شکست طوری بود که فراریان تاقزوین - تهران و اصفهان فرار کردند لکن بعد کریم خان مأیوس نگردیده پس از فراهم آوردن عده ای سپاهی با او جنگ کرد و فتحعلی خان را شکست داد و او ناچار گردید برضائه رفته، و پس از استحکام قلاع آن، در شهر پناهنده شود. کریم خان او را تعقیب کرد و آخر الامر پس از ۹ ماه محاصره و بروز حط و غلای شدید، در شهر و اطراف آن، عاقبت فتحعلی خان ناچار شده در شعبان ۱۷۶۱ قمری خود را با صطبل و کیل رسانید و مورد بخشایش او واقع شده برضائه بتصرف سپاه زند درآمد.

فتحعلی خان مدتی نزد وکیل محترمانه میزیست و پس از آزاد خان محترم ترین افراد بود و بر تمامی امراء مقدم می نشست و پس از چندی بخیال افتاد که عملیاتی بر علیه کریم خان انجام دهد. کریم خان از اقدامات وی آگاه شد و در سال ۱۷۷۱ قمری حکم بکشتن او داد و در شاهرضا (قمشه) ب خاک سپرده شد<sup>۱</sup>.

در این سال (۱۷۷۱ ق.) والی بغداد از هرج و مرج اوضاع داخلی ایران سوء استفاده کرده بتحریک مولی هطاب مشعشی بر سر طایفه بنی کعب رقیب و دشمن شعیبان تاخت و خواست که دست اندازهای دیگری نیز بنماید باین جهات کریم خان پس از فراغت از امور بعضی از قسمت های داخلی ایران توجه وی بمسأله خوزستان معطوف شده و در سال ۱۷۷۱ قمری بعد از سرکوبی طایفه آل کثیر و استقرار امنیت در نواحی شوشتر و دزفول تصمیم به سرکوبی کعبی ها نیز نمود و شیخ سلمان بنی کعب از فلاحیه بجزیره الخضر<sup>۲</sup> فرار کرده و سپس بدریا گریخت و کریم خان در تعقیب این اوضاع متوجه بصره شد و لشکری بفرماندهی برادر خویش صادق خان برای تصرف بصره فرستاد و آنجا را با دادن تلفاتی تسخیر نمود لکن بعد از درگذشت کریم خان، صادق خان برای آنکه جانشین او گردد بصره را گذاشته بسمت شیراز حرکت کرد. این لشکرکشی کریم خان به بصره جز ضرر برای ایران فائده دیگری در بر نداشت. میرزا محمد کلانتر فارس که معاصر و از مقربین دربار کریم خان بوده در روزنامه تألیف خود در این باب مینویسد :

«تسخیر بصره را بدون جهت پیشنهاد خاطر ساخته مبلغها ضرر بخود و تخمیناً بقدر هزار نفر کشته شدند و مطلق فائده نداشت». کریم خان پس از نظم دادن و مرتب کردن امور مربوطه بقلمرو خود در سال ۱۷۷۹ قمری بشیراز رفته و تا سال فوتش (۱۷۹۳ قمری) در شیراز بود و در این مدت چهارده سال است که شیراز رو بآبادی گذاشته و ابنیه بسیار عالی

۱- گلشن مراد و فهرست التواریخ بدارآویختن او را در سال ۱۱۷۸ قمری و سایر مورخین

در سال ۱۱۷۷ قمری ذکر نموده اند.

۱- آبادان کنونی.



کریم خان وکیل

در این مدت بامر وکیل ساخته شد .

کریم خان در مدت سلطنت، خود را وکیل الرعایا و یا وکیل الدوله لقب داده بود. سی سال و هشت ماه و ۱۲ روز سلطنت کرد و در روز سیزدهم ماه صفر ۱۱۹۳ قمری در شیراز در گذشت چنانکه گفته اند: وکیل زندچو زیندار بیقرار گذشت سه از نود نود از صد صد از هزار گذشت. بواسطه جهالت و نزاع زندیه بر سر جانشینی او سه روز نعشش بر زمین بود تا اینکه زکی خان برادر مادری او پسر بDAQ خان پس از قتل امراء زند جسد ویرا در شیراز در عمارت کلاه فرنگی که قبلا کریم خان در آنجا برای خود قبری تهیه و ساخته بود بخاک سپرد. در سال ۱۲۰۶ ق. که آغا محمد خان قاجار پس از آنکه بر زندیه غالب آمد و آن سلسله را منقرض نمود و شیراز رفت نظر بکینه ای که نسبت به کریم خان داشت امر داد که استخوانهای او را از شیراز به تهران آوردند و در عمارت خلوت کسریمخانی که از بناهای آن خان جلیل القدر بود زیر راهرو خاک کردند تا هر وقت آقا محمد خان از آنجا میگذرد آنهارا لگد کوب کند. بعدها فتحعلی شاه استخوانهای کریم خان را از آنجا بدر آورد و بنجف فرستاد. هیاهویی که در اوایل سلطنت رضا شاه پهلوی کردند و همان نقطه را شکافتند و گفتند که استخوانهایی از آنجا بیرون آوردند بکلی بی اساس و از جانب متملقین بی خبر اقدام شده بود، است .

لرد کرزن در صفحه ۳۱۳ جلد اول کتاب ایران و موضوع ایران تألیف خود مینویسد: «همینکه از تخت مرمر میگذریم بدالانی میرسیم که استخوانهای نادر و کریم خان زند را در آستان آن دفن کرده اند باین معنی که آغا محمد خان قاجار برای کینه جوئی از رقیبان مرده خود فرمان داد گور نادر و کریم خان را شکافته جمجمه آنان را در آستان این حیاط خاک کنند تا هر روز خودش و بازماندگانش کلههای دشمن را لگد کوب نمایند و با پاشنه پا از مغز حریفان انتقام بکشند».

بعد از کریم خان هفت نفر بنا بگفته میرزا محمد کلانتر فارس در روزنامه خود (سبعه معلقه) مدت ۱۶ سال از ۱۱۹۳ تا ۱۲۰۹ با سختی و دشواری و جنگ و کشتار متناوب در قسمتی از ایران سلطنت کردند .

کریم خان مردی شجاع و دلیر و با عفو و گذشت و رؤوف و مهربان بود بعمارت رغبتی تمام داشت و پس از فوت در خزانه فقط شش هزار تومان پول نقد داشت. بسیار تنومند و قوی هیکل بود و پیش از آنچه می نمود دل و زور مردی داشت با تمام اقوام و ملل و پیروان مذاهب مختلفه به تساوی و عدالت رفتار میکرد و هیچ تفاوتی بین اتباع ایرانی خود اعم از مسلمان و غیر مسلمان نمیگذاشت . سر جان ملکم در جلد دوم تاریخ ایران تألیف خود راجع بحسن سلوك با ملل غیر اسلامی ساکن در ایران چنین گوید : «کریم خان در جلفا مقام داشت و در حفظ مال و صیانت آبرو و رعایت خاطر اهالی آنجا با قصی الغایت میکوشید و آنچه لازم مروت و فتوت که خاصه ذات و سبب امتیاز او از دیگران بود در حق ایشان معمول میداشت و این معنی



بیشتر بروز داشت به علت اینکه اکثر اهالی آن قصبه عیسوی بودند لکن کریم خان را نظر بر مطلب و مآرب ایشان بود نه بر طریقت و مذهب ایشان. از قول فتحعلی شاه نقل شده که گفته است: «کریم خان در لباس تکلف نمیکرد ماهی یک مرتبه بحمام میرفت و تمام لباس خود حتی کفش را نیز عوض میکرد لباس چیت ناصرخانی میپوشید یا اطلس قطنی عبائی بدوش میکرد استعمال جیقه و جواهر نمیکرد شال سر و کمر او کهنه بلکه گاهی مندرس بود شبها تا صبح بیدار بود و شراب میخورد و عیش میکرد صبح دوسه ساعت میخوابید روزی دو بار سلام عام میداد صبح و عصر».

میرزا محمد کلانتر فارس در روزنامه خود می نویسد: «یکسال قبل از فوت، وکیل طاب ثراء عادت را تغییر داده بارتکاب امور چند میپرداخت که شایان شأن او نبود تا آنروز ندیده بودیم که از او این قسم امور سر بزند». مسکوکات عهد کریم خان باین نحو بوده:

تا زر و سیم در جهان باشد      سکه صاحب الزمان باشد

و در بالای آن لفظ (یا کریم) نقش بوده است. سجع مهر کریم خان: یامن هو به رجاه کریم. و بر طفری: حکم عالی شد مینوشته است و از لفظ جهان مطاع خودداری میکرده است.

میرزا کریم خان ارجمندی فیروز کوهی دارای القاب و مناصب  
(صمصام السلطنه - امیر تومان - منتظم الدوله - سرداره کرم - سردار فیروز)

کریم



میرزا کریم خان منتظم الدوله





بوده و ضمناً ریاست قورخانه و فوج فیروز کوه در زمان سلطنت ناصرالدین شاه و هظرف الدین شاه همیشه ابواب جمعی او بود و حکومت فیروز کوه و توابع آن نیز با او بوده است. از سال ۱۳۰۳ تا ۱۳۱۰ قمری که درجه سرتیپ اولی داشته مدیر مدرسه نظامی ناصری در تهران بوده و در سال ۱۳۰۸ قمری با سمت مدیریت مدرسه بدرجه امیرتومانی ارتقاء یافت.

در حاشیه کتاب انقلاب ایران تألیف براون بقلم مترجم کتاب مزبور چنین دیده شد: «سردار فیروز کوهی را مأمور کردند که با پانصد سوار آقا یانرا<sup>۱</sup> بدرقه نمایند و از مرز ایران بگذرند اسباب شکنجه از کنند و زنجیر بهمراه داشته و مأمور بوده آنان را در قم پراکنده نماید و برخی را بکلات و اردبیل فرستاده و دسته‌ای را بکرمان تبعید نمایند». از جمله تأسیسات او مدرسه خیریه‌ایست برای اطفال بی بضاعت و برای اداره امور آن موقوفاتی تعیین کرده بلکه تمام دارائی خود را وقف امور خیریه نموده است.

میرزا کریم خان بنان الدوله پسر میرزا فضل‌الله خان نوری مازندرانی

کریم

بوده و میرزا فضل‌الله خان در ابتداء مستوفی اول خزانه و بعد منشی



میرزا کریم خان بنان الدوله

میرزا علی اصغر خان صدراعظم شد و در دوره سلطنت ناصرالدین شاه در زمانداری میرزا علی اصغر خان پس از میرزا اسماعیل خان امین‌الملک در خزانه و وزارت دارائی شخص اول بود. بواسطه این سمت‌ها و مشاغل، تمول زیادی برای خود فراهم کرد و خیلی ساعی در تربیت پسرش کریم‌خان بود ولی بعد از فوت پدر نتیجه برعکس بخشید<sup>۲</sup> میرزا کریم خان از سال ۱۳۰۸ قمری محاسب اصطبل توپخانه و برات نویس کل قرا سوران بود و در سال ۱۳۱۰ قمری استیفاء خراسان (رسیدگی بکلیه امور محاسبات)

- ۱- مراد از آقا یان سید محمدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی است که در سال ۱۳۲۳ قمری برای نهضت مشروطیت اقدام کرده و در حضرت عبدالعظیم متحصن شده بودند.
- ۲- میرزا فضل‌الله خان عمارت بنانیه را در شمیران جنوب سوهانک و مشرق حدیقه (نزدیک باغ ییلاقی امین‌السلطان) که نقشه آن از روی عمارت سلطنت آباد برداشته شده برای پسرش بنان الدوله ساخت و نامش را بنانیه نهاد.

خراسان) که بمیرزا فضل الله خان واگذار شد لکن در همین سال پس از گرفتن لقب بنان الدوله ای برای پسر خود او را بجای خویش که مستوفی اول بود استیفاء خراسان را بوی تفویض نمود. بنان الدوله پس از فوت میرزا فضل الله خان پدر خود دارائی زیاد او را در اندک زمانی برباد داد و از شغل مستوفی گری هم که (مستوفی کرمان) شده بود مستعفی شد. در سال ۱۳۲۸ قمری بواسطه رابطه ای که بامحمد ولی خان سپهدار اعظم داشت و همچنین بواسطه سختی امر معاش جزء مترجمین گردید و هر روزه باینطرف و آنطرف بعنوان درخواست شغل از دولت ملتجی و پناهنده میشد. مدتی در باغ سفارت روس در تهران (زرگنده) متحصن بود و چون از این راهها نتیجه ای نگرفت بنابه پیشنهاد سپهدار اعظم بلوک شیرگاه مازندران را (شیرگاه بلوکی است در مازندران نزدیک سوادکوه) بملت اینکه سابقاً يك فرمان بیمعنی از ناصرالدین شاه داشت بمبلغ پنج هزار تومان بسپهدار فروخت و سپهدار هم در موقعی که املاک خالصه استرآباد را به مستأجرین روسی اجاره میداد آن بلوک را ضمیمه کرد و اجاره داد مدتها این مطلب مورد گفتگو و درافواه شایع بود.



میرزا فضل الله خان مستوفی



کریم شیر‌ه‌ای و عباس گنده

شرح حال کریم شیر‌ه‌ای

کریم

مقدم معروف ناصرالدین -

شاه در جلد اول صفحه ۳۹۶ مذکور است به آنجا مراجعه شود .

کلبعلی

کلبعلی خان پسر باباعلی بیگ کوسه احمدلوی افشارپدر دو زن اولیة

نادرشاه بود و کلبعلی خان برادر زن نادرشاه و خالوی شاهزادگان

نادری از قبیل رضا قلی میرزا - نصرالله میرزا - امامقلی میرزا و غیره بوده است و ضمناً یکی از سرکردگان نادرشاه در جنگها نیز میباشد .

در سال ۱۱۴۸ قمری که نادرشاه پس از جلوس و تاج گذاری خود در دشت مغان ، میرزا تقی مستوفی نایب الحکومه فارس را ارتقاء مقام داده و او را بیگلربیگی (استاندار) فارس نمود و کلبعلی خان را نیز بسمت سرداری (فرمانده) سپاه تعیین کرده و به همراه یکدیگر بفارس فرستاد و چون نادرشاه راجع بتصرف جزایر بحرین و سواحل خلیج فارس از قبیل مسقط - عمان و غیره مؤکداً سفارش کرده بود از اینجهت بمحض ورود ، سپاهی از تفنگچیان بلوکات و گرمسیرات تهیه و آماده کرده بطرف خلیج فارس عزیمت نمودند . جزایر بحرین را از تصرف شیخ جبار رئیس طایفه اعراب هوله که برای حج بمکه رفته بود در آورده ضمیمه فارس کردند و در سال ۱۱۵۶ قمری که برای فتح مسقط و عمان باتفاق هم با کشتیهائی که قبلاً بامر نادرشاه ساخته و در بندرعباس حاضر شده بود با سپاهی به مسقط و عمان رهسپار شده و آن دؤجا را نیز گرفته بایالت فارس ضمیمه نمودند . در این بین رنجیدگی و کدورت شدیدی میان این دونفر ایجاد و بسختی بایکدیگر مخالف و دشمن گردیدند و هر یک تقصیرات را بگردن دیگری انداخته اسنادات زیادی بیکدیگر میدادند از این جهت اختلافات فیما بین آنان بالا گرفت و طرفین هر یک جدا گانه مراتب را بنفع خود گزارش دادند .

نادرشاه هر دو را احضار و بجای آنان حسینخان یا محمدحسین خان قرخلوی افشار از نزدیکان و امیر آخور باشی خود را بسمت فرماندهی سپاه بفارس فرستاد و تقی خان را دوباره بسمت سابقش

۱- در فارسنامه نام این شخص را فتحعلی خان ذکر کرده و اشتباه است .

برقرار نمود. بین این سردار و تقی خان هم چندان موافقتی حاصل نشد. هنگامیکه هردو نفر در حدود بندر عباس بودند محمدحسین خان معترضانه بسمت شیراز عزیمت نمود در این موقع کلب علی خان معزول هم در آنجا اقامت داشت. تقی خان بواسطه اختلاف و دشمنی دیرینه‌ایکه با او داشت پس از دستگیری او را کشت و کشته شدن کلبعلی خان در سال ۱۱۵۶ قمری مقدمه شد برای یاغی گری و عصیان تقی خان بیگلربیگی بر علیه نادرشاه.

### کیکاوس

کیکاوس میرزا، پسر بیست و هشتم فتحعلیشاه قاجار، مدتی حاکم قم بود و در ایام حکومت خود عمارت دیوانی جنب حرم حضرت معصومه (ع) را ساخت و برای تزئین عمارت و خوش آمد پدر دستور داد که در روی دیوارهای تالار بیرونی آن، نقاشان صورت فتحعلی‌شاه را با قریب یکصد و پنجاه نفر از اولاد و احفاد او که در آن زمان حیات داشتند بکشند و در این تاریخ قسمت اعظم آن نقاشی‌ها هنوز باقی است. کیخسرو شاهرخ فرزند شاهرخ از زردشتی‌های کرمان بود. پس

### کیخسرو

از اینکه به تهران آمد در تجارتخانه ارباب جمشید بهمن‌استخدام شد و مدت‌ها در تجارتخانه مزبور مشغول بکار بود. در دوره مشروطیت پس از ارباب جمشید که فقط برای یک دوره نماینده مجلس شورای ملی بود ارباب کیخسرو مرتباً از طرف اقلیت زردشتی



کیخسرو شاهرخ

در تمام ادوار مشروطیت (۱۱ دوره) متوالیاً بسمت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب میشد و ضمناً در این مدت ریاست اداره مباشرت مجلس را نیز عهده‌دار بود. در ضمن نمایندگی، ریاست اداره مباشرت مجلس، رئیس انجمن زردشتیان، چند سالی هم رئیس اداره تلفن بود و نیز در ابتداء احداث راه آهن مدیر بنگاه راه آهن دولتی هم شد.



در جنگ بین المللی دوم شاهرخ پسرش در اداره تبلیغات آلمان در برلن کار می‌کرد و گوینده اخبار بزبان فارسی بود و در ضمن نقل اخبار از اعمال شاه و هیأت دولت ایران سخت تنقید مینمود. شاه از این موضوع بسیار عصبانی و نسبت به ارباب کیخسرو خیلی بدبین شد و در اواخر سخت زیر نظر بود. ارباب کیخسرو قضیه را درک کرد و از این موضوع بسیار نگران بود و یکی دوبار هم به محتشم السلطنه (حسن اسفندیاری) رئیس مجلس وقت متشبه و متوسل شد تا بلکه او برایش کاری انجام دهد و از این گرفتاری که برای او ایجاد شده بود نجات یابد. از قرار معلوم او هم با شاه مذاکره کرد و بعد معلوم شد که وساطت و مذاکراتش نتیجه‌ای نبخشیده است.

چند بار اداره شهربانی دستور داشت بوسائلی او را تلف کند لکن شهربانی موفق نگردید و محظوراتی در پیش داشت تا اینکه در یکی از شبهای تیرماه ۱۳۱۹ خورشیدی بوسائلی که قبلاً تهیه شده بود در مجلس عروسی او را دستگیر و در همان شب او را کشتند و نعش را در مسیر خانه‌اش افکندند و کسانی که بخواهند اطلاعات بیشتری راجع به طرح نقشه و طرز کشتن او اطلاع پیدا کنند لازم است که بمندرجات روزنامه های منتشره بعد از شهر یورماه ۱۳۲۰ خورشیدی مراجعه نمایند و قضا یا کاملاً برای خوانندگان روشن خواهد شد. ارباب کیخسرو مردی بود مدیر - با نظم و ترتیب - زحمت کشیده - مجرب - متین و با فضل. وی دارای تألیفاتی راجع بآئین زردشت می‌باشد. شادروان سید حسن مدرس در یکی از جلسات مجلس که پشت تریبون مشغول صحبت بود در ضمن نطق خود به مناسبتی چنین گفت: «در مجلس شورای ملی ما فقط يك نفر مستلمان پیدا میشود آنهم ارباب کیخسرو است».



کیومرث میرزا عمیدالدوله

### کیومرث کیومرث میرزا عمیدالدوله

پسر قهرمان، میرزا پسر هشتم عباس میرزا نائب السلطنه که در سال ۱۲۷۵ قمری بوزارت محمد اسمعیل خان نسوری (وکیل الملك) بحکومت کره ان منصوب شد و حکومتش دو سال طول کشید و در این مدت حکومت اسماً با شاهزاده جوان و رسماً با محمد اسمعیل خان بود. کیومرث میرزا در سال ۱۲۷۷ ق. ملقب به عمیدالدوله گردید و پس از فوتش پسر او تاج الدین میرزا ملقب به عمیدالدوله شد.

حاج لطفعلی بیگ یکدلی متخلص به آذر صاحب تذکره موسوم به آتشکده بوده و در سال ۱۱۹۵ قمری درگذشت.

لطفعلی

۱- چندی‌واله و نکست تخلص می‌کرد و بعد کلمه آذر را برای تخلص خود انتخاب و اختیار نمود.



لطفعلی بختيار ظفر السلطان - اميرمفخم

و غیره طرف مشروطه خواهان بودند سرانجام او هم بآنان پیوست. در دوره مشروطیت چند بار در کرمانشاه - کرمان و غیره حاکم شد و با وجود اینکه دم از درویشی هم میزد<sup>۱</sup> در حکومت‌هایش زیاد تعریفی نداشته است. یکبار هم در سال ۱۳۳۶ قمری برابر با ۱۲۹۷ خورشیدی در هیأت دولتی که بریاست نجفعلی خان صمصام السلطنه بختیاری تشکیل یافته بود وزیر جنگ شد و در حدود سال ۱۳۲۶ خورشیدی در قم درگذشت.



## لطفعلی قلیخان بختياری که اول

دارای لقب ظفر السلطان و بعد ملقب به امیر مفخم گردید. در زد و خوردهای محمدعلیشاه با مشروطه طلب‌ها در سال ۱۳۲۷ قمری بطرفداری شاه خیلی جدیت داشت.

ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران تألیف خود مینویسد: «در دیه بادامک در رده دولتی امیرمفخم سرکرده بختیاری با مردانش آخرین نقطه جناح چپ و میجر بلازنف با ۱۷۰ قزاق پهلوی به پهلوی موضع گرفته که بموقع خود بیاری امیرمفخم شتابد». و بعد دریافت آباد جنگ سختی بین مجاهدین و قوای دولتی در گرفت در این جنگ قوای دولتی عبارت بود از قزاق و عده‌ای سوار بختیاری بریاست و فرماندهی امیرمفخم. بعد چون پسر عموهایش سردار اسعد و صمصام السلطنه

## لطفعلی میرزا لطفعلی ملقب به

صدرالافاضل و متخلص به دانش پسر حاج کاظم ازادبا و فضلاء بوده در سال ۱۲۶۸ متولد و در سنه ۱۳۵۰ هجری قمری فوت نموده است. از تألیفات وی هزارستان در محاضرات - تذکره الشعراء - موسوم به مخلص - جواهرالبلاغه در منشآت و مراسلات - نمکدان و اندرزنامه میباشد.

۱- مرید حاجی سید عبدالکریم رادکانی بود.



## لطفعلی

لطفعلی خان زند آخرین پادشاه سلسله زندیه پسر رشید جعفر خان و از افراد بسیار شجاع ایران بوده تاجائیکه شجاعت و دلاوری او ضرب المثل شده است. در سال ۱۱۸۰ قمری متولد و در تمام مدت شش سال سلطنتش از سال ۱۲۰۳ تا ۱۲۰۹ ه. ق. گرفتار کشمکش با آغا محمدخان قاجار و سایر دشمنان خود بود و در روز چهارم ربیع الثانی ۱۲۰۹ ق. در پای قلعه بم کرمان بناجوانمردی گرفتار شد و پیش آغا محمدخان بردندش. خان بیرحم قاجار ابتداء بدست خود او را کور کرد و سپس



لطفعلی خان زند

ویرا با آن وضع زار روانه تهران نمود و کمی بعد به دستور او میرزا محمدخان قاجار حاکم تهران این شاهزاده رشید و زیبا را کشت و نعشش را در امامزاده زید تهران بخاک سپردند اینک آقامحمد رضا صاحب تاریخ زندیه در صفحه ۳۹۱ میگوید :

« آنچه مشهور است که نعش آنحضرت را نهانی نقل بنجف اشرف نمودند ، ظاهراً اساسی ندارد. و اینکه برخی از مورخین میگویند که پس از کشته شدن جعفرخان صبح آنروز میخواستند لطفعلی خان فرزند رشید او را بگیرند و وی براسبی بی‌زین سوار شده بجانب بوشهر فرار کرد ، اینموضوع نیز صحت ندارد قتل پدرش ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۰۳ ق. در شهر شیراز وقوع یافت و پس از آنکه صید مرادخان بجای جعفرخان جلوس نمود بوسیله

نامه‌ها بسپاهیانیکه همراه لطفعلی خان بودند خطاب کرد: که اگر او را رها نمایند و از اطراف او پراکنده نشوند مال و ناموس آنان در معرض خطر خواهد بود. آنان نیز خیمه شاهزاده را محاصره کردند ولی قهرمان زند خود را از عقب خیمه باصطبل رسانید و بادونفر بر اسب بی‌زین سوار و از گله‌دار بهوشهر رفت و بالاخره در دوازدهم شعبان آنسال که بعد شرح آن به تفصیل گفته خواهد شد بشیران آمد و در چهاردهم اینماه پادشاه چند روزه یعنی صید مرادخان را از تخت بتخته افکند و خود بسلطنت جلوس نمود و سکه باین شرح بنام خود زد: سکه برزگشت‌دین جعفر از لطف‌علی و ماده تاریخ ذیل هم مثبت این جلوس است که فتحعلی خان صبا ملک الشعراء سروده:

نوبت نوشیروان کوفت بدولت که باد      نوبت او تا ابد دولت او جاودان  
رسم عدالت چو کرد زنده بتاریخ او      گفت صبا کو بود ثانی نوشیروان

اما تفصیل احوال او پیش از اینکه بسلطنت برسد: شرح جنگها - گرفتاری و کشته شدن وی. در سال ۱۲۰۲ قمری بالقب جهانبانی در سن ۲۲ سالگی جعفرخان او را برای گرفتن لار و سرکوبی عبدالله خان و محمدخان پسران نصیرخان لاری فرستاد و لار را فتح نمود و حاکمی از طرف خود تعیین نموده بشیراز بازگشت. در سال ۱۲۰۳ هجری ق. دوباره جعفرخان او را برای سرکوبی باقرخان حکمران گله‌دار و بعضی از مشایخ اعراب سکنه بندر عسویه و غیره از راه فیروزآباد فرستاد و در آن نواحی به موفقیت‌هایی نائل گردید و در رکاب شاهزاده بسیاری از سپاهیان فارس که خانواده آنان در شیراز ساکن بودند وجود داشتند.

لطفعلی خان در حدود گله‌دار بود که قضیه قتل جعفرخان پدر خود را در ۲۲ ربیع‌الثانی سال ۱۳۰۳ قمری بدست افراد زندیه شنید و خواست که فوراً بشیراز برگردد و جانشین پدر خود شود لکن صید مرادخان که جانشین جعفرخان شده و بسلطنت رسیده بود برای تحکیم مقام خود دسائی بکار برد و سرکردگان سپاه لطفعلی خان را بوسائلی بطرف خود جلب نمود و آنها خواستند که لطفعلی خان را در محلی که بود (گله‌دار) او را دستگیر نموده بصید مراد خان تسلیم نمایند. توطئه‌طوری ترتیب داده شده بود که نزدیک بود لطفعلی خان گرفتار سرکردگان خود شود لکن او با چابکی و چالاکی زیاد که ذاتی وی بود خود را باصطبل رسانید و بر اسب بی‌زین و بی‌لجام سوار شده خویشتن را از مهلکه نجات داد و خود را به بوشهر رساند و در ظرف مدت کمی (دوسه ماهی) استعدادی از بوشهری‌ها - حیات داودی‌ها و دشتستانی‌ها برای خود فراهم آورده بسمت شیراز رهسپار گردید.

صید مرادخان که از حرکت لطفعلی خان آگاه شد لشکری بسرکردگی شاه مرادخان برادر خود برای جلوگیری و دفع او فرستاد. شاه مرادخان را سرکردگان لشکرش پس از اینکه با هم اتفاق کرده او را دردالکی دستگیر و دست و پایش را بزنجیر بستند و در بیرازجان نزد لطفعلی خان بردند و بمحض ورود کشته شد و افراد لشکرش بطیب خاطر به لطفعلی خان پیوستند سپس لطفعلی خان با لشکر خود برای سرکوبی و دستگیر کردن صید مرادخان عازم

شیراز شد و پیش از رسیدنش اعیان فارس و زندیه خودشان در صدد دفع صید مرادخان که غاصبانه بر تخت سلطنت نشسته بود برآمده و بر وی شوریدند و او را در ارک محصور و زندانی نمودند و واقعاً بشاره‌زاده جوان زند پیغام دادند و این خبر در کازرون به لطفعلیخان رسید و بمحض آگاه شدن از قضیه با سرعت هرچه تمامتر در ۱۲ شعبان بسمت شیراز شتافت و مردم او را با سلام و صلوات وارد شهر کردند و دو روز بعد ارک را تصرف نمود و صیدمرادخان<sup>۱</sup> و بستگانش را بقتل رسانید و عده‌ای را که گناهشان کمتر بود کور نمود (۱۴ شعبان سال ۱۲۰۳ قمری).

لطفعلیخان پس از ورود بشیراز و مسلط شدن بامور، حاج ابراهیم را در ازاء خدماتش بوزارت خود برگزید. لطفعلیخان هنگامیکه بسلطنت رسید بیست و سه سال داشت و در عین شادابی و جوانی بود. این شاه جوان که سراسر زندگانش بر پشت زین اسب و میدان جنگ گذشته شاید یکی از زیباترین و بدبخت‌ترین و شجاع‌ترین پادشاهان ایران باشد. این شاه جوان رشید از سال ۱۲۰۳ تا سال ۱۲۰۹ قمری که ستاره عمر او غروب کرد یکدم آسوده نبوده و سرانجام نیز بر اثر خیانت همراهان خود بچنگ‌خان خونخوار قاجار افتاد و وی طوری اظهار کفایت و شجاعت نموده است که بزرگترین دشمنان او یعنی آغا محمدخان قاجار در حق او از تمجید نتوانسته است خودداری کند باین معنی که وقتی در قصبه نوا برای باخان که بعدها فتحعلی‌شاه شد در ظرف نه ماه پنج پسرزاده شد باسامی: محمد- علی میرزا - محمدقلی میرزا - محمد ولی میرزا - عباس میرزا و حسینعلی میرزا و خبر این قضیه بگوش آغامحمدخان رسید این پادشاه با اینکه نهایت عداوت را بسا سلسله زندیه و بخصوص با لطفعلیخان داشت بی‌اختیار گفت: «کاش یکی از این پسرهای لطفعلیخان بود». مورخین ایران با اینکه معمولاً بواسطه نداشتن آزادی و استبداد مطلق متملق بوده و از گفتن حقایق امر خودداری میکرده‌اند با وجود این لطفعلیخان را باین صفات توصیف مینمایند: «رستم‌توان - هژبردلیر - شیر بیشه دلاوری». آغا محمدخان که از پیش آمدها و روی دادهای شیراز با خبر شد در سال ۱۲۰۳ قمری برای گرفتن شیراز و دفع لطفعلی-خان بسمت فارس رهسپار گردید و با وجود داشتن لشکری مجهز و سرکردگانی امثال جعفرقلی‌خان برادرش و مصطفی‌خان دولو<sup>۲</sup> به‌مراه خود داشت معذک کاری از پیش نبرد و آغا محمدخان روی اصول و رویه همیشگی خود چون دید از راه جنگ و ستیز برایش نتیجه

۱ - راجع بدستگیر شدن شاه مرادخان و پیوستن لشکرش به لطفعلیخان و همچنین گرفتاری صید مرادخان و از بین رفتن هر دو نفر و بسلطنت رسیدن لطفعلیخان بازیکر این صحنه‌ها و رول مهم با حاج ابراهیم کلانتر شیرازی بود و او این ترتیبات و کارها را بخوبی فراهم آورد.

۲ - هر دو از سرداران معروف قاجاریه بوده‌اند.

حاصل نمیشود و لطفعلی خان مغلوب نخواهد شد بنابراین این مشغول بدسیسه و سازش نهانی و مکاتبات پنهانی با اطراف و مشاورین لطفعلی خان مخصوصاً حاج ابراهیم وزیر شد و در اینکار خویش کاملاً موفق و سرانجام به نیستی و نابودی لطفعلی خان منتهی گردید. آغا محمد خان هنگام بازگشت خود از فارس برای جلوگیری از پیشرفت تجاوزات لطفعلی خان بسمت اصفهان، مصطفی خان دولو سردار نامی خود را با سه هزار نفر در فارس گذاشت و خود بتهران بازگردید و در سال ۱۲۰۴ قمری باز دوباره بفکر تسخیر فارس و گرفتن شیراز افتاد و رهسپار آنسامان گردید. لطفعلی خان که اینموضوع را شنید جهت استحکام کار خود برای استمداد از مشایخ بنادر و رؤساء دشتی و دشتستان بآن نواحی رفت و در این سفر موفقیت‌هایی برای خود حاصل نمود لکن در غیاب او اعیان و متنفذین شیراز که در رأس آنان حاج ابراهیم که لطفعلی خان او را بوزارت خود برگزیده بود بواسطه مکاتبات سری و فرستادن پیغامها بوسیله اشخاص مطمئن با آغا محمد خان نهانی ارتباط پیدا کرده بودند و بواسطه مقتضیاتی و آماده نبودن کار صلاح او را ندیدند که در اینموقع دست باقدا می‌زده بشیراز بیاید و بنا بصلاح دید آنان گرفتن شیراز را بوقت دیگری محول داشتند.

آغا محمد خان نیز از گفته‌های آنان مطمئن شده بتهران بازگردید. لطفعلی خان در سال ۱۲۰۵ قمری از گرفتاریهای آغا محمد خان و ورود مرتضی قلیخان برادرش از خاک روسیه بایران و گرفتن کیلان آگاه شده اغتنام فرصت کرد و موقع را برای عملیات خود منتظم شمرد بنابراین با لشکری از شیراز برای گرفتن اصفهان رهسپار گردید. آغا محمد خان که از حرکت او خبردار شد با باخان (فتحعلی‌شاه) را ملقب بجهانبانی نموده و در سال پیش نیز او را بولیعه‌دی خود بنا بگفته میرزا صادق وقایع نگار مروزی مؤلف تاریخ جهان آرا انتخاب کرده بود و سنش در حدود بیست سال بود با پنج هزار سوار بفرماندهی مصطفی خان دولو قاجار بهترین سردار خود برای مدافعه و جلوگیری لطفعلی خان فرستاد.

لطفعلی خان با شجاعت فوق‌العاده‌ای که داشت و در جنگ و لشکرکشی خیلی زبردست و با تجربه شده بود و در جنگها حقیقه هنر نمائی می‌کرد قطعاً در این جنگ نیز فاتح میشد لکن از توطئه و نقشه قبلی حاج ابراهیم شیرازی و وزیرش که بر علیه او ترتیب داده بود و از داشتن ارتباط و سازش نهانی با آغا محمد خان بکلی بی‌اطلاع بود. عبدالرحیم خان<sup>۱</sup> برادر بزرگ حاج ابراهیم که در این لشکرکشی همه کاره لطفعلی خان شده بود و برادر دیگرش محمدعلی خان که فرمانده فوج پیاده بود باتفاق سایر سرکردگان موافق و معاهد و به دستور سری حاج ابراهیم وزیر، آشوب و بلوایی در اردو راه انداختند و بطرف سراپرده لطفعلی خان شلیک

۱- عبدالرحیم خان پسر دوم حاج‌هاشم بوده و از سال ۱۲۰۸ تا ۱۲۱۵ قمری حاکم اصفهان بود و با وجود خدمات برجسته خود بسلسله قاجاریه در سال اخیر الذکر بامر فتحعلی شاه قاجار پادشاه دوم سلسله مزبور در اصفهان کشته شد.

کردند. لطفعلی خان بیچاره از همه جای خبر پس از اینکه از قضیه آگاه گردید برای اینکه دستگیر نشود سوار اسب خود شده با اتفاق چند نفری بخیال اینکه شیراز با حصار آجری محکمش رادر دست خود دارد بسمت شیراز فرار نمود لکن در میان راه خبر شد که شیراز را حاج ابراهیم تصرف نموده و خوانین مهم زندیه زندانی و پادگان آنجا نیز بتوسط وی خلع سلاح شده اند. مصطفی خان بقصد دستگیری لطفعلی خان بشتاب هر چه تمامتر چند فرسخی بتعاقب او رفت لکن باو نرسید و مأیوسانه به محل اولیه خود بازگشت.

در این هنگام لطفعلی خان از يك طرف گرفتار مرد سائس و نقشه کشی مانند حاج ابراهیم شیرازی و از سوی دیگر در مقابل مردم حیل و سائسی نیز مانند آغا محمد خان قاجار دچار بود و با اینکه خود مردی بسیار شجاع - متهور و بی باک کم نظیری بود لکن خیلی جوان و در کارها خیلی بی تجربه بود. معلومست که علاوه بر شجاعت و سلحشوری برای پیشرفت کارها سیاست هم لازمست و بدبختانه در مقابل دو حریف سائس زبردست، نامبرده سیاست چندانی نداشت. لطفعلی خان برای گرفتن شیراز خیلی کوشش نمود لکن موفق بگرفتن شهر نگردید و بناچار بسمت خلیج فارس رهسپار شد و در این هنگام نیابت حکومت فارس از طرف آغا محمد خان به ده حاج ابراهیم واگذار گردید<sup>۱</sup>.

حاج ابراهیم خان برای آنکه بدها مورد تجاوز لطفعلی خان واقع نشود و خود محفوظ و مصون بماند مصطفی خان دولو را با اردوی سه هزار نفریش از آباده برای محافظت شیراز خواست و پس از ورود مصطفی خان چون عده مزبور در قبال تمرضات لطفعلی خان کافی بنظر نمیرسید آغا محمد خان بنا به صلاح دید و اصرار حاج ابراهیم خان برای امداد مصطفی خان پنج هزار سوار دیگر بفرماندهی جان محمد خان قاجار دولو<sup>۲</sup> بشیراز روانه نمود. و از آن طرف لطفعلی خان در مدت بسیار کمی خود را حاضر و آماده نبرد نموده با عده ای که برای خویش جمع آوری کرده بود بشیراز بازگشت و با بودن قوای زیاد شهر را محاصره نمود و جنگی بین لطفعلی خان و لشکریان اعزامی به سختی در گرفت و يك هفته تمام طول کشید سرانجام لطفعلی خان عقب نشینی کرد و در زرقان تقریباً تحصن اختیار نموده مشغول بقلعه داری گردید.

حاج ابراهیم خان با نظر بسیار دقیقی که داشت معتقد بود که دفع لطفعلی خان با این لشکرها و این سرکردگان امکان پذیر نیست و باید خود آغا محمد خان با لشکر مجهزتری او را دفع نماید این بود که روی این نظر آغا محمد خان در سال ۱۲۰۶ قمری برای اینکار تجهیز لشکر کرده خود شخصاً عازم فارس گردید.

۱- پس از ورود آغا محمد خان در سال ۱۲۰۶ قمری بشیراز حاج ابراهیم را درازاء خدماتش لقب خانی داده و او را بحکومت فارس منصوب و برقرار نمود.

۲- جان محمد خان قاجار دولو رئیس ایل قاجار پسر قره خان وجد اعلا علیخان صفاء یا صفاء علی شاه ظهیر الدوله بوده است.

لطفعلی خان در این هنگام بخوبی میدانست که با عده بسیار کم در مقابل انبوه لشکر آغا محمدخان کاری از پیش نخواهد رفت از این جهت دل بدریا زده تصمیم به شبیخون زدن نمود که شاید از این راه برایش نتیجه‌ای حاصل شود بنا بر این از زرقان با عده کم خود عازم نبرد شد و آغا محمدخان با اردوی خود به ابرج رسید و در این هنگام پنهانی بوی اطلاع داده شد که لطفعلی خان از زرقان برای شبیخون زدن حرکت کرده و بمحض اطلاع از این قضیه ابراهیم خان دامغانی<sup>۱</sup> را که یکی از سرکردگان لشکرش بود با عده‌ای بعنوان مقدمه الجیش بجلو لطفعلی خان فرستاد و خود بیش از پیش دقیقاً مراقب پیش آمدها شد. لطفعلی خان بمحض اینکه با ابراهیم خان رسید با اینکه نامبرده از دلیران نامی بود او را از پای درآورد و عده تحت فرماندهی او را پراکنده - اسیر و کشت و پس از کشتن ابراهیم خان شبانگاه متوجه اردوی آغا محمد خان گردید و یکسر تا نزدیک چادر آغا محمدخان رفت و هیاو و اضطراب شدیدی در اردو راه افتاد و هر کسی از ترس بسمتی فرار میکرد که خویشتن را از مهلکه نجات دهد و نزدیک بود که خود آغا محمدخان نیز گرفتار و کشته شود و لطفعلی خان فاتح گردد.

در این میان ناگهان میرزا فتح‌الله نام اردلانی که در اردوی آغا محمدخان بود و سابقه آشنائی هم با لطفعلی خان داشت پیش دویده و مزده فتح به لطفعلی خان داد و ضمناً باو اظهار داشت که آغا محمدخان فرار کرده خوب است که دست از جنگ بکشید و اردو غارت نگردد که زیانش بیشتر خواهد بود.<sup>۲</sup> لطفعلی خان بخت برگشته و بی سیاست هم گفته او را باور کرد و بلشکریان خود دستور داد که آرامش را حفظ نمایند و دست از غارت

۱- نام این شخص در جلد سوم صفحه ۵۳ منتظم ناصری و همچنین در جلد نهم روضه الصفاء ابراهیم خان اشرفی مازندرانی ذکر شده است.

۲- میرزا فتح‌الله پسر میرزا عبدالله اردلانی بوده که مدتی وزیر کردستان بود. میرزا فتح‌الله چون آوازه لطفعلی خان را شنید بطمع جاه و مال بوی پیوست و از مقرین او گردید و بعضی از مورخین او را جاسوس آغا محمدخان دانسته‌اند و این موضوع چندان درست نیست. میرزا فتح‌الله در میان آن جنجال و هیاو و هرج و مرجی که لطفعلی خان در اردوی آغا محمدخان ایجاد کرده بود و هر کس از ترس گرفتاری و کشته شدن برای نجات دادن خود بسمتی فرار میکرد او اینطور فهمیده بود که آغا محمدخان فرار کرده و در میان چادر خود نیست و خواست که خدمتی به لطفعلی خان کرده باشد و پس از اینکه لطفعلی خان به خط خود پی برد و بسمت کرمان فرار کرد میرزا فتح‌الله نیز به یزد فرار کرد و سپس به شیراز رفته در حرم سید میراحمد مشهور بشاه چراغ بست نشست و بر حسب امر آغا محمدخان او را در سال ۱۲۰۹ قمری از آنجا بیرون آورده زبانش را بریدند و از هر دو چشم کور نمودند. بنا بر این نمیتوان گفت که تعمداً برای خاطر آغا محمد خان این حرف را به لطفعلی خان زده باشد. پس از زبان بریدگی و نابینائی تاسی سال بعد هم زنده بود تا اینکه در سال ۱۲۳۹ ه.ق. درگذشت. نامبرده شاعر نیز بوده و خرم تخلص مینموده است. از اشعار اوست:

هاتفی ناگه زغیم این بشارت داد و گفت شادزی خرم که این دولت تراه درخور است



و کشتن بکشد و بامدادان دست بعمليات زنند. صبح که شد بواسطه صدای مؤذن معلوم گردید که موضوع فرار آغا محمدخان صحت نداشته و همچنان در جای خود باقی و برقرار است. لطفعلی خان پس از آگاه شدن از قضیه و پی بردن به خبط و خطای خود، بسمت کرمان فرار نمود بخیال آنکه کرمان را الاقل در دست خود داشته باشد لکن میرزا ابوالحسن خان (جد آقاخانهای محلات) حاکم کرمان او را به شهر راه نداد و لطفعلی خان برای گرفتن شهر هر قدر کوشش نمود کاری از پیش نبرد ناچار شده بسمت راور رفت. در آنجا نیز میرزا محمد خان راوری حاکم بلوک مزبور برای خدمتگزاری به قاجاریه عزم گرفتن او را داشت چون موفق نشد بمنازعت باوی پرداخت و عده ای از همراهان او را اسیر و مقتول نمود. لطفعلی خان از روی ناچاری و اضطراب از راه چهل پایه لوط به طبس رفت و امیر حسن خان<sup>۱</sup> حاکم آن شهر مقدم او را گرامی داشته مدت دو ماه از وی پذیرائی شایانی بعمل آورد و بعد سیمصد نفر سوار گزیده تحت اختیار او گذاشت.

لطفعلی خان با این عده کم خود از مبارزه با آغا محمدخان منصرف نگردید و باز دوباره بخیال سلطنت و تاج و تخت از دست رفته خویش افتاد و بسمت یزد و فارس رهسپار گردید. در یزد علی نقی خان بافتی را که لشکرش ده برابر لشکر او بود سخت شکست داد و درهم نوردید. او از میدان نبرد فرار کرد و مجبور گردید که بحصار شهر پناهنده شود و مشغول به قلعهداری گردد. لطفعلی خان در اینجا خود را زیاد معطل نکرد و بسمت شیراز برای گرفتن آن شهر رفت در این هنگام حاجی ابراهیم خان بیگلربیگی (استاندار) فارس از آمدن او خیلی سخت نگران شده و پس از دادن گزارش لازم به آغا محمدخان و او را از جریان کار آگاه نمودن از وی استمداد نمود. آغامحمدخان فوراً هشت هزار سوار بفرماندهی محمد حسین خان قوآنلو کشیکچی باشی خاله زاده خود که معروف به دوداغ (لب کلفت)<sup>۲</sup> بود به شیراز روانه نمود و پس از آن سه هزار نفر دیگر را برای اعانت لشکر مزبور فرستاد.

لطفعلی خان با عده بسیار کم خود با لشکر بی شمار اعزامی آقا محمد خان چندین جنگ نمود و چون اطرافیان او بواسطه پیشرفت های زیاد آغا محمدخان نسبت باو دلسرد شده بودند از این جهت لطفعلی خان با هر قدر کوشش زیاده از حد که بعمل آورد عاقبت شکست خورد و دوباره به طبس به نزد امیر حسن خان رفت. امیر حسن خان چون شخصی آگاه و مجرب بود بخوبی میدانست که با این وضع و احوال برای لطفعلی خان پیشرفتی حاصل نخواهد شد و درهمه جا موفقیت با آغامحمدخان است برای اینکه از خود دفع شر کنند مشوره<sup>۳</sup> باو پیشنهاد کرد که باید

۱- امیر حسن خان عرب زنگوئی از طایفه اعراب بنی شیبان مقیم نواحی طبس پسر امیر علی مردان خان که پدر ویس از امرای بزرگ و مقتدر خراسان بوده اند.

۲- محمد حسین خان چون لب بسیار کلفتی داشته بدو داغ معروف بوده است و دو داغ در ترکی بمعنای لب است.

در این هنگام از شخص نیرومندتری استمداد بجوئی و آن شخص نیرومند امروزه تیمور شاه<sup>۱</sup> پادشاه افغانستان است که او میتواند بیش از توانائی من و دیگران بشما کمک کند. لطفعلی خان متقاعد گردید و سمت قندهار رهسپار شد. در قائن که رسید خبر درگذشت تیمور شاه را در آنجا شنید و از رفتن به افغانستان بکلی منصرف گردید.

در این هنگام متحیر و مردد ماند که چه کند و بکدام سمت برود در حال تردید بود که نامه‌هایی از جهانگیر خان پسر محمد حسین خان سیستانی حاکم بم و محمد خان پسر اعظم خان افغان حاکم نرماشیر<sup>۲</sup> بوی رسید مشعر بر اینکه اگر به این حدود بیایید ما از جان و مال در راه تو دریغ نخواهیم داشت. لطفعلی خان حیران و سرگردان، درخواست آنان را پذیرفت و باعده همراهان خود به نرماشیر و بم آمد. محمد خان و جهانگیر خان هر دو نفر نهایت استقبال و پذیرائی را نسبت بوی بعمل آوردند و هر یک پانصد نفر سوار<sup>۳</sup> تحت اختیار او گذاشتند و خود نیز برای خدمتگزاری به همراه وی روانه نبرد گردیدند.

لطفعلی خان باعده مزبور بکرمان رفته آنجا را فتح نمود (۱۲۰۸ قمری) و روز دیگر نام پادشاهی یافته خطبه و سکه باسم او نمودند. آغامحمد خان در این سال عازم خراسان

۱- تیمور شاه پسر احمد شاه و دومین پادشاه مملکت جدید التأسیس افغانستان از سلسله درانی یا ابدالی شعبه سدوزائی بوده که پس از بیست و دو سال سلطنت در روز یکشنبه هفتم ماه شوال ۱۲۰۷ هجری قمری در کابل درگذشت و در همانجا بخاک سپرده شد. در جلد اول سراج-التواریخ صفحه ۴۷ و چهار تألیف ملا فیض محمد کاتب هزاره درگذشت تیمور شاه در سال ۱۲۰۷ قمری و زمان سلطنتش ۲۲ سال ذکر شده و در تاریخ منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۵۹ تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه سال فوتش را ۱۲۰۹ قمری و مدت پادشاهی سی سال و در صفحه ۳۰۲ طبقات سلاطین اسلام تألیف استان‌لی لیلین پول سلطنت او را بیست سال و تاریخ وفاتش در سال ۱۷۹۳ میلادی (۱۲۰۷ قمری) ذکر شده است. بنا بر این ۱۲۰۷ قمری درست و ۱۲۰۹ اشتباه است.

۲- پیوستن جهانگیر خان و محمد خان و بطور کلی خوانین دیگر کرمان به لطفعلی خان جهت پیشترش برای این بود که آغامحمد خان در سال ۱۲۰۷ قمری تصمیم گرفت که خوانین نواحی مختلفه کرمان را سرکوبی نموده و بخان‌خانی آنان بکلی خاتمه دهد. برای انجام اینکار بابا خان (فتحعلی شاه) را باده هزار نفر به فرماندهی مصطفی خان دولو بجلو فرستاد و بعدهم عبدالرحیم خان برادر بزرگ حاجی ابراهیم خان شیرازی را بفرماندهی قسمتی از لشکر فارس ضمیمه اردوی مزبور نمود. آنها قلاع بم و نرماشیر را گرفتند و باقتدار خوانین آن نواحی خاتمه دادند و ضمناً مطابق معمول و رسوم ممالک شرقی فاتحین تعدی و تجاوز زیادی نسبت باهالی محل روا داشتند باین جهات بود که خوانین مزبور لالچ علی بل لیبض معاویه هواخواه لطفعلی خان شدند.

۳- در فارس نامه ناصری صفحه ۲۳۸ جهانگیر خان را با پانصد نفر سوار و در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۵۵ یک هزار نفر ذکر شده است.

بود که ورود لطفعلی خان را به کرمان و گرفتن آن نواحی را شنید به این مناسبت فوراً فسخ عزیمت نموده با باخان جهانبانی (فتحعلی شاه) را با پنجهزار سوار از پیش روانه کرمان نمود و خود بعد در تاریخ چهارم شوال بدنبال آنان بسمت کرمان رهسپار گردید و در تاریخ شانزدهم ذیقعد بحوالی کرمان رسید. آرتش آغا محمد خان را در این هنگام شصت هزار نفر نوشته اند<sup>۱</sup>.

لطفعلی خان برای مبارزه بالشکر انبوه مزبور با سبصد نفر جنگجو از شهر بیرون آمد و در آغاز نبرد فتح با او شد لکن بعد با هر قدر کشت و کوشش موفقیت حاصل ننمود، شکست خورد و به شهر پناه برد و آغا محمد خان با لشکری که در زیر فرمان خود داشت شهر کرمان را حلقه وار محاصره نمود. محاصره کرمان مدت چهار ماه و اندی<sup>۲</sup> بطول انجامید سرانجام چون قحط و غلای بسیار سختی در شهر ایجاد گردید شهر از روی اجبار تسلیم شد. لطفعلی خان برای اینکه گرفتار نشود بایک جلادت و هنر نمائی عجیب و غریبی از شهر خارج شده با جنگ و گریز بطرف بم فرار نمود.

آغا محمد خان پس از گرفتن شهر گمان میکرد که لطفعلی خان هنگام هجوم لشکریانش به شهر یا کشته شده و یا اینکه گرفتار گردیده لکن بعد بمحض اینکه فرار او را از میان انبوه لشکر خود که تمام اطراف شهر را مانند حلقه انگشت در محاصره داشتند آگاه گردید فوق العاده خشمناک شد و نسبت به اهالی کرمان رفتار چنگیز و تیمور را پیشه خود ساخت و امر به قتل عام کرمانیان داد و به افراد لشکر خود اجازه داد بهر نحوی که میخواهند با مردم رفتار نمایند و آنها را نهایت وحشیگری را نسبت به اهالی بیچاره کرمان بعمل آوردند. مورخین خودمان، مانند همیشه اوقات، از باب ترس و تملق، سکوت اختیار نموده چیزی از مظالم آغا محمد خان در کتب خود منعکس ننموده اند و اگر هم چیزی نوشته شده خیلی مبهم و باختصار پرداخته اند لکن مورخین اروپائی، برعکس مورخین ایرانی، چون از کسی ترسی نداشته اند و چاپلوسی هم در کار نبوده، قضایا را بخوبی شرح داده اند از آن جمله سر جان ملکم انگلیسی در جلد دوم تاریخ ایران تألیف خود در این باب چنین گوید:

روز دیگر که آغا محمد خان از فرار لطفعلی خان استحضار یافت نایره غضبش زبانه کشید قریب هشت هزار نفر از زنان و اطفال مردم را به سپاهیان خود مانند غلام و کنیز بخشید و جمیع مردان شهر را بحکم وی یا کشتند یا کور کردند. منقول است که عدد کسانی که از چشم نابینا شده اند به هفت هزار رسید و عدد کشتگان نیز از این متجاوز بود. کسانی که در این بلیه شامل نشدند نه بسبب رحم کسی یا گریز خود بود بلکه بدین جهت که دست جلادان از کثرت عمل از کار

۱- بنا بگفته تاریخ کرمان صفحه ۳۶۰.

۲- از تاریخ هفدهم ذیقعد ۱۲۰۸ تا غره ربیع الثانی ۱۲۰۹ قمری.

ماند. گویند که آغا محمدخان حکم کرد که بوزن مخصوصی یعنی چند من چشم از برای او ببرند و هیچ استبعاد ندارد بسیاری از این مردم هنوز زنده اند و بعضی در اطراف بسؤال روزگار میگذرانند.

ژنرال سرپرسی سایکس در سفرنامه خود صفحه ۹۷ مینویسد: «کرمان در این موقع بمصیبت و بلیه عظیمی گرفتار گردید که تقریباً یک قرن دیگر نیز خرابی ها و خسارات وارده آن جبران و ترمیم نخواهد شد سپاهیان آغامحمدخان بیست هزار نفر زن و بچه باسارت و کنیزی بردند و بموجب دستور این فاتح سفاک هفتاد هزار چشم از حدقه در آوردند و نامبرده به پیشکار خود خاطر نشان کرده بود که هرگاه از تعداد معین یک عدد کسر باشد چشمان او در عوض کنده خواهد شد». و در جلد دوم صفحه ۴۵۱ تاریخ خود چنین گوید: «با مردم کرمان بانهایت قساوت و بی رحمی که بتصور نمی گنجد رفتار شد زنان آنجا را تسلیم قشون کرده و سر بازان را تشویق نمودند که ناموس آنها را نه تنها هتک کنند و بعد به قتلشان برسانند بلکه فاتح دستور داد که بیست هزار جفت چشم باو تقدیم نمایند. بدین طریق تقریباً تمام جمعیت ذکور شهر کور شده و زنانشان را مانند برده تحویل آرتش داده شدند. آغامحمدخان بعداً برای اینکه خاطره دستگیری لطفعلی خان بشکل مناسبی محفوظ بماند دستور داد ششصد نفر اسیر را گردن زده و سرهای آنها را بتوسط سیصد نفر دیگر که آنها را هم بعداً کشتند به بم حمل کردند و در آنجا در نقطه ای که لطفعلی خان دستگیر شده بود از سرهای آنها هرم هایی ساختند. سرهنگری پوتین جر<sup>۱</sup> در سال ۱۸۱۰ میلادی (۱۲۳۵ قمری) این هرم ها را شخصاً دیده است. کرمان از آن روز دیگر به بودی نیافت امروز بیش از هر شهر ایران در آنجا گدا وجود داشته و از فقر رنج میبرند».

لطفعلی خان با جهانگیر خان شبانگاه از خندق شهر کرمان گذشتند و اضطراب شدیدی که از ترس گرفتار شدن برای هر دو نفر تولید شده بود جهانگیر خان در حین فرار راه بم را کم کرد و از لطفعلی خان جدا شد و به بیراهه افتاد لکن لطفعلی خان در یک شبانه روز ۲۴۰ کیلومتر راه را پیموده خود را به بم رسانید و جهانگیر خان سه روز بعد به بم رسید. لطفعلی خان به محض ورود به بم، محمدعلی خان<sup>۲</sup> و برادران دیگر جهانگیر خان از وی جویای حال

Sir H. Pottinger-۱)

۲- پس از جهانگیر خان مهمترین فرزندان محمدحسین خان سیستانی محمدعلی خان بود و او پس از اینکه لطفعلی خان همان خود را در بم زخمی و گرفتار نمود سه قطعه الماس مشهور باسامی دریای نور، تاج ماه و اکبر شاهی را که در بازوی او بسته بود در آورد و بتوسط حیدر خان برادر خود بنزد آغامحمدخان بکرمان فرستاد و این سه قطعه از بقایای جواهراتی بود که نادر شاه از هندوستان آورده که پس از پراکنده شدن بدست کریم خان زند افتاد و از او بتناوب به لطفعلی خان رسیده بود و اکنون هر سه جزو جواهرات سلطنتی باقیست.

برادر خود شدند .

لطفعلی خان بآنان جواب داد که تا بیرون شهر کرمان باهم بودیم اوعقب ماند و بزودی خواهد رسید . برادران جهانگیرخان سه روز صبر کردند و منتظر آمدن او شدند و چون خبری از او نشد یقین کردند که گرفتار شده و پیش خود چنین فکر کردند که اگر لطفعلی خان را گرفته و تحویل آغا محمدخان بدهند بواسطه این خدمت ممکن است که در مجازات او تخفیف کلی داده شود و همین کار را هم کردند باین معنی پس از پی کردن غران اسب نامی او و مجروح کردن دست و پای خود او، لطفعلی خان را زنجیر کرده مراتب را به آغا محمدخان گزارش دادند و بعد او را بآن حال زار سوار شتر کرده به همراه حیدرخان یکی از برادران جهانگیر خان وسی نفر سیستانی بسمت کرمان روانه نمودند .

جهانگیرخان در قریه دارزین شش فرسخی بم بآنان رسید و از کردار برادران خود زیاد خوشش نیامد و چون کاری که نباید بشود شده بود موضوع را دیگر دنبال نکرد و ساکت ماند . آغا محمدخان هم پس از آگاه شدن از دستگیری لطفعلی خان فوراً محمدولی خان قاجار را بایک هزاروپانصد سوار برای آوردن او فرستاد . محمدولی خان بآنها رسیده و لطفعلی خان را تحویل گرفت و باوجود اینکه قبلاً او را زنجیر کرده بودند دوباره او را زنجیر و ریسمان پیچ کرده بنزد آغا محمدخان که در کرمان در خانه آقا علی بود آوردند .

میگویند آغا که محمدخان به محض اینکه لطفعلی خان را دید از خوشحالی زیاد و کینه ورزی که داشت بجای اینکه از راهرو و پله های اطاق پائین بیاید و بسمت او رود از سمت ارسی (تالار) خود را به پائین انداخت و بادست خود اول هر دو چشم او را از حدقه درآورد و بعد بگارد مخصوص خود که بیشتر آنان از ترکمن ها بودند دستور داد که اعمال وحشیانه و حیوانی نسبت باو انجام دهند . آنان نیز مرتکب اعمال قبیحه باوی گردیدند . در این باب مورخین خودی و بیگانه چنین گفته اند :

هدایت در جلد نهم روضة الصفاء مینویسد : «پس از خفت و اهانته و مؤلف تاریخ کرمان مینویسد : «بانهاء مختلفه حکم به خفت و خواری اوشده . مؤلف فارس نامه گوید : «خان زند را بحضور شهریار قاجار آوردند و از غایت خشم و غضب غلامان ترکمن را مأور فرمود تا با آن نادره زمان معامله قوم لوط نمودند» .

سرجان ملکم انگلیسی در جلد دوم تاریخ ایران تألیف خود این چنین گوید : «تقریر کردار آغا محمدخان علی التفصیل در این مورد بالنسبه باین پادشاه اسیرمایه تفضیح طبیعت انسانی و تحریر آن موجب تلویث صفحه تاریخ است . خواننده را نفرت انگیزد و شونده را ضحرت زاید . همین کفایت است که چشمان لطفعلی خان را به سرانگشت کننده او را به تهران فرستاده» .

۱- برخی از مورخین نام این شخص را محمد علی خان نوشته اند و اشتباه است و همان محمد ولی خان درست است .

سرها نری پوتین جر سابق الذکر در سفر نامه خود مینویسد: «بروایتی آغامحمدخان شخصاً چشم دشمنش را در آورد».

واتسون نیز در تاریخ قاجاریه تألیف خود مینویسد: «چشم دشمن مجروحش را از کاسه سر در آوردند. قساوت‌های دیگری که درباره‌اش روا داشتند فقط از دماغ يك سفاك وحشی مانند او امکان داشت». پس از این همه خواری‌ها و خفته‌ها آغامحمدخان او را در ماه ربیع الثانی ۱۲۰۹ قمری به تهران فرستاد و بطوریکه پیش گفته شد پس از چندی که از ورود او به تهران گذشت در همین سال میرزا محمد خان قاجار دولوی بیکلری یکی تهران<sup>۱</sup> با اشاره آغامحمد خان او را کشت و در امام زاده بخت سپردند و اما سرگذشت جهانگیر خان و برادرانش، پس از گرفتاری لطفعلی خان باین نحو گذشت: جهانگیر خان و حیدرخان و سایر برادران، پسران محمدحسین خان سیستانی، پس از زندانی شدن آغا محمدخان دستور داد که تمام آنها را کور نمایند و پس از کوری آنان را با کوچ و بنه روانه تهران نمود و بعد هم به تدریج با آن حال زار بکلی از بین رفتند.

حاج مبارک خان خواجه‌باشی ناصرالدین‌شاه که نام اصلی او صدف مبارک و از خواجه‌های سیاه زر خرید شاهی بود بتدریج ترقی کرد و بمقام خواجه باشیگری رسید و خیلی طرف توجه شاه گردید. در سال ۱۲۶۸ قمری از طرف ناصرالدین شاه به لقب خانی و منصب سرتیپی سواره نانکلی وهداوند و کنکرلوارتقاء یافت و از این تاریخ او را حاجی مبارک خان سرتیپ خطاب میکردند.

در سال ۱۲۷۵ قمری که ناصرالدین‌شاه، پس از عزل میرزا آقاخان صدراعظم نوری، بمسافرت کردستان و آذربایجان پرداخت پس از ورود بحوض سلطان قم، منزل دوم تهران به قم، اردو زد و جاده‌های شاه برافراشته شد (۹ رمضان). هنگام شب ناصرالدین‌شاه در خواب بود بین یحیی خان که در این موقع مقام ومنصب آجودان مخصوص و مترجمی حضور شاه را داشت و بعدها متدرجاً ملقب بمتمم‌الملک - وزیر مخصوص و مشیرالدوله و شوهر ملک زاده عزت‌الدوله خواهر تنی ناصرالدین‌شاه گردید با حاج مبارک خواجه‌باشی در سربرد و باخت قمار نزاع سختی در گرفت و حاج مبارک در حال مستی قمه کمر خود را کشیده به پیشانی یحیی خان فرود آورد. میگویند که یحیی خان از این ضربت در غلطید و خون جاری شد. پاشا خان امین‌الملک که در این موقع سمت پیشخدمتی خاص و از ملتزمین رکاب بود و در مجلس قمار نیز حضور داشت قضیه را فوراً به ناصرالدین‌شاه که در خواب رفته بود اطلاع داد. شاه بیدار شده و پس از تحقیقات کافی امر کرد که حاج مبارک را گردن بزنند و حاج مبارک خان هر چه التماس کرد و بقدام‌های شاه افتاد و گفت من صدف توهستم و مرا به بخش قبول نشد و امر شاه فوراً اجراء گردید و سر حاج مبارک بریده و پیش ناصرالدین‌شاه آورده شد.

دکتر پولاک<sup>۲</sup> اطریشی که پس از فوت دکتر کلو که<sup>۳</sup> فرانسوی که در سال ۱۲۷۲ ه. ق.

۱- پدرالله یارخان آصف‌الدوله.

۲- Polak

۳- Cloquet



( ۱۸۵۵ میلادی ) طبیب مخصوص ناصرالدین شاه گردید در مجلد اول صفحه ۲۵۷ کتاب ایران Persien تألیف خود نام او را بشیر خان ذکر کرده و راجع بوی چنین گوید: «خواجه‌ها بر سایر مستخدمین مقدم میباشند. کلیدهای منزل و صندوق خانه به آنها سپرده میشود حتی گاهی برخلاف مقررات به آنها حق ازدواج هم میدهند. مثلاً خواجه شاه بشیر خان پس از فوت محمدشاه با یکی از زنهای زیبای او ازدواج کرد بقدری این موضوع حیرت‌آور است که لازم دانستم شرح آنرا بنویسم: در طفولیت او را بایران آورده و بمادر شاه هدیه کرده بودند وقتی ولیعهد بسطانت رسید بواسطه پرستاری‌هایی که بشیر خان در طفولیت از او کرده بود بسمت خواجه باشی منصوب گردید. مشارالیه خوش هیکل بود و عاشق تجمل زیاد و چون نسبت به اهل حرم سخت گیری و شدت عمل زیاد داشت به تحریک زنها شغل او را به سرتیپی يك دسته از سواران تبدیل کردند و میرزا تقی خان امیر کبیر حقوق گزاف او را به دوهزار تومان تقلیل داد. بشیر خان با عباراتی جسورانه از این تقلیل حقوق شکایت کرد. امیر از حضار پرسید: واقعاً قیمت خرید يك کاکا چه مبلغ است؟ حضار جواب دادند سی تومان امیر فرمود ملاحظه کنید این شخص به دو هزار تومان هم قانع نیست. پس از عزل امیر کبیر وضعیت بشیر بهتر شد و مجدداً بشغل خواجه‌باشی منصوب گردید. باز زنها تحریکاتی کردند و او محکوم به حبس نظر در خانه خود شد. در آن ایام من اغلب بمنزلش میرفتم و او را مست تریاک و مشروب میدیدم و مبالغ زیادی در قمار می‌باخت و زنش هم بافساق خود خرج زیاد میکرد بطوریکه مکرر شاه مجبور بود قروض او را بپردازد.

در تابستان ۱۸۵۹<sup>۲</sup> شاه عازم سفری بولایات شد و اکیداً امر فرمود که بشیر خان جزء ملتزمین نباشد و مبلغ هزار تومان هم برای پرداخت قسروضش داده بود. همین که شاه دو روز از شهر دور شده بود، بشیر خان پشت سر اردو حرکت کرد، پس از ورود به اردو، در حوض سلطان نزدیکی قم، در یکی از چادرهای نزدیک سرا پرده شاه بادر باریان مشغول قمار گردید. حضار سرخوش بودند و یحیی خان بی‌تربیتی و فضولی بشیر را تنقید نمود او هم با قمه کمرش زخمی بصورت و دماغ یحیی خان زد. مشارالیه با همان حال زخمی بحضور شاه شکوه برد، بشیر خان را بحضور آوردند و او برای عذرخواهی عرض کرد ز خریدم (یعنی من را با پول خریده‌اید و ز خرید گناهش بگردن صاحب اوست) شاه از این فضولی بیشتر در غضب شد و امر کرد میر غضب سر او را از تن جدا کند و این امر هم فوراً اجراء گردید.

دکتر فوریه<sup>۳</sup> که از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۹ قمری در دربار و طبیب خاص ناصرالدین شاه بوده در کتاب سه سال در دربار ایران تألیف خود وقوع قضیه حاج مبارک را این طور نوشته است: «یحیی خان مشیرالدوله که معمولاً او را مشیر می‌گویند ترقی خود را مدیون پیش‌آمدی است که کاملاً از نوع داستان‌های شرقی است باین معنی که این مرد بسیار زیرک در جوانی بفرانسه فرستاده شد تا تحصیلات خود را در آنجا تکمیل کند. پس از آنکه زبان ما را بخوبی

۱- اولین خواجه‌باشی ناصرالدینشاه.

۲- ۱۲۷۵ قمری.

۳- Fevrier

آموخت چنانچه امروز آنرا به نهایت صحت بلکه ادیبانه تکلم می‌کند به تهران برگشت و شاه اورا آجودان مخصوص خود کرد و بهمین وسیله بمقام سلطنت تقرب حاصل نمود .

در سال ۱۲۷۵ موقعی که اردوی شاه در منزل حوض سلطان بود و یحیی خان در جلو چادر پادشاه قراول میداد و دستور داشت که احدی را نگذارده چادر داخل شود حاجی مبارک خواجه سرا خواست بزور به داخل چادر سلطنتی قدم گذارد و یحیی خان مانع شد . حاجی مبارک قمه خود را کشید و چنان ضربتی بصورت یحیی خان زد که بینی اورا شکافت . شاه از این سروصدا از چادر بیرون جست و چون بر جریان قضیه اطلاع یافت امر داد تافی المجلس گردن حاجی مبارک را زدند و تمام دارائی اورا به یحیی خان بخشید .

عبدالله مستوفی در جلد اول صفحه ۳۸۷ کتاب شرح زندگانی من بایک واسطه از قول غلامحسین خان صدیق السلطنه<sup>۱</sup> زیندار باشی ناصرالدینشاه که خود موقع اجراء امر شاه و بریدن سر حاج مبارک خان حضور داشته چنین نقل قول کرده است :

«سرشب شاه در این حیاط فاصله بین بیرون و اندرون نشسته بود . جمعی از درباریان هم شرفیاب بودند شاه بعادت خود زودتر بقسمت حرمخانه رفت که شام بخورد و راحت کند ولی درباریها که خیال داشتند قدری از شب را به تفریح بگذرانند ، باهم قرار گذاشتند به چادر پاشا خان امین‌الملک بروند حاجی مبارک خواجه باشی که واقعاً وزیر تراش و کمترکاری در دربار اتفاق می‌افتاد که بدون مداخله او بگذرد نیز با سایرین ، بچادر امین‌الملک رفت . برای وقت گذرانی تخته نرد و آس بازی براه افتاد .

یحیی خان پسر میرزا نبی خان که از مقربان درگاه بود با حاجی مبارک همبازی شد . کاکا قدری نوشابه زیاد خورده بود و در سر کم و زیاد و پس و پیش بازی برخلاف حق میخواست حرف خود را بکرسی بنشاند . یحیی خان که نه بقدر حاجی مبارک نوشابه خورده بود و نه بقدر او بتقرب خود اطمینان داشت و زورش از او کمتر و عقلش از او بیشتر بود ، محق بودن خود را با ملامت بعرض آغا باشی رساند . کاکا از این تهور یحیی خان از جا در رفت و کار را از درشت گوئی به فحاشی رساند . اگر چه یحیی خان منانت بخرج می‌داد و دهن بدهن او نمی‌گذاشت . با وجود این ، آتش خشم کاکا آن بآن بالا می‌گرفت تا بالاخره قمه خود را از کمر کشید و به پیشانی یحیی خان فرود آورد .

یحیی خان در غلطید ، ولی کاکا همچنان حماسه خوانی خود را ادامه می‌داد و می‌گفت هر کس باین نزدیک شود و بخواهد اورا به حکیم و دوا برساند بروز او مبتلا خواهد شد . پاشا خان دانست که جز عرض بشاه هیچ چیز جلو هتاکه این سیاه برزنگی را نمی‌گیرد . ناگزیر برخاست و خود را بسراپرده رساند .

غلامحسین خان صدیق السلطنه می‌گوید من غلام بچه و در یکی از غلام گردشهای پوشهای سلطنتی خوابیده بودم ، یکوقت متوجه شدم که یکی نوک پا بیایم می‌زند ، سر برداشتم دیدم شاه است برخاستم خدمتکاری که شمعدان در دست داشت ، شمعدانش را بدست من داد جلوشاه کشیده و بحیاط تجیری آمدم . پشت سرما همان خدمتکار صندلی شاه را آورد و گذاشت . شاه

نشست ومن هم شمعدان را جلو شاه گذاشتم . پاشا خان امین‌الملک نزدیک آمده و طلب را عرض کرد . شاه به من امر کرد رفتم چند نفر و از جمله فراش‌باشی را بیدار کردم آمدند . کم‌کم شمعدانهای سرشب روشن و دربار به تمام معنی قائم گشت . اول امری که شاه صادر نمود گرفتن حاجی مبارک و رساندن حکیم به یحیی خان بود سپس تحقیقات مقدماتی را چه از پاشا خان و چه از سایرین تکمیل کرده امر به احضار کا کا داد .

حاجی مبارک را به حضور آوردند . گرفتاری ، اثر نوشابه را از سرش برده بود . همینکه وارد محوطه شد ، دوید و خود را به پای شاه انداخت . ما اسم دیگری برای حاجی - مبارک نمی‌دانستیم ولی او پاهای شاه را می‌بوسید و می‌گفت : «قربان من صدیف توام ! مرا تصدق کن !» شاه او را از خود دور و استنطاق را شروع کرد .

حاجی مبارک چون عقلش به کله‌اش برگشته بود می‌خواست و انمود کند که شروع پیرخاش از طرف یحیی خان بوده است که با مواجهه با حاضریین مجلس ، خلاف گفته او ثابت و مسالمت یحیی خان مسلم گشت . شاه امر به اعدام او داد فراش‌باشی ایستاده بود و مأمورین غضب او هم پشت تئیرها بودند . به اشاره فراش‌باشی به فاصله چند دقیقه سر کا کا در جلوشاه بر زمین افتاد . شاه بدون اینکه دیگر با هیچکس حرفی بزند راه اندرون را پیش گرفت ، در حالی که من شمعدان را در جلو او می‌کشیدم .

فردا صبح که اردو از حوض سلطان به پل دلاک رفت یک قبر در کنار اردو و دوتا سگ بر سر این قبر باقی ماند که اهالی اردو آنچه کردند سگها را از سر قبر جدا کنند و همراه ببرند ، میسرشان نشد . این قبر مال حاجی مبارک و این سگها هم سگهای شکاری او بودند . می‌گویند تا چندین روز بعد هم سگها از سر قبر او جدا نشده بوده‌اند .

در هر حال ، در این باب هر کس بهرنحوی چیزی گفته و نوشته ، قدر مسلم این است که سر حاج مبارک خواجه باشی و یا آغا باشی بواسطه صدمه‌ای که به یحیی خان آجودان مخصوص شاه من غیر حق زده بود بر حسب امر ناصرالدین شاه در سال ۱۲۷۵ قمری از تن جدا شده و تمام دارائی او را هم شاه به یحیی خان بخشیده است .

مجنون خان پازوکی<sup>۱</sup> در بلوک خوار و رامین از رؤسا - متنفذین

### مجنون

و متمولین بوده و هنگامی که آغامحمدخان قاجار پس از درگذشت

کریم خان وکیل (۱۳ صفر ۱۱۹۳ قمری) شش روزه یا هفت روزه با اسب ، خود را از شیراز به تهران رساند (۲۱ صفر) مجنون خان با و پیوست و یکی از ایادی او در پیشرفت کارش گردید . آغامحمدخان به دعوت مجنون خان به بلوک خوار و رامین رفت و بمساعی وی با خوانین قاجار دلولو ساکن دو بلوک مزبور مذاکره و مصالحه نمود و بعد جعفر قلیخان یکی از برادران صلیبی آغامحمدخان تمام آنها را برای اتحاد و اتفاق بایکدیگر به نزد برادر آورد و همگی از وی اطاعت نمودند و بعد مجنون خان یکی از سرداران سپاه آغا محمدخان قاجار گردید . در اواخر سال ۱۱۹۹ ق. که آغا محمدخان از اصفهان به قصد تسخیر تهران حرکت کرد مجنون خان را از پیش روانه داشت و او بعد از ورود ، تهران را گرفت و خبر فتح را برای او فرستاد و آغامحمدخان از راه همدان وارد تهران گردید و مجنون خان را بسیار مورد نوازش

۱ - پازوکی طایفه‌ای بوده‌اند در فارس که از آنجا آنها را به بخش ورامین و گرمسار آورده ساکن نمودند و مجنون خان از خوانین و بزرگان این طایفه می‌باشد .

## رجال ایران ۱۹۷

خود قرار داد و سرکردگان و هواخواهان زندیه که گرفتار شده بودند عده‌ای را نایبنا و عده دیگر را کشت و محمدخان تهرانی برادرزاده غفورخان تهرانی حاکم سابق تهران که پس از مرگ عموی خود جای او را گرفته بود او نیز پس از دستگیری کشته شد و بعد گوش و بینی جمعی از اعیان تهران را که نسبت با آنان بدگمان بود برید .

فتحعلی‌شاه دخترمجنون خان را که نامش خیرالنساء خانم بود باز دواج خود در آورد<sup>۱</sup> و بعد دختری<sup>۲</sup> از او داشت که زن ابراهیم خان ناظر یا ناظرالدوله پسر حاج محمدحسین خان اصفهانی صدر اعظم گردید .

محبلی خان خلیج از رجال سرشناس در زمان سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار بوده و در سال ۱۲۳۲ قمری بعنوان سفارت بدربار عثمانی فرستاده شد .

### محبلی

محسن خان اقتدارالدوله پسر میرزا یاقر خان مستوفی علی آبادی<sup>۳</sup> بوده

### محسن

و پدرش مستوفی یکی از نواحی خراسان بود. خود او مدتهای مدید نزد غلامحسین غفاری صاحب اختیار سمت منشی گری و پیشکاری داشت . از مشروطه خواهان جدی بود و پس از فتح تهران در سال ۱۳۲۷ هجری قمری در موقیمیکه شکرالله خان معتمد خاقان<sup>۴</sup> حاکم تهران بود او هم به معاونت حکومت منصوب و بخوبی از عهده برآمد و مدتی هم به معاونت وزارت داخله برقرار بود و بعد در تهران درگذشت . معروف است که نامبرده مرد جدی و درستی بوده است .

محسن خان دارای القاب منشی حضور - معین الملك - امین الدوله

### محسن

پسر حاج میرزا علیخان امین الدوله صدراعظم مظفرالدینشاه قاجار که

در سال ۲۹۳ قمری متولد و در سال ۱۳۰۵ ق. یعنی در سن ۱۲ سالگی ملقب به منشی حضور لقب سابق پدر خود شد. در زمان پدر اغلب ایام به پیشکاری مشاغل امین الدوله مشغول بود. در سال ۱۳۰۹ ق. که یحیی خان مشیرالدوله درگذشت لقب و مشاغل او<sup>۵</sup> به شیخ محسن خان معین الملك داده شد و محسن خان ملقب به لقب پدر زن خود معین الملك گردید و در حدود سال ۱۳۱۲ در سن ۱۹ سالگی بود که مستقیماً ریاست اداره پستخانه را پدرش باو واگذار کرد . در تحصیلات او امین الدوله خیلی ساعی بود ولی آنطوریکه میخواست و انتظار داشت نتیجه حاصل نشد و خوب از آب در نیامد .

در سال ۱۳۱۴ قمری که میرزا علیخان امین الدوله بصدارت رسید ضرابخانه را از

۱- زن بیست و دویم فتحعلی‌شاه .

۲- خدیجه سلطان مشهور به عصمت الدوله دختر پانزدهم فتحعلی‌شاه .

۳- علی آباد از شهرهای مازندران و در زمان پادشاهی رضاشاه پهلوی نامش به شاهی

تبدیل شد .

۴- بعداً ملقب به قوام الدوله شد .

۵- وزارت عدلیه و تجارت .



محسن خان منشی حضور پیرامین الدوله



میرزا مطلب یا عابدالمطلب خان ۱ مستشار پستخانه و  
محسن خان معین الملک (امین الدوله)

مرتضی قلی خان صنیع الدوله گرفته و آن را دوباره به حاج محمد حسن امین الضرب واگذار نمود م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۱۴۳ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باره چنین گوید: «هفته بعد ضرابخانه را از صنیع الدوله گرفته به امین الضرب داد. در ضمن عقد خارج معروف شد ماهی پنج هزار تومان امین الضرب به محسن بدهد و این بدون تقلب در عیار ممکن نبود». در همین سال که پستخانه از مهدی خان وزیر هما یون گرفته شد محسن خان معین الملک وزیر گمرک و وزیر پست گردید.

در سال ۱۳۱۶ قمری که امین الدوله ص را عظم بود محسن خان که در آنوقت معین الملک لقب داشت رئیس خزانه نیز بود و بعد از فوت پدر در رجب ۱۳۲۲ ق. دیگر متصدی شغلی نبود و به

واسطهٔ مرافقهٔ که با اهالی لشت نشاء<sup>۱</sup> داشت چون رشت در منطقهٔ نفوذ روس‌ها بود همیشه به آنان متوسل می‌شد و بهین جهت جزو پارتی روس‌ها بشمار می‌آمد.

در سال ۱۳۲۶ قمری پس از بنباران یا بنبار دمان مجلس جمعی از زعمای مشروطه خواهان برای اینکه دستگیر نشوند به خانهٔ او (پارک امین الدوله) پناهنده شدند. امین الدوله پس از اینکه از قضیهٔ مسبوق شد از ترس شاه اول دستور داد که سه نفر از آنان: میرزا جهانگیر خان شیرازی مدیر صور اسرافیل - ملک المتکلمین و قاضی ارداقی را از خانه بیرون کنند آنها هم مجبور شدند که در خانهٔ پهلوی مسکن گزینند و سپس به دربار اطلاع داد که مأمورین آمده واردین بخانهٔ او را دستگیر نمایند. مأمورین قزاق هم فوراً حاضر شده و پناهندگان را از جمله سید عبدالله بهبهانی - سید محمد طباطبائی - و امام جمعه خوئی را پس از زدن کتک زیاد آنان را به باغشاه به نزد محمدعلیشاه بردند.

در سال ۱۳۳۵ ق. که در رشت بود از طرف مجاهدین جنگلی<sup>۲</sup> مجبوساً او را در جنگل گرفتار و بعد از دادن هفتاد و پنج (۷۵) هزار تومان جریمه مرخص گردید.

محسن خان ابتداء داماد شیخ محسن خان معین الملک (مشیر الدوله) بود بعد بر حسب امر مظفرالدینشاه اجباراً دختر او را طلاق داده با اشرف فخرالدوله<sup>۳</sup> دختر نهم مظفرالدینشاه ازدواج نمود. محسن- خان امین الدوله در سال ۱۳۲۹ خورشیدی و فخرالدوله در سال ۱۳۳۴



اشرف الملوك فخرالدوله

۱- لشت نشاء بلوکی است در اطراف رشت که مظفرالدین شاه در اوایل سلطنتش به میرزا علیخان امین الدوله بخشید.

۲- مجاهدین جنگلی سردهسته آنها میرزا کوچک خان رشتی بود و در جنگل تالش اطراف رشت بودند.

۳- فخرالدوله زن بود بلکه میتوان گفت مردی بود بسیار فعال - پشت کاردار - مدیره - مدبره - خیلی مرتب و منظم - اجتماعی - عاقل - با اطلاع از اوضاع مملکتی و جریان روز. شوهر و فرزندان او خیلی حساب می‌بردند و احترام او را خیلی داشتند و بدون مشاوره با او اقدام بکاری نمی‌نمودند. در آموزش و پرورش فرزندان خود خیلی کوشش داشت. تدوین که از میرزا علیخان امین الدوله به محسن خان امین الدوله به ارث رسید اگر مدیریت و فعالیت او در کار نبود ممکن بود که بکلی از بین برود. کوشش و زرنگی او بود که آن تمول حفظ و نگهداری شد. فخرالدوله در بین زنان ایران زن فوق العاده‌ای بود و نبوغی داشت و نظیرش در ایران خیلی کم بود. از گفته‌های شاه فقید رضاشاه پهلوی است که گفته است: «قاجار به یک مرد و نیم داشته است مردش فخرالدوله و نیم مردش آغامحمدخان بوده». یکی از روزها من این موضوع را از فخرالدوله پرسیدم که شاه چنین چیزی گفته است آیا صحت دارد؟ فخرالدوله به من جواب داد که من هم مثل شما چنین چیزی شنیده‌ام. اشرف یا اشرف الملوك فخرالدوله در سال ۱۲۶۱ خورشیدی متولد و در دیماه سال ۱۳۳۴ خورشیدی در سن ۷۳ سالگی درگذشت و در ابن بابویه (شهرری) در مقبره اختصاصی به خود مدفون گردید.



خورشیدی درگذشتند. فخرالدوله از زنان بسیار کاری - زرنک - با هوش - مدیره و مدیره بود و چون بلوک لشت نشاء و تمام دارائی در زمان حیات امین الدوله بوی منتقل شده بود فخرالدوله در زمانی که زنده بود از متمولین درجه يك ایران محسوب می شد.

میرزا محسن متولد ۲۱ ذیحجه ۱۲۸۸ هجری قمری در تهران

**محسن**

برادر سید جعفر صدر العلماء و پسر سید محمد باقر صدر العلماء بوده



میرزا محسن

و در دوره مشروطیت از مشاهیر تهران بود و ریاست هیأت علمای تهران را داشت و در امورات ملی و کارهای دولتی دخالت تامه می کرد. در دوره اول مجلس (۱۳۲۴ ق.) از طرف طلاب تهران وکیل گردید. چون بستگی زیاد به آقا سید عبدالله مجتهد بهبهانی داشت و علاوه بر بستگی، داماد او هم بود، در امور مشروطیت و پیشرفت آن دخالت های کلی می کرد و بهمین جهت معرفتی کامل پیدا کرد. بعد از قتل آقا سید عبدالله در رجب سال ۱۳۲۸ ق. میرزا محسن تقریباً جای سید عبدالله را گرفت و اغلب مرجوعات مردم با او بود و از باعوش ترین ملاهای دوره خود محسوب می شد و با همه جا روابط حسنه داشت و در رمضان سنه ۱۳۳۵ ه. ق.

(خرداد ۱۲۹۶ خورشیدی) در تهران با چند تیر گلوله بتوسط احسان الله خان و حسین لله بدستور

کمیته مجازات در سن ۴۷ سالگی کشته شد و در مشهد مدفون گردید.

سید محسن محلاتی صدر الاشراف متولد سال ۱۲۸۸ هجری قمری

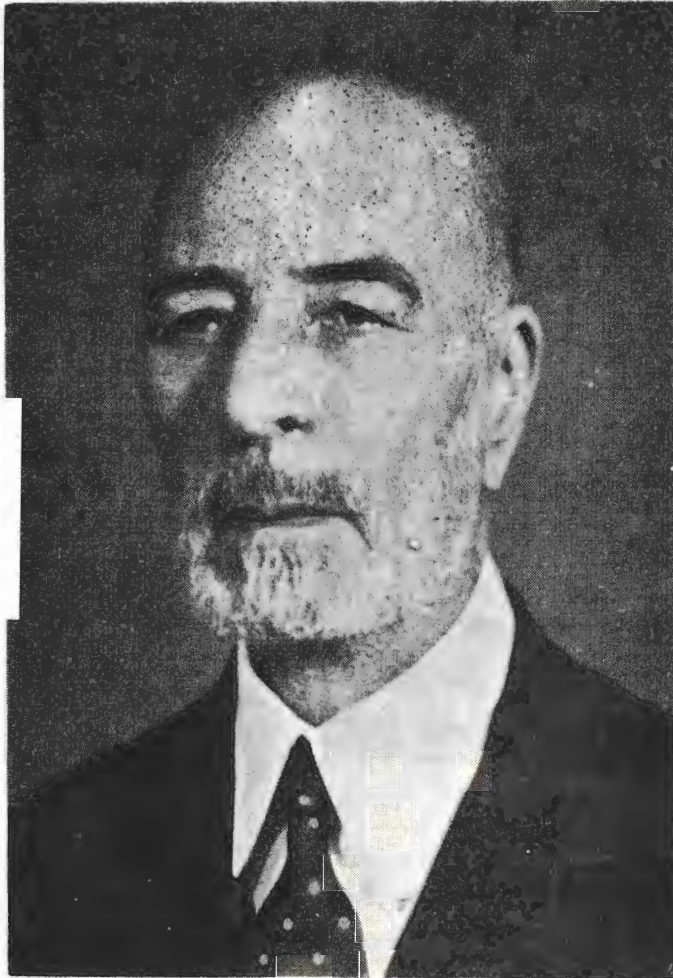
**محسن**

پسر سید حسین فخرالذاکرین روضه خوان از روضه خوانهای محلات،

ابتداء از طلاب مدرسه حاج ابوالحسن معمار اصفهانی صنیع الملك بود و در ضمن درس خواندن، مدت کمی هم، برای امرار معاش، روضه خوان بود. بعد بوسیله ای خود را در دربار داخل کرده معلم یکی از پسرهای ناصر الدین شاه<sup>۲</sup> شد و بعد ناظر و پیشکار او شده و در سال

۱ - درجائی دیدم که نوشته بود پسر سید عباس روضه خوان و باید اشتباه باشد.

۲ - نصره الدین میرزا سالار السلطنه.



سید محسن صدرالاشراف

۱۳۲۵ ق. داخل در داد گستری گردید .

در سال ۱۳۲۶ ق. که محمدعلیشاه مجلس را به توپ بست صدرالاشراف بازپرس مشروطه خواهان زندانی در باغشاه بود و می گویند که برای خوشنودی شاه و درباریان به آنان هنگام بازپرسی خیلی سخت می گرفت<sup>۲</sup> و پس از اعاده مشروطیت ، خویشتن را باعیان و اشراف متنفذ بست و دوباره داخل در داد گستری شد و با وسائل و واسطی که در دست داشت

۲- چون کارمند و موظف دولت بوده بر حسب دستور رئیس و ما فوق خویش بازپرسی دستگیر شدگان و محبوبین باغشاه را عهده دار شده است و در این موضوع نباید ایرادی برای او گرفته شود و او را در این مورد مقصر دانست .



نصورة الدين ميرزا سالار السلطنة، پسر چهارم  
ناصرالدینشاه

بتدریج ترقی کرد تا اینکه رئیس  
شعبه دیوان کشور، دادستان کل،  
پنج بار وزیر دادگستری، یک بار  
نخست وزیر، دو بار سنا تورو دو بار  
رئیس مجلس سنا و یکبار هم استاندار  
خراسان شد.

در زمان سلطنت رضا شاه پهلوی  
باز خود را بدر بار نزدیک کرد و برای  
تصرف اموال لطفعلیخان سردار جلیل  
کلبادی مازندرانی (متوفی ۱۳۴۸  
ق.)<sup>۱</sup> و دیگران چندین سفر به  
نمایندگی از طرف شاه به مازندران  
رفت و اموال و املاک آنها را تصرف  
نمود، و ضمناً میگویند و شهرت دارد  
که در باره سردار جلیل اظهار نظر  
نمود که اگر بخواهند بتمام نقدینه  
وجواهرات او پی ببرند باید زن  
سوگلی و طرف توجه او بتول وزیری  
را زندانی کنند و او را تحت فشار در  
آورند تا اینکه به تمام حقایق امر

اعتراف کند. بتول وزیری، پس از زندانی شدن، سختیها و فشارها را متحمل شد و مردانه  
ایستادگی نمود.<sup>۲</sup> خلاصه کلام اینکه صدرا لاشراف مرد با استعداد و زرنگی بود استعداد و زرنگی او  
همین بس که ازمقام خیلی پائین خود را به مقامات خیلی بالا رسانید و در هر دوره برای اینکه  
درس کار باشد تکلیف خود را بخوبی میدانست که از چه راهی باید داخل شود. در سال ۱۳۱۵  
خورشیدی که برای آخرین بار در دوره سلطنت رضا شاه پهلوی وزیر دادگستری بود از طرف

۱- لطفعلی خان کلبادی از زمان سلطنت ناصرالدینشاه (۱۳۰۰ قمری) یکی از  
سرکردگان دسته سوار مازندرانی و بعد فوجی از افواج ثلثه هزار جریب ابوابجمعی او بود و  
مانند اکثر افرادی که وارد آرتش هستند (البته در آسیا و آفریقا آنها در ممالک عقب افتاده و در حال  
رشد) باتکای افراد نظامی ابوابجمعی خود بتدریج خیلی متمول شد و در زمره ملاکین طراز اول  
مازندران درآمد بعد ملقب به محتشم نظام و در سلطنت مظفرالدینشاه، با دادن پولی بشاه،  
ملقب به لقب سردار جلیل گردید و در سال ۱۳۴۸ ق- ۱۳۰۹ خورشیدی درگذشت. نامبرده  
متهم بوده به بائیکری لکن پس از مرگش در یکی از حجرات صحن امین السلطان در قم بجا سپرده  
شد و معلوم گردید که مسلمان بوده است.

۲- بتول وزیری زنی بود مدیره - بافهم و دارای نطق و بیان. در ایامیکه در مازندران  
بودم یکی از اهالی بهشهر که وارد جریانات مملکی بود میگفت که اگر ما بتول وزیری را به  
نمایندگی مجلس انتخاب کنیم بمراتب بهتر از مردها خواهد بود.



شاه معزول و بجای وی دکتر احمد متین دفتری که معاون او بود به وزارت دادگستری تعیین گردید .

در چند سال پیش که آب رودخانه لعل‌بار (رودخانه قم) کم شده بود، صدرا لاشراف چون صاحب قدرت بود دسته‌ای از ژاندارم‌ها را وادار نمود که تمام آب را به طرف نیمور<sup>۱</sup> آبادی ابتیاعی خود برگردانند، ژاندارم‌ها هم این کار را کردند لکن در حین انجام عمل زد و خورد شدیدی بین زارعین و ژاندارم‌ها دست داد و در این میانه یکی دو نفر کشته و جمعی مجروح گردیدند .

مصمص قمی یکی از شعراء معاصر در این باب رباعی بسیار عالی ساخته و چون همه می‌دانند و خیلی معروف است بنابراین از ذکر آن در این جا خودداری شد . صدرا لاشراف در مهر ماه سال ۱۳۴۱ خورشیدی در سن ۹۴ سالگی درگذشت .

حاج آقا محسن عراقی متولد ۱۲۴۶ قمری از علمای روحانی ،

#### محسن

متمولین طراز اول و متنفذین اراک بوده . محمدحسنخان -



حاج آقا محسن عراقی

اعتمادالسلطنه دریادداشت روزانه - خطی-

خود (۱۳ ذیقعدہ ۱۳۰۹ ق.) می‌نویسد :

« بندگان همایون امروز باغ حاج آقامحسن مجتهد سلطان آبادی که در یک فرسخی شهر است مهمان هستند چون دیروز در حضور نبودم من هم به آنجا رفتم باغ خرابه کثیفی بود. حاج آقامحسن از متمولین نمره اول ایران است سالی شصت هفتاد هزار تومان<sup>۲</sup> می‌گویند منافع ملکی دارد. مطاعیتی غریب در عراق دارد. غالباً عزل و نصب حکام با او است. خودش را جورغریبی ساخته کلاه دوازده ترک نمدی مولوی های عثمانی را سر گذاشته زیر کلاه چغیه نهاده روی کلاه عمامه سبز پیچیده تحت الحنک درازی از زیر گردن آویخته که بشانه چپ می‌افتد غالباً در شمایل‌های حضرت امیر (ع) این جور

۱- میرزا حسن خان وزیر نظام برادر شادروان میرزا تقی خان امیرکبیر در سال ۱۲۷۳

قمری که حاکم اراک بود بند نیمور را بست .

۲- به پول امروزی ایران چندین میلیون تومان .

صورت می کشند. شصت و سه سال دارد ریش سفید است می گویند خالی از فضل هم نیست در خدمت شاه بسیار خوب حرف میزد.

حاج آقا محسن هنگامی که در گذشت از خود اولاد زیاد و تمول بسیار بجای گذاشت .  
شیخ محسن خان یا حاج میرزا محسن خان پسر شیخ کاظم تاجر

محسن

در حدود سال ۱۲۳۵ هجری قمری متولد و در ۱۸ ربیع الثانی

۱۳۱۷ ه. ق. در گذشت . در ابتداء خدمتش از کارمندان وزارت امور خارجه و در سفارت

ایران در سن پترزبورگ (لنینگراد) پایتخت روسیه بنام حاج میرزا محسن مشغول خدمت بود . در سال ۱۲۷۲ ق. به لقب خانی ملقب و از این تاریخ معروف شد به حاج میرزا

محسن خان .



محسن خان معین الملك



حاجی محسن خان و محمد مهدی خان کشیکچی باشی

۱- شیخ کاظم پسر شیخ محسن و شیخ محسن که پدر بزرگ شیخ محسن خان مشیرالدوله باشد از شیوخ عرب بوده که در زمان سلطنت فتحعلیشاه از بین النهرین به ایران مهاجرت کرده و در تبریز مقیم می شود و بعد پسرش شیخ کاظم مشغول به تجارت می گردد . این خانواده خود را به حبیب بن مظاهر که از اصحاب و انصار حسین بن علی (ع) بوده نسبت میدهند و بهمین مناسبت کلمه مظاهر را برای نام خانوادگی خویش برگزیده اند .



حاج شیخ محسن خان معین الملک

در سال ۱۲۷۵ ق. که حسنعلی خان گروسی (امیر نظام) بوزیر مختاری ایران در پایتخت‌های دول مهم اروپا تعیین و اعزام شد حاج محسن خان نیز به نیابت اول سفارت به همراه او به اروپا رفت. در سال ۱۲۸۰ ق. که در تهران بود به سمت مستشاری سفارت ایران در پاریس منصوب و با اتفاق محمدحسنخان (اعتماد السلطنه) که او هم بسمت نیابت دوم به سفارت برقرار شده بود روانه پاریس گردیدند.

در سال ۱۲۸۳ ق. که حسنعلیخان از پاریس با تمام اعضای سفارت از جمله حاج شیخ محسن خان به تهران بازگشت در همین سال شیخ محسن خان بسمت شازده دافر (کاردار) سفارت ایران در لندن منصوب گردید و تا سال ۱۲۸۶ ق. در سمت مزبور باقی و برقرار بود و سپس در این سال بسمت وزیر مختاری مقیم انگلستان تعیین شد. در شماره ۲۸ روزنامه شرف مورخ جمادی الاخری ۱۳۰۲ ه. ق. در شرح حال او نوشته شده که نامبرده در سال ۱۲۸۲ ق. بسمت وزیر مختاری ایران مأمور دربار انگلیس شده در صورتی که در مجلد سوم منتظم ناصری





حاج شیخ محسن خان معین الملک

صفحه ۳۰۱ جزء وقایع سال ۱۲۸۳ ق. چنین نوشته شده است :

«حاجی محسنخان سرتیپ اول بسمت شازده دافری مأمور سفارت لندن گردید». در سال ۱۲۸۹ ق. که حسنعلخان گروسی پس از چهارده ماه که در اسلامبول وزیر مختار بود به تهران احضار و بسمت وزیر فوائد عامه منصوب شد، بجای اوشیخ محسن خان درهمین سال بوزیر مختاری ایران منصوب گردید و در ذی الحجه سال ۱۲۹۰ ق. ملقب به معین الملک شد. در سال ۱۳۰۲ ه. ق. که برای دادن گزارش لازم به تهران آمد، در مراجعت به محل مأموریت خویش، وزیر مختاری ایران را نیز در آلمان موقه به عهده وی واگذار گردید. در این باب اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خود می نویسد :

«یکشنبه ۱۳ جمادی الاولی ۱۳۰۲ : معلوم شد امین السلطان به ملاحظه و تدبیری این سفر آمده است. آمدن معین الملک سفير ایران مقيم اسلامبول و منزل کردن بخانه امین الدوله او را قدری متوحش کرده با وجود اصرار شاه در بودن شهر سفر آمده و این تملقات کباب آوردن و غیره از این جهت است.»

راجع به کباب آوردن خود اعتماد السلطنه چنین گوید : «شنبه ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۰۲ : امروز شاه سوار شدند فراشی با حضارم رسید که شاه فرموده اند تا ناهار گاه حاضر



شیخ محسن خان مشیرالدوله

باشم من هم سوار شده در بین راه قدری روزنامه خواندم سرناهار هم بودم، امین السلطان بسبك مرحوم امین السلطان (آقا ابراهیم) پدرش سیخ کباب آورد من هم تملقاً تمجیدات ازاو کردم شاه هم ممنون شدند. و نیز می نویسد :

«سه شنبه ۲۲ : امروز حاجی محسن خان معین الملک سفیر کبیر ایران مقیم اسلامبول با تشریفات وارد شد. سرناهار خدمت شاه بودم که با اتباع خود حضور آمدند من جمله حاجی محمد خان قنصول مصر و غیره بود که ده سال قبل در تهران شاگرد شانوان فرنگی بود و شاه او را جلای وطن داد حالا این طور معزز شده و سید حسین پسر سید سعید کلیددار سابق حضرت عباس بود که معین الملک هم تقلید سپهسالار را نموده چنانچه آن مرحوم پیرزاده داشت اینهم این سید را آورده شاه بعضی تفقدات سطحی به معین الملک فرمود من خانه آمدم». چهارشنبه ۲۳ : «صبح دیدن معین الملک رفتم همانطور که بوده هست با وجود ۶۷ سال عمر، از من چهل و سه ساله

امیراد از سید حسین نائب التولیه عرب است که در مشهد مقیم شد و چون خود و فرزندانش اعتیاد بکشیدن شیره بانگاری داشتند، برای هر جعتی که فرض شود کشیدن ترباک و شیره را در میان اهالی خراسان مخصوصاً خوانین و امراء خیلی معمول نمودند و یادگار بزرگی از خود در آن سامان بجا گذاشتند.



سیدحسین نایب‌التولیه عرب و دو پسرش

جوان تراست».

چهارشنبه ۱۹ شعبان ۱۳۰۲: «صبح زود منزل حاجی سرورخان خواجه رفتم گفت بروید دیوانخان با میرزا فروغی<sup>۱</sup> رفتم دیوانخانه روی نیم تخت نشسته در بساب حساب دارالطباعة حرف می زدیم هیچ انتظارشاه رانداشتیم چراکه خیلی زود بود ناگاه دیدم از پشت کسی گوشم را می کشد خواستم فحش بدهم خوب شد نگاه کردم دیدم شاه است. بر خاستم شکر کردم که حرف متفرقه نمی زدم بعد مرا گوشه‌ای برد بعضی فرمایشات و پیغامات بایلچی آلمان دادند. ظاهراً حاجی محسنخان معین‌الملک را به بعضی ملاحظات نمی‌خواهند پذیرائی کنند آلمانها عذر آوردند که امپراطور

ناخوش است. شاه از این فقره متغیر بودند من رفتم محمودیه ابلاغ فرمایش شاه را نموده جواب مساعد گرفته مراجعت نمودم».

چهارشنبه ۲۶: «وزیر مختار آلمان کاغذی نوشته بود که برای گفتگوی مسافرت معین‌الملک به برلن که آن روز محمودیه آمده بودی روز جمعه شهر خواهم آمد يك ساعت بظهر مانده با تو ملاقات می کنم من هم عصر بشهر مراجعت نموده راپورت خود را بشاه عرض کردم کاغذ وزیر مختار را هم درجوف عریضه خود فرستادم جواب هم بدستخط همایون رسید».

جمعه ۵ رمضان ۱۳۰۲: صبح باتفاق بگمز دربخانه رفتم امروز حاجی محسن خان که سرداری ترمه شمس مرصع خلعت گرفته با وزیر خارجه<sup>۲</sup> آمد که مرخص شود. و نیز می نویسد:

«دوشنبه ۲ رمضان ۱۳۰۲: دراین بین حاجی محسن خان معین‌الملک که امروز یا فردا می‌رود به برلن موقتاً و بسفارت اسلامبول دائماً آمد دراین بین معین‌الملک احضار شد خلوت شد حتی عذر امین‌السلطان را بیک بهانه‌ای خواستند».

معین‌الملک بطوری که پیش گفته شد از سال ۱۲۸۹ تا اواسط ۱۳۰۸ ق. (۱۸ سال) سفیر کبیر ایران در اسلامبول بود در سال اخیر الذکر معلوم نیست که بچه علت و ملاحظه‌ای

۱- میرزا محمدحسین ذکاءالملک.

۲- محمودخان ناصرالملک.

شاه اورا از کار برکنار کرده و میرزا اسدالله خان وکیل‌الملک<sup>۱</sup> را بجای اوسفیر کرده باسلامبول فرستاد . اعتمادالسلطنه دراین باب در یادداشت‌های روزانه - خطی - خود ( ۲۳ رجب ۱۳۰۸ ق.) می‌نویسد :

د دربخانه دیدم نائب السلطنه<sup>۲</sup> - مشیرالدوله<sup>۳</sup> - قوام الدوله<sup>۴</sup> - مخبرالدوله<sup>۵</sup> - امین‌السلطان<sup>۶</sup> به حکم احضار حاضر شده‌اند بدون امین‌الدوله<sup>۷</sup> و غیره دراین بین بندگان همایون بیرون تشریف آوردند حضرات را احضار فرمودند عنوان مطلب فرمودند اول شکایت زیادی از بی نظمی قنسولها و تعدی آنها به رعیت ایران بوزیر خارجه فرمودند بعد از این باید تمام قنسولها از تهران مأمور بشوند بروند و اشخاص معروف وزارتخانه باشند بعد از معین‌الملک که سفیر کبیر در اسلامبول است شکایت فرمودند به مجرد اینکه حضار اظهار بی میلی از شاه دیدند مثل گرگ‌های گرسنه که به یک لاشه ای بیفتند همین طور به معین‌الملک بیچاره تاخت بردند مطربش کردند<sup>۸</sup> متقلبش ستودند - بی قابلیتش خواندند - خائنش نامیدند - سالی صدهزار تومان اثبات مداخل اورا نمودند بعد از این تاخت و تازها که نتیجه اش عزل معین‌الملک شد<sup>۹</sup> .

پس از عزل معین‌الملک از سفارت اسلامبول سلطان عبدالحمیدخان دوم سلطان عثمانی مکرر از ناصرالدینشاه نصب مجدد اورا خواهش کرد اما شاه نپذیرفت<sup>۱۰</sup> .  
اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه - خطی - خود ( ۱۱ شعبان ۱۳۰۸ ق.) می‌نویسد :

«سفراء تمام مرادیدن نمودند از التفات فوق‌العاده شاه به سفیر عثمانی تعجب میکردند و من جهت رامی دانستم چون سلطان عثمانی بجهت عزل معین‌الملک سفیر ایران مقیم اسلامبول

۱- ناظم‌الدوله . ۲- کامران میرزا .

۳- یحیی‌خان . ۴- میرزا عباسخان .

۵- علی‌قلیخان . ۶- میرزا علی‌اصغرخان .

۷- دراین تاریخ روابط بین میرزا علیخان امین‌الدوله و معین‌الملک کاملاً برقرار و خیلی حسنه بوده و دختر معین‌الملک - بی‌بی منیرالدوله عروس امین‌الدوله بوده است .

۸- از موسیقی بی‌اطلاع نبوده و تار را خوب می‌زده .

۹- بسیاری از سفراء ایران از قبیل معین‌الملک - ارفع‌الدوله - ممتازالسلطنه و غیره و غیره و غیره که دولت وقت ، آنها را معزول و یا تغییر سمت می‌داد معمول آنان براین بود که به سلطان - امپراطور - رئیس جمهوری - پادشاه و نخست وزیران دول بیگانه متشبت و متوسل می‌شدند و آنها از شاه ایران برای برقراری مجدد آنان خواهش می‌کردند !!

خیلی توسط کرد قبول نشد این دل جوئی بجهت آن بود.

۱۶ شعبان: «شنیدم امروز باز ایلچی عثمانی در قتره توسط معین‌الملک شرفیاب شده بود اما استدعای او قبول نشده است. سفیر عثمانی دیروز می‌گفت تا بحال چهارصد تومان تلگراف جواب و سؤال سلطان و شاه را نمودم توسط معین‌الملک را سلطان می‌کرد آخر شاه جواب دادند اگر سلطان استعفاء از سلطنت مرا خواهش نماید قبول می‌کنم اما مجدداً سفارت حاجی محسن‌خان را قبول نخواهم کرد». و نیز می‌نویسد: ۲ رجب ۱۳۰۹ ق:

«معین‌الملک که پارسال در همین ماه از سفارت اسلامبول معزول شد و من در حضور همایون بودم که چه کراحت و تغیرات از این شخص داشتند در این دوسه روزه وزارت عدلیه و وزارت تجارت و لقب مشیر الدوله و سه هزار تومان اضافه مواجب باو مرحمت شد و به محسن‌خان پسر امین‌الدوله لقب معین‌الملکی مرحمت شد»<sup>۱</sup>. ۳ رجب:

«حاجی محسن‌خان که مشیر الدوله شده خلعت پوشیده بحضور آمد». ناصرالدین شاه مایل شد که حاج شیخ محسن‌خان را دوباره بکار سابق خود گماشته به اسلامبول بفرستد لکن امین‌السلطان با رفتن او موافقت نداشت و سرانجام کار سفارتش صورت نگرفت. در این باره اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود (۱۵ ربیع الثانی ۱۳۱۰ ق.) می‌نویسد:

«از اخبارات تازه شنیدم که شاه خیلی میل دارند که دوباره حاجی محسن‌خان را به سفارت اسلامبول بفرستند که دولت ایران از تنگ وجود این سفیر کبیر<sup>۲</sup> که حالا اسلامبول است خلاص شود که وزیر اعظم میل ندارد و نخواهد گذاشت این کار بشود». در جمادی الاولی ۱۳۱۰ مینویسد: «عصر شاه به قسمت دیگر باغ (محل مجلس شورای ملی کنونی) که وزارت عدلیه است تشریف برده بودند مشیر الدوله قدری از بی‌تسلطی خودش در کار بطور حکایت عرض کرده بود». بطوری که اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود می‌نویسد در ایامی که معین‌الملک وزیر مختار ایران در لندن بوده در قرارداد رویتریست هزار لیره از او گرفته و منتفع شده است<sup>۳</sup>. در ماه جمادی الثانی ۱۳۱۴ قمری وزیر امور خارجه شد<sup>۴</sup>.

۱- در سال ۱۳۰۹ قمری پس از فوت یحیی‌خان مشیر الدوله لقب و مشاغل وی به معین‌الملک واگذار شد و تا سال ۱۳۱۰ ق. در سمت وزارت عدلیه و تجارت برقرار بود.

۲- میرزا اسدالله خان ناظم الدوله.

۳- در این ایام مظنه لیره ۲۵/ ریال بوده و بیست هزار لیره می‌شود پنجاه هزار تومان.

۴- راجع بدوستی سالیان دراز میان شیخ محسن‌خان مشیر الدوله و امین‌الدوله و قضایای بعدی بشرح حال میرزا علی‌خان امین‌الدوله به جلد دوم صفحه ۳۶۲ و ۳۶۴ مراجعه شود.



در سال ۱۳۱۵ ق. چون میرزا علی خان امین الدوله صدراعظم مظفرالدین شاه نتوانست استقراضی از بیگانگان برای مخارج شاه و اطرافیان او فراهم آورد و با وجود اینکه در این باب قبلاً هم مذاکراتی با دولت انگلستان شده و در ابتداء دولت مزبور هم روی موافقت نشان داده بود ولی بعد بملاحظات سیاسی استقراض صورت عمل بخود نگرفت و چون امین الدوله در این راه موفقیتی پیدا نکرد از این جهت در ۱۷ محرم ۱۳۱۶ از کار کناره نمود و شیخ محسن خان مشیر الدوله مدت کمی قریب بدو ماه و اندی بریاست شورای وزیران منصوب گردید و بعد چون مشیر الدوله هم نتوانست کاری از پیش ببرد باین معنی که دولت انگلستان حاضر نشد که پولی بعنوان قرض به ایران بدهد بنا بر این مشیر الدوله هم کنارفرت و شاه بنا بر تمایل روسها و احتیاج زیاد به پول ناگزیر شد که امین السلطان پهلوان میدان استقراض و همه چیز را از قم خواسته و یک ماه پس از ورودش او را دوباره صدراعظم خود نمود .

مشیر الدوله در پست وزارت خارجه باقی ماند لکن در سال ۱۳۱۷ ق. ناخوش شد و برای استعلاج خویشتن به اروپا رفت و وزات خارجه زیر نظر مستقیم امین السلطان صدراعظم قرار گرفت و او میرزا نصرالله خان نایب مشیر الملک را در غیاب مشیر الدوله کفیل وزارت خارجه نمود . معالجات مشیر الدوله هم سودی نبخشید و در همین سال در سن ۸۲ سالگی در گذشت .

شیخ محسن خان برادری داشته بنام محمد آقای سرتیپ در ایامی که معین الملک شارژ دافر



محمد مظافر صدیق حضرت



محمد آقای سرتیپ



(کاردار) وبعد وزیرمختار ایران در دربار انگلستان شد برادرش نیزمدتی نایب اول و بعد مستشار وسپس کاردارسفارت ایران درلندن بوده است . محمدآقای سرتیپ پدرشیخ محمدخان مظاهرصدیق حضرت که وی از اساتید مدرسه علوم سیاسی و استاد دانشگاه بوده و کتابی نیز در رشته حقوق سیاسی تألیف کرده که مدتها درمدرسه مزبور تدریس می شده است . نامبرده در اسفند سال ۱۳۳۱ خورشیدی درس ۸۰ سالگی در تهران درگذشت .

محمدآقا در سال ۱۲۹۰ هـ. ق. پس از آمدن به تهران به نیابت اول (معاونت) وزارت فوائد عامه که حسنعلی خان گروسی عهده دار وزارت مزبور بود منصوب گردید و در سال ۱۲۹۶ ق. در حدود سن چهل سالگی در تهران درگذشت .

حاج میرزا محسن خان پسر ملا عبداللطیف طسوجی مترجم متن

### محسن

ثرا لیل و لیله از عربی بفارسی بوده چون خواهر میرزا محسن

بحالۀ نکاح ظل السلطان پسر بزرگ ناصرالدین شاه درآمد باین مناسبت میرزا محسن و برادرش میرزا مهدی در دستگاه ظل السلطان وارد خدمت شدند. میرزا محسن ابتداء در کسوت

روحانی و طلبه بود لکن بزودی از آن لباس درآمده بلباس دیوانی در آمد و با اصطلاح کلاهی شد. پس از آنکه داخل خدمات دولتی گردید کلمه خان را به ته نام خود افزود و میرزا محسن خان شد و بعد از سال ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۰ قمری از طرف ظل السلطان نایب الایاله لرستان و بروجرد بود و در سال اخیر الذکر ملقب به مظفر الملك گردید و در سال ۱۳۰۱ ق. دوباره از طرف ظل السلطان بهمان سمت سابق خود که نایب الایالکی لرستان و بروجرد باشد منصوب شد و سمتش تا سال ۱۳۰۳ هـ. ق. ادامه داشت . در کتاب المآثر والاثار صفحه ۲۰۲ راجع به مظفر- الملك چنین دیده شد :

«جناب میرزا مجید محسن خان



میرزا محسن خان مظفر الملك

مظفر الملك خلف الصدق آن عالم فاضل دام اقباله نیز بر سیره پدر است و در ادبیات و انواع صناعات استادی نامور<sup>۱</sup> در ایامی که حاج میرزا جواد آقای مجتهد تبریزی به تهران آمده بود میرزا محسن خان بدیدنش رفت مجتهد بوی گفت : شما چرا از کسوت پدری خود خارج شدید و باین لباس درآمدی مگر آن چه عیبی داشت ؟ مظفر الملك در جواب گفت :

**«چون دیدم که آن لباس تکالیف زیادی در بردارد که از عهده هر کسی ساخته نیست باین جهت من هم از آن لباس بیرون آمدم» .**

حاج میرزا جواد آقا دیگر چیزی نگفت و سکوت اختیار کرد . مظفر الملك مدتی هم ناظر ظل السلطان بود و مبالغی از او طلبکار شد. ظل السلطان پسر ازاینکه در سال ۱۳۰۵ ق. از حکومت‌های تمام قسمتهای جنوب و جنوب غربی و مغرب ایران معزول شد نخواست که مطالبات او را بپردازد، مظفر الملك بناچار بشاه شکایت کرد و ناصرالدین شاه ناظم خلوت را مأمور کرد که حسابش را با ظل السلطان تصفیه کند. محمد حسن خان اعتماد السلطنه (دریادداشتهای روزانه خطی خود) در این باب می نویسد :

«یکشنبه ۱۸ رجب ۱۳۰۵ : «ناظر ظل السلطان که مظفر الملك باشد حسب الامر خانه ناظم خلوت است که حسابش را با شاهزاده تمام کند» .

در سال ۱۳۰۷ قمری که حکومت های یزد - عراق و محلات علاوه بر حکومت اصفهان دوباره به ظل السلطان واگذار شد او از طرف خود نائب الحکومه هائی بآن محلها گسیل می داشت بنابراین مظفر الملك از سال ۱۳۰۷ قمری تا ۱۳۰۹ ق. از جانب ظل السلطان نائب الحکومه عراق (اراک) و محلات بود . مظفر الملك با امین السلطان مربوط بوده و اواز وی حمایت می کرده است. در سال ۱۳۰۹ ق. از حکومت اراک معزول و بجای او حکیم الممالك (میرزا علی نقی) منصوب گردید .

اعتماد السلطنه دریادداشتهای روزانه خطی خود ۵ جمادی الاولی ۱۳۰۹ ق. در اینباب مینویسد : «اهالی عراق از مظفر الملك نائب الحکومه ظل السلطان شاکی بودند به عزیز السلطان ملتجی شده بودند حکومت عراق را از ظل السلطان گرفته به حکیم الممالك دادند در عوض گلپایگان و خونسار و کمره را به ظل السلطان دادند». و نیز مینویسد : «۲۶ ذیقعد ۱۳۰۹ : عصر سواره گردش باغشاه<sup>۱</sup> رفتم، سی و دو سال قبل<sup>۲</sup> بهمین باغشاه با پدرم منزل کردیم آنوقت این عمارت بطوری آباد بود که مافوق نداشت حالا از آن عمارت و باغ اثری نیست. مظفر الملك گماشته ظل السلطان که این جا حاکم بوده آجرهای این جا را فروخته و درخت های باغ را قطع نموده خرابی باغشاه به من بیشتر اثر کرد تا فروختن خندق و با روی شهر سلطان آباد».

۱- بروجرد .

۲- در سال ۱۲۷۷ ق. حاج علیخان مقدم مراغه ای ضیاء الملك پدر محمد حسنخان، اعتماد السلطنه حاکم لرستان و خوزستان بوده .

(موضوع فروش خندق و با روی شهر سلطان آباد عراق این است که ظل السلطان هزار تومان به مستوفی الممالک (میرزا یوسف) تعارف داد و اجازه فروش خندق و با روی شهر که در ۱۲۳۰ قمری یوسف خان سپهدار گرجی آن را احداث کرده بود گرفت و بعد آن را با هالی شهر فروخت و از این معامله مبالغی انتفاع برد، مظفر المملک بالنسبه بخود مرد متهولی بود و پسرش غلامرضا خان مظفر المملک (متوفی ۱۳۴۱ خورشیدی) پس از فوت او تمام تمول او را به بادداد.

میرزا محمد خان (امین خلوت - اقبال الدوله) متولد ۱۲۶۴ هجری

محمد

قمری پسر بزرگ میرزا هاشم خان کاشی امین خلوت که در سال

۱۲۸۸ ق. ه. پس از فوت برادرش فرخ خان امین الدوله ملقب به امین الدوله شد، در همین سال پسرش میرزا محمد خان ملقب به امین خلوت شده و در شوال سال ۱۲۹۹ ق. ملقب به اقبال الدوله گردید. ابتداء در حدود سال ۱۲۸۳ ق. از پیشخدمتها و عمله خلوت ناصرالدینشاه بود و بعد بجای پدر امین خلوت گردید و بتدریج ترقی کرد و از اعظم دربار ناصرالدینشاه - مظفرالدینشاه - محمد علیشاه و احمدشاه شد و در این ادوار شغل های متعدد را عهده دار بود. در سال ۱۲۸۸ ق. تفنگدار باشی شد.

درسفر اول ناصرالدینشاه باروفا در سال ۱۲۹۰ ق. اونیز جزء همراهان شاه ویا به



میرزا محمد خان اقبال الدوله



میرزا محمد خان امین خلوت

۱- تفنگدار باشیگری را باین اسامی: ریاست تفنگدار خانه و تفنگداران خاصه نیز

مینامیدند.

اصطلاح شرقی جزء ملتزمین رکاب بود و در سال ۱۲۹۴ ق. پس از درگذشت میرزاهاشم خان امین الدوله پدرش ریاست عمله خلوت بمعهده وی واگذار گردید و بعد منصفی امور خالصجات تهران شده و بحکومت خیلی از شهرهای ایران نیز منصوب گردید .

در سال ۱۳۰۵ ق. که محمد حسن خان حاجب الدوله پسر محمد رحیم خان علاء الدوله امیر نظام هنگام غذا خوردن تهدیگ در گلویش گیر کرد و او را کشت ناصرالدینشاه خواست که اقبال الدوله را بجای او بسمت حاجب الدولگی خود برگزیند و برای اینکار استخاره کرد چون بدآمد از انتخاب وی بسمت مزبور منصرف گردید و حاج حسینعلی خان پسر دیگر علاء الدوله را بجای او انتخاب نمود و بعد در همین سال بجای محمد مهدیخان اعتضاد الدوله بحکومت کاشان تعیین شد و چون در سال ۱۳۰۶ ق. اهالی کاشان از او شکایت داشته و عارض شدند نامبرده از حکومت آنجا معزول و به تهران احضار گردید. در سال ۱۳۱۰ ق. بجای میرزا رضا صدیق الدوله نوری رئیس اداره خالصجات شد و در این زمان عنوانش : وزیر کل خالصجات خاصه دیوانی بود . و سرمایه اولیه خود را از این محل بخوبی تأمین نمود و ضمناً چند آبادی را که از بهترین دیهای خالصه بود بموجب فرامین و دستخطهای شاه بخود انتقال داد و در اواخر عمر و هنگام مرگ از متمولین حسابی ایران بشمار میامد . دارائی او پس از سرکش به غلامحسین غفاری صاحب اختیار برادر منحصر بفردش رسید و او هم بیشتر آن املاک را در نزد احمد آقاخان سپهبد امیر احمدی متوفی در سال ۱۳۴۴ خورشیدی<sup>۲</sup> گرو گذاشت و بعد امیر احمدی تمام آنها را مالک شد و بتصرف خود درآورد و صدای صاحب اختیار هم زیاد در نیامد<sup>۳</sup>.

در سال ۱۳۱۶ ق. که ابوالفتح میرزا سالار الدوله پسر سوم مظفرالدینشاه حاکم کرمانشاه بود در مدت حکومت خود از هیچگونه ظلم و تعدی نسبت بمردم فروگذار نمیکرد و ضمناً باملاک آنان نیز دست اندازی مینمود باین علل وجهات از اطراف شکایت بلند شد و دولت ناگزیر گردید که او را معزول کرده و بجایش اقبال الدوله را بحکومت آن سامان گسیل دارد . در زمان صدارت سلطان عبدالعزیز میرزا عین الدوله در سال ۱۳۲۲ ق. مدتی عهده دار وزارت قورخانه<sup>۴</sup> بود . در سال ۱۳۲۷ ق. که بختیارها بطرف اصفهان حمله کردند اقبال الدوله حاکم اصفهان بود . پس از شکست خوردن از بختیارها<sup>۵</sup> یکبارگی ریاست ضرابخانه السلطنه و نجفقلی خان صمصام السلطنه بودند به قنسولخانه انگلیس پناهنده شد و بعد تأمین گرفته به تهران آمد.

اقبال الدوله در سال ۱۳۴۲ ق. (۱۳۰۲ خ.) در سن ۷۸ سالگی درگذشت و در قم در مقبره فرخ خان امین الدوله بخاک سپرده شد .

- ۱- پسر بزرگ میرزا محمدخان سپهسالار اعظم و داماد ناصرالدین شاه .
- ۲- مارشال فوش ایران .
- ۳- روزی صاحب اختیار به نگارنده این سطور درد دل میکرد و میگفت من ناچارم که موضوع را بعرض اعلیحضرت برسانم تا تکلیف مرا با او معین کنند .
- ۴- نخشائی آرتش .



محمد

میرزا محمد اقبال‌الملک پسر دکتر میرزا بابای حکیم باشی و داماد

میرزا آقاخان نوری<sup>۱</sup> بوده و در سال ۱۲۷۹ هجری قمری بمنصب استیفاء

برقرار گردید یعنی از کارمندان و محاسبین وزارت دارائی شد، در سال ۱۲۸۹ قمری بسمت نیابت سفارت ایران در دربارهای دول اروپا منصوب و پیش از اینکه ملک‌خان در سال ۱۲۹۰ ق. بوزیر مختاری ایران در لندن تعیین شود شیخ محسن‌خان معین‌الملک وزیر مختار ایران در لندن بود و پس از تغییر مأموریت بجای وی اقبال‌الملک که از سال ۱۲۸۹ ق. سمت نیابت اول



میرزا محمد اقبال‌الملک



میرزا محمد مستوفی نظام (اقبال‌الملک)

سفارت را داشت در سال ۱۲۹۰ ق. کاردار سفارت در لندن شد و پس از ورود ملک‌خان به لندن اقبال‌الملک به تهران احضار گردید. درایامیکه سمت نیابت و کارداری سفارت ایران را در لندن داشته از امتیاز کذائی که دولت ایران (یعنی شاه و صدراعظم وقت) در تاریخ جمادی الثانی ۱۲۸۹ ق. برابر با ژوئیه ۱۸۷۲ میلادی به بارون ژولیوس دورویتر داد او هم بمثلی بعنوان رشوه استفاده نمود.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود راجع باین موضوع

مینویسد : «اقبال الملك در امتیاز رویتر ده هزار لیره گرفته است»<sup>۱</sup>. در سال ۱۲۹۱ ق. چون محاسبات آرتش بعده وی واگذار شد باین مناسبت ملقب به مستوفی نظام گردید<sup>۲</sup>.

در سال ۱۲۹۸ ق. در دستگاه عریض و طویل مسعود میرزا ظل السلطان داخل شده و از طرف او به حکومت بوشهر منصوب و برقرار شد. در سال ۱۲۹۹ ق. که حکومت کردستان نیز جزء حکومت های ظل السلطان درآمد میرزا محمد که در این ایام ملقب به مستوفی نظام بود در سال ۱۳۰۰ ق. بر حسب پیشنهاد ظل السلطان به حکومت کردستان تعیین و به لقب اقبال الملك ملقب گردید.

اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود می نویسد : «۱۸ جمادی الثانی ۱۳۰۰ لقب اقبال الملكی به میرزا محمد مستوفی نظام که تازه حاکم کردستان شده است بعد از دادن پانصد تومان پیشکشی داده شد» و بعد در سال ۱۳۰۲ ق. از حکومت معزول و به تهران آمد و جزو وزرای مجلس شورای دولتی شد. اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود در این باب مینویسد : «سه شنبه ۲۸ ذی القعدة ۱۳۰۲ : میرزا محمد خان اقبال الملك حاکم کردستان که معزول است بتوسط امین السلطان جزء وزرای شوری شد». و بعد در همین سال دوباره حاکم کردستان شده و در اواخر جمادی الاولی ۱۳۰۵ ق. از سمت مزبور معزول و به تهران احضار گردید. در سال ۱۳۰۶ ق. در ضمن اینکه جزو وزرای مجلس شورای دولتی بود بجای بدیع الملك میرزا عماد الدوله بحکومت یزد تعیین و فرستاده شد.

ظل السلطان در سال ۱۳۰۷ ق. علاوه برداشتن حکومت اصفهان بحکومت یزد - عراق (اراک) ومحلات نیز دوباره بوی واگذار گردید و او در این سال سلطان حسین میرزا جلال الدوله پسر بزرگ خود را از جانب خویش بحکومت یزد تعیین نمود و پس از این کار اقبال الملك از یزد احضار و برای بار سوم در سال ۱۳۰۸ ق. بجای محمد ابراهیم خان نظام الدوله نوری بحکومت کردستان منصوب شد و تا سال ۱۳۰۹ ق. در آنجا باقی و برقرار بود. در این سال حکومت کردستان و گروس به عبدالحسین خان میر پنجه (سالار الملك) پسر حسنعلی خان امیر نظام گروس واگذار شد و اقبال الملك از سمت خویش معزول و به تهران آمد.

اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود اقبال الملك را این چنین تعریف و توصیف مینماید : «میرزا محمد اقبال الملك شخصی است مداهن و چاپلوس - مفسد و مدبر و مفتن و مزورنه و در امور و مأموریت خارج کاری کرده و نه در خدمات داخله راه آوردی دارد مثل او مثل خس و موج دریا است از هر طرف که او را بردبرده».

۱- مظنه لیره در سال ۱۲۸۹ ق. بیست و سه ریال بوده و ده هزار لیره میشود دویست و سی هزار ریال.

۲- مستوفی نظام اولین لقب میرزا تقی خان امیر کبیر شهید صدراعظم معروف ناصرالدین - شاه بوده.



محمد

حاج سید محمد امام جمعه تهران<sup>۱</sup> پسر حاج سیدزین‌العابدین امام جمعه<sup>۲</sup> ونوه دختری دوستعلی خان معیرالممالک (نظام‌الدوله) بوده، نامبرده تحصیلات خود را در نجف تمام کرد و از شاگردان آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و از علمای مشروطه خواه بشمار می‌آمد و در نجف هم برای همین مقصود و منظور کار میکرد. در اواخر سال ۱۳۲۶ قمری بتهران آمد و پس از توپ بستن مجلس با سایر مشروطه‌طلبان مساعدت کرد و با تاجار تهران معناً برای درخواست مجلس وضدیت با محمد علی میرزا سفارت عثمانی پناهنده گردید. پس از فتح تهران بوسیله مشروطه‌خواهان در سال ۱۳۲۷ قمری<sup>۳</sup> بجای برادرش حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه که در زمره مستبدین و تا آن زمان امام جمعه تهران بود از



از راست بچپ : سید محمد امام جمعه و سید جعفر صدر العلماء

- ۱- پیش از امام جمعه، شدن معروف به حاجی سید محمد امامزاده بود.
- ۲- این خانواده از سادات خاتون‌آبادی اصفهان میباشند.
- ۳- در سال ۱۳۲۷ قمری پس از خلع محمد علی‌شاه از سلطنت، هیأت مدیره‌ای از ۱۲ تن تشکیل یافت که در غیاب مجلس شورای ملی بر تق و فتق امور مملکت برستند سید محمد امام جمعه نیز جزو هیأت مزبور بود.

طرف دولت جدید بسمت امام جمعی منصوب گردید و تا سال ۱۳۲۶ خورشیدی بهمین سمت باقی بود و در این سال درگذشت.

محمدخان امیر تومان پدر محمد باقر خان شجاع السلطنه سردار کل بوده در سال ۱۲۶۸ قمری که مدرسه دارالفنون افتتاح شد در آغاز

**محمد**



محمدخان امیر تومان

کار به مناسبت اینکه معلمینش بیگانه بودند امور مدرسه با میرزا محمدعلیخان شیرازی وزیر امور خارجه بود و او فرزند خود را به نیابت تعیین نمود. میرزا محمدعلیخان در همین سال درگذشت و بجایش عزیزخان مکری سردار کل امور اداره مدرسه را عهده دار گردید و چون نامبرده به سمت زنجان مسافرت کرد امور مدرسه بمعهد محمدخان امیر تومان واگذار شد. در صفحه ۸۸ کتاب خاطرات و خطرات تألیف م. ق. هدایت عنوان یکگلریگی نیز برنامش افزوده شده و در کتب دیگر چنین عنوانی برای وی ذکر نشده است.

محمدخان امیر تومان کیلانی در سال ۱۲۶۶ قمری در قنیه شورش

**محمد**

بابیه زنجان که میرزا تقی خان امیر کبیر جمعی از رؤسای نظام و غیره را از قبیل عزیزخان مکری آجودان باشی - میرزا حسنخان وزیر نظام و امیر اصلا نخان مجدالدوله خال ناصرالدینشاه را با سپاهی برای دفع اتباع ملا محمدعلی زنجانی معروف به حجت بدانصوب گسیل داشت چون عزیزخان مکری برای تبریک ورود الکساندر نیکلایویچ ولیعهد روسیه که برای سرکشی بامور قفقاز به ایران آمده بود بمأموریت و سفارت به ایران می رفت عزیزخان پس از ورود به زنجان و دوسه روز مذاکره با آنان خواست که به همراهی میرزا حسنخان وزیر نظام برادر امیر کبیر از در مصالحه درآمده و با دادن تأمین کار را باین نحو تمام کند لکن باییها بواسطه ثبات عقیده و یا عدم اطمینان بگفته دولتیان بهیچ وجه قبول نکردند و زیر بار صلح نرفتند از این جهت عزیزخان ریاست سپاه مأمور زنجان را به عهده محمدخان امیر تومان کیلانی واگذار و او را مأمور نمود که جداً با بابیان جنگیده و آنان را بکلی قلع و قمع نماید و سرانجام کار هم بهمین نحو صورت اتمام پذیرفت.

محمد فرزند دوستی چوپان گروسی معروف به ملیحک اول و

**محمد**

ملقب به امین خاقان برادر زبیده امینه اقدس یکی از زنان سوگلی

ناصرالدین شاه و پدر غلامعلی خان عزیز السلطان بوده است.

در حدود سال ۱۲۷۵ قمری در قریه حلوائی بیجار گروس متولد و چون برادر امینه اقدس بود ابتداء غلام بچه و پس از رسیدن بسن رشد فراش خلوت و در سال ۱۳۰۰ ق. بموجب فرمان پیشخدمت شاه شد. در ایام فراش خلوتی کارش این بود که آفتابه به مبال شاه

می گذاشت و باین جهت خود شاه و سایرین اورا امین ضربه ملقب کرده بودند . در سفر سوم ناصرالدینشاه به اروپا در سال ۱۳۰۶ ق. از جمله ملتزمین زکاب بود<sup>۱</sup>.



امین خاقان — اعتماد السلطنه

محمد حسنخان اعتماد السلطنه دریادداشتهای روزانه خطی خود راجع بوی این چنین مینویسد:  
 ۹ جمادی الاولی ۱۲۹۸ ه. ق. «دیروز از عجایب این بود که وقتیکه شیروگاو را بهم انداخته بودند ملیجک بیلی از عملجات که کار می کردند گرفته بود دم پله ایستاده بود که اگر شیر بالا بیاید و بخواهد خدای نکرده بوجود مبارک پادشاه صدمه برساند او با بیل مدافعه نماید» .

و نیز می نویسد : « ۱۶ جمادی الثانیه ۱۲۹۸ : ملیجک کاری کرده است که لازم است نوشت شاه که

خیلی مغرور و متفرعن از این شکار پلنگ بودند و به لفظ گهربار تمجید زیادی از خودشان می فرمودند ملیجک معجر آتش آورده بسبک عوام مشت سپیدی بدور سر و بدوش همایون آشنا کرده به آتش ریخته خیلی نازک کاری کرده است و خیلی اسباب امتنان شده خلاصه شاه برای اینکه بحرم خانه و به اهل شهر شکار خودشان را نشان بدهند شب را نمادند آشپزخانه را سه ساعت بغروب مانده بار کردند<sup>۲</sup> شهر آوردند . در ۱۹ رجب ۱۲۹۸ می نویسد :

«شاه از اندرون به حمام تشریف آوردند روزنامه در دست داشتند مطالعه می فرمودند به من دادند مادامی که سر حمام ناها رغلیان میل می فرمودند عرض کردم در این بین تفصیلی گذشت که نگارش اول از مست اشخاصی که در سر حمام بودند من بودم، محمد علیخان امین السلطنه، حسینخان محلاتی پیشخدمت و میرزا محمد ملیجک که معروف این کتاب است . در وقتی که من مشغول ترجمه کاغذ لرد سالیسبوری وزیر خارجه انگلیس بودم که در حین مجلس کنگره برلن (۱۸۷۸ م. ۱۲۹۵ ق.) با وزیر خارجه فرانسه در باب مسأله تونس مبادله نموده بود و تصور میکردم خیلی مسأله عمده قابل اعتنائی خواهد بود چرا که نتیجه این کاغذ حالا بعد از سه سال بروز کرده است که فرانسه قشون به تونس کشیده آنجا را می خواهد متصرف شود . شاه از ملیجک سؤال کرد پس ارمال بیلاق کجا خواهی رفت مبادا شهر بمانی از گرمای هوا پست

۱- همراهان شاه را در سابق باین عبارات ذکر می کردند ، بشف التزام رکاب اعلی مستعد - در شرف ملازمت رکاب همایون - در رکاب همایون - در رکاب فیروزی انتساب - در ملازمت رکاب نصرت انتساب مبارک .

۲- از قصر فروزه .

ناخوش خواهد شد. ملیجك بعد از آنكه چند مرتبه گردن رفت و پوزخند زد بما نگاه كرد كه يعنى خاك بمرتان می بینید كه شاه ایران چقدر التفات با من دارد كه ملاحظه هوای گرم تهران را فرموده نمی خواهد پسر من در گرما باشد بالاخره گفت جا ندارم ییلاق بروم همین شهر خوبست شاه فرمود خیر ابداً پسر تو خواهد مرد باید حكماً ییلاق بیائی كرایه خانه را من خواهم داد خلاصه دو ساعت صحبت ییلاق ملیجك بود روزنامه و غیره از میان رفت. در این بین پسر ملیجك را كه موسوم به ملیجك ثانی<sup>۱</sup> از اندرون بیرون آوردند در همان صفای كه پادشاه نشسته بود در پهلوی خود نشانند نان و پنیر بدست خودشان بدهان این بچه زشت كنیف می گذاشتند. العجب! این پادشاه مقتدر كه انصافاً در تمیزی اول شخص است دست خود را تا مرفق بدهان آن بچه میكرد دوباره با همان دست آلوده به آب دهان نان و پنیر بدهان طیب و طاهر مبارك خود می گذاشت.

«غرۃ شعبان ۱۲۹۸»: «پادشاه دیروز سرناهار از ملیجك سؤالاتی می فرمود كه نوشتنش لازمست فرمودند: در تجریش ییلاق رفته ای چه جور خانه داری در خانه اگر حوض است بگو متوجه پسر تو باشند كه به حوض نیفتد و چند چاقمه قراول از عساکر منصوره بگیر كه حفظ و حراست خانه ات را بكنند. خلاصه هر چیز از دنیا مبنی بر حكمتی است عشق با ملیجك باین شدت چه معنی دارد كه پادشاه قادری مدتی وقت عزیز خود را صرف بچه ملیجك كند و ترتیب خانه ییلاق او را فراهم بیاورد از خود ملیجك سؤال كردم كه سبب عشق شاه با تو چیست جواب داد محمود چرا ایاز را می خواست نخواستم بگویم آقا جان بقول بعضی ایاز خوشگل بود و محمود لاطی بقول دیگر واضح روایات ایاز از سرداران خیلی رشید بود تو با قد رعنا و لبهای زیبا كه داری نه این هستی نه آن».

و نیز مینویسد: «۱۱ ذیحجه ۱۲۹۸: ملیجك را دیدم گفت دیشب تازه اصلاح شده بود میان انیس الدوله<sup>۲</sup> و شاه باز درس شام انیس الدوله بشاه متغیر شده بود كه پسر ملیجك مثل گه چپی است كه هر شب درس شام حاضر می كنی شاه بر آشفته بود همان شب بچه مرا از اندرون بیرون كردند و بخانه آوردند شاه بیرون تشریف آورد از ملیجك پرسید پسر تو كو بی محابا عرض كرد دیشب او را بخانه آوردند غدغن كردند دیگر او را اندرون راه ندهند شاه عذرخواهی نمود من هم رشته كلام را گرفته تمجید زیادی از طفل نمودم».

غرۃ ربیع الاول ۱۲۹۹: «درس شام تفصیل حریق تماشاخانه وین را كه در هشتم

۱- مراد غلامعلیخان عزیز السلطان است.

۲- فاطمه سلطان خانم امامهای زن سوگلی ناصرالدین شاه كه تقریباً عنوان ملكه را داشته و از تمام زنان شاه محترم تر- متشخص تر و عاقلتر بوده است.

دسامبر (۱۸۸۱ میلادی) مطابق ۵ شنبه ۱۶ محرم (۱۲۹۹) رو داده بود و هزار نفر متجاوز از آتش سوخته بودند عرض می کردم شاه به ملیجک فرمودند که اگر فرنگستان رفتیم تو باید در تماشاخانه مرا حفظ کنی آن دمی که آتش گرفت مرا از تماشاخانه بیرون بکشی!».

۲ شنبه ۵ ربیع الثانی ۱۲۹۹ : «در بخانه رفتم شاه بیرون تشریف آوردند پسر ملیجک ناخوش است شاه دماغ ندارند» ۱۳ جمادی الثانی ۱۲۹۹ : «معلوم شد امروز شاه خیلی دور خواهند رفت وقتی که از اندرون بیرون تشریف آوردند به صاحب جمع<sup>۱</sup> و امین حضرت<sup>۲</sup> دو پسر امین السلطان<sup>۳</sup> که امراء اردو هستند حکم شد که رفتن ورامین موقوف است روز دوشنبه شهر خواهند رفت معلوم شد پسر ملیجک ناخوش است و طبیب او که میرزا عبدالوهاب<sup>۴</sup> است به تحریک ناظم خلوت<sup>۵</sup> و صاحب جمع و جمعی دیگر که با آنها آشناست عرض کرده است این طفل اگر ورامین برود بد حال خواهد شد .

**عزم سلطنت و تصمیم پادشاهی بواسطه ناخوشی يك طفل بی سرو پا بهم خورد .** عصر حکیم تولوزان را بجهت معالجه پسر ملیجک اندرون بردند این طفل چون از کلاه فرنگی می ترسد، در اندرون، حاجی سرور خان کلاه خودش را سر حکیم تولوزان گذاشته بود خیلی مضحك بود، ۲۳ رجب ۱۲۹۹ :

«ناظم خلوت نقل می کرد خواب شاه خیلی کم است زیاده از دو ساعت در تمام شب خواب ندارند دیشب فرموده بودند که ملیجک میان درگاه بخوابد نگذارد کسی ورود و خروج نماید با وجود هزار نفر مستحفظ باز اطمینان به ملیجک است» - ۲۵ رجب ۱۲۹۹ :

«صبح ملیجک دیدن آمده بود می گفت خانه امین اقدس را که شاه فرموده بود من و عیالم آنجا بیلاق برویم آقا بهرام بدیگری اجازه داده است و شاه دیشب خیلی متغیر بود. گفتم دلنگ مباحث بجهت توخانه خوبی در دزاشوب پیدا خواهیم کرد قدری نشست بعد یعقوب را همراه او کردم رفت دزاشوب خانه پیدا کند مختصر ناهاری صرف نموده بطرف منظریه رفتم شاه آنجا تشریف آوردند عرض کردم بجهت ملیجک خانه پیدا کردم و کسرایه نمودم واقعا اگر بخارا و هرات را فتح نموده بودم این قدر شاه ممنون نمی شد صد تومان نقد هم برای بیلاق ملیجک گرفتم» ۱۹ جمادی الثانی ۱۳۰۱ : «در سرناهار روزنامه خواندم اول فصلی که خوانده شد تصمیم امپراطور روس به فرستادن جمعی از علماء به لندن بود که آنجا رفته وضع حکومت انگلیس را در بلاد اسلامیة متفرقه آن دولت بسنجند چسرا که

۱- میرزا علی اصغر خان امین السلطان ثانی .

۲- آقا علی ۳- آقا ابراهیم .

۴- این میرزا عبدالوهاب بعداً ملقب به فخرالاطباء شد .

۵- آقارضا ده باشی .

بعد از تصرف مرو روس خود را شاهنشاه بلاد اسلامیة می‌داند بعبارت آخری ایران و توران و هندوستان را از تصرفات حالی و مالی خود می‌داند و می‌خواهد رفتار انگلیس را در هندوستان بدانند و به سلیقه خود جرح و تعدیل کند . به خیال خودم مطلب مهم بود باید زیاده از حد طرف دقت و ملاحظه پادشاه باشد دیدم ملیجک اول را خواست و بیاد زدن و داشت در صورتی که هم هوا سرد بود و هم مگس نبود بجهت دیدن صورت او ولذت حضور او این فرمایش را فرمود در بین نطق من حکم بساختن اطاق آغا بهرام و آغا محمد خان خواجه می‌فرمودند .

۲۲ رجب ۱۳۰۱ : «امروز شاه سلطنت آباد تشریف بردند قدری کسالت خیالی داشتند آنچه معلوم شد بواسطه نبودن ملیجک اول بوده که پایش گوشه کرده و اطباء بزرگ دولت از قبیل تولوزان و غیره مشغول معالجه هستند از قرار تقریر تولوزان کفش زده است . غره رمضان ۱۳۰۱ : «صبح ملیجک حضور بوده هر چه می‌خواستیم کتاب بخوانم این بدذات نمی‌گذاشت نقل می‌گفت جفنگ می‌گفت آخر شاه تنگ آمد او را اندرون فرستاد » - ۴ رمضان ۱۳۰۱ : «صبح دوسه فراش از صاحبقرانی به احضارم رسید بندگان همایون بغیر فرمودند که چرا حمام های حرم سرد است معلوم شد حمام ملیجک سرد است باین واسطه متغیر بودند . محمد خان ملیجک امین خاقان در حدود سال ۱۳۳۸ هـ . ق. در سن ۶۳ سالگی در تهران در گذشت .

محمد حاج ملا محمد پسر ملا محمد مهدی اشرفی بار فروشی معروف به حاجی اشرفی از معارف علمای روحانی قرن اخیر بوده و اصلاً از اهالی شهر اشرف (بشهر کنونی) مازندران بود ولی بیشتر در بار فروش (بابل حالیه) اقامت داشت و در همین محل اخیر الذکر در سال ۱۳۱۵ قمری بسنی متجاوز از هشتاد سال در گذشت . نامبرده دارای تألیفاتی در فقه و غیره می‌باشد که بطبع رسیده است .

محمد خان بلوچ در آغاز کار از سرکردگان محمود هوتکی غلیجائی محمد پسر میر و بیس افغان بوده و به همراه وی از قندهار باصفهان آمده بود و پس از اینکه محمود کشته شد و سلطنت به پسر عموی اشرف پسر میر عبدالله انتقال یافت اشرف در سال آخر سلطنت خود (۱۱۴۱ قمری) محمد خان را برای مذاکرات لازم بعنوان سفارت در دربار سلطان عثمانی<sup>۱</sup> به اسلامبول فرستاد و در سال بعد که به ایران بازگشت اشرف بکلی منهزم و کشته شده بود و با وجود اینکه شاه طهماسب دوم در اصفهان بعنوان شاهی بصرمی برد لکن در این هنگام مرد مقتدر و همه کاره مملکت ایران در حقیقت شخص طهماسب قلی خان (نادر شاه) بود . محمد خان بلوچ هنگامی که از عثمانی به ایران وارد شد اوضاع را بخوبی تشخیص داد که موضوع از چه قرار است و چون مرد بسیار با هوش و زرنگی بود بخوبی پی برد که

۱- سلطان احمد خان سوم که از سال ۱۷۰۳ تا ۱۷۳۰ میلادی سلطان عثمانی بود .



طهماسبقلی خان (نادرشاه) همه کاره و شاه هیچکاره و آلتی است در دست او بنا بر این موقعی که طهماسبقلی خان در سال ۱۱۴۲ قمری پس از انتظامات فارس به دزفول وارد شده بود محمدخان نیز برای دادن گزارش سفارت خویش و تقدیم تحف و هدایای ارسالی سلطان عثمانی به آنجا وارد و او را در آنجا ملاقات نمود و به وی گروید و در جزء هواخواهان و نزدیکان او گردید و طهماسبقلی خان در همین سال او را بحکومت بهبهان و کوه گیلویه تعیین نمود.

در اوایل سال ۱۱۴۴ ق. که طهماسبقلی خان قصد داشت که شاه طهماسب را به واسطه بی کفایتی و اعمال بی رویه اش از سلطنت خلع و عثمانیان را نیز که قسمت زیادی از شمال غربی و غرب ایران را تصرف کرده بودند از ایران خارج کند از مشهد با سپاه خراسان و تجهیزات کامل بصوب تهران حرکت کرد و ضمناً به محمدخان هم اطلاع داد که با سپاه فارس به همراه محمدعلیخان قوللر آقاسی والی فارس به تهران نزد او بیاید و این سپاه هنگامی که طهماسب قلی خان برای دیدار شاه طهماسب از تهران عازم اصفهان بود در اوایل سال ۱۱۴۵ ق. در قم به وی پیوست و با دوسپاه فارس و خراسان به اصفهان وارد شد.

طهماسبقلی خان پس از انجام تشریفات عزل شاه طهماسب و تیمیدار از اصفهان به مشهد محمدخان بلوچ را دوباره در سال ۱۱۴۶ ق. به حکومت کوه گیلویه و بهبهان فرستاد و در همین سال هنگامی که طهماسبقلی خان نایب السلطنه، بغداد را در محاصره خود داشت امیرخان بیگ والی فارس و محمدخان بلوچ را با سپاه فارس به بغداد اخضار نمود و هر دو نفر با سپاه فارس بدو پیوستند.

در این هنگام نایب السلطنه شنید که توپال عثمان پاشا صدراعظم دولت عثمانی بایکصد هزار نفر سپاهی برای کومک به احمد پاشا والی بغداد و بیرون آوردن این شهر از محاصره لشکریان ایران به سامره (سرمن رای) وارد شده طهماسبقلی خان بی درنگ عده ای را در محاصره بغداد گذارده خود با بقیه سپاه به پذیره توپال عثمان پاشا شتافت.

در جنگی که در کنار دجله در راه سامره میان طهماسبقلی خان نایب السلطنه و سپاه عثمانی به فرماندهی توپال عثمان پاشا رویداد محمدخان نیز ملازم و در رکاب نایب السلطنه بود و چون باطناً با طهماسبقلی خان بد بود و دل با عثمانیان داشت از این جهت مرتکب خیانت شده و یکی از علل شکست، بودن او در اردو بود بنا بر این به لشکر ایران شکست وارد آمد.

طهماسبقلی خان پس از اینکه از سوء نیت وی آگاه شد فقط باین اکتفاء نمود که او را شفاهاً سرزنش کند و دوباره وی را به محل سابقش (حکومت بهبهان و کوه گیلویه) روانه نمود و با وجود اینکه به طهماسب قلی خان خیانت کرده بود معلوم نیست که به چه جهت این بار علاوه بر اینکه حکومت سابقش را به او داد شوشتر و دزفول را هم ضمیمه حکومتش نمود و دستور داد که بعد در صورت لزوم و احضارش لوازم سفر را از هر جهت فراهم آورده مجهزاً با عده خود به بغداد بیاید.

طهماسبقلی خان چندی بعد او و همچنین امیرخان بیک ناظم الحکومه فارس را به نزد خویش احضار نمود و آنان هم با سپاه مکمل و مجهز خود که در این مدت فراهم کرده بودند روانه همدان شدند و چون طهماسبقلی خان مشغول به نبرد با عثمانی‌ها و اوضاع نیز غیرعادی بود برای اینکه در غیاب این دونفر انقلاب و اغتشاشی در آن نواحی روی ندهد احمدسلطان مروی را بجای امیرخان بیک و قاسم بیک قرخلوی افشار از نزدیکان و مهرداد خود را بجای محمدخان به حکومت خوزستان فرستاد.

در موقعی که محمدخان با لشکرا بوابجمعی خود عازم همدان بود که به سپاه طهماسبقلی خان به پیوند، قاسم بیک جانشین خود را در جای در ملاقات کرد و چون در نواحی که تحت حکمرانی خود داشت نواحی از طرف خود در هریک از آنها تعیین نموده بود و قطعاً قاسم بیک به محض ورود به مقر حکمرانی خود آنان را تغییر می‌داد و شاید هم به واسطه تعیین جانشین بدگمانی و عدم اطمینان طهماسبقلی خان را نسبت بخود احساس نمود موضوع برای او دشوار آمد و باو خیلی برخورد و از طهماسبقلی خان سخت رنجیده خاطر گشت بنابراین جهات، با خواص خود که همراه داشت از میان راه بفارس برگشت و سربه عصیان و عدم تمکین برداشت.

محمدخان چون مردی محیل - مزور - فریبنده - چاپلوس - حادثه‌جو - سرسخت - لجوج - حقه‌باز و جاه‌طلب بود و شکست اخیر طهماسبقلی خان را از عثمانی‌ها بیچشم خود دیده بود، تصور نمی‌کرد که به این زودی‌ها نایب السلطنه، خود را جمع و جور و در مقابل دشمن عرض اتمام کرده جبران شکست خود را بنماید. در این موقع گرفتاری سخت طهماسبقلی - خان، دوباره محمدخان بوی خیانت ورزیده و بر علیه او قیام کرد و چون طهماسبقلی خان مشغول به نبرد با عثمانی‌ها و بسمت پنداد عازم بود محمدخان غیبت او را منتقم شمرده، ظاهراً به هواخواهی صفویه و نجات شاه طهماسب از زندان و دوباره به سلطنت رساندن او بود قیام کرد لکن در باطن میل داشت که خود جای طهماسبقلی خان را گرفته و همه کاره ایران بشود بنابراین این به تسخیر خوزستان پرداخت و بعد برای تسخیر قسمت‌های دیگر ایران از قبیل شیراز - اصفهان و غیره عزم خود را جزم نمود و موضوع طغیان محمدخان در زهاب گوشزد طهماسب - قلی خان نایب السلطنه گردید.

از آن طرف محمدخان به محض بازگشت به محل حکمرانی سابق خود بزم فساد، اراجیف زیادی بر علیه طهماسبقلی خان انتشار داد و آشوبی برپا کرد. قاسم بیک و اتباعش را دستگیر کرده زندانی نمود و بعد حکام نواحی خوزستان را از طرف خود تعیین و اعزام داشت و پس از انجام و اتمام این کار برای گرفتن شیراز بطرف آن شهر عازم شد و بسا وجود اینکه احمدسلطان مروی با عده پادگان موجود در شیراز از شهر دفاع کرد لکن شکست خورده و

سرانجام شیراز بدست محمد خان افتاد و احمد سلطان را دستگیر و در یکجا با قاسم بیك زندانی نمود و پس از فتح شیراز و تسلطش بر آن نواحی شماره سپاهیان به بیش از ده هزار نفر رسید و قصدش این بود که خود را پادشاه اعلام کند و مردم هم گاهی او را بالقب و عناوین شاهی خطاب میکردند لکن خودش از این خیال منصرف و موضوع را به بعد موکول نمود. در این حوادث و اتفاقات آن عده از اهالی فارس که در طریقه اهل تسنن و مانند او بودند در این موقع با وی کمال موافقت را ابراز داشتند. محمد خان مردم را بسوی خود تبلیغ میکرد و طهماسبقلی خان را بواسطه تبلیغات سوء خود و نشر اداجیف مورد تنفر مردم قرار میداد و قصد داشت با سپاهیانیکه برای خود فراهم کرده بود برای گرفتن اصفهان حرکت کند ولی از آن طرف طهماسبقلی خان نایب السلطنه مردی بیدار - بسیار سریع العمل - کاملاً مراقب و مواظب اوضاع و آگاه بامور با اینکه در بحبوحه نبرد با عثمانیان و سرگرم فتوحات خود بود فوراً دستور داد که محمد حسین خان قاجار دولو حاکم استرآباد بالشکرا بواجمی خود به خوزستان رفته دست نشانندگان محمد خان و تمام کسانی که سر بشورش برداشته بودند از میان بردارد و او هم طبق دستور نایب السلطنه با آنجا رفته شورش را خواباند و سید رضا و یاسید عبدالرضا مشعشی که از طرف محمد خان بجای برادرش سید علی خان به حکومت آنجا تعیین شده بود از میان برد.

شیخ محمد علی حزین که همزمان با این حوادث و وقایع بوده و در آن ایام در کرمان اقامت داشته در تاریخ خود در این باب چنین گوید: «و در آن اوان محمد خان بلوچ سردار فارس با خان معظم طهماسب قلی خان دل دگرگون کرده از خوف جان سر از اطاعت وی پیچیده بود و رقم اختصاص بر مملکت فارس کشیده گماشتگان خان معظم را محبوس داشت و دعوی بندگی و اخلاص بشاه طهماسب مینمود و اگر چه خالی از دلیری نبود اما بفابت خان سبکسر بود و تمکین ریاست نداشت مردم چون ستم رسیده و بالطبع هواخواه خاندان علیه صفویه و اولاف ولای ایشان میزد بجان وی رغبت نموده لشکری انبوه داشت».

طهماسبقلی خان پس از انجام و اتمام امور لازم در بین النهرین با اینکه سرداران قابلی برای انتظامات نواحی جنوبی ایران و مقابله با محمد خان و دفع او فرستاده بود و تایک حدودی هم کارها را بروفق دلخواه او انجام داده بودند معذک خودش هم در زمستان بسیار سخت از بین النهرین وارد ایران شد. در آغاز کار به صفحات خوزستان سرو صورتی داد و کسانی که با محمد خان همراهی کرده بودند تنبیه نمود یعنی معیوب و مقتول نمود و پس از مختصر توقیفی از آنجا به حدود فارس آمد و در بین راه کلاتر بهبهان را که با محمد خان مبارزه کرده و شهر را تسلیم وی نموده بود مورد تشویق و تقدیر قرار داد و اسمعیل خان خزیمه و طهماسبقلی خان جلایر که در ده دشت برای منظم کردن حدود بهبهان و کوه گیلویه توقف داشتند خواسته به اردوی او ملحق شدند و در نیم فرسخی در بند که چون از نظر استحکامات طبیعی جای بسیار محکمی بود و محمد خان آنجا را برای خود سنگر قرار داده بود اردوی نادری

قرار گرفت. قوای دولت که در رأس آن خود نادرشاه قرار داشت یورش برد. محمدخان تاب مقاومت نیاورده سخت شکست خورده و بطرف لارستان بخیال اینکه اهالی آنجا مانند خود در طریق اهل تسنن بوده و با او همراهی خواهند نمود فرار کرد لکن کدخدایان و کلانتران و مخصوصاً کوتوال قلعه لار علاوه بر اینکه او را بآنجا راه ندادند فرستادگان و همراهان او را نیز دستگیر کرده به حبس انداختند و بعد آنان را تحویل امنای نادرشاه دادند.

باوجود اینکه لارستانی‌ها چندان همراهی مؤثری به محمدخان ننمودند با این حال هنگامیکه لشکر طهماسبقلی خان (نادرشاه) وارد نواحی لارشد صدمات و لطامات زیادی به اهالی آن محدود وارد آورد و آن‌عه از اهالی که باقیماده بودند امر شد که آنان را از محلهای خود کوچانیده بجای دیگر انتقال داده شوند و بجای آنان رعایای جاهای دیگر را در لار جایگزین نمایند. سابق براین اهالی لار در طریقه تسنن و شافعی بودند و از زمان نادرشاه به بعد است که قسمتی در لار سنی و قسمت دیگر آن در طریقه تشیع میباشند. خزین در صفحه ۱۷ تاریخ خود در این باب چنین گوید: «ولشکر خان معظم آن گرم سیر را لکم کوب حوادث ساخته آن طبقه شوافع را مستأصل ساختند و معدودی بقیة السیف ایشان را باطراف کوچانیده از بلاد دیگر رعایا آورده در آن امکنه سکنی فرمودند». پس از فرار محمدخان، طهماسبقلی خان جلایر او را درهمه جا تعقیب کرده و بهیچ وجه فرصت توقف در یکجائی باو نمیداد تا اینکه پس از یأس از لاریها که به آنان خیلی امیدوار بود به جزیره قیس (کیش) به شیخ علاق کلانتر طائفه هوله پناه برد اوهم از ترس، محمدخان و تمام همراهانش را گرفته تحت الحفظ تسلیم طهماسبقلی خان جلایر نمود. بعد سردار جلایر هم او را باصفهان نزد طهماسبقلی خان نائب السلطنه فرستاد و به محض ورود دژخیمان او را از هر دو چشم نابینا کردند و پس از سه روز از زخم چشم و دردهای آن در گذشت (۱۱۴۷ ق.)<sup>۱</sup>

برخی از مورخین چگونگی تسلیم محمدخان بلوچ را از طرف شیخ مزبور باین طریق اظهار داشته اند: طهماسبقلی جلایر از طرف طهماسبقلی خان نائب السلطنه (نادرشاه) مأوریت یافت که نواحی جنوبی فارس را امنیت داده و آنحدود را منظم گرداند سردار جلایر شورشها را خواباند و نظم صحیحی بآنحدود داد و ضمناً جمعی از مشایخ اعراب را کوچانیده باستر آباد روانه نمود. در موقع جنگ با اعراب هوله و فتح بندر نخیلو جمعی اسیر گردیدند که از آن جمله زن شیخ علاق هم در جزاء اسراء بود. شیخ علاق پی فرصتی میگشت که زن خود را از اسارت نجات دهد تا اینکه پناهندگی محمدخان را برای خود فیض عظمی شمرده حاضر شد که

۱- بعضی از مورخین نوشته اند که با حال زاری که داشت پس از سه روز او را کشتند برخی دیگر گفته اند محمدخان چون میدانست که از دست نادرشاه جان سلامت در نخواهد برد در همان شب اول حبس، خود را در زندان کشت.

او و همراهایش را تسلیم نماید مشروط بر اینکه زنش را با او باز گردانند. طهماسب قلی خان شرط مزبور را پذیرفت و عمل مبادله و معاوضه بخوبی انجام یافت.

محمد بن خلیفه شیخ بندرلنگه که در سال ۱۳۱۶ قمری سر به طغیان

محمد

برداشت و از دادن مالیات خودداری نمود از طرف دولت حاج میرزا

ابراهیم خان صدیق الممالک شیبانی<sup>۱</sup> مأوریت یافت که با میرزا احمد خان دریایی حکمران بنادر و جزایر خلیج فارس به سرکوبی و دفع او قیام نمایند دو نفر مذکور در چهارم ماه شوال با کشتی پرس پلیس<sup>۲</sup> به بندرلنگه رفتند و صبح روز ۱۹ جنگ سختی میان قوای دولتی و محمد بن خلیفه در گرفت که بیست و چهار ساعت دوام داشت بالاخره صبح روز بیستم با فتح و فیروزی قوای دولتی و شکست و فرار قوای محمد بن خلیفه خاتمه پذیرفت.

حاج آقامحمد شیرازی معترف به منور علیشاه<sup>۳</sup> مرجع و مقتدای

محمد

دراویش نعمت اللهی و عم میرزا کوچک رحمت علیشاه و جانشین وی بود.

در سال ۱۲۲۴ قمری متولد و در سال ۱۳۰۱ قمری در گذشته است. در سال ۱۲۸۸ ه. ق.

حاج میرزا حسن اصفهانی معروف به صفی علیشاه را از طرف خود به تهران فرستاد. حاج میرزا حسن پس از مدتی اقامت در تهران و استقبال شایانیکه مخصوصاً از طرف اعیان و اشراف پایتخت از وی بعمل آمد به او چندان اعتنائی نکرد بنا بر این خود حاج آقامحمد در سال ۱۲۹۴ ق. به تهران آمد و چون حاج میرزا حسن خود را برتر از او میدید زیر بار منور علیشاه نرفت و بین آنان نزاع لفظی - قهر و طرد تولید شد و بالاخره بواسطه وجهه و نفوذیکه صفی علیشاه در تهران کسب کرده بود بر او غلبه کرد و خودش شخصاً پیشوای دسته‌ای از دراویش نعمت اللهی شد. (عکس حاج آقامحمد شیرازی معروف به منور علیشاه در جلد اول صفحه ۳۴۰ مندرج میباشد با نجا مراجعه شود).

میرزا محمد خان قاجار دولو کشیکچی باشی پسر دوم امیر خان سردار

محمد

و خالوزاده عباس میرزا نایب السلطنه بوده که پس از درگذشت

فتح علیشاه در سال ۱۲۵۰ قمری حسینعلی میرزا فرمان فرما که مدت ۳۷ سال از ۱۲۱۳ تا

۱- مؤلف دروغی منتخب التواریخ مظفری.

۲- کشتی پرس پلیس یکی از دو کشتی بود که ناصرالدین شاه در سال ۱۲۹۷ قمری چون بفکر ایجاد بحریه و خرید کشتی افتاد برای صید مروارید در آلمان بدستور اوساخته شد و چون نیروی بحری مزبور پائی نگرفت آن دو کشتی را ببارکشی اختصاص دادند باین معنی که کشتی پرس پلیس با ظرفیت ۶۰۰ تن و ۱۴۵۰ اسب قوه بخار در اختیار حکمران فارس گذارده شد و کشتی دیگر موسوم به شوش بحکمران خوزستان واگذار گردید راجع بموضوع خریداری کشتی به نام مرتضی قلی مراجعه شود.

۳- لقب طریقتی.

۱۲۵۰ قمری والی فارس بود خود را شاه خواند و در شیراز بنام حسینعلی شاه به تخت سلطنت جلوس کرد و خطبه و سکه بنام خود نمود.

محمدشاه بنا بر رأی و صلاح دید میرزا ابوالقاسم قائم مقام صدر اعظم خود برادر کهنتر خویش فیروز میرزا را به همراه منوچهرخان معتمدالدوله و چند نفر افسر انگلیسی که اهم آنان لنزی<sup>۱</sup> بود برای دفع دو برادر (حسینعلی میرزا و حسنعلی میرزا) عموهای خود بشیرازروانه نمود از افسران و سرکردگان ایرانی که به همراه آنان به فارس فرستاده شدند یکی هم میرزا محمدخان قاجار دولو بود. در سال ۱۲۶۸ قمری که سمتش کشیکچی باشی یا سرکشیکچی باشی بود حکومت سمنان و دامغان نیز بوی و گذار شد و او از طرف خود نایب الحکومه ای تعیین نموده برای اداره امور شهرهای مزبور گسیل میداشت.

در سال ۱۲۷۱ قمری (۱۸۵۴ میلادی) که مناسبات بین دو دولت روسیه و عثمانی سخت تیره شده بود و بالاخره بجنگ منتهی گردید، در این جنگ روسیه از یک طرف و دول متحده عثمانی - فرانسه - انگلیس و پیمون



میرزا محمدخان قاجار دولو سرکشیکچی باشی



میرزا محمدخان قاجار سپهسالار اعظم



از طرف دیگر داخل بودند و این جنگ معروف به جنگ کریمه است و تا سال ۱۸۵۶ مسیحی طول کشید در اوایل همین سال (۱۲۷۱ ق.) یکی از ژنرال‌های روس بنام «بی‌توف» وارد هرات شد و به همراه دولفوروکی<sup>۲</sup> سفیر روس ملاقات محرمانه‌ای از شاه بعمل آمد و جلسه‌ری تشکیل یافت بدون آنکه میرزا آقاخان نوری صدر اعظم اطلاعی از آن پیدا کند. در این جلسه از طرف روسیه پیشنهاداتی به شاه شد و مهمترین مواد آن این بود که اگر دولت ایران به نفع روسیه وارد جنگ شود در صورت مغلوب شدن دولت عثمانی در موقع عقد صلح مشاهد متبرکه عراق مانند سابق که جزو ایران بود بایران واگذار و علاوه بر آن امتیازات دیگری نیز بایران داده خواهد شد.

ناصرالدین شاه پیشنهادات نمایندگان روسیه را پذیرفت لکن بزودی مطلب و گفتگوهای آن جلسه سری کاملاً کشف گردید و بعد تحریکات از طرف میرزا آقاخان نوری و تهدیدات از طرف سفیر عثمانی در این باب شروع شد و در تمام دوره جنگ کریمه دولت ایران نتوانست تصمیمی بطرفداری یکی از دو طرف متخاصم بگیرد فقط کاریکه ناصرالدین شاه در این مورد کرد این بود که چهل هزار سپاهی بفرماندهی عزیزخان مکری سردار کل بسرحدات غربی به آذربایجان فرستاد و میرزا محمدخان کشیکچی باشی را با سی هزار نفر مأمور سرحدات کرمانشاه نمود<sup>۳</sup>.

در سال ۱۲۷۳ قمری بجای مهرعلی خان شجاع‌الملک نوری فرمانده قوای جنوب، در جنگ انگلیس و ایران، که خود انگلیس‌ها بدستکاری میرزا آقاخان نوری صدر اعظم دست‌نشانده خود برای ایران ایجاد کرده بودند، در برابران از قشون انگلیس شکست خورده بود، منصوب شد و میرزا محمد خان مأمور بجلوگیری از قشون انگلیس بود که به بوشهر پیاده شده بودند و چون موضوع قبلاً پیش‌بینی نشده بود و وسائل نیز از هر جهت فراهم نبود در ۲۳ جمادی‌الثانی همین سال در محل خوشاب لشکریان ایران از سپاهیان انگلیس شکست خوردند.

در این جنگ تنگستانی‌ها - قشقایی‌ها و چاه‌کوتاهی‌ها رشادتهایی چند از خود بروز دادند و فقط آنها بودند که در مقابل سپاه دشمن ایستادگی کرده تلفاتی وارد آوردند و تلفاتی دادند و از میرپنج‌ها - امیر تومانی و سرداران لشکر اعزامی کاری ساخته نشد و بالاخره جنگ بصلح انجامید و در ۷ رجب ۱۲۷۳ ه. ق. به نمایندگی فرخ‌خان امین‌الملک کاشانی منتهی بمقدمه‌ای بسیار تنگین پاریس گردید.

Bebitoff-۱

Dolghorouky-۲

۳- در کتاب سیاست گران‌دوره قاجار عده‌ای در آذربایجان و کرمانشاه مجموعاً ۵۵ هزار نفر ذکر شده.

در سال ۱۲۷۵ قمری، پس از عزل میرزا آقاخان نوری از صدارت، ناصرالدین شاه هیأت دولتی تشکیل داد مشتمل بر شش وزیر و نام آنرا مجلس شورای وزراء گذارد و ریاست شوری با میرزا جعفرخان مشیرالدوله بود. از جمله وزراء ششگانه یکی هم میرزا محمدخان کشیکچی باشی بود که در این سال ملقب به سپهسالار شده او را بوزارت جنگ برگزید و در سال ۱۲۷۶ ق. علاوه بر سمتی که داشت بعضویت شورای دولتی که ناصرالدین شاه در این سال تشکیل داده بود منصوب شد و در سال ۱۲۸۰ قمری با اردوئی برای تنبیه و تدمیر ترکمنها به گرگان رفت و تا يك حدودی موفقیتی حاصل نمود و پس از بازگشت و ورود به تهران ناصرالدین شاه او را ملقب به سپهسالار اعظم نمود.

میرزا محمدخان قاجار سپهسالار اعظم اولین سردار و وزیر جنگی است که لباس کوتاه ملبله دوزی و سردوشی را لباس رسمی خود کرده و کم کم اهل نظام باو تأسی کردند و قبل از او لباس رسمی این طبقه جبه و شال و کلاه بود. شهر دامغان بمناسبت اینکه قبل از آغامحمدخان قاجار مرکز قاجاریه بوده و فتحعلی شاه نیز در سال ۱۱۸۵ ه. ق. در آن شهر متولد شد و در نزد قاجاریه اهمیتی پیدا کرده بود باین مناسبت غالباً یکی از خوانین قاجاریه به حکومت آنجا منصوب و برقرار میشد جد و پدر میرزا محمدخان اسماً حاکم آنجا بودند و در زمان خود سپهسالار نیز حکومت دامغان جزء ابواب جمعی او محسوب میشد.

در سال ۱۲۸۱ قمری پس از فوت میرزا سید جعفرخان مشیرالدوله رئیس مجلس وزراء دوباره قرار شد که ناصرالدین شاه برای خود صدر اعظمی انتخاب کند و نظرش به فرخخان امینالدوله، میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا محمدخان سپهسالار بود هر سه نفر را بدربار احضار کرد و از بین آنان میرزا محمدخان را بمقام صدارت برگزید و پس از نائل شدن باین سمت بعضی از رجال مانند میرزا یوسف مستوفی الممالک - علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم و میرزا سعیدخان انصاری مؤتمن المملک وزیر خارجه زیربار او نمیرفتند و باطناً با او مخالف بودند و جمعی هم در خلوت از قبیل فرخخان امینالدوله و برادرش میرزا هاشمخان امین خلوت را که برضد او بودند از خلوت شاه اخراج کردند.

در اوایل سال ۱۲۸۳ هجری قمری شاه بموجب دستخطی او را از صدارت معزول و کارش در مدت کمی فقط منحصر شد بوزارت جنگ و سایر امور دیگر از قبیل وزارت داخله و بیوتات سلطنتی و غیره که قبل از این تاریخ تحت نظر او بود منتزع و بدیگران داده شد سپس در همین سال ناصرالدین شاه بنا بر هوس شاهانه خود باز بفکر تشکیلاتی برای مملکت افتاد و هر کسی را سرکاری گذاشت و حدود اختیارات هر يك را تعیین و اموراتی را بوی محول نمود. البته اینکار هم خیلی موقتی بود و در همین سال چون موضوع روی هوس شاهانه صورت گرفته بود تشکیلات مزبور بکلی بهم خورد. در این تشکیلات میرزا محمدخان سپهسالار اعظم علاوه بر تصدی وزارت جنگ و ریاست قوی، اداره امور خراسان - سیستان -

استرآباد - شاهرود - بسطام - دماوند - فیروزکوه - کمره - جاجرم - نردین - خوار - سمنان و دامغان بعده وی محول گردید .

میرزا محمدخان سپهسالار فقط مدت کمی وزیر جنگ بود که در ماه ذیحجه همین سال شاه او را به پیشکاری و وزارت، پسر خود، سلطان حسین میرزا جلال الدوله والی خراسان و تولیت آستان قدس رضوی، برادر کهتر ظل السلطان، بخراسان فرستاد و در حقیقت حکومت خراسان اسماً با جلال الدوله و رسماً با خود سپهسالار بود و ضمناً حکمرانی خوار - سمنان - دامغان - شاهرود - بسطام - استرآباد و سیستان ضمیمه حکومت خراسان شده امورات آنها به تصدی وی واگذار گردید و وزارت جنگ را شاه به حمزه میرزا حشمت الدوله داد .

حشمت الدوله بنوبه خود مدت کمی وزیر جنگ بود که شاه او را مأمور لرستان نمود و به جایش فیروز میرزا نصرت الدوله برادر او را به وزارت جنگ برگزید. از حکومت خراسان سپهسالار نیز بیش از دوماه و اندی نگذشت که ناصرالدین شاه در تاریخ ۱۴ صفر ۱۲۸۴ قمری وارد مشهد شد و در این هنگام سپهسالار بسیار تندرس و سالم بود و سه روز پس از ورود شاه ناگهان سپهسالار در ۱۷ ماه صفر در گذشت و شهرت داشت که ناصرالدین شاه بواسطه خوراندن قهوه قجری او را مسموم و کشته است.

معروف است که میرزا محمدخان سپهسالار چندان معلوماتی نداشت و از قجرهای درباری بود و پسرانش<sup>۱</sup> داماد شاه بودند. نامبرده مردی متدین - منظم - جدی - و خطش بسیار بد و لایق رء بود. از آثار خیریه او بنای مدرسه ای است عالی در حیاط شاهی تهران که مدرسه مزبور معروف است بمدرسه سپهسالار قدیم. پس از درگذشت سپهسالار حکومت خراسان به محمد ناصر خان قاجار دولو ظهیر الدوله<sup>۲</sup> و نیابت تولیت آستان قدس رضوی به حاجی میرزا محمدخان سینیکی مجد الملک<sup>۳</sup> واگذار گردید.

میرزا محمدخان قاجار دولو بیگلربیگی<sup>۴</sup> از بزرگان قاجاریه  
 محمد پسر حسن خان<sup>۵</sup> بیگلربیگی استرآباد که چندین سال<sup>۶</sup> بیگلربیگی  
 یعنی حاکم تهران بود. وی پدر اللهیارخان آصف الدوله و پدر زن عباس میرزا نائب السلطنه  
 میباشد. در سال ۱۲۰۰ قمری آغا محمدخان او را بحکومت قزوین منصوب نمود و حکومتش

۱ - محمد مهدیخان اعتضادالدوله و حسینخان اعتضادالملک.

۲ - پدر علیخان صفاء ظهیرالدوله.

۳ - پدر میرزا علیخان امین الدوله.

۴ - در بعضی از کتب تاریخ او را بلقب رکن الدوله نیز نام برده اند.

۵ - در نقشه شجره اولاد قره خان قاجار دولو پدر میرزا محمدخان بیگلربیگی قره خان

ذکر شده است و گمان میرود که اشتباه باشد.

۶ - از سال ۱۲۰۹ هجری قمری.



تا اوائل سال ۱۲۰۹ ق. در آنجا ادامه داشت در این سال آغامحمدخان او را به تهران خواست و بسمت بیگلربیگی (استاندار) تهران برگزید و از این تاریخ بیش از پیش بر اهمیتش افزوده گردید و بجای او مهدیقلیخان قوانلوی قاجار نوه عموی پدر خود را بحکومت قزوین فرستاد<sup>۱</sup>.

در سال ۱۲۱۷ ق. فتحعلیشاه دختر او را بحالۀ نکاح عباس میرزا درآورد و عروسی بسیار مفصلی برای او گرفت و بعد معروف شد به مهد علیا و در سال ۱۲۷۳ قمری درگذشت و علاوه بر عباس میرزا خود فتحعلی شاه<sup>۲</sup> و دو فرزند دیگر او نیز شیخ علی میرزا ملقب به شیخ الملوک پسر نهم فتحعلیشاه<sup>۳</sup> و محمد رضا میرزا متخلص به افسر پسر سیزدهم فتحعلیشاه<sup>۴</sup> داماد بیگلربیگی بوده اند.

میرزا محمدخان بیگلربیگی خیلی طرف اطمینان آغا محمدخان قاجار مؤسس سلسله قاجار بوده و پس از اینکه تهران را در سال ۱۲۰۳ قمری پایتخت خود قرار داد هر زمان

۱ - مهدیقلیخان پسر محمد امین خان پسر فضلعلی بیگ برادر فتحعلیشاه قاجار جدا علی سلاطین قاجاریه بوده است. میگویند در موقعیکه آغامحمدخان در استرآباد از رؤسای ایل قاجار قول میگرفت که او را بمرد و مال کومک کنند و بسطنت برسانند عده مهمی از بزرگان ایل همین محمدخان را که بعدها با میر کیومرث ملقب شد برای سلطنت مناسبتر از آغامحمدخان (اخته خان) دانستند و شاید اگر گذشت و فداکاری او نبود سلطنت آغا محمدخان پا نمیگرفت و بهمین مناسبت هم هست که بعد از یکصد و هفتاد سال این خانواده اسم تاجبخش را برای نام خانوادگی خود انتخاب و اختیار کرده اند.

۲ - نام زن فتحعلیشاه گوهر خانم بوده.

۳ - نام زنش نوابه حاجیه بوده.

۴ - نام زنش قجر آغا بوده.

که بمسافرت و یا بجنگ میرفت حکومت تهران را تحت نظر او میگذاشت و چون سالها در این سمت باقی بود باین مناسبت معروف به بیگلربیگی یعنی حاکم شد و پس از وی اولاد و اعقابش نیز چندی سمت مزبور را دارا بودند . در سال ۱۲۰۹ ق. پس از اینکه لطفعلی خان زند در یم دستگیر و در کرمان آغا محمدخان با دست خود از هر دو چشم او را نابینا کرد سپس با حال زار و جراحات بسیار او را تحت الحفظ به تهران فرستاد پس از ورود به تهران میرزا محمد خان بیگلربیگی بنا به اشاره و دستور آغا محمدخان قاجار مأمور اجرای قتل او گردید و پس از کشتنش در امامزاده زید تهران بخاک سپرده شد .

پس از قتل آغا محمد خان قاجار در قلعه شوشی قرا باغ در ۲۱ ذیحجه ۱۲۱۱ ق. میرزا محمد خان دولو بیگلربیگی تهران بود پس از اینکه از کشته شدنش اطلاع پیدا کرد باتفاق میرزا شفیع مازندرانی حصار و برج و باره شهر را محکم و دروازه های تهران را بست و تا ورود فتحعلی شاه احدی از مدعیان سلطنت را بدرون شهر راه نداد و منتظر آمدن باباخان ولیعهد از شیراز شد . بیگلربیگی در این هنگام بواسطه این عمل خود خدمت شایانی انجام داد و فتحعلیشاه همیشه نسبت بوی قدردان بود .

#### محمد

محمد میرزا پسر محمد مهدیخان یا میرزا مهدیخان اعتضادالدوله پسر میرزا محمد خان سپهسالار قاجار دولو بوده<sup>۱</sup> محمد میرزا و پدرش اعتضاد-

الدوله با اینکه داماد شاه بوده در دوره خود چندان اهمیتی نداشته اند و این پدر و پسر (برعکس میرزا محمد خان سپهسالار) مردمان بی عرضه و بی کفایتی از آب در آمده بودند. اهمیت اعتضادالدوله در این بوده که پسر میرزا محمد خان سپهسالار و داماد شاه یعنی شوهر فخرالملوک دختر بزرگ ناصرالدین شاه بوده و محمد میرزا هم اهمیتی فقط در این بوده که نوه پسر سپهسالار و نوه دختری ناصرالدینشاه بوده است . اینکه من نام او را در این کتاب میبرم فقط برای القاب متعدده و متناوبه او است و بس، بنا بر این محمد میرزا پسر فخرالملوک دختر گلین خانم اولین زن عقدی ناصرالدینشاه که در زمان ولیعهدی در سال ۱۲۶۲ قمری با وی ازدواج کرده و فخرالملوک نیز اولین اولاد او است که در عهد ولیعهدی در سال ۱۲۶۳ ق. متولد و پس از رسیدن بسن بلوغ در سال ۱۲۷۸ ق. به زوجیت اعتضادالدوله پسر بزرگ سپهسالار در آمده است .

محمد میرزا در سال ۱۲۸۲ ق. در سن کودکی (چهار ساله) بجای پدر خود (اعتضادالدوله) بسمت کشیکچی باشی<sup>۲</sup> منصوب و برقرار گردید لکن سمت مزبور برای وی چندان مدتی نپایید و در سال ۱۲۸۳ ق. دوباره پدرش کشیکچی باشی شاه شد . در سال ۱۲۸۸ ق. دوباره سمت سر کشیکچی باشی گری بنا بر درخواست پدرش در سن ده سالگی

۱- محمد میرزا از طرف پدر قاجار بوده اما شاهزاده نبوده و باعتبار اینکه نوه دختری ناصرالدینشاه بوده احتراماً او را بعنوان شاهزاده خطاب کرده محمد میرزا میگفتند .

۲- رئیس گارد مخصوص شاهنشاهی .

بوی واگذار گردید و چندان مدتی از این انتصاب نگذشت که کیومرث میرزا ملک آرا سرکشیکچی باشی شد و در سال ۱۳۰۰ ق. محمد میرزا بنا بر سفارش و خواهش گلبن خانم جدش ملقب به اعتماد السلطنه گردید .

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود می‌نویسد : « ۲۴ جمادی الثانیه ۱۲۹۹ : شنیدم که به محمد میرزا پسر ناقابل اعتضاد الدوله لقب اعتماد السلطنه خواهند داد ». در سال ۱۳۰۴ ق. ناصرالدین شاه لقب مزبور را از او گرفته بنا بر سفارش و خواهش امینه اقدس زن دیگر خود به محمد حسن خان صنیع الدوله می‌دهد و بعد محمد میرزا را ملقب به عماد الدوله میکند و در ضمن می‌گوید که ما لقب عماد الدولگی را به محمد میرزا دادیم شاید این لقب او را بزرگ کند . چندی بعد لقب عماد الدوله را از او پس گرفته به حشمت السلطنه بدیع‌الملک میرزا پسر بزرگ امام‌قلی میرزا عماد الدوله می‌دهد و لقب حشمت السلطنه به محمد میرزا داده میشود باز چیزی نمی‌گذرد که این لقب را هم شاه از او گرفته بدیگری می‌دهد و او را ملقب به جلال السلطنه مینماید . ملاحظه کنید که موضوع چقدر مسخره آمیز بوده و مردم در آن زمان چقدر علاقه‌مند و پابند باین قبیل الفاظ و کلمات پوچ بوده‌اند . بلی ملت‌ی که در حال انحطاط و بدون علم و هنر و آموزش و پرورش باشد آنوقت میرود پی این القاب صدها یک‌غاز و برای گرفتن آن سرو دست هم می‌شکنند .

میرزا محمد پسر بزرگ میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی بوده و در سال ۱۲۵۰ قمری که محمد میرزا با سمت ولایت عهدی و حکومت آذربایجان رهسپار تبریز شد میرزا محمد بوزارت او تعیین و به همراه او به آذربایجان رفت . معروف است که حاج میرزا آقاسی یکی از جرائم و تقصیراتی که به میرزا ابوالقاسم قائم مقام نسبت داد این بود که به محمد شاه وانمود کرد که سجع مهری که قائم مقام برای شاه درست کرده ( شاهنشاه انبیاء محمد ) منظور او شاه نبوده بلکه مقصودش از محمد پسر خودش بوده که می‌خواسته است او را شاه نماید . میرزا محمد دستگاه مفصلی داشته و در ایام حیات خویش کثیر الزوجات و کثیر الاولاد بوده است .

سید محمد پیر جندی معروف به تدین پسر سید محمد تقی روضه‌خوان، از روضه‌خوانهای پیرچند، و متولد در حدود سال ۱۲۶۰ خورشیدی از طلاب مدرسه میرزا جعفر مشهد بود و در جوانی بجهاتی که ذکرش در اینجا بی‌مورد است از مشهد به تهران آمد. ابتداء ورود در یکی از حجرات مدرسه فیلسوف واقع در امامزاده سید اسماعیل تهران مکتب‌خانه‌ای دایر کرد و اطفال را درس میداد و تا چندی در آن محل شهرت داشت به آقامکتبی و ضمناً روضه خوانی هم میکرد . بعد آن مکتب خانه را در همان حدود تبدیل به مدرسه بنام تدین نمود و چون مؤسس و مدیر آن مدرسه بود از این جهت خودش نیز معروف به



تدین شد .



سید محمدتدین

در دوره مشروطیت و هرج و مرج که لازمه هر تحولی است جز عباد و هوا و حزبی ها شد و سنگ مشروطه و آزادی را مانند بسیاری از اشخاص خیلی بسینه میزد و توی سروهم سر معروفیتی پیدا کرد و از افراد مبرز حزب دموکرات<sup>۱</sup> گردید . چون در این حزب دموکرات داخل بود در سال ۱۳۳۶ قمری از طرف دموکراتهای تهران برای وکالت دوره چهارم مجلس شورای ملی نامزد و انتخاب شد .

در کابینه وثوق الدوله (۱۲۹۸ خورشیدی) معروف به کابینه قرارداد که ایران را به تحت الحما یکی انگلستان در آورد تدین در پیشرفت و تصویب آن خیلی یقه درانی کرد و در اماکن عمومی در محاسن و مزایای قرارداد نطقها نمود و البته بدیهی است که بروز این قبیل

احساسات و نطقها مجانی نمی شد و از محل اعتباراتی که به وثوق الدوله داده شده بود باین و آن مزد و پاداش داده میشد . در موقع تغییر سلطنت در سال ۱۳۰۴ خورشیدی چون برایش منافع داشت باز احساسات و هیجاناتی از وی بروز نمود و یکی از هواخواهان و ناطقین جمهوریت بود و از بیرجند در دوره پنجم نماینده مجلس شد و هنگام رأی به تغییر سلطنت نائب رئیس مجلس بود و بعد رئیس شد و در دوره ششم (۱۳۰۵ خ.) که برای بار دوم از بیرجند انتخاب شده بود مدتی نیز رئیس مجلس بود سپس در همین سال در کابینه حسن مستوفی (مستوفی الممالک) و در سال ۱۳۰۶ خ. در اولین کابینه مهدیقلی هدایت (مخیر السلطنه) وزیر فرهنگ شد و چون گفته شد که شصت هزار تومان از رضاخان سردار سپه نخست وزیر وقت برای عملیات و اقداماتی گرفته بود و خرج نکرده بود پس از به سلطنت رسیدن ، سخت مضروب وی گردید و از اواخر سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۲۰ خ. بیکار بود و روزها به مدرسه خود سرکشی میکرد . پس از استعفاء شاه از سلطنت و تغییر اوضاع در بهمن ماه سال ۱۳۲۱ خ. در کابینه دوم علی سهیلی وزیر مشاور و در اسفند همان سال وزیر خواربار شد و در خرداد ماه ۱۳۲۲ خ. وزارت خواربار منحل و اداره امور مربوطه بآن بدکتر میلسپو امریکائی مستشار دارائی

۱- که افسار آن دست دیگران بود .

واگذار شد و تدین مورد تهمت و تعقیب واقع گردید و در سال ۱۳۳۰ خ. که سناتور بود به ناخوشی سرطان مبتلی و در سن ۷۰ سالگی درگذشت.

میرزا محمد تنکابنی در سال ۱۲۳۵ متولد و در سال ۱۳۰۲ هجری قمری

محمد

درگذشت. نامبرده یکی از شاگردان حاج سید محمد باقر شفتی معروف

به حجة الاسلام در اصفهان بوده و مؤلف کتاب قصص العلماء میباشد.

آخوند ملا محمد کاشی از معارف علمای اصفهان در رشته حکمت و

محمد

کلام و بسیار تند خو بوده، میگویند که در نهایت زهد و ورع و استغناء

طبع و بدون تاهل سالها در مدرسه صدر اصفهان زندگانی می کرده است. نامبرده در شعبان

۱۳۳۳ قمری در اصفهان درگذشت و در تخت پولاد بخاک سپرده شد.

شیخ محمد خان قزوینی فرزند ملا عبدالوهاب گلپوری قزوینی در

محمد

در سال ۱۲۹۴ هجری قمری در تهران متولد شده و تا سال ۱۳۰۶ ق. که

پدرش در قید حیات بود مقدمات صرف و نحو را در نزد پدر خود آموخت و پس از فوت پدر تحت

وصایت و سرپرستی حاج شیخ مهدی عبدالرب آبادی قزوینی ملقب به شمس العلماء که از اجله

ادبای عصر و نویسندگان کتاب نامه دانشوران بود آموزش یافت و هم چنین در نزد جمعی از علمای

تهران تحصیلات خود را تکمیل نمود و در سال ۱۳۲۲ قمری بر حسب دعوت برادرش احمد عبدالوهابی

که از طرف شرکت عمومی مأمور لندن شده بود برای دیدن و مطالعه کتب موقه برای مدت

قلیلی عازم لندن شد و این مدت کم سی و شش سال طول کشید و بیشتر اقامتش در پاریس و شهرهای

دیگر اروپا بوده است.

در مدت اقامت خود کتب زیادی را که نسخ آن در کتابخانه های مهم اروپا موجود بود

تصحیح و با ذکر حواشی چاپ نمود که اهم آن کتب: مرزبان نامه سعدالدین و راوینی - المعجم

فی معاییر اشعار المعجم تألیف شمس الدین محمد بن قیس رازی - چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی -

تاریخ جهانگشای جوینی - جلد اول باب الالباب و غیره و غیره میباشد.

مرحوم محمد قزوینی در تاریخ ۱۳۱۸ شمسی از پاریس بایران آمد و تا زمان فوتش

مشغول تصحیح و تنقیح کتب و تألیف بود و در تاریخ جمعه ۶ خرداد ماه ۱۳۲۸ شمسی وفات

یافت. مرحوم محمد قزوینی در زمره خدمتگزاران درجه یک فرهنگ ایران محسوب میشود.

محمد خان پسر اسحق خان قزائی است که پس از کشته شدن پدر و

محمد

برادرش حسن علی خان بامر محمد ولی میرزا والی خراسان در سال

۱۲۳۱ قمری در مشهد، حکومت تربت حیدریه را به برادر خود حسین علی خان واگذار کرد و

خود به قلمه دولت آباد رفت و در آنجا متحصن شد و پس از تحصن بدسایسی چند بر علیه محمد ولی

میرزا پرداخت.

در سال ۱۲۳۳ ق. که فتح‌خان برای گرفتن مشهد باسی هزار سوار مرکب از افغان و هزاره ازهرات حرکت نمود محمدخان قرائی نیز بوی پیوست و پس از گلوله خوردن فتح‌خان و تار و مار شدن لشکرش در کوسویه محمدخان فرار کرده و بعد بوساطت امیر حسنخان عرب زنگویی حکمران فردوس و طیس که در این سال ملقب به وکیل خراسان شده بود مورد عفو واقع شد و به اردوی حسنعلی میرزا شجاع السلطنه والی خراسان پیوست و تا امیر حسنخان زنده بود مزاحمتی برای محمدخان فراهم نمی‌آمد و پس از درگذشت وی در سال ۱۲۳۵ ق. شاهزاده شجاع السلطنه محمدخان را توقیف کرده و بندگان و تربت را بدون مقاومت گرفت برادران محمدخان و مادرش از در اطاعت در آمده مبالغ زیادی بعنوان پیشکشی به شاهزاده دادند و در ضمن پذیرائی شایانیکه از شاهزاده بعمل آمد محمدخان خواهر خود را بحالۀ نکاح او درآورد و بواسطه این وصلت و اطاعت از دولت و دادن پیشکشی محمدخان دوباره حاکم تربت شد.

در سال ۱۲۴۳ ق. بواسطه بی‌نظمی شدیدی که در غیاب حسنعلی میرزا شجاع السلطنه در خراسان روی داده بود فتحعلیشاه حسین خان سردار و برادرش حسن خان سردار ساری اصلان را که بتازگی بواسطه تسخیر ایروان از طرف روس‌ها به تهران آمده بودند برای انتظامات امور خراسان بآن سامان روانه نمود.

رضا قلی خان، ایلخانی بسیار قوی و مقتدر ایل زعفرانلو، که در این ایام نیشابور - چناران و رادکان را برای خود تصرف کرده بود پس از ورود سرداران ایروان به مشهد چندان اطاعت و اعتنائی نسبت بآنان نداشت. حسین خان سردار که بقدرت و بی‌اعتنائی او پی‌برد ناگزیر گردید که با محمدخان بر علیه ایلخانی سازش کرده و قرار شد که متفقاً رضا قلیخان را مورد حمله قرار داده او را از میان بردارند از این جهت محمدخان را باباش هزار نفر لشکری به سرداری برادر خود بر سر نیشابور فرستاد لکن کاری از پیش نبردند و نتیجه بر عدم اطاعت و ضدیت شدید رضا قلی خان افزوده گردید و چندی بعد محمدخان نیز که موافق و مؤلف سردار بود او هم بر علیه سردار علم مخالفت برافراشت و صید محمدخان جلایر کلاتی که یکی از خوانین خراسان بود بدو پیوست و حسین خان سردار و برادرش در ارك مشهد محصور گردیدند. جریان کار تا سال ۱۲۴۵ ق. بدین منوال بود تا اینکه بدرخواست خوانین خراسان که در رأس آنان رضا قلی خان بود حسین خان سردار را از حکومت خراسان معزول و با برادرش حسن خان ساری اصلان به تهران احضار شدند و احمد علی میرزا پسر نوزدهم فتحعلیشاه بحکومت خراسان تعیین و اعزام گردید و چون محمدخان قرائی ابک مشهد را تصرف کرده و رتق و تقق امور شهر و اطراف آن نیز با وی بوده و نسبت بحکومت مرکزی یاغی بود رضا قلی خان زعفرانلو و نجف قلی خان شادلو و سایر خوانین خراسان برای دفع او با هم متحد شده باتفاق احمد علی میرزا حاکم تازه خراسان رهسپار مشهد گردیدند.

محمدخان در این هنگام سخت در صدد مقاومت بود لکن وقتی که شنید بهرام خان پسر

بنیادخان هزاره بطرف تربت حیدریه رفته مشغول تاخت و تازاست و اموال و املاکش در معرض غارت و انهدام میباشد باین علل و جهات مشهد را گذاشته برای دفع بهرام خان دشمن دیگر خویش رهسپار تربت شد و احمدعلی میرزا با همراهان خود وارد مشهد گردید . بهرام خان حاکم جام و باخرز در سال ۱۲۴۶ ق. بدست هزاره های سرخس کشته شد و محمدخان پس از کشته شدن اواز موقع استفاده کرده جام و باخرز را متصرف شد . در سال ۱۲۴۷ ق. که عباس میرزا نایب السلطنه برای اجراء مقاصد و انجام عملیاتی به خراسان آمده بود محمدخان قرائی نیز برای خدمتگزاری حاضر شد و به نزد وی آمد و مورد الثفات نایب السلطنه واقع گردید و بعد به مقر حکمرانی خود بازگشت .

عباس میرزا در اواسط سال ۱۲۴۸ ق. سرخس را گرفت و چون از محمدخان احساس تمرد می کرد پس از گرفتن سرخس به محمودآباد تربت جام که در تصرف محمدخان بود رفت و تمام جاهائیکه در تصرف او بود متصرف شد و محمدخان و برادرانش را دستگیر کرده به مشهد فرستاد. حکومت جام و باخرز را با براهیم خان هزاره حاکم سابق هزاره داد و حکومت تربت حیدریه و آن نواحی را به سهرابخان گرجی واگذار نمود و چون از ابراهیم خان یکی دوبار خیانت دیده شده بود زمان اختیار کار او را نیز احتیاطاً بدست سهرابخان داد .

پس از وارد کردن محمدخان را به مشهد یکسر او را به زندان رضاقلیخان ایلخانی زعفرانلو بردند و این دو نفر رقیب و از بزرگترین امراء قوی و مقتدر و سرکش خراسان باهم در یکجا زندانی شدند . نایب السلطنه که در ماه اول سال ۱۲۴۸ ق. عازم تهران شد امراء و خوانین خراسان و غیره را که متدرجاً آنان را در جنگ دستگیر کرده بود و در پیشگاه دولت مقصر بودند ، آنها را با خود به تهران آورد .

پس از چندی رضاقلی خان و محمدخان با ذریایجان فرستاده شدند رضاقلی خان بواسطه صدمات و لطمات وارده بر او در بین راه ناخوش شده در میانج درگذشت و محمدخان با دو فرزند کوچک خود سالها در آذربایجان ( تبریز ) میزیست و او هم در آنجا درگذشت .

میرزا محمدخان لاریجانی پسر غلامحسین خان و پدر عباسقلی خان سردار

محمد

لاریجانی که یکی از فرماندهان سپاه آغا محمدخان قاجار بوده و در

سال ۱۲۰۲ قمری که مرتضی قلی خان پس از چند سال اقامت در نواحی قفقاز و خاک روسیه با هفت هزار نفر به همراه مصطفی خان طالش به گیلان آمده و آنجا را اشغال نمود ، آغا محمدخان ابتداء محمدحسین قاجار قوائلو ناظر خود را با دوهزار سوار بعنوان مقدمه الحیش بگیلان فرستاد و او بدون مطالعه و ملاحظه آخر کار ب جنگ سبقت نمود و شکست یافت . پس از این شکست

---

۱- رضاقلی خان ایلخانی - محمدخان قرائی - عبدالرضا خان یزدی - محمدتقی خان عرب میش مست - مهدیقلی خان برادر محمدخان قرائی - جعفرقلی خان پسر نجفقلی خان شادلو و داماد رضاقلی خان .

آغامحمدخان لشکری به تعداد ده هزار نفر به گیلان روانه نمود و یکی از فرماندهان لشکر مزبور میرزا محمدخان لاریجانی بود<sup>۱</sup> و چون امیر محمدحسینخان ارجمندی فیروزکوهی که یکی از فرماندهان قابل سپاه بود در جنگ کشته شد باین مناسبت لشکر اعزامی آغامحمدخان بکلی شکست خورده و افراد لشکر پراکنده شدند.

مصطفی خان طالش و لشکر شیروان بسیاری از این سپاه را بکشتند و میرزا محمدخان با جنگ و گریز بازگشت و بلکه می توان گفت فرار کرد و خود را از مهلکه نجات داد. در سال ۱۲۰۵ ق. مرتضی قلیخان برادر صلیب آغامحمدخان که باز هم در نواحی قفقاز و خاک روسیه از ترس برادر میزیست و روس ها پشتیبان و حامی او بودند پس از آگاه شدن از کور کردن برادر اعیانی خویش مصطفی قلی خان برای انتقام جوئی از آغامحمدخان با استعدادی کامل به گیلان آمد<sup>۲</sup> و آنجا را گرفت آغامحمدخان لشکری بفرماندهی حاج رضاخان قاجار دلولو که خالوی مرتضی قلیخان بود با جمعی از سرکردگان از آن جمله همین میرزا محمدخان لاریجانی برای دفع برادر به گیلان فرستاد. جنگ میان دو طرف در گرفت و بواسطه شبیخون زدن شاه پلنگ طالش که یکی از سرکردگان لشکر مصطفی خان طالش و مرتضی قلیخان بود تمام سرکردگان لشکر آغامحمدخان اسیر شدند و افراد لشکر مزبور نیز که بدون فرمانده ماندند آنان نیز پراکنده - اسیر و کشته شدند<sup>۳</sup> و مرتضی قلیخان در جنگ فاتح گردید. چندی بعد مرتضی قلیخان سرکردگان لشکر را باستثنای حاج رضاخان دائی خود که با سختی و خشونت بسیار با او رفتار میکرد رها نمود و همگی به تهران بازگشتند.

در اواخر سال ۱۲۰۶ ق. که آغامحمدخان وارد شیراز شد یکی از روزها در سقیر کریم خان وکیل بسلام عام نشست و چون برخواست به میرزا محمدخان لاریجانی که به همراه وی بود دستور داد که جنازه کریم خان را از گور بیرون آورده برای دفن در کرباس خلوت کریمخانی در تهران آنرا حمل نماید و علت دفع استخوانها در این مکان برای این بود که هر روزه که آغامحمدخان از آنجا میگذرد پاری و قبر او بگذارد و بگذرد تا اینکه کینه قلبی خود را نسبت باو تشفی داده و انتقام خویش را بدینگونه ادا گرفته باشد و هم چنین در کندن دو ستون سنگی یکپارچه از عمارت ارك و کیلی و سنگهای مرمر ازاره و درهای خاتم که امتیازی تمام و ارزش زیادی داشت و حمل کردن آنها را به تهران در این کار نیز میرزا محمدخان مباشرت داشت.

در سال ۱۲۱۸ ق. که عباس میرزا نائب السلطنه با اردوئی مکمل برای جلوگیری از تجاوزات روس ها از تهران بسمت آذربایجان و قفقاز رهسپار گردید یکی از فرماندهان سپاه

۱- چون نامبرده سواد داشت میرزا را در اول نامش اضافه میکردند.

۲- دولت روس نیز در این کار دخالت داشت.

۳- افسران روسی جنگ دیده هم پنهانی در جزء لشکر مرتضی قلیخان بوده اند و بیشتر فتوحات مرتضی قلیخان بواسطه آنان صورت میگرفته است.

نیز میرزا محمدخان لاریجانی بود. در سال ۱۲۲۷ ق. که مصطفی خان حکمران طالش باریگر به روس‌ها متوسل شد، نایب السلطنه عده‌ای از سرکردگان خود را بطرف لنکران برای جلوگیری از تجاوزات روس‌ها و دفع مصطفی خان طالش روانه نمود یکی از آن سرکردگان جعفر قلیخان لاریجانی پسر همین میرزا محمدخان بود.

میرزا محمدطیب معروف به حکیم قُبلی<sup>۱</sup> پسر عبدالصبور آذربایجانی

محمد

از فضلا - ادباء و اطباء معاصرین عباس میرزا نایب السلطنه و از اطباء

مخصوص محمدشاه و حکیم‌باشی ناصرالدین‌شاه بوده است.

حکیم قُبلی چندین تألیف سودمند دارد از آنجمله خلاصه عباسی است که سنگلاخ میرزا مهدیخان را بنام عباس میرزا تلخیص کرده - تعلیم‌نامه در عمل آبله‌زدن ترجمه از کتاب دکتر کرمیک انگلیسی - مجمع الحکمتین و جامع الطین بنام محمدشاه قاجار نوشته و نیز کتاب مبسوطی در علم تشریح که بنام ناصرالدین‌شاه تألیف و با صور و اشکال در تهران چاپ شده است.

محمدخان سوادکوهی معروف به دادو<sup>۲</sup> و از دشمنان سرسخت طائفه

محمد

قاجاریه استرآباد (گرگان) و از حکام با اقتدار زمان پادشاهی

کریم‌خان زند بوده و مدت چهارده سال از ۱۱۷۲ تا ۱۱۸۶ قمری از طرف وی حاکم مازندران بود.

در سال ۱۱۷۱ ق. که شیخ‌علی‌خان زند از طرف کریم‌خان وکیل برای دفع محمدحسن

خان از تهران حرکت کرد و به فیروزکوه رسید محمد دادو به نزد او آمد و نسبت بوی خیلی خوشخدمتی نمود و در دستگاه او وارد شد. شیخ‌علی‌خان با و لقب‌خانی داده و از این تاریخ محمد خان شد. پس از کشته شدن محمد حسن خان در سال ۱۱۷۲ ق. و تسلط کامل کریم‌خان بر مازندران و استرآباد محمدخان که مورد توجه کریم‌خان وکیل نیز واقع شده بود در همین سال از جانب وی بحکومت مازندران تعیین گردید و چون نامبرده هواخواه زندیه و دشمن طائفه قاجاریه بود حکومتش در مازندران چهارده سال دوام پیدا کرد.

در سال ۱۱۸۶ ق. که حسینقلی‌خان قاجار معروف به جهانسوز (پدر فتح‌علی‌شاه) از گرگان

برای گرفتن مازندران و دفع محمدخان دادو به سمت‌ساری آمد، دادو جداً در مقام دفاع برآمد لکن سرانجام در جنگی که در رستم‌کلا بین محمدخان و اردوی حسینقلی‌خان و برادران ناتنی او مرتضی‌قلی‌خان و مصطفی‌قلی‌خان در گرفت محمدخان شکست خورده و دستگیر شد و برادران حسین‌قلی‌خان او را به نزد برادر خود فرستادند حسینقلی‌خان هم وی را درغل و زنجیر باخود به

۱- وجه تسمیه قُبلی از این جهت بوده که حکیم‌باشی میل مفرطی به غلیان کشیدن داشته

و هر جا که میرفته با قُبل و منتقل حرکت میکرده است.

۲- دادو به معنی غلام است و شاید اجداد محمدخان از غلامان بوده‌اند و باین تمکاسبت

است که او و خانواده‌اش معروف به دادو شده‌اند.



بابل (بارفروش) مقر حکومت مازندران برده پس از اینکه احوال فراوان او را از او گرفت سپس او را کشت. طرز کشتن او را مورخین باختلاف نوشته اند فرهاد میرزا معتمدالدوله در کتاب جام جم و مؤلف منتظم ناصری در جلد سوم چنین گویند :

«حسین قلی خان با زه کمان خود محمدخان دادو حاکم مازندران را خفه کردند، و اما دیگران مانند هدایت و سپهر و غیره در روضه الصفاء و ناسخ التواریخ بعبارت اینکه او را کشت اکتفاء کرده اند. مهدیخان پسرش پس از این پیش آمد به شیراز فرار کرده نزد کریم خان زند رفت .

مهدیخان پس از ورود بشیراز و نقل قضایا ، کریم خان دوباره او را برگردانیده بجای پدر بحکومت مازندران منصوب نمود لکن مهدیخان آن عرضه و کفایت پدر را نداشت زیرا پس از ورود به بابل و مدتی حکومت، حسینقلی خان قاجار در سال ۱۱۸۹ ق. برسر او تاخته بابل را گرفت و او از ترس جان خود در یکی از خانه های شهر پنهان گردید پس از فحص و جستجو سرانجام دستگیر و زندانی شد و حسین قلی خان او را به دامیان فرستاد و پس از چندی او را دوباره به بابل بازگردانید . حاج میرزا صفاء عارف معروف پسر محمدحسن خان و مراد حاج میرزا حسینخان سپهسالار نواده همین محمدخان دادو بوده است.

محمد در گاهی معروف به چاقو<sup>۲</sup> پس از کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی  
محمد  
و تغییر اوضاع بخدمت و ستاهل سوئدی رئیس شهربانی خاتمه داده شد و نظامیه از طرف رضاخان سردار سپه وزیر جنگ وقت به در گاهی سپرده شد. در گاهی قریب ۸ سال رئیس شهربانی بود و در مدت ریاست شهربانی سخت باتیمور تاش وزیر دربار رقابت می کرد و هر دو نفر باهم میانه خوبی نداشتند و یکبار هم در ضمن گفتگو از تیمور تاش سیلی خورد و شاه موضوع را شنید و بروی بزرگواری خود نیل آورد .

در سال ۱۳۰۸ خورشیدی که زندان قصر اتمام پذیرفت سرتیپ در گاهی شاه را برای افتتاح آن دعوت کرد و شاه هم رفت و زندان را افتتاح نمود بعد که مراجعت کرد بشاه گفتند که در دنیا معمول نیست که شاه زندان و این قبیل جاها را افتتاح کند این عمل کار خوبی نبوده و دنیا پسند نمی باشد . روز بعد در گاهی توقیف و بجای وی سرتیپ صادق خان کوپال (سالار نظام) بریاست شهربانی منصوب شد. در گاهی چندی در دژبانی زندانی بود و بعد او را بخانه اش بردند و در آنجا تحت نظر قرار گرفت و سپس آزاد گردید، بعد مدتی بریاست اداره کل آمار و ثبت احوال و مدت

۱- قصبه ای است از شهرستان گرگان .

۲- علت اینکه معروف به چاقو شده بود برای این بود در ایامیکه شاگرد مدرسه بوده روزی در ضمن گفتگو و نزاع با یکی از شاگردان مدرسه برای او چاقو کشیده بود و غالباً هم به چاقو توسل میجسته است از این جهت بین همدران و شاگردان مدرسه شهرت پیدا کرد به چاقو و بعد هم این نام بر روی او ماند .

کوتاهی نیز رئیس اداره نظام وظیفه شد. وی در مدت ریاست اداره شهر بانی قدرت زیادی مافوق نخست وزیر پیدا کرده بود اما به پایه قدرت تیمورتاش وزیر دربار نرسید و در تهران در گذشت. محمد خان قاجار دولو در اوایل سلطنت فتحعلیشاه قاجار حاکم کز از محمد و ملایر بود و در سال ۱۲۲۱ قمری که حسین خان قاجار سردار خراسان و حاکم نیشابور به تهران احضار شد و بر تبه سرداری و سپهسالاری ارتقاء یافت محمد خان قاجار بجای او تعیین و بخراسان فرستاده شد.

میرزا محمد رئیس صدیق الملك نوری مازندرانی<sup>۱</sup> از اهالی یوش متولد محمد در ماه رمضان سال ۱۲۳۳ هجری قمری در تبریز پسر میرزا عبدالله<sup>۲</sup> بوده و خیلی جوان بود که داخل در خدمت دولت شد و بعد در سال ۱۲۶۸ قمری در وزارت خارجه مشغول بکار شده و چندی که گذشت متصدی تحریرات و استخراج رموز دولتی گردید و بعد در سال ۱۲۷۵ ق. بسمت ریاست دفاتر وزارت خارجه منصوب و ملقب بر رئیس شد و از کارمندان عالی مقام وزارت خارجه گردید و سالیان دراز معاونت وزارت امور خارجه را دارا بود. در سال ۱۲۹۵ ق. ملقب به صدیق الملك گردید. در زمان سلطنت ناصرالدینشاه یکچند مدتی معاون وزارت خارجه را رئیس یار رئیس کل ادارات و دفاتر وزارت خارجه می گفتند و از



میرزا محمد صدیق الملك



میرزا محمد رئیس صدیق الملك

- ۱- پدر حسن اسفندیاری حاج محتشم السلطنه.
- ۲- متوفی رجب ۱۲۳۹ ه. ق در تبریز. میرزا عبدالله از منشی های دستگاه عباس میرزا نایب السلطنه بوده.

این جهت صدیق‌الملک معروف شده بود به میرزا محمد رئیس، در سالهای ۱۲۷۶ و ۱۲۸۸ قمری که میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک وزیر خارجه با شاه به گیلان و بین‌النهرین رفته بود و همچنین در سال ۱۲۹۷ ق. پس از عزل سپهسالار از وزارتخارجه و آمدن مؤتمن‌الملک از مشهد و نیز پس از فوت مؤتمن‌الملک و بعد نصب ناصرالملک بوزارت خارجه در این چند مدت کفالت وزارتخارجه با صدیق‌الملک بود. نامبرده در ذیحجه سال ۱۳۱۷ ه. ق. در سن ۸۵ سالگی در تهران درگذشت.

#### محمد

محمدخان زند پسرزکی‌خان که پس از کشته شدن پدرش فرار کرده مدت‌ها در بصره میزیست و برای اقدامات و عملیات خود مترصد فرصت بود. پس از کشته شدن آغا محمدخان قاجار در اواخر سال ۱۲۱۱ قمری. و قیام صادق‌خان شقاقی بر علیه فتحعلیشاه جانشین او و ادعای سلطنت کردن وی، محمدخان موقع را مغتنم شمرده از بصره بحدود فارس در میان ایل ممسنی آمد و آنها را با خود رایگان نموده بسمت اصفهان رفت و چون مقاومتی در مقابل خود ندید اصفهان را گرفت و حکومتی در آنجا برای خود تشکیل داد و میرزا عبدالوهاب مستوفی اصفهانی را بوزارت خود برگزید. فتحعلی‌شاه در سال ۱۲۱۲ ق. لشکری بفرستاد که چند نفر از بزرگان قاجاریه از آنجمله حسینخان قاجار و زوینی قوللر آقاسی باشی<sup>۱</sup> خود را با اصفهان فرستاد.

محمدخان در مقابل سپاه دولت تاب مقاومت نیاورده مغلوب شد و بطرف سیلاخور و بروجرد فرار نمود و محمدولیکان قاجار برای دستگیری او بآنحدود و سامان مأموریت یافت و رهسپار گردید. در محرم سال ۱۲۱۳ ق. که حسین قلیخان قاجار برادر فتحعلیشاه بر علیه برادر خود قیام کرد و از شیراز حرکت کرده اصفهان را تصرف نمود و بعد متوجه حدود همدان و اراک گردید در اینجا که رسید محمدولیکان قاجار او را خیلی تحریض و تهییج نمود و خود نیز از تعقیب محمدخان زند صرف‌نظر کرده به حسینقلی‌خان پیوست و فرمانده و مشاور او گردید و پس از اطاعت و انقیاد حسینقلی‌خان به برادر خود، فتحعلیشاه محمدولیکان را مجازات سخت نمود. و اما عاقبت کار محمدخان زند: مورخین در کتب تاریخ تألیف خود راجع به عاقبت کار وی باختلاف نوشته‌اند.

منتظم ناصری درمجلد سوم صفحه ۶۸ مینویسد: «در منزل ارونق تبریز محمدخان زند را مقیداً بحضور مبارک آوردند (۱۲۱۳ ق.) و به موجب امر اعلی از حلیه بصرعاطل نمودند و اوبحالت کوری و گدائی به بصره رفت و در آنجا درگذشت.»

اما صاحب ناسخ‌التواریخ درمجلد اول تاریخ قاجاریه صفحه ۵۲ مینویسد: «محمدولیکان قاجار برحسب حکم شهریار بدفع محمدخان زند تا اراضی سیلاخور به‌قدم عجل و شتاب برفت و در آنجا با محمدخان رزم داده او را بشکست و محمدخان از مصافکاه فرار کرده خواست تا خود را باراضی بصره رساند در نواحی دزفول مردم فیلی او را دستگیر ساختند و به نزد حسنخان والی آوردند حسنخان بیم کرد که مبادا محمدخان زند بازرها شود و روزی او را بکزند رساند لاجرم او را از هر دو چشم نابینا ساخت و بازنجیر و کنده به حضرت شهریارش

فرستاد از قضا روزی که فتحعلی شاه از تبریز کوچ داده در منزل اردونق جای داشت (۱۲۱۳ ق). محمدخان را حاضر کرده شهریار بفرمود تا او را به مردم چارده<sup>۱</sup> استرآباد سپردند چه ایشان را از محمدخان مطالبت خون میرفت پس حکم قصاص بر او جاری کردند ، و میرزا عبدالوهاب دستگیر شده او نیز از هر دو چشم نابینا گردید. فتحعلی شاه در ابتداء قصد داشت همان رفتاریکه آغا محمدخان در سال ۱۲۰۹ ق. پس از فتح کرمان با اهالی نمود در اصفهان نیز عملی کند و يك نفر از سرکردگان سپاه راهم بنام محمدعلیخان قاجار برای اجرای قتل عام و این کار با اصفهان فرستاد ولی بشفاعت علماء و سادات ، اهالی اصفهان معفو گردیدند .

میرزا محمدخان زنگنه امیر نظام پسرعلیخان از امراء بزرگ زمان  
سلطنت فتحعلی شاه و محمدشاه قاجار که مدتی رئیس قشون آذربایجان

محمد

و يك چند پیشکار و چندی خودوالی آذربایجان بود . در سال ۱۲۴۴ هجری قمری که گریبایدوف<sup>۲</sup> سفیر فوق العاده دولت روسیه و خواهرزاده پاسکیویچ<sup>۳</sup> سردار معروف روس بدست اهالی تهران کشته شد بر حسب صلاحدید و پیشنهاد ایوان پاسکیویچ فرمانفرمای قفقاز قرار شد که



محمدخان زنگنه امیر نظام

شاهزاده خسرو میرزا پسر هفتم عباس میرزا نائب السلطنه به پیشکاری امیر نظام زنگنه با هیأتی برای عذرخواهی به پترزبورگ پایتخت آنوقت روسیه فرستاده شوند و امیر نظام با خسرو میرزا رفت و دولت روسیه بخوبی آنان را پذیرفت و مقضی المرام بایران بازگشتند و این مسافرت قریب به ده ماه و پانزده روز بطول انجامید<sup>۴</sup> .

میرزا تقی خان فراهانی که در سنه ۱۲۶۴ ق. صدراعظم ناصرالدین شاه و اتابك اعظم و امیر کبیر شد جزء همین هیأت اعزامی بود . در سفرنامه خسرو میرزا بقلم میرزا مصطفی افشار ( بهاء الملك ) درباره امیر نظام

و ملاقات او باینکلاهی اول امپراطور روسیه چنین نوشته شده : ... بعد از آن همراهان را خواسته بهر يك علی مراتبهم التفات کرد و بسیار اظهار خوشوقتی کرد از اینکه این چنین اشخاص

۱- چهارده دهی است از دهستان سدن رستاق بخش کردکوی شهرستان گرگان.

۲- Griboïdov

۳- I. Paskiévitsh

۴- از ۱۶ شوال ۱۲۴۴ تا سوم رمضان ۱۲۴۵ ه. ق.

در خدمت شاهزاده مأمور شده‌اند سیما امیر نظام را بسیار بسیار نوازش و التفات کرده.

پس از کشته شدن میرزا ابوالقاسم قائم مقام (سلخ صفر ۱۲۵۱ ق.) امیر نظام به تهران احضار شد و بسیاری اشخاص در این هنگام گمان می‌کردند که احضار او برای اشغال مقام صدارت است پس از ورود، انتظام و تجدید افواج تهران باو واگذار شد و چون ممکن بود که ماندن او در تهران محل دیگران بوده و داوطلب مقامات بالاتر باشد از این جهت طولی نکشید که پس از انجام امور محوله شاه او را دوباره بمأموریت آذربایجان و به پیشکاری قهرمان میرزا که بجای فریدون میرزا بحکومت آذربایجان تعیین شده بود روانه نمود.

در منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۱۶۵ چنین نوشته شده: «و چون محمدخان امیر نظام بامارت آذربایجان مأمور و مقیم شد و آصف الدوله (الله یار خان) بحکومت خراسان رفت وزارت حاجی میرزا آقاسی استقرار و استحکام یافت». امیر نظام زنکته در ۱۵ رمضان سال ۱۲۵۷ هـ. ق. درگذشت.

محمدخان شاطر باشی از رجال دستگاه نادرشاه و مدتها شاطر باشی محمد  
او بوده است. نادرشاه در سال ۱۱۶۰ هجری قمری پس از آنکه  
عمال و مأمورین فارس را در کرمان کشت و از سر آنان و رؤسای کرمان دوکله مناره ساخت  
محمدخان شاطر باشی خود را حاکم شیراز کرده و ضمناً مقرر نمود که وجوهات مأخوذه فارس  
از هر قبیل که از این به بعد جمع آوری میشود باو تحویل داده شود پس با این ترتیب نامبرده هم  
حاکم و هم خزانه دار فارس بود. محمدخان مانند اکثر حکام نادرشاه از اشیاء و بسیار  
ظالم و آزمند بوده است.

میرزا محمد کلانتر فارس در روزنامه خود گوید: «محمدخان شاطر باشی والی بلده  
شیراز که محصل وصول جریمه مصادرات ابواب اصل بلده بود و خود را خزانه دار میدانست  
و محمدخان برای اجرای این خدمت بنای ضرب و حبس را گذاشت و کاری کرد که مردم  
نادرشاه را بخیر یاد میکردند». پس از کشته شدن نادرشاه، محمدخان هم بفکر توطئه‌ای  
به نفع خود افتاد باین معنی که باسران سپاه افغان و اوزبک پادگان مقیم شیراز ساخته خواست که  
در مجلس مهمانی که در نظر داشت در خانه خود ترتیب بدهد سرکردگان سپاه قزل باش و  
چند نفر از اعیان و متنفذین شیراز را کشته پولهای موجودی در نزد خود را تصاحب کند و  
بعد هم شهر را غارت کرده پی کار خود برود! چون از سوء نیت او مستحضر شدند سرکردگان  
با او همراهی نکردند و او هم در این توطئه خود موفق نگردید و به آرزوی خود نرسید بلکه  
کار برعکس شد و محمدخان بجزای اعمال خود رسید و در همین سال او را در شیراز  
کشتند.

آغا محمدخان مؤسس سلسله قاجاریه پسر بزرگ و ارشد محمدحسن  
خان قاجار قوانلو در محرم سال ۱۱۵۵ هجری قمری در گرگان

محمد





آغا محمدخان مؤسس سلسله قاجاریه

آغامحمدخان و حاج ابراهیمخان اعتمادالدوله شیرازی

زاده شد. در سال ۱۱۶۰ ق. که علیشاه یا عادلشاه برادرزاده نادرشاه برای سرکوبی محمدحسن خان یا بجته قحط و غلای خراسان به مازندران رفت محمدحسن خان از ترس گرفتار شدن بدست گرگان فرار کرد و خانواده اش اسیر گردیدند. آغامحمدخان که کودک شش ساله بود با امر علیشاه مقطوع النسل گردید و به همین مناسبت است که از این تاریخ قجرسای استرآباد و همچنین زمانیکه بسطنت رسید بیکی جان اوزبک یکی از بزرگترین پادشاهان بخارا او را اخته خان می گفتند. پس از بازگشت علیشاه و جنگ او با برادرش ابراهیم خان و از میان رفتن هر دو برادر، محمدحسن خان میدان را برای خود خالی دیده گرگان، مازندران و گیلان را گرفت و خواست برای خود سلطنتی ترتیب دهد پس از چندی کروفر و کوشش فراوان، چون توانا و قادر به تشکیلات و تنظیمات مملکتی نبود، سرانجام مغلوب کریم خان زند گردیده و در مازندران کشته شد و کریم خان زند مالک الرقاب ایران گردید.

پس از اینکه محمدحسن خان در سال ۱۱۷۲ ه. ق. در نزدیکی به شهر کشته شد آغامحمدخان با برادر اعیانی خویش حسینقلی خان (پدر فتحعلیشاه) و سایر فرزندان محمدحسن خان و چند

۱- بیکی جان نامش امیر معصوم و لقبش شاه مراد و شهرتش بیکی جان بوده است.



نفر از نزدیکان و بستگان خویش مدتی در دشت گرگان و دشت قبیچاق در میان طائفه ترکمن جعفر بای متواری و سرگردان بود، در سال ۱۱۷۵ ق. در سن ۲۰ سالگی با عده ای ترکمن بقصد غارت، تاراج گرگان آمد لکن بواسطه وجود محمدحسینخان قاجاردلو (متوفی ۱۱۷۷ ق.) حاکم مقتدر گرگان و دشمن سرسخت طائفه قاجارقوانلو نتوانست کاری از پیش ببرد، دوباره فراری و متواری گردید.

محمدخان سوادکوهی معروف به دادو حاکم مازندران از آمدن وی و محل فرار او آگاه شد چند نفر سوار فرستاد او را دستگیر کردند و به بابل آوردند و بعد مراتب را به کریم خان که در تهران اقامت داشت گزارش داد. کریم خان دستور داد که او را به تهران روانه نمایند. محمدخان چنین کرد و پس از ورود، کریم خان از آغامحمدخان خیلی استمالت و دلجوئی نمود و بوی تأمین داد و او را کاملاً از طرف خود مطمئن نمود و سپس او را وادار کرد که شخصاً به گرگان رفته و برادران و بستگان خویش را تماماً با خود به تهران بیاورد او هم رفت و همه را با خود آورد. پس از چند روز اقامت و رفع خستگی آغامحمدخان را با برادران و منسوبانش بنا بامر کریم خان به دامغان برده در تویه درواری ساکن نمودند.

آغامحمدخان از سال ۱۱۷۵ تا ۱۱۷۷ قمری با بستگان خویش در دامغان تحت نظر بوده و از آنان مراقبت بعمل میآمد چون محمدحسینخان دلو حاکم گرگان قبلاً به کریم خان گزارش داده بود که نباید زیاد از آغامحمدخان و پسران و بستگان محمدحسنخان که در دامغان نزدیک گرگان ساکن هستند مطمئن بود و لازم است که مواظبت و مراقبت زیادتری از آنان بعمل آید، بنا بر این کریمخان دستور داد که دوباره آنان را از دامغان به تهران بیاورند. امر کریم خان بموقع اجراء گذارده شد و پس از ورود به تهران برای اینکه در یکجا جمع نباشند کریم خان آنان بدو دسته تقسیم کرد آغامحمدخان و برادرش حسینقلی خان و بستگان مادری آنها را با خود بشیراز برد و بقیه فرزندان محمدحسنخان و بستگان آنان را به قزوین فرستاد و در آنجا ساکن نمود. کریم خان با او و سایر نزدیکان و همراهانش نهایت محبت و مهربانی مینمود و بسا اوقات اتفاق می افتاد که او را طرف شور خود قرار داده و او را پیران و سیه خطاب میکرد. آغامحمدخان مدت ۱۶ سال<sup>۲</sup> با بستگان خویش محترمانه و مرفه الحال در شیراز میزیست و تحت نظر بود، در ابتداء ورود تا مدتی حق خروج از شهر را نداشت و کاملاً زیر نظر بود اما چندی که گذشت بتدریج مخصوصاً در اواخر زندگی کریم خان اعتماد و اطمینان او رانسبت بخود کاملاً جلب نمود و کریمخان بوی اجازه داد که از شهر هم بیرون رفته برای سرگرمی و تفریح خود بشکار بپردازد و هر وقت که خواست میتواند بهترین اسبها که در سرطویه او بسته است برای خود انتخاب کرده سوار شود.

۱- وزیر افراسیاب.

۲- از ۱۱۷۷ تا ۱۱۹۳ ق.

آغامحمدخان در سال ۱۱۹۳ ق. بوسیله عمه خود که زن کریم خان بود<sup>۱</sup> چون احساس کرد که حال او دگرگون و مرگش خیلی نزدیک است همه روزه به بهانه شکار از شهر خارج میشد و اول شب بجای خود باز میگشت یک روز پیش از مرگ کریم خان که بشکار رفته بود هنگام بازگشت از دروازه بانان و رؤسای آنان<sup>۲</sup> که با او آشنائی و ارتباط داشتند جویای حال کریم خان گردید آنها گفتند که حال مزاجیش خیلی خراب و در حال احتضار است.

آغامحمدخان بازی که در دست داشت عمداً رها کرد و به بهانه اینکه برود اورا بگیرد دنبال بازرها شده رفت و شب را در بیرون شهر ماند و صبح خبردار شد که کریم خان در گذشته است، قدری صبر کرد تا بستگانش که زیر نظر بودند شاید باو به پیوندند از آنها خبری نشد و معلوم گردید که بعضی توقیف و دونه از آنان کشته شده اند بنا بر این آغامحمدخان صلاح خود را در این دید که فوراً از شیراز با عده ای که با او بودند به طرف اصفهان - تهران و مازندران حرکت کند<sup>۳</sup>. پس از درگذشت کریم خان چون افراد زندیه برای برتری یافتن یکی بر دیگری سخت بخود مشغول شده و نفاق شدیدی در بین آنان حکمفرما بود تقریباً آغامحمدخان از نظر آنان بکلی محو شده بود. از این جهت آغامحمدخان موقع را برای خویشتن مغتنم شمرده فرار را بر قرار اختیار نمود کریم خان هنگامیکه آغامحمدخان و برادرش حسینقلی خان را به همراه خود بشیراز برد جمعی از قاجاریه نیز چه بامر کریم خان و چه بهوای آنان بشیراز رفتند و عده ای دیگر از برادران و بستگان آغامحمدخان از قزوین و جاهای دیگر بطیب خاطر بعداً رهسپار شیراز گردیدند اسامی افراد مهم قاجاریه که در هنگام درگذشت کریم خان در سال ۱۱۹۳ ق. در شیراز بودند بدین شرح میباشد : آغامحمدخان - باباخان (فتحعلی شاه)، محمدخان خالوی آغامحمدخان و پسرش سلیمانخان (اعتضادالدوله)، علیقلی خان و جعفرقلیخان برادران صلیبی آغامحمدخان، موسی خان و عیسی خان پسران اسکندر خان قوآنلو خالو زادگان آغامحمدخان<sup>۴</sup>، رضاخان قاجار دولو و محمد امین آقا عمو زاده پدر آغامحمدخان. آغامحمدخان

۱- موضوع انتساب زن کریم خان را با آغا محمدخان مورخین ایرانی و خارجی بطور مختلف نوشته اند. در جلد نهم روضة الصفاء و در تاریخ ایران تألیف واتسون انگلیسی Robert Grant Watson و همچنین در فارسنامه ناصری صفحه ۲۲۰ عمه و در منتظم ناصری صفحه ۲۴ نوشته شده : «عمه آغامحمدخان که زن کریم خان بود برادرزاده را از ناخوشی او اعلام کرد بعضی نوشته اند که خاله آغامحمدخان زن کریم خان بوده و سرجان ملکم در جلد دوم تاریخ ایران تألیف خود زن کریم خان را خواهر آغامحمدخان ذکر نموده است.

۲- محمد حسین خان ارجمندی فیروز کوهی و عبدالله خان دماوندی.

۳- سرجان ملکم در جلد دوم تاریخ ایران تألیف خود عده همراهان اورا ۱۷ نفر نام میبرد و منتظم ناصری در جلد سوم صفحه ۳۳ چهارده نفر.

۴- این دو نفر با اتفاق سلیمانخان هنگام فرار و خروج از دروازه گرفتار و کشته شدند و سلیمانخان را بواسطه صغر سن از کشتن او صرف نظر کردند.

سه روزه خود را از شیراز به اصفهان رساند و با وجود اینکه همراهانش برای رفع خستگی میل بماندن در این شهر داشتند در اصفهان درنگ ننمود و بسمت تهران حرکت کرد. در تهران فقط یکروز ماند بعد باتفاق همراهان خود بطرف مازندران راهی شد. هنگامیکه به مازندران رسید و قصد رفتن به گرگان را داشت اشکالاتی از طرف طائفه قاجاریه و مخصوصاً بعضی از نزدیکانش برای او پیش آمد. مرتضی قلیخان یکی از برادران او خود را پادشاه خوانده از وی تمکین ننمود و او را به گرگان راه نداد و بین این دو برادر مدت چهار سال به تناوب زد و خوردهائی در کار بود و گاهی در این زد و خوردها غلبه با این و گاهی با آن بود. آغامحمدخان پس از کوششهای طاقت فرسا (که میتوان گفت تا آخر عمر) و چندین جنگ با برادران خویش و زندیه یعنی جانشینان کریمخان زند از قبیل علی مرادخان - جعفرخان و مهمتراز همه آنان لطفعلیخان که شرح آن خواهد آمد سرانجام بنا بر تدبیرات خویش و داشتن پشت کار بر تمام آنها فائق آمده خود را بدون رقیب بسلطنت ایران رسانید.

آغا محمدخان در سال ۱۲۰۳ ق. تهران را پایتخت خود قرار داد. برای انتخاب این شهر کوچک چند هزار نفری جهت پایتخت جز نزدیکی این شهر به بلوکات نسبتاً حاصلخیز و قرب جوار آن به مسکن ایل افشار ساوجبلاغ و عرب و رامین که هواخواه او بوده اند و علت بیشتری که برای آن میتوان گفت نزدیکی شهر تهران با سترآباد و مازندران که در حقیقت مرکز ستاد نیروی او بوده است انگیزه دیگری برای آن نمیتوان فکر کرد.

لرد کرزن در جلد اول صفحه ۳۰۳ کتاب ایران و موضوع ایرانی پایتخت شدن تهران را در سال ۱۷۸۸ میلادی (۱۲۰۳ ه. ق.) ذکر نموده و راجع به عللی که آغامحمدخان تهران را برای پایتختی خود برگزید چنین گوید: «آغا محمدخان ابتداء که فقط بر مازندران و گرگان استیلاء داشت شهرساری را مرکز پایتخت خود قرار داد اما کم کم کارش بالا گرفت و برای مراقبت یاغیان فارس و عراق به تهران آمد و بیشتر نظرش این بود که بهمرزهای روسیه نزدیک باشد و برای دفاع از حملات آنها خود را آماده بسازد. گرچه برای فتح ملیشاه هیچیک از جهات مزبور موجود نبود اما او هم روش عمو را تصدیق نموده در تهران ماند.

آنچه مسلم است آغامحمدخان قاجار که جز يك ایلخانی صحراگردی بیش نبود برای انتخاب و آباد کردن پایتخت نه وقت داشت نه سلیقه نه استعداد نه ذوق و نه فکر. خلاصه آنکه، تهران آغامحمدخان تهران خوبی نبوده و نیز در جلد اول صفحه ۳۷۹ همان کتاب مینویسد: «آغامحمدشاه در آغاز سلطنت آنرا (ساری) پایتخت خویش قرار داد ولی بزودی آنجا را ترك کرد. ولی مارخام انگلیسی در تاریخ ایران تألیف خود در این باب چنین گوید:

«و بعد از آنکه لطفعلیخان زند کشته شد (۱۲۰۹ ق.) آغا محمدخان اقتدار کامل حاصل نمود تهران را پایتخت خود قرار داد و جهت اینکه این شهر را به دارالملکی اختیار کرد

۱- مراد عرب باصری است که نادرشاه آنها را از فارس کوچ داده در این جا مقیم نمود.

نزدیک بودن آن به مازندران و استرآباد بوده. اما جنگ‌های با لطفعلی خان زند : آغا محمدخان در سال ۱۲۰۴ ق. که برای تسخیر شیراز رهسپار گردید لطفعلی خان نیز برای استرداد از مشایخ بنادر و رؤساء دشتی و دشتستان رفت و در این سفر موفقیت‌هایی برای خود حاصل نمود لکن در غیاب او اعیان و متنفذین شیراز براهنمائی حاج ابراهیم کلانتر شیراز بواسطه مکاتبات و فرستادن پیغامها بوسیله اشخاص مطمئن پنهانی با آغامحمدخان که عزم گرفتن شیراز را داشت ارتباط پیدا کرده و بواسطه مقتضیاتی صلاح او را ندانستند که در این موقع بشیراز بیاید و بنا بصلاحدید آنان گرفتن شیراز را بوقت دیگری محول داشتند. آغا محمدخان نیز مطمئن شده به تهران بازگردید و بعد برای سرکشی به قزوین رفت . آغامحمدخان را در سال ۱۲۰۵ ق. و بعضی ۱۲۰۶ ق. گفته‌اند سکنه‌ای عارض شد و در هر صورت بمساعی دوفتر از اطباء پس از سه روز صحت یافت . چون لطفعلی خان زند در سال ۱۲۰۵ ق. از گرفتاریهای گوناگون آغامحمدخان و مخصوصاً ورود مرتضی قلیخان برادرش از خاک روسیه بایران و گیلان آگاه شد اغتنام فرصت کرده موقع را برای عملیات خود که ازمندی پیش در نظر گرفته بود مغتنم شمرد بنا براین با لشکری از شیراز برای گرفتن اصفهان رهسپار گردید .

حاج ابراهیم شیرازی با وجود این که لطفعلی خان او را بوزارت خویش انتخاب کرده بود مدتی بود که سرأ با آغامحمدخان ارتباط پیدا کرده باین معنی که یار دارا بود و دل‌با سکندر داشت . به محض عزیمت لطفعلی خان مراتب را مخفیانه باو گزارش داد . آغامحمدخان با وجود همه گونه گرفتاری‌هایی که داشت فوراً باباخان (فتح‌المشاه) برادرزاده خود را که ملقب به جهان‌بانی و در سال پیش او را بولایتعهدی خویش برگزیده و در این هنگام سنش در حدود بیست سال بود با پنجهزار سوار بفرماندهی مصطفی خان قاجار دولو بهترین سردار خود برای مدافعه بجلو لطفعلی خان فرستاد .

لطفعلی خان جوان بی تدبیر و بی سیاست از توطئه‌ای که قبلاً حاج ابراهیم وزیرش برای او چیده بود بکلی بی اطلاع بود. چند منزلی که از شیراز گذشت برادران حاجی مزبور که در اردو همه کاره بودند با اشاره وی غوغا و آشوبی در اردو برپا کردند و طبق نقشه قبلی نزدیک بود که خود لطفعلی خان نیز گرفتار شود لکن بزودی خود را از مهلکه نجات داد و بسمت شیراز بخیال این که شیراز را با آن استحکامات و حصار آجریش در دست دارد رهسپار گردید ولی در میان راه باو خبر رسید که حاج ابراهیم شیراز را تصرف نموده و خوانین مهم زندیه را زندانی و پادگان آنجا را نیز بکلی خلع سلاح کرده است.

لطفعلی خان بواسطه تدابیر حاج ابراهیم و سازشش با آغامحمدخان آواره بیابانها گردید و شیراز بتصرف آغامحمدخان درآمد. در ایامیکه آغا محمدخان در شیراز بود ( ذیحجه ۱۲۰۶ ق. ) اهل و عیال لطفعلی خان را با دوازده هزار خانوار کله‌ر ،

مافی، خواجه‌وند و عبدالملکی کوچانیده باسترآباد فرستاد و بعد به میرزا محمدخان لاریجانی که یکی از سرکردگان سپاه او بود دستور داد که جنازه کریم‌خان را از گور درآورده به تهران روانه نماید که در کرباس خلوت کریم‌خانی دفن شود و علت دفن استخوانها در این مکان برای این بود که هر روزه که آغا محمدخان از آنجا میگذرد پاری و قبر او بگذارد و بگذرد تا اینکه کینه خود را اینگونه از او گرفته باشد و بعد دستور داد که دو ستون سنگی یکپارچه از عمارت ارك و کیلی و سنگهای مرمر ازاره و درهای خاتم که امتیازی تمام و ارزش زیادی داشت همه را از عمارت و کیلی کنده به تهران فرستاده شود. تمام دستورها و اوامر او بفوریت اجراء گردید و حاج ابراهیم را در ازاء خدمات شایانش باو لقب خانی داده و به استانداری فارس منصوب و برقرار نمود و در سال ۱۲۰۹ ق. که آغا محمدخان پس از فتح کرمان وارد شیراز شد باباخان (فتحعلی شاه) را بحکومت کرمان، فارس و یزد برقرار و حاج ابراهیم خان بیگلربیگی (استاندار) فارس را بصدارت خود برگزید و او را ملقب به اعتمادالدوله نمود.

آغا محمدخان تا لطفعلی‌خان را بکلی از میان نبرد راحت ننشست و از سال ۱۲۰۵ تا ۱۲۰۹ ق. که لطفعلی‌خان دستگیر و سپس با وضع بسیار فجیعی او را کشت همیشه جنگ میان این دو نفر ادامه داشت سرانجام آغا محمدخان حریف خود را که فوق‌العاده مزاحم او بود بهمت خویش و دستگیری حاج ابراهیم‌خان بکلی از بین برد و از طرف او راحت شد و بعد به قسمت‌های دیگر ایران پرداخت.

آغا محمدخان در رمضان ۱۲۱۰ هـ. ق. در تهران رسماً جلوس کرد و تاجگذاری نمود<sup>۱</sup> و سکه بنام خود زد سکه اولیه او همان سکه کریم‌خان زند که عبارت بود از:

«تا زر و سیم در جهان باشد سکه صاحب الزمان باشد»

فقط تغییری که آغا محمدخان در این سکه داد این بود که بجای یا کریم که در بالای سکه‌ها قرار داشت آن را تبدیل به یا محمد و پس از چندی شعر مسکوکات کریم‌خان را هم تغییر داده و باین شرح سکه زد:

«شد آفتاب و ماه و زر و سیم در جهان از سکه امام بحق صاحب الزمان»

و در بالای آن مانند سابق یا محمد را گذاشت. سجع مهر و نقش نگین آغا محمدخان (افوض امری الی الله عبده محمد) بوده است.

آغا محمدخان پس از گرفتن گرجستان و بازگشت از قفقاز (در سال ۱۳۱۰ ق.) در اواخر همین سال بسمت خراسان رهسپار گردید. عنوان ظاهر قضیه زیارت مرقد حضرت رضا (ع) بود لکن باطن امر ضمیمه کردن خراسان به قسمت‌های دیگر ایران و همچنین گرفتن

۱- بعضی از مورخین تاجگذاری او را در سال ۱۲۰۹ ق. پس از گرفتاری و کشته شدن لطفعلی‌خان زند نیز نوشته‌اند.

بقیه جواهرات نادری که در نزد شاه خشا نایینا موجود بود .

در این سفر تصمیمات خود را اجراء نمود و بخیالات خود موفق گردید، خراسان را ضمیمه نمود و تمام جواهرات را که ارزش فراوان داشت از شاه خشا گرفت و بعد در مدت ۲۰ روز توقف خود در مشهد بخیالات دیگر افتاد<sup>۱</sup> و بیشتر نظرش بر این بود که حدود مملکت ایران را به مرزهای زمان سلاطین صفویه و نادر شاه برساند و آن قسمتها یکی که قریباً در جزء ایران بوده و در دوره قنبر و هرج و مرج از ایران جدا شده دوباره آنها را بایران ملحق نماید از این جهت محمد حسنخان قرا گزلو و اسماعیل آقای مکرری را که از سرکردگان و مورد اعتماد او بودند به کابل به نزد شاه زمان و بهرات به پیش شاه محمود پسران تیمورشاه فرستاد . از شاه زمان بلخ را که یکی از چهار شهر خراسان است خواست و از شاه محمود اطاعت و تمکینش را بدولت ایران و از امیر معصوم<sup>۲</sup> پادشاه بخارا تسلیم مرو<sup>۳</sup> و پس فرستادن اسرا یکی که از مرو به بخارا برده بود همگی بادرخواستهای آغامحمدخان روی موافقت نشان دادند و بنا بگفته بیگی جان پادشاه بخارا: «آخته خان گوید و کند» و تا زمانیکه آغامحمدخان زنده بود بیگی جان در تشویش و نگرانی بسر میبرد و داشت موضوعات عملی میگردید لکن بواسطه سازشها و قراردادهای سری در اروپا میان دول ذینفع که همیشه زمامداران ایران از آنها بی خبرند و وزود ناگهانی سپاه روس باراضی قفقاز و آذربایجان و سازش امراء و خوانین آن نواحی از روی نادانی با روسیه، نقشه آغامحمدخان بکلی بهم خورد و ناگزیر گردید که فوراً از خراسان برای دفاع از تجاوزات دولت روس بنواحی مزبور رهسپار گردد .

در این میانه کاترین دوم امپراطریس روسیه درگذشت و پسرش پل اول<sup>۴</sup> امپراطور روسیه گردید . لشکریان روس پس از تغییر سلطنت اراضی متصرفی خود را تخلیه کرده و به روسیه رفتند اما از آنجائیکه سیاست دول بیگانه از اواخر دوره زندیه و اوائل سلسله قاجاریه بر این قرار گرفته بود که ایران بکلی ناتوان باشد و ناتوان بماند تا اینکه نتواند بسایر جاها مخصوصاً قسمت های شرقی خود بپردازد و زمامداران ایران هم بواسطه بی اطلاعی از اوضاع دنیا عقلشان نمیرسید و نمی فهمیدند که برای پیشرفت کار و محفوظ بودن مملکت چه باید بکنند . تا آغامحمدخان زنده بود کارها به نفع مملکت جریانی داشت و پس از او امور مملکتی جریان دیگری بخود گرفت باین معنی هر یک از دول بیگانه که به زمامداران ایران بیشتر پول میداد و دیشان را بهتر میدید زمامداران سود پرست و بی همه چیز ایران بیشتر بآن دولت متمایل میشدند و سرمیسپردند .

۱- توقف آغامحمدخان در مشهد در جلد سوم صفحه ۶۱ منتظم ناصری ۲۰ روز و در گفتار

اول صفحه ۲۴۱ فارس نامه ناصری ۲۳ روز ذکر شده است .

۲- شاه مراد بیگی جان .

۳- یکی دیگر از چهار شهر خراسان .

۴- Paul .



باری بهر جهت برویم بسر مطلب و به بقیه شرح حال مؤسس سلسله قاجاریه به پردازیم  
آغا محمدخان که از سازش امراء و خوانین قفقاز با دولت روسیه اطلاع پیدا کرد خیلی  
خشمناک گردید و برای از بین بردن آنان وجوگی از گسترش نفوذ روسیه برای باردوم  
رهسپار قفقاز شد و پیش از عزیمت خود جهانبانی (فتحعلیشاه) را نیز از شیراز به تهران  
خواسته و دستورهای بوی داد و میرزا شفیع مازندرانی<sup>۱</sup> را با میرزا محمدخان قاجار  
دولوییکلرییکی برای نگهبانی تهران گذارده و خود بالشکری مجهز با اتفاق جمعی از بزرگان  
و سردکرگان در اواسط ذیقعدہ ۱۲۱۱ قمری عازم آذربایجان و از آنجا عازم قراباغ گردید.

ابراهیم خلیلخان جوانشیر حاکم قراباغ که پنهانی با روسیه سازش نموده و مربوط  
شده بود هنگامیکه از آمدن آغامحمدخان به قراباغ خبردار شد برای اینکه مانع عبور او  
بشود دستور داد که پل روی رودخانه ارس را خراب کنند و بعد آب رودخانه را باراضی  
قراباغ انداخت و باهمه این تفصیل آغا محمدخان از عزم آهنین خویش منصرف نگردید و تصمیم  
خود را بهیچ وجه تغییر نداد و فوراً دستور داد که مشکها و قایقهای برای عبور درست کردند و  
با اینکه جمعی از لشکریانش بواسطه طغیان آب غرق شدند معذک مرد با عزم و اراده از  
رودخانه عبور کرد و شیشه را گرفت و پیش از اینکه شیشه به تصرف آغامحمدخان درآید و بشهر  
ورود نماید ابراهیم خلیلخان از آنجا بیرون آمده و بداغستان گریخته بود.

آغامحمدخان در ۱۷ ذیحجه وارد شیشه شد و در شب شنبه ۲۱ ذیحجه ۱۲۱۱ ق.<sup>۲</sup> یعنی  
پس از ۴ روز که از ورود او گذشت بدست گماشتگان خود<sup>۳</sup> در سن ۵۷ سالگی کشته شد.  
پس از کشته شدن ناگهانیش اردوئیکه بهمراه وی در شیشه بود بکلی پراکنده شدند و اهالی  
قراباغ بقیه اردو را غارت کردند و اردوی بزرگی هم که این طرف رودخانه ارس زیر نظر  
حسینقلی خان قاجار (برادر فتحعلیشاه) و سلیمانخان قاجار اعتضادالدوله و حاج ابراهیمخان  
اعتضادالدوله قرار داشت آنها نیز بکلی متفرق گردیدند<sup>۴</sup>. و از تمام آن سپاه فقط تفنگچیان  
فارسی و مازندرانی را اعتمادالدوله بهمراه خود برداشته با تداییر صائبه خویش از راه اردبیل  
به تهران آورد.

۱- بعدها در سال ۱۲۱۵ ق. بجای حاج ابراهیمخان شیرازی اعتمادالدوله صدراعظم  
ایران شد.

۲- بیشتر مورخین کشته شدن آغامحمدخان را در تاریخ ۲۱ ذیحجه ۱۲۱۱ ق. ذکر  
نموده اند لکن سپهر در نسخ التواریخ در ۲۱ ذیحجه ۱۲۱۲ ق. نوشته و هدایت در جلد نهم روضه الصفاء  
بجای ۲۱ ذیحجه ۲۱ ذیقعدہ ذکر کرده است بنا بر این ۲۱ ذیقعدہ هدایت و ۱۲۱۲ ق. سپهر هر دو  
اشتباه بوده و ۲۱ ذیحجه ۱۲۱۱ ق. درست است.

۳- صادق گرجی - خداداد فرائش و عباسعلی مازندرانی.

۴- سیستم معمولی لشکر کشی ممالک مشرق زمین و تشکیلات بی اساس آن.

درماه ربیع الاول سال ۱۲۱۲ ق. که فتحعلیشاه پس از جنگ با صادق خان شقاقی و شکست دادن بوی وارد قزوین شد در این هنگام کشتگان آغامحمدخان را که در شهرها فرار کرده بودند دستگیر و به نزد فتحعلیشاه آوردند و فتحعلیشاه دستور داد که تمام بندها (مفاصل) آنان را از هم جدا کرده پس از این عمل آنان را بسوزانند و امرش به همین طریق فوراً اجراء گردید .

راجع بکشته شدن آغامحمدخان و علل و اسباب آن خیلی چیزها میگویند اما آن چیزیکه بیشتر مقرون بصواب و حقیقت است همان قضیه خربزه‌هائی است که در آبدارخانه بوده و آغا محمدخان حساب تعداد آنها را بخوبی داشته و زودتر از موعد مقرر که او در نظر داشته بتوسط آبدار و دو نفر پیشخدمت خورده شده و پس از اینکه قضیه بر وی ثابت میشود امر بکشتن هر سه نفر میدهد . صادق خان شقاقی که حضور داشته یادآوری میکند که امشب شب جمعه است اجازه فرمائید که روز دیگر کشته شوند او هم تصویب میکند و هر يك از آنان آزادانه در سر کار خود مشغول بخدمت میشوند. چون امر کشتن آنها حتمی بوده این سه نفر بایکدیگر متحد شده شبانه کار او را با کارد و دشنه میسازند .

در این باب حاج ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله به سر جان ملکم نماینده کمپانی شرقی هندوستان گفته است : « در این اواخر به آغامحمدخان قدری جنون دست داده بود زیرا کسیکه امر بکشتن عده‌ای میدهد و حتماً هم امرش اجراء میشود آنان را آزاد میگذارند که هر يك در سر کار خود مشغول باشند، رضا قلیخان هدایت در جلد نهم روضه الصفاء در باب کشته شدن آغا محمدخان چنین مینویسد :

« مجمل آن واقعه اینکه صادق نام گرجی و خداداد نام اصفهانی و عباس نام مازندرانی که فراش خلوت و پیشکار خدمت بودند شب هنگام در خدمت مخصوصه خود تنافل و تکاهل کرده مایه تغیر مزاج پادشاهی گردید و بدیشان تهدید به قتل شد و آن سه تن از بیم جان خود باهم توافق و تعاهد کرده بالاتفاق برگرد حضرت خسرو آفاق آمدند و دست جسارت برگشادند و زخمی چند منکر بر آن اعضاء و پیکر زدند .»

در این عبارت : شب هنگام در خدمت مخصوصه خود تنافل و تکاهل کرده . . . بعضی از اشخاص تعبیرات و توجیهات دیگری مینمایند که بنظر اینجانب ناصواب و مقرون بحقیقت واقع نیست و موضوع فقط راجع بخوردن خربزه بوده است و بس. آغامحمدخان را ابتداء در شوش بخاک سپردند و بعد که فتحعلیشاه در سلطنت مستقر شد یکی از خوانین قاجاریه بنام حسینقلی خان قاجار عزالدین لورا مأمور کرد تا آن نعش را از شوش به تهران آورد و فتحعلیشاه، پس از تشییع مفصل از جنازه آغامحمدخان ، چندی در حضرت - عبدالعظیم (شهر ری) امانت گذاشته شد سپس آن را در ۲۶ جمادی الاولی ۱۲۱۲ ق. به نجف فرستاد و در مسجد پشت سر ضریح حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) بفاصله هفت ذرع از مرقد امام دفن کردند.

از حق نباید گذشت که آغامحمدخان مؤسس سلسله قاجاریه مرد فوق العاده‌ای بوده دارای صفات شجاعت - شهامت - عقل - کیاست - تدبیر و پشت کار خسته نشوی بود بزرگترین خدمت او بایران مرکزیت دادن به مملکت و از میان بردن ملوک الطوائفی بود. زندگانی بسیار ساده سر بازی داشت که خیلی از اوقات درس‌های جنگی نان و کوفته و اگر نبود نان و ماست و پنیر می‌خورد. لباسش هم مانند غذایش بسیار ساده و بی‌تجمل بوده است اما از طرفی هم فوق العاده لئیم - ممسک - بسیار ظالم و قسی القلب که اعمالش مخالف باشوونات انسانی بوده - زیاده از حد کینه‌جو و انتقام‌جو و در جمع آوری مال و مکتت سرآمد تمام مردمان ممسک و باریک بین جهان بشمار می‌آمد و باینکه جواهر هیچ استعمال نمی‌کرد و سرب‌خود را با احجار کریمه نمی‌آراست عشقی شبیه به جنون بجواهر داشت. اما فجایع آغامحمدخان : آغامحمدخان فجایع و سفاکی بسیار داشته و باید او را نظیر چنگیز و تیمور پنداشت. بزرگترین فجایع و سفاکی او در سال ۱۳۰۹ ه.ق. در کرمان صورت گرفت مورخین ایرانی بواسطه نبودن آزادی افکار و آزادی قلم در این باب از ترس مانند همیشه چیزی ننوشته‌اند لکن اروپائیان که ترس و ملاحظه‌ای از کسی نداشته قضیه کرمان را در مؤلفات خود این چنین ذکر کرده‌اند :

لرد کرزن سیاستمدار معروف انگلستان در صفحه ۲۴۳ جلد دوم کتاب (ایران و موضوع ایرانی) راجع بکرمان چنین نوشته: «در سال ۱۷۹۴ میلادی (۱۲۰۹ ه.ق.) لطفعلی خان زند باین شهر آمد و خان قاجار بدنبال وی شتافت. لطفعلی خان از شهر گریخته و کرمانی‌ها را بشمشیر آبدار آغامحمدخان تسلیم کرد در نتیجه فقط سی و پنج هزار جفت چشم کرمانی به محضر خان قاجار بردند و چندین هفته آنها را کشتار کردند و سی هزار زن و بچه کرمانی به اسیری گرفتند.

پس از مرگ آغامحمدخان جانشین او فتحعلیشاه کرمان تازه را بنا کرد. ( راجع به بقیه فجایع و جنایات وی که دیگران نوشته‌اند کلمه لطفعلی دیده شود). آغامحمدخان با وجود ارتکاب به قتل و غارت‌های وحشیانه کرمان و تفلیس و غیره از تعجبات این است که نماز می‌خوانده و روزه هم می‌گرفته است !

تذعیب گمبد حضرت امام حسین (ع) و ضریح نقره مطلای نجف و مرمت آستانه رضوی در مشهد بامر وی انجام یافت و ضمناً به شیخ احمد احسائی مؤسس فرقه شیخیه نیز ارادت می‌ورزیده است<sup>۱</sup>.

میرزا محمد کلانتر فارس که معاصر و محشور با آغامحمدخان بوده و مدتی از ایام را با او گذرانده در کتاب خود در اوصاف وی چنین مینویسد : «از این مرد جز دناآت و نامردی و کذب چیزی اخذ و عاید نمیشود. بوجدانیت خدا که این نسخه عجائب المخلوقات را تا کسی

۱- امیر تیمور گورکانی نیز دم از درویشی می‌زده و چندین پیر طریقت از قبیل شیخ زین الدین تایبادی و امیر کلان بخارائی و غیره داشته است !

ندیده باشد آنچه بنویسم و بگویم نخواهد دریافت. بصورت ابلیس پرتلیس، بیان افعال آن نامرد<sup>۱</sup> و ناکس لثیم صاحب اسمی نا مسمی، زال خسی است که ناکسی او ظاهر نه آنقدر دنی است که شمعهای ازمراتب او را توانم تقریر و تحریر نمود چون نامرد است و زال<sup>۲</sup> بیوفا مشهور است.»

آغامحمدخان بواسطه خست و امساک مفرط در خرج، بایجاد ساختمان و ابنیه چندان میلی نداشته و از او بنائیکه پیادگارمانده بنای تخت مرمر تهران است که اسلوب ساختمانش همان طرز ساختمان تالارهای عمارت کریم خان در شیراز و از هوا و هوسهای دوره اسارتش بوده و بنائی معروف نیست حتی شهرت دارد که سنگهای مرمر ازاره و ستونها و آئینههای آن را هم از تالار سلام کریم خان کنده از شیراز به تهران آورده و در اینجا نصب کرده است. دوره شهر تهران دیواری از زمان سلطنت شاه تهماسب اول صفوی داشته و آغامحمدخان پس از اینکه در سال ۱۲۰۳ ه. ق. تهران را برای پایتختی خود برگزید دستور داد که دور تا دور شهر خندقی کنده و پشت آن دیوار قطور بلندی بسازند و به این ترتیب بزرگ کردن تهران را ابتداء از کارهای آغامحمدخان بوده است. ناصرالدینشاه در سال ۱۲۸۴ ق. که خواست تهران را مجدداً بزرگ کند<sup>۳</sup> خندقهای آغا محمد خان را پر کرده و دوباره دستور داد که خندقهای دیگری در تهران ایجاد شود. این خندقها برای این ایام فائدهای که داشت سیل گیری بود برای شهر تهران. در زمان سلطنت رضا شاه پهلوی چون تهران خیلی توسعه پیدا کرد خندقها چون در کنار شهر واقع شده بود توی شهر افتاد و بعد آنها را پر کردند و بجای آنها خانهها و دکانها ساخته شد اما متأسفانه تاکنون سیل گیر حسابی برای شهر تهران ساخته و در نظر گرفته نشده است در صورتیکه چون شهر تهران در دامنه جنوبی رشته کوههای البرز واقع شده ساختن سیل گیر از لوازم و ضروریات اولیه برای شهر تهران میباشد.

محمد شاه نوه فتحعلیشاه و پسر بزرگ و ارشد عباس میرزا

محمد

نائب السلطنه که در سال ۱۲۲۲ هجری قمری تولد یافته و در سال

۱۲۳۹ قمری در زمان حیات پدر و پدر بزرگ خود بحکومت همدان منصوب شد باین معنی که حکومت و سرپرستی آنحدود جزء ابوابجمعی او گردید و از طرف خود چندی محمد حسینخان قراقرلو را بحکومت همدان تعیین نمود و پس از درگذشت وی در سال ۱۲۴۰ قمری پسرش رستم خان را بجای پدر برگزید.

در سال ۱۲۴۸ ق. که به همراه پدر خود بخراسان آمده بود بنا بخواهش و درخواست عباس میرزا نائب السلطنه از طرف فتحعلیشاه بوزارت میرزا موسی نائب رشتی بحکومت

۱- چون خواجه بوده.

۲- بعلت نداشتن مو بر صورت هیأت پیر زالی را داشته.

۳- از سمت دروازه شمیران یکهزار و هشتصد ذرع و از سه جانب دیگر ازهر طرف یکهزار ذرع وسعت دادند.



محمد شاه قاجار

خراسان برقرار گردید و در اوائل سال ۱۲۴۹ ق. از طرف پدر خود عباس میرزا با پانزده هزار نفر لشکری برای گرفتن هرات عزیمت نمود و چون رفتن او و گرفتن هرات مصادف شد با درگذشت نائب السلطنه در مشهد، از این جهت با کامران میرزا والی هرات قراری گذاشته به مشهد مراجعت نمود و در همین سال پس از درگذشت عباس میرزا نائب السلطنه به تقویت روس‌ها بسمت ولایت عهدی و حکومت خراسان و آذربایجان منصوب و روانه تبریز گردید مدتی نگذشت که فتحعلیشاه پدر بزرگش در سال ۱۲۵۰ ق. در اصفهان درگذشت. محمد میرزا بصلاحدید میرزا ابوالقاسم فراهانی قائم مقام ثانی و موافقت روس و انگلیس در شب یکشنبه هفتم رجب همین سال در سن ۲۸ سالگی در تبریز جلوس کرد و محمدشاه شد لکن ۶۰ نفر پسران فتحعلیشاه که اکثراً در اطراف و اکناف ایران سمت حکومت ایالات و ولایات را داشتند هر يك داعیه سلطنت داشته و خود را لایقتر و ذیحق بسلطنت پس از پدر از برادرزاده خویش میدانستند و اهم آنان علیخان ظل السلطان - حسینعلی میرزا فرمانفرما - حسنعلی میرزا شجاع السلطنه - محمد قلی میرزا ملک آرا - اسمعیل میرزا و غیره بودند و هر يك از این مدعیان تاج و تخت ایران، لشکر و استعدادی برای مبارزه حاضر داشتند.

اینان چون از باطن ماده هفتم معاهده ترکمانچای که ولیعهدی ایران را به عباس میرزا و اعقاب او اختصاص داده بود و دول روس و انگلیس نیز در این باب قبلاً با هم موافقت

کرده بودند زیاد اطلاع نداشتند و پیش خود تصور میکردند هر کدام را که شاه خواست و به ولیعهدی خود انتخاب کرد و یا اینکه بزرگتر از دیگران بود او ولیعهد است غافل از این بودند که شاه در این مورد از خود اختیار چندانی ندارد و پس از انعقاد معاهده ترکمانچای اختیار در دست روس و انگلیس افتاد و اقدامات دیگران در این باب بدون موافقت دول مزبور نتیجه‌ای نداشت و تا آخر زمان حکومت سلسله قاجاریه ماده مزبور معاهده بانضمام سائر مواد آن کاملاً اجراء میگردد.

کنت دوگوبینو<sup>۱</sup> وزیر مختار فرانسه در ایران در گزارش خود بوزارت خارجه دولت متبوع خویش مینویسد: «مسأله ولایت‌عهدی ایران خیلی پیش از این در زمان فتحعلی‌شاه بین دو دولت لندن و سن پترزبورگ حل شده است»<sup>۲</sup>.

میرزا ابوالقاسم قائم مقام در میان این کشمکش و غوغا محمد شاه را در تاریخ ۱۴ رجب برداشته و روانه تهران شد در هر يك از منازل عرض راه نمایندگان مختار شاهزادگان برای مصالحه و تحدید حدود مملکت خود نزد قائم مقام آمدند. قائم مقام هم با هر يك از نمایندگان مختار بفرأ خور حالش رفتار میکرد یکی را بزندان می‌انداخت دومی را وعده خدمت میداد سومی را بتحریكات اجنبی برای تجزیه ایران واقف مینمود. سرانجام محمدشاه به همت و مساعی قائم مقام و تمایل شدید روس‌ها پادشاه ایران شد و تمام رقبای او کور - زندانی و تبعید گردیدند.

در سال ۱۲۵۳ قمری مطابق ۱۸۲۷ میلادی برای الحاق مجدد هرات از جمله چهار شهر قدیمی خراسان بدانصوب لشکر کشید و چون دولت انگلستان جداً مانع این الحاق بود اشکالات و موانع عدیده برای دولت ایران ایجاد نمود تا بجائیکه وزیر مختارش سر ژون ماکنیل<sup>۳</sup> بر حسب دستور دولت متبوعه خود اولتیماتوم شدیدی داد و گفت اگر دولت ایران از لشکر کشی و تسخیر هرات منصرف نکرد بطرق دیگر مقاصد بریتانیا را در ایران عملی خواهد نمود و بلافاصله پایتخت ایران را ترك کرد و از راه زنجان و آذربایجان بمرزهای دولت عثمانی روانه گردید و ضمناً برای اینکه ملت را نسبت به مقاصد دولت ایران بدین و ناراضی نماید دسائس زیادی بکار برد از آن جمله نامه‌ای از زنجان به حاج سید محمد باقر شفتی معروف به حجة الاسلام بزرگترین مجتهد و پیشوای تشیع در آن زمان نوشت و از وی در این باره کومك خواست حجة الاسلام شفتی در جواب نامه وی در ضمن تأیید اقدامات دولت ایران تذکر داده بود که در این قبیل مسائل بهتر است که با خود امنای دولت تماس گرفته شود. این لشکر کشی چون برخلاف میل انگلستان صورت گرفته بود، با مخالفت بسیار شدید دولت مزبور روبرو گردید و شانزده ماه طول کشید<sup>۴</sup> و

۱- Comte de Gobineau

۲- مجلد ۲۸ اسناد مربوط بایران.

۳- Sir John McNeill

۴- از ۱۹ ربیع الثانی ۱۲۵۳ تا ۱۹ شعبان ۱۲۵۴ قمری.



بطوریکه گفته شد بواسطه موانع بیشمار که انگلستان برای دولت ایران ایجاد کرده بود موفقیتی برای محمد شاه حاصل نشد و با تحمل خساراتی زیاد و بدون گرفتن نتیجه برای بار دوم ازهرات به تهران بازگشت.

لشکر کشی محمد شاه بههرات بواسطه مخالفت سخت انگلستان با این کار، خسارات زیادی بایران وارد آمد. آوردن طاعون و وبا بایران ویا ایجاد شدن آن - راه انداختن شورش و انقلاب در داخل ایران - ایجاد نفاق و دوئیت در بین سرکردگان اردو، وادار کردن دولت عثمانی که به خرمشهر تجاوز نموده و بعد آن را خراب و ویران کرده و اهالی آنجا را قتل عام نماید؛ تمام حوادث مزبور در ایران در آن زمان بواسطه لشکر کشی محمد شاه بهرات اتفاق افتاد. محمد شاه اگر عنوانی پیدا کرده بود مدتی بواسطه وجود عباس میرزا پدرش و بعد در آغاز سلطنتش بواسطه شخص قائم مقام صدراعظم او بود و پس از کشتن صدراعظم خود اوضاع بکلی بهم خورد باین معنی که از یکطرف محمد شاه بواسطه علیل و مریض بودن و درویش بازیش<sup>۱</sup> و از طرف دیگر تحریکات بیگانه بقدری هرج و مرج در ایران تولید شد که اگر میرزا تقی خان امیر کبیر پس از درگذشت محمد شاه و جلوس ناصرالدین شاه با اوضاع درهم و برهم ایران سر و صورتی نمیداد ایران بطور قطع تجزیه و تقسیم میگردد.

محمد شاه پس از چهارده سال و سه ماه سلطنت در شب سه شنبه ششم شوال ۱۲۶۴ ق. در قصر محمدیه واقع در غرب تجریش درگذشت. فرهاد میرزا معتمدالدله در کتاب جام جم تألیف خود تاریخ فوت محمد شاه برادر خویش را چنین نظم نموده: « بسال شست و چهار از پی هزار و دویست شب سه شنبه ششم از مه شوال بقصر نو، شه ایران زمین محمد شاه اجل پیماله عمرش نموده مالا مال» مراد از قصر نو یا قصر محمدیه قصری بوده که بر حسب امر محمد شاه در اواخر عمرش در غرب تجریش و شمال باغ فردوس و جنوب زعفرانیه در مدت سه ماه ساخته و پرداخته گردید و چون محمد شاه در آنجا بارنج و تعب زیاد درگذشت قصر مزبور معروف گردید که بدیمن و بدشگون است. از این جهت پس از مرگ او کسی در آنجا سکونت اختیار نکرد و تقریباً متروک ماند و بتدریج خراب گردید و اثری دیگر از آن بنا باقی نماند.

نوش او را ابتداء از تجریش بباغ لاله زار تهران آوردند و بامانت گذاشتند سپس آن را بعد از ورود ناصرالدین شاه به تهران پس از ۶۶ روز امانت بدستور میرزا تقی خان امیر نظام بقم فرستادند و در شب عید غدیر ۱۲۶۴ ق. در آنجا بخاک سپردند. بقعه محمد شاه در قم از بناهای امیر کبیر میباشد. سجع مهر محمد شاه پیش از ولیعهدی و پادشاهی: ( طراز افسر شاهی محمد ۱۲۴۰ ) بود و بعد که شاه شد مسکوکاتی که بنام او سکه میزدند باین نحو نقش بوده است: ( شاهنشاه انبیاء محمد ) و سجع مهرش اثر طبع میرزا محمد تقی علی آبادی مازندرانی متخلص به صاحب و ملقب بصاحب دیوان<sup>۲</sup> پس از الملک الله باین شرح است:

۱- مورخین ایرانی او را در کتب خود قطب السلاطین نام میبرند.

۲- متوفی در جمعه ۱۷ ربیع الثانی ۱۲۵۶ قمری.

شکوه ملك و ملت رونق آئین و دین آمد محمدشاه غازی صاحب تاج و نگین آمد ۱۲۵۰ و بر مهر دیگر در ۱۲۵۵ ق. نوشت: هو الله تعالی السلطان بن السلطان محمدشاه غازی و بر دیگر مهر خویش علامت شیر و خورشید را برای اولین بار در تاریخ ایران نقش نگین نمود. محمدشاه هم مانند اسلاف و اخلاف و اعقاب خویش از گرفتن پیشکشی (رشوه) چه از خودی و چه از بیگانه خیلی خوشش می آمده مثلاً بر جیس نام انگلیسی که امتعه انگلستان را وارد و بفروش میرساند، محمدشاه در سال ۱۲۵۱ ق. به بهانه ترویج امتعه داخلی غدغن میکند که هیچکس حق ندارد از او چیزی خریداری نماید لکن پس از گرفتن پیشکشی قابلی به درباریان خود دستور داد که از بر جیس همان کالاهائیکه خود او چندی قبل خریدن آنها را منع کرده بود بخرند<sup>۱</sup>. طبای فرنگی (اروپائی) محمدشاه در ابتداء دکترلابات<sup>۲</sup>

۱- ادوارد بر جیس Edward Burgess از جمله استادان و صنعتگران متعددی بود که عباس میرزا از اروپا و مخصوصاً از انگلستان خواسته و مستخدم ساخت و در حدود سال ۱۲۴۰ ه. ق. و احتمال قدری قبل از آن به تبریز آمد و ظاهراً در کار امور مربوطه به مطبعه تبریز بود و بعد از فوت عباس میرزا (۱۲۴۹ ق.) مطبعه تیپوگرافی تبریز موقوف شد و بر جیس صاحب که در این بین با اشاره عباس میرزا مشغول بتجارت هم شده بود چندی بعد از فوت فتحعلیشاه (۱۲۵۰ ق.) به تهران آمده دکانی و انباری باز کرده اسباب و اجناس فرنگ مخصوصاً انگلیسی میفروخت و جهت پیشرفت تجارت خودگاهی میان ترابوزان و تبریز سفر میکرد.

در اوایل سلطنت ناصرالدینشاه که وزارت امور خارجه ایران را هم مرحوم میرزا تقی خان امیرکبیر خود اداره میکرد بر جیس که با احتمال قوی در تبریز با امیر آشنا شده بود بتوسط مشارالیه بسمت مترجمی در آن وزارتخانه داخل شد و عنوان و لقب مترجم دیوان را پیدا کرد و پیش از تأسیس روزنامه وقایع اتفاقیه برای اطلاع دیوان یعنی دولت و شاه قسمت های مفید بعضی از جراید اروپائی بخصوص روزنامه های انگلیسی را ترجمه میکرد و بهمین سمت باقی بود تا امیرکبیر در تاریخ ربیع الثانی ۱۲۶۷ ق. روزنامه وقایع اتفاقیه را در تهران تأسیس نمود و بر جیس را در جزء کارکنان آن روزنامه داخل کرد.

خانم سرهنگ شیل Col. J. Sheil وزیر مختار انگلیس در تهران در کتاب مشاهدات خود در ایران Lady Sheil: Glimps of Life in Persia در ضمن بحث از همین روزنامه در باب بر جیس چنین مینویسد: «شخص انگلیسی که مباشر و مترجم روزنامه است مزد مخصوصی برای این وظیفه خود دریافت نمیدارد و او علاوه بر این روزنامه که برای عامه است مأمور تهیه روزنامه دیگری است که باید فقط بنظر شاه و صدراعظم برسد این روزنامه ثانوی متضمن کلیه مسائل سیاسی راجع باروپا است که اطلاع بر آنها بنظر ایشان برای عامه ایرانیان مصلحت نیست. گذشته از این مطلب در این روزنامه اخیر اخبار مضحك و نوادر و وقایعی که ممکنست مایه مسرت خاطر شاه باشد گنجانده میشود» ادوارد بر جیس همواره در اداره روزنامه وقایع اتفاقیه بسمت مترجمی باقی بود و بعد از عزل و قتل امیرکبیر نیز این سمت را داشت و با میرزا ابوالحسن غفاری صنیع الملك نقاش معروف عموی کمال الملك کار میکرد و در حقیقت مدبر مسئول و مباشر آن محسوب میشد و در سال ۱۲۷۰ ق. به خلعت همایونی سرافراز میگردد و وفاتش بین سنوات ۱۲۷۰ و ۱۲۷۷ در تبریز اتفاق افتاد و در همانجا مدفون شده است. نامبرده مترجم (کتاب چین) از انگلیسی بفارسی بر حسب دستور شاهزاده بهمن میرزا پسر چهارم عباس میرزای نائب السلطنه والی آذربایجان (از سال ۱۲۵۵ تا ۱۲۶۳ ه. ق.) میباشد.

و بعد دکنر کلوکه<sup>۱</sup> فرانسوی متوفی ۱۲۷۲ ق. بوده اند.

دکنر محمد خان شیخ احیاء الملک از چشم پزشکان معروف تهران  
و فرزند حاج میرزا علینقی صنیع الممالک بوده که در سال

محمد

۱۲۴۳ خورشیدی زاده شد و پس از تحصیلات در دارالفنون برای تکمیل تحصیل خود پیاریس  
رفت و در سال ۱۳۰۷ قمری به تهران بازگشت و بحضور شاه معرفی گردید.



دکنر محمد خان شیخ احیاء الملک

در این ایام ناصرالدین شاه سخت مبتلی  
به بواسیر بود از دکنر چشم پزشک معالجه و  
درمان درد خود را خواست دکنر هم ناگزیر  
شد که اطاعت امر کرده معجونی ساخت و  
داروئی برای وی تجویز نمود و اتفاقاً هم برای  
بواسیر شاه قدری بهبودی حاصل شد و از این  
تاریخ در زمره اطباء خاصه شاه درآمد و بعد  
طیب خاص میرزا علی اصغر خان امین السلطان  
اتابک اعظم شد و تا آخر با او بود. پس از  
کشته شدن اتابک (۱۳۲۵ ه. ق.) طیب خاص  
حاج علی قلیخان سردار اسعد بختیاری و پس از  
درگذشت وی در سال ۱۳۳۵ ق. طیب و رفیق  
جعفر قلیخان بختیاری سردار اسعد سوم شد و  
در سال ۱۳۱۷ خورشیدی در سن ۷۴ سالگی  
در تهران درگذشت و در امامزاده عبدالله  
(شهرری) در مقبره سعدالدوله بخاک سپرده شد.

احیاء الملک مردی بود رفیق - بسیار خلیق - شاد و مهربان. روزی در مجلسی با  
نگارنده این سطور صحبت میکرد و میگفت که من حق المعاینه (ویزیت) از اشخاص نمیگیرم  
و اشخاص هم به من پول نمیدهند من حاضرم که مطب خود را بیک شخصی کثرت بدهم که  
هر کس برای معالجه به من مراجعه نمود فقط دو قران بمن بدهد من راضی هستم اما آن  
دو قران را هم کسی حاضر نیست که به من بدهد. چقدر فرق است میان این طیب و پزشکان  
این ایام. متأسفانه در این ایام طبابت و فرهنگ کاملاً جنبه تجارتي پیدا کرده است تا بعد چه شود  
و به چه صورتی درآید.

امیر محمد خان عرب زنگویی پسر علیمردانخان<sup>۲</sup> از امرا بزرگ  
و مقتدر خراسان و خود نیز در زمره مدعیان سلطنت بوده است.

محمد

در سال ۱۲۰۱ قمری که جعفر خان زند برادر مادری و جانشین علیمردانخان زند پس از اینکه

۱ - Cloquet

۲ - علیمردانخان در سال ۱۱۶۴ قمری در جنگ با احمدشاه درانی پادشاه مملکت جدید -

التأسیس افغانستان کشته شد.

از بهبهان و کازرون بازگشت برای گرفتن یزد بر سر تقی خان با تقی حاکم مقتدر آنجا که بهیچ يك از مدعیان سلطنت اطاعت نداشت تاخت و تقی خان را محصور نمود و چون او خود را محصور دید از امیر محمدخان طبسی حاکم مقتدر و متنفذ فردوس و طبس استمداد جست . میرمحمدخان با هزار نفر به امداد تقی خان آمده با جعفر خان جنگ کرد و او را شکست داد و مهمات جنگی و اثاث و اسباب شخصی او بتصرف امیرمحمدخان درآمد و جعفرخان پس از این شکست ناچار شده بفارس گریخت . امیر محمدخان پس از این فتح بهوای سلطنت افتاد و سپس بسمت اصفهان برای گرفتن آن شهر رهسپار شد در این هنگام محمدحسینخان<sup>۱</sup> و اسمعیل خان عرب عامری که از طرف آغامحمدخان حاکم نطنز و اردستان بودند برای همراهی با وی به میرمحمدخان پیوستند هنگامیکه بحوالی اصفهان نزدیک شدند عده لشکریان او به هفت هزار نفر رسیده بود . در این هنگام جعفر قلیخان برادر آغامحمدخان که برای انتظامات امور بختیاری مأمور بود با اینکه در یکی از شکارها از اسب افتاده و درد پا داشت با این حال باتفاق مصطفی قلیخان برادر خود در مقام دفاع و محافظت اصفهان برآمده و پس از چهارده روز جنگ سخت ، شکست به لشکر امیرمحمدخان افتاد و او بناچار ابتداء بسمت یزد و سپس به طبس رهسپار گردید .

پس از ورود به محل در آنجا نیز آرام و قرار نگرفته درصدد تسخیر خراسان برآمد و چون در این هنگام الله یار خان قلیچه<sup>۲</sup> حاکم سبزوار که در میان امرآ خراسان خیلی مقتدر و قوی بود میرمحمدخان خواست ابتداء او را سرکوبی نموده از میان بردارد و پس از از بین بردن او سایر امرآ در مقابل او تکلیف خود را خواهند فهمید بنا بر این سبزوار را محاصره نمود و نزدیک بود آن را فتح و الله یار خان<sup>۳</sup> را مقهور نماید که ناگهان در این میان هنگام یورش از اسب افتاد و درگذشت ( ۱۲۰۲ هـ . ق . ) و بآمال و آرزوی خود نرسید . محمد غفاری<sup>۴</sup> کمال الملک<sup>۵</sup> فرزند میرزا بزرگ کاشانی<sup>۶</sup> از اساتید محمد بزرگ فن نقاشی در ایران و در اوائل سلطنت ناصرالدینشاه در حدود

۱- در جلد سوم صفحه ۴۴ منتظم ناصری محمدحسینخان و در جلد قاجاریه ناسخ التواریخ سپهر صفحه ۲۸ محمد خان نوشته شده .

۲- قلیچه شعبه ای بوده از طایفه اویماق تفتمش که آن از بزرگترین قبایل دشت قبیاق Ouralo - Altaï بوده است .

۳- سرجان ملکم انگلیسی در تاریخ ایران تألیف خود بجای الله یارخان ، علی یارخان نوشته و اشتباه است .

۴- کلمه غفاری مشدد که بروزن عطاری - بقالی - رمالی تلفظ میکنند غلط بوده و از اغلاط مشهوره میباشد و چون طایفه غفاری خود رامناسب به ابوذر جندب بن جناده غفاری یکی از اصحاب نبی (ص) میدانند از این جهت تلفظ صحیح غفاری بدون تشدید بر وزن جدالی و کتابی میباشد .

۵- کمال الملک برادر بزرگ میرزا ابوترابخان غفاری و برادرزاده میرزا ابوالحسن خان صنیع الملک از نقاشان معروف زمان سلطنت ناصرالدینشاه بوده است .

سال ۱۲۶۸ قمری در کاشان متولد شده است<sup>۱</sup>. از اشخاص مذهب الاخلاق و باکمال ایران بود. در سن ۱۳ سالگی از کاشان به تهران آمده وارد مدرسه دارالفنون شد. میگویند تقرب او به ناصرالدینشاه از این جا ناشی شد که روزی ناصر-



میرزا محمدخان کمال الملک

الدینشاه در حدود سنه ۱۲۹۸ ق. وارد دارالفنون گردید تا بلوی از علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه وزیر سابق علوم (فرهنگ) کشیده شده بود ناصرالدینشاه بآن تا بلو نزدیک شده ایستاد و گفت چقدر شبیه اعتضاد السلطنه است عیناً خود او است و از نقاش آن پرسید میرزا علی اکبر خان مزین الدوله نظری که استاد نقاشی دارالفنون بود میرزا محمد کاشی (کمال الملک) را معرفی کرد و گفت کار این شخص است. ناصرالدینشاه او را تشویق و تحسین بسیار نمود و مواجبی برای او برقرار کرد و چند روز بعد او را خواست و در شمس العماره جای داد و جزء پیشخدمتان و نقاشباشی او گردید و این سمت را تا اواخر سلطنت مظفرالدینشاه (۱۳۲۴ ق.) دارا بود. از کارهای مهم او در زمان سلطنت

ناصرالدینشاه تا بلو (تالار آئینه) است که قریب به پنج سال کمال الملک روی او کار کرده است. در ثلث اول سال ۱۳۰۹ قمری که مشغول تهیه تا بلو تالار آئینه برای ناصرالدینشاه بوده قضیه ای برای او روی داد که بیمورد نیست در این جا شرح آن قضیه داده شود: کمال الملک در سال ۱۳۰۹ ق. حسب الامر ناصرالدین شاه مشغول به تهیه تا بلوئی از تالار آئینه بود هر روزه که دست از کار میکشید رفتن خود را به سرایدار اطلاع میداد روز بعد طبق معمول که به سرکار خود آمد خبردار شد که قدری از طلاهای تخت طاووس کنده شده است. ناصرالدینشاه از اینکه در قصر و در منزل او چنین عملی واقع شده بسیار متغیر و برآشفته شد و به پسرش کامران میرزا نایب السلطنه که حاکم تهران و وزیر جنگ بود مؤکداً امر کرد که مرتکب را پیدا کنند و او در طی تحقیقات روزی کمال الملک را هم میطلبید و تحقیقاتی از او بعمل می آورد و قریب سه چهار ساعت این مذاکرات طول میکشد تا آنکه یکی دو روز بعد مرتکب که شاگرد سرایدار (پاشاگرد باغبان) بوده شناخته شده اقرار میکند، شاه حکم کرد او را در میدان مقابل شمس العماره در ملاء عام سر ببرند و خود شاه، هم پس از نوشیدن مقدار زیادی شراب، به ایوان شمس العماره آمده در پس پرده نازکی نشست که اجرای حکم را ببیند چون سر او را بریدند شاه پرده را بلند نمود فریاد زد که: سر را از تن جدا

۱- خود آن مرحوم از سال تولد خود اطلاع صحیحی نداشت.

کنید و بلند کنید !

محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزیر انطباعات این واقعه را در یادداشت‌های روزانه خود که سری و محرمانه بوده به تفصیل شرح داده و مینویسد: « ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۰۹ : وقت ظهر شنیدم که جواهرهای تخت طاووس را دزدیدند خیلی تعجب کردم باز باور نکردم تا عصر مکرر این خبر رسید که دیشب این دزدی شده جائیکه تخت شاه را بدزدند خدا بفریاد مردم برسد ». و نیز مینویسد: « ۱۴ ربیع‌الثانی : صبح که دربخانه خود رفتم خود شاه به من فرمودند قریب چهارهزار تومان طلا و جواهر تخت طاووس را دزدیدند بر من یقین شد سرایدارها و قراولهای عمارت را که مستحفظ بودند نائب السلطنه گرفته و مشغول استنطاق بودند امین همایون<sup>۱</sup> سرایدار باشی شد. بعد از ناهار شاه دزد پیدا شد محمد علی نام پسر بیست ساله کور بد ترکیبی که حالا جزو سرایدارها بود شب توی اطاق قایم میشود قفل را میشکند جواهرها را میدزدد و میبرد نائب السلطنه او را پیدا کرده با تمام جواهرات بحضور آورد چون شاه قول داده بودند که نکشد او را به حبس خانه بردند پالتو ترمه سر-دوشی مرصعی به نائب السلطنه التفات شد اما مجدالدوله خوانسالار داماد شاه کار غریبی کرده بود در مجلس استنطاق نائب السلطنه همینکه محمد علی سرایدار اقرار بدزدی میکند کاظم خان پسر سرایدار باشی مرحوم<sup>۲</sup> که بیچاره جزو متهمین بود بر خاسته بود به حضور شاه بیاید که عرض کند دزد پیدا شد مجدالدوله پای برهنه عقب او میدود دم در عمارت فریاد میکند که کاظم خان را بگیرید قاپوچی (دربان) کاظم را میگیرد مجدالدوله جلومی افتد میرود حضور شاه مژده میدهد که دزد پیدا شد یک سرداری ترمه خلعت میگیرد از نانچیی این جوان تعجب کردم ». و نیز مینویسد: « ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۳۰۹ : وقت ناهار بندگان همایون قدری بردو<sup>۳</sup> میل فرمودند چون کمتر این کار میشود محل تعجب و حمل بر کسالت مزاج مبارک نمودم بعد معلوم شد که میخواهند محمد علی سرایدار دزد تخت را سر ببرند بجهت قوت قلب استعمال بردو فرمودند چهار بغروب مانده سر آن احمق را جلوس در آلا قاپو<sup>۴</sup> در حضور همایون بریدند و از بدن هم جدا کردند که بالای قاپوق بزنند اما در صورتیکه شاه قول داد و او را بخشیده بودند که نکشند خوب کاری نبود خلف عهد و شکستن قول برای پادشاه ».

در سال ۱۳۱۰ ق. از طرف ناصرالدینشاه ملقب به کمال‌الملک شد و چون قصد رفتن به اروپا را داشته در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه به آموختن زبان فرانسه پرداخت و یکسال پس از ورود مظفرالدینشاه به تهران چون از اوضاع مملکت چندان خوشدل نبود موقع را مغتنم

۱- غلامعلیخان .

۲- محمد ابراهیم خان ابری.

۳- Bordeaux

۴- سر در شمس‌العماره.



شمرده به اروپا مسافرت میکند ( ۱۳۱۴ قمری ) اما نام و عنوان و سمتش از فهرست دربار حذف نمیشود. مسافرتش سه سال طول کشید و در موزه‌ها و گالریهای اروپا بمطالعه نقاشی پرداخت و بیشتر از نصف اینمدت را در فلورانس ( از شهرهای ایتالیا ) و بقیه را پس از گردش در رم و سایر شهرهای صنعتی ایتالیا به پاریس آمده و غالباً در موزه لور مشغول بکار بوده است .

مظفرالدین شاه در سفر دوم خود به اروپا در سال ۱۳۲۰ - ۱۳۲۱ هـ . ق. ۱ او را در موزه لور می‌بیند و امر میکند که به ایران برگردد کمال‌الملک هم امر شاه را می‌پذیرد و پس از سه سال اقامت در اروپا به ایران برمیگردد. پس از بازگشت به ایران به تأسیس مدرسه صنعتی پرداخت<sup>۲</sup>. در اواخر عمر مدرسه صنعتی را بهم زد و معترضانه به مشهد رفت. بطوریکه مرحوم ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک) رفیق شفیقش برای نگارنده نقل میکرد تفصیل آن از این قرار بوده : . . . بوسیله سید محمدتدین وزیر فرهنگ وقت از او خواسته شد که تابلوی بکشد کمال‌الملک معاذیری تراشید و وقت را بطفره و تعلل میگذراند این تقاضا مکرر از وی بعمل آمد و او زیر بار نمیرفت و میگفت که من چون شمایل ناصرالدین شاه را کشیده‌ام اگر تابلوی درست کنم در پیشگاه ناصرالدین شاه شرمنده میشوم در این باب اصرار و ابرام و تأکیدات زیاد شد تا اینکه کمال‌الملک پیغام داد که اگر زیادتر از این در این باب اصرار نمائید من دست خود را بکلی قطع خواهم کرد تا دیگر نتوانید که این چنین کاری را ازمن بخواهید کار که باینجا کشید تدین برای خوش آمد ..... از او صورت حساب هزینه متفرقه مدرسه صنعتی را که چند تومانی بیش نبود خواست ! کمال‌الملک مرد یکدنده و بی اعتناء و با عزت نفس به محض اینکه این مطلب را شنید سخت برآشت و مدرسه را بهم زد و تابلوهای خود را جمع کرده بطرف مشهد رهسپار گردید<sup>۳</sup>. در نیشابور بود که اتفاقاً حادثه‌ای برای او روی داد که از يك چشم خود نابینا شد و بعد از این حادثه به تهران آمده مشغول به معالجه و مداوای چشم دیگر خود گردید و پس از بهبودی به نیشابور بازگشت و در حسین آباد ملک ابدی<sup>۴</sup> خود تا آخر عمر اقامت داشت تا اینکه در مردادماه ۱۳۱۹ خورشیدی در حدود سن ۹۵ سالگی در همانجا درگذشت و در بیرون مقبره عارف ربانی شیخ فریدالدین عطار نیشابوری بخاک سپرده شد.

کمال‌الملک در دوره قاجاریه یعنی دوره انحطاط کامل صنعت که تقریباً صنعت قدیم مینیاتور هم در حال از میان رفتن بود پیدا شد نامبرده نقاشی را بسبك اروپائی یعنی سبك

۱ - سفر دوم مظفرالدینشاه بارویاهفت ماه از ۲۵ ذی الحجه ۱۳۲۰ تا ۲۲ رجب ۱۳۲۱ هجری قمری بطول انجامید.

۲ - در این کار ابراهیم حکیمی حکیم‌الملک باو خیلی کمک کرده است .

۳ - بعداً ارباب کیخسرو شاهرخ به نیشابور محل اقامت وی رفته تابلوها و تصاویر را که ارزش بسیار داشت از کمال‌الملک گرفته به تهران آورد و آنها را در اطافهای مجلس شورای ملی قرار داد .

اساتید رنسانس ایتالیا و هولند ( فلانند ) در ایران بوجود آورد. از مرحوم کمال‌الملک شاهکارهای زیادی باقی مانده است.<sup>۱</sup>

محمدخان قاجار قوانلو پسر اسکندرخان و پدر امیرسلیمانخان

محمد

اعضاالدوله و عموزاده محمد حسن خان قاجار و خال آغا

محمدخان قاجار و از امراء بزرگ طائفة قاجار بوده مدتی بیگلربیگی (حاکم) مازندران بود و بعد بر حسب دستور محمدحسن خان قاجار برای جلوگیری از آزادخان افغان و سد معبر او که خیال گرفتن مازندران را داشت مأور گردید.

حاج محمدخان قراقرزلوی همدانی از رؤسای دستگاه عباس میرزای

محمد

نائب السلطنه و مردی زیرک و دانا بوده و در جنگ روس و ایران

( ۱۲۴۱-۱۲۴۳ ) قمری یکی از سرکردگان سپاه بوده است .

میرزا محمد مستوفی قوام‌الدوله پسر میرزا محمد تقی قوام‌الدوله

محمد

آشتیانی زمانی از مستوفیان درجه یک و از رجال سرشناس ایران بود.

در سال ۱۲۶۵ هجری قمری پس از اینکه حمزه میرزا پسر بیست و یکم عباس میرزا نائب السلطنه از



میرزا محمد قوام‌الدوله

خراسان احضار و بجای او سلطان مراد میرزا

( حسام السلطنه ) برادرش پسر سیزدهم

نایب السلطنه بحکومت خراسان فرستاده

شددر همین سال حمزه میرزا ملقب به

حشمت‌الدوله شده و بجای ملک قاسم میرزا

( پسر بیست و چهارم فتحعلیشاه ) باستانیاری

آذربایجان منصوب شد و میرزا محمد -

مستوفی آشتیانی نیز بوزارت و پیشکاری

( معاونت ) وی تعیین گردید و در سال ۱۲۶۸ ق.

میرزا محمد ملقب به قوام‌الدوله شد .

در سال ۱۲۷۰ ق. که فریدون میرزا

پسر پنجم عباس میرزا نائب السلطنه استاندار

خراسان شد میرزا فضل‌الله وزیر نظام برادر

بزرگ میرزا آقاخان نوری صدراعظم بسمت

تولیت آستان قدس رضوی و پیشکاری خراسان منصوب گردید و تا اواخر سال ۱۲۷۱ ق. در

سمت‌های مزبور باقی و برقرار بود. در اول سال ۱۲۷۲ ق. از خراسان به تهران احضار و

بجای او میرزا محمد قوام‌الدوله بسمت پیشکاری خراسان تعیین شد و میرزا محمد حسین

عضدالملک بسمت تولیت آستان قدس رضوی تعیین گردید .

۱- کمال‌الملک با ذوق مخصوص ادبی و قریحه صنعتی که داشت یکی از فضائلش لطیفه گوئی

و نقل قصص و حکایات شیرین بود .

وزارت قوام‌الدوله تاحدود سال ۱۲۷۶ ق. یعنی تاریخ شکست افتضاح آور مرو که ماده تاریخش بحروف ابجد (رستخیز) است بطول انجامید. در ایام وزارت و پیشکاری خود در خراسان فیروزه‌ای در آنجا بدست آورده بود که خیلی ارزش داشت. میرزا آقاخان - صدراعظم که تفصیل آن را شنید بهر نحوی که بود از چنگ او درآورد و پس از عزل میرزا آقاخان از صدارت در سال ۱۲۷۵ ه. ق. و مصادره اموالش فیروزه مزبور به ناصرالدینشاه رسید و در یکصد و چند سال پیش آن را هشتاد هزار ریال قیمت کرده بودند و البته معلوم است که در این زمان اگر موجود باشد قیمت آن چه مبلغ خواهد بود. حمزه میرزا با اینکه در سال ۱۲۶۳ ق. در زمان سلطنت محمدشاه والی خراسان و مأمور دفع سالار پسر آصف‌الدوله شده بود و نتوانست کاری از پیش ببرد و فراراً در سال ۱۲۶۵ ق. با یار محمدخان حاکم هرات بهرات رفت و در ازاء این تهور و شجاعت و شهامت در همین سال باستانداری آذربایجان منصوب و ملقب به حشمت‌الدوله شد.

در سال ۱۲۷۵ ق. با دادن پیشکشی قابلی بشاه برای بار دوم بجای حسام‌السلطنه به استانداری خراسان بوزارت و پیشکاری قوام‌الدوله تعیین و روانه محل مأموریت خود گردید. اما موضوع مرو باید گفت که باستانی آغامحمدخان مؤسس سلسله قاجاریه و با وجود آنهمه قساوت - دناأت - لثامت - شقاوت و هزاران چیزهای دیگرش بقیه سلاطین قاجاریه یک پاپاسی برای ایران کار نکرده‌اند و میتوان گفت که کارشان فقط حلق و جلق و دلق بوده است و آنچه را هم که دیگران بدست آورده و حفظ کرده بودند این‌ها از روی نادانی به تدریج بطریق مقتضای آن از دست دادند از آن جمله قضیه مرو یا مرو شاه جهان از جمله چهارشهر خراسان است و بعد بواسطه بی‌عرضگی و عدم علاقه زمامداران وقت و نداشتن تسلط کامل و نفوذ زیادی در مرو ترکمنها جسور شده بتحریک بیگانگان مرتباً بحدود خراسان دست اندازی میکردند چون تجاسر آنان تکرار میکردید عاقبت دولت ایران مجبور شد که آنها را دفع و قلع و قمع نماید بنا بر این جنگ مرو پیش آمد.

سابق بر این هروقت که قشون ایران میخواست بطرف مرو برود از راه دره مرغاب عبور میکرد و این راه بهترین و سهلترین راه بود. دره مرغاب در صدارت میرزا آقاخان نوری به نمایندگی فرخ‌خان امین‌الدوله بموجب عهدنامه منحوس و بیسار تنگین بین انگلستان و ایران در پاریس<sup>۱</sup> بکلی بروی ایرانیان بسته شد و یگانه راهی که برای ایران باقی ماند راه پر زحمت و مشقت سرخس بود بالاخره در سال ۱۲۷۶ ق. دولت وقت که در رأس آن زمامدار قابلی نبود پس از تهیه مهمات و تجهیز قشون که عده آن را در حدود شصت هزار نفر از پیاده و سوار تخمین زده‌اند بفرماندهی حشمت‌الدوله برای جنگ با ترکمن‌ها و دفع آنان از راه سرخس بطرف مرو حرکت کردند در آغاز کار قرار بود که حشمت‌الدوله و

قوام‌الدوله باهم بروند موقع حرکت که رسید حشمت‌الدوله فرمانده کل قوی به بهانه اینکه من در عقب اردو برای تهیه مهمات و تجهیزات و فرستادن نفرات کمکی میمانم قوام‌الدوله یعنی همان میرزا محمد مستوفی آشتیانی را برای فرماندهی لشکر فرستاد. آقا میرزا محمد مستوفی هم قبول کرد و رفت. و قتیکه اردو به نزدیکی ترکمن‌ها رسید طبق نقشه‌ای که بیگانگان با آنان آموخته و در ضمن جنگ می‌آموختند با جنگ و گریز عقب‌نشینی اختیار کردند و ارتش ایران و فرمانده آنها بخیال اینکه ترکمن‌ها شکست خورده و فرار کرده‌اند آنها را تعقیب نمودند. لشکر در حال تعقیب دشمن بدون داشتن اطلاعات محلی و سوق‌الجیشی و بلد بودن راه، بصرای بی‌آب و علفی رسیدند جمعی از تشنگی و جمع دیگر از گرسنگی تلف شدند تا اینکه پس از مدتی راه پیمائی بآب رسیدند اما چه آبی این آب آبی بود که ترکمن‌ها مسیر رودخانه تجن را بدستور و راهنمایی افسران بیگانه که ملبس بلباس ترکمن‌ها شده بودند برگردانده بصحرا انداخته بودند و برای خود فقط يك راه باز گذارده و بقیه صحرا تبدیل به باطلای شده بود.

ترکمن‌ها پس از اجراء این عمل به ارتش ایران حمله ور شدند و تا قشون ایران خواست بجنبند تماماً در توی باطلایهائی که دستی ایجاد کرده بودند گیر کرده محصور و کشته شدند از شصت هزار نفر قشون اعزامی در حدود سی هزار واندی از آنها بکلی تلف شدند و بقیه بطرف سرخس عقب‌نشینی کردند و مضحک‌تر از همه این است که هیچکدام از مورخین ایرانی از ترس دولت (شاه) در این باب چیزی ننوشته و اظهار می‌نموده‌اند و فقط بذکر اینکه حشمت‌الدوله و قوام‌الدوله از خراسان احضار شدند اکتفاء میشود مثلاً تفصیل جنگ مرو را مؤلف منتظم ناصری در جلد سوم صفحه ۲۶۸ این چنین ذکر کرده: «و همدارین سال (۱۲۷۶ ق.) نواب حشمت‌الدوله حکمران خراسان بامر دولت برای تنبیه تراکمه مرو شاه جهان لشکر بمر و کشیده و با قوام‌الدوله وزیر خراسان بدآنصوب رفته بعد از محاربات و فتح بعضی قلاع و فرار تراکمه مراجعت کردند !».

کنت دوگوبینو نویسنده و محقق معروف فرانسوی که مقارن آن ایام وزیر مختار فرانسه در ایران بوده در کتاب (سه سال در آسیا) تألیف خود تلفات وارده را در حدود چهل تا پنجاه هزار نفر ذکر کرده و در این باب چنین گوید: «سه سال پیش از این در حدود چهل تا پنجاه هزار نفر سرباز ایرانی در صحرای ترکمان فقط بواسطه نداشتن آذوقه از بین رفت و حال آنکه اگر مختصر توجهی میکردند و آذوقه آنان تأمین میشد تلف نمیگردیدند». این شکست و این اقتضاح بالاتر از همه شکست‌های سابق سلطنت فتحعلیشاه و محمدشاه بود که بواسطه بی‌لیاقتی و بی‌اطلاعی و عدم علاقه زمامداران وقت به مملکت در دوره سلاطین قاجاریه، ایران متحمل شده است.

میرزا محمد تقی لسان‌الملک سپهر مؤلف ناسخ‌التواریخ شکست‌های فتحعلیشاه - محمدشاه

و ناصرالدینشاه را تحت عنوان ( شرح سلطنت و جهانگیری ! ) مینویسد. پس از شکست و رسوائی مرو تقریباً تمام کاسه و کوزه‌ها بر سر قوام‌الدوله شکست و او را با يك وضع بسیار فجیع و مفتضحانه‌ای به تهران وارد کردند و این کارهم بیشتر برای این بود که ناصرالدینشاه میخواست جواهرات و نقدینه‌ای که خود و پدرش در مأموریت‌ها بدست آورده بودند از او بگیرد.

میگویند روزیکه قرار بود قوام‌الدوله وارد تهران شود رحیم‌کن‌کن ( متوفی ۱۳۰۶ ق. ) نائب فراشخانه از طرف شاه مأمور شد که يك کلاه نمدی - قبای کرباسی رنگ رفته پاره - زیر جامه مندرس و گیوه تخت کلفت فرسوده بر سر و تن و پای او کرده به یابوی پالانی سوارش نموده با این وضع و هیأت منکر او را بشهر درآورد و تا دربار فراشان غضب او را مشایعت کنند و سائر سرکردگان را با چهارقد قالبی سوار الاغ کرده در شهر تهران گردانیدند و بعد از آنان جریمه نقدی هنگفتی برای شاه گرفتند.

از دست رفتن مرو وطن ابومسلم خراسانی و یکی از چهار شهر مهم خراسان و کشته شدن سی چهل هزار نفر سرباز ایرانی بالاخره ختم شد بساختن چندشعر درمذمت قوام‌الدوله از قبیل :

آن قوالدوله کاندرجنگ مرو داد بر باد افسر و دیهیم را

خانه‌اش کعبه بر اهیمش پسر الخ... و بگرفتن شاه مبلغ زیادی نقدینه و جواهرات از وی. پس از دادن تقدیمی‌های لازم بشاه، قوام‌الدوله بواسطه مساعی میرزا یوسف مستوفی‌الممالک از مرگ نجات یافت. من با اینکه باین خانواده ارادت چندانی ندارم بجهت اینکه دیده شده حسن وثوق ( وثوق‌الدوله ) نوه همین قوام‌الدوله قرارداد ۱۹۱۹ را، با گرفتن مبلغی بسیار جزئی برای خود و دو نفر از وزراء کابینه خویش<sup>۲</sup>، با انگلیس‌ها بست و ایران را به تحت‌الحمایگی انگلستان درآورد و اگر روس‌ها بزودی خود را جمع و جور نکرده و بحدود اولیه خود نرسیده بودند ایران همینطور بموجب قرارداد مزبور جزء مستعمرات انگلستان درآمده و باقی بود و بقول مطلعی که میگفت وثوق‌الدوله هر يك نفر ایرانی را بیک عباسی با انگلیس‌ها فروخت معذک در اینجا من قوام‌الدوله را مقصر نمیدانم و مقصر را کسانی میدانم که یکنفر مستوفی و باصلاح محاسب یا میرزا بنویس را فرمانده کل قوای شصت هزار نفری میکنند.

آیا قوام‌الدوله دوره مدرسه سن سیروسومور فرانسه و یا سندهورست انگلستان و وست پوینت امریکا را دیده و تمام کرده بود که بفرا ماندهی عده مزبور او را به جبهه جنگ

- ۱- عادت و رسم مشرق‌زمینی‌ها مخصوصاً ایرانیان بر این است که فقط بشعر گفتن انتقام خودشان را از خائنین به مملکت می‌کشند و دیگر کاری از آنان ساخته نیست؛
- ۲- فیروز میرزا نصره‌الدوله و اکبر میرزا صارم‌الدوله.

میفرستند؟ قوام‌الدوله ممکن است که مردی بوده پشت‌هم‌انداز - خوش بیان - خوش تحریر و خوش خط و دراموریه‌م که مربوط بکارهای خودش بوده با کفایت و بصیر باشد اما واجد بودن تمام این چیزها چه ارتباطی به فرماندهی کل قوی دارد. فرماندهی يك سپاه چیز دیگری است که قوام‌الدوله از آن جزئی اطلاعی نداشته است.

بلی وقتی که کار را بکاردان ندهند و بقول معروف استخوان را بریزند پیش خر و گاه را پیش سگ آنوقت کار این جور از آب درمی‌آید. اکثر اوقات در ایران بلکه در ممالک مشرق‌زمین کارها باین نحو بوده فقط گاهی در ایران مانند زمان سلطنت شاه‌عباس بزرگ، نادرشاه و آغامحمدخان قاجار در حدودی کار را بکاردان میدادند و پیشرفتهای درخشانی هم از آن حاصل میشد. قوام‌الدوله پس از دو سال که با خفت و شرمساری زیاد بیکارخانه‌نشین بود بوسیلهٔ تقدیم پیشکشی<sup>۱</sup> و وساطت میرزا یوسف مستوفی‌الممالک<sup>۲</sup> در نزد شاه، دوباره در سال ۱۲۷۸ ق. وارد کار شد و در همین سال بسمت وزارت و پیشکاری (معاونت) سلطان حسین میرزا جلال‌الدوله حاکم اصفهان و برادر کهنتر مسعود میرزا ظل‌السلطان تعیین و فرستاده شد. معاونت حکومت اصفهان وی تا سال ۱۲۸۰ ق. ادامه داشت در اواخر این سال تغییر مأموریت یافته بجای محمدناصرخان قاجار دولوپهرالدوله به پیشکاری و وزارت ظل‌السلطان حاکم فارس منصوب و برقرار گردید. در سال ۱۲۸۲ ق. بواسطهٔ سوء سلوک او با ارباب رجوع اهالی شیراز بتحریر اعیان و اشراف و متنفذین محل بر علیه وی شورش کرده و در این سال دولت یعنی شاه او را از معاونت حکومت معزول و به تهران احضار نمود و بجای وی میرزا ابوالحسنخان مشیرالملک شیرازی که خیلی طالب این سمت بود با تقدیم پیشکشی زیاده‌تری وزیر فارس شد.

در سال ۱۲۸۳ ق. بسمت وزارت گمرکات انتخاب گردید. در تشکیلات جدیدی که ناصرالدینشاه بدارالشورای کبرای خود در سال ۱۲۸۸ ق. داد که در مهام ملکی مشاوره نمایند قوام‌الدوله نیز در آن عضویت پیدا کرد و در همین سال در صدارت حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله بجای میرزا کاظم‌خان نظام‌الملک که رئیس دفتر استیفاء (وزیر دارائی) بود وزیر محاسبات<sup>۳</sup> شد. میرزا محمد قوام‌الدوله بواسطهٔ تصدی استیفاء آذربایجان و چند ولایت دیگر که از پدرش به ارث باو رسیده بود با اطلاع و کارآمد و در حقیقت از سنخ خود مستوفیها بود، و برعکس نظام‌الملک، از عهدهٔ کار بر نمی‌آمد.

۱- در برخی از ممالک شرقی مشکل گشا و باب‌الحوائج .

۲- از منسوبان او.

۳- وزیر دارائی.

۴- ریاست دفتر استیفاء که همان وزارت دارائی کنونی باشد مدتی در زمان سلطنت ناصرالدینشاه عنوانش وزارت محاسبات شده بود .



نامبرده در این مأموریت‌ها و مشاغل که بعد از واقعه مرو و باو محول گردید مانند اکثر مأمورین دولت لغت و لیس‌ی نمود، اما نتوانست که خسارت گذشته خود را جبران نماید. قوام الدوله در محرم سال ۱۲۹۰ هـ. ق. بمرض محرقه در تهران در گذشت و بجای او میرزا هدایت (پدر دکتر مصدق) با لقب وزیردفتری رئیس دفتر استیفاء (وزیر دارائی) شد.

میرزا محمد مستوفی آشتیانی قوام الدوله مردی بوده در حدودی با کفایت و بصیر به بعضی از امور کشوری - خیلی متفرعن و از خود راضی - تندخو - فحاش و مانند اکثر رجال مملکت طماع - رشوه گیر و مال جمع کن از راه غیر مشروع. احمد قوام (قوام السلطنه) اخلاق و عادت و رویه خود را از جدش میرزا محمد قوام الدوله اقتباس کرده بود و از خیلی جهات شباهت زیادی باو داشته است.

محمدخان قوانلوی قاجار ابروانی چندی مغضوب آغامحمد بود

محمد

لکن در سال ۱۲۱۲ هجری قمری فتحعلیشاه او را حاکم

ایروان نمود و به آنجا فرستاد و در سال ۱۲۱۸ ق. سیسیانوف سردار روس که مردم قفقاز



محمدخان ابروانی

و آذربایجان او را ایشپخدر میگفتند با لشکری جرار متوجه شهرهای قفقاز شد و شهر گنجه را پس از گرفتن، اهالی آن را قتل عام کرد. در این هنگام محمدخان باغواي جعفر - قلیخان دنبلی و کلبعلی خان نخچوانی با سیسیانوف سردار روس بساخت. در سال ۱۲۱۹ ق. به محض اینکه از حرکت اردوی نائب السلطنه بطرف ایروان آگاه شد محمدخان چون قبلاً بطوری که گفته شد با روس‌ها ساخته بود سیسیانوف سردار روس را به ایروان فرا خواند و او با بیست هزار سوار و سی هزار توپ به ایروان آمد و برای اینکه مبدا مقاومتی در مقابل لشکر روس به عمل آید ایلات آن نواحی را محمدخان بخاک عثمانی کوچانید نائب السلطنه که از این قضیه خیردار شد مهدیقلی خان دولو که یکی از سرکردگان سپاه و مورد اطمینانش بود با شش هزار نفر مأمور نمود که دوباره ایلات را بجایهای اولیه خود برگرداند و او هم این کار را کرد. اردوی عباس میرزا نائب السلطنه در همین سال هنگامیکه به نزدیکی ایروان رسید محمدخان از سازش با روس‌ها پشیمان شده و بتوسط میرزا صادق مروزی وقایع نگار از میرزا محمد شفیع مازندرانی صدراعظم اطمینان حاصل کرد و برای اطمینان بیشتری پسر خود حسینعلی خان را با پیشکشی فراوان به نزد

فتحعلیشاه فرستاد و چون پیشکشی زیاد تقدیم کرده بود از این جهت مورد عفو فتحعلیشاه

قرار گرفت .

راجع به قتل عام اهالی گنجه که اکثر شیعه و علاقمند بایران بودند مورخین و سیاحان باختلاف نوشته‌اند و اقوال آنان گوناگون میباشد . شیروانی در کتاب بستان السیاحه صفحه ۴۸۴ تألیف خود چنین گوید : « گنجه شهر است بزرگ و خوب و دیار است مرغوب از بلاد ایران و از مضافات آذربایجان آبش گوارا و هوایش فرح افزا و زمینش مرتفع است در این باب گفته‌اند: چند شهر است اندر ایران مرتفع‌تر از همه بهتر و سازنده‌تر از خوبی و آب و هوا گنجه پر گنج و زآن پس صفاهان در عراق در خراسان مرو و طوس است این نباشد افترا قریب بیست و پنج سال میشود که طایفه روسیه آنجا را به قهر و غلبه مفتوح ساخته‌اند و قتل بافراط نموده و غایت خرابی در آن دیار کرده‌اند اکنون در تصرف اهل روس است اشخاص صاحب معرفت از آنجا ظهور نموده‌اند من جمله شیخ نظامی صاحب خمسه و مرید شیخ اخی فرج زنجانی و ابوالعلائی شاعر از آنجا بوده‌اند .

هدایت در جلد نهم روضة الصفاء مینویسد: « تادر غره ماه شوال سال مذکور شهر گنجه تسخیر و تا سه ساعت قتل عام در آن شهر شیوع داشت . در منتظم ناصری جزء وقایع سال ۱۲۱۷ ق. چنین نوشته شده: « قشون روس که بسر داری سیسیانوف متوجه قفقاز شده بودند بعد از استیلاء بر تفلیس به گنجه تاختند و این شهر را مسخر ساختند و پس از تسخیر سه روز بقتل عام پرداختند .



محمد میرزا کاشف السلطنه

حاج محمد میرزا کاشف -  
محمد السلطنه چایکار پسر محمد -

حسن میرزا! در سال ۱۲۷۹ قمری متولد و پس از تحصیلات مقدماتی برای تکمیل آن سفری باروپا کرد و در پایان تحصیل میگویند که در موضوعی رساله‌ای نوشت و در آن رساله خود را کاشف قلمداد و از آن تاریخ به کاشف شهرت پیدا کرد سپس در اسلامبول تجارتخانه فرش بنام کاشف دایر کرد بعداً وارد خدمت وزارت خارجه شده و بسمت منشی‌گری سفارت ایران در پاریس گزیده شد و سالها در این سمت در آنجا باقی بود. در سفر سوم ناصرالدینشاه<sup>۲</sup> باروپا هنگام بازگشت شاه به ایران او هم جزو همراهان از پاریس به تهران مراجعت نمود و کماکان در وزارت خارجه مشغول بکار

۱- پسر قهزمان میرزا پسر هشتم عباس میرزا نایب السلطنه .

۲- ۱۳۰۶ - ۱۳۰۷ هجری قمری.

شد. چون زبان فرانسه را خوب میدانست در ایامیکه دکتر فووریه طبیب مخصوص ناصرالدینشاه<sup>۱</sup> در ایران بود اوهم مترجم و هم منزل با وی بود.

دکتر فووریه طبیب مخصوص ناصرالدینشاه که از هنگام اقامت شاه در پاریس بجای دکتر تولوزان<sup>۲</sup> انتخاب و به همراه شاه بایران آمد در کتاب سه سال در بار ایران تألیف خود راجع به وی چنین گوید: «و چندتن از پیشخدمتان مثل میرزا عبدالله خان<sup>۳</sup> که دو خواهر او از زنان شاهند و با محمد میرزا کاشف برادر زن خود که سالها در سفارت ایران در پاریس منشی بود همراه است و کاشف چنین مینماید که از مفارقت پاریس چندان راضی نیست برعکس میرزا عبدالله خان که از برگرداندن او بوطن مسرور است». چندی نگذشت که دوستی میان دکتر فووریه و محمد میرزا در سرمخارج یومیه بزودی بهم خورد و تا مدتی هیان آنان صفائی نبود.

محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود ( ۹ ذیحجه ۱۳۰۸ ق. ) در این باب مینویسد: «شنیدم دکتر فووریه<sup>۴</sup> و محمد میرزا میانه شان بهم خورده در سرمخارج یومیه برای اینکه پارسال مخارج فووریه ماهی پانزده تومان بود و حالا محمد میرزا ماهی قریب به هفتاد تومان پای او نوشته باین جهت صفائی نیست میانه آنها». و نیز مینویسد: «۶ ربیع الاول ۱۳۰۹: عصر محمد میرزا آمد عریضه ای بشاه از پریشانی خود نوشته بود به من داد که بنظر شاه برسانم.»

در سال ۱۳۱۴ قمری در سن ۳۵ سالگی بسمت سرکنسول ( ژنرال قنصل ) ایران در هندوستان تعیین گردید در این سفر است که طرز چایکاری را در آنجا آموخت و در مراجعت به ایران با خود مقداری نهال چای آورد و در اراضی مستعد برای چایکاری ( حدود گیلان ) آنها را کاشت و با يك علاقه و جدیت در ترویج چایکاری کوشش زیاد نمود و از این راه خدمت بزرگی نسبت بوطن خود انجام داد و از واردات چای خارجی مقدار زیادی کاست و این قبیل خدمات به مملکت قابل همه گونه تمجید و تقدیر است و خدا رحمت کند چنین اشخاص را. در سال ۱۳۴۴ قمری = ۱۳۰۵ خ. برای تکمیل طرزهای گوناگون چایکاری سفری به هندوچین نمود و در فروردین ۱۳۰۸ خورشیدی هنگام بازگشت از آنجا در راه بوشهر در کتل ملّواژ اتوموبیل پرت گردید و کشته شد نعش او را به لاهیجان آورده و در آنجا دفن نمودند و بعد چایکارهای آنجا برای قدردانی از آن مرحوم بهزینۀ خود ساختمان عالی بر سر قبر او بنا کردند لکن قسمتی از ساختمان مزبور، که چند سال قبل آن را دیدم، هنوز ناتمام بود.

۱- از سال ۱۳۰۶ لغایت ۱۳۰۹ قمری.

۲- Tholozan.

۳- مراد انتظام الدوله سردار امجدیوشی است.

۴- Feuvrier.

میرزا محمد دکتر یادکتر محمدخان کرمانشاهی معروف به کفری<sup>۱</sup>

محمد

فرزند پیرمحمد زارع، از بازرگانان آن سامان بوده، و در سال

۱۲۴۵ هجری قمری در کرمانشاه زاده شده است. نامبرده از پزشکان و جراحان تحصیل

کرده و حاذق معروف زمان خود بود و دارای تألیفاتی نیز در رشته طب میباشد.



از راست بچپ - میرزا محمود طبیب - میرزا محمد دکتر -

سید مهدی نسخه نویس - میرزا شریف دواساز.

تحصیلات ابتدائی او در مسقط الرأس در کرمانشاهان صورت گرفت و بعد طبق معمول

آن زمان برای فرا گرفتن علوم دینی به نجف اشرف رفت مدتی در آنجا با لباس روحانی مشغول به تحصیل بوده و بعد به مولد خود کرمانشاه مراجعت نمود. در اینجا با دو نفر فرانسوی که بآن شهر آمده بودند آشنا شده در نزد آنان به یاد گرفتن فرانسه اشتغال میورزد این ایام مصادف بوده با سالهای اول افتتاح مدرسه دارالفنون از این جهت برای ادامه تحصیل و ورود بمدرسه به تهران می آید. طب قدیم را در نزد حاج میرزا عبدالباقی طبیب ملقب به اعتضادالاطباء<sup>۲</sup> که از فضلا و اساتید فن در آن زمان بوده می آموزد و طب جدید را در نزد دکتر تولوزان فرانسوی فرا میگیرد و ضمناً نیز به تحصیلات خود در دارالفنون ادامه میدهد. در این مدت معلومات خود را در رشته های گوناگون تکمیل نموده و از مدرسه دارالفنون نیز فارغ التحصیل میشود و بعد با مأموریتی که ریاست قرائتینه باشد بکرمانشاه برمیگردد. مدتی در این مأموریت باقی بوده و بعد به تشویق دکتر تولوزان حکیم باشی ناصرالدینشاه برای تکمیل رشته طب در حدود سال ۱۲۸۷ قمری به پاریس میروند و در دانشکده پزشکی آنجا تحصیلات خود را تکمیل کرده و با گذراندن پایان نامه (تز) با نمره بسیار خوب

۱ - اعقاب وی کلمه سادگی را برای نام خانوادگی خود گزیده اند.

۲ - پدر مرحوم دکتر خلیل خان ثقفی اعلم الدوله.

در سال ۱۸۷۹ میلادی<sup>۱</sup> نائل به گرفتن تصدیق دکتررا در طب از دانشکده پزشکی پاریس میشود و ضمناً مجاز بوده که در فرانسه نیز مطب داشته و به معالجه بیماران پردازد و عضو مجامع علمی هم بوده است.

خودش در مقدمه کتاب بیماریهای مقاربتی تألیف خود درباره رفتن باروپا چنین گوید: «بعد از استقصاء در علوم ادبیه و دینیه در همین کشور به تحصیل علوم طبیه قدیم و جدید پرداخت از فوائد مدرسه مبارکه دارالفنون و تأییدات نواب اشرف ارفع والا شاهزاده امجد اعلم اعتضاد السلطنه علی قلی میرزا وزیر علوم ادام الله اقباله حقی عظیم و دینی بزرگ پیرایه رقبه عبودیت ساخت و از مفاضات جناب فریدالزمان حکیم دانشمند یگانه دکتر تولوزان حکیم باشی مخصوص اعلیضرت همایون دامت افاضاته حظی وافر و بهره ای وافیه برد و فارغ التحصیل شده با اجازه اساتید معظم مشغول معالجه گردید اما بدین مایه قناعت نکرده محض مزید استحضار و آگاهی بر خست چاکران حضرت گردون بسطت پادشاهی بدارالملک پاریس که مدینه حکمای این قرن مزیت اقتسran است رفت و بسبب صاحبان غیرت مهبای قبول هر گونه تب و مشقت شده لمحهای نیارمید و بقدر مقدور در تکمیل کلیه شعب طب و جراحی کوشید...» و نیز در ابتدای کتاب امراض اطفال در این باب مینویسد:

«... این بنده بریشان روزگار کرمانشاهانی المولد میرزا محمد از آن پس که در ایران اغلب فنون و علوم خاصه فلسفه و طب را به پایان بردم محض مزید دانش و ازدیاد بینش و تکمیل علوم جدید و دیدن مرضی و مارستانات و تشریح کردن نش انسان و حیوانات و سایر اعمال یدی که در ایران ممنوع و غیرمقدور بود تا آنکه شردمهای بدست آید که نتیجه آن عاید عامه مسلمانان و برادران دینی و هموطنان من شود عزیزت اروپا را تصمیم دارد...» و بعد راجع به تحصیلات خویش در مقدمه کتاب امراض اطفال چنین گوید: «... عهدی میدید و زمانی بعید در مدارس علمیه و درمریضخانههای علیه شهر پاریس اقامت نمود و شانزده علم را جدا جدا در انجمن و حضور معلمین و حکمای نامدار و مدرسین و علمای عالیقدر علماً و عملاً امتحان داده و درهریک سرخط و اجازه لیاقت و کفایت اخذ نموده تا آنگاه که منشور دکتری از جانب وزارت علوم دولت بهیه فرانسه باین جانب داده شد...».

پس از بازگشت از اروپا که مدت اقامتش در پاریس مجموعاً نه سال بوده بوسیله علی قلیخان مخبرالدوله<sup>۲</sup> به ناصرالدینشاه معرفی و مورد لطف او قرار میگردد. مدتی طبیب تلگرافخانه معلم دارالفنون و طبیب شاه بود و بعد به سمت ریاست بیمارستان دولتی (ابن سینای کنونی) منصوب شد. مدتی در این سمت ها باقی بود و بواسطه اینکه حرفهائی میزد که بگوش مردم عامی آن زمان خیلی سنگین می آمد و ملامها هم با او میانه خوبی نداشتند از این جهت کارهایی که داشت بتدریج از او گرفته شد. تا سال ۱۳۰۰ ق. جزء طبای شاه بود و از این سال به بعد

۱ - مطابق ۱۲۹۶ قمری و ۱۲۵۸ خورشیدی.

۲ - چون بهداری و بیمارستانها در آن زمان زیر نظر او بوده.

اورا کنار گذاشتند و دیگر بدر بار حاضر نمیشد و کارش فقط ریاست مریم‌خانه دولتی و معلم طب فرنگی (طب جدید) دارالفنون بوده و از سال ۱۳۰۲ ق. به بعد هم، از معلمی طب دارالفنون و از سال ۱۳۰۴ ق. از ریاست مریم‌خانه نیز او را معاف کردند و بجای او میرزا علی دکترو معتمد الاطباء برای معلمی دارالفنون و میرزا ابوالحسن خان کجالحال بر ریاست مریم‌خانه انتخاب و منصوب گردیدند.

پس از عزل از ریاست مریم‌خانه، در سال ۱۳۰۵ ق. بمنوان طبیب مخصوص حسنعلی خان گروسی امیر نظام پیشکار آذربایجان به تبریز رفت و مدتی با او بود. علت رفتن با آذربایجان او هم برای این بود که امیر نظام در جمادی الثانی ۱۳۰۵ ق. در تبریز سخت مریض شد تا جائیکه دولت (یعنی شاه) خواست جانشینی برای او تعیین کند و چون بعد بهبودی یافت دولت هم از تعیین جانشین برای وی بکلی منصرف گردید.

دکتر محمد خان پس از بازگشت از آذربایجان خانه نشین گردید و در خانه خود مشغول به طبابت و تدریس شد. دکتر محمد خان کفری یاد دکتر میرزا محمد کرمانشاهی شخصی بوده تحصیل کرده، دارای معلومات قدیمه و جدیده بسیار خوب که در نجف - توران و پاریس با زحمات طاقت فرسا آن را بطور عمقی تکمیل کرده بوده و میتوان گفت که تقریباً تمام عمر خود را به تحصیل - مطالعه و تألیف گذرانده و در آن زمان روی هم رفته به جامعیت او پزشکی در تهران نبوده است و البته بدیهی است که حرفهای چنین مرد تحصیل کرده و زحمت کشیده ای بمذاق اکثریت يك ملت تحصیل نکرده - موهوماتی و خرافاتی خیلی خوش آیند نمی آمده باین جهات او را بکفر و زندقه نسبت میداده اند. غالباً با اکثر عالم نماها که بجای مذهب حقیقی اسلام و تعالیم عالیة آن مجموعی از موهومات و خرافات مذهبی درست کرده و در مغز مردم نادان فرو برده اند زیاد مباحثه میکرد و جداً با اوهام و خرافات مذهبی مبارزه مینمود این بود که مطالب او بگوش مردم عامی و بی خبر از اوضاع عالم بسیار عجیب و غریب می آمد و بتحریرک ملا نماها از وی بدگوئی کرده و او را کافر خطاب میکردند در صورتیکه خودش بطوریکه در بالا گفته شد در باب علل مسافرت خود با اروپا میگوید: «... تا آنکه شرذمه ای بدست آید که نتیجه آن عائد عامه مسلمانان و برادران دینی و هموطنان من شود عزیمت اروپا را تصمیم دارد...»

بنابر این آیا چنین شخصی را میتوان کافرو بی دین بشمار آورد م. ق. هدايت (مخبر السلطنه) راجع بدکتر محمد کرمانشاهی در صفحه ۶۸ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود چنین گوید: «قبل از ابوالحسن خان دکتر محمد کرمانشاهی معروف به کفری رئیس مریم‌خانه بود، میرزا حسین خان صدراعظم با وی لطف بود. در مراجعت از فرنگ سرزده بمنزل ما آمد پدرم توسط کرد و ریاست مریم‌خانه دولتی را بدو داد مردی خود پسند بود و در صحبت فن و فن میکرد» و نیز در صفحه ۹۴ کتاب مزبور حکایتی از او چنین نقل مینماید: «دکتر محمد



کرمانشاهی معروف به کفری بامشتی افاده نزد پدرم آمد سنگ مئانه درشتی درمشت بابسی فن و فن واژاده بسیار گفت که این سنگ را امروز در آورده ام و پنج سروزن دارد مورد تحسین شد. میرزا اسمعیل خان که در شهر به مجلس آرائی معروف است و پدرم اسم این قبیل رامگس نقاله گذارده است حاضر بود گفت جناب دکتر مریض در چه حال است؟ گفت البته مریض مرد میخواهید سنگ پنج سیر از مئانه در بیاورند و مریض جان بدر ببرد. میرزا اسماعیل خان باد در صداش انداخته گفت اگر این طور است من کبد و قلب درمی آورم خنده در گرفت و دکتر قدری کوچک شد.

دکتر محمدخان در تاریخ ۲۳ رمضان ۱۳۲۶ قمری<sup>۱</sup> در سن ۸۱ سالگی در تهران بدرود حیات گفت و مقبره اش در ابن بابویه (شهری) ۶ کیلومتری تهران میباشد. وی از جمله دکترها و اطباء دربار سلطنتی است که برخلاف عده ای از همکاران خود سروسری با بیگانگان نداشته و سرسپرده نبوده است. آن عده از دکترها و اطباء درباری که سرسپرده بیگانگان بوده اند هنوز هم اعقاب آنان مصدرکارها بوده و مشاغل مهم مملکتی را دارا میباشند.

میرزا محمد ناظم الاسلام کرمانی در سال ۱۲۸۰ هجری قمری در کرمان

محمد

زاده شد و پس از تحصیل مقدمات در مولد خود در سال ۱۳۰۸ قمری

در سن ۲۸ سالگی برای تکمیل تحصیلات خویش باصفهان و تهران رفت پس از ورود به تهران با خانوادۀ طباطبائی محشور و هر او ده پیدا کرد و پس از تأسیس مدرسۀ اسلام در سال ۱۳۱۷ ق. از طرف شادروان سید محمد طباطبائی بمدیریت فرزندش سید محمد صادق، میرزا محمد ناظم مدرسه مزبور گردید و بهمن مناسبت که ناظم مدرسه اسلام بود چندی بعد ملقب به ناظم الاسلام شد و بعد در سال ۱۳۳۲ ق. با سمت قضاوت بکرمان بازگشت. و در ماه صفر سال ۱۳۳۷ ق. در سن ۵۷ سالگی در ناخوشی عام انفلوانزا در کرمان در گذشت. نامبرده مؤلف کتاب تاریخ بیداری ایرانیان است که تاکنون دوبار در تهران بطبع رسیده است.

سید محمد خان صنیع حضرت در ابتداء از اوباش های محله چاله میدان

محمد

تهران بود و چندان سوابق خوبی هم نداشت و بعد هم که بمقاماتی رسید

رویه سابق خود را بهیچوجه از دست نداد. چندی کارمند اداره قورخانه شد و چون در دورۀ سلطنت محمد علی شاه بواسطۀ مبارزه با مشروطه خواهان خدماتی نسبت به وی انجام داد محمدعلیشاه او را ترقی داده رئیس اداره قورخانه نمود و ضمناً از مقریین درگاه نیز بود و چون باتفاق مقتدر نظام در جلو مجلس و میدان توپخانه عملیاتی از او بر ضد مشروطیت و مشروطه خواهان سرزده بود و همچنین در کشتن بعضی افراد منتسب به مشروطه خواهان از قبیل ارباب پرویز در یزد و ارباب فریدون زرتشتی در تهران و غیره با اشاره شاه دست داشت بنا بر این در سال ۱۳۲۷ قمری پس از فتح تهران و خلع محمدعلیشاه از پادشاهی، صنیع حضرت نیز از جمله دستگیر شدگان بود که پس از محاکمه در دادگاه انقلابی محکوم باعدام گردید و در تاریخ

شعبان ۱۳۲۷ هـ. ق. ۲۹ ژوئیه ۱۹۰۹ بدار زده شد.

مقتدر نظام (خسروخان) از اهالی محله سنگلج و از الواطهای آن محله بود و بعدها ملقب به سردار اعتماد گردید. او نیز مدتها رئیس اداره قورخانه بود و در اواخر سلطنت قاجاریه چون اداره مزبور معنی و اساس چندانی نداشت بلکه فقط کار رئیس آن این بود که در اعیاد و جشن‌ها امور چراغانی و آتش‌بازی میدان توپخانه (میدان سپه) را انجام دهد از این جهت عامه مردم نامبرده را بجای سردار اعتماد سردار فشفشه می‌گفتند و به این لقب شهرت تام پیدا کرده بود.

میرزا سید محمد طباطبائی معروف به سنگلجی پسر سید صادق طباطبائی

محمد

همدانی (متوفی ۱۳۰۰ قمری) . م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه

۲۰۴ کتاب خاطرات و خطرات مینویسد: «سید محمد مردی است وارسته محل توجه حقیقی

و اعتماد مجلس و ملت، حامی مشروطه و مراقب مجلس، صمیمی و خرج زیاد ندارد»<sup>۱</sup>. میرزا

سید محمد از لحاظ فضیلت اخلاقی و صفای باطن و اعتقاد به اصول آزادی در میان طبقه خود



سید محمد طباطبائی



سید محمد طباطبائی

ممتاز بود، روشنفکران نسبت باو احترام داشتند. در جنبش مشروطیت سید محمد طباطبائی یکی از مؤثرترین عوامل هیجان ملی بشمار میرفت.

حاج محمد آقای نخجوانی فرزند حاج علی عباس نخجوانی از فضلا  
و مطلعین آذربایجان بود. در سال ۱۲۹۷ قمری در تبریز متولد و

محمد



حاج محمد آقا نخجوانی

تحصیلات خود را هم در همان تبریز و بمرور بواسطه کثرت مطالعات آن را تکمیل کرد و با وجود اینکه شغل اصلیش تجارت بود مطلقاً هر وقت که فراغت برای وی دست میداد بمطالعه کتب علمی و ادبی میپرداخت در سال ۱۳۱۶ ق. به همراه پدرش به مکه رفت و پس از بازگشت به تبریز و اشتغال به تجارت عشق و علاقه مفراطی به جمع آوری کتب بخصوص کتب خطی پیدا کرد و بمرور کتبخانه او کتبخانه عالی و ذی قیمتی شد و در سال ۱۳۳۵ خورشیدی تمام آن کتبخانه را اعم از کتب خطی و چاپی که در حدود ۳۷۰۰ جلد بود به کتبخانه ملی تبریز واگذار نمود از جمله آثار و تألیفات وی یکی فهرست کتب خطی کتبخانه و قرائتخانه تربیت تبریز و دیگری تصحیح

و چاپ دیوان حکیم قطران تبریزی است که پس از مقابله با چندین نسخه خطی آن را تصحیح

و چاپ کرده است. نامبرده در ۱۵ مرداد ۱۳۴۱ خورشیدی مطابق ۵ ربیع الاول ۱۳۸۲ ق. در سن ۸۵ سالگی در تبریز بدرود حیات گفت.

**محمد** میرزا محمد کلانتر پسر میرزا ابوالقاسم شریفی حسنی و خواهرزاده خانندان است امیرسید شریف حسنی شیرازی. <sup>۱</sup> میرزا محمد موصوف در سال ۱۱۳۲ هجری قمری در شیراز متولد و در سال ۱۲۰۰ ه. ق. در اصفهان وفات یافته و جنازه اش را برای دفن به نجف بردند.

درس ده سالگی بود که میرزا ابوالقاسم پدرش وفات یافت (۱۱۴۲ ق.). میرزا محمد حسین خال بزرگش او را سرپرستی و تربیت کرده و بعد که بزرگ شد او را در کارهای مربوطه بخود وارد کرد و بر تقی و فتی امور وادارش نمود. میرزا محمد بتدریج ترقی نمود و در اواخر عمر کارش بجائی رسید که از افراد بسیار متنفذ و متمول فارس گردید. در سال ۱۱۶۵ ق. که علیمردانخان بختیاری بر شیراز مستولی شد میرزا محمد حسین کلانتر و میرزا محمد را بکلی از کار انداخت و آنچه خواست از ایشان گرفت و پس از کشته شدن علیمردان خان واستیلای کریمخان وکیل بر فارس (۱۱۷۰ ق.) وکیل برعکس او نسبت به ایقان لطف و محبت ورزید و پس از فوت میرزا محمد حسین صاحب اختیار در همین سال کلانتری فارس را که از مشاغل مهم آن زمان بود کریمخان وکیل به میرزا محمد واگذار نمود<sup>۲</sup>. و از این تاریخ است که میرزا محمد به کلانتر معروف گردیده است<sup>۳</sup>.

میرزا محمد پس از اینکه به منصب کلانتری فارس نائل شد از سال ۱۱۷۰ تا ۱۱۷۹ ق. همواره در رکاب کریمخان در خارج از فارس بود تا اینکه در سن ۱۱۷۹ ق. با کریمخان بشیراز مراجعت نمود و تا فوت کریمخان در سال ۱۱۹۳ ق. در شیراز مقیم و از مقرین درگاه وکیل محسوب میگردد. در این مدت ۱۴ سال توقف متوالی در شیراز، تمام رنجهای گذشته وی برطرف شده و یکی از متمولین و ملاکین درجه اول فارس گردید.

در سال ۱۱۹۳ ق. پس از فوت وکیل نکبت میرزا محمد کلانتر تجدید شده و در سلطنت و زمامداری زکیخان - ابوالفتحخان و صادقخان گرفتاریهایی برای وی ایجاد شد تا اینکه علیمردانخان زند در سال ۱۱۹۶ ق. صادقخان را کشته و خود بسلطنت رسید و او

---

۱- شاه اسماعیل اول امیرسید شریف حسنی شیرازی را در ۹۰۹ از شیراز با خود برد و در ۹۱۵ صدارت داد و در ۹۲۰ هجری در جنگ چالدران کشته شد.

۲- در گفتار اول فارس نامه ناصری صفحه ۱۹۹ تألیف میرزا حسن طبیب فسائی در وقایع سال ۱۱۶۰ ه. ق. و آمدن نادرشاه بکرمان راجع به شغل کلانتری میرزا محمد شریفی حسنی این طور نوشته شده: «... و منصب کلانتری فارس به میرزا محمد مستوفی که داماد و خواهرزاده میرزا محمد حسین صاحب اختیار بود عنایت گردید» و این خود اشتباه است.

۳- مؤلف فارس نامه ناصری وقایع ۱۱۷۰ ق. را در سن ۱۱۶۸ ق. ذکر نموده است.

علاوه بر شغل کلانتری حکومت فارس را نیز به میرزا محمد واگذار نمود و در سال ۱۱۹۸ ق. که بعزم تسخیر مازندران و استیصال آغامحمدخان قاجار بتهران آمد میرزا محمد راهم همراه خود به تهران آورد و پس از شکست شیخ و یس خان پسرش و تارو ماو شدن لشکریانش از سپاه خان قاجار علیمیرادخان از تهران بطرف اصفهان کوچ کرد و میرزا محمد کلانتر راهم به همراه خود برد لکن نرسیده باصفهان در مورچه خورت در ۱۱۹۹ هجری قمری فوت نمود.

میرزا محمد باصفهان وارد شد و جعفرخان زند برادر مادری علیمیرادخان و پسر صادقخان پس از فوت علی مرادخان بسلطنت رسید. مدتی در اصفهان با او بود و پس از غلبه آغامحمدخان بر جعفرخان و فرار وی بسمت شیراز و ورود آغامحمدخان به اصفهان میرزا محمد کلانتر که در اصفهان مانده بود چون آغامحمدخان با وی سابقه داشت و هنگامیکه در شیراز تحت نظر بود او را از آن زمان بخوبی میشناخت نزد خود خواسته او را مورد لطف خود قرار داد لکن با هر قدر اصرار بابرگشت او بشیراز موافقت نکرد بلکه او را با خود به تهران آورد (۱۲۰۰ ق.). مدتی در تهران بود بعد او را اجازه داد که باصفهان برگردد و پس از چندی در اواخر همین سال در اصفهان درگذشت.

جعفرخان زند پس از اینکه در شیراز از فوت میرزا محمد کلانتر اطلاع پیدا کرد شغل او را به حاج ابراهیم پسر حاج هاشم واحدالمنین واگذار نمود. هنگامیکه آغامحمدخان قاجار میرزا محمد کلانتر را از اصفهان همراه خود به تهران آورد میرزا محمد در مدت توقف خود در تهران شروع کرد به نوشتن وقایع از سال ۱۱۴۲ تا ۱۱۹۹ هجری قمری که امروزه بنام روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس معروف و در سال ۱۳۲۵ خورشیدی بچاپ رسیده است. میرزا محمد مردی بوده است خیلی ساده لکن در جمع آوری و تهیه املاک برای خود بسیار ساعی و آزمند.

میرزا محمد کنی متولد ۱۲۳۲ هجری قمری از اطبای مظفرالدینشاه

محمد

در زمان ولیعهدیش در تبریز بوده و باصلاح آن زمان معروف بود

به میرزا محمد حکیم باشی و بعد بلقب فخرالاطباء ملقب گردید و در سال ۱۲۹۸ ق. در سن ۶۶ سالگی درگذشت. نامبرده پدر میرزا زین العابدین خان که او نیز مانند پدرش طبیب ولیعهد بوده و در سال ۱۲۷۱ هجری قمری متولد و در ۱۳۰۲ ق. ملقب به معینالاطباء شد و بعد بلقب لقمان المملک ملقب گردید. نامبرده یکی از اطبای خاص مظفرالدینشاه بود و در حدود سال ۱۲۹۷ خورشیدی (۱۳۳۷ ق.) او هم در سن ۶۶ سالگی در تهران درگذشت.

لقمان المملک پدر دکتر محمدحسینخان لقمان الدوله (متولد در سال ۱۲۵۸ و متوفی

در سال ۱۳۲۹ خورشیدی در سن ۷۲ سالگی)، دکتر حسین حکیم الدوله (متوفی ۱۳۴۵ خورشیدی) و دکتر عباس اعلم المملک بوده است و نام خانوادگی آنان لقمان ادهم میباشد نامبرده مردی

بوده است منظم و مرتب و در آموزش و پرورش فرزندان خویش خیلی ساعی و علاقه‌مند. میرزا محمدکنی علاوه بر لقمان الممالک دو پسر دیگر نیز داشته بنام میرزا فتاح و میرزا علی اکبر که هر دو نفر نیز طبیب مظفرالدین میرزا ولیعهد بوده و پس از درگذشت میرزا محمد فخرالاطباء هر دوی آنها یکی پس از دیگری ملقب به فخرالاطباء بوده‌اند. شرحی که در کمر فووریه طبیب مخصوص ناصرالدینشاه در کتاب (سه سال در دربار ایران) راجع به فخرالاطباء نوشته مربوط به میرزا محمدکنی و پسرانش نیست و راجع است به میرزا عبدالوهاب فخرالاطباء که از طبیب‌های دربار ناصرالدینشاه و طبیب مخصوص عزیزالسلطان بوده است.

دکتر فووریه راجع بوی چنین گوید: «از همکار خود آقای فخرالاطباء طبیب مخصوص شاه نیز باید اسم ببرم. این مرد قیافه خاصی داشت که در پاریس تاحدی انگشت نامحسوس میشد باین معنی که جثه‌اش قوی و قامتش بلند و صورتش سرخ فام و چشمانش زیاد تر از اندازه گشاده بود. و قتی که با عزیزالسلطان که کوتاه بود و لکه‌های سرخ بر صورت داشت راه می‌رفتند درست نقطه مقابل هم بودند. فخرالاطباء زیاد پابند بآیات قرآنی و احکام حضرت رسول نیست زیرا که در درس سرفه به محض اینکه چشم امین‌السلطان را دور می‌بیند با چالاکی تمام گیلای‌های شراب و عرق را پی‌درپی بگلو فرو میریزد و از نهی شرع باکی ندارد.

در اروپا مثل سایر همقطاران خود کلاهی از پوست بر سر داشت و ردنگوت و شلوار سیاه میپوشید اما از وقتیکه بایران برگشته عمامه سفید بزرگی که قیطانی دور آن دوخته شده بر سر گذاشته و قبای سفید بلندی در بر کرده است بشکلی که چهره گلگون او بخوبی از آن میان نمایان است». و نیز هنگامیکه ناصرالدینشاه پس از بازگشت از اروپا و ورود به تبریز سخت ناخوش شده و مشرف به موت بوده راجع به فخرالاطباء می‌نویسد: «فخرالاطباء را بیابان شاه خواستند او با طمأنینه مخصوص با قدم‌های شمرده سر بیابان بحضور آمد و بزمین زانو زد و با دست چپ آرنج شاه را گرفت و با دست راست بامتحان نبض پرداخت».

سید محمد معروف به مجاهد متولد ۱۱۸۰ هجری قمری پسر سید علی

محمد

طباطبائی مجتهد اصفهانی (متوفی ۱۲۳۱ ق.) معروف به صاحب ریاض<sup>۲</sup>

و خود سید محمد معروف به صاحب مناهل میباید و به صاحب المفاتیح الاصولیه و المناهل الفقهیه نیز شهرت دارد. سید محمد چه بواسطه اهمیت و شهرت زیاد پدرش و چه بواسطه شخص خود در آن زمان اهمیت و شهرت بسزائی داشته و در زمان حیات خویش از مراجع تقلید و از علماء و فقهای معروف امامیه ساکن کربلا، کاظمین و اصفهان بوده است. تحصیلات اولیه و تکمیل مراتب علمیه را در نزد پدر و پدرزن خویش سید مهدی بحر العلوم نموده و بعد در حیات پدر از کربلا

۱- پیش از جنگ دوم روس و ایران ۱۲۴۳-۱۲۴۱ ه. ق. و در ایام اقامتش در اصفهان

چون از کربلا آمده بوده به سید محمد کربلائی نیز شهرت داشته است.

۲- نام کتابش: ریاض المسائل فی بیان احکام الشرع بالدلائل میباید.



به ایران آمده و در اصفهان مسقط الرأس نیاکان خویش مقیم و مشغول به تدریس و تألیف می‌گردد.

پس از درگذشت سیدعلی صاحب ریاض پدرش در سال ۱۲۳۱ ق. دوباره عازم عراق شده و این بار در کاظمین اقامت ورزید. در سال ۱۲۴۱ ق. که جنگ روس و ایران را دیگران ایجاد و بر ایران تحمیل کردند اولیای امور نادان و از همه جا بی‌خبر ایران را تطمیع کرده و وادار به جنگ نمودند این آقا و جمعی دیگر از علماء را از تمام ایالات و ولایات که آنها نیز از اولیای امور دولت علیه بی‌خبرتر و بی‌اطلاع‌تر از جریان سیاست دنیا بودند از روی جهالت و یا بجهات دیگر آلت دست مقاصد سیاسی آنان شده برای پس گرفتن قفقاز و مثلاً گرفتن قسمتی هم از روسیه از بین‌النهرین (عراق) و ایران در ۱۷ ذیقعدة سال ۱۲۴۱ قمری به نزد فتحعلیشاه آمدند و یا بهتر گفته شود آنان را با سلام و صلوات آوردند<sup>۱</sup>.

در این معرکه بلکه مهلکه رئیس‌العلماء الاعلام سیدمحمد بود که از این تاریخ به سید محمد مجاهد معروف گردید و از طرف شاه عبدالله خان امین‌الدوله صدر اعظم سابق به‌مهمانداری سید تعیین گردید. هنگامیکه سید مجاهد بقزوین وارد شد مردم نادان‌تر از اولیای امور و بی‌اطلاع‌تر از علمای اعلام را وادار به استقبال شایانی از سید و همراهانش نمودند و حتی مردم عوام کالانعام بل‌هم‌اضل را ودار کردند که در یکی از روزها که سید در حوض مسجد شاه قزوین مشغول به وضو گرفتن بود پس از اتمام وضو تمام آب کثیف حوض بزرگ مسجد که پر از اخ و تف مؤمنین بود محض تبرك واستشفاء به خانه‌های خود بردند.

جنگ اجباری و تحمیلی که آغاز گردید ایشان را بردند به جبهه جنگ در آغاز کار ایرانیان بیچاره آلت دست سیاست خارجی کزوفری و پیشرفتی نمودند اما بعد هجوم سپاه روس آغاز گردید و شهرهای ایران یکی پس از دیگری به جنگ روس‌ها افتاد و از آغاز تا انجام جنگ که مدت ۲۰ ماه طول کشید<sup>۲</sup> شاید بیش از يك میلیون نفر تلفات به ایران وارد آمد و سرانجام منتهی به معاهده کذائی ترکمانچای در تاریخ ۵ شعبان ۱۲۴۳ ق. برابر با دهم فوریه ۱۸۲۸ میلادی گردید و خسارات و تلفات جبران‌ناپذیری بواسطه عدم رشد ملت و نداشتن زمامداران علاقه‌مند به مملکت و بصیر باوضاع دنیا بایران وارد آمد و بسیاری از شهرهای ایران از دست رفت و بتصرف روسیه درآمد و ایران بکلی از هستی ساقط شد و

۱- اسامی مهمترین علماء که به‌مراه سید محمد مجاهد در زنجان به نزد فتحعلیشاه آمدند: حاج ملا محمد جعفر استرآبادی، سید نصرالله استرآبادی، حاج سید محمد تقی قزوینی، سید عزیزالله طالش، حاج ملا عبدالوهاب قزوینی و حاج ملا احمد نراقی و پسرش حاج ملا محمد نراقی بودند.

۲- از ماه ذیقعدة ۱۲۴۱ تا رجب ۱۲۴۳ ه. ق.

از این تاریخ به بعد بواسطه عهد نامه مزبور ایران بتمام معنی به يك مملکت پوشالی<sup>۱</sup> بین مستعمرات آسیائی انگلستان و روسیه مبدل شد و تمام این دوز و کلک‌های سیاسی برای این بود که ایران از هستی ساقط شود و سالهای متمادی به مملکت پوشالی و دست نشاندۀ دیگران درآید .

نقشه درست بود و خوب هم عملی گردید . چون اکثر خانواده‌های ایرانی در این جنگ کشته داده بودند بغض و عداوت شدیدی نسبت به سید محمد مجاهد که در ظاهر امر از مسببین و محرکین این جنگ بود ابراز می‌داشتند تا بجائیکه اگر حمایت دولت (شاه) از او نبود او را تکه تکه و ریز ریز می‌کردند .

سید با حال منفوریت شدید در سال ۱۲۴۲ ق. در تبریز ناخوش شد و هنگام عزیمت به محل اولیه خود که از آنجا آمده بود یا او را آورده بودند در بین راه در سن ۶۲ سالگی بناخوشی اسهال در گذشت ، و جنازه‌اش را با عجله تمام<sup>۲</sup> به کربلا برده و در آنجا دفن نمودند .

مورخین از قبیل سپهر - هدایت و مؤلف منتظم مینویسند که سید محمد در تبریز ناخوش شد و در بین راه بناخوشی اسهال در گذشت لکن مؤلف ریحانة الادب در جلد دوم صفحه ۴۴۸ مینویسد : «آن رسوخ و خلوص عقیده که در باره سید داشتند فتور یافته سید در قزوین اقامت کرده تا در اوائل سال ۱۲۴۲ هجری در همانجا وفات و جنازه‌اش را با تمام فوریت بکربلائی معلى نقل و در بازار بین‌الحرمین مدفون و لفظ مغرب ماده تاریخ وفات او است» .

در باب اینکه در بین راه مرد یا در قزوین بنظر می‌آید که گفته سه نفر مورخ مذکور در بالا باید درست‌تر باشد . و اما روابط انگلیس‌ها با سید محمد مجاهد : روابط سید با انگلیس‌ها از اینجا پیدا شد که چون سید در زمان خود مرجعیت تامه داشت از این جهت انگلیس‌ها پول هند را در بشت باو میدادند .

این پول تفصیل زیادی دارد که من بنا بخواهش شادروان محمود محمود که از دوستان مشفق و خوب نگارنده بود شرح آن را مفصلاً نوشته و در جلد ششم صفحه ۱۷۴۲ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی به طبع رسیده است و کسانی که بخواهند از موضوع پول هند اطلاع پیدا کنند لازم است که به کتاب مزبور مراجعه نمایند .

پس از فوت سید مجاهد فی سبیل‌الله برای تقدیر از خدمات وی و همراهی با اعتابش پول سهمی کربلا که همه ساله مرتباً به توسط نماینده سیاسی انگلیس پرداخت میشد که میان علمای اعلام و طلاب مقیم کربلا تقسیم کنند از اولاد و اعتاب او قطع نکردند نهایت

۱ - État tampon .

۲ - اگر جنازه‌اش را زود نمی‌بردند ممکن بود که مردم آن را آتش زده و بسوزانند .

آن را تنصیف کردند نصف پول را به دو نوه او حاج میرزا علی نقی طباطبائی و سید ابوالقاسم حجت پسران سید حسن معروف به حاج آقا که خود از علمای مقیم کربلا بوده و مرجعیت داشتند یکی پس از دیگری واگذار نمودند بدین معنی که مدتی میرزا علی نقی طباطبائی و چندی هم سید ابوالقاسم حجت مقسم پول هند در کربلا بودند و نصف دیگر را در نجف به خانواده آل بحر العلوم که با خانواده آل صاحب ریاض انتساب نزدیک داشتند پرداخت میشد.<sup>۱</sup> مضحك این جا است که پس از فوت میرزا علی نقی در سال ۱۲۸۹ ق. بین اولاد میرزا علی نقی و سید ابوالقاسم حجت عموی آنان و نیز پس از فوت سید ابوالقاسم حجت در سال ۱۳۰۹ ق. بین اولاد این دو برادر در سر گرفتن پول هند سخت نزاع در گرفت .

اولاد حاج میرزا علی نقی طباطبائی ( میرزا جعفر متوفی ۱۳۲۱ ق.) و غیره میگفتند که پول هند به ما میرسد<sup>۲</sup> و ما باید مقسم باشیم و اولاد سید ابوالقاسم حجت مدعی بودند و میگفتند که پول هند از آن ماست مدتی این کشمکش و مرافعه در بین بود تا اینکه عاقبت نماینده سیاسی انگلیس مقیم بغداد آنان را صلح داده و قرار بر این شد که این پول حلال و طیب و طاهر ، تنصیف شود نصف آن متعلق به اولاد حاج میرزا علی نقی و نصف دیگرش از آن اولاد سید ابوالقاسم حجت باشد و بهمین نحو مورد عمل و اجراء قرار گرفت لکن پس از چندی سیاست روز اقتضاء کرد که پول هند را در کربلا ما بین ده نفر از علماء طراز اول تقسیم کنند .

سید محمد طباطبائی اصفهانی یا کربلائی معروف به مجاهد دارای چندین تألیف در فقه و اصول بوده که اعم آنها همان کتاب مناهل در فقه است. اعقاب وی بطوریکه گفته شد در عراق (کربلا) مقیم بوده و بعنوان پدرش که مأخوذ از کتاب وی شده بسبب اعراب به آل صاحب ریاض شهرت دارند.

حاج میرزا محمدخان مجدالملک سینکی پدر حاج میرزا علیخان  
 امین الدوله صدراعظم مظفرالدینشاه و جد مادری حسن وثوق  
 (وثوق الدوله) و احمد قوام (قوام السلطنه) و خانواده علاء و خواهرزاده میرزا آقاخان  
 صدراعظم نوری بوده و صاحب رساله مجدیہ میباشد که در سال ۱۲۸۷ هجری قمری آن را  
 تألیف نموده است . نامبرده در سال ۱۲۲۴ قمری متولد و معلومات قدیمه او بسیار خوب  
 بوده و ضمناً در حسن خط از خوشنویسان زمان خود بشمار می آمده است .

در ایام حیات خود با بعضی از رجال معاصر خویش از قبیل میرزا یوسف مستوفی -  
 الممالک ، یحیی خان مشیرالدوله و چند نفر دیگر چندان میانه خوبی نداشته و در رساله

۱- سید مهدی بحر العلوم معروف، بزرگ خانواده آل بحر العلوم، پدر زن سید محمد مجاهد بوده و تا این اواخر سید جعفر بحر العلوم مقسم پول هند در نجف بود .

۲- پول هند است و تعلق بدعاگو دارد .

مجدیه تألیف خویش که با يك انشاء روان و سلیسی آن را برشته تحریر درآورده تعریضات زیادی نسبت بآنان دارد.



میرزا محمدخان مجدالملک

مجدالملک اصلاً مازندرانی بوده و چون پدرش در سینک<sup>۱</sup> مقیم و خودش نیز در آنجا زاده شده از این جهت به سینکی معروف است. علاوه بر فضل و حسن خط و انشاء در تربیت فرزندان خویش در میان اقران و امثال معاصر خود ممتاز بوده است. در سال ۱۲۶۸ ق. کارپرداز (کنسول) ایران مقیم هشترخان (حاجی طرخان) بود<sup>۲</sup>. در سال ۱۲۶۹ ق. که نائب اول وزارت خارجه بود به لقب دبیر مهم خارجه ملقب و از قزوین مأمور امور دول خارجه یا انتظام امور مهم خارجه که همان کارگذاری باشد به آذربایجان

۱- از دیهای لواسان کوچک تهران.

۲- سابقاً قنصل را کارپرداز و ژنرال قنصل را کارپرداز اول و قنصلگری را کارپرداز خانه می گفتند و امروزه قنصل را کنسول و ژنرال قنصل را سرکنسول می گویند.

فرستاده میشود<sup>۱</sup>.

در سال ۱۲۷۵ ق. برای تصفیه امور معوقه بین دولتین ایران و عثمانی به بغداد مأمور شد و در این مأموریت میرزا علیخان (امین الدوله) پسر اکبر و ارشد خود را که در این هنگام سنش در حدود پانزده سال بود و بسمت منشیگری وارد خدمت وزارت خارجه شده بود به همراه خود به بغداد برد.

در سال ۱۲۷۹ ق. بوزارت وظائف و اوقاف منصوب شد و وزارتش تا سال ۱۲۸۲ ق. ادامه داشت در این سال از وزارت مزبور معزول و بجای او حاج علیخان اعتمادالسلطنه<sup>۲</sup> انتخاب گردید.

میرزا محمدخان قاجار دولو سپهسالار اعظم که حکومت خراسان و تولیت آستان قدس رضوی را از سال ۱۲۸۳ ق. عهده دار بود در سال ۱۲۸۴ ق. سفر اول ناصرالدین شاه به خراسان پس از ورود شاه به مشهد ناگهان سپهسالار در گذشت و شهرت داشت که شاه مسموماً او را تلف نموده و در همین سال میرزا محمدخان سینکی که در این سفر از همراهان شاه ویا باصلاح از ملتزمین و مستمعین رکاب مبارک بود ملقب به مجدالملک شده و بسمت تولیت آستان قدس رضوی منصوب گردید و از جمادی الثانیه ۱۲۸۴ تا جمادی الاولی ۱۲۸۵ ق. در سمت مزبور باقی و برقرار بود.

در سال اخیر الذکر به تهران احضار شد و بجای وی میرزا محمدحسین فراهانی دبیرالملک در ماه ذیحجه ۱۲۸۵ ق. معین و فرستاده شد. در سال ۱۲۸۸ ق. ضمن عضویت در دارالشورای کبرای دولتی ریاست اداره کل غله ایران نیز به عهده وی محول گردید.

ناصرالدین شاه در سال ۱۲۹۰ ق. پس از بازگشت از سفر اول از اروپا و ورودش به تهران تشکیلات و تغییرات تازه ای (بازهم موقتی) به هیأت دولت خود داد در این تغییرات مجدالملک برای بار سوم بوزارت وظائف و اوقاف منصوب گردید و این بار وزارتش تا ماه ذیحجه ۱۲۹۸ ق. بطول انجامید تا اینکه در ۱۱ ذیحجه همین سال در سن ۷۴ سالگی در تهران

۱- در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه دبیرمهام خارجه هم لقب بوده و هم شغل مثلاً در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۲۱۶ دبیر مهام خارجه چنین معنی شده: «منصب دبیر مهام خارجه که قائم مقام وزارت دول خارجه است». بنابراین دبیری مهام خارجه بمعنی معاونت ویا کفالت وزارت خارجه بوده است.

۲- ضیاءالملک - حاجب الدوله سابق.

پس از درگذشتش شغل او که وزارت وظائف و اوقاف بود بر سایر مشاغل میرزا علیخان امین‌الملک (امین‌الدوله) اضافه گردید و بمعهده وی واگذار شد.

محمدخان مدت چندین سال سمت مصلحت‌گذاری ایران را در

محمد

اسلامبول داشت<sup>۲</sup>، و در سال ۱۲۶۹ قمری درگذشت و بجای

وی میرزا احمدخان نائب دوم وزارت خارجه منصوب شد.

میرزا تقی‌خان امیرکبیر موقعیکه صدراعظم بود دستور داد که خانه محمدخان را که در آن زمان موقعیت بسیار خوبی داشت، و میخواست آنرا بفروشد، بمبلغ ده هزار تومان برای دولت خریداری نمایند. دستور او اجراء گردید و در سال ۱۲۶۸ قمری خانه مشارالیه بمبلغ مزبور خریداری شد و بعد بهمت و مساعی حاج میرزا حسین‌خان (مشیرالدوله - سپهسالار اعظم)، که مدت ۱۲ سال<sup>۳</sup> وزیر مختار و سفیر کبیر ایران در دربار اسلامبول بود در آنجا عمارت آبرومندی برای محل سفارت ایران بنا گردید و از زمانیکه سفارت ایران به آنکارا انتقال یافته بنای مزبور سرکنسولگری ایران در اسلامبول میباشد. هرچند که بعدها بواسطه توسعه خیابان قدری از فضای آن کاسته شده معذک اکتونهم عمارت آبرومندی است.

محمد میرزا پسر عباس میرزا ملک‌آرا که پس از فوت عباس میرزا

محمد

در ۱۴ ذی‌قعدة ۱۳۱۴ قمری از طرف مظفرالدین‌شاه بلقب ملک‌آرا

ملقب گردید. میگویند که قدری حال جنون داشته است.

ملا محمد ممقانی معروف به حجة الاسلام از کبار علمای شیخیه

محمد

و از اعاظم شاگردان و اصحاب شیخ احمد احسائی و سید کاظم

رشتی و رئیس علمای شیخیه آذربایجان بوده و پس از مراجعت از عتبات به تبریز در مسند قضاء و فتوی نشست و بعد از وفات سید رشتی مدعی نیابت و خلافت از او شده جمعی کثیر از علمای شیخیه در تبریز و سایر بلاد آذربایجان تبعیت و اطاعت ویرا نمودند.

در مجلس مناظره و محاکمه سید علی محمد باب که بر حسب دستور محمد شاه در

۱- در منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۳۶۴ درگذشت او را در سال ۱۲۹۷ ق. و در روی سنگ قبرش ۱۱ ذیحجه ۱۲۹۸ ق. ذکر شده و معلوم نیست که کدام يك از این دو تاریخ غلط و اشتباه میباشد.

در کتاب المآثر و الآثار که تألیف آن منسوب است به محمد حسن‌خان اعتماد السلطنه در صفحه ۱۷ نوشته شده است که حاج میرزا محمدخان مجدالملک سه نوبت وزارت وظائف را داشته است. وزارتش در سال‌های ۱۲۷۹ و ۱۲۹۰ ه. ق. در تواریخ مدونه که در دسترس میباشد ذکر شده است لکن تاریخ وزارت او در دفعه دیگر معلوم و نوشته نشده است.

۲- سابقاً شارژه دافر را مصلحت‌گذار و اکنون کاردار میگویند.

۳- از سال ۱۲۷۵ تا ۱۲۸۷ ه. ق.



حضور ناصرالدین میرزا ولیعهد در تبریز منعقد شده بود مقامی بسر تمام علمای حاضر در آن مجلس ریاست و برتری داشت و برحسب فتوای او و جمعی دیگر سیدعلی محمد باب تبرپاران شد. حجة الاسلام در سال ۱۲۶۸ قمری درگذشت و او را سه پسر و يك دختر بود که همگی از علماء و پیشوایان انام شدند و در معاندت و معارضت باباییه به پدراقتداء جستند و یکی از ایشان میرزا محمدتقی معروف به حجة الاسلام و متخلص به نیر رساله‌ای در رد آئین باب نکاشت و ضمناً صاحب دیوان اشعار نیز مییاشد.

سرا محمدشاه معروف به آقاخان سوم<sup>۲</sup> فرزند سلطانعلیشاه آقاخان دوم

محمد

بوده و در سال ۱۲۹۳ قمری<sup>۳</sup> در کراچی متولد و در سال ۱۳۰۲ قمری<sup>۴</sup>

پس از فوت پدرش در سن ۸ با ۹ سالگی جانشین پدر خویش و پیشوای فرقه اسمعیلی‌ها گردید و در

سال ۱۹۵۷ میلادی<sup>۵</sup> در سن ۸۰ سالگی درگذشت و بجای او نوه اش کریم خان بنام آقاخان چهارم پسر علیخان متولد سال ۱۳۱۵ خورشیدی = ۱۹۳۶ میلادی در لوزان، در سن ۲۱ سالگی برحسب وصیت پدر بزرگ خود جانشین و پیشوای اسمعیلی‌ها گردید. آقاخان سوم در سیاست



محمد شاه آقاخان محلاتی

۱- Sir .

۲- در بعضی از کتب خارجی (اروپائی و امریکائی) او را بعنوان شاهزاده هندی

Prince Indien نام میبرند .

۳- ۱۸۷۷ میلادی .

۴- ۱۸۸۵ میلادی .

۵- ۱۳۷۶ قمری = ۱۳۳۶ خورشیدی .

دنیا کاملاً وارد بود و از نظر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی شهرت جهانی داشت. اسبهای که برای اسب‌دوانی تربیت میکرد در درجهٔ يك بود و در اسب‌دوانی‌های دنیا اسبهای شرکت داشتند و جوایز زیادی نصیب آنها میشد و اشخاص مبالغ‌کلانی روی اسبهای او شرط‌بندی و برد و باخت میکردند. از سال ۱۲۶۰ قمری، که حسنعلی‌شاه محلاتی آقاخان اول پسر شاه خلیل‌الله بواسطهٔ یاغی‌شدن و جنگها با دولت در کرمان و بلوچستان نمودن آخر الامر شکست خورد و به هندوستان رفت و تابعیت انگلستان را قبول نمود و از آن سال اعقاب وی نیز مانند جد خود تابع انگلستان بودند. در سال ۱۳۲۷ خورشیدی محمدشاه آقاخان سوم دوباره درخواست تابعیت ایران را برای خویشتن نمود و از طرف اعلیحضرت همایون آریامهر تلگرافی باین شرح به وی جواب داده شد: «تلگرافی که مبنی بر تقاضای تابعیت ایران مخابره نموده بودید واصل گردید. دولت همیشه شما را ایرانی شناخته است و این تقاضا در کمال خوشوقتی پذیرفته شد و عنوان رسمی شما را حضرت والا نمودیم». آقاخان گاهی مقالاتی در روزنامه‌های مهم دنیا مینوشت و خبرنگاران جرید معروف دنیا با وی مصاحباتی به عمل می‌آوردند و از او یکی دو تألیف در مسائل سیاسی باقی مانده است و ضمناً نامبرده مردی بود خیلی عیاش و خوشگذران..

**محمد ابراهیم** محمد ابراهیم نواب ملقب به بدایع نگار پسر آقا محمد مهدی نواب از منشیان و مورخین و شعرای عهد ناصرالدین‌شاه و مؤلف مقتل معروف به فیض‌الدموع<sup>۱</sup> و مترجم نامهٔ حضرت امیر المؤمنین علی (ع) به مالک‌اشتر و مؤلف کتابی در تاریخ بنام عقدالآلی میباشد. بدایع نگار مدتی در دفتر وزارت امور خارجه نیز منشی بود و فاتش بتاریخ نیمهٔ ماه ربیع الاول سال هزار و دوست و نود و نه (۱۲۹۹) قمری در تهران اتفاق افتاد و جنازه‌اش را به نجف اشرف حمل کردند. نامبرده برای اینکه معلومات خود را بهتر بنمایاند انشاء او مغلق و مقید بوده و خالی از ساده‌نویسی و روانی میباشد.

**محمد ابراهیم** محمد ابراهیم خان دارای القاب (سهام‌الملک - سهام‌الدوله - نظام‌الدوله) پسر میرزا رضا خان پسر میرزا زکی‌خان نوری بوده و در سال ۱۲۷۳ قمری که سرتیپ سه‌فوج (هنگ) اصفهان بود بلقب سهام‌الملک ملقب گردید و در سال ۱۲۹۱ ق. ملقب به سهام‌الدوله شد. در اوائل سال ۱۳۰۰ ق. بجای حاج غلام‌رضا خان شهاب‌الملک<sup>۲</sup> از طرف کامران میرزا نایب‌السلطنه حاکم مازندران شد و در سال ۱۳۰۲ ق. به تهران احضار و بجایش حسین‌خان اعتضادالملک پسر میرزا محمدخان سپهسالار و داماد ناصرالدین‌شاه از طرف کامران میرزا بحکومت مازندران تعیین و فرستاده شد. اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود مینویسد: «یکشنبه ۵ جمادی‌الآخری ۱۳۰۲: امروز شاه سوار شد به باغ دولا ب سهام‌الدوله نهار صرف فرمودند». و بعد از سال ۱۳۰۴

۱- بواسطهٔ داشتن ثروت بیشمار.

۲- فیض‌الدموع بخط مرحوم میرزا رضای کلهر خوشنویس مشهور در سال ۱۲۸۶ ق. در تهران بطبع رسیده است.

۳- آصف‌الدوله شاهسون.

تا ۱۳۰۷ ه. ق. حاکم کردستان بود. در سال ۱۳۰۶ ق. از کردستان به تهران آمد و سپس به محل مأموریت خود بازگشت.

اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خود مینویسد: «۵ شنبه ۱۱ رجب ۱۳۰۶: شاه امروز ناهار در باغ سهام الدوله<sup>۱</sup> که حالا ملقب به نظام الدوله شده میل فرمودند از آنجا به باغ عضدالملک<sup>۲</sup> از آنجا دوشان تپه بعد شهر آمدند». در سال ۱۳۰۴ ق. که الله وردیخان رئیس توپخانه در گذشت کامران میرزا وزیر جنگ بدارائی اوطمع کرده هفتاد هزار تومان از ورثه اش



اسرار الامر المستفام سهام الدوله



محمد ابراهیم خان سهام الملک نوری

برای خود میخواست. چون وراثت از پرداخت وجه مزبور استنکاف نمودند زن الله وردیخان را که همه کاره او بود حبس کرد و فرزندانش را هم از مناصبی که داشتند خلع نمود آخر الامر سه هزار تومان برای خود و شاه گرفت و زن را از زندان آزاد نمود<sup>۳</sup> سهام الدوله که در آن زمان متمولترین امراء ارتش بود<sup>۴</sup> بعد از شنیدن این قضیه تمام مایملک خود را وقف کرد. محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خطی خود دارائی او را در هشتاد

۱- باغی بوده است در دولاب.

۲- سلیمانیه.

۳- برای اطلاع بیشتر به کلمه الله وردی در جلد اول صفحه ۱۵۰ مراجعه شود.

۴- معلوم است که از کجا آورده بود!



سال پیش ۲۵ میلیون یال ذکر میکند و در این باب چنین گوید: «۱۹ جمادی الثانیه ۱۳۰۹: در راه دیدم جنازه میبرد گفتند غلامعلی خان پسر سهام الدوله نوری است این هم پدرش با پنج کروار دولت همین یک پسر و یک دختر را داشت الحق پسرش هم قابل بود». در سال ۱۳۱۰ ق. بجای امین نظام<sup>۱</sup> امیر توپخانه شد<sup>۲</sup>.

محمد ابراهیم خان وزیر نظام دانی کامران میرزا نایب السلطنه و برادر  
**محمد ابراهیم**  
 منیر السلطنه یا منیره السلطنه زن ناصرالدینشاه و پسر محمد تقی خان  
 معمار باشی از اهالی آذربایجان بوده و محمد ابراهیم خان مانند پدر خود که رئیس اداره بنای دیوان



منیر السلطنه در ایام پیری



منیر السلطنه مادر کامران میرزا در ایام جوانی

۱- محمد صادق خان شامبیاتی.

۲- باغ عضدالملک که اعتماد السلطنه از آن نام میبرد همان سلیمانیه واقع در شرق تهران است که مساحت آن مجموعاً بیش از دوسه هکتار نمیشد. وثوق الدوله (حسن وثوق) که در سال ۱۲۹۵ خورشیدی نخست وزیر شد آن را در حدود مبلغ سی و دوهزار تومان خرید پس از شهریور ۱۳۲۰ خ. که رضاشاه پهلوی از سلطنت مستعفی و بخارج ایران برده شد در مملکت بالطبع هرج و مرج ایجاد شد و قوام السلطنه (احمد قوام) برادر تنی وثوق الدوله نیز در سال ۱۳۲۱ خ. نخست وزیر گردید. وثوق الدوله بهترین موقع را برای خود مفتاح شمرده و نفوذ شخصی خویش را بکاربرد و سلیمانیه را به ثبت داد و طبق رسم مملکت و معمول رجال مشغول به فتوحات داخلی بقیه پاورقی در صفحه بعد

اعلی<sup>۱</sup> بود او نیز مدتی ریاست بناخانه و منصب معمارباشیگری را داشت. نامبرده تا سال ۱۲۷۹ قمری معروف بود به آقامحمدابراهیم معمارباشی لکن در این سال از طرف شاه بلقب خانی نایل گردید و شد محمدابراهیم خان معمارباشی. در سال ۱۲۹۹ ق. با دادن پانصد تومان پیشکشی بشاه بلقب وزیر نظام ملقب و در همین سال بجای میرزا محمود گرگانی معروف بوزیر که ار کار برکنار شده بود بسمت وزارت تهران (نایبالحکومه) تعیین شد. محمدحسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود در باب لقب وزیر نظامی او گوید: «۲۴ شوال ۱۲۹۹: معمارباشی دائی نایب السلطنه پانصد تومان پیشکش داده وزیر نظام لقب گرفت» و این سمت را بانضمام تصدی خزانه نظام که آنهم از کارهای پرسود و برای طرف نان و آب فراوان داشت تا سال فوتش که در سال ۱۳۰۹ ق. اتفاق افتاد دارا بود. اداره خزانه نظام که امروزه آن را اداره دارائی آرتش میگویند از مشاغلی بود که برای متصدی آن خیلی پرسود و بهره زیادی داشت و سالها میان کامران میرزا نایب السلطنه و امین السلطان در سر گرفتن آن کشمکش و نزاع بود این میخواست که اداره خزانه نظام را ضمیمه سایر مشاغل پرسود خود کند و آن دیگری میخواست که در دست خویش داشته باشد گاهی غلبه با این بود و گاهی با آن و سرانجام کامران میرزا چون پسر شاه بود موفق و فاتح گردید.<sup>۲</sup>

حکومت تهران و چند حکومت دیگر از سال ۱۲۹۲ ق. جزء ابوابی جمعی کامران میرزا نایب السلطنه پسر سوم ناصرالدین شاه بود و او از طرف خود حکومت تهران را به دائی خویش وزیر نظام واگذار کرد.<sup>۳</sup> در سال ۱۲۹۸ ق. که میرزا رضا صدیق الدوله نوری وزیر تهران

بقیه پاورقی از صفحه قبل

گردید باین معنی که در این تشکیلات بی اساس و بی ترتیب بجای سی هزار متر، سلیمانیه رابه سی و پنج میلیون متر رسانیده و در حقیقت اراضی سمت شرقی تهران را به ثبت رسانید و ورقه مالکیت برای خود گرفت. امروزه اراضی مزبوره از متری ۷۰۰ تا هزار ریال و شاید قدری بیشتر بفروش میرسد و پولش را ورئه اودر اروپا نوش جان میفرمایند و در کارینه های سویس و پاریس میلیونها میبازند. میگویند چرا کومونیسیم ایجاد میشود به آنها یککه این پرسش را میکنند باید پاسخ داد که این قبیل اعمال و بی عدالتی ها و اعمال نفوذ اقویاء است که در مردم نارضایتی تولید کرده و به کومونیسیم متمایل میشوند. در مملکتی که نفوذ اقویاء بکلی از بین رفته و بجای آن عدالت اجتماعی و قانون حکم فرما باشد کومونیسیم هیچوقت پیشرفتی نداشته و نخواهد داشت بلکه معدوم میشود توخواه از سختم پندگی و خواهم ملال.

۱- ساختمانهای دولتی.

۲- خزانه نظام مدتی آلزاس لورن *Alsace - Lorraine* یا بقول آلمانها ریشلاند *Reichsland* ایران بوده که دست بدست میگشته است. بدبختانه آلزاس لورن زمامداران ایران خزانه نظام میباشد!

۳- شغل وزیر نظامی از زمان محمدشاه قاجار در سال ۱۲۵۷ ه. ق. باین طرف معمول شد. در آن زمان وزیر نظام به کسی میگفتند که سمت ریاست دارائی سپاه آذربایجان را داشت و فرمانده قوی را امیر نظام میگفتند و شغل وزیر نظامی از مشاغل مهمه مملکتی بوده و برای اولین بار شادروان میرزا تقی خان فراهانی امیر نظام معروف شاغل این مقام و لقب شد و نخستین بار هم که این لقب شغلی به لقب عادی مبدل گشته موقعی است که همین محمدابراهیم خان بی سواد امی که شغل قبلی او بناء و معمارباشی بوده بلقب وزیر نظامی و به مقام وزارت تهران (نایبالحکومگی) منصوب شده است.



محمد ابراهیم خان وزیر نظام

و رئیس خالصجات به‌مراه محمد رحیم خان علاءالدوله امیر نظام پیشکار آذربایجان به تبریز رفت وزارت و پیشکاری حکومت تهران و همچنین اداره خالصجات به محمد ابراهیم خان واگذار گردید. در این سمت اسماً وزیر و پیشکار (معاون) کامران میرزا نائب السلطنه بود و چون دائمی او و ضمناً مرد با عرضه و با کفایتی بود رسماً حاکم و همه کاره حکومت تهران شد.

وزیر نظام مردی بوده بی سواد بخت بسیط ولیکن تجارب - زرنگیها و رندیهای هم داشته و حکایات چندی در موقع حکومت تهرانش از او نقل میکنند که یکی دو تا از آنها را برای نمونه در این جا تذکر میدهد. معاهده ترکمانچای و موضوع کاپی تولاسیون<sup>۱</sup> دست و پای ایران را از هر جهت کاملاً بسته بود و تمام دول طبق مواد معاهده ترکمانچای با ایران عمل میکردند و اعضای سفارتخانههای خارجی و اتباع آنان همه قسم تحکیمات به افراد ایرانی مغلوب و بعد درویش مآب می نمودند. بعضی افراد ناباب برای اینکه بمردم زور بگویند و کسی نتواند از اعمال ناپسند آنان جلوگیری کند میرفتند کارمند و غلام سفارت میشدند. روزی غلام یکی از سفارتخانهها به یکنفری تعدی کرده بود آن شخص به نزد وزیر نظام آمد و از آن غلام شکایت نمود. وزیر نظام پس از رسیدگی دید که حق بجانب شاکی است دستور داد که غلام را آوده صد تازیانه بزنند پس از اینکه غلام تازیانهها را خورد بلند شد

۱- حقوق ویژه بیگانگان - حق محاکمه قسولها.



و رو بوزیر نظام کرده گفت که کار شما بجائی رسیده که غلام سفارت را چوب بز نید حال خواهید دید که سفارت با شما چه رفتاری خواهد کرد. وزیر نظام که این مطلب را شنید غلام را به نزدیک خود آورده بوی خطاب کرده گفت که ای وای من نمیدانستم که تو غلام سفارت هستی چرا از اول خود را به من معرفی نکردی پس بنابراین برای این موضوع هم باید صد شلاق دیگر بخوری که من بعد در این قبیل موارد خودت را از اول معرفی کنی و بگوئی که من غلام سفارت هستم امر وزیر نظام اجراء شد و دوباره صد شلاق باو زده شد.

روزی مالک خانه ای بنزد وزیر نظام شکایت برد و اظهار کرد که شخصی وارد خانه من شده و آن را بزور متصرف شده است و هر قدر خواهش و درخواست از او میکنم که خانه مرا تخلیه کرده پی کار خود برود بکلی از این کار امتناع دارد. وزیر نظام در اطراف موضوع مورد شکایت تحقیقات کرد و فهمید که حق باشاکی که مالک حقیقی خانه است میباشد. شخص غاصب را که متصرف خانه بود خواست واز او پرسید که این شخص قبالة دارد و دیگران هم شهادت میدهند که او مالک خانه است و تو با چه سند و بچه عنوان متصرف هستی غاصب جواب داد که من از آسمان افتاده ام توی این خانه و فعلاً آن را متصرف و مالکم. وزیر نظام پس از شنیدن این گفتار دستور داد که او را دو بست تازیانه بزنند. پس از اتمام عمل او را نزد خود طلبیده گفت هیچ فهمیدی که تو را چرا شلاق زدم؟ گفت نه. وزیر نظام گفت پس بدان برای این بود که اگر دوباره خواستی از آسمان بیفتی توی خانه خودت بیفت نه خانه مردم. موضوع شکایت روسپی هم از دستورات و احکام عجیب او است که از موضوع بحث ما در این کتاب خارج است.

وزیر نظام در ماه صفر ۱۳۰۹ ق. در تهران در گذشت و چون بلاعقب بود تمام دارائی او به کامران میرزا نائب السلطنه خواهرزاده اش رسید. اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خطی - خود (۸ صفر ۱۳۰۹ ق.) راجع بمردن وزیر نظام میگوید: «اتفاق تازه دیشب ساعت چهار وزیر نظام دائمی نایب السلطنه فوت شد البته دو کور مال دارد بسیار آدم قابلی بود. شاه به نائب السلطنه پیغام میدادند که وزارت تهران را به بچه ها ندهید».

دکتر فوریه فرانسوی طبیب مخصوص ناصرالدین شاه در کتاب (سه سال در دربار ایران) تألیف خود راجع بوی چنین گوید: «چون شاهزاده نایب السلطنه چندان آشنا بوضع اداره کردن امور حکومتی نیست نمیتواند در صدور اوامر نظم را رعایت کند تا این اواخر معاونت حکومت با وزیر نظام دائمی او بود که در حقیقت همه کارها را اداره میکرد ولی سرگ او که چند هفته قبل رخ داده او را از داشتن چنین معاون کارآمدی محروم ساخته ولی در عوض وزیر نظام میراث هنگفتی برای نایب السلطنه گذاشته است که در مقابل آن مصیبت، تسلی خوبی است بخصوص که حضرت والا از پول بدشان نمی آید».

محمد ابراهیم  
محمد ابراهیم خان محلاتی متخلص به خلوتی و لقب به صدیق خلوت  
و معروف به چرتی فرزند میرزا احمد محلاتی بوده و این خانواده اصل خردشان را بخواجه نصیرالدین طوسی میرسانند.

میرزا احمد دخترزاده شاه خلیل الله مقتول در سال ۱۲۳۲ قمری و خواهرزاده

آقاخان محلاتی آقاخان اول ( متوفی ۱۲۹۸ قمری ) بوده و به همراه او به هندوستان رفت و بعد آقاخان میرزا احمد را با تحف و هدایا از بمبئی به نزد شاه به تهران فرستاد و محمدابراهیم خان به همراه پدر خویش به تهران آمد. نامبرده ابتداء در دستگاه سلطنتی غلام بیجه بود بعد که به سن بلوغ رسید پیشخدمت شاه شد. چندی بعد از گوش کر گردید. نامبرده مردی شاعر و نویسنده بود و از تألیفات او کتاب آداب ناصری و دیوان اشعار است. محمدابراهیم خان و پسرش حسینخان هر دو نفر به چرتی<sup>۱</sup> معروف بوده و از شطرنج بازان درجه یک ایران بوده اند لکن پدر از پسر بهتر بازی میکرد و کسی بوده که گاهی حریف عزیز خان افغان نابغه شطرنج بوده است.

محمد اسمعیل خان وکیل الملک نوری جد خاندان اسفندیاری

### محمد اسمعیل

کرمان که از شعبان سال ۱۲۷۵ تا ۱۲۸۳ هجری قمری نایب الحکومه کرمان بود و از آن پس تا ۱۶ جمادی الاخری ۱۲۸۴ که درگذشت حکمرانی آن سرزمین را داشت. در سال ۱۲۷۶ ق. که وزارت کرمان را داشت ملقب به وکیل الملک گردید و در سال ۱۲۸۲ ق. علاوه بر لقب وکیل الملکی ب لقب سرداری نیز ملقب شد و از این تاریخ او را وکیل الملک سردار یا سردار محمد اسمعیل خان وکیل الملک خطاب میکردند. در سال ۱۲۸۳ ق. بجای کیومرث میرزا عمیدالدوله<sup>۲</sup> حاکم کرمان و بلوچستان شد.

پس از اینکه مستقلاً بحکومت کرمان نائل گردید مرتضی قلیخان پسر بزرگ خود را نیز که سرهنگ فوج ملایر بود با درجه سرتیپی به کرمان خواسته رئیس دو فوج کرمان نمود باین معنی که حکومت با خودش و ریاست قشون با پسرش بود و بعدها همین مرتضی قلیخان در سال ۱۲۸۶ ق. ملقب به لقب پدر خود وکیل الملک شده و در همین سال بجای حسینخان شهاب الملک (نظام الدوله) شاهسون حاکم کرمان شد و حکومتش تا سال ۱۲۹۵ قمری در کرمان ادامه داشت و نجم السلطنه دختر فیروزمیرزا نصره الدوله ( فرمانفرما ) را بعقد ازدواج خود درآورد و او را با کالسکه بکرمان آوردند و اهالی کرمان تا آنوقت کالسکه را ندیده بودند و برای دیدن و تماشای آن همه روزه جمعیت انبوهی ازدحام میکردند

۱- علت اینکه محمدابراهیم خان صدیق خلوت به چرتی معروف شد برای این بوده که ناصرالدین شاه گاهی با او شطرنج بازی میکرد است و پس از چند باز شاه را مات میکرد و همیشه چند لحظه پیش از مات شدن چون میدانسته و حساب بازی را داشته است که شاه بایک حرکت مهره و یک بازی دیگر حتماً مات خواهد شد و بازی را خواهد باخت در این هنگام چشمها را هم می گذاشته و به چرت زن مشغول میشده و هیچ حرف نمیزده و کاملاً سکوت اختیار میکرد و در حال چرت زدن بوده است. شاه هم بفکر فرومیرفته و بی چاره میگشته که در بازی مات نشود لکن راه را برای خود پیدا نمیکرده و عاجز می مانده بعد شاه سر را بلند می کرده و می دیده که صدیق خلوت مشغول بچرت زدن است شاه باو خطاب میکرد و میگفته است چرا تو همیشه چرت میزنی عجب آدم چرتی هستی تو صدیق خلوت در این هنگام چشمهای خود را باز کرده میگفته است قربان آن مهره را حرکت بدهید آن وقت بنده عرض خه اهم کرد و نتیجه بازی معلوم خواهد شد. چون شاه کلمه چرتی را در بازی شطرنج با وی مکرر میگفت بعدها برای صدیق خلوت و پسرش حسینخان صدیق خلوت علم گردید و هر دو نفر به چرتی معروف گردیدند لکن اعقات محمد ابراهیم خان محلاتی در موقع گرفتن شناسنامه کلمه خلوتی را که تخلص شمری او بوده برای خود نام خانوادگی اختیار نمودند.

۲- پسر قهرمان میرزا پسر هشتم عباس میرزا نایب السلطنه.

بنابر این شوهر اول نجم السلطنه<sup>۱</sup> وکیل الملك ثانی بوده است . مرتضی قلیخان وکیل الملك در سال ۱۲۹۶ ق. در تهران درگذشت .

در مدت نه سالیکه محمد اسمعیل خان وکیل الملك سمت معاونت استانداری کرمان را داشت خیلی متمول شد و از متمولین درجه يك ایران بشمار می آمد .

امیر محمد اسمعیل خان شوکت الملك فرزند میر علم خان حشمت الملك بوده که پس از فوت پدر خویش در سال ۱۳۰۹ هجری قمری حاکم قاین شد و برادر بزرگش علی اکبر خان حشمت الملك<sup>۲</sup> بحکومت سیستان و طبس منصوب گردید . در سال ۱۳۲۱ ه. ق. بواسطه اختلافاتی که در میان اولاد حشمت الملك در سر

### محمد اسمعیل



امیر محمد اسمعیل خان شوکت الملك (امیر توهان حاکم قاین)

حکومت تولید شده بود شوکت الملك به تهران احضار شد لکن بواسطه ناخوشی تعلل ورزید و برادر کوچک خود امیر محمد ابراهیم خان (شوکت الملك دوم) را بجای خویش به تهران فرستاد . دولت معز الملك (حاجی کریم دادخان پسر عبدالحسین تیمورتاش) را مأمور

۱- مادر دکتر محمد مصدق - (مصدق السلطنه)

۲- در فهرست های وزارتخانه ها و دواثر دولتی که ملحق به بعضی از کتب منسوبه به اعتماد السلطنه میباشد همه جا لقب علی اکبر خان حشمت الملك نوشته شده لکن در کتاب بهارستان تألیف حاج شیخ محمد حسین آیتی حسام الدوله ذکر شده است .

آوردن او نمود ضمناً خودش چندی موقتاً بحکومت قایمات تعیین گردید و در بیرجند اقامت گزید. در خلال این احوال محمد اسمعیل خان شوکت‌الملک در سال ۱۳۲۲ ق. درگذشت و حکومت قاین ضمیمه سیستان و طبرستان شد. بعد از علی اکبر خان حشمت‌الملک محول گردید. از حکومت قاین او چیزی نگذشت که امیر محمد ابراهیم خان ماقب به لقب برادر خود شوکت‌الملک شده بحکومت قاین منصوب شد.

حاجی محمد اسمعیل معروف به مفاز به متولد سال ۱۲۷۲ هجری قمری  
**محمد اسمعیل** پسر شیخ علی اکبر تبریزی دلال جواهر ساکن تبریز بوده و در اوایل عمر ثروتی نداشت و چون چند برادر بودند و پدر ایشان هم بواسطه شغل دلالی با تجارت رابطه داشت مشغول کاسبی شدند و با تهران داد و ستد میکردند و باین جهت معروف به تهرانچی گردیدند.



حاج محمد اسمعیل مفاز

در اواخر دوره ناصرالدینشاه حاجی محمد اسمعیل به تهران آمد و در تهران ساکن گردید و شروع به تجارت مفصل با اسلامبول نمود و بواسطه پیشکاری حکومتی حاجی غلامرضا خان شاهسون (آصف‌الدوله) در حکومت کرمان و جاهای دیگر تمولی حاصل کرد ولی باز کارش اساس محکمی نداشت تا در موقع بروز و ظهور مشروطیت در ایران حاجی محمد اسمعیل هم در تهران جزو نمایان تجارت مشروطه طلب و از همه جا و همه طور مساعدتهای مادی و معنوی مینمود تا اینکه در دوره اول مجلس شورای ملی از طرف تجارت وکیل گردید و در موقع توپ بستن مجلس شورای ملی (۱۳۲۶ ه.ق.) بنابر رابطه خصوصی که با

محمد علیشاه محرمانه داشت پس از توپ بستن مجلس رئیس ضرابخانه گردید و در ظرف سه ماه دوره استبداد ثروت هنگفتی حاصل کرد و در موقعیکه مجاهدین تهران را در ۱۳۲۷ ه.ق. فتح کردند نامبرده به سفارت روس رفته در آنجا متحصن شد و پس از چندی در سن ۵۵ سالگی خود را بضرر گلوله تفنگ کشت.

محمد امین خان قاجار پسر محمد حسن خان دولوی قاجار نسقچی باشی  
**محمد امین** از بزرگان قاجاریه دولو بوده و در جنگ دوم روس و ایران (۱۲۴۱-۱۲۴۳ ق.) عباس میرزا نائب السلطنه او و همچنین عباس خان سرکرده سواران

بختیاری را برای معاضدت و یاری احسان خان پسر کلبعلی خان نخچوانی که رئیس پادگان و مستحفظ قلعه عباس آباد بود روانه نمود. احسان خان بوطن خود خیانت ورزیده با ژنرال پاسکیویچ فرمانده کل قوای روس پنهانی سازش نمود و او را برای محاصره قلعه عباس آباد آورد و پس از زندانی کردن محمدامین خان و عباس خان و عده دیگر از مستحفظین قلعه، در را بروی پاسکیویچ گشوده او را وارد قلعه کرد، قلعه و تمام محتویات آن را به وی تسلیم نمود.

پاسکیویچ محمدامین خان و عباس خان و جمعی دیگر از خوانین بختیاری را گرفته تحت الحفظ به تفلیس فرستاد و احسان خان را در ازاء این خدمت حاکم نخچوان نمود. محمدامین خان که داماد فتحعلیشاه و پسر خاله و شوهر خواهر عباس میرزا بود در سال ۱۲۴۵ ق. پس از فوت پدرش بجای وی نسقچی باشی فتحعلیشاه شد که ملک گوهر خانم خواهر تنی عباس میرزا نایب السلطنه زن او بود و پس از درگذشت وی زن میرزا ابوالقاسم فراهانی قائم مقام ثانی گردید. پس از شهادت قائم مقام در اوایل سال ۱۲۵۱ ه. ق. زن سید صدرالدین تبریزی شد و نامبرده از هیچ يك فرزندی نیاورد.

محمدامین خان پازوکی<sup>۱</sup> از سرکردگان لشکری بوده که قسمتی از خدمات خود را در خراسان انجام میداده است. در سال ۱۲۴۲ ق. که شاه محمود سدوزائی<sup>۲</sup> از پسر خود کامران میرزا خائف شده از هرات بیرون رفت و باعدهای که از اطراف برای خود جمع آوری نموده بود برای دفع پسر خود آماده گردید. کامران میرزا چون زورش باو نمیرسید به والی خراسان<sup>۳</sup> متوسل شد.

شجاع السلطنه محمد امین خان را با پانصد نفر سوار برای یاری کامران میرزا و دفع پدرش شاه محمود بهرات روانه نمود. چون عده شاه محمود زیادتر از عده کامران بود دوباره کامران میرزا از شجاع السلطنه استمداد و طلب یاری کرد. این بار خود شجاع السلطنه به غوریان رفت و چون کامران خبر آمدن شجاع السلطنه را شنید تشجیع شده پدر را شکست داد و بعد شجاع السلطنه به سنگ بست نزدیک هرات رفت و کامران برای تشکر از تنجاع السلطنه به نزد او آمد و از او دعوت بعمل آورده با خود بهرات برد و شجاع السلطنه پسر خود ارغون میرزا را با پنجهزار نفر برای حفظ کامران از دست اندازی شاه محمود و دیگران در هرات گذاشت و خود به مشهد بازگشت.

---

۱- پازوکی طائفه ای بوده اند در فارس که از آنجا آنها را به بخش ورامین و گرمسار آورده ساکن نموده اند.

۲- سدوزائی یکی از طوایف ابدالی یا درانی است.

۳- حسنعلی میرزا شجاع السلطنه.



محمد امین آقا قاجار پسر حاج فضل‌علی بیگ برادر فتحعلی‌خان قاجار  
جد اعلای سلاطین قاجاریه بوده که مدتی در شیراز با آغامحمدخان

محمد امین

قاجار در تبعید بسر میبرد .

محمد امین میرزا پسر چهل و پنجم فتحعلیشاه قاجار که در سال ۱۲۳۴  
هجری قمری متولد و در سلطنت محمد شاه و ناصرالدینشاه

محمد امین

حکومت‌های درجه ۳ و ۴ با و اگذار میشد مثلاً چون مالیات ولایات ملایر و تویسرکان



محمد امین میرزا پسر چهل و پنجم فتحعلیشاه

از سال ۱۲۷۹ ق. برای هزینه مدرسه دارالفنون اختصاص یافته بود و ریاست مدرسه هم با علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه وزیر علوم بود از این جهت حکومت دو محل مزبور نیز سالیان دراز بمهده او محول شد، و اعتضاد السلطنه همیشه از طرف خود نائب‌الحکومه تعیین کرده و به آنجا میفرستاد. در سال ۱۲۸۵ ق. برحسب درخواست او شاه تصویب کرد که محمد امین میرزا از طرف برادرش نائب‌الحکومه ملایر و تویسرکان گردد .

حکومتش تا آخر همین سال بیشتر طول نکشید که از حکومت معزول و دیگری بجای وی منصوب گردید. در سال ۱۲۸۷ ق. بحکومت کمره فرستاده شد و در اواخر سال ۱۲۹۰ ق. بحکومت گلپایگان و خوانسار منصوب و روانه گردید . محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود

(۲۶ ذیحجه ۱۲۹۸ ه. ق) مینویسد : د بعد از ناهار شاهزاده‌ها را که حسام السلطنه<sup>۱</sup> و معتمدالدوله<sup>۲</sup> و محمد امین میرزا باشند احضار فرمودند بنای بازی<sup>۳</sup> شد .

۱- سلطان مراد میرزا .

۲- فرهاد میرزا .

۳- قمار .





**محمد باقر**  
 میرزا محمد باقر هروی الاصل قزوینی المسکن، شاعر، معروف و متخلص به جوهری، صاحب کتاب مقتل فارسی موسوم به طوفان البکاء که در اواخر قرن اخیر در ایران مخصوصاً بین طبقه عوام بسیار معروف بوده و چندین مرتبه به چاپ رسیده در حدود سنه (۱۲۴۹) هجری قمری در اصفهان وفات یافت و در همان جا مدفون شد.

**محمد باقر**  
 سید محمد باقر درجه‌ای از میرزین علمای اصفهان بوده و پس از درگذشت سید اسمعیل صدر در کاظمین در سال ۱۳۳۸ قمری مرجع تقلید اهالی اصفهان و بعضی از نقاط ایران گردید. روحانی متقی و وارسته‌ای بوده و مرحوم حاج آقا حسین بروجردی از مراجع تقلید شیعه (متوفی ۱۳۴۰ خورشیدی) یکی از شاگردان او بوده است.  
 درجه‌ای در سال ۱۲۶۴ ق. متولد و در ربیع الثانی ۱۳۴۲ ق. در اصفهان درگذشت و در کورستان تخت فولاد مدفون گردید<sup>۱</sup>.

۱- درگذشت سید محمد باقر درجه‌ای در صفحه ۶۸ تذکرة القبور گزی در سال ۱۳۴۲ هجری قمری و در صفحه ۱۳۷ کتاب احسن الودیع که تتمیم روضات الجنات است در سال ۱۳۴۰ ه. ق. ذکر شده است.

محمد باقرخان دارای القاب شجاع السلطنه - سردار اکرم -  
امیر نظام و سردار کل و پسر محمدخان امیر تومان بوده و در

محمد باقر

سال ۱۲۹۰ قمری در سفر اول ناصرالدینشاه به اروپا از همراهان شاه (ملتزمین رکاب)  
بود و در سال ۱۳۲۶ ق. درگذشت و در مقبره اتابک<sup>۱</sup> پدر زنش در قم مدفون گردید .



نامبرده پس از مرگش تمول زیادی مانند بسیاری از رجال که داخل در خدمات  
دولتی هستند از خود بجای گذاشت لکن پسرش حسینخان شجاع السلطنه که خواهرزاده  
امین الدوله و داماد ناصرالدینشاه بود<sup>۲</sup> و بعد ملقب به سردار شجاع شد تمام آن دارائی را  
که باد آورده بود بر باد داد .

۱- میرزا علی اصغرخان امین السلطان .

۲- شوهر تاج السلطنه .



حسینخان شجاعالسلطنه

محمد باقر  
 حاج سید محمد باقر شفتی معروف به حجة الاسلام که به عنوان  
 سید شفتی - سید رشتی و سید بیدآبادی شهرت یافته پسر سید  
 محمد تقی موسوی شفتی گیلانی است.

در سال ۱۱۸۰ قمری در شفت گیلان متولد شده و بعد یکی از اعظم ملاها و روحانیون  
 شیعه امامیه از حیث علم - ثروت - قدرت و نفوذ کلمه گردید.

نامبرده پس از تحصیل مقدمات در سن بیست سالگی برای تکمیل معلومات خود از  
 شفت به عتبات عالیات (بین النهرین) مسافرت کرده و دوره درس خارج جمعی از علمای طراز  
 اول از قبیل سید محمد مهدی بحر العلوم بروجردی و غیره را دیده و از اکثر بزرگان  
 علمای عتبات از قبیل سید مهدی بحر العلوم - سید علی صاحب شرح کبیر و سید محسن  
 کاظمینی اجازه اجتهاد گرفت. مدت اقامت وی در عراق (نجف - کربلا و کاظمین) روی هم  
 رفته هشت سال طول کشید در بازگشت به ایران در قم مجلس درس میرزا ابوالقاسم قمی  
 (۱۱۳۰-۱۲۳۱ هجری قمری) شفتی الاصل صاحب کتاب معروف قوانین را درك کرد و  
 پس از شش ماه که در درس میرزای قمی حاضر شد میرزا اجازه اجتهاد مفصلی برای  
 او نوشت.

حجة الاسلام در سال ۱۲۱۷ در سن ۳۷ سالگی از قم به اصفهان آمد و در این شهر رحل اقامت افکند و آنجا را مسکن دائمی خود تا آخر عمر قرار داد .  
در اوائل ورود به اصفهان مانند ایام اقامتش در عراق (بین النهرین) و قم فوق العاده در نهایت فقر و مسکنت زندگانی میکرد لکن بعد چند چیز سبب پیشرفت کار و شهرتش گردید .

۱- آلت موسیقی که در دست شخصی بوده ازاو گرفته و در ملاء عام آن را خورد میکند و علناً مشغول به نهی از منکر میشود .

۲- سید محمد معروف به مجاهد در مدتی که در اصفهان بوده و همچنین حاج محمد ابراهیم کرباسی<sup>۱</sup> در ترویج او در میان مردم صمیمانه خیلی کوشش نمودند و بعدها کارش به جایی رسید که خودش مرجع تقلید مسلم - اول متمول و متنفذ در ایران گردید و بهمه کار اشتغال داشت و در ضمن رسیدگی بامورات شرعی و تألیف کتاب به جمع مال زیاد و تجارت و بذل و بخشش و اجرای حدود و ترویج احکام مشغول بود و باین شکل بیش از چهل سال زندگی پرسروصدائی را در آن شهر گذراند .

حجة الاسلام شفتی بطوریکه پیش گفته شد در اوان جوانی و آغاز زندگی فوق العاده در حال فقر و فلاکت بوده که بقول معروف سالها به نان شب محتاج بوده و قصههایی از فقر و مسکنت وی در این باب نقل میکنند .

بعد مال و منال او بجائی میرسده که به حساب در نمی آمده یکی از کارهای سید بیع شرط گرفتن املاک مردم بود و در عمل بیع شرط هم به محض اینکه موعد سر میرسد موارد بیع بتصرف خود میگرفت یا بوجه نقد مبدل میساخت و این کار که چندین سال به طول انجامید سید را صاحب آلف و الوف کرد مثلاً مالیاتی که در حدود یکصدواندی سال قبل از بابت املاک خود در سال پس از ملاحظات مأمورین دولت از او سالی هفتاد هزار تومان به دولت مالیات میداده و عدد آبادیها و خانهها و میزان نقدینه او را هیچکس جز خود او نمیدانسته و گفته شده است که ثروت هیچیک از علمای امامیه تا آن زمان بقدر او نبوده و در باب تمول و ثروت او روایات مختلف و افسانههای عجیب و غریب برسر زبان مردم هم عصر او جاری بوده است<sup>۲</sup> .

از جمله دارائی سید کتابخانه معتبر او را نام میرنر بهمان اندازه که او زیاد بجمع مال علاقهمند بود به تحصیل کتب نفیس و زیاد نیز عشق و علاقه میورزید و در خرید و جمع

۱- از علماء و روحانیون بزرگ عصر خود و مراجع تقلید آن زمان .

۲- در آن زمان نرخ لیره طلا يك تومان بوده و امروزه قریب به هشتاد تومان است پس بنابراین هفتاد هزار تومان مالیات سید پنج میلیون و شصت هزار تومان یا ۵۶ میلیون ریال کنونی بوده است .

کتاب از هیچگونه خرجی خودداری نداشت و کتابخانه او در آن عصر در داشتن نسخه‌های عزیز و قیمتی بی‌نظیر بشمار میرفت و خود او مدعی بود که هیچ کتابی نیست که او از آن نسخه‌ای نداشته باشد و در آن عصر بیش از پنجاه هزار تومان<sup>۱</sup> ارزش داشته و پس از وفات او حاج سید اسدالله یکی از فرزندان فقط به تملک کتابخانه پدرقناعت ورزید و سایر ماترک را برای ورثه دیگر گذاشت.

حاج سید اسدالله (متوفی ۱۲۹۰ ق.) فرزند اکبر - ارشد - اتقی - اعلم و اکمل حاج سید محمد باقر بوده است.

سید شفتی اقامه حدود را در غیبت امام واجب میدانسته و میگفته است که حکم من در این قبیل مسائل بعینه حکم حضرت صاحب الزمان است عدد کسانی که سید ایشان را در دوره سلطه خود در اصفهان بتازیانه حد زده از حساب بیرون است و شماره کسانی را که او بدست خویش به عنوان اقامه حدود کشته تا یکصد و بیست نفر نوشته اند و سه تن از علمای مشهور را تکفیر نمود.

وفات سید در سال ۱۲۶۰ هجری قمری بسن ۸۰ سالگی در اصفهان اتفاق افتاد<sup>۲</sup> و در مسجدی<sup>۳</sup> که بهزینه شخصی خود ساخته بود دفن گردید، در ذیل کتاب تذکرة القبور گری صفحه ۱۵۰ در این باب چنین ذکر شده: « بطوریکه معروف است مرحوم سید مسجد را از پولهای امین الدوله<sup>۴</sup> ساخته است». خصوصیات اخلاقی این مرد فوق العاده متناقض و عجیب و غریب بوده و کمتر کسی است که این جور دارای صفات متناقضه بوده باشد از آن جمله بسیار مال دوست، بی اندازه حریص و جاهد در جمع مال و ضمناً بذال، فوق العاده قسی القلب که ۱۲۰ نفر را بدست خود گردن زده است.

میگویند معمولش بر این بوده که اشخاص را در حال گریه و اشک ریزان کردن میزده و خود برگشته بر سر آنان نماز میگذارده و گاهی هم در حین نماز غش میکرده است! علاقمند به جمع آوری کتاب مخصوصاً نسخ عزیز و نادر و بی نظیر، جاه طلب - داشتن

۱- چهار میلیون تومان به پول کنونی.

۲- درگذشت سید در صفحه ۱۸۳ جلد سوم منتظم ناصری در سال ۱۲۵۸ ق. و در صفحه ۱۵۳ کتاب تذکرة القبور گری ۱۲۶۰ ق. ذکر شده است. سال ۱۲۶۰ درست و ۱۲۵۸ غلط است.

۳- مسجد حجة الاسلام حاج سید محمد باقر شفتی که از سال ۱۲۴۵ تا ۱۲۵۸ ق. ساختمان آن طول کشید بهترین مسجدی است که بعد از صفویه در شهر اصفهان بنا شده مسجد پس از وفات سید ناتمام بود اولاد و احفاد او (حاج سید اسدالله و حاج سید جعفر و حاج سید محمد باقر ثانی و غیره) آنرا باتمام رسانیدند.

۴- عبدالله خان پسر حاج محمد حسین خان صدر اصفهانی.



شهوۃ مقام و دم و دستگاه مفصل - طالب جاه و جلال - دارای نخوت و جبروت و خودنمایی، با استغنائی طبع نیز بوده است <sup>۱</sup>.

حاج محمد باقر خان وکیل طبس <sup>۲</sup> در اوائل سال ۱۲۸۴ ق.  
که ناصرالدین شاه در مشهد بود ملقب به عمادالملک گردید .

محمد باقر



حاج محمد باقر خان عمادالملک

محمد باقر خان بیگلربیگی پسر پنجم میرزا محمد خان قاجار دولو  
و برادر کهنتر الله یار خان آصف الدوله و داماد فتحعلی شاه <sup>۳</sup> و

محمد باقر

خالوی محمد شاه که چندین سال بیگلربیگی تهران بوده است .

۱- در موقعی که سید، مسجد معروف خود را در محلهٔ بیدآباد اصفهان در مجاورت منازل خویش میساخت فتحعلیشاه بدیدن او و تماشای آن مسجد رفت و از سید خواش نمود که او را نیز در مخارج آن بناء شریک و سهم سازد سید قبول نکرد شاه گفت گمان نمیکنم که شما را قدرت اتمام چنین بنائی باشد سید جوابداد : مرا دست در خزانه خداوند عالم است .

۲- وکیل در اینجا به معنی حکمران است .

۳- شوهر سلطان خانم دختر چهل و یکم فتحعلی شاه .



محمدباقرخان بیگلربیگی تقریباً همان عملی را که پدرش میرزامحمدخان بیگلربیگی در سال ۱۲۱۲ قمری، بعد از کشته شدن آغامحمدخان نسبت به فتحعلی‌شاه انجام داد همان خدمت را نیز نسبت به محمدشاه، در سال ۱۲۵۰ قمری بعد از درگذشت فتحعلی‌شاه، نمود. میرزا محمدخان بیگلربیگی تا ورود فتحعلی‌شاه از شیراز به تهران احدی را اعم از شاهزادگان و مدعیان دیگر سلطنت را به شهر تهران راه نداد و دروازه‌ها را بروی همه بست و هر کس که خواست بزور وارد شهر شود در مقام مدافعه جدی برآمد و از این راه خدمت شایان تقدیری نسبت به فتحعلی‌شاه بعمل آورد تا اینکه چندی بعد فتحعلی‌شاه بشهر وارد شد.

محمدباقرخان هم چون بیگلربیگی و داخل در شهر بود بنابستور و اشاره قائم مقام، ظل‌السلطان را به یاری رؤساء و سرکردگان سربازان مازندرانی در خانه خودش تا ورود محمدشاه محصور و زندانی نمود و وزیرش را نیز گرفتار و توقیف کرد.

پس از ورود محمد شاه به تهران برای تقدیر از وی امر شد که تمام دارائی محمد جعفرخان کاشی وزیر ظل‌السلطان را که بالغ بر چند صد هزار تومان بود برای خود تصاحب کند و مانند پیش بسمت بیگلربیگی تهران تعیین و پسرش عیسی‌خان سمت معاونت او را یافت. نامبرده در سال ۱۲۶۲ قمری در تهران درگذشت.

#### محمدتقی

محمدتقی‌خان افشار حاجب‌الدوله در ابتداء از پیشخدمتهای ناصرالدینشاه و معروف به محمدتقی بیگ بود. در سال ۱۲۷۲ قمری بلقب خانی نایل گردید و محمدتقی‌خان شد لکن ناصرالدینشاه همیشه باو افشاربیگ خطاب میکرد و چون زنش از آوازه‌خوانهای شاه و ملقبه به عندلیب‌الدوله و مقربه بود از این جهت به ترقیات محمدتقی‌خان روز بروز افزوده میشد.

در سال ۱۲۸۴ ق. علاوه بر سمت پیشخدمتی شاه رئیس اصطبل توپخانه نیز شد. در سال ۱۲۸۹ ق. بجای محمد رحیم‌خان علاءالدوله بسمت فراشباشیگری منصوب و بلقب حاجب‌الدوله ملقب گردید.

پس از انتصاب باین سمت مشاغلی که داشت بین پسران خود تقسیم کرد پیشخدمتی شاه را به محمدحسینخان و ریاست اصطبل توپخانه را به محمدخان واگذار نمود. در سال ۱۲۹۰ ق. پس از بازگشت ناصرالدینشاه از سفر اول اروپا چون نامبرده نیز در غوغا و هنگامه‌ای که بر علیه حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله صدر اعظم ایجاد شده بود دست داشت شاه او را از سمت حاجب‌الدولگی معزول و محمدحسنخان پسر علاءالدوله را در سن ۱۲ سالگی حاجب‌الدوله نمود.

در اواسط سال ۱۲۹۶ ق. برای باردویم رئیس اصطبل یا به میرآخوری اصطبل توپخانه منصوب شد و در سال ۱۲۹۸ ق. در تهران درگذشت.

محمدتقی‌خان بطوریکه گفته شد شوهر عندلیب‌الدوله آوازه‌خوان معروف ناصرالدینشاه

وپدر محمد حسینخان سالار مکرم سردار امنع بوده و این عندلیب الدوله که نامبرده شد غیر از زیور سلطان خانم عندلیب السلطنه خواهر حبیب سنتوری سماع حضور و دختر آقا جان سنتوری یکی دیگر از آوازه خوانهای معروف ناصرالدینشاه است .

عندلیب السلطنه نیز آوازه خوان درجه يك و بسیار عالی بوده و علاوه بر اینکه آواز خوش و خوبی داشته ارک را نیز بسیار خوب میزد، سنتور را هم خوب مینواخته است اما نه بخوبی ارک. عندلیب الدوله سابق الذکر علاوه بر اینکه آوازه خوان ناصرالدینشاه بوده در نزد شاه نیز خیلی تقرب داشته و با او شوخیها میکرد و بشاه قربان و صدقههای عجیب و غریبی میرفته است که از نزاکت و ادب دور است بنابراین ذکر آنها در این جا مورد ندارد و اما محمد حسینخان سالار مکرم سردار امنع از پیشخدمتان مخصوص ناصرالدینشاه بود و بواسطه مادرش تقریبی داشت مدت زیادی از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۰ ق. رئیس اصطبل توپخانه بود و در مدت تصدیش چهار پایان و یا با اصطلاح آن زمان دواب توپخانه از لاغری زیاد توانائی آن را نداشتند که راه بروند .

عبدالله مستوفی در کتاب (شرح زندگانی من) در صفحه ۴۱۷ در این باب مینویسد : «و گاهی که چند عراده توپ میخواستند بجائی بفرستند اسبهای مردنی و مغلوک این اصطبل بود و نمود خود را ظاهر میساختند ولی اسب سواری خود خان رئیس آخری اصطبل توپخانه بهترین اسبها و خودش از شیکترین رجال دوره کودکی و نیمه جوانه مردی من بود .» محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خطی خود مینویسد : «۱۲ جمادی الاولی ۱۳۱۰ : امروز صبح عزیز السلطان و اتباعش طنابهای چادر محمد حسینخان رئیس اصطبل توپخانه را بردند و چادر را بر سرش خراب کردند. محمد حسینخان هم بخیال اینکه تقصیری کرده و حکمی از شاه شده سراسیمه و برهنه خود را بر در اندرون انیس الدوله انداخته بود. مادر محمد حسینخان عندلیب الدوله که با انیس الدوله آمده بود غش کرده بود معلوم شد شاهپور میرزا میرآخور عزیز السلطان میل کرده بود چادر آنجا بزند محمد حسینخان قبل از او چادر زده بود باین جهت عزیز السلطان<sup>۲</sup> این کار را کرده» محمد حسینخان سردار امنع مدتی هم از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۵ ق. رئیس قشون خراسان بود. عمر درازی کرد و در اواخر عمر با سختی و فلاکت بسیار زندگی میکرد و در سال ۱۳۲۸ خورشیدی در سن ۹۸ سالگی ، شاید قدری زیادتیر، در تهران در گذشت .

### محمد تقی

حاجی محمد تقی بنکدار معروف به سفارتی متولد ۱۲۵۶ خورشیدی اصلاً از اهالی کاشان ولی سالهای زیاد ساکن تهران بود. در تاریخ ۱۳۲۳ هجری قمری که اهالی تهران ظاهراً بعنوان تظلم از شاهزاده عبدالمجید میرزای

۱- آقا جان سنتوری ، سازی ساخت بین کمانچه و تار نام آن را مجلس آرا گذاشت.

۲- راجع بشرح حال عزیز السلطان به صفحه ۲۰ همین جلد مراجعه شود .

عین‌الدوله صدراعظم مظفرالدین شاه و بعد بواسطه مطالبه حقوق ملیه در سفارت انگلیس متحصن بودند حاجی محمدتقی با اتفاق حاج حسن برادرش نظارت سفارت را برعهده گرفته و مخارج متحصنین را بطرز بسیار خوبی از خزانه غیبی که میرسید میپرداختند و بواسطه دادن شام و ناهار بسیار عالی و مرغوب، سفارت از رونق نیفتاد و بناسبت این جریانات پس از مرگ برادرش معروفیت کاملی پیدا کرد و در بین مردم معروف به حاجی محمدتقی سفارتی شد. در دوره اول مجلس (۱۳۲۴ ق.) از طرف بزازهای تهران وکیل مجلس شورای ملی گردید.

پس از توب بستن مجلس (۱۳۲۶ ق.) محمدعلیشاه او را دستگیر کرد و مدتی باعده‌ای در زندان و در زنجیر بود این فتره باز بر شهرتش افزود و کم‌کم کارش بالا گرفت و اسباب زحمت اولیای دولت گردید و با جسارت در اموراتی که حق مداخله نداشت همیشه مداخله میکرد دره‌وقع انقلاب و اولتیماتوم روس در سال ۱۳۲۹ ق. چند تیری باو زدند و مدتی مجروح بود و پس از بهبودی مدتها کارش کار گذرانی همه‌جور برای مردم در مقابل گرفتن حق العمل خوبی برای خود بود و ضمناً برای بستن و باز کردن بازار که در تهران از کارهای پراهمیت است، و معمولاً مبلغی صرف این کار میشود، از سرکرده‌ها و سرسته‌های بازار بود و در دوره‌های ۷ و ۸ و ۹ نیز با مساعدت دولت از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه پسر هفتم فتحعلیشاه و مادرش بختیاری

#### محمد تقی

بنام زینب‌خانم که خواهر علیخان چهارلنگ بختیاری<sup>۱</sup> بوده و پدر ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس قاجار میباشد. در سال ۱۲۰۶ قمری متولد و در سال ۱۲۲۴ ق در سن ۱۸ سالگی بحکومت بروجرد، سیلاخور و جاپلق بوزارت میرزا علی گرائیلی منصوب شد.

محمدحسین میرزا حشمت‌الدوله پسر بزرگ دولتشاه که پس از فوت پدر خود در سال ۱۲۳۷ ق. حاکم کرمانشاهان شد بدون اطلاع و اجازه فتحعلی‌شاه قصد کرد که ولایت تحت حکومت حسام‌السلطنه را نیز بحکومت خود ضمیمه نماید. در سال ۱۲۴۶ ق. برای این منظور میان عمو و برادرزاده جنگ در گرفت و شیخ‌الملوک پسر دیگر فتحعلی‌شاه به حمایت حشمت‌الدوله و علیه حسام‌السلطنه از ملایر رهسپار بروجرد گردید.

حسام‌السلطنه در این نزاع مغلوب شد و فتحعلی‌شاه که از جنگ و ستیز آنان آگاه گردید غلامحسین خان سپهدار داماد خود را برای اصلاح میان پسران و نوه خود روانه بروجرد نمود و او به اصلاح ذات‌البین کوشید و هر يك از آنان به مقر حکمرانی خود رهسپار گردیدند. یکسال بعد (۱۲۴۷ ق.) باز دوباره میان عمو و برادرزاده جنگ در گرفت و حسام‌السلطنه این بار نیز از حشمت‌الدوله حاکم کرمانشاه سخت شکست خورده به بروجرد رفت و حشمت‌الدوله بدنبال

۱- علیخان پدر محمدتقی خان چهارلنگ میباشد که محمدتقیخان از رؤسای بزرگ و معروف بختیاری بوده است.

او رفته بروجرد را محاصره نمود .

فتحعلی‌شاه که از نزاع مجدد آنان آگاهی یافت این بار نیز مانند دفعه پیش غلامحسینخان سپهدار را برای اصلاح کار آنها به بروجرد فرستاد. حشمت‌الدوله که از مأموریت سپهدار مطلع شد فوراً بطرف کرمانشاه رفت و سپهدار پس از ورود، حاکم بروجرد شد و حسام‌السلطنه با پسران خود (۱۵ تن) به تهران آمد و چون این بار تقصیر متوجه حسام‌السلطنه شده بود فتحعلی‌شاه تا مدت چهارماه چندان توجه و اعتنائی بوی ننمود تا اینکه پس از انقضاء مدت دوباره او را در همین سال به بروجرد مأموریت داد و حاکم آنجا شد .

در سال ۱۲۵۰ ق. که فتحعلی‌شاه برای وصول مالیات چهار ساله فارس و انتظامات آنحدود به اصفهان وارد شد محمدتقی‌میرزا نیز ملتنرم رکاب وی بود .

حسینعلی‌میرزا فرمانفرمای فارس که از موضوع با خبر شد برای دیدن پدر خود از شیراز به اصفهان آمد . فتحعلی‌شاه محمدتقی‌میرزا را مأمور نمود که به همراه فرمانفرما به شیراز رفته و جوهر دریافتی را وصول و ابصال دارد و برای اجراء امر، در صورت تسامح فرمانفرما، عبدالله‌خان امین‌الدوله را نیز با هفت هزار سوار و پیاده پشت سر آنها فرستاد لکن چون چند روز بعد خود فتحعلی‌شاه در اصفهان در گذشت موضوع وصول مالیات چهار ساله همینطور معوق ماند و قضایای دیگری پیش آمد نمود .

نامبرده از جمله ۱۱ نفر شاهزادگان توقیف شده در قلعه اردبیل بود و پس از اینکه علی‌نقی‌میرزا رکن‌الدوله پسر هشتم و امام وردی میرزا کشیکچی باشی برادر اعیانیش پسر دوازدهم و علی‌شاه ظل‌السلطان برادر صلیبش پسر دهم فتحعلی‌شاه و نصرالله‌میرزا پسر علی‌نقی‌میرزا بوسیله مقنی قزوینی که نقبی در پشت قلعه زد و بزندان راه پیدا کرد و قبلاً هم وسائل فرار این چهار شاهزاده از هر جهت آماده شده بود از قلعه اردبیل از راه نقب بخارج فرار کرده بروسیه پناهنده شدند .

پس از این عمل بقیه شاهزادگان را که از آنجمله حسام‌السلطنه هم جزء آنان بود از اردبیل به تبریز منتقل و در آنجا تحت نظر قرار دادند .

حسام‌السلطنه میان فرزندان فتحعلی‌شاه شاهزاده‌ای بوده خیلی میانه‌رو و مآل‌اندیش و شاهزاده احمد میرزا عضدالدوله پسر چهل و هشتم فتحعلی‌شاه در تاریخ عضدی تألیف خود در باره وی چنین گوید: « حسام‌السلطنه بقدری میانه‌روی و مآل‌اندیشی داشت که پدرش او را (کدخدای کل عراق) خطاب میفرمود . خیلی بامساک معروف بوده و وقتی واعظی در حضور شاهزاده بالای منبر مشغول بدعا بود عرض کرد الهی دولت حسام‌السلطنه را بقائم آل محمد علیه‌السلام برسان ابوسعید میرزای پسرش<sup>۱</sup> بواعظ گفت ضرور دعا نیست :

۱- ابوسعید میرزا پسر چهارم او بوده .

این دعا ناکرده باشد مستجاب . دولتی را که نه خودش صرف کند نه بما بدهد معلوم است  
تعلق به قائم آل محمد صلوات الله و سلامه علیه خواهد گرفت .

در تاریخ ۱۴ شوال ۱۲۶۴ ق. که ناصرالدین شاه ابتداء در تبریز بتخت سلطنت جلوس  
کرد حسنعلی میرزا شجاع السلطنه نایبنا و محمدتقی میرزا حسام السلطنه پسران فتحعلیشاه  
که هر دو نفر در تبریز تحت نظر بودند برای تهنیت جلوس شاه حاضر شدند و شاه که به تهران  
وارد شد پس از چندی شجاع السلطنه را از تبریز به تهران خواست و آنان را مخیر نمود  
بهر کجا که میخواستند بروند و ساکن باشند.

شجاع السلطنه در تهران ماند و در سال ۱۲۷۰ ق. در سن ۶۶ سالگی درگذشت و  
حسام السلطنه از شاه خواست که به مشهد رفته در آنجا مجاورت اختیار نماید اجازه هم باو  
داده شد لکن پیش از اینکه رهسپار مشهد شود درگذشت و رهسپار آخرت شد وفات وی باید  
در حدود سال ۱۲۶۵ یا ۱۲۶۶ ق. باشد زیرا سلطان مراد میرزا پسر یازدهم یا سیزدهم  
عباس میرزا نایب السلطنه در سال ۱۲۶۶ ق. پس از شکست حسنخان سالار و فتح مشهد بقلب  
حسام السلطنه ملقب شد و قاعده باید محمدتقی میرزا حسام السلطنه در گذشته باشد که لقب او  
را بدیگری داده باشند .

در حاشیه کتاب آثار عجم تألیف فرصت شیرازی وفات حسام السلطنه در ۱۲۷۸ ق .  
ذکر شده و بقراریکه معلم حبیب آبادی در جلد دوم صفحه ۳۰۲ مکارم الآثار تألیف خود  
مینویسد : « و در مشهد مقدس در توحیدخانه مبارکه دفن شده . محمدتقی میرزا حسام السلطنه  
مسانند بسیاری از فرزندان فتحعلیشاه شعرهم میگفته و در اشعار خود شوکت تخلص  
مینموده است .

محمدتقی میرزا رکن الدوله چهارمین پسر محمدشاه و برادر کوچک  
صلبی ناصرالدین شاه قاجار بوده ، در سال ۱۲۷۳ قمری که اردشیر

#### محمد تقی

میرزا حاکم تهران ملقب به رکن الدوله شده و بجای برادر خویش فیروز میرزا نصره الدوله  
(فرمانفرما) استاندار آذربایجان شد محمدتقی میرزا در این سال بجای او بحکومت تهران  
انتخاب گردید . حکومت تهران اسماً با او بود اما رسماً کارها با میرزا موسی تفرشی وزیر  
بود . پس از درگذشت اردشیر میرزا رکن الدوله پسر نهم عباس میرزا نایب السلطنه در سال  
۱۲۸۲ هجری قمری محمدتقی میرزا که در سال ۱۲۸۳ هـ . ق. حاکم زنجان بود ، ملقب به  
رکن الدوله شد .

در حکومت زنجان مداخل زیادی نمود و مایه خوبی اندوخت . در یادداشت های روزانه  
محمد حسنخان اعتماد السلطنه که شرح حال مختصری از او نوشته در آنجا ذکر شده است که



محمد تقی میرزا رکن الدوله

پیش از حکومت زنجان حکومت قزوین را داشته ولی در سایر کتب تاریخ چنین چیزی ذکر نشده است و اعتماد السلطنه در این مورد باید اشتباه کرده باشد .

در اوایل سال ۱۲۸۹ ق. بجای ناصرقلیخان قاجار قوای نلو عمیدالملک پسر امیراصلانخان مجدالدوله برای بار دوم بحکومت زنجان منصوب و روانه گردید . در سال ۱۲۹۳ ق. بجای حاج محمدناصرخان ظهیرالدوله والی خراسان شد و تا ۱۲۹۸ ق. حکومتش در آنجا ادامه داشت . در چند سال اول حکومتش ، امور حکومتی زیر نظر حاج میرزا حسینخان سپهسالار بود و بعد خودش مستقلاً حاکم شد در این سال (۱۲۹۸) از حکومت معزول و بجای وی حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار اعظم سفت حکومت و نیابت تولیت آستانه رضوی فرستاده شد . حکومت مشیرالدوله بیش از دو ماه و اندی طول نکشید که در گذشت و معروف شد که بامر شاه مسموماً او را کشتند .

پس از درگذشت سپهسالار دوباره رکن الدوله در همین سال با سمت هائیکه مشیرالدوله داشت بخراسان اعزام گردید و فرمان حکومت خراسانش در ذیحجه ۱۲۹۸ ق. یعنی



پس از درگذشت سپهسالار صادر و بوی ابلاغ گردیده بود و حکومتش تا سال ۱۳۰۰ ق. طول کشید<sup>۱</sup>.

محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود مینویسد: «۵ جمادی - الثانيه ۱۲۹۹: دیروز ایلچی روس میگفت رعایای خراسان بواسطه قرب جوارما بخاک خراسان، بعد از فتح گوک‌تپه و عشق‌آباد، دسته دسته بواسطه تعدیات حکمران خراسان بما پناه می‌آورند و رعیت ما میشوند»<sup>۲</sup>. در ماه ربیع الثاني ۱۳۰۰ ق. سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه با دادن بیست و پنج هزار تومان پیشکشی شاه بجای وی برای بار پنجم استاندار خراسان شد و در شرف حرکت بود که ناگهان در دویم جمادی‌الاولی در تهران درگذشت و شاه دوباره برادر خود رکن‌الدوله را در همین سال والی خراسان و متولی آستان قدس رضوی نمود.

حکومت این بار رکن‌الدوله تا شعبان ۱۳۰۱ ق. بیشتر طول نکشید و در این تاریخ میرزا عبدالوهاب خان شیرازی نصیرالدوله ملقب به آصف‌الدوله شده بحکومت خراسان تعیین و رهسپار آن سامان گردید. چون میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان چندان میانه خوبی با میرزا علی‌خان امین‌الدوله نداشت و او را همیشه رقیب خود میدانست از این جهت در سال ۱۳۰۳ ق. اسبابی فراهم آورده رکن‌الدوله بجای او بسمت مدیریت دارالشورای دولتی یا دارالشورای کبری انتخاب گردید (دارالشورای مزبور را مجلس دربار اعظم هم میگفتند عضویت شوری و ریاست شوری بر حسب امر شاه سورت میگزفته است) رکن‌الدوله چون از عهده اینکار بر نمی‌آمد ریاستش چندان طولی نکشید که دوباره خود امین‌الدوله در تاریخ ۸ رجب همین سال بر ریاست دارالشورای کبری برگزیده شد.

در سال ۱۳۰۴ ق. که یحیی‌خان مشیرالدوله بواسطه فشار انگلیس‌ها که او را هواخواه روس میدانستند از وزارت خارجه معزول شد و میرزا عباس‌خان تفرشی قوام‌الدوله که سر و سری با انگلیس‌ها داشت بجای وی بوزارت خارجه منصوب گردید، مشیرالدوله پس از مرگ محمودخان ناصرالملک مایل بود که بحکومت خراسان برود لکن انگلیس‌ها باز در این مورد با وی سخت مخالفت ورزیده و مانع رفتن او گردیدند از این جهت ناصرالدین‌شاه رکن‌الدوله را که لایضر ولاینفع بود در ۱۴ ذیقعد همین سال به ایالت خراسان منصوب و از تاریخ جمادی‌الاولی ۱۳۰۶ ق. تولیت آستان قدس رضوی نیز پس از دیر از محمدعلی‌صدرالعمالک معروف به صدر قزوینی یا صدر دیوانخانه باو واگذار شد و تا شوال ۱۳۰۸ ق. در سمت‌های مزبور باقی بود و بعد در این سال معزول و میرزا فتحعلی‌خان شیرازی صاحب دیوان

۱- از جمادی‌الاولی ۱۲۹۹ تا جمادی‌الثانیه ۱۳۰۰ قمری

۲- این عمل فقط منحصر بخراسان نبوده بلکه بدبختانه در تمام قسمت‌های ایران چنین بوده است.

بجایش منصوب گردید .

اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود مینویسد : «غرة شعبان ۱۳۰۸ : شنیدم عصر امین السلطان آدم رکن الدوله را کتک زیادی زده بود و فحش که میداد میگفت فلان تو بفلان زن رکن الدوله و فضلۀ تو بگور پدر رکن الدوله». این قضیه در هنگامی اتفاق افتاده بوده که دولت یعنی شاه خیال تغییر رکن الدوله و انتصاب صاحب‌دیوان را در نظر داشته و صاحب‌دیوان بیشتر پیشکشی تقدیم می‌نموده و پیشکار رکن الدوله پیغاماتی بلکه وعده‌هایی از طرف او به امین السلطان داده و اصرار داشته است که کار شاهزاده انجام یابد. اصرار وی در حصول نتیجه ، امین السلطان را عصبانی کرده است.

رکن الدوله در اواسط سال ۱۳۰۹ ق. با تقدیم پیشکشی قابلی بشاه به‌استانداری فارس تعیین شد و هفت ماه از استان‌داری او نگذشته بود که دیگران داوطلب و حاضر شدند که پیشکشی زیادتری داده به‌استان‌داری فارس منصوب شوند. رکن الدوله از این قضیه مطلع شد و بوسائلی حکومت خود را در فارس تثبیت نمود . از جمله به انیس الدوله زن سوگلی ناصرالدین‌شاه متوسل و او در نزد شاه اقداماتی نمود و رکن الدوله تغییر نکرد. انیس الدوله راجع به تغییر ندادن او این نامه را به ناصرالدین‌شاه مینویسد :

« قربان خاک پای مبارکت کردم جواب عریضه نواب رکن الدوله را نفرموده‌اید آدمش مطالبه میکند دستخط در عریضه مزین التفات فرمائید باری شنیدم که حکومت شیراز را باز تغییر داده‌اید والله خیلی تعجب است که بیچاره رکن الدوله هفت ماه است رفته با آن همه خسارت اگر برای پیشکشی است از خود شاهزاده بگیرید و خودش باشد این‌طورها که پدر رعیت بیچاره درمی‌آید رعیت این‌طور تمام میشود حاکم که از خودش نمیدهد دور از مروت است از همه جهت بیچاره‌ها تمام شده‌اند عریضه را به دست کسی ندهید محرمانه ملاحظه فرموده پس بدهید خواجه بیاورد » .

ناصرالدین‌شاه در بالای عریضه انیس الدوله چنین دستخط مینماید : « رکن الدوله حاکم است جواب عریضه‌اش را هم با تلگراف دادیم دیگر جوابی ندارد که داده شود » . در موقعیکه رکن الدوله استاندار فارس میشود اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه

۱- اینکه اعتماد السلطنه در یادداشت‌های خود نوشته است (آدم رکن الدوله) برای این بوده که در سابق اتباع و افراد دستگاه يك وزیر ، والی حاکم و همچنین کارمندانیکه زیر نظر آنان کار می‌کرده‌اند آنها را آدم وزیر، والی و حاکم می‌گفتند. معروف است که سلطان نحسین میرزا نیرالدوله که در سال ۱۳۳۴ ق. والی خراسان بود قرآن خطی بسیار عالی از قرآن‌های حضرت رضا (ع) مفقود شد و گفتند و یا ساختند که متولی‌باشی آن را سرقت کرده و خیلی در اطراف این موضوع بحث و صحبت شد، نیرالدوله هم که در حرم امام رضا (ع) برای تشریفاتی حضور داشت گفت که من و آدم‌های مرا بگردید. (یعنی کلیه کارمندان دولت که در حرم بودند) غرض این است که حاکم کارمندان دولت را هم آدم‌های خودش فرض می‌کرده است .

خطی خود راجع به انتصاب وی چنین می‌نویسد: «۱۸ رجب ۱۳۰۹: رکن‌الدوله پنجاه هزار تومان پیشکشی داد حاکم فارس شد و پسر رکن‌الدوله هم عین‌الملک لقب گرفت».



انیس‌الدوله سوار اسب در نهارگاه لتیان مابین چهار باغ و لشکرک از سفر فیروزکوه و سوادکوه مراجعت مینماید



انیس‌الدوله سوار اسب قره‌کهر

حکومت رکن‌الدوله با همه‌گونه تشبثاتی که برای ابقای خود بعمل آورد بیش از یک سال طول نکشید که در شعبان ۱۳۱۰ ق. معزول و بجایش نصره‌الدین میرزا سالارالسلطنه پسر چهارم ناصرالدین‌شاه و نوه دختری حسن‌خان سالار در سن ۱۱ سالگی به پیشکاری حسینقلی‌خان مافی نظام‌السلطنه فرمانفرمای فارس شد. حکومت فارس اسماً با سالارالسلطنه

بود ولی رسماً نظام السلطنه والی بود<sup>۱</sup>.

رکن الدوله در حدود سال ۱۲۶۲ ق. متولد و در سال ۱۳۱۸ ق. درگذشت. نامبرده شاهزاده‌ای بوده‌گنده، بیعرضه و مانند اکثر مأمورین دولت اخاذ. در حکومت هائیکه میرفت غالباً حکومت‌های جزء را به حراج می‌گذاشت و هر کس بوی زیاده‌تر پول میداد او را به مأموریت می‌فرستاده نه فقط رکن الدوله این کار را در آن زمان می‌کرده بلکه عملی بوده معمول به تمام حکام. گمان نمی‌برم که این عیب بزرگ یعنی رشوه دادن و گرفتن از این مملکت رخت بر بندد و

۱- بی‌مناسبت نیست که شرح حال مختصری نیز از انیس الدوله در اینجا ذکر شود. انیس الدوله نامش فاطمه و از اهالی امامه و عاقل‌ترین و متشخص‌ترین زنان ناصرالدین‌شاه و عنوانش ملکه ایران بوده و ناصرالدین‌شاه خیلی از وی حرف شنوی داشته و گاهی نیز طرف شور او واقع میشده است.

در سال ۱۲۹۰ هجری قمری سفر اول ناصرالدین‌شاه به اروپا شاه او را بعنوان ملکه به‌مراه خود تا مسکو برد و چون موضوع حجاب در میان بود و به آن شکل و شمایل در اروپا بد جلوه می‌کرد بنا به گفته و رأی حاج میرزا حسین‌خان مشیرالدوله صدراعظم، شاه او را از مسکو به تهران برگرداند.

محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه راجع بوی در یادداشت‌های روزانه خود چنین مینویسد : ۲۸ شوال ۱۲۹۸ : انیس الدوله فاطمه سلطان خانم حرم محترم پادشاه که سوگلی است از اهل عمامه است از قرار تقریر یکی از اهل قریه پدر این خاتون محترم نور محمد نام از طائفه گرجی است اگرچه دو نفر دیگر می‌گفتند آملی از اهل مازندران بوده است لکن گمانم این است بر فرض هم آملی بوده شاید از طائفه گرجی بوده است که صفویه کوچانیده و در مازندران سکنی داده‌اند. در هر صورت نورمحمد رعیت بیچاره و بی‌بضاعت و بی‌مایه‌ای بود، مرد، سه اولاد از او باقی ماند : حبیب‌الله، محمدحسن و این دختر. والده این‌ها به یکی از سادات ناصرآبادی شوهر کرد. دختر را عمه او که زوجه فتح‌الله نامی بود نزد خود برد و نگاهداشت مابین اهل عمامه و فتح‌الله نزاعی شد فتح‌الله از عمامه قهر کرد عیال خود را برداشت به دولاب تهران رفت. نبات‌خانم صبییه مصطفی‌بک لواسانی که سمت للکی بشاه داشت و در حرمخانه بود به جهت پسر خود دختری خواست که وجیه باشد این دختر را یافت خواستگاری شد شوهر عمه و عموی او که کر بلائی مهدی باشد ندادند فوراً عمه را دیده نقد و جنس تعارف باودادند دختر را آوردند همین که وارد حرمخانه گردید جیران‌خانم فروغ السلطنه دختر محمدعلی تجریشی که آن وقت سوگلی بود این دختر را بخدمت خود نگهداشت کم‌کم در خدمت شاه طرف میل شد ترقی کرد تربیت شد در سفر سلطانیه بیست و دو سال قبل ۱۲۷۶ ه. ق. صیغه پادشاه شد حالا یکی از نسوان بزرگ عالم است. بسیار مقدسه و محترمه است و غالباً غضب پادشاه را فرو می‌نشاند و توسط از بیچارگان میکند.



انیس الدوله در نهارگاه تعیان

از میان برود .

اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود او را این چنین معرفی میکند : « شرح حال مفصل او درموقع نوشته خواهد شد اما اختصاراً اینکه خلقاً بسیار زشت است عظیم‌الجثه



از راست بچپ نفر دویم انیس الدوله و نفر سوم گلین خانم زنان قاصرالالدینشاه

در سال ۱۲۸۵ هجری قمری



بحدی است که شاهزاده را از ترکیب انسانی خارج کرده است، صورت هم بسیار قبیح است ابروهای درشت پر مو، سبیلین کلفت و سیاه، چشم از اندازه خارج، دماغ گنده بی قاعده. شاهزاده پسر محمد شاه است برادر پادشاه والده اش از نجبای افشار ارومیه است صیغه بوده است.

### محمد تقی

میرزا محمد تقی مستوفی، فرزند آخوند ملا محمد علی کاشانی، ملقب به لسان الملك و متخلص به سپهر در سال ۱۲۰۷ قمری در شهر کاشان متولد شده و پس از تحصیل مقدمات علوم قدیمه به شعر و عروض و قافیه پرداخت و در جوانی از کاشان به تهران آمد و بخدمت فتحعلیخان صبا ملك الشعراء فتحعلیشاه همشهری خود رسید و به تشویق صبا به تألیف کتابی در علم قافیه مشغول شد و بعلم فوت صبا در سال ۱۲۳۸ قمری این کار ناتمام ماند و میرزا محمد تقی به کاشان برگشت و در آنجا محمود میرزا پسر پانزدهم فتحعلیشاه حکمران کاشان او را به معاونت خود برگزید و باو تخاصس سپهر داد سپس از طرف فتحعلیشاه به تهران احضار و وارد خدمت دولت شد.



سپهر در عهد محمد شاه مداح خاص شاه و منشی و مستوفی دیوان بود و از طرف دربار سلطنتی به نوشتن کتاب ناسخ التواریخ مأموریت یافت و این کتاب که تاریخ عمومی است تا سال ۱۲۷۳ قمری امتداد یافته و در سال ۱۲۷۲ ق. به لقب لسان الملك ملقب گردید.

سپهر غیر از ناسخ التواریخ کتابی دارد در فن قافیه بنام (براهین المعجم) که در سال ۱۲۶۸ قمری در تهران به چاپ رسیده است.

وفات سپهر در ۱۷ ربیع الثانی سنه هزار و دویست و نود و هفت قمری در سن نود سالگی در تهران اتفاق افتاد و نعش او را به نجف اشرف منتقل ساختند. پس از درگذشت وی پسر بزرگش میرزا هدایت الله مستوفی در سال ۱۲۹۸ ق. ملقب به لقب پدر خود لسان الملك شد.

کنت گوینو که مدتی نایب (دبیر) سفارت - کاردار و وزیر مختار فرانسه در ایران



بوده در تألیف خود (سه سال در آسیا)<sup>۱</sup> و در سال ۱۸۵۹ آن را تألیف و منتشر کرده راجع به لسان‌الملک این گونه اظهار نظر می‌کند: «یک شب ما در یک مجلس شام دعوت داشتیم و جمعی از نجبای ایرانی در آن مجلس بودند لازم است بخوانندگان تذکر بدهم کسانی که در این مجلس حضور داشتند جزو طبقات ادیب و فاضل ایرانیان محسوب میشدند و خصوصاً دو نفر از آنان که یکی رضا قلی‌خان<sup>۲</sup> و دیگری لسان‌الملک سپهر میباشند از فضایل بزرگ و حتی بی‌نظیر ایران‌اند و من آرموده‌ام که در ایران کسی با اندازه این دو نفر از تاریخ کشور خودشان اطلاع ندارد.

در همان مجلس میرزاتقی معروف به سپهر که از طرف ناصرالدین‌شاه ملقب به لسان‌الملک شده و عموماً او را لسان سپهر میخوانند حاضر بود. این میرزاتقی سپهر مستوفی و مورخ رسمی کشور میباشد و مرد بسیار فاضلی است. مدعوین اروپائی این مجلس دو نفر بودند یکی من و دیگری مستشار سفارت فرانسه و همین که پشت میز شام نشستیم مقرر شد که آداب و رسوم غذا خوردن از بین برود و هر کس هر طور که راحت است غذا بخورد عده زیادی از مدعوین از این تصمیم خوشحال شدند زیرا نمیتوانستند با کارد و چنگال غذا بخورند ولی در میان مدعوین لسان‌الملک با کارد و چنگال غذا میخورد و مدعوین او را تحسین میکردند که میتواند با مهارت غذا بخورد.

لسان‌الملک سپهر نیز یکی از بزرگترین دانشمندان ایران است. این مرد به تنهایی و بدون کمک و دستیار دست بکار خارق‌العاده‌ای زده و آن این است که مصمم شده تاریخ عالم را از آغاز پیدایش بشر تا امروز بنویسد. لسان‌الملک در این کتاب عظیم<sup>۳</sup> نه تنها تاریخ کشور خود را خواهد نوشت بلکه میخواهد تاریخ تمام ملل را جمع‌آوری نماید. این کار خیلی دشوار و خصوصاً تطبیق تواریخ ملل مختلف عالم با یکدیگر کاری بنهایت صعب است و بیهوده آنکه ایرانیان در نوشتن تاریخ به ذکر وقایع بزرگ اکتفا نمیکند بلکه تمام وقایع کوچک و حتی افسانه‌ها را هم با وقایع برجسته تاریخی توأم مینمایند. کسیکه میخواهد چنین کتابی بنویسد باید حافظه خارق‌العاده داشته باشد و لسان‌الملک هم دارای چنین حافظه‌ای است، و بسی اغراق من کسی را ندیدم که حافظه‌اش نیرومندتر از لسان‌الملک سپهر باشد. چنین تاریخ عظیم را که تاکنون دو جلدش چاپ شده یک اروپائی به تنهایی نمیتواند بنویسد. علتش این است که در کشورهای اروپائی اصول تنقید رایج میباشد و حال آنکه در ایران اصول تنقید کتاب رواج ندارد.

در اروپا یک نویسنده وقتی کتابی منتشر کرد منقدین در جراید و مجلات محاسن و

۱- ۱۸۵۸-۱۸۵۵ برابر با ۱۲۷۵-۱۲۷۲ قمری.

۲- منظور رضا قلی‌خان هدایت‌الله‌باشی میباشد.

۳- مراد ناسخ‌التواریخ است.

معایب کتاب او را میگویند و اگر خطا گفته باشد خطای او را بر رخ میکشند ولی در ایران این رسم وجود ندارد و نویسنده پس از انتشار کتاب میداند که کسی کتاب او را تنقید نخواهد کرد. من تصور میکنم اطمینان از این موضوع سبب شده که لسان‌الملک به تنهایی دست باین کار عظیم بزند و حال آنکه چنین کاری را در اروپا سه هزار دانشمند هم نمیتوانند بدون عیب و نقص به سامان برسانند علت دیگری که سبب شده لسان‌الملک سپهر به تنهایی و بدون دستیار دست به این کار مهم بزند این است که مورخین ایرانی مقید نیستند که نظیر مورخین اروپائی مأخذ حقایق تاریخی خود را ذکر نمایند.

مورخ اروپائی وقتیکه کتاب مینویسد باید مندرجات کتابش متکی به کتب تاریخی گذشتگان نه کتب افسانه باشد و یا از روی خرابه‌ها و آثاری که از زیر خاک بیرون آمده حقایق تاریخی را استنباط نماید و بنویسد ولی مورخین ایرانی بذکر مأخذ پابند نیستند و ممکن است شخصی ده جلد تاریخ بنویسد بدون اینکه مأخذ هیچیک از مندرجات کتاب خود را ذکر نماید. لسان‌الملک تنها يك مورخ نیست بلکه مثل بسیاری از فضلاء ایرانی شعر هم میگوید و از فصحاء و بلغاء محسوب میشود. لسان‌الملک در تدوین احکام رسمی که عموماً بنام فرمان میخوانند خیلی ورزیده و استاد است.<sup>۱</sup>

حاجی محمد تقی شاهرودی اصلاً اصفهانی بوده و چون سابق با شاهرود تجارت عمده داشته و مدتی هم در شاهرود ساکن بوده از این جهت معروف به شاهرودی شد. در سابق تجارت زیاد با روسیه میکرد و چون با خانواده هدایت مخصوصاً با مرتضی قلیخان صنیع‌الدوله خصوصیت کامل داشت افکار تجدیدپرویی در وی ایجاد شد و بخیال تأسیسات جدید در امورات تجارتی در ایران افتاد و بشرکت آن مرحوم کارخانه

#### محمد تقی

۱- بطوریکه در کتب تاریخی ایران مسطور است کنت گوینو در سال ۱۸۱۶ میلادی (۱۲۳۲ ه. ق.) در بردو متولد و پس از اینکه بسن رشد و بلوغ میرسد داخل خدمت وزارت خارجه شده و چندی بعد بایران مأموریت پیدا میکند. مدتی نایب سفارت بوده و بعد در سال ۱۸۵۶ میلادی برابر با ۱۲۷۳ ق. بسمت کاردار سفارت و سپس در سال ۱۸۶۱ (۱۲۷۸ ق.) بسمت وزیر مختاری فرانسه در ایران گزیده میشود. اما در کتب اروپائی از قبیل دایرة المعارف - لاروس بزرگ و غیره بطوری که خودش نیز نوشته از سال ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ میلادی برابر با ۱۲۷۲ تا ۱۲۷۵ ه. ق. در ایران بوده است. کنت دو گوینو مؤلف کتب زیادی است که تماماً برای مطالعه سودمند میباشد. اما آنچه که مربوط بایران بوده و با تحقیق و تتبع نوشته از این قرار میباشد:

- ۱- سه سال در آسیا ۱۸۵۸.
- ۲- خط میخی ۱۸۶۴.
- ۳- مذاهب و فلسفه
- ۴- تاریخ ایران طبق گفتار مورخین شرقی ۱۸۶۹.
- کنت دو گوینو در سال ۱۸۸۲ در ایتالیا در سن ۶۶ سالگی درگذشت.

نخ بافی در تهران وارد و دائر کرد .

شاهرویی از تجار محترم تهران و جزو مشروطه طلبان شماره یک بود و در زمان مشروطیت برای مخارج متحصنین سفارت انگلیس و عثمانی همراهی های مادی و معنوی بسیار نمود. در دوره اول مشروطیت ۱۳۲۴ هجری قمری از طرف تجار تهران وکیل مجلس شورای ملی شد . در سال ۱۳۳۴ ق. در جنگ بین الملل اول که جمعی از مشروطه طلبان و وکلای مجلس از تهران برای مدافعه از هجوم روس ها به قم و از آنجا بخارج مملکت مهاجرت کردند حاجی محمد تقی هم در جزو مهاجرین بود و در سال ۱۳۳۶ ه. ق. از موصل بایران بازگشته ، و بواسطه مرض قدیمی کلیه که داشت ، در سنجایی در گذشت.

### محمد تقی

میرزا تقی یسا میرزا محمد تقی علی آبادی پسر میرزا محمد زکی مستوفی الممالک<sup>۱</sup> آغامحمدخان قاجار بوده و در سال ۱۲۲۴ قمری که عبدالله میرزا متخلص به دارا پسر یازدهم فتحعلیشاه قاجار در سن ۱۳ سالگی بحکومت زنجان منصوب شد میرزا محمد تقی علی آبادی که در این ایام از منشیان خاص شاه بود ملقب به صاحب دیوان شده بوزارت عبدالله میرزا اختصاص یافت و به زنجان روانه گردید لکن از شغل و سمت خویش چندان راضی نبود و در یکی دو قصیده از قصائد خود که در مدح فتحعلیشاه گفته از کار خود شکایت نموده است<sup>۲</sup>.

در سال ۱۲۴۵ ق. که میرزا فریدون مشهور به میرزا خانلر که منشی الممالک (رئیس دفتر مخصوص) شاه بود به ناخوشی و با درگذشت ، میرزا محمد تقی صاحب دیوان بجای وی بسمت منشی الممالکی برقرار گردید و تا سال ۱۲۴۹ ق. در سمت مزبور باقی بود. در این سال از شغل خود معزول و بجایش سمی او میرزا محمد تقی نوائی پسر میرزا رضاقلی وزیر سابق ، منشی الممالک<sup>۳</sup> شد .

پس از درگذشت فتحعلیشاه در سال ۱۲۵۰ ق. علیشاه ظل السلطان که در تهران بود بنام عادلشاه جلوس نمود و از آنطرف محمدمیرزای ولیعهد پس از جلوس در تبریز بهمراه قائم مقام ثانی از تبریز بسوی تهران حرکت کرده به قزوین رسید در این هنگام میرزا محمد تقی صاحب دیوان خواست اظهار لویه ای کرده میانه دو مدعی سلطنت را التیامی دهد و به قزوین شتافت و به نزد محمدمشاه بار یافت پس از مذاکره ، نتیجه گفتگو این شد که محمد شاه زودتر بطرف تهران عزیمت نموده وظل السلطان از سلطنت چهل روزه خود بکلی خلع گردید .

پس از کشته شدن قائم مقام در سال ۱۲۵۱ ق. یکی از جمله اشخاصیکه داوطلب مقام صدارت بود و خیلی برای اینکار دوندگی میکرد و خود را الیق از دیگران میدانست همین

۱- وزیر دارائی .

۲- از آنجمله می گوید :

زنگار خورده ایم ز زنگان من و فلک	اندر دلم نهفته و دردیش آشکار
گفتن نیارم از چه شناسیم صیقلش	ای خاک پاک در گه میمون شهریار
محروم با نصیبم و منصوب بی عمل	تحقیق یافت قاعده جبر و اختیار

۳- وزیر رسائل - رئیس دفتر مخصوص .

میرزا محمدتقی صاحب دیوان بود. کوشش او نتیجه‌ای نبخشید و سرانجام محمدشاه برای هرجهتی که فرض شود معلم و مرشد خود حاجی میرزا آقاسی را صدراعظم خویش نمود. سجع مهر محمدشاه:

شکوه ملک و ملت رونق آئین و دین آمد محمدشاه غازی صاحب تاج و نگین آمد  
اثر طبع او است. بطوریکه معروف است میرزا محمدتقی صاحب دیوان متخلص به صاحب  
از اشعار خودش خیلی خوشش می‌آمده و آنها را نظیر اشعار شعراء سلف و خود را همپایه  
سعدی میدانسته است.

دیوان وی با دیوان میرزا شفیع وصال شیرازی (متوفی ۱۲۶۲ ه. ق.) توأماً چاپ شده  
است. صاحب علاوه بر دیوان اشعار کتابی دارد بنام ملوک الکلام که آن را منشیا نه تألیف  
نموده است. گرچه عبارات کتاب را از قول فتحعلیشاه دویمین پادشاه از سلسله قاجاریه نقل  
کرده اما این مطلب من باب تملق و چاپلوسی شرقی بوده و تمام متن کتاب مزبور اعم از  
تقریر و تحریر از خود میرزا تقی صاحب دیوان مییاشد.

محمدتقی خان از طوائف اعراب مقیم نواحی خراسان که معروف  
بوده اند بعرب میش مست و سالها رؤسای آنان در ترشیز<sup>۱</sup> حکومت

#### محمدتقی

داشته اند<sup>۲</sup>.

در سال ۱۲۴۵ قمری که احمدعلی میرزا پسر نوزدهم فتحعلی شاه بجای حسینخان  
سردار حاکم خراسان شد مصطفی قلی خان برادر محمدتقی خان که از سال ۱۲۲۴ ق. بوسیله  
محمودلی میرزا والی خراسان دستگیر و به تهران فرستاده شده بود پس از ۲۲ سال اقامت  
در تهران وزیر نظر بودن بهمرام حاکم تازه خراسان به مشهد آمد و دوباره به حکومت  
کاشمر برقرار گردید.

مصطفی قلیخان پس از ورود به کاشمر از نظر انتقام جوئی از مخالفین و دشمنان خود  
بنای بدسلوکی و تعدی را نسبت به اهالی گذاشت مردم از ظلم و جور او بستوه آمده بر وی  
شوریده او را دستگیر و زندانی کردند و برادرش محمدتقی خان را بجای وی بر خود حاکم  
اختیار نمودند. محمدتقی خان نیز در آن حدود مردی قوی و مقتدر بوده و ولات خراسان  
کمتر دسترسی بوی داشته اند.

#### ۱- کاشمر کنونی

۲- راجع بوجه تسمیه کلمه میش مست سر جان ملکم انگلیسی در جلد دوم کتاب تاریخ  
ایران چنین گوید: «محال ترشیز که پلافاصله در شمال طبس افتاده است در تصرف قبیله دیگر  
از اعراب است که به میش مست معروفند. گویند این نام بدین سبب برایشان افتاده که به جهت  
میشی باهم جنگ کردند. پیش از آنکه این نام برایشان اطلاق شود از قبیله جمالی محسوب  
می شدند.

در سال ۱۲۴۷ ق. که خسرو میرزا به همراه نائب السلطنه پدر خود به کرمان آمده بود باو دستور داده شد که از راه بیابان (کویر) به طیس رفته با اتفاق امیرعلینقی خان و کیل طیس امور ترشیز (کاسمر) را تصفیه و خوانین آنجا را مطیع نماید و پس از انجام این کار به مشهد آمده باردوی نائب السلطنه ملحق شود. خسرو میرزا چنین کرد و پس از مختصر زد و خوردی با محمدتقی خان حاکم ترشیزاو و برادرانش را با خود به مشهد به نزد عباس میرزا نائب السلطنه آورد. عباس میرزا چندان تعرضی نسبت بآنان ننمود بلکه آنها را مورد مرحمت خود قرارداد و در ماه اول سال ۱۲۴۹ ق. که عازم تهران شد امراء و خوانین خراسان را با عبدالرضا خان یزدی که متدرجاً در جنگ دستگیر کرده بود آنان را با خود به تهران برد. محمدتقی خان که با اتفاق سایر مقصرین به تهران رسید پس از چندی برخلاف سایرین، که هر يك به فراخور وضع خود بمجازات رسیدند، مورد بخشایش واقع و قرار شد که دوباره به همراه نائب السلطنه به خراسان بازگردد و مشغول بخدمتگزاری شود.

#### محمدتقی

میرزا محمدتقی آشتیانی پسر هاشم خان پسر آقا محسن آشتیانی<sup>۲</sup> که در اوائل سلطنت فتحعلیشاه وارد خدمت استیفاء (عضو وزارت دارائی) شد و در این زمان حاج محمدحسین خان اصفهانی مستوفی الممالك یعنی وزیردارائی بود میرزا محمدتقی بتدریج ترقی نمود و عنوانی پیدا کرد و در جنگی که در سال ۱۲۳۷ قمری میان ایران و عثمانی در گرفت و غلبه با لشکر ایران شد میرزا محمدتقی برای قرار مصالحه مأمور شده و به ارزنة الروم رفت و چندی بعد به لقب قوام الدوله ملقب گردید.

در سال ۱۲۶۲ ق. بجای منوچهر خان معتمد الدوله بوزارت و پیشکاری فیروز میرزا (فرمانفرما) والی فارس تعیین شده و روانه شیراز شد. وزارت او چند ماهی بیش طول نکشید که بواسطه تغییر مأموریت فیروز میرزا و آمدن فریدون میرزا با لقب فرمانفرمائی بجای برادر خویش بفارس، قوام الدوله از وزارت استعفاء داده به تهران آمد و بجای وی میرزا جعفر مستوفی سواد کوهی بوزارت و پیشکاری (معاونت) استانداری فارس تعیین گردید.

میرزا محمدتقی قوام الدوله در سال ۱۲۶۲ ق. در گذشت و در قم در مقبره اختصاصی که برای خود ساخته بود ب خاک سپرده شد. اعقاب و احفادش نیز از جمله ابراهیم معتمد - السلطنه - حسن و ثوق الدوله - احمد قوام السلطنه و غیره در آنجا مدفون میباشند.

محمدتقی معز المملك به کلمه تقی در جلد اول صفحه ۲۲۳ رجوع

#### محمدتقی

شود.

- ۱- رضاقلی خان ایلخانی زعفرانلو - محمدخان قرائی - محمدتقی خان - مهدیقلی خان برادر محمدخان قرائی - جعفرقلیخان پسر نجفقلی خان و داماد رضاقلی خان ایلخانی.
- ۲- آقا محسن نامبرده شده جدا علی خانواده مستوفی - دفتری - وثوق - قوام - دادور و میکده میباشد.

میرزا محمد تقی معروف به حجة الاسلام و متخلص به نیر پسر ملا محمد

محمد تقی

مقانی (متوفی ۱۲۶۸ قمری) از مشاهیر فرقه شیخیه و از علماء و

ادباء و فضلاء بوده وی دارای تألیفات و همچنین دیوان شعر است. از کتب مؤلفه او هفت کتاب که از آن جمله صحیفه الابرا که قریب به هشتاد هزار بیت میباشد در تبریز چاپ شده است. نامبرده در انتقاد قریحه فوق العاده ای داشته و دارای مناعت طبع و عزت نفس بوده است. در سال ۱۲۴۷ در تبریز متولد و در سنه ۱۳۱۲ هجری قمری در همان شهر درگذشت. میرزا محمد تقی و پدرش ملا محمد مقانی از اولین کسانی هستند که به دین سید علی محمد باب رده نوشته اند.

حاج شیخ محمد تقی وکیل الرعایای همدانی فرزند حاج محمد هاشم میدانی

محمد تقی

که پیش از مشروطیت بشغل دلالی امورات تجارتی مشغول و معروف

بود. از وکلای دوره اول مجلس شورای ملی (۱۳۲۴ قمری) از همدان و در دوره اول مرد درستکار و روشنفکری بوده و در میان مردم شهرتی بدرستی و امانت پیدا کرد. پس از فتح تهران و خلع محمد علی شاه برای ترتیب کارها هیأت مدیره ای درست شد و این هیأت تا چندی

۱- میگویند هنگامیکه قانون انتخابات در مجلس مطرح بود وکیل الرعایا پیشنهاد کرد زنان هم حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را داشته باشند، بواسطه دادن این پیشنهاد هیاهویی در مجلس بلند شد و مجلس متشنج گردید و سید عبدالله بهبهانی که در مجلس حضور داشت و دارای نفوذ کامل بلکه همه کاره بود دستور داد که او را از مجلس خارج نمایند. شیخ محمد حسین یزدی از وکلای مجلس که چنین دید پیشنهاد جلسه خصوصی داد و با پیشنهاد وی موافقت شد. شیخ حسین در جلسه خصوصی اظهار داشت: «که در شهر ما هنگامیکه دخترها را میخواهند عروس کنند قبلاً آرایشگر (مشاطه) آمده زنان را آرایش میکند و در موقع آرایش، دخترها سر دو پا مینشینند. در بین عملیات آرایش، از او بادی در رفت و دخت خیلی شرمند شد. آرایشگر کهنه کار دید دختر خیلی خجل شده گفت خوشحال باش که این عمل آمدگار تست و شکم اولت پسر خواهد بود. پس از مدتی که آرایشگر مشغول بود و بکار خود ادامه میداد دوباره دختر عمل سابق خود را تکرار کرد و این بار زیاد خجالت نکشید و پس از مدتی تأمل خود دختر بحرف آمده رورا به آرایشگر کرد و گفت که این یکی چه خواهد بود آرایشگر با تعجب نگاهی بوی کرده باو جواب داد که دختر جان اول آنکه زائیدی بزرگش کن تا برسد باین یکی. حال که حق انتخاب شدن و انتخاب کردن به مردها داده شده بینیم چه میشود و از آب چه درمی آید تا برسد به زنها. اینکه والتر آلکساندر اسمارت W. A. Smart نایب سفارت انگلیس در گزارش خود بوزارت خارجه انگلستان که در اسناد وزارت خارجه انگلیس مجلد ۳۷۱۳۰۱ مطبوع است می نویسد: «ناگفته نماند در موردی آقای سید محمد مجتهد طباطبائی سبب شد که ملازمان وی یکی از وکلای بیچاره را که عقایدش با او موافق نبود از مجلس بیرون اندازند» راجع بهمین موضوع است نهایت اشتباهی که روی داده بجای سید عبدالله بهبهانی سید محمد طباطبائی ذکر شده است.



مملکت را اداره میکرد از اقدامات این هیأت تشکیل کمیسیونی بود برای اخذ وجه از متمولین و از این راه مبلغی در حدود پانصد هزار تومان جمع شد و وکیل الرعایای همدانی تحویل داری و صد و قداری آن را عهده دار گردید. در دوره دوم ۱۳۲۷ ق. نیز از همدان وکیل شد و این بار در امورات دولتی مخصوصاً مالیه مداخلات میکرد و مدتی هم شغل اسمی داشت از این راه یا از راههای غیر مشروع دیگر ثروت معتنا بهی جمع کرد و مشغول کار و کاسبی گردید شهرت داشت که دارای اختلال دماغی است و گاهی هم این اختلال شدت پیدا میکرد<sup>۱</sup>.

### محمد تقی

شیخ محمد تقی معروف به آقا نجفی اصفهانی فرزند حاج شیخ محمد باقر ابوانکیفی از روحانیون متنفذ و خیلی متمول اصفهان بوده و برای پیشرفت و گسترش نفوذ خود اعمالی را مرتکب میشده که مزاحمت دولت و بی نظمی امور را فراهم می نموده است. نامبرده در ماه ربیع الثانی سال ۱۲۶۲ قمری متولد و در شعبان ۱۳۳۲ ق. در گذشت و در بقعه مخصوص بخویش مدفون گردید.

آقا نجفی دارای تألیفات زیادی است که خیلی از مطلعین میگویند که از خود او نیست بلکه از دیگران بوده که بنام او انتشار و شهرت یافته است. بطوریکه از شرح حالش معلوم میشود جنبه ریا و عوام فریبی وی بر جنبه های دیگرش می چربیده و غلبه داشته است. آقا نجفی را بامر ناصرالدین شاه در سال ۱۳۰۷ ق. و بعد مظفرالدین شاه در سال ۱۳۲۱ ق. به تهران آوردند چندی در تهران اقامت داشت و سپس به اصفهان بازگشت.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود می نویسد: «جمعه ۸ رجب ۱۳۰۷: اصفهان مغشوش است ملا نجفی مجتهد چند نفر را به تهمت بایی گری به میل خود بدون اجازه سر بریده است شاه متغیر بودند ظاهراً ایلچی انگلیس شکایت کرده بود یوزباشی مأمور شد برود ملا نجفی را بیاورد، و نیز مینویسد: «دوشنبه ۱۵ رمضان ۱۳۰۷: من وقت ظهر در مسجد ملا عزیز الله<sup>۲</sup> که در وسط شهر است و آقای نجفی که از اصفهان او را مغضوباً بجهت فتوای قتل بایی ها آوردند<sup>۳</sup> آنجا نماز میخواند رفتم. جمعیت زیاد بود بعد

۱- شیخ حسین یزدی، باوجود اینکه آخوند و ملای روحانی بود، در میان همطرازهای خود، مردی روشن فکر بوده و در دوره های اول و دوم و سوم از تهران به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد. نامبرده در سال ۱۲۳۳ متولد و در سال ۱۳۱۱ خورشیدی، در سن ۷۸ سالگی، در تهران در گذشت.

۲- سید عزیز الله

۳- هفت نفر با تهام باییگری در سده اصفهان کشته شدند.



از راست به چپ: شیخ هادی کر بلالی - حاج سید اسمعیل ریزی ۲ وکیل دوره اول مجلس ۲ - شیخ محمد تقی

آقا نجفی - حاج آقا نورالله - سید سراج الدین صدر

از نماز موعظه کرد با پرده از شاه بدگفت و هیچ شاه دعا نکرده از منبر پائین آمد و رفت. م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۱۸۸ کتاب خاطرات و خطرات تالیف خود زیر عنوان مقدمات مشروطیت مینویسد: «آقا نجفی را عین الدوله به تهران آورده بود سید عبدالله توسط میکرد محل اعتناء نبود پی بهانه میگشتند».

حاج محمد تقی فصیح الملك شیرازی منخلص به شوریده متولد در سال

**محمد تقی**

۱۲۷۴ قمری فرزند عباس که مردی پیشه‌ور بوده. شوریده در سن ۷ سالگی

بواسطه عارضه آبله از هر دو چشم نابینا گشت. ابتداء لقبش مجد الشعراء بود بعد ملقب به فصیح الملك

۱- حاج سید اسمعیل ریزی، سیدی اهل فضل و مورد اعتماد بوده و مدتی هم ریاست

دادگستری (عدلیه) اصفهان را داشته است.

۲- دهکده‌ای است در بلوک لنجان ۷ فرسخی اصفهان.

۳- سید سراج الدین صدر عموزاده سید اسمعیل صدر که از مراجع تقلید بوده و مدتی نیز رئیس

دادگستری یزد بود.

شد و در سال ۱۳۴۵ قمری = ۱۳۰۵ خورشیدی در سن ۷۱ سالگی درگذشت . نامبرده دارای دیوان شعری است که بطبع رسیده است .



میرزا محمد تقی شوریده فصیح الملک

### محمد جعفر

حاج محمد جعفر کبود راهنگی قراگزلو متخلص به مجذوب و ملقب بلقب طریقتی مجذوب علیشاه از اعظم فضلاء و اما جد عرفای قرن ۱۳ هجری است. نامبرده فرزند حاج صفرخان و او فرزند عبدالله بیک بوده است . حاج محمد جعفر دارای تصنیفات و تألیفات زیادی در عرفان و غیره میباشد و در سال ۱۲۳۹ هـ . ق. در تبریز درگذشت و در مزار سید حمزه مدفون گردید .

### محمد جعفر

محمد جعفر کاشانی صدراعظم چهل روزه<sup>۱</sup> علیشاه ظل السلطان معروف به عادلشاه پسر دهم فتحعلیشاه بوده و بنا بگفته جهانگیر میرزا در صفحه ۲۳۱ تاریخ نو: «و کلمه: (سلطنت علیشاه نود روز بود) تاریخ سلطنتش آمد». جهانگیر میرزا پسر سوم عباس میرزا نایب السلطنه در صفحه ۲۲۱ کتاب تاریخ نو تألیف خود محمد جعفرخان را این چنین معرفی میکند: «محمد جعفرخان کاشی را که از عهد صبی تا ایام التواء تربیت شده و دست پرورد؛ ظل السلطان و از همه رموز و غموض آگهی داشت بمنصب وزارت دیوان اعلی برداشتند».

علیخان یا علیشاه ظل السلطان که حاکم تهران بود پس از مرگ پدرش فتحعلیشاه

۱- بنا به گفته مؤلف نامخ التواریخ .

در سال ۱۲۵۰ هجری قمری خود را بنام عادلشاه پادشاه خواند . و به تخت سلطنت نشست و محمدجعفرخان کاشانی را صدراعظم خود نمود . محمدجعفرخان بنابستور واغواى میرزا ابوالحسنخان شیرازی وزیر دول خارجه معروف به ایلچی و دیگران حيله‌ای برانگیخته چند نفر را برای گفتگو و مصالحه با محمدشاه روانه تبریز نمود از آن جمله هزار تومان به میرزا مهدی ملك الكتاب فراهانی عموزاده و داماد قائم مقام بعنوان هزینه سفر و پنج هزار تومان هم باو وعده داد که پس از گذراندن امر مصالحه ، از عادلشاه گرفته باو بدهد لکن این قبیل واسطه‌ها و گفتگوهای بچه گانه کوچکترین تأثیری در وجود قائم مقام ننمود و باشتاب هرچه تمامتر محمدشاه را وارد تهران کرده به تخت پادشاهی نشاند و عادلشاه و صدراعظمش نیز قبلاً به دستور وی توقیف و زندانی شده بودند و تفصیل دستگیری آنان از این قرار است :

محمدباقرخان قاجار دولوپیکلریبیکى توران پسر میرزا محمدخان بیگلربیگی ودائی محمدشاه بدستور قائم مقام محمدجعفرخان را که بیشتر اوقات در ارك سلطنتی میخواستید شبانه آمده در بستر خواب او را دستگیر کرد و بعد بسراغ ظل السلطان رفته او را نیز توقیف نمود و بعد جمعی از تفنگچیان را در گرد او نگهبان ساخت . محمدجعفرخان در اینمدت اموال و پول زیادی که برای خویشتن جمع آوری کرده بود آنها را در چهل بار بسته بندی کرده به حضرت عبدالعظیم انتقال داد و نظرش از این کار این بود که در هنگام فرار آنها را با خود برده در جای مطمئنی پنهان نماید .

بیگلربیگی پس از توقیفش اموال او را نیز دوباره به تهران بر گردانده آنها را در یکی از سراهای سلطنتی رویهم انباشت و این اموال را بعداً در حدود صد هزار تومان در ۱۳۷ سال پیش بر آورد کرد و در زمانی که محمدشاه وارد تهران شد و اموال را دید تمام آنها را به بیگلربیگی بخشید و محمدجعفرخان راهم بوی سپرد که او را برده در خانه خود زندانی نماید . محمدجعفرخان مدتی در خانه بیگلربیگی زندانی بود چندی نیز در خانه حسینعلی خان میرالممالک و بعد به قاسم خان سرتیپ فوج خاصه سپرده شد تا او را تحت نظر خویش نگهدارد . محمدشاه در سال ۱۲۵۶ قمری بوساطت حاج میرزا آقاسی صدراعظم او را بخشید و از این تاریخ بکلی آزاد گردید و چندی نگذشت که دوباره خود را وارد خدمت دربار نمود .

آخوند ملا محمدجعفر شیخ العلماء ته باغ الله ای از علمای روحانی

محمد جعفر

کرمان بوده و در حدود سال ۱۲۴۱ هجری قمری متولد و در سال

۱۳۱۱ ه.ق. در سن ۷۰ سالگی در گذشته است .

ادوارد برون در کتاب انقلاب ایران راجع به وی مینویسد : و ملا محمدجعفر کرمانی

مردی حکیم و بزرگواری بنام ویکی از پیشوایان دیرین نهضت آزادی ایران بوده است و هفتادسال عمر کرد و در اوائل سلطنت ناصرالدینشاه با اتهام بایگیری بتوسط خان باباخان حاکم کرمان زندانی شد و در ۱۳۱۱ ه. ق. (۱۶۹۳ م.) مرده است. پدرش محمد از کسبه بازار بود و در ابتداء هر دو بطریقه شیخیه درآمدند و تا پیدایش و ادعای میرزا علی محمد شیرازی معروف به باب بهمان طریقه باقی و پایدار بودند پس از فوت حاج سید کاظم رشتی حاج محمد کریم خان قاجار را بعنوان رکن رابع پذیرفت و این موضوع موجب عداوت و نفرت فیما بینشان گردید.

ملا صادق مقدس خراسانی و حاج محمد علی قدوس که از طرف سید علی محمد باب از شیراز برای تبلیغ حاج محمد کریم خان و سایر علماء بکرمان آمده بودند ملا محمد جعفر پس از ملاقات با آنان داخل فرقه بابیه گشت.

در اوائل سلطنت ناصرالدینشاه در حکومت خان باباخان سردار بنا بشکایت و اشاره حاج محمد کریم خان و همچنین با اتهام بایگیری، سردار وی را مدت یکماه به حبس انداخت و بالاخره بوساطت حاج سید جواد امام جمعه کرمان (متوفی ۱۲۸۷ ه. ق.) از زندان بیرون آمد و نوبت دیگر در ایام حکمرانی مرتضی قلیخان وکیل الملک ثانی (متوفی ۱۲۹۶ ه. ق.) ویرا مجبور به مهاجرت از کرمان نمودند لاجرم به مشهد رفته چندی در آنجا اقامت جست پس آنگاه بکرمان بازگشت و بسیار با احتیاط رفتار مینمود و در هیچیک از مراحل قیام و اقدامات خطرناک بابیه داخل نشد و در ظاهر مقام ملائی اسلامی را محفوظ داشته طریق احتیاط و تحفظ را فرو نگذاشت و پس از کشته شدن میرزا علی محمد باب در تبریز، خود و چهار فرزندش بطریقه ازلی از فرق بابیه گرویدند.

محمد حسن خان (صنیع الدوله - اعتماد السلطنه) پسر چهارم حاج علیخان مقدم مراغه‌ای حاج الدوله (فراشاهی) ناصرالدینشاه که در ۲۱ شعبان ۱۲۵۹ هجری قمری در تهران متولد شده و از شاگردان دوره اول مدرسه دارالفنون بوده است باین معنی که پس از افتتاح دارالفنون در سال ۱۲۶۷ ق. در سن نه سالگی وارد مدرسه در رشته نظام شده و در همین سال و در همین سن بموجب حکم عزیزخان مکرری

۱ - محمد حسنخان سردار ایروانی برادر حسینخان سردار یا حسینخان سردار قاجار قزوینی در اوایل معروف بود به حسنخان سردار ساری اصلان (شیرزرد) و بعد بخان باباخان سردار ایروانی شهرت پیدا کرد نامبرده از سال ۱۲۶۸ ق. تا ۱۲۷۱ ق. حاکم کرمان بوده و در سال اخیرالد کر بنا خوشی سکنه در گذشت و در نجف در رواق حرم حضرت علی (ع) مدفون گردید.

۲ - شیخ مهدی بحر العلوم (در دوره اول از کرمان جزو نمایندگان مجلس بوده) - شیخ احمد روحی - شیخ محمود افضل الملک و شیخ ابوالقاسم.

سردار کل<sup>۱</sup> بمنصب وکیل (گروهبانی) در رشته پیاده نظام ارتقاء یافته و از این تاریخ



محمدحسنخان

(۱۲۶۷) تا آخر عمر (۱۳۱۳ ق.) متوالیاً داخل در خدمات دولتی بوده و خلقتاً و خلقاً خیلی شبیه به پدرش حاج علیخان حاجب الدوله بوده است.

ناصرالدینشاه که امیر قاسمخان فرزند جیران فروغ السلطنه دختر محمدعلی تجریشی<sup>۲</sup> زن سوگلی خود را که خیال ولیعهدی او را داشت و در سال ۱۲۷۴ ه. ق. ولیعهد نمود برای وی پیشکار و دم و دستگاه مفصلی ترتیب داد از آن جمله محمدحسنخان (اعتماد السلطنه) در سال ۱۲۷۱ ق. در سن ۱۲ سالگی یکی از نوکران ولیعهد خردسال گردید: خود اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود در این باب مینویسد: « و صفر

۱۳۰۱: سی سال قبل من نوکر امیر قاسمخان ولیعهد بودم ».

در ذیحجه سال ۱۲۷۵ ق. هنگامیکه حاج علیخان مقدم مراغه‌ای از منصوبیت شاه بیرون آمده و ملقب به ضیاءالملک و حاکم خوزستان و لرستان گردید محمدحسنخان در سن ۱۶ سالگی به منصب سرهنگی ارتقاء یافته بریاست قشون (فرمانده لشکر) و نیابت حکومت‌های مزبور تعیین شده و به همراه پدر خویش با نسامان عزیمت نمود و بعد در سال ۱۲۷۶ ق. در سن ۱۷ سالگی حاکم شوشتر شد.

در سال ۱۲۷۷ ق. که پدرش از حکومت معزول شد او هم به همراه پدر به تهران آمد و در سال ۱۲۷۸ ق. که ضیاءالملک بوزارت عدلیه منصوب گردید او هم معاونت پدر را در در سالگی عهده‌دار شد.

در سال ۱۲۸۰ ق. که حسنعلیخان گروسی (امیر نظام) وزیر مختار ایران در پاریس بود<sup>۳</sup> محمدحسنخان بسمت وابسته نظامی در سفارت ایران منصوب شد و دو سال هم نایب دوم (دبیر) سفارت بود.

۱- در این تاریخ سردار کل به معنی وزیر جنگ و سپهسالار بوده.

۲- بعد محمدعلیخان شد.

۳- حسنعلیخان گروسی از سال ۱۲۷۵ تا ۱۲۸۳ ه. ق. برابر با ۱۸۵۸ تا ۱۸۶۶ میلادی قریب به هشت سال وزیر مختار ایران در پاریس بوده است.





صنیع الدوله



محمد حسن خان و شیخ حسن خان



از راست به چپ: ملیچک (امین خاقان) - ماچکی کوچک - محمد باقر خان دولچه (ادیب الملک - اعتماد السلطنه) -  
موجول خان (صدیق السلطنه) - ناصرالدین شاه - حسین خان چرتی (صدیق خلوت) - پسر محمد ابراهیم خان  
صدیق خلوت - محمد حسن خان (صنیع الدوله - اعتماد السلطنه) - سلطان محمد میرزا (نیر الدوله) ۱

۱- ملیچک - ماچکی - دولچه - موجول - چرتی و غیره نام‌هایی است که ناصرالدین شاه  
به غلام بیجه‌های خود داده که بعد اینان از پیشخدمتان و رجال درباری او شدند.

در سال ۱۲۸۴ ق. پس از چهار سال اقامت در پاریس و تکمیل تحصیلات بایران بازگشت و بسبت پیشخدمتی و مترجمی حضور شاه تعیین گردید. محمدحسنخان در ابتداء اشتغال بکار، در ضمن اینکه از پیشخدمتان خاصه ناصرالدینشاه بود، برای روزنامه ملتی که زیر نظر علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه از سال ۱۲۸۳ تا ۱۲۸۷ ق. انتشار می‌یافته موضوعاتی را نیز از کتب فرانسه بفارسی ترجمه می‌کرده است.

در سال ۱۲۸۸ ق. بسمت ریاست کل دارالطباعة و دارالترجمة ممالك محروسه ایران تعیین و ملقب به صنایع الدوله شده و عمل جراید بعهدۀ وی واگذار می‌شود و در اولین روزنامه‌ای که زیر نظر او در این سال انتشار یافت (روزنامه ایران سلطانی) است.

در مجلد سوم منتظم ناصری صفحه ۳۱۹ نام روزنامه مزبور فقط (ایران) ذکر شده و در این زمان است که روزنامه نظامی بنام مریخ بمدیریت او در سال ۱۲۸۹ ق. دائر و تا سال ۱۲۹۷ قمری بطور ماهانه منتشر می‌شده است و دیگر روزنامه علمی است که در سال ۱۲۹۳ ق. بطور ماهیانه دایر و تا سال ۱۲۹۷ ق. بمدیریت خود او انتشار می‌یافته است.

در سفر اول ناصرالدینشاه بارون (۱۲۹۰ ق.) به همراه شاه بارون را رفت شاه پس از بازگشت تشکیلات تازه و تغییراتی (آنهم موقتی) در هیأت دولت بمیل شخصی خود داد، در این تغییرات امامقلی میرزا عمادالدوله را بجای محمدقلیخان آصف‌الدوله و زیرداد گستری نمود و محمد



ناصرالدین‌شاه و اعتضادالسلطنه در حال روزنامه خواندن

۱- روزنامه ایران در سال ۱۲۸۸ ق. تأسیس و تا سال ۱۲۹۹ ه. ق. پانصد شماره انتشار یافت.

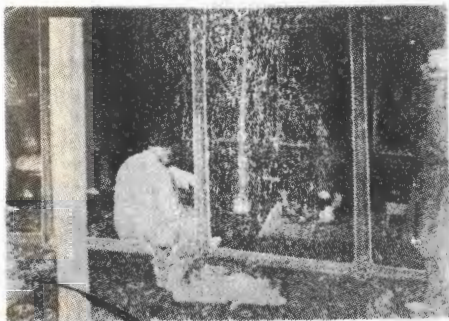


حسنخان صنیع‌الدوله را بمعاونت او برگزید و چندی بعد در همین سال شغل مقدم‌السفرائی و مترجم مخصوص شاه هنگام پذیرائی سفراء، تصدی اداره امور باغها و عمارات دولتی نیز بعهده وی واگذار گردید. اعتماد السلطنه در سفر اول که به همراه ناصرالدین شاه باروپاه رفته خاطرهای را در یادداشت‌های روزانه خود باین شرح نقل میکند: «شنبه ۲ ربیع‌الاول ۱۳۱۰: بندگان همایون بیرون شام میل فرمودند من هم در بخانه بودم کتاب سفر اول فرنگ را میخواندند گفتگوی میرزا حسینخان صدراعظم را بامن در کشتی سلطانیه خواهید خواند و تفصیل این مقدمه این بود که از اسلامبول به بندر پوتی Poti<sup>۱</sup> می‌آمدیم یکی از روزها که مرحوم صدراعظم در حضور شاه بود شاه مرا احضار فرمود مرحوم صدراعظم در حضور شاه مرا تهدید کرد که لدی‌الورود انزلی هزار چوب به من بزند هر قدر شاه خواستند که رفع تغییر صدراعظم را بکنند نشد. بشاه عرض میکرد که تمام این فتنه‌ها که بروز کرده و شاهزاده‌هایی که در رکاب هستند بامن بدند بواسطه تفتین فلانی است». در سال ۱۲۹۷ ق. اداره احتساب ویا باصطلاح آن زمان عمل احتسابیه شهر دارالخلافه تهران ضمیمه سایر مشاغل وی گردید<sup>۲</sup>.

ریاست احتسابش بیش از یکسال طول نکشید که شاه در سال ۱۲۹۸ ق. تصدی اداره مزبوره را بعهده کنت دومونت فورت نظم‌الملک واگذار نمود. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود در این باب مینویسد: «غره جمادی‌الاولی ۱۲۹۹: سال گذشته عمله احتساب را از من گرفتند **مداخل پولی من کم** شد اما داخل وزراء شدم و شأنم زیادت‌تر شد تفاوتی بحالم نکرد، الحمد لله علی‌کل حال».

در تاریخ صفر ۱۲۹۹ ق. جزء اعضای مجلس شورای دولتی و در اول محرم سال ۱۳۰۰ ق. روزنامه مصور بنام شرف‌تحت مدیریت او ایجاد شد و در همین سال بوزارت انطباعات و دارالترجمه دولتی علاوه بر مشاغل و سمت‌های سابق که داشت منصوب گشته و تا آخر عمر (۱۳۱۳ ق.) در سمت‌های مزبور باقی و برقرار بود.

مهمترین آثار و وقایع یومیه شانزده ساله او آخر عمر او است که از ۱۲۹۸ تا ۱۳۱۳ ه.ق.



اعتماد السلطنه و ناصرالدینشاه

نوشته و تمام مجلدات خطی آن در هشت جلد در مشهد در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است. یادداشت‌های مزبور بخط خودش و گاهی بخط زن او اشراف السلطنه میباشند. هر چند تا لیفا تیکه با اعتماد السلطنه نسبت میدهند ممکن است که مربوط بدیگران بوده و او آنها را بنام خود انتشار داده باشد لکن یادداشت‌های روزانه که از روز یکشنبه ۱۹ ربیع‌الثانی ۱۲۹۸

۱- بندریست در جنوب شرقی دریای سیاه متعلق بدولت شوروی.

۲- اداره احتساب همان است که امروزه آن را شهرداری میگویند. شهردار را تا اوایل سلطنت ناصرالدینشاه احتساب آفاسی میگفتند بعد کلمه احتساب آفاسی یعنی شهردار در سال ۱۲۷۶ ق. مبدل شد به احتساب‌الملک و اول کسی که امور احتسابیه با او بود و در این سال ملقب به این لقب گردید محمودخان احتساب آفاسی بود. و از این تاریخ بعد هر کسی که در زمان سلطنت ناصرالدینشاه شهردار تهران میشد او را احتساب‌الملک میگفتند بعد لقب شغلی مزبور مانند سایر القاب شغلی تبدیل به لقب معمولی گردید.

تا روز ۴ شنبه سوم شوال ۱۳۱۳ ه. ق. (۱۶ سال) نوشته و همچنین کتاب خلسه بدون تردید از خود اوست و بهیچ وجه جای تردید نیست. اعتماد السلطنه بواسطه کتب مفیدیکه چاپ و انتشار داده باید اورا جزء خدمتگذاران به فرهنگ مملکت محسوب نمود.

خود اعتماد السلطنه کتبی که بنام او انتشار یافته تألیف آنها را بخود نسبت میدهد مثلاً در یادداشت‌های روزانه خطی اودیده میشود که صریحاً میگوید: «شنبه ۱۳ رجب ۱۳۰۶: کتاب المآثر والاثار که سراپا تاریخ و مدح ناصرالدین شاه و وقایع چهل و دو ساله سلطنت ایشان است چهار سال است زحمت میکشم در تألیف این کتاب حالا تمام شده برداشته در خانه رفتم»<sup>۱</sup> و نیز مینویسد: «شنبه ۱۲ محرم ۱۳۰۶: صبح دارالترجمه رفتم از کارهای غریب این است که محمد تقی خان خواهرزاده مخبرالدوله (علیقلی خان) که مردی چرسی دیوانه‌ای است کتاب ژغرافیائی تألیف کرده و آن را گنجینه دانش نام نهاده عیناً کتاب مرا که مرآت البلدان و مطلع الشمس باشد نوشته که من بازحمات زیاد این کتب را تألیف کرده دزدی باین وضوح نشده اگر چنانچه دوپسر چهارده ساله من میمرد به من گوارا تراز این کار بود که کتاب مرا باسم خود چاپ کنند». و باز در جای دیگر مینویسد: «۲۲ شعبان ۱۳۰۶ در اردوی همایونی<sup>۲</sup> من به پیری و علم معروف هستم بدبخت ایران که من پیرمرد و عالم ایران باشم».

اما در جای دیگر در یادداشت‌های روزانه خطی او می‌بینیم که بمناسبتی خودش چنین گوید: «شنبه ۱۵ ربیع الاول ۱۳۰۷ ه. ق. از قراریکه شنیدم ملک الاطباء دیوانه برای اینکه شاه رحیم قلب است و دیده شده که غالباً اشخاص سفیه و بی‌علم را محض مزاح و خنده پرورش داده جسور مینماید من جمله همین میرزا کاظم رشتی است چون تکلمش بوضع گیلانی است و شاه باو میخندد همیشه در حضور شاه دعاوی باطله میکند اشعار و امثله دربی که حفظ نموده بخرج میدهد شاه با او مزاح میکند. امسال در کتاب مآثر والاثار که بدستور العمل من شیخ مهدی نوشته و اسامی فضلاء و شعراء این عصر را ثبت نموده اسمی هم از این دیوانه برده علی‌الرسم اورا طبیب حاذق نوشته این مرد که حالا خودش را بالاتر از طبابت میداند با وجود اینکه هنوز قاروره می‌بیند و فضله می‌جشد از من شکایت به شاه کرده بود شاه محض خنده دم نر می‌باو نشان داده بودند این مرد که جسور شده بود. خلاصه این کتاب را امسال شیخ مهدی ضایع کرد از طرز موضوعی که من دستور العمل دادم خارج کرده از هر کسی تملق و طمع داشته تمجید زیاد نموده از این جهت اکثر مردم را از من رنجانده است اما در شرح حال خودش و پدرش دو ورق نوشته و به سگ آبی خودش را رسانده». بنا بر این گفته پس واضح و معلوم گردید که کتاب المآثر والاثار از تألیفات حاج شیخ مهدی شمس‌اللماء عبدالرب آبادی قزوینی بوده نه اعتماد السلطنه و بنا بر این مشروحات، یادداشت‌های مزبور و نیز خواب خلسه از تألیفات خود او است و نسبت بسایر تألیفات منسوبه بوی دیگران دخالت تام داشته‌اند و کتب مطبوعه منسوب با اعتماد السلطنه باید از کسانی باشد که تحصیلات و معلومات ادبی و عربی آنان بسیار خوب بوده که از عهده تألیف چنین کتبی بخوبی برآمده‌اند.

اعتماد السلطنه چندان معلومات عربی و ادبی نداشته و در بزرگی و اواخر عمر شروع به تحصیل عربی نموده چنانکه خودش در یادداشت‌های روزانه خویش صریحاً باین موضوع

۱- در خانه یعنی دربار.

۲- مراد سفر سوم ناصرالدین شاه باروفا در سال ۱۳۰۶-۱۳۰۷ ق. است.

اعتماد السلطنه<sup>۱</sup>

اشاره کرده و میگوید: « ۲۰ ربیع الاول ۱۲۹۹: امروز من شروع کردم بدرس عربی خواندن ».

در سال ۱۲۹۸ ق. پس از درگذشت علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه وزیر علوم که اداره تألیفات نامه دانشوران هم زیر نظر او بود از این تاریخ اداره مزبور به صنیع الدوله واگذار گردید و علاوه بر این مشاغل مدت ۲۵ سال نیز روزنامه خوان ناصرالدینشاه بود باین معنی که روزنامه‌های فرانسه را بفارسی برای او میخواند.

لرد کرزون سیاستمدار معروف انگلستان که در سال ۱۸۸۹ میلادی برابر با ۱۳۰۷ ق. بایران آمده در جلد اول صفحه ۴۳۰ کتاب ایران و موضوع ایران تألیف خود درباره محمد حسنخان این چنین گوید: « مترجم شاه است اخبار روزنامه‌های اروپا را برای شاه ترجمه میکند و بشاه خیلی نزدیک است ».

اعتماد السلطنه علاوه بر اینکه روزنامه‌های فرانسه را برای شاه ترجمه میکرده و میخوانده کتابخوان شاه هم بوده خودش در یادداشت‌های روزانه خویش در این باب مینویسد: « یکشنبه ۲۳ شعبان ۱۳۰۲: خلاصه سرشام احضار شدم چهار ساعت تمام تاریخ فردریک<sup>۲</sup>

۱- این عکس نقاشی و کار ناصرالدینشاه است و چند سطر بهم که در پهلوی عکس نوشته شده خط خود اوست.

۲- مراد فردریک کبیر پادشاه آلمان است.

خواندم عجب اینکه در سال متجاوز از چهار صد تومان خرج میکنم و از این قبیل کتابها که سراپا تنبیه است می آورم و برای شاه میخوانم هیچ تلفت نیستند . بعد از مدتی که از کتاب خواندن خلاص شدم ساعت چهار خانه آمدم شام صرف نمودم خوابیدم .

روزنامه شرف در شماره بیست و دوم سال ۱۳۰۱ ق. راجع با اعتماد السلطنه مینویسد : «از مبادی نوکری پیوسته لیل و نهاراً سفرأ و حضراً ملتزم رکاب اعلی و مراقب خدمات حضور همایون و مورد الطاف کامله شهر یاری بود . و گاهی اوقات میرزا علی نقی حکیم الممالک ، بگمزد کتر تولوزان نیز برای شاه روزنامه میخوانده اند .

اعتماد السلطنه مکرر در یادداشت های روزانه خود مینویسد که ناصرالدین شاه بمطالب سیاسی روزنامه و اخبار مهم عالم چندان اهمیت زیادی نمیدهد و روزنامه خواندن من برای شاه در حقیقت بمنزله یکنوع نقالی است پس بنا بر این اوضاع و احوال من نقال شاه هستم . در سال ۱۳۰۱ ق. که میرزا عبدالوهاب خان شیرازی نصیرالدوله وزیر تجارت ملقب به آصف الدوله و والی خراسان و متولی آستان قدس رضوی گردید وزارت تجارت بلامتمدی و داوطلبان زیادی پیدا کرد از آن جمله یکی هم اعتماد السلطنه بود که حاضر شد برای این سمت **مبالغی به صدر اعظم و شاه پیشکشی داده او را وزیر تجارت نمایند** لکن موفق نشد . اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود (۱۷ رمضان ۱۳۰۱) در این باب مینویسد : «خانه صدر اعظم رفتم میرزا حسن منشی آنجا بود گفت دیشب نصیرالدوله آصف الدوله شد و حکمران خراسان اگر وزارت تجارت را طالبی **تعارفی به صدر اعظم بده و بگیر** من که هیچ باین صرافت نبودم بخیاال افتادم عریضه ای به صدر اعظم نوشتم **مبالغی بشاه و مبالغی هم بخود صدر اعظم تعارف و پیشکش و عده کردم** پیغام دادم که من مدتی است منتظرم و عرض دارم بیرون تشریف آوردند و خیلی اظهار لطف کردند عریضه را دادم قبول کردند **نوشته تعارف خودش را بغل گذاشت و بنادش شب عریضه بشاه بنویسد و با عریضه من بفرستد** من خانه آمدم از شدت گرما خوابم نبرد ، و نیز مینویسد :

«۲۱ رمضان ۱۳۰۱ :» معلوم میشود تجار باغوائ امین السلطان عریضه ای بشاه عرض کرده اند که ما را به شخصی بسپارد که طمع نداشته باشد و صاحب مکنت باشد و در خدمت شما معتبر باشد چنین کسی الحال امین السلطان است شاه هم دستخط کرده اند که هر کسی را تجار بخواهند او وزیر تجارت باشد منهم عریضه ای بشاه عرض کردم که بمن بدهید جواب فرمودند چون اینطور دستخط صادر شده است اگر تجار ترا بخواهند چه عیب دارد اول تو دانستم مقصود شاه چیست میخواهند خودشان تعیین وزیر تجارت نکنند چرا که نائب السلطنه (کامران میرزا) بشدت طالب اینکار است<sup>۲</sup> و چون عریضه نوشته اگر خود شاه به کسی بدهد

۱- میرزا یوسف مستوفی الممالک .

۲- و بالاخره هم موفق شد و وزارت تجارت تا مدتی جزء ابواب جمعی او گردید .



نائب السلطنه میرنجد با این جهت این تدبیر را فرمودند.

اعتماد السلطنه با سید جمال الدین اسدآبادی بسیار مربوط و در ایامیکه سید در اروپا بوده با او مکاتبه داشته و از ارادتمندان او بوده است و در سفر اول سید جمال الدین به ایران او به سید تلگراف میکند (البته با اجازه و دستور شاه) که به ایران بیاید و در این باب در یادداشت‌های روزانه خطی خود چنین مینویسد: «دوشنبه غره ربیع الثانی ۱۳۰۴: صبح خانه حاجی محمدحسن امین دارالضرب ملعون که پدر ایران و ایرانیان را درآورده مکنّت ملت و دولت را بر باد داده<sup>۱</sup> دیدن سید جمال الدین رفتم این شخص از بوشهر به گفته من آمده است و خیلی مرد با علم معتبری است دوسه زبان میدانند در نوشتن عربی اول شخص است اگرچه افغانی امضاء میکرد اما حالا میگوید از اهل سعدآباد (اسدآباد) همدان است خلاصه خانه حاجی بسیار محقر بود هر چند خواستم سید جمال الدین را خانه بیاورم راضی نشد» سه شنبه ۲ ربیع الثانی ۱۳۰۴ ه. ق: «از من پرسیدند (شاه) سید جمال الدین را دیدی عرض کردم دیروز دیدم و خیلی هم تعریف کردم فرمودند گفتیم حاجی محمدحسن او را حضور بیاورد از این فرمایش دنیا بر من سیاه شد این شخص بواسطه من از بوشهر آمد چند تلگراف رد و بدل شد حالا که آمده محض تملق امین السلطان فرمودند حاجی محمدحسن او را حضور بیاورد».

سید جمال الدین هم کمال محبت و التفات را نسبت به وی داشته و در نامه‌ای که از بصره بتوسط حاج سید علی اکبر مجتهد فال اسیری شیرازی به میرزا محمدحسن شیرازی معروف به میرزای شیرازی به سامره نوشته راجع با اعتماد السلطنه میگوید: «اعتماد السلطنه کامل العیار، ولی میرزا رضای کرمانی کشته ناصرالدین شاه قاجار در بازپرسیهای خود در پاسخ بازپرس که آیا روز ۱۳ عید اعتماد السلطنه را در حضرت عبدالعظیم ملاقات کردی یا خیر؟ میگوید: «بلی با شمس العلماء<sup>۲</sup> او را دیدم ولی حرف نزدیم او آدم مزوری بوده به سید خیلی اظهار ارادت میکرد ولی سید میگفت آدم بد ذاتی است از او نباید ایمن بود». در این باب خود اعتماد السلطنه نیز در یادداشت‌های روزانه خویش مینویسد: «۲ صفر ۱۳۰۸: بعد از تمیزه زیارت حضرت عبدالعظیم رفتم بعد از زیارت به مقبره عذراء صبیّه خود رفتم که فساتحه بخوانم سید جمال الدین را دیدم که از آنجا میگذشت مرا دید و وارد شد قریب نیم ساعت صحبت کردیم بعد مراجعت بشهر نمودم. و نیز مینویسد: «۵ جمادی الثانی ۱۳۰۸: از منزل نائب السلطنه منزل امین الدوله رفتم شنیدم کیف کاغذ سید جمال الدین را که خدمت شاه برده بودند باز کرده چند کاغذ به خط امین الدوله بوده است اما چون امین الدوله هرگز

۱- در این مورد شاه و امین السلطان هم با امین الضرب شریک بوده اند.

۲ مراد حاج شیخ مهدی عبدالرب آبادی قزوینی است.

کاغذی که سند باشد ننویسد و حش نداشت شکر خدا که من ابداً به این شخص کاغذ ننوشتہ بودم باین جهت خوشحالم که خصوصیت کامل نداشتم.

ادوارد برون در کتاب انقلاب ایران تألیف خود باستناد اجتهاد شادروان محمد قزوینی در باره محمد حسن خان اعتماد السلطنه چنین اظهار نظر میکند: «محمد حسن خان اعتماد السلطنه فرزند حاجی علی خان حاجب الدوله فراشبازی بنام و رئیس دژ خیماں ناصرالدینشاه بود که در آزار و کشتار بایان در سالهای ۱۸۵۰-۱۸۵۲ (۱۲۶۸-۱۲۶۹ ه. ق.) و نابودی یا اعدام مردی بلند پایه و نکوکاری گرانمایه چونان میرزا تقی خان امیر کبیر شهرتی بسزا یافته است. هر چند سید جمال الدین اعتماد السلطنه را با نظر شیوائی مینگریسته ولی بعقیده دیگران او مردی شیاد - جاهل و بیسواد بوده که خود را دانشمند وانمود میکرده او حتی املاش درست نبوده و آثار منتشره بنام او کار مردانی باسواد بوده است که با جور و جفا و ترس از قدرت و کینه جوئی او واداشته بنگارش میشدند».

دکتر فوریه طبیب مخصوص ناصرالدینشاه در کتاب (سه سال در دربار ایران) راجع بوی چنین گوید: «میرزا نظام<sup>۱</sup> و اعتماد السلطنه هر دو زبان فرانسه را بخوبی تکلم می کنند بهمین علت اولی مترجم امین السلطان است و دومی مترجم شاه و این انتخاب کاملاً بجای بوده است. اعتماد السلطنه که سابقاً سمت منشیگری سفارت ایران را در پاریس داشته مرد فاضلی است و در تاریخ و ادبیات مملکت خود تبحر دارد و تحت اسم خود یعنی محمد حسن خان تاکنون چند کتاب ذقیمت منتشر کرده و من از اینکه چنین همسفری دارم و از صحبتهای شیرین او استفاده می کنم خوشحالم»<sup>۲</sup>.

اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه - خطی - خود (۴ ذیحجه ۱۳۰۶) می نویسد: «در پاریس - امروز وقت نهار شاه بودم تولوزان دکتر فوریه<sup>۳</sup> نام طبیب را معرفی کرد که بجای او تهران بیاید خودش خیال دارد بماند فرنگ دیگر ایران نیاید قرار شد فوریه را اجیر کنند تهران بیاید حالا اول فضولیهای حکیم الممالک (میرزا علی نقی) است در ایران مترجم این حکیم بشود کارها بکند»<sup>۴</sup>. در سال ۱۳۰۴ ق. محمد حسن خان صنیع الدوله با تحمل

۱- مراد از میرزا نظام میرزا نظام الدین خان غفاری کاشانی مهندس الممالک است.

۲- ناصرالدین شاه در سفر سوم خود در سال ۱۳۰۶ ه. ق. باروای دکتر فوریه را بمعرفی دکتر تولوزان بمسمت طبیب مخصوص خود بجای وی استخدام و باخود بایران آورد و تا سال ۱۳۰۹ ق. با سمت مزبور در ایران بود و بعد بفرانسه مراجعت کرد. در فرانسه خاطرات خود را زیر عنوان (سه سال در دربار ایران) تألیف و منتشر نمود.

۳- DR Feuvrier

۴- اعتماد السلطنه و حکیم الممالک باهم خیلی بد بوده اند.

زحمات و دوندگی بسیار ملقب به اعتماد السلطنه شد و تفصیل آن از این قرار است : در سال ۱۲۹۹ ق. محمد میرزا نوۀ پسر میرزا محمد خان سپهسالار و نوۀ دختری ناصرالدینشاه ملقب باعتماد السلطنه شد بعد شاه لقب مزبور را بنا بر سفارش و خواهش امین اقدس زن سوگلی خود و دوندگی اشرف السلطنه عیال محمد حسن خان در سال ۱۳۰۴ ه. ق. از وی گرفته بصنیع الدوله میدهد و او را ملقب باعتماد السلطنه لقب سابق پدرش مینماید .

اعتماد السلطنه راجع به ملقب شدن به این لقب در یادداشت‌های خود اینطور مینویسد : «سه شنبه ۹ ربیع الثانی ۱۳۰۴ ق: خواجۀ امینۀ اقدس حاجی صالح آمد دستخطی خطاب به امین السلطان شاه نوشته بود که لقب اعتماد السلطنه به من بدهند اگر چه نهایت افتخار بود که لقب پدرم را داشته باشم اما این لقب را به محمد میرزا پسر اعتضاد الدوله که از فخر الملوک دختر اول شاه است چهار سال متجاوز است مرحمت شده دوباره عریضه‌ای بشاه یعنی مضمون بشاه اما به امین اقدس عرض شد که اگر باعث گله و شکایت گلین خانم جدۀ محمد میرزا و والدۀ فخر الملوک نمیشود که شاه را از مرحمت بیاندازد زهی سعادت و الا عوض این لقب به لقب عماد الدوله که دوازده سال است به کسی مرحمت نشده مرحمت شود . و نیز در این باب می نویسد : «۴شنبه ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۰۴ : اهل خانۀ حمام بود او را معجلًا بیرون آورده اندرون شاه فرستادم که مسئله لقب را محکم کند و دستخط بگیرد نمی خواهم فرمان صادر شود از لقب اعتماد السلطنه کمال ممنونیت و رضایت را دارم اما وحشت داشتم که بدهند بعد گلین خانم از اندرون و امین السلطان بواسطۀ عداوت بامن و اینکه اعتضاد الدوله پدر اعتماد السلطنه حالیه خانه او بست است بجهت حکومت قم سبب شوند دوباره لقب را از من گرفته به محمد میرزا بدهد آن وقت بمن اگر لقب ظل السلطان<sup>۲</sup> مثلاً داده شود جلوه ندارد بلکه برای من خفت است . بالاخره در این سال محمد حسن خان صنیع الدوله بوسیله زنتش و امینۀ اقدس زن شاه ملقب به اعتماد السلطنه میشود .

اما عداوت امین السلطان نسبت باعتماد السلطنه که خود او همیشه در یادداشت‌های خود صریحاً در آن‌ها ذکر مینماید جهاتی داشته و همیشه این عداوت میان امین السلطان و اعتماد السلطنه برقرار و هیچ وقت صفائی باهم نداشته اند و اینکه اعتماد السلطنه زیاد تر از این‌ها پیشرفت و ترقی نمود همانا بواسطۀ دشمنی و عدم تمایل امین السلطان و عدم موافقت انگلیس‌ها نسبت بوی بوده است .

اعتماد السلطنه در این باب در یادداشت‌های روزانۀ خود می نویسد : «۳شنبه ۱۹ صفر ۱۳۰۷ : حسام السلطنه (ابوالنصر میرزا) که از گیلان به قزوین آمده بملاحظه آنکه وزیر اعظم

۱- حاج علیخان پدر محمد حسن خان اعتماد السلطنه در سال ۱۲۶۸ ق. ملقب به حاجب الدوله و در سال ۱۲۷۵ ضیاء الملک و در سال ۱۲۷۹ ق. ملقب باعتماد السلطنه گردید .

۲- یعنی اشرف السلطنه .

۳- معلوم میشود که در آن عهد لقب ظل السلطان لقب بسیار مهمی بوده است .

از او نرنجد از من دیدن نکرده»<sup>۱</sup>. در این جا از اشرف السلطنه ذکر می‌آید که لازم شد که شرح حال مختصری نیز از او در این کتاب نوشته شود: عزت ملک خانم اشرف السلطنه زن دوم اعتماد السلطنه بوده و در سال ۱۲۸۸ ق. که محمد حسن خان اعتماد السلطنه از سفر بین‌النهرین (عُتبات) به همراه ناصرالدین‌شاه به تهران بازگشت در کرمانشاه بتوسط مهدعلیا مادر شاه عزت ملک خانم (اشرف السلطنه) دختر امام‌قلی میرزای عمادالدوله را بحالۀ نکاح خود درآورد و در سال ۱۳۰۶ ق. ملقب به اشرف السلطنه شد. پس از درگذشت اعتماد السلطنه شوهر اولش در ۱۸ شوال ۱۳۱۳ ق.، در سال ۱۳۱۶ ق. زن سید حسین عرب پسر سید سعید آل‌نابت معروف به نایب‌التولیه عرب شد و سید حسین آل‌نابت در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه (۱۳۰۲ ق.) از بین‌النهرین بایران مهاجرت کرد و در مشهد مقیم شده بود و مشارالیه‌ها از هر دو شوهر خود اولادی نیاورد و در سال ۱۳۳۴ ق. یک سال پیش از فوت نایب‌التولیه عرب در مشهد درگذشت.

اشرف السلطنه زنی بوده جسور - حرف زن و بنا بگفتهٔ دکتر فوریه خودخواه - جاه طلب - توطئه‌ساز و باناصرالدین‌شاه نیز خیلی مربوط بوده است. دکتر فوریه طبیب مخصوص ناصرالدین‌شاه در کتاب (سه سال در دربار ایران) تألیف خود راجع بوی چنین گوید: «مردن مشیرالدوله (یحیی‌خان) که عهده دار دو وزارت عدلیه و تجارت بود دیک جاه‌طلبی جمعی را بنفیلان آورده باین معنی که چندین نفر در صدد گرفتن مقام او برآمده‌اند حتی دوست من اعتماد السلطنه هم که هیچوقت از هر مقامی که داشته باشد راضی نیست زن توطئه‌ساز خود اشرف السلطنه را پیش‌خانم انیس‌الدوله سوگلی ناصرالدین‌شاه فرستاده تا او شاه را به واگذاری وزارت عدلیه با اعتماد السلطنه وادارد».

اشرف السلطنه بنا بگفتهٔ دکتر فوریه زن خودخواه و جاه‌طلبی بوده و ضمناً زن بسیار جسوری نیز بوده است شخص موثقی که خودش حضور داشته و از نوه‌های مسن ناصرالدین‌شاه محسوب بود برای نگارندهٔ این سطور چنین حکایت کرد: زنان ناصرالدین‌شاه هر وقت که میخواستند در ایام محرم از اندرون برای روضه‌خوانی و دیدن تعزیه به تکیه دولت بروند برای اینکه کسی آنها را نبیند معمول چنین بود که تجیری از نارنجستان حیاط گلستان تا دم در تکیه دولت کوچه مانند میکشیدند و زنان حرمسرای بامهمانان و بستگان خود از آنجا عبور میکردند. در یکی از روزهای دهه محرم که چنین عملی صورت میگرفت اشرف السلطنه هم همراه سایر زنان حرمسرای آنجا عبور میکرد و شاه هم مانند همیشه اوقات برای دیدن زنان در آنجا حضور داشت به محض اینکه اشرف السلطنه را دید بطوریکه او نفهمد و ملتفت نشود چهارقد او را از سرش برداشت و برتاب کرد و چون این عمل شاه آنهم در حضور زنهای باو خیلی برخورد او هم فوراً مقابلهٔ بمثل کرده با دست خود زد بکلاه شاه و کلاه در چند قدمی شاه بزمین افتاد. ناصرالدین‌شاه چون سرش مو نداشت و خیلی مقید بود که بی موئی سرخود را بپوشاند باو

۱- حسام السلطنه در این ایام حاکم گیلان بوده و با اعتماد السلطنه باجناق میشده‌اند.

نیز بواسطه این حرکت خلاف انتظار در حضور انبوه زنان و خواجه‌ها زیاد از حد برخورد خیلی متغیر شد و با عصائیکه در دست داشت چندبار او را زد و تنبیه او را بهمین اندازه کافی دانست و دیگر متعرض او نگردید. و اما شرح حال مختصر سید حسین عرب: حاج سید حسین معروف به نایب التولیه عرب شوهر دویم اشرف السلطنه که پدرش سید سمید آل ثابت کلیددار سابق حرم حضرت عباس (ع) بوده<sup>۱</sup> در ماه جمادی الاولی سال ۱۳۰۲ ه. ق. که حاج شیخ محسن - خان معین الملک<sup>۲</sup> سفیر کبیر ایران مقیم اسلامبول برای دادن گزارش به تهران آمد، سید حسین عرب را نیز به همراه خود از بین النهرین (عراق) بایران آورد و او را بشاه معرفی نمود. در مدتی که در تهران بود در خانه معین الملک منزل داشت و همان او بود و سپس سید در مشهد مقیم شد و شاه سالی شش هزار تومان مواجب برای وی تعیین کرد و او را ملقب به نایب التولیه نمود و بتدریج چند ده خالصه واقع در خراسان را نیز باو بخشید.

سید حسین نایب التولیه عرب خود و اولادش چون اعتیاد مفرط بکشیدن شیر به بانگاری داشتند برای هر جهتی که فرض شود کشیدن تریاک و شیر را در میان اهالی خراسان مخصوصاً امراء و خوانین آن سامان خیلی ترویج و تشویق نمودند و یادگار بسیار تأسف آور و نکبت باری در خراسان که يك زمانی آن را شمشیر ایران میگفتند خود و احفادش در آنجا از خویشان باقی گذاشتند. نایب التولیه عرب در سال ۱۳۳۵ ق. در مشهد درگذشت و در حرم امام رضا (ع) مدفون گردید.

در سال ۱۳۰۵ ق. که محمد حسن خان حاجب الدوله نسقچی باشی<sup>۳</sup> پسر محمد رحیم خان علاء الدوله امیر نظام و پدرزن احمد قوام (قوام السلطنه) هنگام خوردن غذا بواسطه گیر کردن ته دیگی در گلوی او فوراً جان کند و مرد. ناصرالدین شاه خواست که یکی از این سه نفر: آقا علی امین حضور - میرزا محمد خان اقبال الدوله و اعتماد السلطنه را بسمت های مزبور انتخاب کند و در این باب استخاره کرد. در استخاره اعتماد السلطنه میانه مایل بخوب آمد و آن دو نفر دیگر بدآمده بود با وصف این حاجی حسینعلی خان برادر حاجب الدوله متوفی یعنی پسر دیگر علاء الدوله را در همین سال بسمت مزبور انتخاب نمود.

ناصرالدین شاه گاهی در شکارگاهها که خرس شکار میکرده برای خنده و تفریح خود دستور میداده که جورابه های اعتماد السلطنه را کنده پیای خرس کنند و چون خیلی فربه و کوتاه قد بوده خواسته اند که وجه تشابهی بین او و خرس ایجاد شود و با این وضع مدتی خنده و تفریح داشته باشند م. ق. ه. هدایت (مخبر السلطنه) در سال ۱۳۱۲ ق. که از پیشخدمتان ناصرالدین شاه و در این سفر همراه وی بوده شرحی زیر عنوان (جوراب اعتماد السلطنه

۱- متولی بقاع ائمه و امامزاده ها را در عراق کلیددار میگویند.

۲- در سال ۱۳۰۹ ق. ملقب به مشیر الدوله شد.

۳- فراشباشی و رئیس میر غضب ها.

پای خرس) در صفحه ۹۹ کتاب (خاطرات و خطرات) تألیف خود نوشته و چنین گوید :

«سیاه بیشه دو منزل قبل از شهرستانك است خرس دارد خرسی شكارشد بر حسب معمول جوراب اعتماد السلطنه محمد حسن خان را كندند و پای خرس كردند . محمد حسن خان خیلی فربه و کوتاه قد بود من آشنا باین رسومات نبودم تعجب می کردم الحق وجه شبیه بین آن دو وجود قوی است . اعتماد السلطنه مرد بد زبان و كج بین است زبانش بخیر نمیگردد . معلوم میشود همه وقت كه ناصرالدین شاه در جنگلها خرس را شكار میكرده این عمل نسبت با اعتماد السلطنه تکرار میشده و انجام می گرفته است . چنانكه خودش نیز در یادداشت های روزانه خود (شنبه ۲ ذی الحجه ۱۳۰۵ هـ . ق .) از چنین صحنه هایی نام میبرد و گوید : «شاه چون دیروز فرموده بودند كه فردا به قلعه كوه میرویم یقین فلانكس نخواهد آمد این تفصیل را ادیب المللك<sup>۱</sup> به من خبر داد و دو روز بود زیارت جمال مبارك را نكرده بودم و بجهت اینکه هنوز پیری باین درجه نرسیده كه از صعود باین قبیل كوه ها عاجز باشم از صبح مصمم حركت شدم منزل امین . السلطان رفتم مقصود دیدن جمال ماه ایشان نبود باید در بخانه جائی منتظر شد تا موكب همایون سوار شوند مناسب تر از چادر امین السلطان جائی نیست مدتی نشستیم تا از خوابگاه خودشان بیرون آمدند خواستند با من شوخی بكنند چون چندین سال است علی الرسم هر وقت شاه دونا<sup>۲</sup> تشریف می آورند خرس شكار میكنند يك لنگه جوراب مرا می گرفتند پای خرس میكردند و يك لنگه جوراب و خلخال زهرا سلطان خانم زن شاه را گرفته به پای دیگر خرس میكردند و بهر يك از ماها پنجاه تومان میدادند اینكار شگون چندین ساله است . چون دیروز شاه خرس نزدند شغال بچه ای شكار فرمودند امین السلطان به من گفتند دیروز ضرری بتو وارد آمد گفتم باید نفی بدیگران رسیده باشد مقصودم از این جواب این بود كه اگر مرا تو مطابق خرس میكنی من تو را مشابه بچه شغال می كنم منتظر این جواب من نبودند و خیلی بدشان آمد برخایه اسب ما به ننشید ما است» .

اعتماد السلطنه علاوه بر سفر اول ناصرالدین شاه باروپا (۱۲۹۰ ق.) در دوسفر دیگر شاه باروپا در سالهای ۱۲۹۵ و ۱۳۰۶ هـ . ق. از همراهان شاه و باصطلاح از ملتزمین ركاب اعلی بوده و در سفر سوم سمت ایشيك آقاسی باشی گری (ریاست تشریفات) شاه را نیز داشته است چنانكه خودش راجع بسفرهای خود باروپا در یادداشت های روزانه خطی خویش چنین گوید : «جمعه ۹ رمضان ۱۳۰۶ : این سفر چهارم من است در كنار ارس . سفر اول كه در سنه ۱۲۸۰ فرنگ میرفتم بجهت تحصیل این رودخانه ارس طوری منجمد شده بود كه از روی یخ پیاده عبور شد سفر دوم كه از تحصیل فارغ شده مراجعت كردم ۱۲۸۴ بود با قایق عبور كردم سفر ۱۲۹۵ در ركاب همایون آمدم این سفر چهارم است» .

۱- محمد باقر خان .

۲- ده از دهستان اوزررود بخش نور شهرستان آمل میباشد .



بطوریکه دکتر فروریه سابق الذکر در کتاب خود راجع با اعتماد السلطنه اظهار نظر کرده: «اعتماد السلطنه هم که هیچوقت از هر مقامی که داشته باشد راضی نیست» درست گفته زیرا اواخر عمرش چون عنوانی پیدا کرده بوده هر پست مهمی که خالی میشد اودا و طلب آن شغل و مقام بوده و چون با او برینا بنید ذکر شد مخالفت میشده بنا بر این هیچگاه موفق به مقامات درخواستی خود نمیکردیده است. مثلاً در سال ۱۳۰۸ ق. پس از عزل حاج شیخ محسن خان معین الملک از سفارت اسلامبول اعتماد السلطنه طالب سفارت شده و شرحی در این باب به ناصرالدین شاه مینویسد شاه بواسطه شرحی که در جواب او نوشته او را از این خیال منصرف کرده و خودش نیز بواسطه اظهار مرحمت کتبی شاه کاملاً قانع شده و از داوطلبی خود برای این کار دست میکشد. خودش در یادداشت‌های خطی خود (۲۳ رجب ۱۳۰۸ ق.) شرحی نوشته که اشاره باین مطلب است: «عریضه‌ای در استدعای سفارت اسلامبول نوشتم جوابی در نهایت مرحمت مرقوم فرموده بودند بطوریکه من بعد هرگاه خودشان هم بخواهند مرا اجائی بفرستند من قبول نکنم». ۴ شعبان ۱۳۰۸: «باز صدیق السلطنه<sup>۱</sup> بگمزا<sup>۲</sup> این عزل را بمن نسبت دادند»<sup>۳</sup>.

اعتماد السلطنه با روس‌ها کاملاً مربوط بوده و در سال ۱۳۰۹ ق. که امین السلطان از انگلیس هابرید و بروس‌ها نزدیک شد کاردار سفارت روس با اعتماد السلطنه سفارش میکند که اگر باما دوستی، باید با امین السلطان هم دوست باشی مخالفت با امین السلطان در واقع مخالفت با ما خواهد بود.

خود اعتماد السلطنه در یادداشت‌های خطی خود (۱۳ رجب ۱۳۰۹ ق.) باین نکته اشاره کرده مینویسد: «عصر شازره دافر روس اینجا آمد شازره دافر (کاردار) روس میگفت: ما با اسین السلطان صلح کردیم بسفارت روس آمد شرط و عهد بست و قسم خورد که منبعد باما خلاف نکنند دیر و زهم وزیر مختار روس خدمت شاه رفته بود شاه هم ضامن صدق قول امین السلطان شده بود به من میگفت از امروز به بعد به تو که دوست ما هستی اطلاع میدهم که باید ترك هر نوع مخالفت با امین السلطان را بکنید و الا خلاف دوستی باما کرده اید». با این وصف باز امین السلطان دست از مخالفت خود با اعتماد السلطنه نکشید و برای او کارشکنی میکرد معلوم میشود که باز هم بدوستی او مطمئن نبوده است.

در این مورد نیز اعتماد السلطنه در یادداشت‌های خطی خود (۴ شعبان ۱۳۰۹ ق.) مینویسد: «عصر شازره دافر روس آمد میگفت: چند روز قبل در باب حکومت استرآباد به امین السلطان گفتم شمارا بفرستد جواب داد فلانکس خودش را به جبن معروف کرده و در استرآباد (گرگان) حاکم رشید جنگی باید باشد شاه مشکل قبول کند خیلی میل داشتم بروس‌ها

۱- موچول خان غلامحسین خان زیندار باشی.

۲- محمدحسن عمادالاطباء.

۳- مراد برکناری معین الملک از سفارت اسلامبول است.

هم معلوم شود که امین السلطان میل ندارد من داخل هیچ کاری بشوم اگرچه بحکومت و دور شدن از حضور همایون هم باشد .

۲۰ شوال ۱۳۱۰ : « بسفارت روس رفتم جهت رفتن بسفارت روس هم این بود که چون روس ها کاغذی از من به صدر اعظم داده بودند و واسطه شده بودند که در حق من محبتی بکنند صدر اعظم جواب یأس بآنها داده بود وزیر مختار روس را که دیدم دستخط شاه را باو نشان دادم .<sup>۱</sup> راجع بواگذاری قریه فیروزه مینویسد : « ۲۵ ذیقعد ۱۳۱۰ ق . يك قطعه زمین دایر پر جمعیت آبادی را در طرف عشق آباد باسم اینک ساخلوروس در آنجا بیلاق ندارند به روس ها واگذار کرده اند ( مراد آبادی فیروزه است ) در عوض از خاک خراسان که حالا متعلق به روس است پنج مقابل آن اراضی بایر لم یزرع خالی از سکنه گرفته اند من مشهور به دوستی روس ها هستم به يك اندازه راست است اما نه این قدر که راضی بشوم يك بند انگشت از خاک مملکت به آنها داده بشود یا بقدر خردلی از درجه و اعتبار پادشاه و وطنم کاسته بشود باید غصه خورد و نالید و زارید و سکوت کرد و هیچ نگفت بحسب ظاهر اگر این کار عجله<sup>۲</sup> معایب نداشته باشد و این جمعیتی که از تبعه ایران حالا تبعه روس خواهند شد **مرفه الحال و آسوده بال خواهند شد و از تعدیات حکام جزء و کل خراسان ایمن لکن عیب کلی که در کار است و من پیش بینی میکنم از حالا تا یکسال دیگر انگلیس ها در سواحل بلوچستان و کرمان یا در خلیج فارس بعضی از جزایر یا اراضی را خواهند خواست اگر ندهیم چگونه میشود به روس ها دادیم و به آنها نباید داد و اگر بدهیم چطور بدهیم . »**

در سال ۱۳۱۰ ق . که مأموریت سفارت اسلامبول میرزا اسدالله خان ناظم الدوله ممتاز لزل و قرار بود که میرزا محمود خان علاءالملک سفیر پترزبورغ بجای برادر خود باسلامبول برود ، اعتماد السلطنه باز داوطلب سفارت پترزبورغ شد این بار هم امین السلطان با درخواست وی روی موافقت نشان نداد و سرانجام میرزا رضا خان معین الوزاره ( ارفع الدوله ) در سال ۱۳۱۲ ق . بسفارت پترزبورغ ( لتینگراد کنونی ) مأمور گردید .

اعتماد السلطنه از کسان و بستگان خود بخصوص از برادرزاده های خویش چندان رضایتی نداشته و در این باب در یادداشتهای روزانه خود چنین گوید :

« دوشنبه ۲۳ رجب ۱۳۰۹ : چون برادر زاده های خوش ذات من بشاه عرض کرده بودند که من شهر رفتم بنابراین عصر در بخانه رفتم که شاه تشریف می آوردند اثبات وجودی

---

۱ — موضوع دستخط این است که خود اعتماد السلطنه میگوید : بعد از نهار دستخط مفصلی خطاب به صدر اعظم صادر شد که سالی سه هزار تومان از عین مالیات که محل تنخواه علاوه تذکره آذربایجان است که امسال شده است به من بدهد از این مرحمت کمال تشکر را بجا آورده زمین ادب بوسیده بخانه آمدم و باو فهماندم که صدر اعظم اگر بخواهد شما را از خودش ممنون کند شما دانسته باشید که این التفات مستقیماً از طرف شاه شده است دخیلی باو ندارد .

بکنم». و نیز مینویسد: «یکشنبه ۲۹ رجب بندگان همایون از احتساب الملك<sup>۱</sup> مذمت میفرمودند که میرزا سید عبدالله خان که انتظام السلطنه شده با شاهزاده رئیس تازه احتساب<sup>۲</sup> که محمدحسن میرزا مهندس باشد عرض کرده اند احتساب الملك چهار هزار و سیصد تومان باقی شخصی دارد اگرچه به من ربطی ندارد اما باز عرض کردم هرگاه احتساب الملك باقی داشته باشد از یکتومان تا صد هزار تومان من میدهم با وجودیکه برادرزاده های من خوش ذات نیستند باز لابدم که حمایت و رعایت از آنها بکنم». و باز در این باب مینویسد:

«پنج شنبه ۳ شعبان ۱۳۰۹: سرنهارم که رفتم زیاد دل جوئی فرمودند و مخصوصاً حکم شد سرداری تن پوشی هم با احتساب الملك خلعت بدهند این برادرزاده ها بقدری پرو هستند که مرا مجبور کردند استدعای شمس از برای احتساب الملك بکنم منم عرض کردم چیزی نفرمودند عصر ادیب<sup>۳</sup> به عنف از من کاغذی گرفت که احمدخان پیشخدمت<sup>۴</sup> بشاه عرض کند شب در بخانه احضار شدم احمدخان میگفت شاه فرمودند که فلانکس با امین السلطان گفتگو بکند در باب شمس».

جمعه ۴ شعبان ۱۳۰۹: «احتساب الملك آمد مرا بزورخانه امین السلطان برد بجهت گرفتن شمس بجهت خودش برد. امین السلطان باغ بود آنجا رفتم همین که عنوان مطلب را کردم رو بروی احتساب الملك به من گفت این همه خودکشی چرا برای اینها میکنید در صورتیکه اینها از همه بیشتر بدمی گویند گفتم چاره چه است برادرزاده من هستند».

اعتماد السلطنه اعتیاد بخوردن تریاك و مشروب داشته<sup>۵</sup> و راجع باین موضوع خودش دریادداشت های روزانه خود (غره شوال ۱۲۹۸) چنین گوید:

«شب را خواستم بخوابم قرار من این است تریاك دانه را باید پهلوی بسترم بگذارم که علی الطلیعه بیدار میشود حب تریاکی میخورم که تخدیر نموده خوابم ببرد تریاك دانه را عبدالعلی پیشخدمت به عبدالعظیم داده بود که پهلوی رختخواب بگذارد با عمدتاً یا سهواً فراموش کرده در جیب خود گذاشته بود هرچه گردش کردم نیا فتم متغیر شدم عبدالعلی را خیلی زدم تریاك دانه پیدا شد ساعت به هفت رسید با کسالت خوابم برد». يكشنبه ۲ ذیقعد

---

۱- تقی خان.

۲- شهرداری.

۳- محمدباقر خان که به بعداً ملقب با اعتماد السلطنه شد.

۴- این احمدخان پسر یوسف خان سرتیپ پسر حسنخان سردار ایرانی (خان باباخان سردار قاجار ساری اصلان) بوده که در سال ۱۳۰۵ ق. که ابوالقاسم خان قراقرزلوی همدانی مشیرحضور پس از فوت محمودخان ناصر الملك پدر بزرگش ملقب به ناصر الملك شد احمدخان مشیر حضور گردید.

۵- مد آن روز ومد امروز.



دهقان سامانی

۱۳۰۴: «من منزل آمدم يك بطری شام بانی که شاه به من مرحمت فرموده بود بسلامتی ذات خجسته صفات همایون صرف نمود»<sup>۱</sup>.  
اعتماد السلطنه در شب ۵ شنبه ۱۸ شوال ۱۳۱۳ ه. ق. یکماه پیش از کشته شدن ناصرالدینشاه بطور سکنه در گذشت و در وادی السلام نجف اشرف مدفون گردیده است. اموال خودش را در وصیت نامه ای که از او باقی مانده بود به ناصرالدینشاه هبه کرده بود شاه مقداری نقدینه (مسکوک طلا) را ضبط کرد و بقیه را بوراثش واگذار نمود.

اعتماد السلطنه از زن اولش<sup>۲</sup> دارای دختری بنام عذراء بوده که در سال ۱۲۷۵ ق. متولد و پس از رسیدن بسن بلوغ باز دواج حاج حسینخان پسر احمدخان نوائی عمیدالملک درآمد و در سال ۱۲۹۹ ق. در

سن ۲۴ سالگی در گذشت و دختری از او باقی ماند که بعد زن پسر عموی خود مصطفی خان نوائی

۱- معلوم میشود که صرف مشروبات خارجی از اوایل سلطنت ناصرالدین شاه در ایران معمول شده و بمصادق الناس علی دین ملوکهم بتدریج سال به سال زیادتیر شده تا به پایه کنونی رسیده است. در صورتی که ایران خردشراهای بسیار عالی دارد که هیچ احتیاجی به مشروبات خارجی نیست. در یکی از جلسات مجلس شورای ملی که نگارنده نیز در آن جلسه حضور داشت، لایحه بودجه کشوری مطرح بود، یک قلم بزرگ مالیات ماخوزه دولت، مالیات رسومات مشروبات خارجی بود که بایران وارد میشود. شادروان سید حسن مدرس در پشت تریبون در ضمن اینکه در اطراف لایحه بودجه نظریات خود را اظهار میداشت، از آن جمله گفت: چرا این قدر مشروبات از خارجه بایران وارد میشود که مالیات آنها این اندازه بشود. شما که حالا میخورید مال خودتان را بخورید و به قول دهقان سامانی که میگوید:

به شیراز ار نصیب ما نشد از آن می خلال

مباد آسیبی از دوران نجف آباد و جلفا را

ما نجف آباد داریم ما جلفا داریم....

۲- اشرف السلطنه دختر عمادالدوله زن دویمش بوده.

نیرالسلطان شد<sup>۱</sup>.

حاج محمد حسن اصفهانی معروف به کمپانی ملقب به امین دارالضرب  
( مخففاً امین الضرب ) متولد ۱۲۵۳ هجری قمری پسر آقا

محمد حسن

محمد حسین صراف پسر حاج محمد مودی صراف پسر آقا محمد رحیم صراف اصفهانی بوده و  
حاج محمد حسن امین الضرب یکی از متمولین و تجار بسیار معروف زمان ناصرالدین شاه و  
مظفرالدین شاه بود و حاج محمد علی پیرزاده ضمن توصیف و تمجید از حاج محمد حسن تمول  
او را در قصیده ای چنین بیان میکند :

گوش بگشای تا ز مطلع نو      گویمت شعر چون در شهوار  
فخر دوران امین دارالضرب      که بود قدوة الوالابصار  
زر و نقره بخانه اش خرمن      لعل و یاقوت پیش او خروار



حاج محمد حسن امین الضرب

حاج محمد حسن با اینکه سواد  
چندانی نداشته اما مردی بوده بسیار با  
استعداد ، با هوش ، زیرک - با پشت کار خسته  
نشو - مطلع با وضاع مملکتی - رفیق  
صدراعظم وقت و مربوط با دربار سلطنتی و  
رجال درجه يك مملکت . میگویند که در  
اوائل عمر بکلی بی چیز بود و صرافانی دوره  
گردی میکرد و بعضی نیز گویند که کرباس  
فروش جزء بود پس از مدتی مسافرت بکرمان  
و تهران بالاخره در تهران طسرف رجوع  
کمپانی انگلیسی معروف به قوزی گردید  
از این جهت بود که بعضی ها حاجی محمد  
حسن را حاجی قوزی نیز میگفتند . پیش از  
اینکه چلوآفتاب لگنی معمول بازار ایران  
بشود چلوآر قوزی که محرف قوزی<sup>۲</sup> است

از انگلستان وارد میشد مدتی حاج حسن حاج علی احمد کور نمایندگی فروش آن را در ایران  
داشت و پس از فوت او داد و ستد چلوآر قوزی با حاج محمد حسن (امین الضرب) شد میرزا

۱- نیرالسلطان در سال ۱۳۰۰ خورشیدی (۱۳۴۰ ق.) در کابینه احمد قوام (قوام السلطنه)  
وزیر فوائد عامه بود و در سال ۱۳۲۰ خورشیدی درگذشت و در قم ( صحن امین السلطان )  
مدفون گردید .

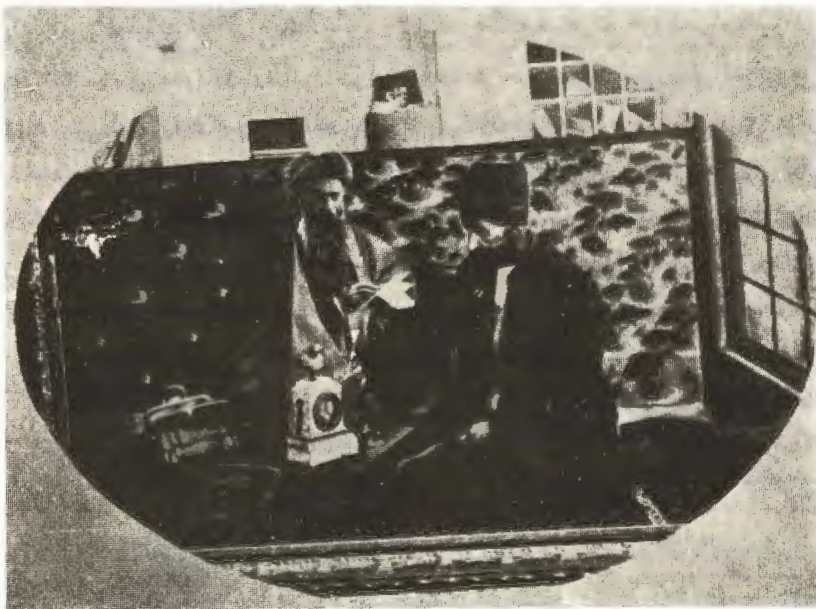
مشتري خراسانی که شاعری بوده هزال وهاجی در ترجیع بندی گوید :

عن قوزی به تجارت سر اصحاب فجور

خرمودی حسن حاج علی احمدکور

بطوریکه گفته شد در ابتداء نمایندگی با حاج حسن حاج علی احمدکور بوده بعد حاج محمدحسن عامل فروش میشود و اینکه مردم او را حاجی قوزی و حاج محمدحسن کمپانی میگفته‌اند باین مناسبت بوده است .

بعد بتدریج بواسطه داشتن سمت نمایندگی کمپانی و کاردانی و ارتباط با دولت و دربار سلطنتی وعهده دار شدن امورضرابخانه و سفارش دادن بافت زری‌های بدلی بکارخانجات خارجی (فرانسه) ودستی در عیار مسکوکات به شرکت امین السلطان وزیر اعظم وصدراعظم بردن<sup>۱</sup> و در اجاره داشتن معادن فیروزه نیشابور تمام این هادست بهم داد و حاج محمدحسن کمپانی درست شد . م . ق . هدایت (مخبر السلطنه) درضمن کنفرانس‌های خود درکانون هدایت افکار ونیز در صفحه ۴۷۷ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باره چنین گوید : «حاجی محمدحسن کمپانی در بدو امر فکرش بآنجا می‌رسد که خرازی بفروشد سرمایه نداشته برطبیقی که برگردن می‌آویخته است ودوره می‌گشته به مداومت وقناعت اندک سرمایه‌ای بدست می‌آورد مشغول تجارت میشود کارش بد آنجا کشید که اول ثروتمند شد .»



حاج محمدحسن امین الضرب وخواجه ساعت‌ساز

۱- شاه وقت هم در بردن منافع بی نصیب نبود .



محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی - خود (۱۹ جمادی الاولی ۱۳۰۷ ق.) می‌نویسد: «صبح دیدن نیرالدوله که تازه از نیشابور آمده بود رفتم امروز نیرالدوله می‌گفت که از معدن فیروزه نیشابور حاج محمدحسن سالی دوهزار تومان بشاه می‌دهد بیست و پنج خروار فیروزه فقط پارسال حمل بفرنگ نمودند که دوکروار مداخل کردند.»

حاج محمدحسن قبل از میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان با پدرش آقا ابراهیم امین‌السلطان مربوط بود آقا ابراهیم امین‌السلطان دارای مشاغل متعددی بود از آن جمله وزارت دربار - وزارت دارائی - گمرکات - خزانه‌داری ضرابخانه و غیره. امور ضرابخانه را به حاج محمدحسن امین‌الضرب که از سال ۱۲۹۶ ق. با هم مربوط و خیلی دوست شده بودند واگذار نمود و از این تاریخ ملقب با امین دارالضرب شد. پیش از درگذشت آقا ابراهیم امین‌السلطان (۱۳۰۰ ق.) آقا باقر سعدالسلطنه<sup>۲</sup> داوطلب تصدی امور ضرابخانه شد و سرانجام موفق گردید که ضرابخانه را از حاج محمدحسن گرفته و خود متصدی آن شود. پس از تصدی او که مدت کمی دوام کرده بواسطه عدم آشنائی او بکار و یا بواسطه دسائسی که از اطراف بر علیه او بکار میرفت مختصر اختلالی در امور ضرابخانه روی داد و در این کار چندان پیشرفتی برای او حاصل نگردید.

امین‌السلطان (آقا ابراهیم) در سال ۱۳۰۰ ق. هنگام مسافرت خود به همراه ناصرالدین‌شاه به خراسان (سفر دوم) دوباره امور ضرابخانه را به حاج محمدحسن امین‌الضرب واگذار نمود. امین‌السلطان در همین سال در بین راه خراسان درگذشت و شاه لقب و ۱۳ شغل مهم او را به پسرش میرزا علی‌اصغر خان امین‌الملک داد و در این تاریخ از هر جهت قائم مقام پدر گردید. امین‌السلطان دوم همان عوالمی که پدرش با حاج محمدحسن داشت او هم پیدا کرد بلکه قدری زیادتر او نیز امور ضرابخانه را مانند پیش بعهدہ وی محول نمود.

بی‌مناسبت نیست که شرح مختصری از تاریخ ضرابخانه در این جا ذکر شود و بعد به بقیه شرح حال حاج محمدحسن امین‌الضرب به‌پردازیم:

ضرابخانه در زمان سلاطین قاجاریه و پیش از آن بطور موروثی در دست خانواده معیرالملک بود و بهمین مناسبت آنان را معیر و در زمان سلطنت نادرشاه معیر خان می‌گفتند. تا سال ۱۲۹۰ هجری قمری ریاست این خانواده بر ضرابخانه ادامه داشت. در این سال که دوستعلی خان معیرالملک آخرین فرد مبرز خانواده معیر که در سال ۱۲۸۸ قمری ملقب به نظام‌الدوله شده بود درگذشت امور ضرابخانه و سایر مشاغل وی به پسرش دوست محمدخان

۱- سلطان حسین میرزا.

۲- پسر دائی میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان.

میر الممالک محول گردید .

دوست محمد خان جوانی بود بسیار متمول - عیاش - لایبالی - داماد شاه و نازپرورد تنعم که بمشاغل پدر چندان اعتنائی نداشت و بآنها با بی اعتنائی و بی علائقی مینگریست . رندان بلاکش در کمین بودند و بتدریج مشاغل او را یکی پس از دیگری از چنگش درآوردند .

در سال ۱۲۹۶ قمری که آقا ابراهیم امین السلطان از رندان روزگار بنای ضرابخانه و ضرب مسکوکات را بطرز جدید بدستیاری پخن نام اطریشی ایجاد و دائر نمود چندی بعد اداره امور آن را بعهده حاج محمد حسن معروف به کمپانی که با او روابط حسنه داشت محول نمود . حاج محمد حسن رئیس ضرابخانه شد و از این تاریخ ملقب و معروف گردید به امین دارالضرب . تا امین السلطان اول زنده بود امین الضرب در حقیقت مباشر در امور ضرابخانه بود و بعدهم که امین السلطان در سال ۱۳۰۰ قمری مرد چون تمام مشاغل و مناصب پدر به پسر یعنی میرزا علی اصغر خان امین السلطان دویم رسید امین الضرب همان سمت را از طرف وی در ضرابخانه عهده دار شد .

در ایامیکه حاج محمد حسن رئیس ضرابخانه بود در حقیقت میتوان گفت که شرکت ثلاثی مرکب از شاه - صدر اعظم و امین الضرب برای بردن منافع ضرابخانه تشکیل یافت . شاه مبلغی در ماه و در سال از بابت درآمد ضرابخانه میبرد و بقیه منافع متعلق به صدر اعظم و امین الضرب بود و چون امین الضرب رئیس و مدیر عامل (شرکت) بود عملیات سوئیکه در ضرب مسکوکات و عیار آن صورت گرفت تمام کاسه و کوزه ها بر سر او شکست و بدنامی آن متوجه او گردید . در صورتیکه اگر او سوء استفاده کرد آن دو شریک دیگر بیش از او سوء استفاده کردند و منافع بردند <sup>۱</sup>.

اداره امور ضرابخانه همینطور تا اواسط سال ۱۳۱۰ قمری ادامه داشت تا اینکه در این سال جمعی از متنفذین - اعیان و اشراف و تجار از قبیل کامران میرزا نایب السلطنه - نصر السلطنه (سپهدار یا سپهسالار اعظم تنکابنی) و غیره برای بردن منافع ضرابخانه سخت به تلاش و تکاپو افتادند و پیشنهاداتی بشاه دادند و چندین مقابل پیشکشی شاه و اجاره ضرابخانه را زیاد کردند . سرانجام امین الضرب در ۳ رجب همین سال از ریاست ضرابخانه معزول و حاج محمد محسن بجای او منصوب گردید .

نامبرده مدت کمی در سمت مزبور برقرار بود و بعد شاه با گرفتن پنجاه هزار تومان پیشکشی برای خود اجاره ضرابخانه را بسالی صد و بیست هزار تومان بجای ۲۲ هزار تومان سابق به محمد ولی خان نصر السلطنه (سپهسالار اعظم دوره مشروطیت) واگذار نمود و عنوان

۱- م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۵۷ کتاب سفرنامه مکه، به همراه میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم، از طریق چین - ژاپن - امریکا مینویسد: «به مردی گفتم (در پکن) این گیس چیست؟ گفت هر وقت امپراطور برید ماهم میبریم». و نیز در صفحه ۷۹ همان کتاب میگوید: «کاکل رامنچو (مراد طائفه منچو یا اهالی منچوری است) در چین متداول کرده است. در چاره تحاشی خلق غوغا شده که مقصرین حق گذاردن گیسو ندارند. عتیقه فروشی گیس پرشت داشت در حرکات مزاحم بود گفتم چرا کوتاه نمیکنی؟ گفت امپراطور موقوف کند همه موقوف میکنیم».

نصر السلطنه در این تاریخ وزیر عیار و مسکوکات دولت علیه بود. چون در سالهای متعددی بیشتر منافع ضرابخانه بجیب امین السلطان صدراعظم میرفت وی در باب پیشنهاد نصر السلطنه و بستن قرارداد با او تعرض نموده و از شاه قهر کرد لکن سرانجام تمکین نموده و نصر السلطنه مستأجر ضرابخانه شد. بطوریکه پیش گفته شد امین السلطان چون منافع بیشماری از ضرابخانه داشت در مدتی که ضرابخانه در اجاره نصر السلطنه بود آرام نداشت و مشغول دسائس و اسباب چینی برای وی بود و مجالسی از رجال برای اتخاذ تصمیم در این باب ترتیب داده شد و سرانجام امین السلطان چون صدر اعظم بود نظر خود را پیش برد باین معنی که بر پیشکشی شاه ده هزار تومان و بر اجاره سه هزار تومان افزوده شد و در سال ۱۳۱۱ قمری بمساعی وی و شرکت غیر مستقیم او در امور ضرابخانه قراردادی بین دولت و حاج محمد حسن امین الضرب و غلامعلی خان امین همایون بمدت ۲۰ سال منعقد گردید که همه ساله مبلغ شصت هزار تومان بعنوان پیشکشی (سهم شاه) و ماهی ده هزار و دوست و پنجاه تومان (سالی ۱۲۳ هزار تومان) از بابت اجاره ضرابخانه به دولت پرداخت شود. عنوان امین همایون در این تاریخ وزیر مسکوکات و وزیر مجلس شورای کبری و عنوان حاج محمد حسن امین دار الضرب رئیس اداره ضرابخانه مبارکه بود.

این قرارداد در سال بعد (۱۳۱۲ ق.) با اینکه بمدت بیست سال با دولت منعقد شده بود بکلی بهم خورد و یا آن را بهم زدند و امین السلطان صدر اعظم با همان شرایطیکه در قرارداد دولت با حاج محمد حسن امین الضرب و امین همایون مذکور شده بود خودش شخصاً قبول کرد و عهده دار پرداخت مال الاجاره گردید.

صدراعظم که سابقاً غیر مستقیم یک پا یا دو پا شریک بود ایندفعه خودش با اعمال دوز و کلک زیاد مستقیماً دخالت کرده دولت موجد و امین السلطان صدراعظم مستأجر گردید؛ و قرارداد مزبور بمدت ۱۱ سال (از ۱۳۱۱ تا ۱۳۲۲ ق.) منعقد و در آن تصریح شده بود که عیار طلا و نقره باید صدی ده باشد و ضمناً در فصل پنجم آن چنین ذکر شده بود: «بر عهده حضرت اشرف است که مسکوکات مس را بشرط ضرورت تامه بزنند و هیچ وقت نگذارند که پول سیاه زیاده از احتیاج عمومی تجاوز نموده مخمل معاملات عامه شود».

امین السلطان که ضرابخانه را اجاره کرد ریاست و اداره امور آن را باز هم مانند سابق بعهده حاج محمد حسن امین الضرب واگذار نمود.

در این سال که قرارداد با امین السلطان صدراعظم بسته شد صدراعظم شرکائی صورته ترتیب داد و نام آن را بانک ایران گذارد در صورتیکه بانک مزبور بهیچ وجه وجود خارجی نداشت. در فهرست چاپی اوراق دولتی در سال ۱۳۱۲ قمری نوشته شده است: «اداره ضرابخانه مبارکه در دست بانک ایران است بر ریاست حاج محمد حسن امین دار الضرب». این قرارداد تا وقتیکه امین السلطان صدراعظم و در سر کار بود جریانی داشت و بعد که در سال ۱۳۱۴ قمری

از کار برکنار شد لغو گردید و ضرابخانه جزو مشاغل مخبرالدوله وزیر داخله شد و او هم امور ضرابخانه را برعهده مرتضی قلیخان صنیع الدوله فرزند خویش و داماد مظفرالدینشاه واگذار نمود.

امور ضرابخانه در دوره سلطنت مظفرالدینشاه و بعد از آن بمراتب خرابتر از دوره ناصرالدالدینشاه گردید. چون منافع زیادداشت ریاست آن هرچند روزیکبار به يك نفر داده میشد و حساب و کتاب چندانی هم در کار ضرابخانه نبود.

میرزا علی اصغر خان امین السلطان که روی کار آمد (۱۳۰۰ ق.) ابتداء وزیر اعظم و بعد صدر اعظم شد ارتباط حاج محمدحسن با او رویتزاید گذاشت تا جائیکه ضرابخانه دولتی - اختیار عیار و مسکوکات مملکت را با او واگذار کرد و بوی حاج عمو خطاب مینمود و نظرات او در اکثر کارها و امور اقتصادی دولت دخالت مستقیم و یا غیر مستقیم داشت.

اعتمادالسلطنه در یادداشت های روزانه خطی خود (۱۳ محرم ۱۳۰۶ ق. مینویسد: «ایلچی فرانسه شرفیاب شد و ظاهراً بیجهت تأکید فرستادن امتعه با کسپوزیسیون (نمایشگاه) سال آینده است به پاریس، مقرر شد حاجی محمد حسن و لومرموزیکانچی باشی در وزارت خارجه بنشینند و گفتگوی فرستادن امتعه نمایند. بعد بواسطه شرکت و همراهی های آقا ابراهیم امین السلطان و بعد پسرش میرزا علی اصغر خان امین السلطان اتابک اعظم در حدود ۱۳۰۰ ق. ضرابخانه دولت را بسالی بیست و دو هزار تومان اجاره نمود که در ضمن عقد خارج لازم خود امین السلطان هم در آن شرکت داشت و شاه هم طبق معمول و رسم مملکت از آن منتفع میشد و چندین سال در اجاره داشت و از این راه منافع زیادی عاید او شد و اعتبارش ایانی پیدا کرد و جزو نمرة اول تجارت ایران گردید و بعد شروع به تجارت با اروپا نمود و بواسطه سفرهای متعدده ای (۳ سفر) که با اروپا کرده بود مخصوصاً در شوال ۱۳۰۴ ق. برای ساختن راه آهن در ایران با اتفاق برادرش حاج محمد رحیم و میرزا جعفر برادر حاج سیاح به پاریس رفت و در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه در فکر تأسیسات جدید افتاد و شروع بساختن راه آهن از محمودآباد به آمل نمود.

اعتمادالسلطنه در یادداشت های روزانه خود در این باب می نویسد: «یکشنبه ۱۸ ربیع الاول ۱۳۰۵: حاجی محمدحسن امین دارالضرب که فرنگ رفته بود مراجعت نموده بحضور شرفیاب شد می گوید راه آهن تا شهر آمل از محمودآباد آورده است ۱۰۰ و خیال داشت که بعد از آمل به تهران بکشد. برخی از اشخاص نوشته اند مقداری نمائنده بود که بواسطه دسایس میرزا عبدالله خان یوشی انتظام الدوله سردار امجد و میرزا علی اصغر خان اتابک که صاحبان دو بندر معروف مازندران بندر جزو مشهد سر بودند آن راه از کار افتاد بهمین جهت یکی

دو کور و تومان ضرر بحاجی محمد حسن خورد. اما بنظر نگارنده این سطور چنین نیست زیرا سیاست خارجی و نفوذ روزافزون بیگانگان در ایران<sup>۱</sup> مانع اتمام کار شد و موضوع همینطور معوق و خنثی ماند تا اینکه بمرو رایام راه آهن و تأسیسات آن بکلی از میان رفت و موضوع ضدیت امین السلطان هم اشتباه است.

امین السلطان همیشه با امین الضربها (پدر و پسر) تا آخر عمر بواسطه منافعی که میبرده میانه بسیار خوبی داشته و هیچ وقت با آنان مخالفتی ابراز نداشته است. اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خطی خود می نویسد: «۳شنبه ۳ ربیع الثانی ۱۳۰۲: صبح خانه تولوزان رفته از آنجا سفارت آلمان دیدنی از وزیر مختار و مستشار نمودم طرحی مستشار در دست داشت که از طرف دولت آلمان باو حکم شده بود بنویسند که میزان و معیار و مقادیر ایران اولاً معین شود ثانیاً عیار پول معین گردد.

این تفصیل را در لوحی نوشته بودند عیار قدیم و جدید را منجمله معین کرده بودند: پول های پنج سال قبل از نقره و طلا در هزار مثقال نهصد و شصت و چهار مثقال طلا یا نقره خالص بود باقی عیار بود از مس بعد که پختن نام اتریشی چرخ ضرابخانه جدید را دایر کرد مثل عیار حالیه فرانسه قرارداد که در صد ده و در هزار مثقال صد مثقال بار باشد اما حالا در هزار مثقال طلا و نقره قریب سیصد مثقال عیار است از مس و اختلاف غریبی است که ضرابخانه حالا معیار پول طوری کرده اند که در صد چهل و پنج ضرر است خلاصه بعد از مراجعت از سفارت آلمان خانه آمدم.»

حاج محمد حسن امین الضرب در گفتار خود صراحت لهجه داشته عقاید و نظرات خویش را ولو در حضور شاه باشد صریحاً اظهار میداشته است. اعتماد السلطنه در این باب در یادداشت های روزانه خود می نویسد: «۲شنبه ۱۳ جمادی الثانی ۱۳۰۲: امروز احضار تجار و وزیر تجارت در حضور شاه بود دو ساعت تمام حرف بی معنی میزدند که مالاالتجاره فرنگ را بایران راه ندهند همه تصدیق بلا تصور بفرمایشات شاه میکردند مگر حاجی محمد حسن امین دار الضرب که در نهایت سختی حرف میزد که ما چه داریم از مال التجاره و صنعت خودمان که مال فرنگ نخوایم، و نیز در یادداشت های روزانه خود در باب عیار مسکوکات در سال ۱۳۰۳ ه. ق. چنین می نویسد:

«خالدیک<sup>۲</sup> سفیر عثمانی، عبارت غریبی به حاجی محمد حسن امین دار الضرب که خدا او را لعنت کند<sup>۳</sup> که مکتت ایران را بواسطه مسکوکات قلابی بی پا کرد گفته بود که حاجی محمد حسن از شما خیلی ممنونم چرا که عیار پول شما سبب شده که یک ثلث بر مواجب من دولت عثمانی افزوده

۱- بخصوص در آن زمان.

۲- خلیل خالد یک افندی مدت ۷ سال از ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۸ قمری سفیر کبیر عثمانی در ایران بوده است.

۳- شاه و صدراعظم را هم.

است زیرا که لیره عثمانی سابق بیست قران بود حال سی قران است<sup>۱</sup>.  
 ملک خان در کتابچه (اصول ترقی) راجع به عیار مسکوکات ایران و تقلباتیکه در آن  
 بکار برده میشده این طو را اظهار نظر میکند: «علاوه بر اقسام مشکلات که برای تجارت ایران  
 فراهم است اولیای دولت علیه بجهت خرابی تجارت ایران یک کفایت دیگر بکار  
 برده اند که آنهم واقعا مایه ننگ عقل ایران شده وزن عیار و تقسیمات پول ایران را بقدری  
 که در قوه یک دولت باشد بزور و به تدبیر مغشوش ساخته اند. مسکوکات یکدولت از اسباب  
 واجبه تجارت آن دولت است وزن و عیار و تقسیمات پول باید از روی یک قرار علمی مشخص  
 و ثابت باشد تدبیر عیار پول از جمله سفاهت های دول آسیا بوده است.»

اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود راجع بورود سید جمال الدین اسدآبادی یا  
 افغانی به تهران و در خانه امین الضرب وارد شدن مینویسد: «۲ شنبه غره ربیع الثانی  
 ۱۳۰۴: صبح خانه حاج محمد حسن امین دار الضرب ملعون که پدر ایران و ایرانیان را در  
 آورده مکنت ملت و دولت را بر باد داده دیدن سید جمال الدین رفتم این شخص از بوشهر  
 بگفته من آمده است و خیلی مرد با علم معتبر است دوسه زبان میداند در نوشتن عربی اول  
 شخص است اگر چه افغانی امضاء میکرد اما حالا میگوید از اهل سعدآباد (اسدآباد)  
 همدان است.»

خلاصه خانه حاجی بسیار محقر بود اول ماه جمعی ازنهار دم در را گرفته بودند حاجی  
 بآنها تصدق میداد هر چند خواستم سید جمال الدین را خانه بیاورم راضی نشد.  
 سه شنبه ۲ ربیع الثانی ۱۳۰۴: «از من پرسیدند (شاه) سید جمال الدین را دیدی  
 عرض کردم دیروز دیدم و خیلی هم تعریف کردم فرمودند ثقتم حاجی محمد حسن او را حضور  
 بیاورد از این فرمایش دنیا بر من سیاه شد این شخص بواسطه من از بوشهر آمده چند تلگراف  
 رد و بدل شد حالا که آمده محض تملق امین السلطان فرمودند حاجی محمد حسن او را حضور  
 بیاورد.»

و در موضوعات دیگر مینویسد: «۵ شنبه ۸ رجب ۱۳۰۵: واکیل بند الماس برلیان  
 حاجی محمد حسن از پاریس فرمایش داده بود بجهت شاه بسازند آورده بودند بقدری تمجید  
 از حاجی محمد حسن و امتنان از امین السلطان فرمودند که اگر گرجستان و افغانستان را از  
 روس وانگلیس می گرفتند این قدرها اسباب خوشحالی نمیشد بنظر من زیاده از ده پانزده هزار  
 تومان ارزش ندارد یقین سی چهل هزار تومان خواهند گرفت.»

۱- در تقلباتیکه در عیار مسکوکات بعمل می آمده شاه و صدر اعظم وقت هم شرکت داشته  
 و امین الضرب بدون اجازه و تصویب آنان نمی توانسته است که عیار را تغییر بدهد.

۲- با مشارکت شاه و صدر اعظم.



درایامیکه امین‌الضرب در اروپا بوده اعتمادالسلطنه<sup>۱</sup> در یادداشت‌های روزانه خود مینویسد: «۱۴ شوال ۱۳۰۶ ق: حاجی‌محمدحسن امین‌دارالضرب امروز با برادرش (حاج‌محمدرحیم) اینجا<sup>۲</sup> دیده شد».

۱۹ شوال: «برادر حاجی‌محمدحسن روزنامه‌ای از پاریس آورده بود که از شاه بد نوشته بودند شاه روزنامه را بمن دادند ترجمه کنم».

در سال ۱۳۰۸ ق. دولت راه افجه - نور - فیروزکوه و آمل را که مدتی سپرده به میرزا نظام مهندس الممالک بود بحاج محمدحسن امین‌الضرب سپرد و او در اصلاح راه‌های مزبور در حدود امکان کوشش بعمل آورد.

اعتمادالسلطنه راجع بضرا بخانه مینویسد: «۲۱ جمادی‌الثانی ۱۳۱۰: عصر شارژ - دافروس آمد جهت عزل (استعفاء) امین‌السلطان را میگفت که چند تکلیف شاه باو کرده قبول نکرده استعفاء داده از جمله اینکه شخصی دارالضرب (ضرا بخانه) را که حاجی‌محمدحسن در سال بیست‌هزار تومان بشاه میدهد اود بیست‌هزار تومان قبول دارد». همیشه بین نایب‌السلطنه کامران میرزا و امین‌السلطان<sup>۳</sup> رقابت و دشمنی شدیدی فقط در سرمنافع و بردن و خوردن مال دولت، بلکه باید گفت ملت، بوده و اکثراً امین‌السلطان بواسطه زرنگی زیاد و پشت هم اندازی و اتکاء بمقاماتی کار خود را از پیش میبرد و بر رقیب خود غالب میشد و زبان حالش به نایب‌السلطنه این بوده که دیگر بس است همانقدر که میخوری کافی است و کاری بکار من نداشته باش اما موضوع موضوع منافع بوده و نایب‌السلطنه به پشتیبانی پدرش مأیوس نمیشد و هر وقت که دستش میرسید بر علیه منافع امین‌السلطان اقدام میکرد. یکی از منافع مهم عایدات امین‌السلطان بضرا بخانه بوده که مبلغ بسیار کمی، به نسبت درآمد بضرا بخانه، بشاه میداده و با شرکت حاج محمدحسن امین‌الضرب و تقلباتیکه در عیار مسکوکات بکار میرفته عائدات هنگفت آن را برای خود برداشت میکرده است.

نایب‌السلطنه بعضی اشخاص متهور که ترسی از امین‌السلطان نداشتند و همچنین تجار معتبر را وادار میکرد که با دادن پیشکشی زیاد بشاه و بالا بردن چندین برابر مبلغ اجاره در صدد برآیند و اقدام کنند که بضرا بخانه را باطناً از چنگ امین‌السلطان و ظاهراً از چنگال حاج محمدحسن درآورند. سرانجام چندی موفق شدند لکن باز دوباره امین‌السلطان و حاج محمدحسن از این گنج‌باد آور و خزانه خدا آفرین دست نکشیدند و دوباره امور آن را مانند سابق بدست خود گرفتند.

اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی - خود (۳ رجب ۱۳۱۰ ق.) به این

۱- در سفر سوم ناصرالدینشاه باروپا.

۲- در کاسل Kassel از شهرهای آلمان.

۳- دو نفر قوی پنجه و سودجو.

موضوع اشاره کرده چنین گوید: «واذ تغییرات امروز عزل حاجی محمدحسن امین دارالضرب است دو سه ماه بود با اطلاع نائب السلطنه جمعی از تجار و اعیان مثل نصر السلطنه<sup>۱</sup> و غیره عریضه بشاه میدادند که ما پنجاه هزار تومان پیش کش میدهیم و در عوض سالی بیست و دو هزار تومان که حاجی محمدحسن میدهد سالی صد و بیست هزار تومان تقدیم خواهیم کرد عریضه حضرات را مدتی بود شاه به امین السلطان داده بود یکی از ناز و قهر امین السلطان این فقره بود که قبول نکرد حالا مجبور شد که تمکین نماید. حاجی محمدحسن معزول و حاجی محمد محسن بجای او امین دارالضرب شد حالا باید فهمید که مال این کارچه خواهد شد»... (۵ رجب ۱۳۱۰ ق: «مقارن رفتن، چرچیل<sup>۲</sup> رسید میگفت رئیس بانک انگلیس و بانک روس هر دو بسفارت خانه انگلیس آمده پروتست کردند که اگر عمل ضرابخانه باین طور که تازه قرارداد داده شده مجری شود یعنی بجای بیست و دو هزار تومان که حاجی محمدحسن میداد حاجی محمد حسین<sup>۳</sup> و سایرین به صد و بیست هزار تومان همه ساله بشاه و دوازده هزار تومان به امین السلطان بدهند و پنجاه هزار تومان پیشکش کنند مجبورند که عیار پول را زیاد کنند در این صورت نه کاربانک از پیش خواهد رفت و نه تجارت فرنگ به ایران کلیه<sup>۴</sup> باطل خواهد شد مقصودش این بود که من بشاه عرض کنم».

عباس میرزا ملک آرا<sup>۴</sup> برادر صلیبی ناصرالدینشاه در شرح حال خود در صفحه ۱۲۱ چنین مینویسد: «چون از معادن آمریک نقره بسیاری برآمد در این سال (۱۳۰۹ قمری) نقره در تمام عالم تنزل نمود سکه های ایرانیهم که در اصل قلابی بود و بار بسیار داشت بکلی تنزل کرد و چه پول سیاه (مس) هم از کثرت سکه تنزل فاحش کرد و باعث قلابی بودن و زیاد زدن پول سیاه هم حاجی محمدحسن تاجر اصفهانی است شرح این مطلب آنکه هر سال مبلغی از ضرابخانه بحضور اعلیحضرت شاهی پیشکش میدادند».

حاج محمدحسن آمده متقبل گردید که هر ساله مبلغ پانزده هزار تومان بشاه پیشکش بدهد در ضمن آقا ابراهیم امین السلطان را دیده وعده بسیار داده که از او حمایت کند ولی چون آقا ابراهیم مرد پخته و عاقلی بود میدانست در چقدر بار زدن سالی چقدر منفعت عائد حاجی میشود از ترس او حاج محمدحسن زیاده از آنچه تعارف داده بود نمیتوانست قلاب کاری کند و پول سیاه را هم از میزانی که باید نمیتوانست بیشتر سکه زند.

بعد از فوت آقا ابراهیم که کلیه امورات بدست پسرش علی اصغر خان امین السلطان افتاد و او جوانی خودپسند، خود رأی و عیاش دائم الخمر بود حاجی میدان را خالی دید و سه چهار

۱- ولیخان سپهسالار تنکابنی.

۲- نایب سفارت انگلیس.

۳- حاجی محمد محسن درست است.

۴- متوفی ۱۳۱۴ ق.

مساوی آنچه به پدرش میداد به پسر داد و اطرافیان را هم بخت و پز نموده بادلای قوی اولاً بار طلا و نقره را زیاد کرد ثانیاً پول سیاه را بدرجهای سکه نمود که از حد و حصر گذشت. قران که هر عددی میبایست بیست عدد پول سیاه باشد عددی ۴۰ عدد پول سیاه شد. یعنی صد درصد تنزل. دیگر کسی بر نمیداشت و آنچه تجار با علم و اطلاع بدقت حساب کردند پول سیاه را حاج آقا هرمن تبریز مبلغ هفت قران تمام میکرد و بمبلغ ۳۵ قران میفروخت و منفعت این چند ساله را که مرخصی در تقلب شده بود حساب کردند... شد دیگر در نزد رعیت بیچاره پولی نماند زیرا که مالیات را از رعیت سفید (نقره) گرفته و هر چه به رعیت داده میشد سیاه بود.

قران در ممالك خارجه نه شاهی شد تجار مفلس شدند زیرا که عمل داد و ستد مسدود گردید هر قدر هم عرض کردند بجائی نرسید.

**اعلیحضرت شاهی هم مست باده پانزده هزار تومان بودند. علی اصغر خان (امین السلطان) و اطرافیان شان سالی زیاده از دو بیست هزار تومان میگرفتند** و علی الاتصال شاه را اغفال میکردند و امر بهمین منوال میکشست و هر چندی بجهت اسكات مردم حکمی میشد که مجلس در خصوص قرار پول منعقد شود مجلس ها منعقد گردید اولاً اجزای مجلس نمیفهمیدند علاج چیست تا چیزی بگویند اگر هم بعضی میدانستند بجهت ملاحظه امین السلطان نمیگفتند شاه هم باطناً میل نداشت این عمل برهم بخورد لهذا انعقاد مجالس بی نتیجه میماند. م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۱۱۷ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود زیر عنوان ضراب خانه چنین گوید :

«ضرابخانه سالها دست حاجی محمد حسن امین الضرب بوده و در اداره امین السلطان چندی به ولی خان تنکابنی نصر السلطنه<sup>۱</sup> واگذار شد گفتند در عیار کم و کسر شده است در تکیه دولت مجلس کردند یهودیها جمع شدند جماعتی از اعیان حاضر بودند پدر هم بامر ناصرالدین شاه حضور داشت. صنایع الدوله و نگارنده هم بودیم قدری دورتر از جمعیت نشستیم مراقب عملیات، یهودیها عمال امین السلطانند. یهودیها به تدابیری که دارند عیار سکه های امین الضرب را چربانند و حال آنکه معنی ندارد از عیار اگر نندزدند چیزی اضافه نمیکنند. گفته شد قدری نقره در شکاف چوب گنجانده بودند که روی بوته میگذارند البته چوب که سوخت نقره آب میشود و مخلوط نقره که در بوته است میگردد». و نیز زیر عنوان اخذ غرامت پول سیاه در صفحه ۱۳۶ گوید :

« حاج محمد حسن امین الضرب لقمه چربی بود و غرامت پول سیاه بهانه موجهی کار پول سیاه در زمان ناصرالدین شاه بجائی کشید که جاز زدند هشتاد عدد يك قران دو روز بعد

۱- بشاه.

۲- ولیخان تنکابنی نصر السلطنه همان است که بعدها ملقب به سپهدار اعظم و در دوره مشروطیت به لقب سپهسالار اعظم ملقب گردید و در سال ۱۳۰۵ خورشیدی انتحار نمود.

کامران میرزا<sup>۱</sup> مجلس کرد که آن جار مضرب بود یا نافع ملك التجار<sup>۲</sup> گفت خوب بود جار را بعد از این مجلس امر میفرمودید بکشند. چون خزانه با صنایع الدوله بود انجام این امر بمهده او شد<sup>۳</sup>.

امین‌الضرب را در خزانه توقیف کردند پسرش که از فرنگ می‌آمد در سبزوار چون به شهر رسید بمنزل ما آوردند و طرف مذاکره با او من بودم امین‌الضرب گرگ باران دیده بود به هرقشاری نم‌پس‌نداد حاج محمدحسین<sup>۴</sup> جوان بود و جوای نام من با او از طریق شرافت و غیرت و رفع تهمت درآمد کردم که در این مملکت زندگی بایست کرد و مسأله پول سیاه لکه است بدامان شما این لکه را باید شست اگر ترا بمنزل آورده ایم برای حفظ آبروی تو است اگر بفراشخانه مایلی ما نمی‌نیستی یکی را خواستم و گفتم کفش‌های حاجی را جفت کن حاجی محمد اسمعیل قزوینی از دوستان او مصاحب او است از آن امر من اندیشه کردند و باب مذاکره گشوده شد. حاجی محمدتقی شاعر و دی‌هم‌شریک مذاکره است. جوی اهانت در منزل ما به حاجی نشد و باید گفت حاجی محمدحسین در این مذاکره شرافتمند پیش‌آمد بدو<sup>۵</sup> باتفاق حاج محمد اسمعیل عنوان چهل‌هزار تومان به صنایع الدوله و سیصد هزار تومان بدولت شد بذهن شاه<sup>۶</sup> رفته بود که خسارت پول سیاه بیست کرور<sup>۷</sup> بوده از روی حساب دقیق در مدت تصدی امین‌الضرب سه کرور بیشتر سکه پول سیاه با اینکه طلایس را هم آماده از اروپا بیاورند و آورده بودند ممکن نبود شاید صحت تخمین صنایع الدوله و عدم اعتناء به برف انبار که سرزبانها بود در حاجی اثری کرد و در نتیجه بی‌غرضی ماصورتی از اموال پدر را داد.

حاجی محمدحسن در صد آماده کردن معدن نایب برآمده از کنار دریا (محمودآباد) به نایب راه آهن کشیده بود. معدن، مصرف عمده نداشت راه آهن بکلی فاسد شده بود ریلها پوسیده و واگنها شکسته صنایع الدوله بمرض رساند شاه راه آهن و املاک را نخواست و قضیه به ۷۶۵۰۰۰ تومان ختم شد.

فردا باید حاجی محمدتقی باتفاق حاج محمدحسین و حاجی محمد اسمعیل بروند و از

۱- نائب السلطنه پسر سوم ناصرالدینشاه.

۲- آقا کاظم.

۳- علی قلیخان مخبر الدوله در این زمان دارای چندین شغل بود از آن جمله وزارت کشور، تلگراف، معادن، فرهنگ، خزانه، ضرابخانه و غیره زیر نظر او بود و او بعضی مشاغل را بین پسران و بستگان خود تقسیم کرده بود تلگرافخانه را به حسینقلی خان مخبر الملك - خزانه را به مرتضی قلیخان صنایع الدوله و فرهنگ را به جعفر قلیخان نیر الملك واگذار کرد.

۴- امین‌الضرب دوم.

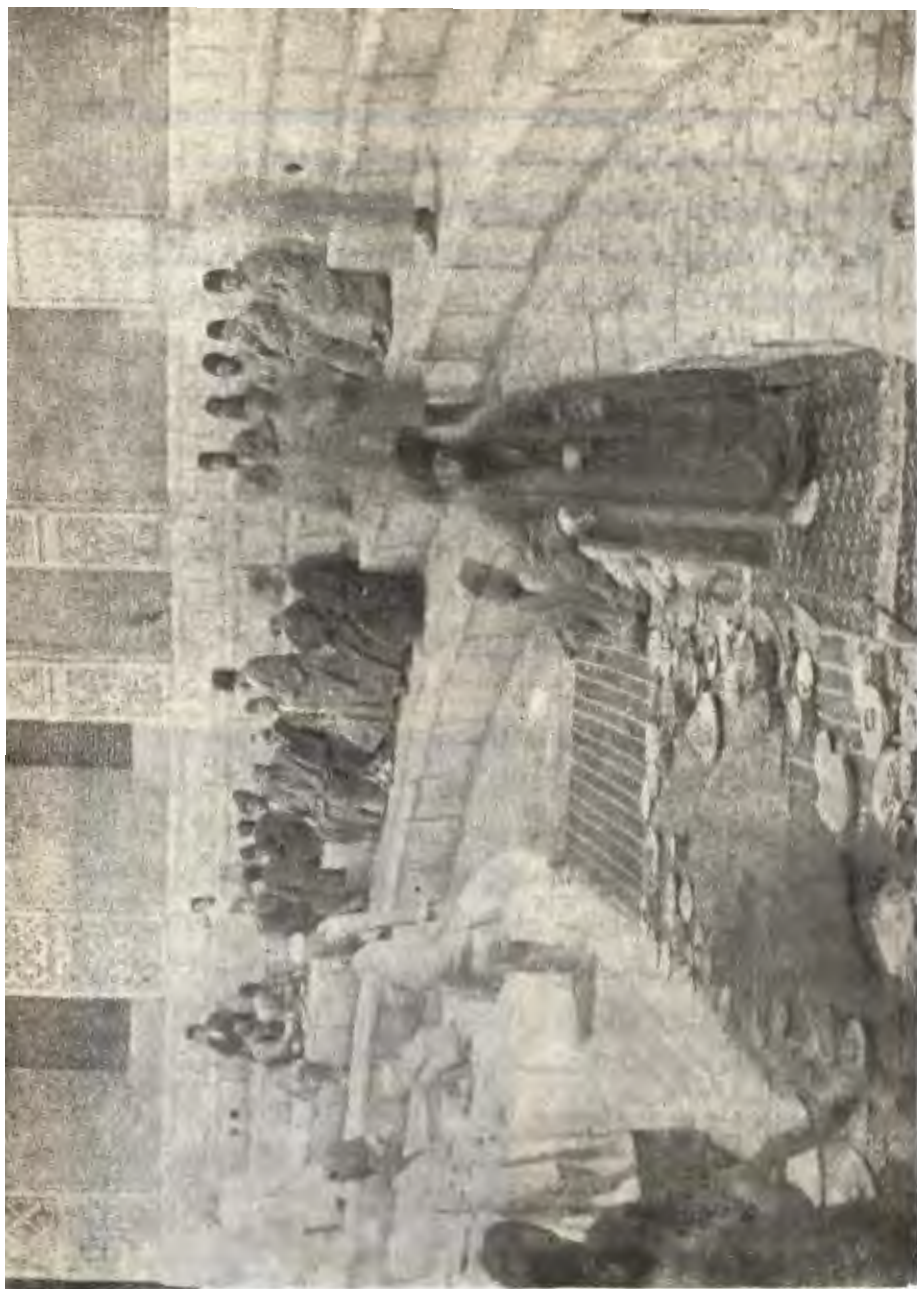
۵- مظفرالدینشاه.

۶- ده میلیون تومان.



در سال ۱۳۱۱ اروايل يوننت كيل در تكيه دولت تهران امتحان كم وزيا ديارسكه ضر آبخا نه ميگند كه ضر السلطنة وحاجي محمد حسن وامين همايون با هم حرف دارند  
نشسته روي سكري طيحه بالا ازراست بچي: مشير السلطنة-امين الملك- قوام الموله - عندما الملك - صاجديوان- مشير الموله -امين الموله- نظام الملك - ضر السلطنة-  
اقبال الموله - اعتماد نظام، نشسته درسكوي پالين ازراست بچي: اعتماد حضور- زرگر باشي- حاجي محمد حسن امين الضرب و ضر بنجم آقا غلام حسين خان المالك.





این اواخر در پیش  
 در پیشگاهش  
 صدف است و در پیشگاهش  
 در پیشگاهش

تمام احوال  
 در پیشگاهش  
 در پیشگاهش  
 در پیشگاهش

همه کارها

این احوال

تمام احوال  
 در پیشگاهش  
 در پیشگاهش  
 در پیشگاهش

تمام خطوط اطراف کلیشه خط ناصرالدین شاه است



منزل امین‌الضرب آنچه نقد است بیاورند<sup>۱</sup> رفتند. فرمانفرما (عبدالحسین میرزا) خبر شد سراسیمه بمنزل ما آمد که این چه کاری بود ممکن است حاجی ازدرد دیگر درچادر وچاقشور فرار کند گفتیم اولاً با کیفیتی که از اخلاق او بدست آمد فرار نمیکند و آنکهی کجا خواهد رفت. از برای فرمانفرما تصور صحت عمل مقدور نیست و رفع نگرانی او نشد. الحق حاجی حسین آقا روی احساسات شرف رفتار کرد و من ارادتی باو حاصل کردم قریب چهار صد هزار تومان طلای مسکوک بخانه ما وارد شد. سفره چرمی میان اطاق پهن کردند و آنچه بود روی سفره ریختند شمردند و بخانه بردند.

**فرمانفرما چسبید که سهم من کو و دوازده هزار تومان میخواست که با حکیم‌الملک<sup>۲</sup> در میان بگذارد گفتیم آن حاجی آن شما خود دانید.** حاجی محمد حسن مرخص شد فرمانفرما هزار و پانصد تومان جنس (آئینه و چراغ) از او برده بود قیمت آن را نداد. **حکیم‌الملک و فرمانفرما بیش تر آن نقد (چهارصد هزار تومان) را بعنوان بنائی و نظام بردند.**

حاج محمد حسن امین‌الضرب چون مردی بود زیرک، دنیا دیده، مجرب، مال بین و بسیار زرنگ حساب مدت تصدی خود را در ضرابخانه از ناصرالدینشاه دستخط مفاسی داشت و در ظاهر امر با وجود داشتن مفاسی حساب هیچگونه ایرادی بر او وارد نبود معذک خود و پسرش را در سال ۱۳۱۵ قمری توقیف و سرانجام چهارصد هزار تومان نقد و سیصد و شصت و پنج هزار تومان سند بزور از حاج حسین آقا پسرش گرفته شد. خنده دار تر این جاست وقتیکه این پول بحق یا بناحق از حاج محمد حسن امین‌الضرب گرفته شد متعاقب آن از حاج میرزا حسن آشتیانی مجتهد فتوایی در این باب گرفتند که تفریم حاج محمد حسن باندازه خسارت پول سیاه جائز است. حاج محمد حسن امین‌الضرب در شعبان ۱۳۱۶ هـ. ق. در سن ۶۳ سالگی در گذشت و جنازه اش را به نجف برده در جنب گلدسته ابوان حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) بخاک سپرده شد.

#### محمد حسن

محمد حسن خان ظفر نظام از رؤسای شاهسونهای حوزه قزوین بوده که در اوایل مشروطیت افرادی از شاهسونها را مسلح کرده و دور خود جمع نمود و مشغول بشرارت و راهزنی گردید. در ابتداء تشکیلات ژاندارمری

۱- حاجی محمد حسن قبلاً به پسر خود گفته بود که درلای دیوار خانه مسکونی خود در محل معین پولی موجود است این بود که حاج حسین آقا پسر منحصر بفرد حاج محمد حسن امین‌الضرب بواسطه فشار زیادی که بوی وارد آمد و طاقت نداشت ناگزیر شد که دفینه پدر خود را بروز دهد بنا بر این بخانه خود رفته دیوار را شکافت و پول را به همراه خود آورد.

۲- میرزا محمودخان.

دولت عده‌ای ژاندارم را به سرکردگی سوئدیها برای سرکوبی وی فرستاد و جنگی بین او و ژاندارمها در گرفت عده‌ای از طرفین کشته شدند که از آن جمله هیرتا افسر سوئدی بود و ظفر نظام با جمعی از بستگان و سوارانش فراری شدند. در سال ۱۳۰۰ خورشیدی که رضاخان سردار سپه وزیر جنگ شد عده‌ای را مأمور دستگیری او کرد سرانجام ظفر نظام و یکی از بستگانش دستگیر شدند و پس از محاکمه در ذی‌حجه ۱۳۴۰ هجری قمری برابر با مرداد ۱۳۰۱ خورشیدی هر دو نفر در میدان مشق تهران تیرباران شدند.

محمد حسن عمادالاطباء بکلمه بگمزد در جلد اول صفحه ۱۹۰

**محمد حسن**

رجوع شود.

محمد حسن خان حاجب الدوله متولد سال ۱۲۷۸ هجری قمری پسر

**محمد حسن**

محمد رحیم خان علاءالدوله امیر نظام بوده و در سال ۱۲۸۹ ق. که

محمد رحیم خان علاءالدوله مشاغل و مناصب خود را در میان پسران خویش تقسیم کرد سمت نسقچی باشی گری خود را به محمد حسن خان در سن ۱۱ سالگی واگذار نمود. شغل نسقچی-

باشیگری عبارت بود از امور مربوطه به

تنبيهات بدنی- بریدن دست و پا و گوش و بینی-

پاره کردن شکم- کور کردن چشم- سر بریدن-

دار زدن و از این قبیل کارها و شخصیکه

این قبیل اعمال را بر حسب امر شاه انجام

میداد او را سابقاً در دوره پادشاهان قاجاریه

نسقچی باشی میگفتند.

در سال ۱۲۹۳ ق. در سن ۱۵ سالگی

بجای محمد تقی خان افشار حاجب الدوله

بسمت فراشباهی ناصرالدین شاه انتخاب

گردید و در اوائل سال ۱۲۹۸ قمری، پس از

فوت محمد تقی خان افشار حاجب الدوله، ملقب

به حاجب الدوله شد.

محمد حسن خان علاوه بر سمت

حاجب الدولگی ریاست سرایدارخانه و

نسقخانه میار که! هم با او بود بعد شغل نسقچی

باشیگری را به عهده پسر خود محمد رحیم

خان مشهور به خان بزرگ محول نمود و

این شخص پس از مرگ پدر هم تا سال

۱۳۲۴ ق. اوایل مشروطیت با درجه امیرتومانی در این سمت باقی بود.

۱- محمد تقی خان افشار حاجب الدوله شوهر غنایب الدوله آوازه خوان معروف ناصرالدین شاه

و پدر محمد حسین خان سالار مکرّم سردار امنع بوده است.



محمد حسن خان حاجب الدوله

محمدحسن خان حاجب الدوله در سال ۱۳۰۵ ق. هنگام صرف غذا، ته دیگی در گلو او گیر کرد و فوراً جان را بجان آفرین تسلیم نمود و در سن ۲۷ سالگی درگذشت.<sup>۱</sup> ناصرالدینشاه پس از مرگ ناگهانی او برای انتخاب حاجب الدوله خود استخاره کرد که یکی از این سه نفر: آقا علی آشتیانی امین حضور - میرزا محمدخان اقبال الدوله و اعتماد - السلطنه را به سمت مزبور انتخاب کند شخص اخیر الذکر در استخاره خوب یعنی میانه مایل به خوب آمد و آن دو نفر دیگر بدآمده بود با وجود این شاه حاجی حسین علی خان (معین الدوله) برادر حاجب الدوله متوفی یعنی پسر دیگر علاء الدوله را که در سال ۱۲۹۴ ق. سمتش در دربار غلام پیشخدمت باشیگری بود بسمت مزبور انتخاب و حاجب الدوله خود نمود و ضمناً سرایدارخانه و نسقخانه مبارکه! هم زیر نظر و ضمیمه شغل وی بود و تا سال ۱۳۰۸ قمری حاجب الدوله شاه بود و بعد در این سال جعفرقلی خان جلال الملک<sup>۲</sup> با دادن هفت هزار تومان پیشکشی بجای وی حاجب الدوله ناصرالدین شاه شد.<sup>۳</sup> حاج حسین علی خان در سال ۱۳۱۰ قمری پس از فوت احمد میرزا معین الدوله پسر دهم عباس میرزا نایب السلطنه ملقب به معین الدوله گردید و در سال ۱۳۱۲ خورشیدی درگذشت.

از موسیقی دانهای زمان سلطنت ناصرالدین شاه بوده که در فن نواختن **محمدحسن** سنتور مهارت زیادی داشته است. کنت گویینو نویسنده و محقق معروف فرانسوی که از سال ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ میلادی برابر با ۱۲۷۲ تا ۱۲۷۵ قمری و از ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۳ برابر با ۱۲۷۷ تا ۱۲۸۰ ه. ق. دبیر - کاردار و وزیر مختار فرانسه در ایران بوده در کتاب (سه سال در آسیا) تألیف خود درباره وی چنین گوید:

«دو هنر پیشه دیگر در ایران هستند که هر دو معروفیت دارند یکی خوشنوا که در زدن کمانچه ماهر است و برعکس علی اکبر<sup>۴</sup> مردی خوش مشرب میباشد و دیگری محمدحسن که خیلی خوب سنتور میزند لکن محمدحسن برعکس خوشنواز مردی ساکت و کم حرف است و کمتر او را دیده اند که بخندد».

شیخ محمدحسن فرزند شیخ باقر اصفهانی از فقهاء بزرگ و از مراجع تقلید شیعیان امامیه بوده که در سال ۱۲۶۶ هجری قمری درس قریب به **محمدحسن**

۱ - نامبرده پدرزن احمد قوام (قوام السلطنه) بوده است.

۲ - حاج معین السلطان اعتمادی.

۳ - در فهرست کارمندان دولت که در آخر جلد دوم کتاب در التیجان فی التاریخ بنی الاشکان چاپ شده است سمت فراشباشیگری جعفرقلیخان جلال الملک در سال ۱۳۰۹ قمری ذکر شده و در یادداشت های اعتماد السلطنه در ربیع الثانی ۱۳۱۰ قمری مذکور است و باید گفته اعتماد - السلطنه درست تر باشد.

۴ - مراد آقا علی اکبر موسیقی دان و تارزن معروف ناصرالدین شاه و نیای خانواده شهنازی است که از اساتید موسیقی و در فن نواختن تار خیلی استاد بوده است.

۷۰ سالگی در نجف درگذشت<sup>۱</sup>. نامبرده صاحب تألیف مهمی است بنام جواهرالکلام فی شرح کتاب شرایع الاسلام در فقه استدلالی اسلامی بطریقه امامیه که در سن بیست و پنج سالگی شروع بتألیف آن نمود و سی سال زحمت کشید تا باتمام آن توفیق یافت. گفته اند که قریب به یکهزار تن از فقهاء و طلاب به محضر درسش حاضر میشدند و کتابخانه عظیم و ثروت کثیره بیندوخت و شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی پیشوایان شیخیه را تکفیر کرد.

از چیزهایی که بوی نسبت میدهند و بروی خرده میگیرند این است که در دادن اجازه اجتهاد بطالبین مسامله میکرد و چندان مآقهای در این کار نداشت و از این جهت بود که بسیاری از اشخاص بی علم از وی تصدیق اجتهاد داشتند. میگویند روزی شیخ محمدحسن از نجف به کربلا برای اداء زیارت مخصوصه رفت و در آنجا با ملا آقای دربندی از مجتهدین مشهور ملاقات و مصاحبه نمود و در اثناء مکالمه متفاخرأ بدو گفت من کتاب جواهرالکلام را در غایت تمامیت و استحکام نوشته ام و ملا آقای بی تأمل چنین گفت: امثال این جواهر در خزانه ما بسیار است<sup>۲</sup>.

محمدحسن خان قاجار پدر آغا محمدخان مؤسس سلسله قاجاریه  
محمدحسن و پسر فتحعلی خان قاجار قوانلو است<sup>۳</sup> محمدحسن خان در سال ۱۱۲۷ هجری قمری متولد و در سنه ۱۱۷۲ ق. در نزدیکی های بهشهر بوسیله سبز علی نام کرد و دو نفر از طائفه قاجاریه یوخاری باش (دولو) کشته شد و پس از کشته شدنش از وی نه پسر از زنان متعدد باقی ماند که اکبر و ارشد فرزندان آغا محمدخان خواجه بود که به همت و پشتکار خود مؤسس سلسله قاجاریه گردید<sup>۴</sup>.

۱- مؤلف کتاب المآثر والآثار وفات اورا در سال ۱۲۶۸ و مؤلف مستدرک الوسائل ۱۴۶۴ نوشته و دیگران ۱۲۶۶ هجری قمری نوشته اند و باید سال اخیر الذکر درست تر باشد.

۲- ملا آقای دربندی دو کتاب دارد بنام خرائن الاحکام و خزائن الاصول.

۳- روایت مشکوکی هست که میگویند شاه سلطانحسین صفوی در قبال خدمتاتی که فتحعلی خان سرسلسله قاجار قوانلو نسبت باو انجام داده بود یکی از جواری خود را که گرجیه و مسلمات به خیر النساء بود به فتحعلی خان بخشید که بزوجیت او درآید و او هم او را باسترآباد فرستاد پس از چندی مشارالیها اظهار کرد که من هنگامیکه در اندرون شاه بودم از شاه حامله شدم. میرابو جعفر مفیدیه مجتهد از قضیه اطلاع پیدا کرد و در این باب از شاه سلطانحسین استعلام نمود و او صحت اظهارات آن زن را تصدیق کرد و بعد طفلی متولد شد نامش را محمدحسن گذاشتند و باین لحاظ بعضی ها تیره قاجاریه ای که بسلطنت رسیدند از نسل شاه سلطانحسین صفوی می دانند.

۴- علی قلی خان برادرزاده نادرشاه که بعد نام خود را علیشاه یا عادلشاه نهاد در سال ۱۱۶۱ ق. آغا محمدخان را در سن ۶ سالگی مقطوع النسل نمود.

محمدحسن خان ، پس از کشته شدن پدرش در خارج مشهد در نزدیکی آرامگاه خواجه ربیع در سال ۱۱۳۹ ق. ۱ ، غالباً در زمان قدرت و سلطنت نادرشاه در حال آوارگی و بیابان گردی در دشت گرگان در میان ترکمنهای یموت بسر میبرد<sup>۲</sup> و گاهی هم در این بین ها حرکت و جنبشی از خود نشان میداد .

در سال ۱۱۵۶ ق. (در سن ۲۹ سالگی) به گرگان بمیان طائفه خود آمد و خواست اظهار حیاتی کرده آن حدود را برای خود تصرف نماید بنا بر این با محمد زمان بیگ پسر محمد حسین خان قاجاریوخاری باش که از طرف پدر خود نائب الحکومه استرآباد بود جنگ کرد و او را شکست داد و اونا گزیر گردید که بکرمانشاه رفته مراتب را به نادرشاه گزارش دهد. نادرشاه که وضعیت را چنین دید فوراً محمدحسین خان قاجار قراموسانلو<sup>۳</sup> پدر او را که حاکم گرگان و ملتزم رکاب و از دشمنان سرسخت قاجار قوانلو بود با لشکری مجهز برای دفع محمدحسن خان و دستگیر کردن او به سمت گرگان فرستاد .

محمدحسین خان پس از ورود و جنگ با محمدحسن خان او را سخت شکست داده و هواخواهانش را در نواحی گرگان بکلی قلع و قمع و کشتار بسیاری از آنان نمود و خود محمدحسن خان هم از ترس اینکه مبادا گرفتار و کشته شود دوباره به بیابانهای گرگان فرار کرد و در میان طائفه بکنج خان یموت دوه چسی بطور ناشناس و مخفیانه تا کشته شدن نادر در سال ۱۱۶۰ ق. بسر میبرد .

در این سال پس از آگاهی از کشته شدن نادرشاه ، محمدحسن خان که در دشت گرگان متواری و از ترس نادرشاه در خفاء میزیست و یکی از کلههای پرباد آن زمان بود که میخواست خویشتن را بسلطنت رساند از جای پنهانی خود خارج شده به گرگان آمد و پس از اشغال آنجا بمازندران نیز تخطی و تجاوز نمود . لکن چیزی نگذشت که علیشاه افشار مانع پیشرفت و نزج او گردید . علیشاه یا علی عادلشاه در سال ۱۱۶۰ ق. پس از سرکوبی کردهای قوچان و بعد بواسطه قحط و غلای سختی که در خراسان رویداده بود بمازندران رفت و در ضمن مانع پیشرفت محمدحسن خان در آن حدود گردید .

محمدحسن خان از او شکست خورده دوباره در بیابانهای گرگان متواری و فرزندانش

۱- محمدحسن خان هنگام کشته شدن پدرش دوازده سال داشت .

۲- آوارگی او رویهمرفته مدت بیست سال طول کشید .

۳- رضاقلی خان هدایت در جلد هشتم و جلد نهم صفحه ۵ روضه الصفاء تألیف خود و مؤلف منتظم ناصری در جلد سوم صفحه ۳۰ محمدحسین خان را از شعبه قاجار قراموسانلو از طائفه آشاقه باش دانسته و سرجان ملکم انگلیسی در جلد دوم تاریخ ایران تألیف خود او را از طائفه قاجاریوخاری باش ذکر نموده و باید گفته اخیر درست تر باشد .

اسیر شدند (اوایل سال ۱۱۶۱ ق.). و عادلشاه دستور داد که آغا محمد خان پسر بزرگ او را که در حدود شش سال داشت اخته نمایند و امر او درباره آغا محمد خان اجراء گردید. سبب رفتن عادلشاه را بمازندران بازن طبیب مخصوص او در نامه‌های خود چنین گوید: «هرچه ما باصفهان نزدیکتر میشدیم زمزمه هیجان و شورش بیشتر بگوشمان میرسید گمان عصیان به دو هم چشم مقتدر میرفت. یکی فتحعلی خان قاجار که در ایالت مازندران تسلط و نفوذ و اقوام و اعوان داشت دیگری ابراهیم میرزا برادر پادشاه بود. عادلشاه مصمم شد که نخست فتحعلی خان (محمد حسن خان) را که خطرش کمتر بود از میان بردارد برای خوابانیدن این فتنه پنج ماه وقت تلف کرد. محمد حسن خان پس از کشته شدن عادلشاه و ابراهیم شاه برادرزادگان ناخلف نادرشاه و استقرار سلطنت برشاهرخشاه در سال ۱۱۶۱ ق. از استرآباد (گرگان) به نزد وی آمد و چون روی خوشی از وی ندید و دامنه عملیات و خیالات خود را محدود دید بنابراین صلاح خود را در این دید که دوباره باسترآباد بازگشته و در آنجا برای خود مشغول اقدامات و عملیات گردد.

میرزا حسن زنوزی خوئی در ریاض الجنه تألیف خود در این باب چنین گوید: «محمد حسن خان بعد از قتل نادرشاه چندی با شاهرخشاه نادری بسر برده چون در وی آثار رشد و سلطنت ندید از وی جدائی نموده باسترآباد آمده بنای فرمانفرمائی گذاشت و چون هوای سلطنت در سر داشت به تسخیر قسمت‌های دیگر ایران پرداخت و با سایر رقباء و سرکشان مشغول به نبرد شد. از جنگ‌های مهم او با احمدشاه ابدالی، آزادخان غلیجائی و کریم خان زند میباشد احمد شاه ابدالی پادشاه مملکت جدیدالتأسیس بنام افغانستان که پیش از پادشاهیش از یساولان<sup>۲</sup> نادرشاه بود. در سال ۱۱۶۸ ق. بنا بگفته سپهر در جلد اول صفحه ۱۰ تاریخ قاجاریه و هدایت در جلد نهم روضه الصفاء و در سال ۱۱۶۴ ق. بنا بگفته خزانه عامره و تاریخ احمدی و سراج التواریخ با سپاه بیشمارى به خراسان آمد و به سمت نیشابور رهسپار گردید.<sup>۳</sup>

جنگ سختی بین او و عباسقلی بیات در گرفت و سرانجام با یکدیگر صلح کردند و عباسقلی خان مانند پیش بحکومت نیشابور برقرار گردید. پس از این مصالحه شاه‌پسندخان

---

۱- در این جا بازن اشتباه کرده بجای اینکه محمد حسن خان قاجار بگوید فتحعلی خان قاجار گفته است.

۲- یساول بمعنی گماشته است.

۳- آمدن این بار او بایران بیشتر برای انتقام جوئی از عباسقلی خان بیات نیشابوری حاکم نیشابور بود که در لشکرکشی سال ۱۱۶۳ ق. خود بخراسان، بواسطه پیش آمد زمستان خیلی سخت، موفق نشد که نیشابور را بگیرد و با تلفات سنگینی که در حدود ده هزار گفته اند اجباراً به قندهار بازگشت.



را که در سال ۱۱۶۰ ق. در قندهار ملقب بامیر لشکر نموده بود با پانزده هزار سوار<sup>۱</sup> از راه سبزوار و شاهرود برای گرفتن استرآباد و مازندران فرستاد در این هنگام محمدحسن خان استرآباد و قسمتی از مازندران را اشغال نموده بود و خیال سلطنت در سرداشت بنابراین عده‌ای از افراد سپاهیان جمع‌آوری شده خود را بسرکردگی محمد ولی خان قاجاریو خاری-باش (دولو) و برادرش محمدحسین خان برای جلوگیری از پیشرفت شاه پسندخان امیر لشکر بجلو او روانه نمود و در سبزوار جنگ بین دو طرف سخت در گرفت در این هنگام امراء محلی خراسان و سپاهیانیکه محمدحسن خان برای امداد آنان فرستاده بود مردانه کوشیده و شاه پسندخان به هرات و قندهار مراجعت نمود.

سرجان ملکم انگلیسی در جلد دوم تاریخ ایران تألیف خود در این باب چنین گوید: و احمدخان از بیم آنکه مبادا درآینده چون محمدحسن خان استقلال یابد ورخنه در کاروی کند فوجی از افغانه را به تسخیر مازندران مأمور ساخت ولی تاب مقاومت امیر قجر را نیاورده جمعی از ایشان عرصه هلاک و بوار گشتند و بسبب این فتح محمدحسن خان را آوازه شهادت بلند گشته اقتدار وی روی در ازدیاد نهاد<sup>۲</sup>.

۱- هدایت و سپهر در روضة الصفاء و تاریخ قاجاریه عده سپاهیان شاه پسندخان را پانزده هزار و خزانه عامره و تاریخ احمدی و سراج التواریخ پنجه‌ار ذکر کرده‌اند و ممکن است که پانزده هزار مجموع سپاهیان احمدشاه باشد که بخراسان گسیل داشته است.

۲- احمدشاه سدوزائی (سدوزائی شعبه‌ای است از طائفه ابدالی = درانی) مؤسس سلسله درانی و بزرگترین پادشاه افغانستان میباشد وی بنا بگفته تاریخ احمدی پسر محمدزمان خان بوده و در مولتان Multan از شهرهای پاکستان در پنجاب متولد شده است. بواسطه پیش آمدهائی در آن سامان در سن کودکی با پدرش به قندهار و از آنجا بهرات وارد شده و در این شهر اقامت مینماید. پس از درگذشت پدر با برادر خود ذوالفقار خان گرفتار طائفه غلیجائی شده و در قندهار زندانی میشوند. نادرشاه پس از گرفتن قندهار (۱۱۵۰ ق.) آنان را از زندان آزاد کرده و مورد لطف خود قرار میدهد و بعد دستور میدهد که در مازندران اقامت نمایند. پس از چندی احمدخان مورد لطف و مرحمت نادرشاه واقع شده او را یساول (گماشته = آجودان) خود مینماید و بعد او را رئیس عده‌ای از سواران طوائف افغان و اوزبک کرده و ضمناً دستور میدهد که همه اوقات ملتزم رکاب وی باشد. مدتی نگذشت که بواسطه کاردانی او خیلی مقرب و مورد اطمینان و اعتماد نادرشاه قرار گرفت و حفظ و حراست چادر و اقامتگاه نادرشاه نیز بوی محول گردید.

پس از کشته شدن نادرشاه در سال ۱۱۶۰ قمری در قوچان، چون نزدیک بحر مسرای بود، زودتر از دیگران، از قضیه آگاه شد و با عده سواران ابواب جمعی خود (مرکب از افغان و اوزبک) یکر است به قندهار رفت و خود را پادشاه و متصرفات خویش را افغانستان نامید پس از اینکه سر و صورتی بقیه پاورقی در صفحه بعد

محمدحسن خان در جنگی که با آزادخان افغان هوتکی غلیجائی در سال ۱۱۶۹ قمری در آذربایجان نمود اورا شکست داد و موفقیت شایانی برای وی حاصل شد و آزادخان ناچار گردید که بخاک عثمانی رفته باین خیال که شاید بتواند ازدولت عثمانی برای خود کومکی بگیرد مدتی در بغداد ماند و عثمانیها روی مساعدی بوی نشان ندادند و بعد بوالی گرجستان متوسل شد او هم نسبت بوی همراهی نکرد بنا براین پس از کشته شدن محمدحسن خان سرانجام ناگزیر گردید که بدربار کریم خان آمده به خود او پناه ببرد. کریم خان اورا پذیرفت و نهایت مساعدت و تجلیل و احترام را نسبت بدشمن سابق خود بعمل آورد و اورا از تمام امراء خود محترم تر میداشت و در مجلس خود همیشه اوقات اورا بر سایرین مقدم مینشاند. و اما جنگ محمدحسن خان با کریم خان موفقیت آمیز نبود بلکه بکلی بزیان وی تمام شد.

کریم خان زند که بفکر کشورگشائی افتاده بود از بقایای صفویه سیدابو تراب نامی را که نوۀ دختری شاه سلطانحسین صفوی بود پیدا کرده بنام شاه اسماعیل سوم نام سلطنت را روی او گذاشت و خود را بننوان وکیل الرعایا موسوم نمود و بعداً جزا سترآباد و خراسان تقریباً تمام ایران را فتح کرد و محمدحسن خان که برمازندران و سترآباد مسلط شده بود از جمله کسانی بود که سر باطاعت او در نمی آورد و با او زد و خورد کرد و در یکی از اردو کشیها، پس از شکست جزئی که از طرف محمدحسن خان در مازندران به کریم خان رسید، میرزا ابو تراب از سپاه کریم خان فرار کرده به محمدحسن خان پیوست و همین کار سبب نکس امر کریم خان شد و عقب نشینی اختیار نمود و کار محمدحسن خان بالا گرفت و هنگامیکه برای دفع کریم خان با سپاه معظمی حرکت کرد گرگان - مازندران - آذربایجان و قسمتی از

#### بقیه پاورقی از صفحه قبل

بامور افغانستان مملکت جدیدالتأسیس خود داد دوبار بایران و هفت بار به هندوستان لشکر کشید و مملکت افغانستان را از هر طرف توسعه داد و در سال ۱۱۸۶ ق. در قندهار که پایتخت خود قرار داده بود بناخوشی خوره درگذشت و در همانجا مدفون گردید. سرجان ملکم در تاریخ ایران تألیف خود لشکر کشی احمدشاه را به هندوستان شش بار و در سراج - التواریخ جلد اول صفحه ۲۶ هفت بار ذکر شده است.

بعقیده نگارنده این کتاب، لشکر کشی نادرشاه و همچنین تهاجمات مکرر احمدشاه و رانی بهندوستان سبب شده بعداً دولت انگلستان باسانی و با سرعت بر آن شبه جزیره بزرگ بلکه قاره پر ثروت تسلط یابد.

۱- در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۳۱ چنین نوشته شده: «نواب محمدحسن خان ایشان را مقهور و مغلوب نمودند. آزادخان با اهل و عیال و معدودی بصوب قفلیس رفت».

ایران مرکزی را در تصرف خود داشت .

محمدحسن خان پس از گرفتن اصفهان متوجه شیراز گردید و مدتی شهر را در محاصره انداخت (۱۱۷۰ ق.)<sup>۱</sup> و نزدیک بود که محمدحسن خان او را از شیراز مرکز عملیاتش هم براند ولی کریم خان مایوس نشد و مقاومت کرد و سرانجام بواسطه قحط و غلای شدید و مدافعات کریم خان و پیراکنندگی سپاه از اطراف وی عاقبت ناچار گردید که بجای اول خود باز گردد هنگامیکه باصفهان رسید بواسطه عدم موفقیت او در جنگ با کریم خان ، سپاهیانیکه در اصفهان متمرکز کرده بودند آنان نیز متفرق شده بشهرهای خود بازگشتند و محمدحسن خان ناگزیر گردید که بمازندران و گرگان برود و بعد کریم خان متعاقب او لشکر کشیده برای دفع او روان شد و خود در تهران ماند و بهترین سردار خود ، شیخ علیخان زند را ، بتعاقب وی بمازندران فرستاد . در مازندران نیز لشکریانش او را تنها گذاشتند و مخصوصاً طائفه قاجار یوخاری باش جداً با وی ضدیت نموده و به مخالفتش برخاستند . طائفه قاجار یوخاری باش در همه جا با وی مخالف بودند و همیشه باعث شکست و عدم پیشرفت اومی شدند و دست آخر نیز او را به کشتن دادند .

سرانجام در ماه جمادی الثانیه ۱۱۷۲ قمری ، در جنگ و گریز ، هنگام عبور از جر کلباد اسبش بگل فرو رفت و نتوانست خود را از آن ورطه نجات دهد در این هنگام کسانیکه در تعاقب وی بودند او را مهلت نداده باو رسیدند و سرش را بریدند و بعد آن سر را در تهران به نزد کریم خان فرستادند<sup>۲</sup> و کریم خان دستور داد که آن سر را با احترام در حضرت عبدالعظیم دفن نمایند و چنین کردند<sup>۳</sup> و بازماندگان او را نوازش بسیار نمود . آغا محمدخان

۱- در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۱۷ جنگ با آزادخان در سال ۱۱۷۰ و با کریم خان در سال ۱۱۷۱ ه. ق. ذکر شده است .

۲- فرهاد میرزا معتمدالدوله در کتاب جام جم تألیف خود مینویسد : «محمدحسن خان بدست سبز علی بیگ نوکر خودش بتحریر قاجاریه یوخاریباش بدرجه شهادت رسید». در محافل المؤمنین خطی در کتابخانه آستانه مشهد چنین دیده شد : «شیخ علیخان زند با حسین خان دولو که برادر زن محمدحسن خان بود متفق و با محمدحسن خان جنگ کرد و محمدحسن خان را به قتل رسانید » .

۳- در جلد اول ناسخ التواریخ صفحه ۱۵ و فارسنامه ناصری صفحه ۲۱۲ قبر محمد حسن خان را در حضرت عبدالعظیم (شهری) نوشته اند لکن در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۳۷ و صفحه ۵۴ در گرگان ذکر شده است . در سال ۱۱۹۶ ق. که کار آغا محمدخان نسبتاً داشت رونقی میگرفت و چون مرد بسیار مکار و مزور و باصلاح امروزی سائس بود برادران خود را برای پیشرفت کار خویش در سربق پدر و برادر خود جهت اتحاد و استمالت آنان در گرگان جمع نمود و بعد ساختمان برای هر دوفرد بنا کرد و در سال ۱۲۰۷ ق. که مادر با باخان جهانبانی (فتحعلیشاه) عازم زیارت نجف بود استخوانهای محمدحسن خان و حسین قلیخان ( پدرش و شوهر) را با خود به نجف برده و در آنجا بخاک سپرد .

و حسین قلی خان را باخود بشیراز برد و فرزندان و بستگان دیگر اورا دستور داد که بامراقبت کردن از آنان در قزوین ساکن باشند .

محمدحسن خان قراگزلو در دوره سلطنت آغا محمدخان و فتحعلی-

**محمدحسن**

شاه قاجار مصدکارهای بزرگ و طرف اطمینان و توجه پادشاهان

مزبور بوده و در سال ۱۲۱۰ قمری که آغا محمدخان برای ضمیمه کردن خراسان به سایر قسمتهای ایران و بعد ضمیمه کردن قسمت‌هایی که پس از کشته شدن نادرشاه از ایران جدا شده و هریک برای خود دولت مستقلی تشکیل داده بودند رهسپار خراسان شد پس از ورود به مشهد و خلع شاهرخشاه افشار ، محمدحسن خان قراگزلورا از مشهد نزد شاه‌زمان پادشاه افغانستان به کابل فرستاد و بوی پیغام داد که بلخ را که یکی از چهار شهر خراسان است تخلیه کرده به امنای دولت ایران واگذار دارد .

محمدحسن خان در اواخر این سال باتفاق کدو خان نماینده شاه‌زمان از کابل مراجعت

کرده و راجع به واگذاری بلخ و الحاق آن به سایر قسمت‌های ایران موافقت شده بود .

محمدحسن خان سرکرده شجاع و دوفوج‌فراهان مشهور به قره‌سرتیپ بوده

**محمدحسن**

که در سال ۱۲۷۶ قمری در جنگ ترکمانهای مرو به سرداری حمزه

میرزا حشمت‌الدوله کشته شد . جنگ مرو یکی از جنگها و قضایای بسیار افتضاح‌آور زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه است که علاوه بر از دست دادن مرو، بنا بگفته گوینوزیرمختار فرانسه در کتاب سه سال در آسیا تألیف خود، در حدود چهار تا پنجاه هزار نفر نیز از لشکریان ایران در این جنگ کشته شدند و مورخین خودمان مانند همیشه اوقات، در این باب سکوت اختیار نموده و از ترس دولت، یعنی شاه، چیزی ننوشته‌اند. دوره سلطنت قاجاریه، با استثنای مدت سلطنت آغا محمدخان، سراسر افتضاح‌آور بوده است . برای اطلاع بیشتری از قضیه مرو ، بشرح حال میرزا محمدآشتیانی (قوام‌الدوله) و حمزه میرزا (حشمت‌الدوله) رجوع شود .

محمدحسن خان مافی‌سعدالملک برادر کهنتر حسینقلی خان مافی‌نظام-

**محمدحسن**

السلطنه که در سال ۱۳۰۱ قمری مدیر گمرک فارس و بنادر و حاکم

بندرعباس و بندرلنگه بوده و در سال ۱۳۰۳ قمری گمرکات فارس و بنادر از وی منتزع و به حاج محمد مهدی ملک‌التجار بوشهر داده شد و حکومت بندرعباس و بندرلنگه نیز به دیگری واگذار گردید . ۱. در سال ۱۳۰۵ قمری که حسین‌قلی خان سعدالملک ملقب به نظام‌السلطنه شد ، محمدحسن خان ملقب به لقب برادر خود سعدالملک گردید . در همین سال که برادرش نظام‌السلطنه به ایالت خوزستان به بختیاری و چهارمحال اصفهان منصوب شد ، سعدالملک نیز دوباره به سمت حکمران بنادر خلیج فارس تعیین شده و ضمناً تمام گمرکات فارس تا اصفهان جزو ابوابجمعی او گردید .

مراد از گمرکات اصفهان گمرکهای داخلی و عوارضی بوده که از تمام بارها که از شهری به شهر دیگر در داخله مملکت حمل میکردید عوارض گرفته میشد و این موضوع از بدعتهای بسیار بد حکومتهای سابق ایران بوده و بعد موقوف شد.

سابقاً این قبیل عوارض را میزان و متصدیش را ناظم میزان میگفتند و اگر گمرک خارجی هم ضمیمه میشد مخصوصاً در ایالات هم مرز با خارجه اورا میزان آقاسی میگفتند. امروزه هم متأسفانه با تصویب هیأت وزراء بعنوان شهرداریها برای اصلاح شهرها این قبیل عوارض دوباره معمول شده و از محصولات داخله و مال التجارهها گرفته میشود و معلوم نیست که عوارض بچه مصرفی میرسد فقط چیزیکه از این قبیل تصویب نامهها فهمیده میشود ترقی تصاعدی نرخ اجناس و گرانی زندگانی است.

ملک خان در کتابچه اصول ترقی راجع به گمرکهای داخله و راهداریها چه خوش گفته است :

« ... از برای گرانی امتعه و مزید اشکالات تجارت نمیتوان عجیبتر از گمرکهای داخله که از جمله سرمشقهای نادرجهالت دولتی است. گمرکهای داخله ما علاوه بر ضررهای کلی که به تجارت ما وارد آورده اولیای دولت ما را در خارج رسوا کرده زیرا که وزراء و علمای خارجه طرز اداره ما و درجه فهم و کفایت اولیای ما را همیشه از روی همین خبط قبیح مشخص میکنند. »

سعد الملك پیش از نظام السلطنه در گذشت و دارائی بسیاری از خود باقی گذاشت<sup>۱</sup> و در مدت کمی یگانه فرزندش (مهدی مافی سعد الملك) آن دارائی کذائی که باد آورده بود به باد داد.

حاج محمد حسن نائینی کوزه کنانی فرزند حاج رجبعلی از مشایخ عرفاء بوده که در حدود سال ۱۱۵۲ قمری متولد و در سال ۱۲۴۷ ق. در سن ۹۶ سالگی در گذشت و در نائین مدفون گردید. نامبرده جانشین و شوهرنوه حاج عبدالوهاب نائینی عارف معروف بوده است.<sup>۲</sup>

محمد حسن بکلمه حسن (وکیل الدوله) رجوع شود.

میرزا محمد حسین یا میرزا حسین آشتیانی پسر بزرگ میرزا هدایت الله وزیر دفتر در اواسط سال ۱۲۹۶ قمری به نیابت وزارت دفتر (معاونت وزارت دارائی) که پدرش از سال ۱۲۹۰ ق. وزیر دفتر (وزیر دارائی) شده بود

۱- پیش از نظام السلطنه.

۲- در جلد سوم کتاب طرائق الحقایق صفحه ۱۱۰ در گذشت حاج محمد حسن در سال

بعد از وفات میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر در سال ۱۳۱۰ قمری میرزا محمدحسین بوزارت دفتر رسید. میرزا محمدحسین یا میرزا حسین وزیر دفتر جدید با پدرش آقا هدایت وزیر دفتر بزرگ خیلی تفاوت داشت باین معنی باینکه اخلاقاً مردی صحیح‌العمل ولی بسیار ضعیف‌النفس و آلت بلا اراده‌امین‌السلطان میرزا علی‌اصغر خان صدراعظم بود و چون خو: را حقاً برآورده امین‌السلطان و اطاعت او امر او را برخود لازم و واجب می‌شمرد در مقابل او هیچ گونه رائی از خود نداشت و در حقیقت وزارت دفتر (وزارت دارائی) از این تاریخ غیر مستقیم جزء یکی از ادارات تابعه امین‌السلطان درآمد و روز بروز بر خرابی دارائی کشور افزوده شد. و قتیکه میرزا حسین وزیر دفتر بنا بر تصویب امین‌السلطان روی کار آمد مستوفی‌های نسبتاً با استخوانتر که خود را بالاتراز او دانسته و چون می‌خواستند زیر بار او نروند به نفع پسرهای خود از کار کناره کردند.

سر لشکر محمدحسین خان آیرم از افسران سابق قزاقخانه بود که از  
**محمد حسین** زمان کودتای ۱۲۹۹ تا ۱۳۱۴ خورشیدی خیلی طرف توجه و تقرب رضاشاه پهلوی قرار گرفت و در این مدت درجات و مراتبی را در نظام و غیره طی کرد سر لشکر شد و پس از سر تیپ صادق خان کوپال رئیس اداره کل شهر بانی گردید. چون در قسمت بنائی، ساختمانهای شاه و کارهای دیگر استفاده‌های زیادی کرده بود و همچنین در توقیف و کشتن اشخاصی از قبیل تیمورتاش - سردار اسعد بختیاری - سردار عشایر قشقائی و غیره دست داشت از این جهت ترسید که روزی ممکن است که این شتر هم در خانه خودش بخوابد و اتفاقاً هم خوب پیش‌بینی کرده بود و عاقبت هم همینطور میشد.

برای رهایی خود حيله‌ای اندیشید و بالاخره خود را نجات داد. چندی خودش را سخت بیمار جلوه داد و این‌طور وانمود کرد که معالجه‌اش در ایران غیر ممکن است. مدتی در خانه خود بستری شد و با احدی هیچ حرف نمیزد و طوری باطرافیان و مراجعین فهمانده بود که بواسطه تورم گلو نمیتواند تکلم کند و با پرستارانش با ایما و اشاره حرف

۱- در سال ۱۳۰۳ قمری که میرزا یوسف مستوفی الممالک صدراعظم وفات یافت ناصرالدین‌شاه امر کرد که کارهای مربوط با ورا به میرزا حسن مستوفی الممالک پسر خرد سالش به نیابت آقا هدایت وزیر دفتر محول گردد. وزیر دفتر از اینکه نیابت و در حقیقت للکی طفل خرد سالی را دارا شده به او خیلی سخت و ناگوار آمد و چون امر اکیدشاه بود نتوانست از زیر این بار در رود. امر شاه را اطاعت نمود اما کاریکه کرد این بود که برای میرزا محمدحسین پسر خود مهری به سجع نائب مستوفی الممالک کنده و خود وزیر دارائی شد لکن همان‌طوریکه شاه امر کرده بود در مواقعیکه مستوفی الممالک طفل ۱۱ ساله بدفتر استیفاء میرفت وزیر دفتر همراه او بود باین ترتیب که او را جلوانداخته و خود در عقبش مانند الله‌ها برآه می‌افتاد.



میزد سرانجام موفق شد که در نیمه دوم سال ۱۳۱۴ خورشیدی از شاه اجازه گرفته که برای معالجه خود موقه<sup>۱</sup> باروپا برود.

سراشکر، یرم بقدری خود را بشاه و خانواده سلطنتی نزدیک کرده بود که هیچکس گمان نمی برد که او حيله‌ای برانگیخته و از ترس جان خود مسافرت میکند.

پس از چندی قضیه روشن شد که شاه را باین بهانه گول زده و برای اینکه، بواسطه سوء عملیات گذشته اش تعقیب و مجازات نشود از ایران فرار کرده است. شاه او را احضار کرد که فوراً بایران برگردد و مشغول کار خود شود جوابداد اطاعت میشود لکن برای هزینه سفر پول ندارم هزار لیره برایش فرستاده شد هزار لیره را هم گرفت و نیامد. آیرم مدتی در خارج از ایران زندگی میکرد تا اینکه در آلمان در گذشت.

امیر محمد حسین خان ارجمندی<sup>۱</sup> فیروز کوهی در رکاب کریم خان

### محمد حسین

وکیل بشیراز رفت و مدت‌ها رئیس قراولان وکیل بود. در ایامیکه

آغامحمدخان در شیراز متوقف و زیر نظر بود محمد حسین خان با او آشنائی و ارتباط پیدا کرد و بهمین مناسبت هنگامیکه آغامحمدخان از شکار به شهر باز میگشت او را از سختی وضع مزاجی و حال احتضار کریم خان آگاه نمود (۱۳ صفر ۱۱۹۳ ق.) و آغا محمدخان صلاح خود را در این دانست که بشهر وارد نشود و آن شب را در خارج شهر بماند. امیر محمد حسین خان تا سال ۱۱۹۶ قمری با عبدالله خان دماوندی در شیراز بود لکن بعد در این سال هردو نفر خود را بماندندان رسانیده و به آغامحمدخان پیوستند و بعدها این دو نفر از فرماندهان قوای آغامحمد خان گردیدند.

مرتضی قلیخان برادر صلیبی آغامحمدخان قاجار که از سال ۱۱۹۸ تا ۱۲۰۱ قمری در نواحی قفقاز و خاک روسیه میزیست در سال اخیرالذکر بحدود گیلان آمد و با برادر خود وارد پیکار شد و چون زیاد مجهز و آمادگی نداشت شکست خورد و بجای سابق خود بازگشت لکن در اواخر ذیحجه سال ۱۲۰۲ ق. دوباره با همراهی و موافقت حکام نواحی شیروان - طالش - قبه و بادکوبه با هفت هزار نفر که بعد عده مزبور به نه هزار نفر هم رسید بهمراه مصطفی خان طالش به رشت وارد شد و چون این بار از دفعه پیش آماده تر بود موفق شد که بزودی و بسهولت گیلان را بگیرد.

آغامحمدخان در ابتداء موضوع را خیلی سهل و ساده فرض میکرد و باین جهت محمد حسین خان قاجار قوا و ناظر خود را که سابقاً بیگلربیگی (حاکم) ماندندان بود با دوهزار سوار برای دفع او به گیلان فرستاد. خان ناظر هنگام ورود بحوالی رشت لوازم احتیاط و دور اندیشی جنگ را رعایت نکرد و برای اینکه زودتر به فتح نائل شود و شجاعت خود را نشان داده و برخ آغامحمدخان کشیده باشد سبقت بجنگ نمود و سخت شکست خورد. آغامحمدخان بتعاقب او لشکری مجهز به تعداد ده هزار نفر به فرماندهی امیر محمد حسین خان،

۱- ارجمندی منسوب است به ارجمند و آن دهی است در بخش فیروز کوه.

میرزا محمدخان لاریجانی و امیر سلیمانخان قاجار بگیلان روانه نمود. ایشان هنگامی رسیدند که محمدحسینخان ناظر از مرتضی قلیخان شکست خورده و افرادش متواری - اسیر و کشته شده بودند. پس از ورود میان دو طرف جنگ سخت در گرفت و امیر محمدحسینخان که بیشتر مسئولیت فرماندهی قوی با وی بود در این میانه هدف گلوله دشمن واقع و کشته شد و بواسطه این پیشرفت افراد لشکر اعزامی آغامحمدخان بکلی پراکنده و تارومار و ضمناً جمعی از آنان اسیر و جمعی دیگر کشته شدند و مرتضی قلیخان نیز در این جنگ فاتح گردید و تمام گیلان بتصرف او درآمد.

امیر محمدحسینخان مردی بوده بسیار شجاع و متهور و همیشه پیشاپیش لشکر قرار میگرفته است. سپهر در جلد قاجاریه ناسخ التواریخ صفحه ۲۸ راجع بشجاعت وی چنین گوید: «امیر محمدحسینخان ارجمندی چشم از زندگانی بیوشید و مردانه بکوشیدن نخستین با گلوله تفنگ زخمی صعب برداشته و همچنان مانند شیر زخم یافته برچپ و راست حمله افکند و نه تن از ابطال رجال را بپاک اتداخت و خود نیز بهره خاک گشت».

#### محمدحسین

محمدحسین میرزا حشمت الدوله پسر بزرگ محمدعلی میرزای دولتشاه است که پس از فوت دولتشاه پدرش در سال ۱۲۳۷ قمری بجای او حاکم کرمانشاه شد و باستانی مدت کمی که از حکومت کرمانشاهان معزول گردید تا سال فوت فتحعلی شاه (۱۲۵۰ ق.) مدت ۱۴ سال در این سمت باقی بود.

در سال ۱۲۳۷ ق. که فتحعلی شاه قاجار قصد تسخیر بغداد و شهر زور را داشت محمدحسین میرزا را با امیر قاسم خان قوانلوی قاجار و لشکریان مازندرانسی و استرآبادی بطرف عراق عرب فرستاد و نائل به فتوحاتی نیز گردیدند لکن بواسطه بروز ناخوشی و با در اردو که عده زیادی از لشکریان را کشت نتیجه غائی از این لشکرکشی حاصل نشد و برای اینکه بیش از این تلفات وارد نیاید افراد اردو را مرخص کردند و خود فتحعلی شاه نیز بازگشت و برای مأمون بودن از ابتلاء به وبا چندی در دامنه الوند همدان اقامت گزید. محمدحسین میرزا چون در سال ۱۲۳۸ ق. مندلیج را دوباره از عثمانیها پس گرفت و خسرو خان گرجی را از طرف خود در آنجا برقرار نمود در این سال بواسطه این جلادت ملقب به حشمت الدوله گردید.

در سال ۱۲۴۶ ق. علاوه بر اینکه حاکم کرمانشاهان بود هوس گرفتن نواحی بروجرد و لرستان و خوزستان را نیز از عموی خود محمدتقی میرزا حسام السلطنه داشت و سرانجام بدون اطلاع و اجازه شاه بین او و حسام السلطنه جنگ در گرفت و شیخ علی میرزا ملقب به شیخ الملوک نیز به حمایت حشمت الدوله و بنایه حسام السلطنه از ملایر رهسپار بروجرد گردید. در این نزاع حسام السلطنه مغلوب شد و فتحعلی شاه برای اصلاح میان پسران و نو؛ خود غلامحسین خان سپهدار داماد خود را روانه بروجرد نمود و او باصلاح ذاتالبین

کوشید و هریک از آنان به مقرر حکمرانی خود رهسپار گردیدند. در سال ۱۲۵۰ ق. هنگام فوت فتحعلیشاه علاوه بر حکومت کرمانشاه حکومت لرستان و خوزستان نیز باوی بود و از طرف او نصرالله میرزا ملقب به والی و اسدالله میرزا برادرانش حاکم لرستان و خوزستان بودند. محمدشاه پس از جلوس خود بهرام میرزا (معزالدوله) برادر خود را از تبریز با عده ای لشکری بجای او به حکومت کرمانشاه - لرستان و خوزستان بوزارت میرزا محمدتقی قوامالدوله آشتیانی فرستاد.

پس از ورود بهرام میرزا بمقرر حکمرانی خود کرمانشاه حشمتالدوله رهسپار تهران گردید و بعد بهرام میرزا برادران او را که حکام ولایات بودند احضار کرده و پس از ورود بکرمانشاه آنان را نیز تحت الحفظ روانه تهران نمود. بهرام میرزا بواسطه این عملیات مورد تقدیر واقع گردید. حشمتالدوله جزء ۱۱ نفر شاهزادگانی است که در سال ۱۲۵۱ ق.، بامر شاه، باردیبل تبعید و در آنجا زندانی شدند و پس از فرار علی نقی میرزا رکنالدوله، امام ویردی میرزای ایلخانی کشیکچی باشی و علیشاه ظل السلطان و نصرالله میرزا پسر رکنالدوله در سال ۱۲۵۳ ق. از راه نقب بخارج قلعه و وارد شدن بخاک روسیه بقیه شاهزادگان که از آن جمله حشمتالدوله هم جزء آنان بود به تبریز منتقل و در آنجا تحت نظر قرار گرفتند. حشمتالدوله مدت نه سال در تبریز زیر نظر بود و در سال ۱۲۶۲ ق. در آنجا درگذشت.

محمدحسین خان زنگنه از رجال معتبر درباری زمان سلطنت فتحعلی

#### محمدحسین

شاه و محمد شاه قاجار بوده و چند سال رئیس تشریفات عباس میرزا نائب السلطنه و محمد شاه بود. در سال ۱۲۴۹ قمری باتفاق دکتر میرزا بابا حکیم باشی مأمور به سفارت روس و انگلیس شد.

در زمان سلطنت محمدشاه درویش بازی و همچنین نفوذ بیگانگان زیاد در کار بود و پس از کشته شدن میرزا ابوالقاسم قائم مقام رجل نامی ایران بسیاری از اطرافیان محمد شاه داوطلب صدارت و جانشینی قائم مقام شدند. از جمله کسانی که داوطلب صدارت و حدس زده میشد که صدراعظم شود همین محمدحسین خان ایشیک آقاسی (رئیس دربار) بود و چند روزی هم او و میرزا نصرالله اردبیلی صدرا الممالک (یکی دیگر از داوطلبان صدارت) در صدور فرامین و احکام دخالت داشتند یعنی محمدشاه سعیف النفس و دهن بین را آلت دست خود قرار داده بودند و چون نظر این بود که ایران بطرف خرابی گراید محمدشاه معلم و مرشد خود حاج میرزا آقاسی را صدراعظم خویش قرار داد و حاج میرزا آقاسی با اشاره و صوابدید بیگانگان صدراعظم و ایران مدار شد. محمدحسین خان در بین داوطلبی صدارت در سال ۱۲۵۱ ق. به ناخوشی و بادر گذشت و بجای وی محمدقلیخان آصفالدوله پسر هشتم الله یار -

خان آصف الدوله دولو قاجار ایشیک آقاسی (رئیس دربار - رئیس تشریفات) محمدشاه قاجار گردید .

میرزا محمد حسین شریفی حسینی پسر میرزا ابوالقاسم شریفی شیرازی  
محمد حسین  
از رجال محترم دوره افشاریه و مخصوصاً مورد توجه و احترام

زیاد نادرشاه بوده و در سال ۱۱۴۲ هجری قمری که طهماسبقلی خان (نادرشاه) برای تسخیر شیراز و قلع و قمع اشرف سلطان غلیجائی وارد تخت جمشید ۵۴ کیلومتری شیراز گردید میرزا محمد حسین که مدعی تولیت شاه چراغ بود به نزد وی آمد و پس از راهنماییهای لازم و مفیدی که برای گرفتن شیراز نمود در ضمن درخواست تولیت شاه چراغ را مانند سابق برای خود کرد . نادرشاه از راهنماییهای مفید وی ممنون شد و قول داد که به محض گرفتن شیراز و اتمام کار اشرف درخواست او را انجام خواهد داد و همینطور هم نادرشاه به عهد خود وفا نمود و پس از گرفتن شیراز تولیت سید میر احمد مشهور بشاه چراغ را بموجب فرمان دوباره به میرزا محمد حسین واگذار کرد . روابط حسنه بین او و نادرشاه تا آخر مدت سلطنتش کاملاً برقرار بود . و هنگامیکه نادرشاه در دشت مغان در سال ۱۱۴۸ ق. برای تعیین تکلیف سلطنت، بزرگان ایران را در آنجا خواست یکی از آن جمله همین میرزا محمد حسین شریفی است که در آنجا حاضر شده و به سلطنت نادرشاه رأی داد .

در سال ۱۱۵۸ ق. پس از طفیان تقی خان بیگلربیگی شیرازی والی فارس و قلع و قمع او میرزا محمد حسین مأمور اردوی نادری گردید و امور مربوطه بخود را به داماد و خواهر زاده خویش میرزا محمد واگذار نمود<sup>۱</sup>.

میرزا محمد حسین همینطور در اردوی نادرشاه به سر می برد تا اینکه در سال ۱۱۵۹ ق. قیاقلی آقای قورت جارچی باشی والی فارس بر نادرشاه یاغی شد . نادرشاه در اصفهان بود و در اوایل سال ۱۱۶۰ ق. تصمیم گرفت که به شیراز آمده تمام اهالی شیراز را قتل عام کرده بعد شهر را بکلی خراب و تبدیل به زمین زراعتی نماید. قیاقلی آقا که از عزیمت نادرشاه بصوب شیراز آگاه شد فوراً قصد فرار به بندر عباس را در مخیله خود پروراند و قبلاً تمام اموالیکه در مدت حکومتش بدست آورده بود بدان سمت فرستاد لکن چون اهالی

---

۱- میرزا محمد همان کسی است که پس از فوت میرزا محمد حسین خالوی خود در سال ۱۱۷۰ ق. بجای وی کلانتر شیراز شد و از تاریخ مزبور معروف به میرزا محمد کلانتر گردید و در سال ۱۲۰۰ ق. که تاریخ سال فوت او است کتابی تألیف نموده که بعنوان - روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس - شهرت یافته است کتاب مزبور شامل وقایع از سال ۱۱۴۲ تا ۱۱۹۹ هجری قمری میباشد برای آگاهی بر شرح حال میرزا محمد کلانتر فارس به کلمه محمد در همین جلد به صفحه ۲۸۱ مراجعه نمایند.

شیراز از شورش محمدخان بلوچ و تقیخان شیرازی و صدماتی که از این راه بر آنان وارد آمده بود در سال گذشته و پیش از آن به چشم خود دیده بودند با هم اتفاق کرده قیاقلی آقا را قبل از فرار دستگیر و به اردوی نادرشاه فرستادند و از شر وی راحت شدند.

نادرشاه در بین راه پس از اطلاع از دستگیری او بوسیله اهالی شیراز و همچنین مردنش، از آمدن به شیراز منصرف گردید و از آباده از راه بوانات به کرمان رفت و تمام اعیان فارس را بکرمان خواست و آنان هم اطاعت کرده از شیراز وارد کرمان شدند و به محض ورود دستور داد که اول آنان را از هر دو چشم نابینا کنند و پس از این عمل آنان را کشت و فقط يك نفر که حاج‌هاشم پدر حاج ابراهیم اعتمادالدوله باشد بوساطت میرزا محمدحسین فقط از يك چشم نابینا گشته و باز بوساطت میرزا محمدحسین کشته هم نشد. در این موقع نادرشاه «مت کلانتری فارس را پس از قتل میرزا اسمعیل کلانتر به میرزا محمدحسین که او را به کرمان احضار کرده بود داد و او را مورد تکریم قرار داد و پس از آنکه از سرهای اعیان فارس و کرمان که عده آنان بالغ بر یکصد و هفتادونه (۱۷۹) نفر میشد دوکله مناره ساخت حکومت فارس را هم ضمیمه کلانتری آنجا کرده به میرزا محمدحسین شریفی سپرد و او را صاحب اختیار لقب داد»<sup>۱</sup>.

میرزا محمدحسین شریفی صاحب اختیار با دو شغل مهم - کلانتری و ایالت فارس، در اوائل همین سال به شیراز وارد شد و بر تق و فتق امور پرداخت. پس از کشته شدن نادرشاه و سلطنت چندماهه برادرزادگان او<sup>۲</sup> میرزا محمدحسین مخالفین و معارضینی پیدا

۱- میرزا محمدکلانتر فارس که معاصر نادرشاه بوده در روزنامه خود در این باب چنین نوشته: «و کوران رکاب را که قریب به دویست نفر بودند کشته دوکله منار در کرمان ساختند و به مراسم معدلت! پرداختند».

۲- لقب صاحب‌اختیاری از القاب مهم در ایران بوده و اول کسی که دارای این لقب گردید همین میرزا محمدحسین شریفی حسینی است. نادرشاه پس از اینکه لقب مزبور را بوی اعطاء کرد برای اینکه بوی بفهماند که معنی این لقب چیست باو چنین گفت: «میرزا محمدحسین صاحب‌اختیار اگر نوکر دیوان و اهل فارس برخلاف حساب و بی‌رضای تسوحرکتی کنند بی سؤال و جواب تا پنجاه نفر را مرخص هستی گردن بزنی و از گوش بریدن و کور کردن و دست بریدن در صورت خلاف کوتاهی مکن که حکومت را با سیاست بموقع گفته‌اند». پس از میرزا محمدحسین بسیاری از رجال، در دوره‌های بعد، ملقب به این لقب گردیدند و اسامی آنان از این قرار است: بدیع‌الزمان میرزا - نصرالله‌خان پسر بزرگ امیرخان سردار - حسینخان مقدم مراغای آجودان‌باشی نظام‌الدوله - سلیمان‌خان افشار - غلامحسین‌خان غفاری امین‌خلوت - وزیر مخصوص.

۲- علی عادلشاه و ابراهیم‌شاه.

کرد و بین او و عادلشاه موافقت بود لکن بین او و ابراهیم شاه مخالفت سخت رویداد و اذیت و آزار زیاد از او دید . در سال ۱۱۶۲ ق. پس از اینکه شاهرخ میرزا نواده نادرشاه به سلطنت رسید مجدداً حکم صاحب‌اختیاری فارس را برای وی صادر و ابلاغ نمود و بعد که صالح‌خان بیات از طرف عادلشاه و سپس از جانب شاهرخ شاه بسمت ایالت و سرداری سپاه فارس انتخاب شد تا سال ۱۱۶۴ ق. باتفاق یکدیگر فارس را اداره میکردند و در این مدت فارس ایامی را نسبتاً به آرامی و راحتی میگذراند پس از شکست صالح‌خان در ۱۱۶۴ ق. از علیمردان خان بختیاری در کام فیروز و استیلای علیمردان خان به شیراز (۱۱۶۶ ق.) و ارتکاب همه گونه ظلم و ستم براهالی، میرزا محمدحسین و میرزا محمد را از کار برکنار نمود و بعد آنان را مصادره کرده هر چه توانست از این دو نفر گرفت . مدت ۶ ماه تسلط او بر فارس ادامه داشت تا اینکه در سرچشمه زاینده رود از کریم خان شکست خورده و ، در کرمانشاه ، به دست محمدخان زند کشته شد .

#### محمدحسین

حاج محمدحسین خان ملقب به امین الدوله ، نظام الدوله و مستوفی - الممالك و معروف به صدراعصفهانی پسر حاج محمدعلی و نوۀ محمد رحیم علاف و معروف است که در آغاز کار خود حاج محمدحسین خان نیز شاگرد علاف بوده و بنا به گفته فتحعلی خان صبا ملك الشعراء از گاه کشی بکمرکشان شده . سبب ترقی اولیه او را می گویند از اینجا ناشی شد که پس از فوت کریم خان زند وکیل و فرار آغامحمدخان از شیراز در اصفهان بمنزل حاج محمدحسین خان وارد شد و از وی پذیرائی بجائی کرده و در موقع حرکت از اصفهان بصوب تهران و استرآباد مساعدت مالی نیز باو نموده است و آغامحمدخان هنگامی که به سلطنت رسید همراهی های او را فراموش نکرده و او را حاکم اصفهان نمود.

حاج محمدحسین خان در زمان خود یکی از ثروتمندان و بزرگان اصفهان بلکه ایران بوده است . نامبرده زنان و فرزندان متعدد<sup>۱</sup> داشته و یکی از زنهایش دختر حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی و پسر اکبر و ارشد او عبدالله خان امین الدوله بوده است . پس از تفویض امر مالیه ایران در سال ۱۲۲۱ قمری به محمدحسین خان و ملقب شدن او به امین - الدوله و با سمت مستوفی الممالکی ، پسرش عبدالله خان بحکومت اصفهان برقرار شد . حاج محمدحسین خان امین الدوله در سال ۱۲۲۸ ق. وزارت استیفاء (دارائی) و لقب امین الدوله ای را به پسر خود عبدالله خان که بیگلربیگی (حاکم) اصفهان بود واگذار نمود و عبدالله خان از این تاریخ وزیر استیفاء یعنی مستوفی الممالك و ملقب به امین الدوله گردید و خود حاج محمدحسین خان ملقب به نظام الدوله شد .

در سال ۱۲۳۳ ق. که فتح خان وزیر مد برومتهور شاه محمود پادشاه



افغانستان با سی هزار سوار مرکب از افغان و هزاره برای گرفتن مشهد و یا بخمال خود تسخیر خراسان از هرات عزیمت نمود چون نامبرده قبلاً با امراء و خوانین خراسان بوسیله ارسال رسل و رسائل ارتباط پیدا کرده و آنان نیز با وی سازش کرده بودند بواسطه عزیمت وی بسمت مشهد غوغا و انقلابی در هر گوشه و کنار خراسان ایجاد گردید. باوجود اینکه حسنعلی میرزا شجاع السلطنه والی خراسان و سرداران دلاوریکه بهمراه خود داشت غائله فتح خان را بزودی خاتمه دادند معذک در این هنگام فتحعلیشاه از اوضاع خراسان بسیار نگران بوده و خود در این سال با سپاهی از تهران بسمت خراسان رهسپار گردید.

ابتداء برای دفع سعادتقلی خان بغایری حکمران سبزوار و برادرش مرتضی قلیخان که دم از یاغیگری میزدند در بام صفی آباد توقف نمود. پس از دفع آنان و مطیع شدن هردو برادر به دفع رضاقلیخان کرد زعفرانلو حکمران قوچان و شیروان و غیره که مقتدرترین امراء خراسان بود پرداخت و با هر قدر کوشش سرانجام مطیع نگردید. در این هنگام شجاع السلطنه پس از اتمام عملیات با اکثر امراء و خوانین و اکابر خراسان به نزد فتحعلیشاه آمد و مخارج تمام این افراد را که بالغ بر یک هزار و پانصد نفر میشدند حاج محمدحسینخان - نظام الدوله شخصاً برعهده گرفت. در این پذیرائی و مهمانی در بام صفی آباد است که میگویند دو نفر ترکمن در شب تاریکی در گودالی ژرف که فاضل آب آشپزخانه نظام الدوله بود افتاده و هر دو غرق شدند!

نظام الدوله در سال ۱۲۳۴ ق. بجای میرزا محمدشفیع صدراعظم که در قزوین درگذشت به صدارت منصوب شد و پس از شش سال صدارت در سال ۱۲۳۹ ق. از اصفهان به تهران آمده و بمرض زردی (یرقان) درگذشت و بجای او پسرش عبدالله خان امین الدوله در همین سال به صدارت رسید. از بناهای معروف حاج محمدحسینخان: مدرسه عالی در نجف است که پس از مدرسه مرحوم سید محمد کاظم یزدی<sup>۱</sup> بهترین بنای نجف میباشد. قبر مرحوم صدر و پدرش در یکی از اتاقهای مدرسه است. دیگر بنای قلعه و حصار شهر نجف است که امروزه چون شهر توسعه پیدا کرده مختصری از آن آثار باقی است. صحن حضرت ابوالفضل عباس بن علی علیهما السلام نیز از بناهای او است. چندین در طلا و نقره برای حرم ائمه اطهار و در عتبات عالیات و حضرت معصومه در قم ساخته است.

از تقدیمی های او به فتحعلیشاه که تا امروز باقی است، تخت طاووس - درخت جواهر و صندلی جواهر است. تخت طاووس را برای شب عروسی طاووس خانم اصفهانی که اصلاً گرجی

بوده بنام او به فتح‌ملیشاه تقدیم کرده و اکنون در تالار موزه است<sup>۱</sup> سندلی جواهر را در مواقع سلام عام سلاطین قاجاریه در روی آن جلوس میکردند. موضوع درخت جواهر این است که فتح‌ملیشاه اغلب میگفته است که نظام‌الدوله درخت جواهر ما است باین مناسبت او هم درختی از جواهر ساخته تقدیم شاه میکند. درخت جواهر تا سلطنت ناصرالدینشاه همانطور به شکل درخت بود تا اینکه ناصرالدینشاه دستور داد که آن را بریده بشکل کره مصنوعی بسازند و اکنون کره مصنوعی که در تالار موزه سلطنتی موجود بود (اکنون ممکن است که در خزانه بانک ملی باشد) جواهراتش از همان درخت جواهر ساخته شده است و یکی از پسران نظام‌الدوله، مجتهد ابراهیم خان ناظرالدوله داماد فتح‌ملیشاه و شوهر خدیجه سلطان ملقبه به عصمت‌الدوله دختر پانزدهم فتح‌ملیشاه بوده و یکی از دخترهای نظام‌الدوله خواهر اعیانی عبدالله خان امین‌الدوله نیز زن حسینعلی میرزا فرمانفرما پسر پنجم فتح‌ملیشاه بوده است.

#### محمد حسین

میرزا محمد حسین معروف به صدر دیوانخانه و ملقب به عضدالملک  
پسر میرزا فضل‌الله الحسینی بوده است. نامبرده از سال ۱۲۶۷ تا سال ۱۲۷۰ قمری وزیر مختار ایران در روسیه بود و در سال ۱۲۷۰ ق. ملقب به عضدالملک



میرزا محمد حسین عضدالملک

و در همین سال بوزارت وظائف و اوقاف تعیین گردید. دو بار نیز متولی باشی آستانقدس رضوی شد دفعه اول بجای میرزا فضل‌الله وزیر نظام برادر بزرگ میرزا آقاخان نوری صدر اعظم مدت پنج سال و نیم<sup>۲</sup> و دفعه دوم پس از فوت حاج میرزا علی اکبر قوام‌الملک قریب بدو سال<sup>۳</sup> سمت نیابت تولیت را داشته است. میرزا محمد حسین عضدالملک مردی فاضل و معلومات قدیمه او خوب بوده اما خطش چندان

- ۱- طاووس خانم زن چهل و دوم فتح‌ملیشاه و در آن زمان از خوشگلترین زنان عهد خود بوده و در سنه ۱۲۲۴ قمری بعقد ازدواج فتح‌ملیشاه درآمد و شاه که سنش در حدود ۳۹ سال بود با داشتن ۴۱ زن دیگر، عروسی مفصلی برای خود گرفت که در تاریخ خیلی مشهور و معروف است. طاووس خانم فوق‌العاده طرف توجه و تمایل فتح‌ملیشاه بوده و پس از ازدواج او را به لقب تاج‌الدوله ملقب نمود و چندین فرزند آورد اسامی فرزندان او سلطان محمد میرزا سیف‌الدوله - فرخ سیر میرزا نیرالدوله و سلطان احمد میرزا عضدالدوله پسران ۳۷-۴۷ و ۴۸ فتح‌ملیشاه بوده‌اند. عضدالدوله مؤلف تاریخ عضدی و پدر سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله - سلطان محمد میرزا سیف‌الدوله و وجیه‌الله میرزا سهسالار بوده است.

۲- از رجب ۱۲۷۲ تا محرم ۱۲۷۸ ق.

۳- از صفر ۱۲۸۲ تا ۱۲۸۳ ق.

تعریفی نداشته و در سال ۱۲۸۴ ه. ق. در تهران درگذشت.

### محمدحسین

میرزا محمدحسین سیفی قزوینی ملقب به عمادالکتاب از اساتید خوشنویس خط نستعلیق که در ۲۷ فروردین ۱۲۸۵ قمری در قزوین متولد و غالب عمرش بکتابت و تعلیم خط نستعلیق میگذشت. شاهنامه معروف به امیربهادری و اوصافالاشراف خواجه نصیرالدین طوسی که بوضعی زیبا در تهران بچاپ رسیده بخط او است. عمادالکتاب در سال ۱۳۳۴ قمری بمعرفی کریم دواتگر در کمیته مجازات که بتوسط میرزا ابراهیم خان منشی زاده و اسدالله خان ابوالفتح زاده در تهران تشکیل یافته بود داخل و بتحریر بیانیهای آن کمیته مأمور شد.

در سال ۱۳۳۵ قمری که دولت وقت اعضای کمیته مزبور را دستگیر نمود عمادالکتاب پس از مدتی زندانی شدن در تهران مأمور بتوقف درقم گردید و او مدتی در آنجا تحت نظر بود بعد آزاد شده به تهران آمد و در سال ۱۳۰۴ خورشیدی در دفتر مخصوص دربار رضاشاه پهلوی مأمور تحریرات گردید تا اینکه در ۲۶ تیرماه سال ۱۳۱۵



میرزا محمدحسین قزوینی ملقب به عمادالکتاب در جوانی



عمادالکتاب

خورشیدی در تهران در حدود سن ۷۰ سالگی درگذشت .

میرزا محمدحسین دبیرالملک فراهانی در سال ۱۲۷۶ قمری که

محمدحسین

ناصرالدینشاه شورای دولتی مرکب از ۱۱ نفر از وزراء و رجال

سرشناس تشکیل داد میرزا محمدحسین دبیرالملک نیز بعضویت شورای مزبور انتخاب گردید.

ناصرالدینشاه در سال ۱۲۸۳ هجری قمری ب فکر و اراده شخص خود تشکیلاتی برای امور



میرزا محمدحسین دبیرالملک



میرزا محمدحسین دبیرالملک

مملکتی داد و میرزا محمدحسین دبیرالملک را متصدی امور مشروطه زیر نمود : وزیر رسائل یا وزیر دارالانشاء - متصدی امور حکومتی تهران و خالصجات - اداره حکومتی کرمان، عراق ، در جزین و پست خانه های راه آذربایجان و در سال ۱۲۸۴ ق. علاوه بر سمت هایی که داشت امور بلوک خوار نیز از هر حیث بعهده وی واگذار شد . در ماه ذیحجه سال ۱۲۸۵ ق. بجای میرزا محمدخان سینکی مجدالملک بسمت تولیت آستان قدس رضوی منصوب شد و تا ماه ذیقعدة ۱۲۸۷ ق. در سمت مزبور باقی بود. در سال ۱۲۸۸ ق. علاوه بر عضویت دارالشورای کبری برای بار دوم بوزارت رسائل ( ریاست دفتر مخصوص شاهنشاهی) نیز برقرار گردید .

در محرم سال ۱۲۹۰ ق. علاوه بر سمت مزبور بسمت وزارت کشور نیز منصوب شد. پس از اینکه میرزا علیخان منشی حضور (امین الدوله) در سال ۱۲۹۰ ق. پس از بازگشت ناصرالدینشاه از اروپا بوزارت رسائل گزیده شد دبیرالملک در همین سال بحکومت اراک منصوب و روانه گردید. میرزا محمدحسین دبیرالملک فراهانی در سال ۱۲۲۵ ق. متولد و در اوائل سال ۱۲۹۷ ق. در سن ۷۲ سالگی در تهران درگذشت. در ایامیکه متصدی خالصجات و اداره امور بلوک خوار با وی بود در امور صیفی اصلاحاتی نمود و یک نوع خربزه‌ای به عمل آورده که در میان مردم معروف شد به خربزه دبی‌ری.

### محمدحسین

میرزا محمدحسین متخلص به ادیب و ملقب به فروغی و ذکاءالملک و معروف به میرزا فروغی متولد ۱۲۵۵ هجری قمری از نویسندگان و شاعران نامور و روشنفکران عصر خود بوده و پسر محمد مهدی ارباب اصفهانی میباشد. میرزا محمدحسین که در ابتداء بواسطه تخلصش به ادیب معروف به ادیب بودکاش در دستگاه محمدحسنخان صنیع الدوله<sup>۲</sup> منشی (نویسنده) روزنامه دولتی بود. در سال ۱۲۹۱ ق. بامر ناصرالدینشاه که طرح بنای عشرت‌آباد واقع در شمال تهران ریخته شد و دیوار دور آن را کشیدند ناصرالدینشاه در شوال همان سال برای درختکاری وارد باغ جدیدالاحداث شد و چهار درخت بدست خود کاشت و دیگران هم بوی تأسی نمودند و درختکاری باغ آغاز گردید. در این هنگام میرزا محمدحسین متخلص به ادیب قصیده‌ای سرود که در مقطع آن میگوید:

شعر ادیب باشد در مدح شاه شاهان چون آفتاب روشن مانند آب جاری

و بنظر شاه رساند و شاه او را ملقب به فروغی نمود. در منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۳۳۶ در سال ۱۲۹۱ ق. چنین ذکر شده: «میرزا محمدحسین ادیب اصفهانی را ملقب به فروغی فرمود». و همچنین در صفحه ۳۷۵ همان کتاب در سال ۱۲۹۹ ق. مذکور است: «میرزا محمدحسین ادیب ملقب به فروغی منشی روزنامه در صله مدیحه مولود همایون به یک طاقه شال ترمه مخلع گردید»، و خودش در شعری این‌طور تصریح نموده:

فروغ یافت چو از مدح شاه گفته من مرا خدیو معظم لقب فروغی داد

بعدها کلمه فروغی لقب و تخلص برای اولاد و اعقاب میرزا محمدحسین نام خانوادگی گردید. میرزا محمدحسین در جوانی مشغول به تجارت شد و چون متضرر گردید و سرمایه

۱- آقا محمد مهدی ارباب خود نیز از دانشمندان بوده و از علوم ریاضی - نجوم و تاریخ بی بهره نبوده است.

میگویند و چنین شهرت دارد که نیای او از یهودیهای بن‌داد بوده که برای تجارت باصفهان آمده است.

۲- اعتماد السلطنه.



خود را بکلی از دست داد مدتی در بندر لنکه - جهرم - فسا و یزد بوده و در این جاها اوقات خود را میگذرانده است. بعد از یزد به کرمان رفته و در دستگاه محمد اسمعیل خان نوری و کیل المک حاکم کرمان داخل میشود پس از چند سالی که در آنجا مشغول بخدمت بوده بسمت عتبات رهسپار و پس از بازگشت از کربلا و نجف و کرمانشاه که در هر يك از این محلها مدتی توقف داشته وارد تهران میشود. در اوقاتی که محمد حسن خان صنیع الدوله (اعتماد السلطنه) وزیر انطباعات و دارالترجمه بوده میرزا محمد حسین در وزارت انطباعات وارد کار شده و با صنیع الدوله در قسمت مطبوعات تشریک مساعی مینموده است و چندی که اشتغال به کار داشته محمد حسن خان او را به مدیری دارالترجمه و دارالطباعة دولتی و مترجم زبان عربی و فرانسه انتخاب میکند<sup>۱</sup>.

محمد حسن خان صنیع الدوله (اعتماد السلطنه) هر وقت که از او یاد میکند او را به عنوان میرزای شخصی خود نام میبرد مثلاً در یادداشتهای خطی خود مینویسد: «یکشنبه ۳۰ ربیع الاول ۱۳۰۳: صبح دارالترجمه رفتم از آنجا مستقیماً با ملیحک اول<sup>۲</sup> و میرزا فروغی میرزای خودم و چند نفر...» و غالباً در سفر و حضر با اعتماد السلطنه بوده مثلاً در سفر سوم ناصرالدین شاه باروفا (۱۳۰۶-۱۳۰۷ ق.) از تهران تا سرحد همراه وی بوده و سپس به تهران بر میگردد.

اعتماد السلطنه پس از بازگشت از اروپا به همراه شاه در یادداشتهای روزانه - خطی - خود چنین گوید: «۱۷ محرم ۱۳۰۷: چهار بغروب مانده بحمدالله از رود ارس گذشته وارد خاک ایران شدم آقامیرزا فروغی و جمعی از نوکرها که از تهران آمده بودند دیده شدند. از عهده شکر الهی نمیتوانم برآیم که بعد از صد و بیست روز و این همه زحمت که در این سفر کشیدم زنده و سلامت بخاک ایران رسیدم».

میرزا فروغی بواسطه دوستی با میرزا ملکم خان و همفکری بلکه هم مسلکی با او در سال ۱۳۰۸ ق. گرفتاری سختی برای او روی میدهد. مدتی پنهان بوده و بعد بواسطه بست نشستن در طویله امین السلطان و وساطت او در نزد شاه مورد عفو و بخشایش قرا گرفت و اگر همراهی امین السلطان بلکه جوانمردی او در این قبیل موارد نبود صدمات زیادی بر او وارد می آمد. اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه - خطی - خود (۱۲ رمضان ۱۳۰۸ ق.) این موضوع را به تفصیل شرح داده که در این جا شرح مزبور عیناً منعکس میگردد:

«من بیرون آمدم میان حیاط بگردم عبدالباقی (نوکر اعتماد السلطنه) گفت سید ولی<sup>۳</sup>

۱ - در این سمت از سال ۱۲۹۸ تا ۱۳۲۲ ه. ق. بطور استمرار برقرار و مشغول کار بوده است.

۲ - میرزا محمد خان امین خاقان.

۳ - سید ولی در سال ۱۳۰۰ ق. مرتب حروف روزنامه اطلاع و باصلاح امروز فرم بند بوده.



را امروز گرفتند. چون خیلی با میرزا فروغی دوست بود مبادا فروغی را هم گرفته باشند من از این حرف تعجب نمودم که سید ولی را گرفتن چه دخلی به میرزا فروغی دارد سوءظنی برایم پیدا شد چونکه این سید ولی هیچ محسناتی جز معایب ندارد و مکرر به فروغی گفته بودم ترك دوستی را با این مرد بکند و حرف مرا نمی شنید خودش را مرشد و سید ولی را مرید خودش قرار داده بود احتمال دادم شاید در این گرفتاری سید ولی و نمیدانم جهت چه است برای میرزا فروغی هم حادثه رو دهد. تقی آبدار را به عجله خانه میرزا فروغی فرستادم تقی آبدار مراجعت نمود پیغام فرستاده که وقتی من رفتم خانه میرزا فروغی عبدالله خان والی نوکر نائب السلطنه و میرزا ابوترابخان (نظم الدوله) مستشار اداره پلیس وارد خانه میرزا فروغی شدند تمام نوشتجات او را جمع نموده بودند. خود میرزا فروغی خانه نبود مهمان بود معلوم است برای من چه حالت دست میدهد و چه شبی خواهد گذشت . و نیز مینویسد :

۱۳ رمضان : دیشب تا صبح نخواستیم صبحزود بیرون آمدم افواها تفصیل این مقدمه را شنیدیم که چندی قبل نوشتجات تهدیدآموزی از ولایات برای شاه آورده و بعضی کاغذها هم در عمارت سلطنتی خود شاه پیدا کردند که شکوه از وضع دولت و تهدید به شاه بوده است. مجلس شورائی مرکب از امین السلطان و امین الدوله و نائب السلطنه و مخبر الدوله و کنت تشکیل میدهند و این نوشتجات را به حضرات مینمایند.

امین السلطان بواسطه عداوت کاملی که با میرزا ملکم خان و مردهای او دارد به شاه عرض میکند این کار دوستان ملکم است و مقصودش از این عرض هم تحریک عداوت شاه است به میرزا ملکم و هم بروز عداوت دوستان ملکم خان است اما از این غافل که این کارها از معاندین خود امین السلطان است که در تهران هستند میخواهند شاه را بوحشت بیاندازند شاید به امین السلطان تاختی بیرند او را معزول کنند در هر صورت این غرض امین السلطان مؤثر شده شاه فرموده بودند کسیکه میتواند نسبت یگانگی با ملکم داد در تهران کیست امین السلطان عرض کرده بود میرزا محمدعلیخان<sup>۲</sup> منشی سابق او است که حالا در تهران است. فی الفور بدون غور و تحقیق میروند خانه میرزا محمدعلیخان خودش را با نوشتجاتش میبرند خانه نائب السلطنه خودش را حبس میکنند نوشتجاتش را می بینند مسوده آرتیکلی (مقاله) که بجهت روزنامه قانون نوشته بودند و آنچه که حالا میگویند قدح قانون بوده نه مدح. در هر حال این مسوده از نوشتجات او بیرون می آید نائب السلطنه از آنجا که جزئی را کلی میکند که خیالات شاه را بجهت دیگر مشغول کند که مسأله گرانی ماکولات از میان برود اهمیتی باین آرتیکل میدهد جويا میشوند که کی این را نوشته میرزا محمدعلیخان میگوید سید ولی نوشته میروند سید ولی را میگیرند آن احمق

۱- دست گیری سید ولی و مخفی شدن میرزا فروغی.

۲- فریدالملک قراقرز لوی همدانی.

اول انکار میکند بعد از تهدیدات اقرار میکند که خط من است اما میرزا فروغی تقریر نموده و من تحریر کردم معلوم است که حضرت والا با کم التفاتی که با من دارد چنین فرصتی را از دست نمیدهد دیشب فرستاده بود نوشتجات او را بردند خود میرزا فروغی مخفی شده امروز هر کجا فرستادم او را پیدا نکردم بیشتر این پنهان شدن او مرا بو حشت انداخته اگر چه میرزا ابوترابخان<sup>۱</sup> پیغام داده بود که در نوشتجات او چیزی نبوده که سبب خیانت او باشد اما معلوم است حالت من چه باید باشد.

ایضاً مینویسد: « ۱۴ رمضان: در بخانه رفتم خدمت شاه رسیدم هیچ در فقره میرزا فروغی فرمایشی نفرمودند. از در بخانه خانه میرزا ابوترابخان رفتم از او بعضی تحقیقات نمودم بیگناهی میرزا فروغی معلوم شد در میان نوشتجات او چیزی نبوده است من جمله شعری از منجیک ترمذی که شاعر معروف و ملك الشعراء سلطان محمود و از فصحای عجم است در میان نوشتجات او بوده است که مطلعش این است:

بسا طبیب که مایه نداشت رنج (درد) فزود<sup>۲</sup> این کاغذ را حضرت والا برداشته فرموده بودند از همین میشود مطلب فهمید منجیک ترمذی را منجیک برندی خوانده اند او راسندی کرده اند که اسم ملیک این جا ذکر شده خلاصه خانه آدمم کاغذی خدمت نائب السلطنه نوشتم که بفرمائید فروغی را پیدا کنند و شفاهاً استنطاق کنید عصر هم خودم امیریه رفتم باز در این خصوص تأکید کردم نائب السلطنه گردن من انداخت که تو برو خانه اش شاید خانه خودش مخفی شده او را بیاور و اطمینانش بده که به سر شاه با او کاری ندارم اینقدر با سید ولی روبرو بشود که این آرتیکل (مقاله) را او نوشته دیگر حرفی ندارم من از امیریه يك سر خانه فروغی رفتم نبود هر کجا فرستادم پیدا نشد آنچه مشهور است چندی بوده است که خانه میرزا فروغی اجتماعی از بابی ها بوده است<sup>۳</sup> اینکه فرار کرده از ترس نوشتجاتش نبوده بلکه بواسطه این اجتماع منزلش بوده خدا میداند حالا هر نوع تهمت هست چون مخفی شده باو می بندند تا بعد چه شود. و نیز در (۱۹ رمضان) مینویسد: « من عصری خانه حکیم تولوزان رفتم اظهار داشت امروز وقت ظهر میرزا فروغی عمامه بر سر گذاشته با این لباس پناه به طویله امین السلطان برده بعد از هشت روز که زندگی بر من حرام کرد امروز پیدا شد یکاش این کار را روز اول کرده بود بخودش و به من این همه صدمه نمیزد. در تاریخ ۲۱ رمضان مینویسد: « شنیدم امین السلطان میرزا فروغی را از طویله بخانه خودشان آورده منزل داده نهایت مرحمت را فرموده منتظر است که چشمشان خوب بشود

۱- نظم الدوله خواجه نوریان.

۲- منجیک ملك الشعراء سلطان محمود نبوده و مصراع دوم شعر هم این است، وزیر باید ملك هزار ساله چسود.

۳- اجتماع مذکور بابی ها نبوده اند فراماسونها بوده اند.

حضور همایون بروندی تقصیری اورا برسانند از قراریکه دیشب روضه خوانها میگفتند چهل نفر را باسم بابی گری تابحال گرفته اند<sup>۱</sup> . ایضاً ( ۱۹ شوال ۱۳۰۸ ق. ) : شنیدم شاه سیدولی و آن سیدحسین مترجم هندی<sup>۲</sup> در وزارت انطباعات و دارالترجمه خاصه دولت را با میرزا فروغی عفو فرموده و مرخص کردند اما باقی مقصرین درمحبسند. و نیز در یادداشت های روزانه - خطی - خود در ۵ ذیقعد ۱۳۰۸ ق. مینویسد : « میرزا فروغی را امین السلطان از طرف شاه بمن سپردند که مجدداً سرکارخودش باشد. سلخ ذیقعد: « چون دیروز بجهت میرزا فروغی امین السلطان از شاه خلعت گرفته بود به تشکر منزل امین السلطان رفتم. » . میرزا محمدحسین فروغی تا سال ۱۳۱۱ ق. شهرت و عنوانش میرزا محمدحسین متخلص به ادیب و ملقب به فروغی بود. در این سال هم خان شده و هم به ذکاءالملک ملقب شد و از این تاریخ به بعد عنوانش میرزا محمدحسینخان فروغی ذکاءالملک مدیر دارالترجمه همایونی گردید .

در سال ۱۳۱۴ ق. سال اول سلطنت مظفرالدین شاه امتیاز روزنامه تربیت را گرفت و مؤسس و نویسنده آن شد هرچند که تمام مخارج آن بادولت بود معذک روزنامه مزبور یکی از بهترین روزنامه های آن دوره بوده است<sup>۳</sup> .

معروف است که بسیاری از کتب مطبوعه از قبیل: تاریخ ملل مشرق، تاریخ ساسانیان راولینسون، سفره شتاد روزه دور دنیا - عشق و عفت ، بوسه عذراء ، کلبه هندی ، عجز بشر ، چرا و باین جهت ، غرائب زمین و عجایب آسمان و غیر اینها همه را دیگران از فرانسه یا انگلیسی یا عربی ترجمه کرده اند و فروغی آنها را نگارش و تصحیح کرده است . میرزا محمد حسینخان فروغی ذکاءالملک در سال ۱۳۲۵ ق. در سن ۷۰ سالگی در تهران درگذشت و در ابن بابویه (شهرری) ب خاک سپرده شد .

ذکاءالملک فروغی یکی از افراد این مملکت است که فرزندان خود را خوب تربیت نمود . محمدعلی فروغی ذکاءالملک و ابوالحسن فروغی فرزندان او بوده اند .

محمدحسینخان یا حسینخان از بزرگان قاجار دولو و سالها رئیس طائفه یوخاری باش و دشمن بسیار سرسخت قوانلوا<sup>۴</sup> بوده که در

محمدحسین

۱- این عده دستگیر شدگان نیز بابی نبوده اند بلکه روشنفکران و آزادیخواهان بوده اند.

۲- سیدحسین شیرازی مترجم روزنامه های هندوستان بوده .

۳- روزنامه تربیت از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۵ ه. ق. بمدت ده سال در تهران انتشار

می یافت .

۴- شبه ای است از طائفه آشاقه باش و آغامحمدخان قاجار مؤسس سلسله قاجاریه از افراد این طائفه بوده است .

عهد نادر شاه<sup>۱</sup> چون از موافقین و هواخواهان او بود عهده دار حکومت گرجان و گاهی هم حکومت مازندران بآن ضمیمه میشد .

در سال ۱۱۴۶ هجری قمری که محمدخان بلوچ والی خوزستان بر علیه طهماسبقلی خان نائب السلطنه (نادر شاه) قیام نموده و آتشی در نواحی جنوب ایران برپا کرد ، نایب السلطنه محمدحسینخان را از گرجان خواسته برای خواباندن شورش خوزستان و از میان بردن دست نشاندگان محمدخان بدانصوب اعزام داشت. نامبرده این مأموریت را بخوبی انجام داده و نظم و نسق کاملی بنواحی شرقی خوزستان داد . اعراب طائفه آل کثیر را که در حدود دزفول و شوشتر سلطه‌ای پیدا کرده بودند کاملاً سرکوبی نمود .

در سال ۱۱۵۲ ق. که در ایران بغلط شهرت داده شد که نادر شاه در هندوستان کشته شده، رضاقلی میرزا و لیمعهد و نایب السلطنه از ترس اینکه مبادا مردم بهواخواهی صفویه قیام کرده و برضد او شورش کنند شاه طهماسب یا شاه عباس را بسطنت خود بردارند به محمدحسینخان که در این وقت هم بیگلربیگی (حاکم) استرآباد بود دستور داد که شاه طهماسب دوم و پسرش عباس-میرزا و سلیمان میرزا را که در سبزوار زیر نظر بودند تلف کند و هم امر رضاقلی میرزا را اجراء نمود<sup>۲</sup>. در سال ۱۱۶۰ ق.، پس از فوت نادر شاه و خروج محمدحسنخان پسر فتحعلیخان و پدر آغامحمدخان قاجار، محمدحسینخان در آغاز کار با او موافقت کرد و در سال ۱۱۶۴ ق. که احمدشاه درانی پادشاه مملکت جدیدالتأسیس افغانستان برای بار دوم بایران لشکر کشید و شاه پسندخان سردار خود را که در سال ۱۱۶۰ ق. او را در قندهار ملقب به امیر لشکر نموده بود با پانزده هزار سوار مأمور تسخیر گرجان و مازندران نمود<sup>۳</sup>. محمدحسنخان سپاهیان را بسرکردگی محمدحسینخان دولو و برادرش محمدولیخان بجلو او فرستاد<sup>۴</sup>.

۱- در زمان سپهسالاری - نیابت سلطنت و پادشاهی.

۲- در کتاب طبقات سلاطین اسلام تألیف استانلی لین پول بجای سلیمان حسین و در کتاب لکهارت اسمعیل ذکر شده است.

۳- لشکر کشی دوم احمد شاه را هدایت در جلد نهم روضه الصفاء و سپهر در جلد اول تاریخ قاجاریه صفحه ۱۰ در سال ۱۱۶۸ ق. و مؤلفین کتاب خزانه عامره و تاریخ احمدی و سراج التواریخ در سال ۱۱۶۴ قمری ذکر نموده اند.

هدایت و سپهر در جلد نهم روضه الصفاء و جلد اول قاجاریه عده سپاهیان احمد شاه را بسرکردگی شاه پسندخان پانزده هزار سوار و خزانه عامره و تاریخ احمدی و سراج التواریخ پنجهزار ذکر کرده اند و ممکن است پانزده هزار مجموع سپاهیان احمد شاه باشد که بخراسان گسیل داشته است.

۴- عده سپاهیان که محمدحسنخان برای دفاع و جلوگیری از پیشرفت سپاه احمد شاه گسیل داشته در جلد سوم صفحه ۳۱ منتظم ناصری چهارده هزار ذکر شده است.

در نزدیکی سبزوار میان دو طرف جنگ سخت در گرفت و شاه‌پسندخان شکست خورد و بطرف هرات و قندهار هزیمت نمود.

پس از اینکه محمدحسنخان قاجار قوانلو، کریمخان وکیل را در اصفهان در سال ۱۱۶۸ ق. شکست داده و اصفهان را فتح کرد محمدحسینخان را بسمت حکومت اصفهان منصوب و خود عازم شیراز گردید و در سال ۱۱۷۱ ق. که محمدحسنخان در حوالی شیراز از کریمخان زند شکست خورد و فراراً باصفهان وارد شد محمدحسینخان که وضع محمدحسنخان را پربشان و لشکرش را پراکنده دید به منافقت او برخاسته برای گرفتن مازندران و دفع محمدخان<sup>۱</sup> قوانلو که از طرف محمدحسنخان بحکومت مازندران منصوب شده بود بدانجا رو آورد. لکن برایش موفقیتی حاصل نشد و سپس از فیروزکوه بازگشته قصد تصرف گرگان نمود و پس از تصرف آن در آنجا مقیم و حاکم گردید.

محمدحسنخان که از رفتن او باسترآباد و تصرف آن شهر اطلاع پیدا کرد از مازندران برای دستگیریش بطرف آن شهر عزیمت نمود و محمدحسینخان نیز به محض نزدیک شدن وی از آن شهر گریخته به دامغان رفت و به ابراهیمخان بغایری پناه برد و محمدحسنخان پس از اینکه به استرآباد وارد شد بواسطه کینه دیرینه که بایوخاری‌باش‌ها و همچنین با محمدحسینخان داشت رؤسای طائفه مزبور را برای مذاکره و تبادل نظر بمنزل خود دعوت کرد و پس از حاضر شدن تمام آنان را از دم تیغ گذراند و احدی از حضار از این مهلکه جان سلامت بدر نبرد.<sup>۲</sup>

هنگامیکه لشکر کریمخان وکیل بسرمداری شیخعلیخان زند در اواخر سال ۱۱۷۱ ق. برای تسخیر مازندران وارد ساری گردید محمدحسینخان به‌مراه ابراهیمخان بغایری از دامغان برای امداد شیخعلیخان به ساری آمد.<sup>۳</sup>

و چون محمدحسنخان بستگان او را در گرگان قتل‌عام کرده بود از این جهت همیشه با طائفه آشاقه‌باش مخصوصاً قوانلوها که محمدحسنخان از آن تیره بود نظر بسیار بد داشت و پس از کشته شدن محمدحسنخان در سال ۱۱۷۲ ق. یکی از کشتندگان وی یکنفر از یوخوریاها بود.<sup>۴</sup>

- 
- ۱- محمدخان پسر اسکندر خان و پدر سلیمانخان اعضادالدوله خالوی آغا محمدخان بوده.
  - ۲- مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان فرزندان محمدحسنخان خواهرزادگان محمدحسینخان دولو بوده و سالها با آغامحمدخان برادر خود در جنگ و ستیز بودند و در جلد اول تاریخ قاجاریه سپهر بجای خواهرزاده نوّه خواهر ذکر شده است.
  - ۳- مؤلف کتاب محافل المؤمنین مینویسد: «شیخعلیخان زند با حسینخان دولو که برادرزن محمدحسنخان بود متفق و با محمدحسنخان جنگ کرد و محمدحسنخان را به قتل رسانید».

مؤلف منتظم ناصری مینویسد: «و اول کسیکه بآن بزرگوار رسید رئیس سلسله قاجاریه یوخاریاش بود که بواسطه عداوت زیاد و دشمنی سابق الذکر دیگر ایشان را امان نداد». محمدحسینخان پس از انجام خدمت شایان به کریمخان وکیل، مدتی هم از طرف وی حاکم گرگان بود و از حکومتش مدتی نگذشت که در گرگان درگذشت.

### محمدحسین

محمدحسینخان قاجار قوانلو معروف به دو داغ<sup>۱</sup> خاله زاده و کشیکچی باشی آغامحمدخان قاجار و از سرکردگان طائفه قاجاریه بوده و در سال ۱۲۰۰ قمری از طرف آغامحمدخان بسمت حکومت مازندران منصوب گردید و در زمان حکومت مازندران، در سال ۱۲۰۱ ق.، باقرسلطان نوری<sup>۲</sup> که در جزء سرکردگان لشکر آغامحمدخان بود متعزاً به آمل رفته و در آنجا علم مخالفت را بر علیه آغامحمدخان برافراشت محمدحسینخان با او جنگ کرد و پس از مغلوب کردنش او را دستگیر و به تهران فرستاد و بامر آغامحمدخان بوضع بسیار فجیعی کشته شد باین معنی که پس از ورودش به تهران او را طبق معمول به نزد آغامحمدخان بردند پس از دیدن وی نوراً دستور داد که او را همانطور زنده مانند چهارپایان پوست بکنند و با او چنین کردند<sup>۳</sup>.

در سال ۱۲۰۲ ق. آغامحمدخان او را بسمت نظارت خاصه خود برگزید و از این تاریخ معروف به خان ناظر شد. در این سال که مرتضی قلیخان برادر صلبی آغامحمدخان - قاجار که از ابتداء امر با او دم از مخالفت و ضدیت میزد با همراهی حکام شیروان - طالش - قبه و بادکوبه بحدود گیلان آمد و چون زیاد مجهز و آماده نبود شکست خورد و به شیروان بازگشت و در اواخر سال (ذیحجه) دوباره با موافقت و همراهی مصطفی خان طالش با هفت هزار نفر به گیلان آمد و چون این بار از دفعه پیش آماده تر بود موفق شد که گیلان را مسخر نماید. امیر سلیمانخان قاجار خالو زاده آغامحمدخان که از سال ۱۲۰۰ ق. حاکم گیلان بود نتوانست که در مقابل مرتضی قلیخان مقاومت کند و از ترس گرفتار شدن از رشت به قزوین فرار کرد. آغامحمدخان در این هنگام محمدحسینخان ناظر را با دو هزار سوار برای جنگ و جلوگیری از پیشرفت مرتضی قلیخان به گیلان فرستاد او در هنگام جنگ حزم و احتیاط

۱ - چون لبهایش خیلی کلفت بوده باین مناسبت در میان طائفه قاجاریه به دو داغ که کلمه ترکی و به معنی لب است معروف و مشهور بوده است.

۲ - باقرسلطان نوری از طائفه نانچ بوده و خود داعیه سلطنت داشت. پس از اینکه بر علیه آغامحمدخان قیام کرد عده زیادی بیش از هزار نفر برگرد او جمع شدند و او را باقرخان خواندند لکن نتوانست کاری از پیش برد و پس از اندک کروفری مغلوب و دستگیر شد.

۳ - قاعده باید اول سرش را بریده و بعد پوست او را کنده باشند و اگر غیر از این باشد پوست کردن زنده کار مشکلی است لکن از آن طرف هم امر آغامحمدخان مافوق این گها بوده است.



را بکلی از دست داد و بدون مطالعه عواقب نبرد و انتظار رسیدن افراد کمکی مبادرت بجنگ نمود و سخت شکست خورد .

آغامحمدخان در سال ۱۲۰۳ ق. شغلش را تغییر داده و چون مورد اطمینانش بود او را به سمت سرکشیکچی باشی<sup>۱</sup> خود برگزید . در سال ۱۲۰۶ ق. که لطفعلی خان زند با سبب سواری که امیرحسنخان زنگویی حکمران طبس تحت اختیار او گذاشته بود بزم گرفتن شیراز و قلع و قمع حاج ابراهیم خان شیرازی مصمم گردید، حاج ابراهیم خان بیگلربیگی (استاندار) از آمدن لطفعلی خان خیلی سخت نگران شد و پس از دادن گزارش لازم به آغامحمدخان و او را از اوضاع جاریه آگاه نمودن از وی استعانت نمود .

آغامحمدخان فوراً هشت هزار سوار بفرماندهی محمدحسین خان کشیکچی باشی خود بفارس فرستاد و بعد سه هزار نفر دیگر هم برای اعانت لشکر مزبور روانه کرد. لطفعلی خان با عده بسیار کم خود با لشکر بی شمار محلی و اعزامی آغامحمدخان چندین جنگ سخت نمود در این جنگها گاهی غالب و گاهی مغلوب میشد و چون لشکریانش بواسطه پیشرفتهای زیاد آغامحمدخان نسبت باو دلسرد شده بودند و دسائس حاج ابراهیم خان نیز در عدم پیشرفت کارش خیلی دخالت داشت کم و بیش از اطراف لطفعلی خان پراکنده شدند نامبرده با هر قدر کوشش زیاده از حد عادی، سرانجام از محمدحسین خان شکست خورده و دوباره به طبس نزد امیرحسن خان رفت .

در سال ۱۲۰۹ قمری که آغامحمدخان برای سرکوبی امرآ و خوانین غیر مطیع قفقاز رهسپار آن سامان بود محمدحسین خان را برای نگاهبانی پل خداآفرین که بر روی رودخانه ارس قرار داشت فرستاد لکن پیش از اینکه نامبرده با آن حدود برسد بدستور ابراهیم خلیل خان جوانشیرحاکم قرا باغ پل مزبور خراب گردید و بعد دوباره سلیمانخان قاجار قوانلو اعتضادالدوله برای عبور آغامحمدخان و لشکریانش آن را ساخت و ضمناً برای محافظت آن پادگانی نیز در آنجا برقرار نمود .

آغامحمدخان در همین سال مصطفی خان قاجاردولو را که از بهترین سرداران او بود برای سرکوبی و قلع و قمع مصطفی خان طالش فرستاد و چون طالشیها مردمانی دلیر و جنگجو بودند از این جهت بدنبال او سلیمانخان قاجار اعتضادالدوله خالوزاده و محمدحسین خان خالهزاده خود را برای تقویت او روانه نمود و سرانجام مصطفی خان طالش بوسیله قوای اعزامی مزبور مغلوب و منکوب گردید . در سفر دوم آغامحمدخان و لشکر کشی بنواحی قفقاز (۱۲۱۱ ق.) محمدحسین خان نیز با سمت سرکشیکچی باشی همراه وی بود و هنگامیکه کشته شد اول کسی که باتفاق میرزا رضاقلی نوائی منشی الممالک به بالین او رفت همین سرکشیکچی باشی بود و آنچه از اثاث سلطنت از دست برد قاتلین باقی و محفوظ مانده

بود برداشته بازحمت و مشقات زیاد بهمهرا منشی الممالك از راه نخجوان روانه تهران شد. پس از کشته شدن آغامحمدخان (۱۱ ذیحجه ۱۲۱۱ ق.) در سلطنت فتحعلیشاه نیز بهمان سمت سرکشیکچی باشی باقی و برقرار شد و بیش از پیش بر اهمیت مقامش افزوده گردید و در سال ۱۲۱۹ ق. در جنگ روس و ایران در نواحی ایروان یکی از سرکردگان سپاه فتحعلی شاه بود و در سال ۱۲۲۲ ق. در گذشت و فتحعلی شاه پسر دوازدهم خود امام ویردی میرزا را به سمت سرکشیکچی باشی خویش تعیین کرد و نامبرده تا مرگ پدرش در سال ۱۲۵۰ ق. باستثنای مدت بسیار کمی در سمت مزبور باقی و برقرار بود و چون شغلش زیاد امتداد پیدا کرد کلمه سرکشیکچی باشی برای او لقب گردیده بود.

#### محمد حسین

محمد حسین خان از رؤساء و خوانین بزرگ طایفه قراگزلوی همدان بوده و از بدو ظهور سلسله قاجاریه با آن سلسله تشریک مساعی میکرده و از آغامحمدخان اطاعت داشته است. در سال ۱۱۹۹ قمری پس از اینکه جعفرخان زند از شیراز آمده و اصفهان را گرفت و پس از آن خواست که سایر قسمت‌ها را نیز بگیرد بنا براین به سمت همدان و آن نواحی رهسپار گردید. محمد حسین خان قراگزلو و علی خان افشار خمسه‌ای با اشاره آغامحمدخان قاجار در مقام مدافعه از او برآمدند لکن از جعفرخان شکست خورده و نزدیک بود که لشکریان آنان پراکنده شوند در این هنگام خسروخان والی کردستان و خوانین گروس بهواخواهی آغامحمدخان بموقع سر رسیدند و جعفرخان را بطوری شکست دادند که نتوانست در آن محل قرار گیرد و ناگزیر گردید که باصفهان و از آنجا بشیراز بازگردد.

طایفه قراگزلو از این تاریخ در زمره هواخواهان قاجاریه درآمده و دسته مهمی از آرتش ایران را در زمان پادشاهان قاجاریه تشکیل میدادند و رؤسا و خوانین طایفه مزبور از این راه خیلی متنفذ و متمول شدند.

#### محمد حسین

محمد حسین خان قراخلوی افشار از نزدیکان و امیرآخورباشی نادرشاه بود و در سال ۱۱۵۶ هجری قمری که بین تقی خان بیگلربیگی فارس و کلبعلی خان کوسه احمدلوی افشار فرمانده سپاه فارس پس از فتح مسقط و عمان اختلاف شدیدی روی داده بود نادرشاه کلبعلی خان منسوب نزدیک خود را برای خاطر تقی خان معزول و بجای او محمد حسین خان<sup>۱</sup> را بفرماندهی سپاه فارس تعیین و اعزام داشت و چون تقی خان خیالاتی در سر داشت مثل اینکه مسی خواست خودش نیز بجای کلبعلی خان فرمانده سپاه شود از انتخاب محمد حسین خان چندان خوشنود نگردید.

تقی خان در نواحی مسقط و عمان بود که محمد حسین خان وارد شیراز شد پس از ورود

۱- در روزنامه میرزا محمدکلانتر فارس نام این شخص حسین خان بدون محمد ذکر شده است.

محمدحسین خان به شیراز تقی خان بدون اطلاع وی مسقط و عمان را گذاشته به بندرعباس آمد و آنجا را مرکز سپاه خود قرار داد و کلبعلی خان خویش نادرشاه و فرمانده سابق سپاه را که در بندرعباس اقامت داشت بواسطه کینه و دشمنی دیرینه او را دستگیر کرده کشت. محمد حسین خان با عده ای سپاهی در ظاهر برای کمک و در باطن برای دستگیری و انتظامات آن حدود بطرف سواحل خلیج فارس عزیمت نمود و بآنجا رسید و وضعیت را خیلی وخیم دید، فوراً مراتب را بنادرشاه گزارش داد و چون خود را در مقابل تقی خان ناتوان مشاهده کرد و برای اینکه مبادا شیراز بدست تقی خان افتد بر اوسبقت بسته از بندرکنک<sup>۱</sup> با عجله تمام آمده به شیراز وارد شد و لدی الورود میرزا اسمعیل را که ازطرف برادرش تقی خان نائب الایاله بود گرفته باصفهان فرستاد<sup>۲</sup> و از نادرشاه کمک فوری خواست تقی خان که گرفتاری برادرش را شنید از بندرعباس به سمت شیراز عازم گردید و محمدحسین خان از ترس اینکه مبادا دستگیر شود فرار کرده به کازرون رفت و تقی خان بدون درد سر و مزاحمت وارد شیراز شد و آنجا را اشغال نمود.

نادرشاه برای اینکه نائمه اغتشاش بیش از این توسعه پیدا نکرده و بجای دیگر سرایت ننماید امر کرد که سپاهیان از همه جا آمده اطراف شیراز را احاطه نمودند و شیراز در محاصره افتاد در این هنگام محمدحسین خان از کازرون معاونت کرده به نزدیک شیراز آمد. محمدحسین خان پس از کشته شدن نادرشاه زنده بود و چندی بعد درگذشت.

حاج محمدحسین کازرونی معروف به حاجی کاکا حسین ساکن اصفهان  
**محمدحسین** از تجار معروف آنجا بلکه ایران بود شرکت مسعودیه و شرکت اسلامی و کارخانه بافندگی کازرونی در اصفهان از تأسیسات او است.

میرزا محمدحسین کرمانی معروف به میرزای محیط از شاگردان  
**محمدحسین** و بیروان سید کاظم رشتی پیشوای فرقه شیخیه بوده و پس از درگذشت سید رشتی در سال ۱۲۵۹ هجری قمری او هم مدعی نیابت و جانشینی سید گردید ولی چون نسبت به سائر شاگردان و مدعیان نیابت سید، جریزه و وسائل زیادی از قبیل دارائی و نفوذ محلی نداشت از این جهت نتوانست به پیشوائی و ریاست شیخی ها نائل گردد لکن سایر مدعیان از قبیل حاج محمدکریم خان قاجار - حاج میرزا شفیع آقای ثقة الاسلام - میرزا حسن گوهر و غیره ریاست و پیشوای شیخی گری را هر یک در محلی و بایک اختلافی نسبت بیکدیگر از پیش بردند. میرزای محیط مدتها در کربلا اقامت داشت و تربیت دو پسر سید<sup>۳</sup> را عهده دار برد.

۱- کنگ در یک فرسخی شرق بندرلنگه واقع بوده.

۲- پس از دستگیری تقی خان، میرزا اسمعیل برادرش و سه پسر او را به حکم نادرشاه گردن زدند.

۳- سیدحسن و سیداحمد.

وی کتبی چند در طریقه شیخیه تألیف نموده است. علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه در حاشیه کتاب المتنبین تألیف خود تحت عنوان سیدعلی محمد باب راجع به میرزای محیط چنین گوید: «میرزای محیط که نامش میرزا محمدحسین کرمانی است خود او را در کربلا دیده‌ام خط شکسته را مانند عبدالمجید درویش می‌نوشت چنانکه قرانی بخط امام‌حسن در نزد خود بنده است و خواص گویند آن بخط میرزای محیط است، خود به شخصه مدعی نیابت سید بوده ولی تربیت دویس سید را که یکی آقا سیدحسن و دیگری آقا سیداحمد بودند بعهده خود گرفته بخدمات ایشان اشتغال داشت و نیابت آن سید را در کربلا ملاحسن گوهر مدعی و مسلم نزد قوم بود.»

محمدحسین حاج محمدحسین خان پسر بیرامعلی خان حاکم مرو بوده و محمد حسین خان معروف به خان مروی از بزرگان طائفه قاجار و از تیره عزالدین‌لو از جمله طوائف آشاقه‌باش می‌باشد<sup>۱</sup>. هنگامیکه میرمعصوم ملقب به شاه‌مراد و معروف به بیک‌جان یا بیکی‌جان امیر بخارا شد بواسطه زیرکی زیاد و قدرتی که در امارت خود بدست آورد اکثر اوزبکان را زیر فرمان و سلطه خود درآورد و بعد شروع کرد بدست اندازی و تعدی و تجاوز به همسایگان خود از آنجمله ناحیه مرو بود که در آن زمان بیرامعلی خان در آنجا حکومت داشت. چون دولت صفویه در اواخر عمر خود بواسطه نداشتن زمامداران لایق و کافی فوق‌العاده روبه ضعف گذارده بود باین جهت اغلب اوقات ناحیه مرو مورد تاخت و تاز اوزبکان واقع میشد.

در زمان سلطنت نادرشاه چون خود اوزبکان نیز تابع ایران شده بودند چندان خطائی از آنان سر نمی‌زد و ماوراءالنهر کاملاً مطیع و منقاد ایران بود. پس از کشته شدن نادر (۱۱۶۰ ق.) و ایجاد هرج و مرج و دوره فقرت در ایران اوزبکان بنا بر خوی و عادت همیشگی خود شروع به تعدی و تجاوزات نمودند. بیرامعلی خان که در این زمان حکومت مرو را داشت نتوانست در مقابل مردی زبرک - محیل - مدبر - دانا و توانا مقاومت کند از این جهت در جنگی که بین او و بیک‌جان اوزبک حاکم بخارا روی داد بیرامعلی خان که از طرف دولت ایران بالارث حکومت داشت شکست خورد و کشته شد و حکومت به پسرش محمدحسین خان رسید.

محمدحسین خان چندی بحکومت مرو برسد و بیک‌جان هم در ظاهر با او مماشات

۱ - شاه‌طهماسب اول طائفه عزالدین‌لو قاجار را که تیره‌ای از قاجاریه آشاقه‌باش بودند به محافظت و محارست سرحدات شمال شرقی خراسان مأمورو آنان را مقیم مرو ساخت و حکومت مرو نیز بطور موروثی در خانواده رؤسای طائفه عزالدین‌لو تا اوایل سلسله قاجاریه باقی و برقرار بود. سرجان ملک در جلد دوم تاریخ ایران تألیف خود عزالدین‌لو را ازدانلو نوشته و غلط است و صحیح آن عزالدین‌لو می‌باشد.

میکرد تا اینکه بعد به مرو هجوم آورده مرو را مسخر و محمدحسین خان را با اعضای خاندانش به اسیری به بخارا برد مدتی در آن جا میزیست و پس از اینکه برادرزاده اش باقرخان از بخارا فرار کرده به ایران پناهنده شد بیک جان نسبت به محمدحسین خان بدگمان گردید و تصور کرد که او برادرزاده اش را باین کار واداشته است. بیک جان قصد کشتن محمدحسین خان را نمود و او مخفیانه با پای برهنه از خانه محاصره شده خود فرار کرده مدتی در اطراف بخارا مخفی بود بعد بشهر سبز و از شهر سبز به اورات تپه رفت. فرماندار اورات تپه از ترس میرمعصوم<sup>۱</sup> او و برادرزاده اش را در دو بار تجارتی گذاشته بنوان مال التجاره بار شتر کرده بطرف تبت روانه میکند.

پس از فرار حاج محمدحسین خان از بخارا بیکی جان دستور داد که تمام افراد خاندان و بستگان او را در چاهی زندانی کرده و پس از چندی يك از چاه بیرون آورده، تمام آنها را، سر بریدند و پنهان اش هم در این کار این بود که چرا محمدحسین خان به مملکتی فرار کرده و پناه برده که آن مملکت مورد دشمنی و خصومت شدید من میباشد. پس از مدتی توقف در آنجا در سال ۱۲۱۴ ه. ق. با لباس درویشی به کابل پایتخت افغانستان وارد میشود در کابل ایامی را به تکدی و درویشی میگذراند بعد آشنایانش او را شناخته مساعدتهای لازم نسبت بوی می نمایند. سپس از آنجا به قندهار و از قندهار به سیستان و قاین وارد میشود.

خان قاین پس از اینکه او را می شناسد پذیرائی گرمی از وی بعمل می آورد. پس از رفع خستگی از قاین حرکت کرده بتهران وارد میشود و به محض ورود فتحعلیشاه محبت و مهر بانی زیادی نسبت بوی مبذول میدارد تا جائیکه خود بدیدن او میرود و چون پس از فرار وی از بخارا تمام اعضای خاندانش بامر بیک جان کشته میشوند بوی تسلیت میگوید و عباس میرزا ولیعهد خود را نیز وادار میکند که بدیدن خان مروی رفته و باو تسلیت بگوید و حتی فتحعلیشاه پس از کشتن حاج ابراهیم کلانتر اعتماد الدوله شیرازی صدر اعظم خود، بوی تکلیف صدارت کرد و خواست او را صدر اعظم خود کند لکن از قبول این شغل امتناع ورزید و زیر بار نرفت و تا آخر عمر فقط به سمت ندامت خاص فتحعلیشاه اکتفاء نمود و در این مدت بسیار محترم میزیسته و شاید محترم ترین فرد زمان خود بوده است. م. ق. هدایت در صفحه ۳ کتاب خاطرات و خطرات مینویسد:

«ریش خان مروی در اثر رنگ و حنا رنگ برنگ بوده است در ملاقات حسینعلی میرزا فرمانفرما جويا میشود که خان چه تدبیر میکند که ریشش رنگ برنگ است خان هیچ نمیگوید مجلس بر گزار میشود چون از مجلس بیرون میآید اصحاب میپرسند که شاهزاده را چگونه دیدی میگوید گوساله ما در حسن<sup>۲</sup> و در زمان خود مثل شده».

۱- شاه مراد - بیکی جان.

۲- مراد از حسن در این جا اشاره است به حسن علی میرزا شجاع السلطنه برادر صلیبی و بطنی حسینعلی میرزا فرمانفرما.

سلطان احمد میرزا عضدالدوله پسر چهل و هشتم فتحعلیشاه قاجار در صفحه ۴۲ تاریخ عضدی این موضوع را جور دیگری نوشته و باید درست تر باشد: «وقتی حسینعلی میرزا فرمانفرما با کمال اقتداری که داشت خواسته بود به استهزای ریش فخرالدوله که بعضی از موی آن سیاه و بعضی سرخ و بعضی سفید بود نطقی کرده باشد جوابی بسیار ناگوار شنیده بود که فخرالدوله گفته بود: «ای گوساله مادر حسن بفهم که چه میگوئی! مقصود از حسن در این لطیفه حسنعلی میرزای شجاع-السلطنه برادر بطنی فرمانفرما بود، این گفته او از امثال سایره گردید. خان مروی در مدت اقامت خود در ایران خیلی متمول شد و از تمول خود مدرسه‌ای که امروزه بنام مدرسه خان مروی است در تهران بنا نمود و در نزدیکی مدرسه بازارچه مروی و باغ مروی نیز از آثار و املاک موقوفه آن مرد خیر است و تمام املاک مزروعی خود را که مشتمل بر چندین پارچه آبادی است وقف بر مدرسه و مسجد احدائی خود نمود.

حاج محمدحسینخان فخرالدوله در سال ۱۲۳۴ قمری در تهران در گذشت.

حاج محمدکریمخان معروف به آقا زاده متولد سال ۱۲۴۸ قمری  
**محمد کریم**  
 پسر حاج محمدکریمخان قاجار قوانلو پیشوای شیخی‌ها بوده و از حاج محمدکریمخان منقول است که گفته است: «علم خود را بحاج محمدکریمخان و مال خود را بحاج محمدخان دادم». پس از درگذشت حاج محمدکریمخان در سال ۱۲۸۸ ق. حاج محمدخان جانشین پدر و پیشوای شیخی‌ها شد و حاج محمدکریمخان از کرمان خارج شده و در تهران مقیم گردید<sup>۱</sup> و در ۱۱ ذیحجه ۱۳۰۷ ق. در سن ۵۹ سالگی در تهران در گذشت. حاج محمدکریمخان مردی بوده خلیق و مؤدب و در تهران منبر میرفته و میگویند منبر خوبی داشته و تمام و عظم خود را با بیان مسجع و مقفی اداء میکرده است. محمدکریم میرزا ضیاءالدوله پسر نوزدهم عباس میرزا نائبالسلطنه  
**محمد کریم**  
 که در سال ۱۲۶۸ قمری بحکومت خوی منصوب شد و در سال ۱۲۷۴ ق. حاکم خوی و سلماس بوده است<sup>۲</sup>.

محمدکریمخان علاءالدوله امیر نظام از بزرگان قاجار دولو بوده  
**محمد کریم**  
 که پس از مرگ برادر بزرگتر خود حسنخان<sup>۳</sup> که نسقچی باشی بود، نسقچی باشی یعنی رئیس میرغضب‌ها شد. محمدکریمخان علاءالدوله از منتسبین محمدحسینخان قاجار دولو بیکلریبکی (حاکم) استرآباد و رئیس طائفه قاجاریو خاریباش بلکه تمام قاجاریه استرآباد

- ۱- حاج محمدکریمخان از حاج محمدخان برادر خود ۱۵ سال بزرگتر بوده است.
- ۲- در نسخ التواریخ صفحه ۲۷۹ جلد قاجاریه محمدکریم میرزا را پسر نوزدهم و در منتظم ناصری صفحه ۱۵۶ جلد سوم پسر بیست و سوم عباس میرزا ذکر شده است.
- ۳- حسنخان یا محمدحسنخان در نقشه شجره اولاد قره‌خان قاجار دولو که چاپ شده پدر محمدکریمخان علاءالدوله نام برده شده است لکن در صفحه ۲۶ کتاب المآثر و الآثار در باب چهارم باین عبارت مذکور است: ریاست نسقخانه مبارکه: ۱- حسنخان قاجار دولو  
 ۲- محمدکریمخان برادر مشارالیه (علاءالدوله امیر نظام).



در زمان حیات خود بوده که در زمان سلطنت نادرشاه بحکم رضاقلی میرزا ولیعهد در اوایل سال ۱۱۵۲ قمری مأمور کشتن شاه طهماسب دوم و شاه عباس سوم (طفل ۸ ساله) پادشاه صغیر مصنوعی نادرشاه و سلیمان میرزا کودک خردسال دیگر شاه طهماسب شده و هر سه نفر را در سبزواری کشت و بهمین مناسبت در میان عوام الناس معروف شده است که خنجر شمر در خانه علاءالدوله است .

در سال ۱۲۶۷ قمری با حفظ سمت بحکومت خوی منصوب و روانه گردید . در سال ۱۲۷۲ ق. حکومت نهادند و ریاست سواران طائفة خزل را ضمیمه سایر مشاغل او نمودند . در سال ۱۲۷۸ ق. ملقب به علاءالدوله شد و برای تعزیت درگذشت سلطان عبدالمجید - خان و تهنیت جلوس سلطان عبدالعزیز خان به سمت سفارت کبری مأمور در دربار دولت



محمد رحیم خان علاءالدوله امیر نظام



محمد رحیم خان علاءالدوله

عثمانی گردید و مأموریتش قریب به نه ماه طول کشید . در سال ۱۲۸۰ ق. حاکم زنجان شد در اواخر سال ۱۲۸۳ ق. (ماه ذیحجه) که ناصرالدینشاه عازم خراسان بود در غیاب خودکارها را اساساً به میرزا یوسف مستوفی الممالک واگذار نمود و بنا بصوابدید و پیشنهاد وی محمد رحیم خان علاءالدوله بسمت بیگلربیگی تهران منصوب شد و در سال ۱۲۸۴ ق.

ریاست قورخانه<sup>۱</sup> بوی محول گردید .

در تشکیلات جدیدیکه ناصرالدین شاه به دارالشورای کبرای خود در سال ۱۲۸۸ ق. داد که در مهام ملکی مشاوره نمایند علاءالدوله نیز در آن عضویت داشت و ضمناً در همین سال بسمت فراشباشیگری (حاجب الدوله) منصوب و تصدی حکومت همدان نیز بعهده وی واگذار شد و بعد در سال ۱۲۸۹ ق. بجای یحیی خان معتمدالملک ( مشیرالدوله ) سمت سرکشیکچی باشیگری نیز بر سایر مشاغل متعدده اوافزایش یافت<sup>۲</sup> علاءالدوله در سال ۱۲۹۰ قمری در سفر ناصرالدین شاه باروپا علاوه بر سمت کشیکچی باشیگری و غیره که داشت موقه<sup>۳</sup> به ریاست تشریفات و وزارت دربار نیز معرفی گردید و بهمراهی شاه او هم عازم اروپا شد و پس از بازگشت از اروپا سمت فراشباشیگری و تصدی باغها و عمارات دولتی نیز بر سایر مشاغل وی اضافه گردید و در اول سال ۱۲۹۱ ق. بجای فیروز میرزا نصره الدوله (فرمانفرما) بوزارت جنگ منصوب شد. تصدی وزارت جنگش فقط تا ماه شوال همین سال بیشتر دوام پیدا نکرد که شاه وزارت جنگ را بعهده حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله واگذار کرده و ضمناً او را ملقب به لقب سپهسالار اعظم نیز نمود.

ناصرالدینشاه در اوائل سال ۱۲۹۲ ق. وزارت درباری بنام وزارت دربار اعظم برای خود تشکیل داد و علاءالدوله را بسمت وزیر دربار اعظم برگزید. علاءالدوله اول کسی است که در دوره پادشاهی شاهان قاجاریه باین سمت منصوب شده و ناصرالدین شاه نیز اول پادشاهی

۱- ذخائر و مهمات ارتش - زرادخانه.

۲- گارد مخصوص شاه را سوار کشیکخانه و رئیس سواران کشیکخانه را کشیکچی باشی یا سرکشیکچی باشی می نامیدند کشیکچی باشیگری در زمان سلاطین قاجاریه یکی از مشاغل مهم درباری بود. سواران کشیکخانه را غلام کشیکخانه هم مینامیدند و به رئیس آنها که بعد از کشیکچی باشی شخص اول کشیکخانه و درحقیقت معاون کشیکچی باشی بود قوللرآتاسی ( رئیس غلامان) میگفتند. کشیکچی باشی ( رئیس گارد مخصوص شاه ) در مواقع سواری شاه باید ملتزم رکاب بوده و سواران یا غلامان او در جلو و عقب کالسکه سلطنتی باشند. در زمان سلطنت ناصرالدین شاه عده ای را بنام سواران زرین کمر- سواره مهدیه و منصورداوطلبانه استخدام کرده و بر عده سواران کشیکخانه افزوده شد.

پس از مرگ مهدعلیا مادر ناصرالدینشاه در سال ۱۲۹۰ ق. رقم مواجب و محل حقوق او را تخصیص دادند به تشکیل و افزایش عده ای از سواران گارد سلطنتی و چون مخارج این عده سوار از محل سابق حقوق مهدعلیا پرداخت میشد از این جهت نام این عده از سواران کشیکخانه را مهدیه گذاردند.

است در سلسله قاجاریه که وزیر دربار برای خود انتخاب کرده است .

ریاست عده تازه مهدیه و غیره به میرزا احمدخان (علاءالدوله) داده شد. مجموع عده سواران کشیکخانه و غلامان زرین کمر - مهدیه و منصور گاهی در حدود دو هزار نفر هم بالغ میشدند. اسب و تفنگ و لباسشان را دولت میداد و باید همیشه حاضر خدمت باشند . در مسافرتها شاه حفظ اردوی سلطنتی همیشه با این سواران بود کشیکچی باشی در مسافرتها اوقات نزدیک سرپرده شاه و عده او همیشه در دسترس او بودند تا اگر پیش آمدی بشود همه برای حفظ جان شاه حاضر باشند.

محمد رحیم خان علاءالدوله وقتی که بمقامات عالیتری از قبیل وزارت دربار - وزارت جنگ - پیشکاری آذربایجان و غیره رسید مشاغل خود را از قبیل فراشباشی - نسجی باشی و کشیکچی باشی گری را باتصویب شاه میان پسران خود تقسیم کرد. کشیکخانه سهم عبدالله خان (ناظم السلطنه) شد<sup>۱</sup>. ریاست غلامان (قوللر آقاسی باشی) سهم محمودخان (احتشام السلطنه) و ریاست سواران کشیکخانه و گارد مخصوص با احمدخان (علاءالدوله ثانی) - فراشخانه ، سرایدارخانه و نسقخانه مبارکه ! به محمد حسنخان (حاجب الدوله) واگذار شد . در سال ۱۲۹۴ ق. علاوه بر سایر مشاغلی که داشت رسیدگی بامور خوزستان و لرستان و همچنین اداره امور گیلان نیز بعهده وی واگذار گردید . شخصی که سالها دارای این قبیل همتها و مشاغل در ایران باشد معلوم است که از متمولین درجه يك مملکت محسوب خواهد شد .

حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار اعظم در سال ۱۲۹۸ ق. پس از اتمام کار شیخ عبیدالله و قلع و قمع اعوان و اتباع او و خوابانیدن انقلاب کردستان برای تعزیت قتل الکساندر دوم و تهنیت جلوس الکساندر سوم امپراطور روس مأمور بر رفتن به پایتخت روسیه شد و بجای او محمد رحیم خان علاءالدوله که سمتش وزیر دربار و سر کشیکچی باشی بود در اوائل همین سال ملقب به امیر نظام شده با اختیارات تامه به پیشکاری مظفرالدین میرزا ولیعهد تعیین و بآذربایجان فرستاده شد و در سلخ ذی القعدة سال ۱۲۹۹ ق. در رضائیه (ارومیه سابق) سکنه کرد و در گذشت. علاءالدوله معلومات و اطلاعات چندانی نداشت شکر در او همان شدت عمل قره نوکری - فراشباشیگری و میر غضبی بوده است. کار خوب علاءالدوله چاپ مثنوی است که بدستور او در سال ۱۲۹۹ ق. بطبع رسیده و امروزه معروف به مثنوی چاپ علاءالدوله میباشد. طبع مزبور در صحت و اتقان و اینکه دارای کشف الایاتی است از تمام ایات مثنوی که به اهتمام میرزا طاهر مستوفی شیبانی کاشانی که در سال ۱۳۱۰ ق. ملقب

۱ - عبدالله خان در سال ۱۲۸۹ ق. رئیس غلامان (قوللر آقاسی) و بعد در اوائل سال ۱۲۹۹ ق. کشیکچی باشی شد و در ۱۳۱۱ ق. ملقب به ناظم السلطنه گردید و در سال ۱۳۰۲ خورشیدی در گذشت.

به بصیر الملك شد تنظیم و ترتیب داده شده و بطبع رسیده است.

بصیر الملك زحماتی که در این مثنوی کشید و بنام علاءالدوله بطبع رسید و شهرت پیدا کرد بهدر نداد و از این موقعیت استفاده کرده بعداً خودش نیز مثنوی با کشف الابیاتی با قطع کوچکتري تنظیم و ترتیب داده بطبع رساند که امروزه معروف است به مثنوی چاپ بصیر الملك.

محمد رضا میرزا متخلص به افسر پسر سیزدهم فتحعلیشاه قاجار در سال

**محمد رضا**

۱۲۱۱ قمری متولد و در سال ۱۲۷۷ قمری درگذشت. در سال

۱۲۳۴ ق. که خسروخان گرجی حاکم گیلان بود گیلانیان از وی شکایت کردند و ضمناً حکومت محمد رضا میرزا را از دولت درخواست نمودند تقاضای آنان مورد قبول واقع شد و خسروخان از حکومت گیلان معزول و محمد رضا میرزا بجای وی منصوب گردید.

چون محمد رضا میرزا بصوفیه و در اویش نعمت الهی گرویده بود و در مدت حکومت خود در گیلان جمعی از این طائفه دور او با گرفته بودند از این بابت برای فتحعلیشاه توهماتی روی داد و بدستور فتحعلیشاه شاهزاده و اطرافیان او احضار شدند و در لوشان به نزد شاه رسیدند. شاه بعضی از آنان را تنبیه و بعد فاضل خان گروسی جارچی باشی را مأمور نمود که به همدان رفته حاج محمد جعفر کبود راهنگی مجذوبعلی شاه را که مرشد شاهزاده بود دوهزار تومان مصادره نمایند و ضمناً عبدالله خان امین الدوله نیز برای رسیدگی و تفریغ محاسبات گیلان مأمور رشت شد.

محمد رضا خان شیرازی قوام الملك سوم پسر میرزا علی محمد خان

**محمد رضا**

قوام الملك دوم در سال ۱۲۶۸ قمری در شیراز متولد و در سال ۱۲۸۸

قمری بسمت کلانتری و بیگلربیگی فارس تعیین شده و در سال ۱۳۰۱ قمری پس از درگذشت پدرش ملقب به قوام الملك میشود و در ماه صفر ۱۳۲۵ قمری در خانه شخصی خود بضرب گلوله نمۀ الله نوکر معتمد دیوان در سن ۵۷ سالگی کشته شد. مردی نسبتاً باسواد و باتعین ولی جاه طلب و متکبر بوده، با حسینقلی خان مافی نظام السلطنه والی فارس زد و خورد های خونین کرده و از محمد تقی میرزا رکن الدوله برادر ناصرالدینشاه چوب خورده و یکسال در تهران در حال تبعید و سرگردانی بسر برده و سرانجام به امین السلطان پناه میبرد و او پشتیبان وی میشود و از او نگهداری میکند. اعتمادا السلطنه در یادداشت های روزانه - خطی - خود ( ۶ ذیحجه ۱۳۰۹ ق. ) در این باب مینویسد : « دیدن امین السلطان که اظهار کسالت میکرد رفتن قدری خصوصیت کردم مراجعت به منزل نمودم در راه شخص غریبی را دیدم که تازه وارد اردو شده معلوم شد قوام الملك شیرازی است رکن الدوله<sup>۲</sup> بعد از ورود به شیراز او را چوب زده و حبس نموده و



محمد رضا خان قوام‌الملک

به تهران عریضه کرده بود که صد هزار تومان بشاه میدهم و سی هزار تومان به امین‌السلطان میدهم که قوام را به من بفروشید یعنی اختیار جان و مال او را داشته باشم چون قوام‌الملک برادرزاده صاحب‌دیوان و از آن طرف این دوره مثل زمان فتح‌علیشاه نیست که بشود اعظام و رجال را خرید و فروخت فرنگی‌ها به‌صدی می‌آیند نشد قوام را بخرد بلکه حکم شد تلگرافچی شیراز او را از حبس بیرون آورده محترماً به شیراز باشد این است که حالا به‌اردو آمده و یقین تا آخر سال اسباب عزل رکن‌الدوله را فراهم خواهد آورد. و نیز مینویسد: « ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۱۰ ق: شنیدم شیراز علاوه بر وبا که تازه بروز کرده بی‌نظمی غریبی هم دارد قوام که در تهران بود بعضی کاغذها به شیراز نوشته بدست رکن‌الدوله افتاده به تهران فرستاده بود باین جهت قوام‌الملک را به خراسان فرستادند<sup>۱</sup>.

این فتنه و بی‌نظمی شیراز را از قوام دانستند در صورتیکه یقین از ظل‌السلطان است باشد این سفر که ظل‌السلطان به تهران آمد حکومت شیراز را باو خواهند داد تا معلوم شود.

۱- علت فرستادن قوام‌الملک به خراسان برای این بود که میرزا فتحعلیخان صاحب‌دیوان عمومی قوام در این هنگام والی خراسان بود.



در سال ۱۳۱۰ ق. پس از عزل رکن الدوله از حکومت فارس به قوام‌الملک اجازه داده شد که به فارس برود اما چون در این هنگام سیدعلی اکبر فال اسیری که آن توهینات را قوام‌الملک باو وارد آورده بود از بین‌النهرین بایران آمده و به شیراز وارد شده بود و نفوذ زیادی پیدا کرده بود و در تمام امورات دولتی و غیر دولتی دخالت می‌کرد و بمحض اینکه از آمدن قوام‌الملک آگاه گردید جمعی را وادار کرد که به تلگرافخانه انگلیس پناه برده و بشاه از آمدن قوام به شیراز شکایت نمایند دولت بواسطه این تلگرافات و تظلمات ناگزیر گردید که او را فقط به تهران بخواهد و از رفتن او به فارس مانع شود و چنین هم شد. مدتی در تهران بسر می‌برد تا اینکه بعد بوی اجازه داده شد که به شیراز برود.

سیدمحمد رضا ازاهاالی برازجان فارس معروف بمساوات در اوائل عمر  
**محمد رضا**  
 در شیراز مشغول تحصیلات بود بعد به تهران آمد و اغلب با میرزا نصرالله خان دبیرالملک پسر حاجی محمدحسین خان جبهه‌دار باشی شیرازی ساکن تهران امرار وقت میکرد و در نزد میرزا ابوالحسن جلوه حکیم معروف تحصیل مینمود. در موقیقه علمای تهران در تاریخ ۱۳۲۳ قمری برای ضدیت با عین الدوله و مطالبه اصلاحات اساسی در زاویه حضرت عبدالعظیم متحصن بودند او هم جزو سایر علماء در آنجا بود. بعد از آمدن بتهران برای رساندن مطالب حقه بگوش اهاالی، شب نامه‌های او در تاریخ مشروطیت ایران یکی از مسائل عمده است.<sup>۲</sup>

در دوره اول مشروطیت روزنامه مساوات را منتشر میکرد بدین جهت به مساوات معروف شد. پس از توپ بستن مجلس در سال ۱۳۲۶ ق. از ترس دستگیر شدن، پنهانی از تهران مسافرت کرد و بازحمات زیاد از راه مازندران و گیلان خود را به تبریز رساند و با سایر مشروطه‌خواهان مشغول امورات ملی شد. و بعد به تهران آمده باتفاق سیدعبدالرحیم خلخالی<sup>۳</sup> روزنامه مساوات را انتشار داد. روزنامه مساوات از روزنامه‌های بسیار تندرو و ناشر افکار انجمن آذربایجان بود. مقالاتی که علیه شاه می‌نوشت از هیچ مذمتی فروگذار نمیکرد حتی به مادرشاه<sup>۴</sup> نسبت‌های خیلی بد میداد کار بجائی رسید که محمدعلیشاه علیه مدیر مساوات به عدلیه شکایت کرد و او را بمحاکمه کشید و از طرف خود محمدحسین میرزا

۱- برازجان واقع است بین شیراز و بوشهر.

۲- چون در آن زمان روزنامه نبود شب‌نامه با مرکب ژلاتین چاپ و مخفیانه منتشر

می‌شد.

۳- سیدعبدالرحیم خلخالی از مشروطه‌خواهان بود و زحماتی را در این کار متحمل شد و بعد از کارمندان عالی مقام وزارت دارائی گردید. از کارهای اساسی وی صحیح‌ترین نسخه دیوان حافظ شیرازی را بدست آورده چاپ نمود و آن چاپ امروزه معروف است بمحافظ چاپ خلخالی.  
 ۴- ام‌الخاقان.



مؤید السلطنه را وکیل تعیین نمود لکن بعد به وساطت عضدالملک (علیرضاخان قاجار) از شکایت خود صرف نظر نمود و مدیر روزنامه مساوات را بخشید.

ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران تألیف خود می نویسد: «از چهارتن باقی مانده سیدمحمدرضا (مساوات) موفق بفرار گردیده ویلان و سرگردان در حداکثر کرسنگی و بینوائی طاقت فرسائی درمازندران و گیلان می گذرانید و سرانجام خوشبختانه بجای امنی رسیده سپس به تبریز رفته در آنجا روزنامه مساوات را اشاعه میداده است». در سال ۱۳۲۶ ق. روزنامه مساوات بطور هفتگی در تبریز طبع و منتشر میشد. و نیز براون می نویسد: «یا در جنگلهای مازندران - مانند مساوات - آواره و در بدرگشته». در دوره دوم مجلس از طرف اهالی تبریز و در دوره سوم از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب گردید و در سال ۱۳۳۴ ق. با مهاجرین از تهران حرکت کرده و بخارج مملکت رفت.

#### محمد رضا

حاج میرزا محمد رضا مستوفی سبزواری<sup>۱</sup> فرزند محمد ابراهیم در ابتداء لقبش مستشارالتولیه بود و بعد در سال ۱۲۸۴ هجری قمری لقبش به لقب مستشارالملکی تبدیل یافت<sup>۲</sup> و در سال ۱۳۰۰ ق. در سفر دویم ناصرالدینشاه بخراسان ملقب به مؤتمن السلطنه گردید و چندین سال پیشکار مالیه یا باصلاح آن زمان وزیر مملکت خراسان بود.

ترقی میرزا محمد رضا از سال ۱۲۷۳ ق. شروع گردید باین معنی که در این سال استیفاء و سر رشته داری کل مالیات خراسان<sup>۳</sup> باو محول و در سال ۱۲۷۶ ق. رسماً به سمت ریاست دفتر<sup>۴</sup> خراسان منصوب شد. در سال ۱۲۸۶ ق. که حمزه میرزا حشمت الدوله برای بار سوم حکمران خراسان شد مستشارالملک به وزارت و پیشکاری (معاونت) او برقرار گردید.

در سال ۱۳۰۰ ق. که ناصرالدینشاه برای بار دویم بخراسان رفت هنگام بازگشت مؤتمن السلطنه را به همراه خود به تهران آورد و پس از مدتی اقامت در تهران و در جزو وزرای دارالشورای کبری منسلک گردیدن دوباره بخراسان مراجعت کرد و به سمت سابق خود برقرار گردید. در سال ۱۳۰۱ ق. که میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله شیرازی به سمت استانداری

۱- گویا نیای او اصلاً از اهالی هرات از جمله چهار شهر خراسان بوده است.

۲- در مجلد سوم منتظم ناصری لقب مستشارالملکی او را در سال ۱۲۷۳ ق. و در روزنامه

شرف سال ۱۳۰۱ ق. شماره ۱۸ و همچنین در منتخب التواریخ مظفری صفحه ۳۵۹ در سال ۱۲۸۴ ق. در سفر اول ناصرالدینشاه بخراسان ذکر شده است و باید سال اخیر الذکر درست تر باشد.

۳- ریاست حسابداری دارائی.

۴- پیشکار دارائی.

خراسان و تولیت آستان قدس رضوی تعیین شد چون نظر خوبی با مؤتمن السلطنه نداشت میرزا شفیع خان گرگانی را با لقب مستشارالملکی به سمت وزارت خراسان<sup>۱</sup> به همراه خود برد و مؤتمن السلطنه از کار برکنار شده به تهران آمد.



میرزا محمد رضا مؤتمن السلطنه

پس از چندی اقامت در تهران صحبت صدارتش در میان بودرقبای وی برای اینکه با ولطمه وارد آورند شهرت دادند که برادر بزرگش میرزا علیرضا به تبلیغ ملاحسین بشرویه ای و خودش بنا بر تبلیغ ملامحمد صادق مقدس خراسانی بایی شده و جزو پیروان سید علی محمد باب گردیده است باین مناسبت قدری در انظار مطرود و منفور بود و این موضوع او را خیلی عقب انداخت و جز اتهام چیز دیگری نبود. سرانجام در ضمن عضویت داشتن در دارالشورای کبرای دولتی به حکومت کاشان انتخاب شد.

در سال ۱۳۰۳ ق. از طرف شاه ب خطاب جنابسی نائیل گردید. در اواسط ذیقعد سال ۱۳۰۴ ق. که محمد تقی میرزا رکن الدوله برادر صلبی ناصرالدین شاه برای بار چهارم

والی خراسان و متولی آستان قدس رضوی شد مؤتمن السلطنه نیز بجای میرزا شفیع مستشارالملک به سمت پیشکاری منصوب و با او به خراسان رفت و پیشکاری این بار وی تا سال ۱۳۰۸ ق. بطول انجامید و در این سال در ماه ربیع الثانی در گذشت و در حرم امام رضا (ع) در مقبره خاصه خویش در قسمتی که به دارالسیاده معروف است بخاک سپرده شد.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه تفصیل فوت او را در یادداشت های روزانه خطی خود بدینگونه شرح میدهد: «۵ شنبه ۷ ربیع الثانی ۱۳۰۸: از اتفاقات تازه فوت مؤتمن السلطنه وزیر خراسان است این مرد یا از افراط شهوت یا محض تملق دختر وزیر دفتر<sup>۲</sup> را گرفته است چون درست از عهده جماع بر نمی آمده از نور محمد طبیب یهودی<sup>۳</sup> معجونی خواسته بود

۱- پیشکار دارائی.

۲- آقا هدایت.

۳- نور محمد غلط و نور محمود درست است.

او هم حب زراریع داده بود اگر قوه جماع را زیاده کرده بود اما در امعاء خراش پیدا شده چند روز مبتلی به اسهال خونی شده بود دفعه اول معالجه شد باز افراط کرد این دفعه شهید راه شهت شد مرحوم شد بسیار آدم قابلی با مکنتی بود<sup>۱</sup>.

از آثار خیریه حاج میرزا محمد رضا مؤمن السلطنه در خراسان یکی مدرسه مستشار در ضلع شمالی صحن کهنه حضرت رضا (ع) و دیگری آب انبار واقع در بازار سرشور مشهد معروف به حوض چهل پایه یا چهل زینه است.

### محمد رضا

حاج میرزا محمد رضای واعظ همدانی یکی از مشهورترین واعظان نفوذ تهران در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه و از امثال واقران حاج ملا اسمعیل واعظ سبزواری و حاج ملا باقر واعظ مشهور است و این سه نفر در آن دوره در طراز اول واعظان تهران بودند. حاج میرزا محمد رضا مردی بسیار با فضل و با اطلاع و بنایت فصیح و بلیغ و طلیق اللسان و عذب البیان بوده نامبرده پسر میرزا علی نقی کوثر علیشاه همدانی (متوفی ۱۲۹۶ قمری) و وی پسر حاج ملا رضای همدانی (متوفی ۱۲۴۷ قمری) که از شاخ عرقای عهد فتحعلیشاه بوده است. وفات حاج میرزا محمد رضا در روز ۵ شنبه چهاردهم ماه ربیع الاول سنه هزار و سیصد و هیجده قمری اتفاق افتاد و در زاویه حضرت عبدالعظیم حسنی مدفون شد. پسر حاج میرزا محمد رضا حاج میرزا محمد همدانی بوده که او هم در سنوات اخیر از واعظان درجه یک تهران بود.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خطی خود (محررم ۱۳۰۹ ه. ق.) می نویسد: «از شب ۱۱ خانه والده روضه خوانی است ملا محمد رضای همدانی آنجا روضه میخواند در حقیقت موعظه می کند من نزدیک ندیده بودم الحق در این فن مثل ندارد من دو واعظ دیدم یکی این و یکی در کلیسای مارلن پاریس».

### محمد رفیع

حاج میرزا محمد رفیع طباطبائی ملقب به نظام العلماء پسر میرزا علی اصغر مستوفی از اهالی ادینک از جمله ادباء و ضمناً از اشخاص زرنک، متمول، متعین و معنوی آذربایجان بوده و در سال ۱۳۲۷ هجری قمری پس از مراجعت از سفر مکه در تبریز در گذشت و در قم (صحن امین السلطان) در مقبره اختصاصی بخاواده دیبا بخاک سپرده شد. چند کتابی تألیف کرده و ضمناً صاحب دیوان شعر هم هست بنام دیوان رضویه که آنرا در سنه ۱۳۰۱ ق. در مشهد گفته و مدون کرده است.

### محمد زکی

محمد زکی خان یازکی خان نوری پسر آقا بابابیک و عمو و پدرزن میرزا آقاخان صدراعظم نوری بوده و در سال ۱۲۱۴ هجری قمری که حسینعلی میرزا پسر پنجم فتحعلی شاه در سن ۱۱ سالگی به پیشکاری چراغعلی خان نوائی

۱- در فهرست آخر کتاب دررالتیجان فی تاریخ بنی الاشکان او را در سال ۱۳۰۹ ق. در حیات دانسته و مینویسد: «جناب فخامت نصاب مؤمن السلطنه پیشکار مملکت خراسان» اشتباه و گفته اولی (۱۳۰۸ ق.) درست تر است.

به ایالت فارس تعیین شد. از جمله اشخاصیکه بسرکردگی هشتصد نفر سرباز یا تفنگچی نوری به‌مراه شاهزاده بفارس اعزام گردید یکی هم همین محمد زکی خان نوری بود. درابتداء سرکرده سربازان نوری نصرالله خان برادر بزرگتر محمدزکی خان بود لکن نصرالله خان پس از دو سال توقف در سال ۱۲۱۵ ق. در شیراز درگذشت و سرکردگی جماعت نوری به شکرالله خان پسر میرزا اسدالله خان لشکر نویس باشی و برادر بزرگ میرزا آقاخان صدراعظم نوری واگذار شد و چون در این هنگام شکرالله خان جوانی خردسال و دوازده ساله بود محمد زکی خان عموی او به نیابتش برقرار گردید.

در این مدت بواسطه لیاقت و کفایتی که در کارها از خود بروز داد روز بروز کارش بالا گرفت تا بجائیکه در سال ۱۲۳۸ ق. به وزارت و سرداری فارس رسید و سه سال بعد یعنی در سنه ۱۲۴۱ ق. داماد فتحعلیشاه شد<sup>۱</sup> و بیش از پیش بر قدرت و نفوذ و اقتدار او افزوده گردید تا اینکه پس از شکست ایران در جنگ روس<sup>۲</sup> اوضاع ایران بواسطه نبودن انتظامات درست دگرگون گردید و در هر گوشه‌ای از مملکت سر و صدائی بلند و نغمه‌ای ساز شد و بسیاری از اشخاص بخیالات و هوس‌های دور و درازی افتادند از جمله آن اشخاص دو برادر تنی حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه والی خراسان بودند که اولی در فارس و دومی در دربار تهران شروع به اقداماتی به نفع خود می نمودند و چون محمدزکی خان وزیر و سردار مقتدر فارس بامقاصد و امیال فرمانفرما همراه نبود و بهیچوجه هم صلاح نمی دانست که فرمانفرما برضد عباس میرزا نایب السلطنه و یا دولت وقت اقداماتی بنماید باین جهات فرمانفرما او را از تمام کارها معزول و باکوچ و بنه بلکه با تمام نوریهای مقیم فارس به تهران و مازندران تبعید نمود و چون پس از رفتن محمدزکی خان هرج و مرج زیادی در امور مالی و اداری فارس ایجاد گردید فتحعلی شاه مجبور شد که دوباره او را با فرامینی به سمت‌های سابقش به فارس بفرستد لکن فرمانفرما او را نپذیرفت و به شیراز راه نداد و محمدزکی خان ناگزیر گردید که در اصفهان توقف نماید.

فتحعلیشاه از رفتن او به شیراز و توقفش در اصفهان آگاه گردید و فرمانفرما برای اینکه خود را در پیشگاه پدر مطیع جلوه دهد اسکندر خان یکی از ملازمان خاصه خود را به تهران فرستاد تا شاه را ملاقات کرده او را از تصمیم خود دأرباعزام محمدزکی خان به شیراز منصرف نماید لکن شاه از تصمیم خود برنگشته و دوباره فرمانی صادر و باولی خان غلام پیشخدمت خود به اصفهان فرستاد که به‌مراه محمدزکی خان به شیراز رفته و پس از ابلاغ دستورهای و پیغام‌های

۱- زن محمدزکی خان شاهزاده بیگم ملقبه به همدم السلطان خواهر اعیانی حسینعلی میرزا

فرمانفرما دختر سوم فتحعلی شاه قاجار بوده که در سفر مکه به مرض وبا درگذشت.

۲- جنگ دوم روس و ایران از ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ ه. ق.

لازم از طرف شاه به فرمانفرما به تهران برگشته نتیجه را گزارش دهد.

باهمه این تفصیلات این بار هم بواسطه مخالفت و ممانعت مرتضی قلیخان ایل بیکی قشقائی مرد مقتدر زمان خود در فارس که شاید با اشاره خود فرمانفرما بوده محمدزکیخان موفق نشد که به شیراز برود سرانجام فتحعلیشاه بواسطه این پیش آمدها و برای اینکه در آینده اوضاع وخیم تر از این نگردد و این خودسریها به قسمت های دیگر مملکت سرایت نکند ناچار شد که خود شخصاً با سپاه بزرگ و مکملی با بسیاری از شاهزادگان و حکام بسمت فارس حرکت کند و قباله الله وردی میرزا پسر هفدهم خود را با عده ای سربازان نوائی بسرکردگی عبدالمجیدخان<sup>۱</sup> نوائی برای انتظامات حدود شاه رضا (قمشه) و سمیرم فرستاد. فتحعلیشاه در تاریخ ۲۴ جمادی الاولی ۱۲۴۵ ق. از تهران حرکت کرد و در تاریخ سوم رجب همین سال به شیراز وارد شد و محمدزکیخان را هم با خود آورد و مدت چهل روز در آنجا اقامت نمود و در این مدت تمام مخارج اردو با فرمانفرما بود و فتحعلیشاه پس از دریافت دو پست هزار تومان بابت مالیات معوقه و سروصورت دادن به انتظامات آن حدود از فارس بصوب خوزستان حرکت نمود و از راه لرستان و عراق بهمدان و سپس به تهران مراجعت کرد. فتحعلیشاه بواسطه پذیرائیهای شایانی که از وی بعمل آمد و هدایائی که باو داده شد راجع به محمدزکیخان موافقت کرد که بجای وزارت و سرداری فارس سمت های مزبور را در کرمان با حسنعلی میرزا شجاع السلطنه داشته باشد و به همین نحوه عمل صورت گرفت.

مدتی از انتصاب تازه او نگذشت که در سال ۱۲۴۶ ق. هنگام لشکرکشی شجاع السلطنه از کرمان به یزد برای دفع عبدالرضاخان یزدی که نه ماه محاصره یزد بطول انجامید محمدزکیخان در این اوقات در گذشت. محمدزکیخان نوری دارای دو دختر و شش پسر بوده است.

### محمدزمان

محمدزمان خان قاجار دولو از سرکردگان سپاه عباس میرزا نائب السلطنه که مورد اطمینان و اعتماد وی بوده و در سال ۱۲۴۶ قمری که عباس میرزا وارد کرمان شد حسنعلی میرزا شجاع السلطنه والی کرمان را توقیف کرد و بعد برادر صلیبی خود را تحت الفظ با دو پست نفر سوار بسرکردگی همین محمدزمان خان به تهران روانه نمود و در سال ۱۲۴۷ ق. هم که اردوی عباس میرزا نائب السلطنه به نزدیک نیشابور رسید رضاقلی خان ایلخانی زعفرانلو که چندی بود آن حدود را در تصرف خود داشت نیشابور را تخلیه کرده به تصرف امنای نایب السلطنه داد. عباس میرزا محمدزمان خان را حاکم نیشابور و میرزا موسی گیلانی را حاکم میان ولایت نموده بسوی مشهد رهسپار گردید.

۱- عبدالمجیدخان پسر حاج میرزا رضاقلی نوائی منشی الممالک پسر عبدالمجیدخان بوده برای آگاهی بیشتر از شرح حال این شخص به کلمه رضاقلی مراجعه شود.

**محمد شفیع**

میر محمد شفیع پسر بهاء الدین محمد الحسین العاملی شیخ الاسلام ساکن قزوین و جد اعلای صدر الممالک ها و شیخ الاسلامهای

قزوین و مؤلف کتاب محافل المؤمنین بوده که در حقیقت کتاب مزبور ذیل مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری میباشد .

محافل المؤمنین بخط پسرش فضل الله جزء کتب آستان قدس رضوی موجود است اما پراست از اغلاط و اشتباهات زیاد. میر محمد شفیع تألیفات دیگری هم داشته و محافل المؤمنین در زمان کریم خان زند نوشته شده است .

**محمد شفیع**

میرزا محمد شفیع یا میرزا شفیع صدر الممالک پسر میرزا محمد علی صدر الممالک معروف به صدر قزوینی یا صدر دیوانخانه از سال

۱۳۰۰ قمری تا اوائل مشروطیت رئیس محکمه یاداد گاه وزارت عدلیه بوده که در آن زمان بنام مجلس صدر دیوانخانه نامیده میشده است . وظیفه مجلس مزبور عبارت بوده از رسیدگی بامورات ملکی و شرعیات که بدانجا رجوع میشده و ضمناً در این سنوات از مستوفیان و اهل قلم نیز بوده که حساب ابواب جمعی نداشته و مدتی هم در او اخر معاونت وزارت عدلیه را داشته است. نامبرده از ماه محرم سال ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۹ ه. ق. متولی باشی آستان قدس رضوی بوده است .

**محمد صادق**

محمد صادق خان پسر حسینقلیخان دنبلی بیگلریبکی آذربایجان مدتی در زمان سلطنت فتحعلیشاه بحکومت آذربایجان منصوب

بود و بعد ملقب به امیرالامراء گردید و پس از درگذشت شاه در سال ۱۲۵۰ قمری از حکومت آنجا معزول شد .

**محمد صادق**

میرزا محمد صادق طباطبائی متولد در حدود سال ۱۲۶۰ خورشیدی پسر میرزا اسید محمد طباطبائی معروف به سنگلجی پسر آقا سید صادق

که هر دو نفر در دوره خود از روحانیون طراز اول تهران محسوب میشدند. میرزا محمد صادق قبل از مشروطیت نامی نداشت در دوره اول (۱۳۲۴ هجری قمری) مدیر روزنامه مجلس بود و پس از توپ بستن مجلس در ۱۳۲۶ قمری به همراه میرزا اسید محمد پدرش که از طرف محمدعلیشاه تبعید بخراسان گردیده بود بخراسان رفت و از مشهد باروفا و اسلامبول مسافرت کرد و پس از افتتاح مجلس در سال ۱۳۲۷ قمری از خراسان وکیل شد و جزء حزب اعتدال معرفی گردید .

در دوره دوم مجلس شورای ملی بنا بر نظر ابوالقاسمخان همدانی ناصرالملک نائب السلطنه و کلاء بدو دسته متمایز از هم تقسیم شدند اعتدالی و دموکرات و این دو فرقه مخالف یکدیگر بودند و میرزا محمد صادق تقریباً رئیس و رهبر فرقه اعتدالیون بود . در دوره





میرزا محمد صادق طباطبائی

سوم از تهران وکیل مجلس شد و در سال ۱۳۳۴ ق. با جمعی از وکلاء و امراء از تهران حرکت کرده و بخارج مملکت مهاجرت نمود. پس از بازگشت بایران مدتی سفیر کبیر ایران در آنکارا شد و بعد در سال ۱۳۲۸ خورشیدی رئیس مجلس مؤسسان گردید و بعد به ریاست مجلس شورای ملی انتخاب شد و چون معتاد بکشیدن تریاک بود و در این عمل خیلی افراط میکرده مدتی علیل و مریض شد و در تهران در گذشت و در مقبره آقا سید صادق در شهری بخاک سپرده شد.

### محمد صادق

محمد صادق خان گروسی از اکراد طائفه کبودوند و پدر حسنعلیخان امیر نظام گروسی معروف بوده که پس از فوت نجفعلیخان پدرش حکومت گروس و ریاست ایل از طرف عباس میرزا نائب السلطنه باو واگذار گردید و محمد صادق خان تا آخر عمر مستمراً در این مقام سر میگرد و در حدود سال ۱۲۶۰ قمری وفات یافت.

در موضوع فوت محمد صادق خان چنین شهرت دارد که پدر بدست پسر بواسطه يك قضیه ناموسی کشته میشود باین معنی که محمد صادق خان به زن حسنعلیخان یعنی عروس خود علقه خاطری پیدا کرده بود. عروس قضیه را به شوهرش فهماند و از محمد صادق خان شکوه کرد در صورتیکه حسنعلیخان چنین چیزی را باور نمیکرد تا بالاخره روزی حسنعلیخان بواسطه پیش آمدی یقین پیدا میکند و قضیه بر او ثابت میشود. در یکی از روزها که محمد صادق خان در میان حیاط خود قدم میزد حسنعلیخان از پشت یکی از درهای اطاق خانه، او را هدف گلوله تفنگ قرار میدهد و پس از اصابت گلوله کشته میشود.

### محمد صادق

محمد صادق خان قاجار شامبیاتی<sup>۱</sup> امین نظام چون از شاگردان دوره اول دارالفنون بوده و تحصیلات خود را در آنجا در رشته توپخانه انجام داده بود وارد خدمت نظام شد، در ابتداء از افسران توپخانه بود. در اواخر سال ۱۲۹۶ قمری برای تحویل گرفتن و تصرف محال قطور مأموریت یافت و نوزده قریه را از عثمانیها تحویل گرفت.

۱- شامبیاتی یکی از تیره های قاجازیه آشاقه باش است.



محمدصادق خان امین نظام نقر دوم از چپ براست

محال قطور واقع در آذربایجان و جنوب غربی خوی را در سالهایی که دولت ایران گرفتار فتنه حسنخان سالار در خراسان بود، عثمانیها مانند همیشه اوقات از گرفتاری دولت ایران سوءاستفاده کرده محل قطور را اشغال نمودند و مدتی بین دولتین ایران و عثمانی در سراین موضوع گفتگو بود و دولت عثمانی بهیچ وجه حاضر به مسترد داشتن اراضی ایران نمیشد تا اینکه دول معظمه در سال ۱۸۷۸ میلادی برابر با سال ۱۲۹۵ قمری کنگره ای (مجلسی) راجع به مسأله شرق در برلن تشکیل دادند و قراردادی با توافق یکدیگر در آنجا بسته شد و بموجب ماده ششم آن، قطور بایران مسترد گردید.

در سال ۱۳۰۴ ق. که الله وردیخان توپچی باشی ( رئیس یا امیر توپخانه ) در گذشت کامران میرزا نائب السلطنه که وزیر جنگ بود موقع را برای استفاده شخصی خویش مغتنم شمرده فتحعلیخان پسر یکسال و نیمه خود را به نیابت محمدصادقخان امین نظام رئیس توپخانه کرد. امین نظام تمام ماه رجب ۱۳۰۶ ق. در سمت مزبور باقی بود لکن در روز ۱۸ ماه مزبور هفتمین سال هنگام سلام عید میان توپچی ها و نسقچی ها که در آن زمان اردل و اشهر ناس بودند نزاع سختی در گرفت و امین نظام رئیس توپخانه تمام توپچی ها را برای امداد سایر توپچی ها



محمدصادق خان امین نظام با لباس سفید

مرخص کرد. شاه که از این قضیه آگاه شد فوراً محمدصادق خان امین نظام را از تمام مناصب و شؤوناتیکه داشت خلع نمود و پس از گرفتن پنجهزارد تومان پیشکشی (رشوه) از آقا رضاخان اقبال السلطنه توپخانه را بوی واکذار نمود. اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود در این باب مینویسد: « ۲۴ رجب ۱۳۰۶: توپخانه را که از محمدصادقخان گرفتند به اقبال السلطنه دادند پنجهزارد تومان هم پیشکش

گرفتند ».

امین نظام در سال ۱۳۰۲ ه. ق. به مترجمی میرزا رضاخان (ارفع الدوله) مأمور تعیین حدود سرحدات خراسان شد. در این تعیین حدود معروف است که از طرف مأمورین دولت مانند همه اوقات عملیات سومی صورت گرفت و اراضی زیادی بروسها داده شد. م. ق. هدایت در صفحه ۳۸۰ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود راجع باین موضوع مینویسد: «طرف خراسان بزمان ناصرالدینشاه محمدصادق خان سرتیپ توپخانه مأمور تعیین خط سرحدی بوده و ارفع الدوله مترجم پروتوکل ۱۸۸۶ راجع بان تشخیص است دانسته با ندانسته نهر موسی خانی را که برای آوردن آب بصرها بوده است با اترک جا زده اند و اترک مسافتی از این نهر بطرف شمال است و وارد خلیج حسینقلی چندین فرسخ مربع خاک ایران از دست رفته است». حاج میرزا معصوم نایب‌الصدر در جلد سوم صفحه ۳۱۱ تذکره طرائق الحقایق گوید: «دوش سال قبل که محمدصادق خان امین نظام برای تعیین حدود از جانب دولت مأمور شد صرفه خود را در آن دید که نقشه‌ای که روسها به میل خود کشیده چهل هزار منات بگیرد و امضاء نماید».

محمدظاهر خان از افراد زندیه و خواهرزاده زکیخان زند و خاله  
زاده علیمرادخان زند بوده که پس از درگذشت کریم خان وکیل

محمدظاهر

(۱۱۹۳ قمری) ابتداء در دستگاه پسرش ابوالفتح خان مشغول بکار شد و پس از خلع و زندانی و کور شدن ابوالفتح خان در دستگاه علیمرادخان زند بمناسبت انتسابی که با او داشت داخل شده و یکی از سرکردگان و فرماندهان او گردید. علی‌مرادخان در سال ۱۱۹۶ ق. پس از فتح شیراز و کور کردن و کشتن صادقخان و پسرانش اثاث سلطنت را از شیراز باصفهان منتقل نمود و در سال ۱۱۹۸ قمری برای سرکوبی آغامحمدخان قاجار و گرفتن مازندران و گران لشکری به تعداد دوازده هزار نفر بفرماندهی پسر بزرگ خود شیخ ویس خان که پانزده سال بیش نداشت بمازندران گسیل داشت. اهالی مازندران بواسطه مخالفت و نفرتی که از قاجاریه داشتند با زندیه جداً موافقت کرده و فتحی نصیب آنان شد.

در این هنگام مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان برادران صلبی آغامحمدخان نیز که از وی دلگیر بودند به شیخ ویس خان پیوستند و تمام مازندران مسخر لشکر علیمرادخان گردید.<sup>۱</sup>

علیمرادخان برای تکمیل فتوحات خود محمدظاهر خان را با لشکری به تعداد هشت هزار نفر برای گرفتن استرآباد فرستاد. شیخ ویس خان پس از فتح مازندران در ساری توقف

۱- در نسخ التواریخ جلد اول قاجاریه صفحه ۲۴ و در فارسنامه ناصری صفحه ۲۲۵ فقط نام مرتضی قلیخان برده شده که به لشکر شیخ ویس خان پیوست ولی در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۴۰ مرتضی قلیخان و رضاقلی خان و در جلد نهم روضه الصفاء مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان نوشته شده است و باید گفته هدایت در روضه الصفاء در این مورد از سایرین درست تر باشد.

کرده و مانند سایر افراد زندیه با وجود صغر سن مشغول به عیاشی و شرب خمر گردید و گمان کرد که این فتح همیشه برای وی باقی خواهد ماند و دشمن نیز از بین رفته است. علاوه بر این، سرکردگان خود را نیز آزاد گذاشت و زیاد از آنان بازخواست نمیکرد. آنان نیز از صغر سن و عدم توجه و مراقبت شیخ و پسر خان سوء استفاده کرده از هیچگونه تعدی و تجاوزی نسبت به مردم فروگذار نمیکردند و سپاهیان هم بسرکردگان خود تاسی نموده آنان نیز هر يك نسبت با افراد مردم ظلم و تعدی مینمودند و این گونه عملیات بد از وجهه زندیه و علاقه مردم نسبت با آنان خیلی کاست و سرانجام نتیجه عملیات و لشکرکشی به زیان زندیه و بسود قاجاریه تمام شد. محمدظاهر خان<sup>۱</sup> مانند اکثر افراد زندیه مرد دلبری بود لکن تدبیر چندانی از خود نداشت مخصوصاً در این هنگام که در مقابل مردی بسیار محیل - زیرک و نقشه کشی مانند آغامحمدخان قرار گرفته بود. فرمانده قوای علیمیرادخان بدون اینکه اطراف و جوانب کار خود را ملاحظه کرده و اوضاع سوق الجیشی و وضعیت ارضی مازندران را در نظر گرفته باشد با لشکر تحت فرماندهی خود بسمت گرگان رهسپار گردید. اما از آن طرف آغامحمدخان به وضع سوق الجیشی آنحدود بهتر از او واقف بود از این جهت هنگامیکه گرگان در حلقه محاصره محمدظاهر خان افتاده و نزدیک بود که گرفته شود در این میان آغامحمدخان تدبیری اندیشیده راه عبور جرکلباد را گرفت.<sup>۲</sup> و این یگانه

- 
- ۱- در جلد نهم روضة الصفاء و جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۴۰ محمدظاهرخان را بختیاری نوشته اند لکن در جلد اول قاجاریه ناسخ التواریخ سپهر صفحه ۲۴ نوشته شده: «محمد ظاهرخان را با جماعت بختیاری» و در فارسنامه صفحه ۲۲۵ محمدظاهرخان زندگفته شده و ضمناً در همه جا نام سردار علیمیرادخان را سردار ظاهرخان و فقط در تاریخ گیتی گشا تألیف نامی نام او محمدظاهرخان ذکر شده و البته محمدظاهرخان درست است نه محمد طاهرخان.
  - ۲- سالهای متمادی کارترکمن ها این بوده که به مازندران و نواحی مجاور آن تاخت و تاز نموده پس از غارت اموال هنگام بازگشت عده ای هم زن و مرد را به اسارت با خود میبردند. هنگامیکه شاه عباس بزرگ بسطنت رسید ( ۹۹۶ قمری ) یکی از کارهای او برای جلوگیری از تاخت و تاز قبائل وحشی احداث جری ( خندق ) عمیق بود از دامنه کوههای بهشهر تا دریا بمسافت ۲۴ کیلومتر و بعداً دو طرف خندق مزبور بمروار ایام درختهای جنگلی روئید و در حقیقت سدی و دیواری میان مازندران و گرگان کشیده شد و چون ترکمن ها که برای چپاول و اسیر کردن مردم باین حدود می آمدند همیشه سواره بودند از این جهت عبور از جر برای آنان خیلی مشکل و بلکه غیرممکن بود و اگر با اسب میخواستند از آن عبور نمایند اسب با سوار در جر فرو میرفت بنابراین سالها بواسطه این عمل شاه عباس مازندران و اطراف آن از دستبرد و شر ترکمن ها مصون و محفوظ ماند و چون جر که بمعنی خندق - حفره و شکاف است در نزدیکی کلباد واقع بوده باین مناسبت به جرکلباد معروف شده بوده است.

معبری بود که مازندران را به گرگان وصل میکرد و چون معبر مزبور بدست لشکر قاجاریه افتاد از این جهت مانع رسیدن آذوقه باردوی زنده شده و قحط و غلای شدیدی در اردو ایجاد گردید و باین تدبیر گرگان فتح نگردید و هنگام بازگشت بمازندران چون یگانه راه عبور در دست لشکر قاجاریه بفرماندهی حمزه سلطان انزانی افتاده بود با جدیت تمام در حفظ آن کوشش نمودند. در این صورت لشکر زندیه، از پشت سر و جلورو، در معرض تهاجم سپاهیان آغامحمدخان واقع گردیدند و اکثراً در معرض تلف و اسارت واقع شدند و خود محمدظاهرخان هم هنگام فرار دستگیر شد و چون نامبرده در سال ۱۱۹۳ ق. هنگام فرار جمعی از افراد قاجاریه از شیراز بعضی از آنان در حین فرار دستگیر شدند و از آن جمله عیسی خان و موسی خان<sup>۱</sup> و سلیمانخان (اعتضادالدوله) خالوها و خالوزاده آغامحمدخان بودند سلیمانخان بواسطه صغر سن<sup>۲</sup> بخشیده شد لکن آن دو نفر دیگر را محمدظاهرخان برحسب امر ابوالفتحخان کشت باین جهت پس از اینکه او را بحضور آغامحمدخان آوردند امر کرد که سپاهیان او را با شمشیرهای خود قطعه قطعه نمایند و امریه او فوراً اجراء گردید<sup>۳</sup>.

محمدعلی - محمدعلی امین حضرت بکلمه علی امین حضرت رجوع شود.

حاج محمدعلی معروف به حاجی پیرزاده متولد در حدود سال ۱۲۵۱

محمدعلی

هجری قمری در نائین فرزند آقامحمد اسمعیل پسر حاج محمد حسن -

کوزه کنانی<sup>۴</sup> پس از درگذشت آقامحمد اسمعیل در سال ۱۲۷۲ قمری حاجی محمدعلی به

- ۱- در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۴۰ موسی خان و عیسی خان قاجار خوانند و این اسکندر خان خالوزادگان آغامحمدخان و در جلد نهم روضة الصفاء نیز خالوزادگان نوشته شده لکن هر دو بنظر نگارنده اشتباه کرده اند زیرا اسکندر خان جد مادری آغامحمدخان بوده و در این صورت این دو نفر برادران محمدخان بیگلربیگی مازندران و عموی سلیمانخان (اعتضادالدوله) بوده اند پس گفته مؤلفین کتب مذکوره در بالا که خالوزاده نوشته اند اشتباه بوده و اینان خالوهای آغامحمدخان بوده اند و هرگاه این دو نفر پسران محمدخان می بودند خالوزاده میشدند. در جلد نهم روضة الصفاء کشتن موسی خان و عیسی خان را بامر علیمراذخان زند ذکر شده در این مورد نیز اشتباه کرده و کشتن آنان بامر ابوالفتحخان زند بوده است.
- ۲- ده سال پیش نداشت.

- ۳- فقط در جلد اول قاجاریه نسخ التواریخ سپهر صفحه ۲۵ نوشته شده، «فرمان رفت تا سرش از تن بر گرفتند» اما سایر مورخین نوشته اند که بحکم آغامحمدخان ترکمن ها و سایر افراد سپاه او، با شمشیرهای خود، او را ریز ریز و پاره پاره کردند.
- ۴- کوزه کنان دهی است از دهستان شرفخانه بخش شبستر شهرستان تبریز.





حاج محمدعلی پیرزاده

تهران آمد و بعد مدتی مشغول به سیاحت در ممالك خارجه گردید . در ایامیکه در اسلامبول اقامت داشت به حاج میرزا صفا ارادت میورزید و از طرف او به حاجی-پیرزاده ملقب گردید و یوسيله حاج میرزا صفا با حاجی میرزا حسینخان سپهسالار خیلی مربوط شد و در سفرهای آذربایجان و خراسان همراه وی بود و در مدت عمر دو سفر به اروپا رفت و اکثر ممالك را به قدم سیاحت پیمود. در سال ۱۳۰۶ قمری که از اروپا بازگشت سفرنامه خود را نوشت که نسخه خطی آن در کتابخانه مجلس شورای ملی محفوظ و اخیراً در دو جلد بطبع رسیده است .

پس از اینکه حاجی پیرزاده از اروپا

برگشت میرزا ابوالحسن جلوه حکیم و فیلسوف معروف مکتوبی نظماً برای او فرستاد که يك فردش این است :

نوبت پاریس رفت و وقت اوین است عارف نائین نه بند آن و نه این است

حاجی پیرزاده هم نظماً جواب نامه را داده از آن جمله میگوید :

هر که بدل طالب طریق یقین است مؤده دهدش که رهنما به اوین است

هنگامیکه حاج پیرزاده در لندن بوده با مستر براون مستشرق انگلیسی معاشرت و مراوده داشته و به وی لقب طریقتی مظهر علی میدهد مستر براون هم در اکثر مکاتبات خود با ایرانیان اهل عرفان و طریقت مظهر علی امضاء میکرد. حاجی پیرزاده در سال ۱۳۲۱ قمری در سن ۷۰ سالگی در تهران در گذشت و در صفائیه (شهر ری) مدفون گردید .

حاج محمدعلیخان امین السلطنه داماد امین السلطان ( آقا ابراهیم )

**محمدعلی**

و بعد داماد مظفرالدینشاه شده و یکی از درباریان بی سواد و بی حال در

دوره سلطنت ناصرالدینشاه و مظفرالدینشاه بوده و موقعیکه میرزا علی اصغر خان امین السلطان دوم مشاغل آقا ابراهیم امین السلطان اول پدر خود را در سال ۱۳۰۰ هجری قمری عهده دار شد بمناسبت اینکه امین السلطنه شوهر خواهرش بود ریاست صندوقخانه که یکی از کارهای مهم اداره بیوتات سلطنتی بود با چند شغل دیگر بوی واگذار نمود .

امین السلطنه علاوه بر اینکه شوهر خواهر امین السلطان ( اتابک ) بود دختر اتابک را هم



محمد علی خان امین السلطنه

بعقد ازدواج پسر بزرگ خویش خازن الدوله درآورد. در باب بی‌سوادی و عامی بودن او یکی از اشخاصی که با وی محشور بود به نگارنده نقل کرد و میگفت که حاج‌امین - السلطنه بقدری عوام و امی بود که غالب الفاظ را به غلط اداء میکرد از آن جمله میگفت در سال ۱۳۰۵ قمری که تراموای اسبی در تهران ایجاد شد یکی از روزها که روضه‌خوانی داشت، بروضه‌خوان گفت که امروز خوب است برای من روضه تراموای بخوانی. روضه‌خوان از این حرف او خیلی تعجب کرد و متحیر گردید که روضه تراموای چه روضه‌ای است و پیش خود تصور کرد که ممکن است برای تراموای هم بتازگی روضه‌ای درست شده باشد و یاد درست کرده باشند و او مسبوق نیست، بعد معلوم گردید که مقصود وی از روضه تراه‌وای روضه طرمّاح عدی است.<sup>۲</sup>

محمد حسن‌خان اعتماد السلطنه راجع به بی‌سوادی و بی‌اطلاعی وی در یادداشت‌های روزانه خود چنین مینویسد: « ۶ رجب ۱۲۹۸: در سر نهار عضدالملک صحبت انداخت که سفیر عثمانی تعریف از شاه میکرده است خانه میرزا سعیدخان<sup>۳</sup>. شاه فرمودند که استعجاب کرده بوده است! امین السلطنه که سبب ترقی او زشتی صورت و خرافات سیرتست شخص بی‌سواد و بی‌فهمی است. جز خنده بی‌قاعده معلومات دیگری ندارد و سالی سی هزار تومان مداخل دارد دو سه بار پرسید استعجاب چه معنی دارد بالاخره من تنگ آمدم گفتم استعجاب

۱- برابر با ۱۸۸۷ میلادی و ۱۲۶۶ خورشیدی.

۲- حاج شیخ عبدالله ممقانی در کتاب تنقیح المقال فی احوال الرجال، کتاب مزبور در میان اهل فضل معروف برجال ممقانی است، راجع به طرمّاح بن عدی چنین گوید: « طرمّاح بن عدی متعدد بوده‌اند یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علی (ع) و دیگری از اصحاب سیدالشهداء حسین بن علی (ع). طرمّاح اخیر الذکر در جنگ طف حاضر و بسختی مجروح گردید و بعد معالجه شد و بهیودی یافت، و نیز محمد بن علی اردبیلی حائری در جلد اول جامع الروات صفحه ۴۲۱ راجع بوی چنین نوشته: « طرمّاح بن عدی نام یک نفر بوده که هم از اصحاب حضرت علی و هم از اصحاب حضرت امام حسین علیهما السلام بوده است.»

۳- مؤتمن الملک وزیر امور خارجه.



حیوانی است چهار گوش و سه چشم دارد، خیلی خفیف شد.<sup>۱</sup> و نیز مینویسد: « ۱۰ شوال ۱۲۹۸: در سر شام صحبت شد از لفظ معنعن یعنی من درین روزنامه این لفظ را بیان کردم. امین السلطنه پرسید معنعن چیست شاه بعد از خنده فرمودند یعنی از ریش به ریش باین معنی که این خبر از ریش فلان به ریش فلان رسیده است. به من فرمودند در تاریخ خودت<sup>۲</sup> ثبت کن. باین شاه مگر الهام شده است که من تاریخ مینویسم و الا از کجا خبر دارد. » نامبرده در ابتداء از غلام بچه‌های اندرون شاه بود و بعد بجای علیرضاخان قاجار عضدالملک غلام بچه‌باشی شاه شد.<sup>۳</sup>

در سال ۱۲۸۸ ق. که سمتش زیندارباشی بود ملقب به امین السلطنه شد.<sup>۴</sup> سمت ریاست رکیب‌خانه مبارک‌اش زیاد طول نکشید که در سال ۱۲۸۹ ق. غلامحسین‌خان<sup>۵</sup> بجای او زیندارباشی شد.

در سفر اول ناصرالدین‌شاه بارو (۱۲۹۰ ق.) به‌مراه شاه بارو رفت و یا باصطلاح از ملتزمین رکاب مبارک بود و پس از بازگشت علاوه بر سمت پیشخدمتی خاص سمت رابطی بین شاه و وزراء و مجلس شورای کبری بعهده وی محول گردید باین معنی که او اوامر شاه را به مجلس شورای کبری ابلاغ مینمود و عرایض وزراء را بعرض شاه میرساند. در سال ۱۲۹۳ ق. بسمت جامه‌دار خاص تعیین گردید<sup>۶</sup> در سال ۱۲۹۴ ق. علاوه بر سمت رختداری، شاه متصدی مخزن تدارکات عسکریه<sup>۷</sup> نیز شد.

اعتماد السلطنه در این باب مینویسد: « ۲ جمادی الاولی ۱۳۰۸: خدمت شاه رسیدم. نائب السلطنه، امین السلطان و امین السلطنه بودند گفتگوی عجیبی بود پارسال که قزل قلعه خراب شده بود اسباب آنجا را حمل به قصر قاجار کرده بودند در بین راه که زیاده از دو سه هزار ذرع نیست هشت هزار فشنگ تفنگ را دزدیده‌اند تا امروز بشاه عرض نکرده بودند امروز ندانستم کی عرض کرده بود که خاطر مبارک بسیار متغیر بود مخزن تدارکات دست امین السلطنه است که سالی سی چهل هزار تومان مداخل دارد. » در سفر دوم (۱۲۹۵ ق.) نیز از ملتزمین رکاب بود و پس از بازگشت شاه از اروپا امین السلطنه به ریاست اداره صندوق‌خانه شاه که رختداری نیز در جزء آن بود منصوب گردید. اعتماد السلطنه راجع بسفر

۱- مراد یادداشت‌های روزانه است.

۲- خانه شاگردهایی که در دربار و دستگاه شاهان قاجاریه رابط میان اندرون شاه و بیرون بودند آنها را اصطلاحاً غلام بچه و رئیس آنان را غلام بچه‌باشی می‌گفتند.

۳- زیندارباشی را در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه رئیس رکیب‌خانه و در سلطنت مظفرالدین‌شاه رئیس زین‌خانه و در آخر آن، کلمه مبارکه هم اضافه نموده می‌گفتند رئیس رکیب‌خانه مبارکه! یا رئیس زین‌خانه مبارکه!

۴- موچول‌خان صدیق السلطنه.

۵- جامه‌دار خاص شاه را رختدار نیز می‌گفتند.

۶- رئیس مخازن.

سوم مینویسد : د ۵ شنبه ۲۹ رمضان ۱۳۰۶ : امین السلطنه که همراه شاه در سفر سوم اروپا بود از ورشو بقصد رفتن مکه و انجام حج رفت . از کارهای حاج امین السلطنه ساختن ضریحی از پولاد برای دور قبور ائمه هدی در محوطه بقیع واقع در مدینه میباشد . هنگام نصب آن يك ذرع کم آمد که بعداً آن را ساخته بدان ملحق کردند .

امین السلطنه ابتداء در نظر داشت که ضریح مزبور را از نقره بسازد چون ساختن از نقره ممنوع بود از اینجهت بهمان پولاد اکتفاء گردید . اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خود راجع بوی چنین گوید : د ۳ شنبه ۱۳ ربیع الاول ۱۳۰۵ - امین الملك<sup>۱</sup> مرا به منزل خودش دعوت کرد به حلیم به اصرار آنجا رفتم امین السلطنه هم بود . حلیم را با شکر آب



محمد علی خان حاج امین السلطنه

کرده میخوردند پرسیدم چرا گفتند قند حرام است . بعد از ناهار منزل می آمدم دو طفل ماه پیکر منزل امین السلطنه دیدم پرسیدم آدم کی هستید به خنده گفتند از آن امین السلطنه معلوم شد در طریقه ایشان لواط حرام نیست اما خوردن قند حرام است لعنت باین مخلوق باد .<sup>۲</sup> و نیز مینویسد : د ۲۳ ذیقعد ۱۳۰۵ : امروز از دشت کجور به پول<sup>۳</sup> ( سفرمازندران ناصرالدین شاه ) صبح که حرکت کردم از چادر امین السلطنه عبور کردم دیدم آواز تلاوت قرآن ایشان می آید اما نه بچه خوشگل همراه دارد ، و ضمناً اعتماد السلطنه این موضوعات و مطالب را راجع بوی مینویسد :

د ۱۶ رجب ۱۳۰۲ : من العجایبات اینکه چند روز قبل امین السلطنه بشاه عزم کرده بود من کنز مخفی و گنج نهانی برای شما دارم تا زنده هستم قدرت گفتن ندارم در وصیتنامه خود که در کفن من است نوشته گذاشتم وقتی مردم بخواهید و بخوانید شاه فرموده بود چه قدر هست ده هزار تومان میشود عرض کرده بود خیر از يك کرور زیادتر است شاه هر چه

۱- میرزا اسمعیل خان برادر امین السلطان .

۲- اینکه اعتماد السلطنه نوشته ( خوردن قند حرام است ) موقعی است که به فتوای بعضی از علماء خوردن قندیکه در کهریزك بدست خود ایرانی درست میشد حرام شده است .

واضح است وقتی که این قند حرام شد بالطبع قند روسی مانند سابق حلال خواهد بود .

۳- پول در ۱۲ کیلومتری باختر کجور واقع شده و مسکن خواجه و ندهاست .

اصرار کرده بود نگفته بود آنچه ما حدس زدیم باید اموال مرحوم امین السلطان مخفی تقسیم شده باشد یا بزن امین السلطنه که دختر مرحوم امین السلطان است طوریکه منتظر بود ارببه نرسیده است جای مهری بجهت اظهار و عداوت خود گذاشته است که هر وقت کار امین السلطان حالیه را بدید اظهار مطلب کند یا اینکه مبلغ گزافی باو رسیده که قوه هضم او را در خود نمی بیند می خواهد اگر بروز کند چنین نماید که اشاره در سابق کرده است .

تدائیر عوام وحشی ایران مثابه ... بیر و پلنگ سبع است - یکشنبه ۲۸ رمضان ۱۳۰۲ : « امروز امین السلطنه حضور شاه بود ملیجک دوم (عزیز السلطان) او را کسر خر خطاب کرده و مکرر هم می گفت شاه خندید امین السلطنه خجل شده . امین السلطنه مدتی هم بجای آقا علی آشتیانی امین حضور محصل وصول بقایای حکام گردید .<sup>۱</sup>

در سال ۱۳۲۱ ق. که میرزا محمد حسین وزیر دفتر (وزیر مالیه) بود امین السلطنه برای بار دوم وزیر بقایا و محاسبات مالیه شد. حاج امین السلطنه در آن زمان شخص متمولی بود لکن پسر بزرگش، خازن الدوله، بواسطه افراط در قمار، هرزگی و کشیدن تریاک تمول پدر را در حیاتش تمام کرد و پدرش هم بواسطه محبتی که باو داشت به پسر چیزی نمی گفت و نتیجه این شد که پدر و پسر در اواخر عمر خویش در فقر و مسکنت زندگی می کردند . امین السلطنه در سال ۱۳۴۰ ه. ق. در حدود سن نود سالگی در تهران در گذشت و در مقبره اتابک<sup>۲</sup> در قم مدفون گردید .

میرزا محمد علی یا ملا محمد علی زنوزی ملقب به انیس<sup>۳</sup> پسر میرزا محمد علی  
عبدالوهاب از روحانیون اهل قریه زنوز تابع قصبه مرنده که در تبریز ساکن بوده و هم در آنجا در گذشت . میرزا محمد علی مذکور هنگام وفات پدر دو سال داشت و مادرش را سید علی زنوزی الاصل و تبریزی المسکن که از اجله علای روحانی طراز اول آذربایجان بود بحیال<sup>۴</sup> نکاح خویش در آورد و میرزا محمد علی پسر زن خود را بخوبی تربیت کرد و در آموزش و پرورش وی سعی وافیه بعمل آورد و علاوه بر فرا گرفتن معلومات بزهد و تقوی نیز اتصاف یافت .

در سال ۱۲۶۳ هجری قمری که سید علی محمد شیرازی معروف به باب ازا صفهان به آذربایجان تبعید شد هنگام ورود به تبریز و توقف در خانه محمد بیگ چا پارچی<sup>۴</sup> میرزا محمد علی موصوف

۱- این شغل در ابتداء عنوانش داروغه دفتر خانه - محصل بقایا و یا محصل محاسبات بود و تمام اینها به معنی مأمور وصول بقایا یا رئیس اجرائیات وزارت دارائی بوده است و بعداً عنوان مزبور تبدیل شد بوزیر بقایا و معاونش را امین بقایا می گفتند .

۲- میرزا علی اصغر خان امین السلطان .

۳- انیس لقبی است که سید علی محمد باب بوی داده است .

۴- معین السلطنه تبریزی در کتاب خود توقف سید علی محمد را در هر سه سفر به تبریز در قلعه ارك نوشته است و باید درست تر باشد .

چند بار او را ملاقات کرد و بوی گروید و چیزی نگذشت که از پیروان بسیار خاص و خالص سیدعلی محمد باب گردید باین معنی که در همه جا او را ملاقات میکرد و با او بود. تا اینکه در سال ۱۲۶۶ ق. علمای تبریز وجوب قتل باب را فتوی دادند موقعی که میخواستند باب را به قتل رسانند میرزا محمدعلی با التماس و اصرار زیاد، از مأمورین اجرای عمل، خواستار شد که اول او را بکشند و بعد قصد کشتن باب را نمایند هر چه باو گفتند که از این عقیده باطل خود دست بکش و توبه و انا به کن از کشتن معاف خواهی شد نپذیرفت و چون پسرزن سیدعلی زنوزی از مجتهدین طراز اول آذربایجان بود که به سبب زهد و صلاح و علمش حکومت و خاص و عام وی را بزرگ میداشتند از این لحاظ میل داشتند که حتی الامکان، او کشته نشود.

سیدعلی دستور داد که زن و بچه اش را پیش او آورده شاید دیدار آنان در وی اثر کند و از عقیده خود برگردد. زن و دختر ۶ ساله او را حاضر کردند زن خیلی التماس و زاری نمود و گفت که این چه کاری است که تو پیش گرفته ای و این چه عقیده ای است که بآن گرویده ای اگر به من رحم نمی کنی اقلاً باین دختر خرد سال خود که فردا یتیم و بی بزرگتر میشود رحم نما. ملا محمدعلی به گفته های زنش اعتنائی نکرد و او را از پیش خود راند. زن که از وی مأیوس شد دختر را پیش پدر فرستاد و دختر دامن پدر را گرفت و باو گفت بابا بیا باهم برویم به خانه. ملا محمدعلی در این هنگام خم شد و روی دختر خود را بوسید و باو گفت تو برو من هم اکنون می آیم آنها رفتند و ملا محمدعلی بهیچ وجه از عقیده خود برنگشت. هنگامی که باب و ملا محمدعلی را تیرباران می کردند تیرها عمداً یا سهواً به خطا میرفت در این بین تیری بملا محمدعلی اصابت کرد و پس از تیر خوردن و مجروح شدن روی خود را به باب کرده بوی گفت: از من راضی شدی. معین السلطنه در کتاب خود این عبارت را به عربی: «ارضیت عنی یا مولای» ذکر کرده است و بعد با تیرهای دیگر کشته شد.

محمدعلی بامداد متولد ۱۲۶۳ خورشیدی فرزند رفیع (رفیع الممالک)

### محمدعلی

برادر بزرگ نگارنده این کتاب از ادباء و افاضل ایران بود و

گواه بر فضلش مؤلفاتی است که از وی باقی مانده و بعض از آنها از قبیل حکمت عملی، الهامات خواجه و ادب چیست و ادیب کیست بطبع رسیده و بقیه در شرف طبع و انتشار می باشد. نامبرده پس از تحصیل مقدمات، سطوح را در نزد علماء و اساتید خراسان از قبیل حاج میرزا حبیب خراسانی، سیدعلی حائری یزدی، شیخ محمدعلی معروف به فاضل ملاعباسعلی و میرزا محمد آقا زاده دید و بعد به تشویق شخص اخیر الذکر برای تکمیل تحصیلات و دیدن درس خارج آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، مرجع تقلید وقت عالم تشیع، از مشهد به تهران آمد که به نجف برود و این امر مصادف شد با زمزمه مشروطیت و افتتاح

مجلس و سلطنت محمدعلیشاه قاجار بنابراین عزم رحیلش بدل به اقامت تهران گردید و بعد از روی ایمان و اعتقاد راسخ مانند بسیاری از زعمای صدر شروطیت داخل در عملیات و اقدامات مشروطه خواهان بطور آشکار و پنهانی گردید.

مسافرتی نیز راجع باین موضوعات به اصفهان نمود و مدتی در میان بختیارها بود با نجفقلی خان مصماط السلطنه و ضرغام السلطنه به اصفهان آمده و چندی نگذشت که به تهران بازگشت و در تهران مشغول به نوشتن مقالات بر علیه استبداد شد. در ابتداء نریسنده و



محمدعلی بامداد

سر دیرچند روزنامه از قبیل آفتاب- شوری و غیره بود بعد در اوایل جنگ بین الملل اول خودش روزنامه‌ای بنام بامداد روشن تأسیس نمود که خیلی معروفیت و شهرت پیدا کرد و این روزنامه یکی دوبار اجباراً تعطیل و دوباره دایر گردید و پیش از اینکه اداره آمار و ثبت احوال دائر شود و تعیین نام خانوادگی اجباری گردد معروف بود به میرزا محمدعلی خان خراسانی و بعد معروف گردید به میرزا محمدعلی خان بامداد و ضمناً کلمه بامداد تخلص شعری او هم شد. محمدعلی بامداد چون یکی از مخالفین سرسخت قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله نخست وزیر وقت با انگلیس‌ها بود از این جهت پس از اینکه مدتی مخفی بود سرانجام دستگیر شد و بکاشان تبعید گردید.

پس از سقوط و ثوق الدوله و خروج

او از ایران و روشن شدن اوضاع، دوستانش که در کابینه بعدی عضویت داشتند او را باصرار وارد خدمت وزارت فرهنگ نموده بریاست اداره معارف انتخاب کردند و چندی بعد هم بریاست اداره اوقاف منصوب شد. در سال ۱۳۰۳ خورشیدی رئیس اداره فرهنگ و اوقاف فارس شد و بعد در دوره ششم از شیراز به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید هنگام اضافه کردن و تزئید حقوق و کلاء او یکی از مخالفین این طرح و لایحه پیشنهادی در مجلس بود و می گفت که نمایندگی مجلس باید يك شغل افتخاری باشد نه اینکه وکلای مجلس بنشینند و

حقوق خود را زیاد کنند<sup>۱</sup>.

در سال ۱۳۰۶ خورشیدی که تشکیلات جدیدی بوزارت دادگستری داده شد او را نیز در این تشکیلات دعوت و وارد خدمت دادگستری کردند. در سال ۱۳۱۶ خورشیدی بواسطه رایی که شعبه سوم دیوان عالی کشور داد و موافق نظر مقامات عالییه مملکتی نبود و مرحوم بامداد نیز در آن عضویت داشت شعبه مزبور بکلی منحل گردید و اعضای آن منفصل از خدمت و خانه نشین شدند.

یکسال به بیکاری و انفصال از خدمت دولت گذشت سال بعد مرحوم بامداد دوباره بخدمت دعوت شد چندی رئیس اداره نظارت بود و سپس مدیرکل وزارت دادگستری گردید.

در سال ۱۳۲۱ خورشیدی بسمت بازرسی دولت در بانک ملی انتخاب شد و تا سال ۱۳۳۰ خورشیدی در این سمت باقی بود تا اینکه در این سال در اثر تصادم عمدی یا سهوی با دوچرخه سوار جوانی در پیاده رو باستخوان ران او آسیب سختی رسید و پس از مدتی بستری شدن در بیمارستان بانک ملی در مردادماه همین سال جهان را بدرود گفت و در امامزاده عبدالله (شهرری) بخاک سپرده شد.

هانری کوربن فرانسوی استادالسنه شرقی در دانشگاه پاریس که ضمناً در قسمت فلسفه اشراق کار میکند و در این زمینه مطالعاتی دارد در تألیف نفیس خویش تحت عنوان : (مرد بزرگ جهان شیعه) در ضمن سرگذشت تاریخی ملاصدرا و عقاید و نظریات وی راجع به مرحوم محمدعلی بامداد مینویسد :

و یکی از عرفای فاضل معاصر ایران مرحوم محمدعلی بامداد بود که در این اواخر زندگی را بدرود گفت. مرحوم محمدعلی بامداد يك سالك عرفانی بود و آثاری که از وی باقی مانده نشان میدهد که مردی با اطلاع و فاضل بشمار میآمده و در دوره ای چون این عصر میزیسته که در کشور ایران صوفیان و عارفان آزادی دارند و هرچه راجع به تصوف و عرفان بگویند کسی مزاحم آنها نمیشود مع هذا مرحوم محمدعلی بامداد بشهادت آثاری که از او باقی مانده هرچه استنباط میکرده بر زبان نیاورده و روی کاغذ ننوشته و خود میگوید چیزهایی است که نمی توان بر زبان آورد یا نوشت وقتی در این دوره در کشور ایران يك

---

۱- در دوره پنجم حقوق نمایندگان مجلس شورای ملی دوهزار ریال بود. در دوره ششم و کلاء خواستند که صد تومان بر حقوق خویش بیفزایند که بشود سیصد تومان دوسه نفری از و کلاء که از آن جمله یکی هم محمدعلی بامداد بود با این پیشنهاد سخت مخالفت کردند. چون اکثریت موافق افزایش حقوق بود سیصد تومان تصویب شد و اکنون که دوره بیست و دوم است حقوق هریک از نمایندگان چهار هزار تومان میباشد و شهرت دارد که باز هم میخواهند دوباره مبلغی بر حقوق کنونی خود اضافه نمایند.



عارف فاضل و با اطلاع و باهوش صلاح نداند تمام چیزهائی را که استنباط میکند بر زبان بیاورد یا بنویسد نباید حیرت نمود چرا ملاصدرا همه چیزهائی را که استنباط میکرده بشاگردان خود نیاموخته یا در کتابهایش ننوشته است .

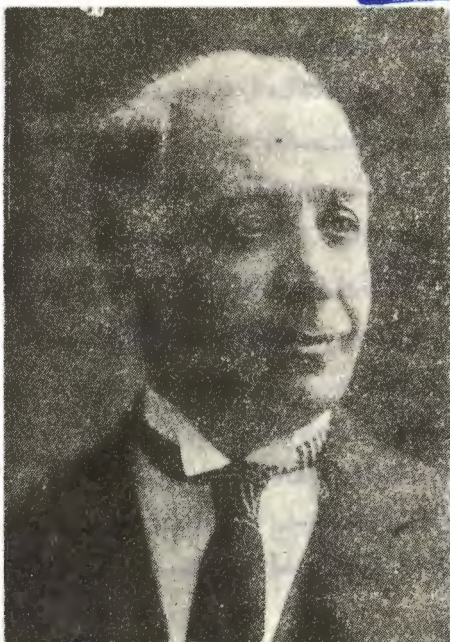
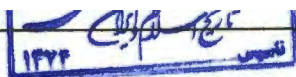
**محمدعلی** آقامحمدعلی بهبهانی فرزند آقامحمد باقر بهبهانی ملای بسیار  
متنفذ و مقتدر کرمانشاه در دوره زندیه و قاجاریه بوده و در زمان

اقتدار خود حکم به قتل بسیاری از مشایخ و مشاهیر و پیشوایان فرقه نعمت‌اللهی از قبیل معصوم علیشاه دکنی و غیره داد<sup>۱</sup> کلمه شاه که در این جا گفته شده و معمولاً در آخر اسامی بعضی از عرفاء و درویش اضافه میشود شاه طریقتی است یعنی شاه فقراء و درویش و این قبیل القاب را پیرها - مرشدها - و پیشوایان طریقه نعمت‌اللهی به مریدهای خود میدهند .

**محمدعلی** محمدعلیخان قوللر آقاسی پسر اصلانخان قوللر آقاسی ( رئیس غلامان) شاه طهماسب دوم صفوی بوده و در سال ۱۱۴۲ هجری قمری که طهماسبقلیخان افشار سیهسالار ایران (نادرشاه) صفحات فارس را از چنگ افغانان درآورد و آنان را بکلی قلع و قمع نمود شاه طهماسب محمدعلیخان را با موافقت طهماسبقلیخان بایالت فارس فرستاد .

طهماسبقلیخان که در شیراز بود پس از ورود او دستور داد که در آبادی شیراز و ترمیم خرابیها جداً سعی و کوشش نماید و در مدت پنجسال و اندی که محمدعلیخان والی فارس بود شیراز تا اندازه‌ای رو به آبادی نهاد و مخصوصاً باغهای شیراز که درختان آنها را افغانها از روی نادانی در زمان تسلط خود بکلی قطع کرده بودند دوباره با زحمات بسیار و کاشتن درخت بصورت اولیه خود درآمد .

در اواخر سنه ۱۱۴۴ ق. که طهماسبقلیخان قصد داشت شاه طهماسب را از سلطنت خلع نماید و عثمانیها که قسمت زیادی از شمال غرب و غرب ایران را تصرف کرده بودند از ایران خارج کند از مشهد با سپاه خراسان و تجهیزات کامل بصوب تهران حرکت کرد و ضمناً محمدعلیخان قوللر آقاسی والی فارس و محمدخان بلوچ حاکم کوه کیلویه را هم با سپاه فارس به نزد خود طلبید و این سپاه هنگامیکه طهماسبقلیخان برای دیدار شاه طهماسب از تهران عازم اصفهان بود در قم بوی پیوست و با دوسپاه خراسان و فارس به اصفهان وارد شد . در سال ۱۱۴۶ ق. نادرشاه او را به سفارت هندوستان انتخاب و از راه بندرعباس بدر بار محمدشاه اعزام داشت و بجای او یکی از بستگان خود را بنام امیرخان بیک قرخلوی افشار به نیابت حکومت فارس تعیین نمود.



میرزا محمدعلی خان تربیت

**محمدعلی**

محمدعلی معروف به

تربیت<sup>۱</sup> فرزند میرزا

صادق بوده و در خرداد سال ۱۲۵۶ خورشیدی در تبریز متولد و در دیماه ۱۳۱۸ خورشیدی در تهران درگذشت. نامبرده از مشروطه خواهان صدر مشروطیت بود و در دوره های ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ بمساعدت دولت از تبریز بسمت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید و صاحب تالیفی است بنام دانشمندان آذربایجان.

**محمدعلی**

حاج میرزا محمدعلی معروف به حاجی سیاح پسر ملامحمد رضای

محلاتی<sup>۲</sup> در حدود سنه ۱۲۵۲ قمری در محلات متولد و در سال

۱۳۴۴ قمری ( ۳ مهرماه ۱۳۰۴ خورشیدی) در تهران در سن نود و دو سالگی درگذشت. حاجی سیاح در حدود سال ۱۲۷۵ قمری در بیست و سه سالگی بهوس سیاحت و جهانگردی افتاده بسیاری از ممالک اروپا - آسیا - آمریکا و آفریقا را سیاحت کرده و باسید جمال الدین افغانی آشنا شده و از مریدان او گردیده است.

در سال ۱۲۹۵ قمری پس از سالها دوری از وطن به ایران مراجعت نمود ولی اوضاع خراب ایران و بدبختی مردم و مقایسه با جاهای دیگر او را متأثر کرده مجدداً به هندوستان، چین و آمریکا مسافرت نمود و این مسافرت مجدد اوسه سال طول کشید.

در بمبئی حسنعلیشاه آقاخان (آقاخان اول) همشهری خود را ملاقات کرده و اووی را وادار میکند که برای دیدار مادر و خویشان خود بایران برگردد او نیز سخن او را پذیرفته بایران مراجعت و تأهل اختیار میکند.

۱- چون در ابتداء در تبریز دکان کتابفروشی بنام تربیت داشت باین مناسبت کلمه تربیت بعداً نام خانوادگی او گردید.

۲ ملامحمد رضا اصلاً از فولی بوده است.

سید جمال الدین افغانی یا اسدآبادی در سال ۱۳۰۴ ه. ق. که به تهران آمد در این هنگام حاجی سیاح که باعث سوءظن شده بود او را بخراسان تبعید کردند و پس از چهارده ماه اقامت در آنجا دوباره او را اجازه مراجعت به تهران دادند.

چون نوشتجات میرزا ملکم خان بر علیه دولت و مخصوصاً بر ضد میرزا علی اصغر خان امین السلطان بتوسط او منتشر میشد و اتفاقاً در همان اوقات سید جمال الدین را نیز مقهوراً به عتبات تبعید کردند (۱۳۰۸ ق. ) این قضایا باز موجب سوءظن حکومت وقت شده حاجی سیاح را در حدود ۱۳۰۹ قمری ظاهراً بجرم بایگیری گرفتند و مدت ۲۲ ماه در قزوین حبس بود و او و میرزا رضا قاتل ناصرالدینشاه باهم در يك زندان بسر میبردند .

حاج سیاح که در زندان با میرزا رضا رفیق شده بود از او مطالبی دریافته بود پس از اینکه میرزا رضا از زندان رهایی یافت و آزاد شد برای ملاقات سید جمال الدین باسلامبول رفت و بعد با گرفتن دستوراتی بازگشت .

در این هنگام حاج سیاح نامه‌ای محرمانه و خصوصی به امین السلطان صدراعظم مینویسد و در نامه خود تذکر میدهد که میرزا رضا در تهران است و خالی از خیالات سوءنیت نیست مراقب او باشند که ممکن است این روزها کاری انجام بدهد . چون کارها در يك جا تمرکز پیدا کرده بود و بقدری به امین السلطان نامه مینوشتند که غالباً پاکت‌ها همینطور سر بسته میماند و باز نمیشد و نامه حاج سیاح هم از همان قبیل بود و خوانده نشد .

وقتیکه قتل ناصرالدینشاه روی داد حاج سیاح رسید کاغذ خود را که از پستخانه گرفته بود و در آن نامه موضوع را پیش‌بینی کرده و به اتابك گزارش داده بود ارائه داد و بعد نامه او را در بین کاغذهای اتابك یافتند که هنوز باز نشده بود و همین مطلب باعث دولت‌خواهی او گردید و عدم ارتباطش را با سید جمال الدین ثابت میکرد. م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۱۰۸ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باب مینویسد :

« حاج سیاح سه روز قبل با اتابك مینویسد که میرزا رضا از اصحاب سید جمال در شهر است و خوش خیال نیست آن پاکت سه روز بعد از واقعه از کیف امین السلطان بیرون آمد . » میرزا رضای کرمانی کشنده ناصرالدینشاه قاجار در بازپرسی‌های خود راجع بحاج سیاح چنین گوید :

« حاج سیاح مردی اراده خودپسندی است او در آن موقع هیچ كمك و خدمتی به من نکرد بلکه موقع را مفتتن شمرده بخاطر ظل السلطان آب را گل آلود کرده ماهی میگرفت . همه فکرش این بود بلکه شاهزاده شاه و امین الدوله صدراعظم شده و خودش به مال و منالی زیاد تر برسد در آن موقع او بنام سید سه هزار تومان پول گرفت نه صد تومان بسه سید داد و

بقیه را بجیب زد<sup>۱</sup> .

و نیز میرزا رضا در جای دیگر گوید: « بعضی از این محافل ماهی خود را سرخ میکردند از اینها حاج سیاح است که آرزو داشت ظل السلطان شاه بشود و دیگری صدراعظم . محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود راجع بوی چنین گوید : « ۲۷ رجب ۱۲۹۸ : عصری حاجی سیاح محلاتی پدرسوخته بدبایی که با خواجهها رفیق شده بحضور آمد خدا حفظ کند دولت ایران را که من بعد در زیر سلطنت و حکمرانی خواجهها خواهد بود . و نیز مینویسد : « ۵ محرم ۱۳۰۶ : حاج سیاح محلاتی که از فدائیان ظل السلطان بود چند روز بود تهران آمده با فراش و پلیس مقتضاً او را از تهران دواندند ، و نیز در تاریخ ۲۷ رمضان ۱۳۰۸ ق . مینویسد : « حاجی سیاح معروف که وقتی خیلی خدمت ظل السلطان<sup>۲</sup> مقرب بود آنهم گرفته اند خانه نایب السلطنه<sup>۳</sup> محبوس است چند شب قبل خودش را از پنجره ارسی پرت کرد که فرار کند دست و پایش شکسته دوباره گرفتارش نمودند . و باز مینویسد : « ۱۰ شوال ۱۳۱۰ : حاجی سیاح معروف را دیدم دنبال من افتاده و به باغچه آمد تفصیلی از حبس و اسیری خودش نقل کرد و صدماتی که در قزوین و در محبس نائب السلطنه باورسیده بود مستحق بود یا نبود من نمیدانم دل سنگ از تقریر او آب میشد .

در سال ۱۳۲۷ ق . پس از خلع محمدعلیشاه از پادشاهی و نصب احمدشاه بسلطنت حاج سیاح را بسمت الله احمدشاه انتخاب کردند و ناسپرده چند سالی سمت مزبور را دارا بود . بطوریکه از حالات وی استنباط و معلوم میشود حاج سیاح بسیار زرنگ و مرد روز بوده و اینکه با همه گونه اشخاص ارتباط داشته بیشترش برای استفاده شخصی بوده است مثلاً از یکطرف معروف بوده که از دوستان و پیروان سید جمال الدین میباشد و از طرف دیگر به امین السلطان صدراعظم گزارش میدهد که میرزا رضا از اصحاب سید جمال در شهر است و خوش خیال نیست و بیشتر در بستگی با اشخاص تظاهر میکرده است . از قراریکه خود حاج سیاح نوشته سیاحتنامه او در دو جلد تهیه و تنظیم شده و تاکنون به چاپ نرسیده است .

ملا محمد علی حجت<sup>۴</sup> فرزند آخوند ملا عبدالرحیم از علمای روحانی که مورد توجه اهالی زنجان بوده است . ملا محمد علی در سال

محمد عملی

۱- سید جمال الدین بهیچ وجه اعتنائی به پول نداشته این نهصد تومانیکه میرزا رضامندی است به سید داده شده و دروغ هم نمیگوید معلوم نیست که چه شخصی و برای چه مصرفی باو داده است . احتمال داده میشود که آن شخص ظل السلطان بوده و پول را برای انجام مقاصد داده است .

۲- سلطان مسعود میرزا .

۳- کامران میرزا .

۴- حجت در اینجا مخفف حجة الاسلام و این لقبی است که میگویند محمدشاه قاجار بواسطه مقام علمیش بوی داده بوده است .

۱۲۲۷ هجری قمری متولد و پس از تحصیل مقدمات در زنجان برای تکمیل تحصیلات خویش طبق معمول آن زمان به بین النهرین (عراق) رفت و نزد بسیاری از اساتید علماء و بزرگان فقهاء تلمذ کرد .

مؤلف ناسخ التواریخ در مجلد سیم تاریخ قاجاریه صفحه ۵۵۴ در این باب چنین گوید: «ملا محمد علی زنجانى تلمیذ شریف العلماء مازندرانی بود و سالی چند در مجلس تدریس او حاضر شده بعضی مسائل فقه و اصول را فرا گرفت و خویشتن را یکتن از فحول مجتهدین بشمار داده باز زنجان شد و در آن بلد رحل اقامت انداخت و چون او را در میان علماء نامی بلند و مقامی ارجمند نبود می خواست تا خویشتن را شناخته مردمان کند و نام خود را در زبانها سایر گرداند و چون فتاوی و احکام مخالف مشهور داشت از قبیل تمامیت شهر رمضان در تمام سنوات و نیز جواز سجده بر بلور صافی لذا علمای زنجان و غیره به حضرت پادشاه عرضه داشته و دفع وی را بر حسب شرع واجب شمردند و او را از زنجان کوچ داده به تهران در خانه محمود خان کلابتر شهر جای دادند و حکم رفت که دیگر بجانب زنجان سفر نکند و در احکام شریعت ابداع بدعت روا ندارد و در همان ایام بتوسط رسل و رسائل باب دل بدو داد و مکاتبات در میان بود . و بعضی نیز گفته اند که از محضر شیخ احمد احسائی مؤسس فرقه شیخیه نیز استفاده نمود .

پس از اینکه مجتهد جامع الشرایط شد از کربلا به ایران بازگشت. ابتداء در همدان رحل اقامت افکند و اقامتش در همدان مدت دو سال و نیم طول کشید و پس از فوت پدرش از همدان به زنجان رفته بر مسند و منبر و مسجد پدری تمکن و استقرار گرفت . در زنجان مرید زیادی پیدا کرد و علماء با وی به حسادت برخاستند و چون از خود نظرات و عقاید مخصوصی بر خلاف عقاید سایر علماء اظهار می داشت علماء به محمد شاه شکایت برده و دولت مجبور شد که او را به تهران خواسته و قرار گذاشت که همیشه در تهران مانده و دیگر به زنجان نرود .

راجع به آمدن و یا آوردن او به تهران بعضی نوشته اند که در دفعه اول پس از چندی اقامت در تهران دولت با و اجازه داد که دوباره به زنجان باز گردد و چون به زنجان رفت جمعیت زیادی طرفدار پیدا کرد و سپس مشغول اقدامات و گفتن حرفهای تازه ای شد. در این هنگام دوباره علمای زنجان از وی بدولت شکایت کردند و دولت ناگزیر گردید که او را به تهران بخواهد و برخی دیگر می گویند که یکبار او را به تهران آوردند و تحت نظر بود و پس از فوت محمد شاه قاجار (۱۲۶۴ ق.) بواسطه سوء سیاست و سوء اداره مانند همه وقت هرج مرجی که در مملکت ایجاد شده بود بیش از پیش زیادتر شد . در این هنگام ملا محمد علی موقع را برای خویشتن مغتنم شمرده با لباس مبدل از تهران خارج و به سوی زنجان روانه گردید .

در نزدیکی‌های زنجان که رسید مردم از بازگشت وی اطلاع حاصل کرده با تجلیل و احترام زیاد او را بزنجان وارد کردند و از طرف اهالی استقبال و پذیرائی شایانی از او بعمل آمد پس از ورود جمعیت انبوهی گرد او جمع شدند و بیش از پیش هـواخواهان بیشماری برای خویشتن پیدا کرد و کارش خیلی بالا گرفت و فوق‌العاده مهم شد و چندی نگذشت که خود و مریدانش از پیروان سیدعلی محمد باب گردیدند و دسته‌ای از مریدان خود را نیز بیاری بایان قلعه طبرسی مازندران فرستاد . دولت که از اوضاع زنجان و اهمیت او در آنجا آگاه گردید برای اینکه قضیه بایان زنجان مانند مازندران زحمت و دردسر زیادی برای دولت تولید نکند به امیراصلا نخان (مجدالدوله) خالوی ناصرالدین‌شاه که حاکم زنجان بود دستور داده شد که آخوند ملا محمدعلی را فوراً به تهران روانه نماید لکن امیراصلا نخان بواسطه اهمیت و نفوذ زیادی که ملا محمدعلی در زنجان پیدا کرده بود جرأت آن را نداشت که حکم تهران را در باره وی اجراء نماید و موضوع فرستادن او به تهران همین‌طور معوق ماند .

سپهر در نسخ التواریخ جلد سیم تاریخ قاجاریه صفحه ۵۵۵ راجع به اهمیت و نفوذ وی در زنجان چنین گوید : «در زمانی قلیل بیش و کم قریب پانزده هزار کس بر سر خویش انجمن کرد و چون از بهر نماز همی خواست به مسجد رفت با ده هزار تن طی مسافت می نمود و دیگر روز همی خواست امیراصلا نخان را دیدار کند با یک هزار تفنگچی به سرای او در رفت و هر کار از وی خواستار شد جز بر اجابت مسئول او امیر اصلا نخان را قوت گفتار نبود . باری ملا محمدعلی با دو هزار نفر از مریدان مسلح خود بر علیه دولت قیام کرد و دولت اجباراً افواجی بفرماندهی محمدخان امیر تومان بیکلریبکی<sup>۱</sup> برای دفع حجت و اتباعش بزنجان روانه نمود و پس از شش ماه جنگهای بسیار سخت بین طرفین و کشته شدن عده بیشماری از افراد سپاه دولت و کشته شدن حجت با یک هزار و نهصد تن از مریدانش در سال ۱۲۶۷ ق. در سن ۴۰ سالگی، سرانجام دولت غلبه کرد و بای‌ها بکلی از آنحدود دفع گردیدند و به قیام آنان پایان داده شد . کنت گوینو نویسنده و محقق فرانسوی که در سال ۱۲۷۵ ق. هنگام بازگشت بفرانسه از زنجان عبور کرده در کتاب (سه سال در آسیا) تألیف خود که آن را در سال ۱۲۷۶ ق. طبع و منتشر کرده در این باب چنین گوید :

«در زنجان هنوز آثار شورش بای‌ها نمایان است و این شورشیان در شهر زنجان بطوری مقاومت کردند که برای تسلیم شدن آنها دولت ناچار شد که نصف شهر را خراب نماید و بعد از غلبه بر شهر از ترس اینکه مبادا تمام اهالی از بین بروند دیگر بای‌ها را تعقیب نکردند . بواسطه همین خرابی و اجحافات<sup>۲</sup>ی که سربازان دولتی در شورش بای‌ها بمردم زنجان کردند دولت ناصرالدین‌شاه در این شهر مورد نفرت مردم است . خانواده آخوند ملا محمدعلی حجت را پس از کشته شدنش به تهران آورده چندی در خانه محمودخان نوری



کلاتر شهر توقیف بودند و سپس همگی بشیراز تبعیدگردیدند.

پس ازچندی حاج میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک شیرازی (۱۲۲۶-۱۳۰۳ ق.) با یکی از دختران او ازدواج کرد و میرزا حسین پسر حجت را نیز در دستگاه خود وارد و استخدام نمود. بطوریکه معلوم و استنباط می شود نامبرده مردی بوده فوق العاده جاه طلب و بسیار طالب ریاست تا بجائی که جان خود و جمع زیادی را در سر این موضوع گذاشت و تلف نمود.

محمدعلی فرزندی ابوطالب متخلص و معروف به حزین ازفضلاء، ادباء و شعراء ایران در قرن ۱۲ هجری قمری و از احفاد شیخ زاهد گیلانی عارف معروف بوده است. نامبرده در سال ۱۱۰۳ هجری قمری در اصفهان متولد و در سال ۱۱۳۵ ه. ق. در سن ۳۲ سالگی بواسطه هجوم افاغنه غلیجائی اتباع ایران باصفهان و قتل و غارت اهالی، حزین بناچار از اصفهان خارج شده و در شهرهای ایران و سپس در ممالک بیگانه مجاور ایران فراری و سرگردان بوده تا اینکه در سال ۱۱۴۶ ه. ق. به هندوستان میرود و مدت ۳۵ سال در شهرهای هندوستان زیست می کند و سرانجام پس از گذراندن سوانح و حوادث بی شماری در طول مدت عمر خود، در سال ۱۱۸۱ ه. ق. در سن ۷۸ سالگی در شهر بنارس در گذشته و در همانجا بخاک رفته است. حزین دارای تألیفات و تصنیفات زیادی در نظم و نثر بوده که بعضی از آنها بطبع رسیده از آن جمله است دیوان اشعار و تاریخ حزین.

میرزا محمدعلی دارابی پسر ملا اسحق شیخ الاسلام دارابگرد فارس بوده و پس از اینکه پدرش مرحوم شد از شیراز به تهران آمد که از فتحعلیشاه قاجار فرمان مقام پدر را بگیرد مدتها برای این کار در تهران سرگردان بود و با اینکه مردی ادیب و شاعر بود و در اشعار خود بهار تخلص می کرد چون دیده و شنیده بود که غالب شیخ الاسلام ها بی سواد و چندان دیانت درستی هم ندارند برای رفع معطلی و سرگردانی سرانجام روزی میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط اصفهانی که سمت منشی الممالکی یعنی ریاست دفتر مخصوص فتحعلیشاه را داشت ملاقات کرد و بوی گفت که شرایط کلی شیخ الاسلامی بی سواد و بی دیانتی است و من جامع هر دو شرطم در این صورت چرا مرا اینقدر معطل میفرمائید. نشاط از این گفته او بخندید و همان روز حکمش صادر و بوی داده شد. میرزا محمدعلی بهار در سال ۱۲۶۰ هجری قمری درگذشت.

رضاقلیخان هدایت در جلد دوم مجمع الفصحاء صفحه ۸۱ و فرصت در آثارالمجم صفحه ۱۰۳ او را شیخ الاسلام دارابگرد فارس نوشته اند و مؤلف ریحانةالادب در جلد اول صفحه ۱۹۱ او را از اکابر بروجرد و شیخ الاسلام آنجا ذکر کرده است و در اینمورد گفته

هدایت و فرصت درست تراست .

محمدعلی میرزا متخلص به دولت و ملقب بدولتشاه پسر بزرگ

محمدعلی

فتحعلی شاه قاجار از زن گرجی او که در سال ۱۲۰۳ قمری متولد

و در سال ۱۲۳۷ ق. در سن ۳۴ سالگی در راه بغداد که برای تسخیر آن حرکت کرده بود بمرض وبا درگذشت وی پس از عباس میرزا نایب السلطنه پسر چهارم فتحعلی شاه رشیدترین و بهترین اولاد او بوده است .

در محرم سال ۱۲۱۲ ق. که فتحعلی شاه پس از کشته شدن آغا محمدخان از شیراز به



محمدعلی میرزا دولتشاه

تهران آمد محمدعلی میرزا را در سن ۹ یا ده سالگی بوزارت میرزا نصرالله علی آبادی مازندرانی بجای خود حاکم فارس نمود لکن دوماه بعد او را به تهران خواسته و بجای وی حسینقلی خان برادر خود را بحکومت فارس فرستاد و محمدعلی میرزا را در سال ۱۲۱۳ ق. بحکومت قزوین تعیین نمود .

در سال ۱۲۱۷ قمری که فتحعلی شاه برای گرفتن مشهد و دفع نادر میرزا رهسپار خراسان شد در چمن رادگان محمدعلی میرزا را به همراه اسحق خان سردار قرائی بعنوان مقدمه الجیش خود برای محاصره شهر مشهد و قلع و قمع نادر میرزا فرستاد و بعد

که در همین سال فتحعلی شاه به تهران بازگشت محمدعلی میرزا به همراه پدر خود به تهران آمد . در سال ۱۲۲۱ ق. در سن ۱۹ سالگی بسمت حکومت خوزستان ، لرستان و کرمانشاه منصوب شد و در سال ۱۲۲۴ ق. با بیست هزار سوار به سمت قفقاز مأموریت یافت و در آن حدود در راه تفلیس کربوری نموده و با روس ها جنگ کرد . وی از سال ۱۲۲۱ تا سال فوتش ۱۲۳۷ قمری از طرف پدر خود سرحد دار عراقین و والی کرمانشاه و کردستان بود و چون عثمانی ها که می خواستند بخاک ایران تجاوز نمایند جلو آنها را گرفته و آنان را سخت شکست داد بطوری که تقاضای مصالحه از ایران نموده و بالاخره منتهی به عقد معاهده صلح ارزنة الروم شد.

در جنگهای با عثمانی در سمت بغداد و موصل همیشه برای او موفقیت و فتح حاصل بوده و در سال ۱۲۲۶ قمری سلیمانیه و شهر زور را از عثمانی ها گرفت و از طرف خود برای آنجا حاکم تعیین کرد. در این سال چون پاشایان دولت عثمانی مجدداً بمرزهای ایران تجاوزاتی

۱ - محمدعلی میرزا خودش را به شکل و قیافه پدرش مخصماً از حیث داشتن ریش بلند می ساخته است .

می کردند فتحعلی شاه محمدعلی میرزای دولتشاه را مأور بدفع آنان نمود .  
نوروزخان قاجار که یکی از سرکردگان سپاه بود در سال ۱۲۲۶ ق. در سردشت  
بر احمدپاشا برادر عبدالرحمن پاشای بابان حمله کرد احمدپاشا بگریخت و عبدالرحمن پاشا  
نیز فوراً بولایات کوی و حریر رفت<sup>۱</sup>.

در سال ۱۲۳۷ ق. باز دوباره میان مرزداران و حکام ایران و عثمانی در سر شهر  
زور جنگ در گرفت محمدعلی میرزا دولتشاه با پانزده هزار سوار و پیاده بخاک عثمانی  
هجوم برد و حسن خان فیلی از بزرگان لرستان نیز با جمعی از الوار ملحق به اردوی  
شاهزاده شد دولتشاه در این جنگ کاملاً فاتح گردید و به غلبه شهر سلیمانیه را از عثمانیها  
گرفت و سپس از سرمن رای برای تسخیر بغداد حرکت کرد . شهر بغداد در شرف تسخیر  
بود که ناگهان در میان راه به ناخوشی اسهال مبتلی گردید و در نزدیکی طاق کسری چون  
مرگ خود را احساس کرد اسدخان بختیاری و حسن خان فیلی<sup>۲</sup> را که سالها بر علیه دولت  
یاغی بودند و آنها را مطیع نموده بود و در دستگاه خود از آنان استفاده مینمود خواسته  
آنها را مرخص کرد که به شهرهای خود بروند و بآنان گفت که پس از من ممکن است که نسبت  
بشما دونفر بد رفتاری شود و موجب اذیت و آزار شما را فراهم آورند و سپس در ۲۶ ماه صفر  
همین سال در سن سی و چهار سالگی در گذشت و نعش او را به کرمانشاهان آوردند .



میرزا محمدعلی عبرت

محمدعلی  
میرزا محمدعلی  
مصاحبی نائینی متخلص

به عبرت از جمله شعراء و خوشنویسان  
پسر میرزا عبدالخالق بوده و در سال ۱۲۸۳  
هجری قمری متولد شده است. نامبرده علاوه  
بر دیوان اشعارش، بهترین تألیف او کتاب  
مدینه الادب میباشد که بخط خوش خویش آن  
را در شرح حال شعرای معاصر نوشته است.  
عبرت در سال ۱۳۲۱ خورشیدی در سن  
۷۶ سالگی در تهران در گذشت .

۱- ولایات کوی و حریر از نواحی سلیمانیه است  
۲- راجع به موضوعات اسدخان  
بختیاری و حسن خان فیلی به کلمه اسد و حسن مراجعه شود .

## محمدعلی

میرزا محمدعلی متخلص به سروش پسر قنبرعلی اصفهانی سده‌ی از  
فحول شعراء قرن اخیر بوده، ولادت سروش در سده اصفهان در  
سال هزار و دویست و بیست و هشت هجری قمری و وفاتش در تهران در سنه هزار و دویست و  
هشتاد و پنج قمری در سن ۵۷ سالگی روی داده است.

هنگامیکه بهمن میرزا پسر چهارم عباس میرزا نائب السلطنه و برادر اعیانی محمدشاه  
قاجار که از سال ۱۲۵۵ تا ۱۲۶۳ قمری والی آذربایجان بود تصمیم گرفت که الف لیله و لیله  
(هزار و یکشب) عربی، بفارسی ترجمه شود و برای این کار از دو نفر از فضلاء عهد خود  
تقاضی کرد که الف لیله و لیله عربی را از نثر و نظم بفارسی ترجمه کنند یکی از آنها ملا عبداللطیف  
طسوجی پدر میرزا محسن خان مظفر الملك بود که متن نثر الف لیله و لیله عربی را به نثر عالی  
فصیح فارسی درآورد و دوم همین سروش اصفهانی بود که ترجمه شعرهای عربی الف لیله و لیله  
به شعر فارسی با و محول گردید و او از عهده این کار در نهایت خوبی که بهتر از آن تصور نمیشود  
برآمد باین معنی که بجای اشعار عربی الف لیله و لیله بعضی جاها بر حسب مناسب سیاق اشعار  
مشهور اساتید شعرای فارسی را درج گردانید و بعضی جاهای دیگر اشعار عربی کتاب مزبور  
را خود او به شعر فصیح ملیح بلیغ فارسی ترجمه نمود و بدین طریق این ترجمه فارسی الف  
لیله و لیله که بدست است يك مخزن الاشعار بسیار نفیسی از بهترین و فصیح‌ترین و شیرین‌ترین  
اشعار فارسی بشمار می‌آید.

اشعار فارسی این الف لیله و لیله فارسی بمراتب عدیده از اصل اشعار عربی کتاب  
مزبور که اغلب اشعار سخیف عامیانه است عالی‌تر و فصیح‌تر و بلیغ‌تر است. میرزا محمدعلی  
در سنه ۱۲۷۰ ق. از طرف ناصرالدین شاه به لقب شمس الشعراء و در سال ۱۲۷۲ ق. به لقب  
خانی ملقب گردید.

ترقیات اولیه و شهرت او بواسطه عطف توجه سید محمد باقر شفتی حجة الاسلام شد چونکه  
در ابتداء از مداحان او بود و قبل از اینکه در دستگاه حجة الاسلام شفتی در اصفهان وارد شود  
مثنوی تخلص میکرد و پس از ورود باصفهان تخلص خود را سروش اختیار نمود و در موقعیکه  
وارد اصفهان شد سنش ۱۵ سال بود و پس از ۶ سال اقامت در اصفهان در سن ۲۱ سالگی از  
آنجا از راه گلپایگان به تهران رفت و یکی دو سال در تهران بود تا اینکه در سنه ۱۲۵۰ ق.  
به همراه محمد محسن میرزا میرآخور متخلص به سلطانی پسر اکبر و ارشد عبدالله میرزا  
متخلص به دارا پسر یازدهم فتحعلیشاه به تبریز رفت و چندی مصاحب و ندیم وی بود و ضمناً  
حکام و امراء آنمهد آذربایجان از قبیل قهرمان میرزا ۱ و محمدخان زنکنه امیر نظام را  
مدح میگفت.

بعد از فوت محمدشاه در سال ۱۲۶۴ ق. به همراه سایر ملتزمین ناصرالدین شاه به تهران

مراجعت کرد و اقامت او در تبریز در حدود ۱۴ سال طول کشیده بود<sup>۱</sup>.

در سال ۱۳۰۱ ق. يك قسمت از قعاید او بنام شمس المناقب در مناقب حضرت محمد بن عبدالله (ص) و حضرت علی (ع) و مدایحی چند در مدح ناصرالدینشاه طبع و انتشار یافته است. محمدعلیخان شامبیاتی در سال ۱۲۲۱ قمری که محمدعلی میرزا

### محمدعلی

(دولتشاه) بسمت حکومت خوزستان، لرستان و کرمانشاه منصوب

شد محمدعلیخان از طرف فتحعلیشاه برای رتق وفتق امور لشکری آن حدود با شاهزاده به کرمانشاه رفت.

در جنگی که در سال ۱۲۲۱ ق. در سرحدات کرمانشاه و بین النهرین میان ایران و عثمانی روی داد محمدعلیخان شامبیاتی باتفاق نوروزخان عزالدین لوی قاجار<sup>۲</sup> که در این هنگام فتحعلیشاه او را از تهران بآن حدود فرستاده بود از سرکردگان اردوی محمدعلی میرزای دولتشاه بودند و اغلب در جنگهای آن نواحی فاتح میشدند.

محمدعلیشاه پسر اکبر وارشد مظفرالدینشاه قاجار و تاج الملوك

### محمدعلی

ملقب به ام الخاقان، دختر بزرگ میرزا تقی خان امیر کبیر

صدر اعظم مشهور ناصرالدینشاه بوده، و در سال ۱۲۸۹ هجری قمری در تبریز متولد و در ولایت عهدی پدرش مظفرالدینشاه که در تبریز مقیم بود در سال ۱۲۹۹ ق. ملقب به اعتضادالسلطنه شد و همیشه اوقات در آنجا با پدر خود میزیست.

در سال ۱۳۰۹ ق. که حسنعلی خان امیر نظام گروسی بواسطه عدم مساعدت با پیشرفت رژی<sup>۳</sup> از پیشکاری و لیمهد معزول و بحکومت کردستان، کرمانشاه و گروس منصوب شد، کارهاییکه محول به امیر نظام بود مدتی بمعهده محمدعلی میرزا اعتضادالسلطنه واگذار گردید. نامبرده در این تاریخ علاوه بر اینکه لقب سالار لشکری و ریاست نظام آذربایجان را داشت

۱- شمس الشعراء سروش در شعر گوئی بطور ارتجال و علی البداة خیلی مسلط بوده و از آن جمله میگویند: روزی بحضور ناصرالدین شاه بار یافت و شاه مانند اکثر اوقات عادة مشغول بخوردن بود و در این هنگام داشت انجیر میخورد و سروش ارتجالاً این رباعی را در حضور شاه سرود:

انجیر اگر میوه شیرین نبودی      عصرا نه شاه ناصرالدین نبودی

گر به نبودی زسیب وانگور و انار      هرگز قسم خدای والتین نبودی

سروش روزی در یکی از اعیاد به نزد شیرخان عین الملک، خالوزاده ناصرالدین شاه و شوهر سوم ملکزاده عزت الدوله، که بعداً ملقب به اعتضادالدوله گردید و در زمان حیاتش دارای مشاغل زیادی بود برای تبریک عید رفت. عین الملک، بر حسب معمول آن زمان، مقداری شاهی بعنوان عیدی بوی داد. شمس الشعراء پس از گرفتن عیدی این رباعی را ارتجالاً ساخت و در حضور حضار خواند:

عین الملک است آنکه شاهی بخشد      خواهی بخشد اگر نخواهی بخشد

من شاه شنیده ام ز هر سرداری      سردار ندیده ام که شاهی بخشد.

۲- نوروزخان قاجار عزالدین لورئیس تشریفات فتحعلیشاه بوده و این همان کسی است که تکیه نوروزخان، سخاخانه نوروزخان و حمام نوروزخان در تهران بنام او معروف است. حمام او بکلی خراب شده و اکنون از میان رفته است.

۳- امتیاز انحصار دخانیات ایران.





محمدعلی میرزا در بچگی



محمدعلی میرزا در کودکی



محمدعلی میرزا در جوانی





محمدعلی میرزا ولیعهد



محمدعلی میرزا



محمدعلی میرزا در ولیعهدی





محمدعلی میرزا و کودکی که سوار الاغ است احمدشاه میباشد

چند حکومت از قبیل خوی - شاهرور و آلان بر آغوش نیز ابوابجمعی او بود .  
 در سال ۱۳۲۳ ق. که مظفرالدینشاه برای بار سوم مانند پدر خویش برای تفریح و خوشگذرانی رهسپار اروپا گردید محمدعلی میرزا ولیعهد را قبلاً از تبریز احضار کرده بجای خویشتن به نیابت سلطنت برگزید و پس از بازگشت شاه از اروپا دوباره به تبریز رفت و بعد سه هفته پیش از مرگ مظفرالدینشاه به تهران وارد شد و قانون اساسی را که در تاریخ ۲۰ ذیقعده ۱۳۲۴ ق. پدرش آن را قبول و صحه گذاشته بود او هم مراتب را تصدیق و امضاء نمود، م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۱۹۱ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باب چنین گوید :

« محمدعلی میرزا ولیعهد در تهران است و با امضای قانون کمک کرد و اگر در یکی از دستخطها گفته است قانون اساسی را من خودم گرفتم دروغ نگفته است <sup>۱</sup> » .

۱- مضمون عبارت دستخط که در تاریخ ۲۷ ذی الحجه ۱۳۲۴ ق. از طرف محمدعلیشاه صادر شده بدینگونه است : «... سابق هم دستخط فرموده بودیم که نیت مقدسه مادر توجه باجرا اصول قوانین اساسی که امضاء آن را خودمان از شاهنشاه مرحوم انارالله برهانه گرفتیم بیش از آن است که ملت بتوانند تصور کنند» .



محمدعلی شاه

در تاریخ ۲۴ همین ماه مظفرالدینشاه درگذشت و محمدعلی میرزا ولیعهد که در پایتخت حاضر بود بجای پدر پادشاه شد و در تاریخ اول ذی الحجه ۱۳۲۴ ق. سلطان احمد میرزا پسر دوم خود را به ولیعهدی اعلام کرد و در پنجم همین ماه هم خودش تاجگذاری نمود.

محمدعلیشاه چه در ایام ولیعهدی و چه در ایام سلطنتش بواسطه نفوذ روزافزون و تسلطی که روسها در ایران پیدا کرده بودند و انگلیسها از این حیث خیلی عقبتر بودند بیشتر سیاست یکطرفه بازی میکرد و خیلی روسوفیل یعنی هواخواه روس بود باین مناسبت انگلیسها هم از همان اول بولایت عهده و بعد بسلطنت محمدعلیشاه بهیچوجه راضی نبودند.

میرزا علی اصغر خان امین السلطان



محمدعلی شاه هنگام تاجگذاری



صدراعظم بنا بر اشاره روس‌ها و یا بجهات دیگر برای اینکه محمدعلی میرزا ولیعهد شود و پسران دیگر مظفرالدین‌شاه ولیعهد نشوند خیلی کوشش نمود. م. ق. هدایت در کتاب خاطرات و خطرات راجع به محمدعلیشاه چنین گوید :

« محمدعلیشاه ذکاء و دهاء داشت صاحب قلم بود و قادر بر عمل رقابت برادران او را در دامن روس<sup>۱</sup> افکند و حریف<sup>۲</sup> را عبوس میداشت با عادت جاهلیت وارد میدان مشروطیت شد نه براو گوارا بود نه مدعیان در خط مدارا. و نیز در صفحه ۱۹۹ مینویسد : « شاه شش دانگ تابع روس است فوجی از افواج روس با اسم شاه بوده است وقتی در تبریز درسان لباس آن فوج را در بر میکنند عکس از محمدعلی میرزا سواره در آن لباس بدست قنصل انگلیس می‌افتد از سفارت انگلیس بوزیر دربار غلامحسین غفاری گفته میشود که با ولیعهد محرمیت دارید یا او بنویسد که زیاد یکطرفی نباید بود .»

هنگامیکه محمدعلیشاه بسلطنت رسید انگلیس‌ها بطوریکه گفته شد از او راضی نبودند و از وضع و رویه او بخوبی آگاه بودند بنا بر این هر روز برایش گربه رقمانی راه می‌انداختند



۱- محمدعلی میرزا، هنگام ولیعهدی و شاهی، خود را خیلی هواخواه روس (روسوفیل) نشان میداد و همین طرز مشی و رفتار او، که نتوانست تعادل سیاست را برقرار کند، سبب بدبختی او شد و در بازی سیاست، با حرکت یکی دو مهره حریف کهنه کار، بکلی مات و آواره گردید یعنی رفت آنجا که نمی‌انداخت عرب. در زمان ولیعهدی، هنگام سان قشون، برای خوشنودی روس‌ها و نشان دادن علاقه و محبت خویش را به آنان به لباس قزاقی ملبس شد و این دو عکس از آن زمان به یادگار باقی مانده است.

وبازی مشروطیت را که بدستاری آنان در سلطنت مظفرالدینشاه ریشه دوانیده بود، در سلطنت محمدعلیشاه برای نفع خودشان بیشتر آبیاری کرده و تقویت نمودند تا اینکه کاملاً در طرح نقشه خود موفقیت حاصل کرده و سرانجام قضیه منتهی به خلع محمدعلیشاه از سلطنت گردید و از این به بعد سیاست خود را از هر جهت جانشین سیاست روس نمودند. محمدعلیشاه که به سلطنت رسید دسته‌ای از مردم نسبت بوی خوشبین نبودند غافل از اینکه پادشاهان دیگر ایران نیز پیش از او چندان بهتر نبوده و تقریباً همگی از سرونه‌یک کرباس بوده‌اند. بنابراین به اختلافات هر روز دامن زده میشد روزنامه‌ها از سمتی و نمایندگان از سوی دیگر از او بدگوئی میکردند و انواع و اقسام نسبت‌ها (راست یا دروغ) باو میدادند تا اینکه مخالفین وی چندبار قصد کردند که او را ترور کنند و موفق نگردیدند از آن جمله پرتاب کردن بمب است بطرف او در روز جمعه هشتم اسفند ۱۲۸۶ خورشیدی برابر با ۲۵ محرم ۱۳۲۶ قمری<sup>۱</sup> در این روز شاه آهنگ رفتن به دوشان تپه را داشت با شکوه و دبده زیاد از کاخ بیرون آمده اتوموبیل و کالسکه ۶ اسبه برای سوار شدن او آوردند. در این هنگام، محمدعلیشاه مثل اینکه میدانسته که نسبت بجان او سوء قصد دارند، زرنگی کرده طوری وانمود کرد که در اتوموبیل که در آن زمان آن را کالسکه دودی میگفتند سوار است در صورتیکه در کالسکه نشسته بود و این امر بر تروریست‌ها کاملاً مشتبّه شده بود و آنان بخیال اینکه وی در اتوموبیل نشسته بمب را بطرف اتوموبیل انداختند اتوموبیل بواسطه اصابت بمب خراب گشت و یک نفر هم کشته شد<sup>۲</sup> و به محمد علیشاه که در کالسکه نشسته بود آسیبی نرسید.

شاه از این قضیه بسیار بیمناک شده از ترس اینکه اگر براه خود ادامه دهد ممکن است که با بمب‌های دیگری تصادف کند از رفتن به دوشان تپه منصرف شده وساعتی در خانه کالسکه‌چی باشی خود توقف نمود و بعد پیاده به دربار بازگشت.

پس از این رویداد حیدر عمو اوغلی دستگیر شد و یک هفته از او بازپرسی میکردند و چیزی از او فهمیده نشد و در این باب ظل السلطان که برای شاه شدن زیاد تلاش و بقیه‌درانی میکرد و همچنین انجمن آذربایجان مورد سوءظن واقع شدند. م. ق. هدایت در صفحه ۴۳۲ کتاب خاطرات و خطرات راجع به پرتاب بمب مزبور این چنین توضیح و شرح میدهد:

«پس از رفتن شاه به مجلس و سوگند یاد کردن که انتظار آرامش و سازش میرفت بمب رضاخان شجاع لشکر<sup>۳</sup> چه بود و چه جهت داشت که شاه عصبانی و مأیوس نشود. رضاخان شجاع لشکر پس از آن عمل بخاک ترکیه متواری شد. در دوره قیام به تبریز آمد و پس از

۱- در صفحه ۲۰۰ کتاب خاطرات و خطرات ۲۵ صفر گفته شده است.

۲- بعضی‌ها نوشته‌اند چند نفر از فرامان‌مقتول و مجروح شدند.

۳- سرتیپ رضاخان شجاع لشکر فرمانده توپچیان خلخال برادر مادری محمدخان حشمت‌الممالک پسر دوستعلیخان معیرالممالک (نظام‌الدوله) بوده است.

قیام با لاموتی بروسیه رفت در آن موقع حیدر عمو اوغلی محاکمه می شد ، . پس از واقعه پرتاب بمب جمعی که مورد سوء ظن بودند شهر بانی دستگیر نمود از آن جمله حیدر عمو اوغلی و یاران او میر اسماعیل قفقازی - ضیاء السلطان (امان الله خان) چراغ برقی و میرزا موسی زرگر (مدیر الصنایع) و همچنین رضا نام آذربایجانی پرتاب کننده بمب با دو نفر دیگر از همدستان او در حضرت عبدالعظیم (شهر ری) گرفتار شدند لکن دستگیر شدگان پس از چند روزی توقیف و باز پرسی بواسطه فشار و مساعی و حمایت از جانب نمایندگان تندرو مجلس که خود آنان نیز در قضیه بمب بی دخالت نبودند آزاد گردیدند .



عکس نمایندگان دوره اول مجلس را جهان شاه میرزا ( این جهان شاه میرزا از اعتقاد جهان شاه میرزا پس سی وسوم فتحعلیشاه و مزیم خانم زن سی ونهم فتحعلیشاه بوده ) وحیب الله خان عکاسباشی عضدا السلطان باتفاق هم برداشته اند و داین شکل تنظیم و ترتیب داده شده است .

موضوع پرتاب بمب اختلاف میان شاه و مجلسیان را بیش از پیش شدیدتر کرد و از این تاریخ شاه در صدد دفع آنان برآمد تا اینکه در روز ۵ شنبه ۱۴ خرداد ۱۲۸۷ خورشیدی برابر با ۴ جمادی الاولی ۱۳۲۶ قمری شاه با شتاب از شهر خارج شده در باغشاه قرار گرفت و این عمل وی تولید نگرانی زیادی در مشروطه خواهان نمود و جنب و جوشی در طرفین ایجاد گردید و بالاخره در روز سه شنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ قمری برابر با دوم تیر ۱۲۸۷ خورشیدی مجلس را بتوپ بست وعده‌ای از نمایندگان و افراد سرشناس و متنفذ را دستگیر و جمعی از آنان را کشت و عده‌ای را تبعید کرد و بقیه را زندانی نمود و پس از گذشتن در حدود یکسال از این قضیه و غلبه مشروطه خواهان به سرکردگی محمد ولیخان سپهدار اعظم و حاج علیقلیخان سردار اسعد بختیاری بردولتیان و فتح تهران، محمدعلی شاه از ترس ناگزیر گردید که در روز جمعه ۲۸ تیرماه ۱۲۸۸ خورشیدی برابر با ۲۸ جمادی الاخری ۱۳۲۷ ق. از سلطنت آباد با ۵۰۰ تن از سربازان و نوکرانش از آن جمله حسین پاشا خان امیر بهادر جنگ حرکت کرده به سفارت روس درزرگنده پناهنده شود و پس از پناهندگی بخودی خود از تخت و تاج پادشاهی برکنار گردید.



بعد از ظهر آن روز جلسه فوق العاده کنکاش ملی از پیشوایان مردم، مجتهدان، چند نفر از نمایندگان مجلس سابق که در تهران حاضر بودند و اشخاص بنام تشکیل یافت و برکناری محمدعلی شاه از تخت و تاج سلطنت رسماً اعلام شد و فرزند خردسال او احمد میرزا ولیعهد را که در حدود ۱۲ یا ۱۳ سال داشت بجای پدر به پادشاهی برداشته و در همان جلسه علیرضاخان عضدالملک قاجار راموقه به نیابت سلطنت برگزیدند و محمد ولی خان سپهدار اعظم بوزارت جنگ و حاج علی قلی خان سردار اسعد بختیاری بوزارت کشور منصوب شدند و هیأت مدیره نیز در تمشیت سیاست داخلی و خارجی مملکت با آنها همکاری میکرد. محمدعلی شاه

محمدعلی شاه مخلوع هنگامیکه در اروپا بسر می برد  
پس از ۵۲ روز توقف در سفارت روس و مذاکرات لازم بین سفارت و هیأت مدیره راجع



بحقوق آینده و املاکش بالاخره با تعیین یکصد هزار تومان مستمری سالیانه برای وی در روز پنجشنبه ۲۳ شعبان ۱۳۲۷ قمری سفارت روس را در زرگنده ترك کرده به نظارت دو نماینده روس و انگلیس با چهل تن همراهان خود اعم از زن و مرد آهنگ سفر بسمت روسیه نمود و در شهر اودسا اقامت کرد. این مردی که از او بدگویی می کردند و اکنون هم شاید از او بدگویی نمایند هنگامی که از ایران بیرون رفت در حدود يك میلیون و پانصد و نود هزار تومان بدهی داشت .

ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران تألیف خود در این باب می نویسد : « و قنیکه



نشسته از راست بچپ : ابوالفتح میرزا سالارالدوله - محمدعلیشاه (دختریکه برزاونیش نشسته دختر سالارالدوله میباشد) - مغرور میرزا موثق الدوله که در دوره سلطنت مظفرالدینشاه خوان سالار و در سلطنت احمدشاه وزیر دربار بود . ایستاده : پرموثق الدوله .



ردیف اول ایستاده از چپ بر است: ۱- خان بابا خان صاحب جمع ۲ میرزا ابوتراب خان مختارالدوله ۳-  
ابوالفتح خان نیکجو مترجم السلطنه - ردیف دوم: سلطان مجید میرزا - محمدعلیشاه - سلطان  
محمود میرزا نشسته: خدیجه خانم معروف به پرنس همرفتح الله میرزا شعاع السلطنه.

۱- خان بابا خان صاحب جمع متولد ۱۲۵۰ خورشیدی در دستگاه محمدعلی میرزا ولیعهد در تبریز شغلش صاحب جمع بود و ملقب به انتصار السلطنه گردید و بعد سمت صاحب جمعی برای او لقب شد. پس از خلع محمدعلیشاه و تبعیدش، به همراه شاه باروفا رفت و تا سال فوت شاه مخلوع در اروپا بود و بعد بایران آمد. چندی اداره امور املاک احمدشاه و ملکه جهان مادرش با او بود و در سال ۱۳۲۶ خورشیدی در سن ۷۶ سالگی در تهران درگذشت. صاحب جمع مردی بود محترم، خیلی مؤدب - مهربان، نیک نفس و ضمناً به شمس العرفاء ارادت میورزید و از مریدان او بود.

۲- میرزا ابوتراب خان کاشی در سال ۱۲۲۹ خورشیدی متولد شده و در زمان ولایتعهدی محمدعلی میرزا شغلش منشی حضور و خازن صرف جیب و لقبش بنان الممالک و خیلی محرم با ولیعهد بود. در سال ۱۳۱۷ قمری ملقب به بنان السلطنه شد و در سلطنت محمدعلیشاه ملقب به مختارالدوله گردید. پس از خلع محمدعلیشاه و تبعیدش باروفا تا سال فوت شاه مخلوع به همراه او بود و پس از فوتش بایران بازگشت و در سال ۱۳۱۱ خورشیدی در سن ۸۲ سالگی درگذشت.

۳- ابوالفتح خان نیکجو سابقاً از کارمندان اداره گمرک بوده و پس از تبعید محمد - علی شاه بخارج از ایران نیکجو در اروپا مترجم او - بود و به مترجم السلطنه لقب یافت و پس از درگذشت محمد علی میرزا بایران مراجعت نمود و اکنون نیز گویا حیات دارد.



بحساب قروض محمدعلی (پس از عزل) و قرض او از بانک روس رسیدگی شد بالغ بر سیصد هزار لیره گردید<sup>۱</sup> بدبختانه موضوع این قرضه که برای چه منظوری بوده قلمداد نگردیده است. تقریباً دو سال بعد (۱۳۲۹ ق.) روسها دوباره محمدعلی شاه را بایران برگردانده و درگیشان او را پیاده کردند. انگلیسها جداً با ورود او مخالفت ورزیده و باز از این بابت رقابت و کدورت میان دولتین تولید شد و از گوشه و کنار ایران غوغا برخاست و صداها بلند گردید عاقبت انگلیسها موفق شدند و او را دوباره بروسیه برگردانیدند. این بود خلاصه مطلب. در سال ۱۳۳۳ قمری = ۱۹۱۵ میلادی نیز در جنگ بین الملل اول باز روسها قصد داشتند که مجدداً محمد علیمیرزا را از راه بندر گز بایران وارد کنند و انگلیسها متحد خویشرا هم ظاهراً با خود موافق نموده بودند لکن بعد عمل بجهاتی صورت نگرفت و آن نتیجه ای که دولتین از این کار برای خویشتن میخواستند حاصل شد و موضوع بکلی منتفی گردید. محمدعلی شاه پس از ۱۶ سال در بدری و آوارگی عاقبت در بندر ساونا<sup>۲</sup> در ایتالیا در ۱۱ رمضان ۱۳۴۳ ه. ق. (فروردین ۱۳۰۴ خورشیدی) در سن ۵۴ سالگی جهان را بدرود گفت و نعش او را از آنجا بعبثبات عالیات انتقال داده در کربلا در حرم حضرت امام حسین (ع) بخاک سپردند. سجع مهر محمدعلیشاه بعد از الملك الله این بیت را داشت :

بتوقيع برزد بعون الهی محمد علی خاتم پادشاهی



تشییع جنازه محمدعلیشاه مخلوع

۱- مظنه لیره انگلیسی در این تاریخ در ایران ۵۳ ریال بوده.

۲- Savona

میرزا محمدعلی خان شیرازی متولد در سال ۱۱۸۶ قمری، پسر آقا

### محمدعلی

محمد اسمعیل استاد<sup>۱</sup> و برادرزاده میرزا ابوالحسن خان ایلچی بوده و چون عمویش وزیر دول خارجه بود باین مناسبت در سال ۱۲۶۳ قمری بسمت سفیر فوق العاده ایران در دربار فرانسه انتخاب و فرستاده شد و مدتی که وزارت خارجه زیر نظر مستقیم میرزا تقی خان امیرکبیر بود میرزا محمدعلی خان شیرازی هم نایب الوزاره یعنی معاون وزارت خارجه بود و در ۱۹ رمضان ۱۲۶۷ ق. رسماً وزیر خارجه شد و تا ۱۸ ربیع الثانی ۱۲۶۸ ق. که سال فوت او است در این سمت باقی بود. میرزا سید جعفر خان مشیرالدوله (متوفی ۱۲۷۹ ق.) که از رجال مبرز دوره سلطنت فتحعلیشاه محمدشاه و ناصرالدینشاه بوده نسبت بوی چندان خوشبین نبوده و در نوشته های خود او را سست عنصر و خیانت پیشه یاد می کند.



میرزا محمدعلی خان شیرازی وزیر دول خارجه

۱- به آقا محمد اسمعیل از این جهت استاد می گفتند که مدتی بزرگتر اصناف شیراز و استاد یعنی رئیس صنف بزازها بوده و چون برادر مادری میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه بود به محض اینکه از سمت برادرش آگاه گردید از شیراز به تهران آمد و چون در ایران کارها لا بشرط است به نیابت یعنی معاونت وزارت خارجه منصوب شد. پس از چندی از این کارکناره کرد و متصدی وظائف و مستمریات فارس گردید و به شیراز برگشت و مدتی در این سمت باقی بود تا اینکه در سال ۱۲۶۲ قمری در سن ۸۲ سالگی در شیراز درگذشت.

## محمد علی

میرزا محمد علی مستوفی صدر الممالک<sup>۱</sup> معزوف به صدر قزوینی یا صدر دیوانخانه<sup>۲</sup> پسر میرزا محمد حسین عضد المملک پسر میرزا فضل الله پسر میرزا محمد شفیع بوده، در سال ۱۲۸۶ قمری ملقب به صدر دیوانخانه (صدر الممالک) شد و از این تاریخ تا سال ۱۳۰۰ ق. صدر دیوانخانه بود. در این سال میرزا شفیع پسر بزرگش بجای او صدر دیوانخانه شد. در روز شنبه ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۰۳ ق. بسمت تولیت آستان قدس رضوی تعیین و تماماً صفر سال ۱۳۰۵ ق. در این سمت باقی بود و مجدداً در ماه صفر ۱۳۱۳ ق. بسمت تولیت منصوب گردید و تولیت وی فقط تا ربیع الثانی ۱۳۱۴ ه. ق. بطول انجامید. میرزا محمد علی صدر الممالک در سال ۱۳۱۹ ه. ق. در تهران در گذشت و در مقبره خاص خود در حضرت عبدالعظیم (شهرری) بخاک سپرده شد.



میرزا محمد علی صدر دیوانخانه صدر الممالک



میرزا محمد علی صدر الممالک

- ۱- لقب صدر الممالکی از زمان سلاطین صفویه تا اوایل سلطنت ناصرالدین شاه قاجار از القاب شغلی بوده بدین معنی که هر کس متصدی امور شرعی و اوقاف و حسب بود او را صدر الممالک می گفتند و در حقیقت صدر الممالک وزیر دادگستری و اوقاف بوده است. در زمان سلطنت محمد شاه قاجار و صدارت حاج میرزا آقاسی لقب صدر الممالکی تبدیل یافت به امیر دیوانی یا امیر دیوانخانه عدلیه و بعد که وزیر عدلیه یا وزیر عدالت عظمی تعیین شد اوقاف از آن مجزای گشته وزارت جلیله عدایه اعظم علی حده گردید و از این تاریخ صدر الممالک یا صدر دیوانخانه در حقیقت معاون دادگستری یا رئیس یکی از مجالس (شعب یا دادگاه) پنجگانه بوده و رسیدگی به امور ملکی و شرعیات به مجلس او که مهمترین مجالس پنجگانه وزارت جلیله عدلیه عظمی بود ارجاع و محول می گردید. در زمان سلسله صفویه شغل و سمت صدر الممالکی را که از مشاغل مهمه بوده صدر عامه نیز می گفتند.
- ۲- دیوانخانه یا دیوانخانه عدلیه، و یا بطور مطلق دیوان که رئیس یا وزیر آن را امیر دیوان می گفتند، سابقاً در زمان سلطنت محمد شاه و ناصرالدین شاه بمعنی دادگستری بوده است.



میرزا محمدعلی خان معین‌الوزاره علاء‌السلطنه پسر میرزا ابراهیم خان مهندس<sup>۱</sup> و میرزا ابراهیم خان نیز از کارمندان وزارت خارجه بود و چند سالی سمت کارپردازی (کنسولی) ایران را در بغداد داشت و در سال ۱۲۷۵ هجری قمری در گذشت. میرزا محمدعلی خان در سال ۱۲۷۶ ق. که سمتش نایب آجودان‌باشی بود بسمت

محمدعلی



میرزا محمدعلی خان (علاء السلطنه) کارپرداز بهمنی

میرزا محمدعلی خان معین‌الوزاره (علاء السلطنه)

کارپرداز اول ایران در بندر بمبئی منصوب شد<sup>۲</sup>. نامبرده تا سال ۱۲۸۷ قمری در سمت مزبور باقی بود و در این سال به تهران احضار شد. در سال ۱۲۸۸ قمری ملقب بمعین‌الوزاره شده و بجای میرزا عبدالوهاب خان شیرازی نصیرالدوله<sup>۳</sup> از طرف میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک

- ۱- بسیاری اشخاص میگویند که میرزا ابراهیم خان مهندس از اهالی مازندران بوده و بعضی دیگر او را خوئی میدانند و گویا اهل خوی بودنش درست‌تر باشد.
- ۲- سابقاً قنصل را کارپرداز و ژنرال قنصل را کارپرداز اول و قنصل‌گری را کارپرداز خانه می‌گفتند و اکنون قنصل را کنسول و ژنرال قنصل را سرکنسول می‌گویند.
- ۳- آصف‌الدوله شیرازی.



وزیر امور خارجه به نیابت حکومت گیلان فرستاده شد.<sup>۱</sup> در سال ۱۲۹۶ قمری کارپرداز اول (سرکنسول) ایران در بغداد بوده و چندی بعد بسمت کارپرداز اول ایران در تفلیس تعیین گردید و سمت سرکنسولی او در تفلیس تا سال ۱۳۰۷ قمری ادامه داشت.

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود مینویسد: «یازدهم محرم ۱۳۰۷ قمری (در تفلیس): شب خانه معین‌الوزاره شاه و همراهان مهمان بودند چند نفر روضه‌خوان هم آورده بودند مختصر روضه‌خوانی کردند»<sup>۲</sup>. در این سال (۱۳۰۷ قمری) بجای ملک‌خان ناظم‌الدوله وزیر مختار ایران در لندن گزیده شد و ملقب به علاءالسلطنه نیز گردید. اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود (دهم ربیع‌الثانی ۱۳۰۷ قمری) مینویسد: «امروز صبح قوام‌الدوله<sup>۳</sup> احضار شده بود از قراری که شنیده‌ام به میرزا محمد -



میرزا محمدعلی‌خان علاءالسلطنه

علی‌خان معین‌الوزاره قنصل تفلیس لقب علاءالسلطنه مرحمت شد و بوزیر مختاری لند - دن فرستادند . علاءالسلطنه از محارم میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم و در کارهای انگلستان و ایران واسطه مخصوص بین او و رجال سیاست انگلیس بود در ایامی که وزیر مختار ایران در انگلستان بود بلقب پرئسی نیز نایل شد. ما در همه چیز بدون داشتن استعداد و لیاقت آن، مقلد دیگران هستیم مثلاً به بیزمارک صدر اعظم مشهور آلمان لقب پرئسی داده شد با خدمات برجسته‌ای که او به آلمان کرد و مملکت خود را زنده نمود باز هم این لقب در مقابل آن خدمات شایان تقدیر چیزی نبوده و بلکه خیلی کم

بوده است. بعضی از رجال ما از قبیل ملک‌خان ناظم‌الدوله - میرزا رضاخان ارفع‌الدوله - اسحق خان مفتخم‌الدوله و غیره به تقلید از بیسمارک در صورتیکه تفاوت از زمین تا آسمان بود از دولت

۱- از سال ۱۲۸۶ قمری حکومت گیلان جزء مشاغل مؤتمن‌الملک وزیر خارجه شده بود و او از طرف خود نوایی بدان جا گسیل میداشت. در سال ۱۲۸۷ ق. نایب‌الحکومه او میرزا عبدالوهابخان نایب‌الوزاره (نصیرالدوله - آصف‌الدوله) بوده و در سال ۱۲۸۸ ق. بجای وی میرزا محمدعلیخان معین‌الوزاره را از طرف خود فرستاد.

۲- در سفر سوم ناصرالدینشاه اروپا. این روضه‌خوانی هنگام بازگشت شاه به ایران بوده است.

۳- میرزا عباس‌خان تفرشی وزیر امور خارجه.

بی‌بند و بار ما لقب پرستی برای خود گرفتند و لقب مزبور را مانند سایر القاب، بی‌معنی، معمول و متداول در ایران، بکلی مبتذل نمودند.

علاء السلطنه پس از اینکه در دوره مشروطیت در کابینه‌های مختلف، پنج بار وزیر خارجه - سه بار وزیر فوائد عامه - يك بار وزیر تجارت و چهار بار وزیر فرهنگ شد در ماه صفر ۱۳۳۱ قمری برای اولین بار نخست‌وزیر گردید و کابینه‌اش در حدود هفت ماه دوام پیدا کرد. در این کابینه است که در ربیع الاول همین سال ۶ فوریه ۱۹۱۳ میلادی امتیاز راه آهن جلغا به تبریز به روسها داده شد و پس از اعتراض دولت انگلستان بدولت ایران همین کابینه سه روز بعد (۹ فوریه) حق احداث خط آهنی از خرمشهر به خرم آباد را نیز ب انگلستان اهداء نمود. علاء السلطنه در بغداد متولد و در سال ۱۳۱۵ خورشیدی در تهران درگذشت و در حضرت عبدالعظیم (شهر ری) بخاک سپرده شد.

میرزا محمدعلیخان فرزین سابقاً معروف به کلوب ۲ بود و در سال ۱۲۵۷ خورشیدی در تهران زاده شد. پدرش میرزا مسیح اصفهانی

### محمد علی



محمد علی فرزین

مدتها در زمان شاهزاده علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه از کارمندان وزارت علوم (فرهنگ) بود. فرزین در دارالفنون مشغول تحصیل شد بعد در رشته نظام داخل گردید و پس از مدتی تحصیل وارد اداره گمرک شده مدت ۹ سال در آنجا مشغول بخدمت بود. در اوائل مشروطیت انجمن فرهنگ را از محصلین ایرانی تشکیل داد و بعد مبدل به شرکت فرهنگ گردید که مدرسه فرهنگ در تهران از آثار این شرکت میباشد.

در سال ۱۳۲۹ هجری قمری بسمت ریاست مالیه همدان انتخاب شد و چون سابقه در آنجا پیدا کرد باین مناسبت از همدان برای دوره سوم مجلس شورای ملی در سال ۱۳۳۲ قمری وکیل گردید و به تهران آمد. در سال ۱۳۳۴ قمری (در جنگ

۱- اسامی وزراء کابینه او: عین الدوله وزیر کشور - وثوق الدوله وزیر خارجه، مستوفی الممالک وزیر جنگ - قوام السلطنه وزیر دوائی - ممتاز الدوله وزیر عدلیه - مستشار الدوله پست و تلگراف - مؤتمن المملک وزیر تجارت - مشیر الدوله وزیر فرهنگ.

۲- چون مدتی در کلوب فرنگی‌ها سمت‌مدیری داشت از این جهت معروف شده بود به کلوب.

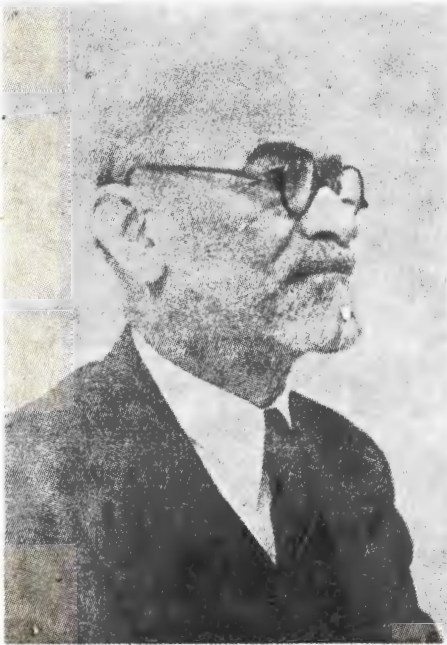
بین الملل اول ) با سایر مهاجرین از تهران خارج شد و در سال ۱۳۳۵ ق. در حکومت موقتی که در کرمانشاه تحت ریاست رضاقلی خان نظام السلطنه تشکیل یافت بسمت وزارت دارائی در حکومت مزبور انتخاب گردید. پس از بازگشت از مهاجرت مدتی رئیس اداره حسابداری وزارت دارائی بود و در سال ۱۳۰۸ خورشیدی وزیر امور خارجه شد و بعد چندی رئیس دربار سلطنتی بود و مدتی هم ریاست بانک ملی را داشت و در دیماه سال ۱۳۲۰ خورشیدی در سن ۶۳ سالگی در تهران درگذشت. نامبرده مردی زرنگ و باهوش بود .

محمدعلی فروغی ذکاءالملک متولد سال ۱۲۹۴ هجری قمری پسر

**محمدعلی**

میرزا محمدحسین ذکاءالملک متخلص بفرغی پسر آقا محمد مهدی

ادبای اصفهانی<sup>۱</sup> پس از تحصیلات مقدماتی در دارالفنون تهران مشغول به تحصیل طب گردید و بعد بواسطه ذوق فطری که به ادبیات داشت از طب منصرف و منحرف گشته در رشته



محمدعلی فروغی ذکاءالملک

ادبیات داخل گردید و بعد از چندی معلم مدرسه علوم سیاسی تهران شد. در دوره اول مجلس شورای ملی رئیس دفتر مجلس بود و پس از درگذشت پدرش در سال ۱۳۲۶ قمری ملقب به ذکاءالملک گردید .

در دوره دوم انتخابات مجلس در سال ۱۳۲۷ ق. از تهران وکیل شد و پس از چندی به

۱- جد اعلاى این خانواده اصلا از یهودیهای بغداد بوده که در زمان قدیم برای تجارت بایران آمده و پس از مهاجرت بایران و سکونت در اصفهان مسلمان شده است .

سمت ریاست مجلس شورای ملی انتخاب گردید و در دوره سوم نیز از طرف تهران وکیل شد و بعد در سال ۱۳۲۹ ق. بوزارت دارائی و بعد مدت کمی وزیر دادگستری شد. سپس بریاست دیوان عالی کشور منصوب و باز در سال ۱۳۳۲ ق. و دفعه دیگر در سال ۱۳۳۳ ق. بوزارت دادگستری منصوب شد و پس از وزارت دادگستری بریاست دیوان عالی کشور برقرار گردید.

فروغی در مدت عمر اداری خود پنج بار وزیر خارجه - چهار بار وزیر دارائی - سه بار وزیر دادگستری - چهار بار وزیر جنگ - یکبار وزیر اقتصاد ملی (پیشه و هنر و تجارت) یکبار وزیر دربار و چهار بار نخست‌وزیر بوده است. در سومین بار که نخست‌وزیر بود و بعد از نخست‌وزیری استعفاء داد علتش این بود که پس از توقیف شدن محمولی اسدی نائب‌التولیه آستان قدس رضوی که با فروغی نسبتی پیدا کرده بود<sup>۲</sup> در بازرسی که از خانه اسدی بعمل آمد در میان کاغذهایش نامه‌ای از فروغی دیده شد که دوستانه و بطور خصوصی در ضمن جواب به نامه اسدی راجع به شاه نوشته بود :

در کف شیر نر خونخواه‌ای غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای

نامه را نزد شاه فرستادند. معلوم است که در این موقع شاه پس از دیدن نامه مزبور تا چه حد متغیر و تا چه اندازه از فروغی بدش خواهد آمد و از غرائب این بود که به وی صدمه‌ای وارد نیاورد. فروغی چون چنین دید تکلیف خودش را فهمید و در دهم آذر ۱۳۱۴ خورشیدی از نخست‌وزیری مستعفی و بجای او محمود جم (مدیرالملک) نخست‌وزیر شد و اسدی هم در ۲۹ همین ماه و سال در مشهد تیر باران گردید. فروغی در اوایل آبان‌ماه ۱۳۲۱ خورشیدی در حالیکه وزیر دربار بود در اثر عارضه بیماری قلبی در گذشت.

فروغی از رجال باسواد، فاضل و مطلع باوضاع ایران و بصیر باوضاع سیاست دنیا بود. م. ق. هدایت زیر عنوان معرفی رجال ما در سفارتخانه‌ها در صفحه ۵۰۵ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود مینویسد : « سالمان پطروسکی سفیر روس گوید : فروغی مرد نظر است و در عمل سست و سفیر آلمان بر آنست که فروغی دانشمند است و در عمل نرم ».

حاج ملا محمد علی قدوس<sup>۳</sup> پسر محمد صالح در سال ۱۲۳۱ هجری

**محمد علی**

قمری در بابل متولد و پس از تحصیلات مقدماتی در بابل و ساری

در ۱۸ سالگی برای تکمیل تحصیلات به عراق (کربلا) رفت و مدت چهار سال در حوزه درس

۱- از ۲۶ شهریور ۱۳۱۲ تا آذر ۱۳۱۴ خورشیدی .

۲- پسر اسدی داماد فروغی بود.

۳- قدوس نام مستعار و لقب حاج محمد علی از نام‌هایی است که سید علی محمد باب انتخاب کرده و برای پیروان خود فرستاده و در بدست درموقع قرعه‌کشی اسامی، نام مزبور نصیب حاج محمد علی گردید و از آن تاریخ به بعد به قدوس شهرت پیدا کرد .

سید کاظم رشتی شاگرد و جانشین شیخ احمد احسائی مؤسس فرقه شیخیه حاضر و از شاگردان او بشمار می آمد و بارها در مسجد کوفه اعتکاف کرده عبادت و ریاضت به پایان برد و سپس بایران بازگشت و چندی امور خود را به تقدس و تقوی گذرانید تا اینکه سیدرشتی در سال ۱۲۵۹ قمری درگذشت و ندای مدعیان برای جانشینی وی از اطراف و اکناف ایران بلند شد. ملا محمدعلی هنگام عزیمت به حج از راه فارس در شیراز که وارد شد بتوسط ملاحسین بشرویه و ملا علی بسطامی از زعمای فرقه بابیه بایی شد و از پیروان پر و پا قرص و فداکار میرزا علی محمد شیرازی گردید.

حاج ملا محمد حمزه شریعتمدار بارفروشی (بابلی) متوفی ۱۲۸۱ ق. از شاگردان شیخ احسائی و از علمای طراز اول مازندران که در ابتداء امر اصولی و بعد شیخی و سپس بایی شد در کتاب اسرار الشهادة تألیف خود قدوس را بباب دوم نامیده و چنین گوید: «... و باب دوم بعد از وی<sup>۱</sup> حاج محمدعلی پسر ذراعت کار مازندرانی که مقارب او بود در سن و صورت و قدری اسن از وی بود الخ...» سپس از شیراز باتفاق باب به حج رفت و مدت نه ماه در سفر و حضر با هم بودند و پس از بازگشت از حجاز در شیراز باتفاق ملا صادق مقدس خراسانی ملقب باسم الله الاصدق<sup>۲</sup> و ملا علی اکبر اردستانی علناً شروع به تبلیغ مردم بآئین باب نمودند و باین مناسبت سر و صدای عامه و مخالفین بلند شد بناچار حاکم فارس حسینخان نظام الدوله صاحب اختیار پس از اینکه آنان را چوب زد امر کرد که دماغ هر يك را مهار کرده با روی سیاه در کوچه و بازار بگردانند و بعد هر سه نفر را از شیراز تبعید نمود.

پس از ورود سیدعلی محمد از بوشهر به شیراز، آنان نیز از تبعید گاه خویش بازگشته و او را در سعدیه بیرون شهر شیراز ملاقات نمودند و از طرف سید باب بهر يك مأموریتی محول گردید. قدوس و مقدس را برای تبلیغ حاج محمد کریم خان بزرگترین رقیب و مخالف خود به کرمان فرستاد. حاج محمد کریم خان باین دو نفر بهیچ وجه اعتنائی ننمود و بگفته های آنان ترتیب اثری نداد و علاوه بر اینکه نگذاشت که جزئی نفوذی در قلمرو او پیدا کنند مردم و پیروان خود را نیز وادار کرد که آنان را از شهر هم خارج نمودند و سخت مانع شد که کسی در کرمان و توابع آن به آئین باب بگردد و از این تاریخ است که حاج محمد کریم خان شروع کرد به تألیفاتی برضد میرزا علیمحمد و آئین وی و دوازده جلد کتاب از مؤلفات خویش را از قبیل فطرة السلیمة - ازهاق الباطل - تیر شهاب فی الرد علی الباب و غیره مبنی بر رد و ایراد وطن و سخره نسبت بسیدعلی محمد باب نوشت و در کتاب ارشاد العوام نیز بدو طعنه زده است. قدوس پس از مراجعت از کرمان برای اشاعه آئین باب به یزد - نائین - اردستان - اصفهان - کاشان - قم و تهران سفر کرد و سپس بمولد خود برگشته با

۱- سید علی محمد شیرازی.

۲- لقبی است که سید علی محمد باب بوی داده.

رعایت احتیاط شروع به تبلیغ و ترویج بایبگری مینمود .

ملاها که از عملیاتش آگاه گردیدند شروع بضدیت و تهدید وی نمودند بالاخره مجبور شد که دیگر در این باب دم فرو بندد و دو سال خانه نشین و منزوی بود تا اینکه ملا حسین بشرویه، پهلوان میدان بایبگری، پس از دیدن باب درما کوبه بابل آمده ملا محمد علی را محرك گردید که باید در این هنگام قیام و اقدام نمود و چون در آن موقع بواسطه بودن ملا محمد سعید سعید العلماء مجتهد معروف ( متوفی ۱۲۷۰ ق . ) از مخالفین بسیار سر سخت باییه نتوانستند در آنجا کاری انجام دهند و موقعیت هم ایجاب نمیکرد، بنابراین صلاح خویش را در این دیدند که بخراسان رفته ادعای سید علی محمد شیرازی را در آنجا ظاهر سازند و همین طور هم کردند و در بدشت ۸۱ نفر از بابی ها که سر دسته آنان قره العین و حاج ملا محمد علی قدوس بود اجتماعی تشکیل دادند<sup>۱</sup>.

در بدشت در ماه ربیع الثانی یا شعبان ۱۲۶۴ ق. عده ای از بایان که تعداد آنان راهشتاد و یک نفر ذکر کرده اند برای تعیین تکلیف و تنظیم برنامه و خط مشی خود اجتماع نمودند از جمله افراد سرشناس در این مجمع قره العین - حاج محمد علی قدوس و میرزا حسینعلی بهاء بوده اند .

قره العین به منبر برفت و بی پرده نطق میکرد و در ضمن حرفهائی میزد که بگوشها ثقیل می آمد و مذاکرات و مباحثات و محاجات میان خودشان مدت ده روز بطول انجامید و در این مدت بین قره العین و حاج ملا محمد علی قدوس بر سر ریاست نزاع در گرفت و هر یک خود را مقدم بر دیگری رئیس و پیشوای جماعت بایان میدانست و میل داشت که دیگران تابع نظر او باشند و باین مناسبت بایانیکه در بدشت اجتماع کرده بودند به سه دسته متمایز از هم تقسیم گردیدند جمعی قره العین را مفترض الطاعة و دسته ای به قدوس پیوستند و جمعی دیگر با اجتماع مزبور و این دو نفر پیشوا بدین شده بکلی کناره کردند و از بایبگری هم دست کشیدند و این اولین بار است که نفاق و تفرقه در بین بابی ها ایجاد شد .

علاوه بر اختلافات مذکوره ، درباره قره العین نیز در بین مردم شایعاتی چند رواج داشت و حرفهائی در اطراف او میزدند و سرانجام سر و ته این قضیه را بواسطه نزول آیه ای از طرف سید علی محمد باب باین شرح: « چه گویم در حق نفسی که خدا او را طاهره نامیده، بهم بستند و بموضوع خاتمه داده شد و قره العین هم از این تاریخ ملقب و معروف به طاهره نیز گردید .

بالاخره گفتگوی دودسته اول بسازش مبدل گردید و هر دو نفر پیشوا یعنی قره العین و قدوس در هودجی ( محمل ) نشسته با عده همراهان خود بطرف مازندران عزیمت نمودند و در نیالا<sup>۲</sup> پانصد نفر از اهالی به بایان حمله ور شده اموال آنان را غارت کردند و خود آنان را هم بکلی تار و مار و متواری نمودند . حاج ملا محمد علی قدوس بطرف بارفروش ( بابل ) رهسپار شد و قره العین بامریدان خویش در قری و قصبات مازندران مردم را به بایبگری دعوت و تبلیغ مینمود .

۱- بدشت دهی است از دهستان زیر استاق بخش مرکزی شهرستان شاهرود که در یک فرسخی بسطام و هفت کیلومتری خاور شاهرود واقع شده است .

۲- دیهی است از دهستان شهر یاری بخش چهار دانگه شهرستان ساری کنار رود خانه نکا .



قدوس در بابل از طرف حاکم وقت گرفتار و به ساری برده شد و در منزل حاجی میرزا محمد تقی مجتهد که با وی نسبت و قرابت داشت مدت سه ماه واندی توقیف نمودند حاج میرزا. حجتی مجتهد ساروی نیز یکی از مخالفین جدی فرقه بابیه در مازندران بود و چون حاج ملامحمد علی قدوس او را ستون کفر لقب داده بود از این جهت مجتهد مذکور در میان بابیان به ستون کفر ملقب و مشهور است و بعد قدوس مستخلص گردید و به بابل رفت و در آنجا سکوت را شکسته ابتداء شروع به تبلیغ آئین بسایگیری نمود و سپس جداً بر علیه مخالفین و دولت قیام کرده زحمت زیادی برای هر دو طرف فراهم آورد .

قیام قدوس در ابتداء باین نحو صورت گرفت که جمعی از بابی ها قریب به چهارصد نفر از اطراف و اکناف ولایات ایران به بابل آمده تحت ریاست ورهبری وی در کاروانسرای واقع در سبزه میدان بابل اجتماع نمودند در این جا میان بابیان و مخالفین آنان نزاع در گرفت و عاقبت مخالفین به لطائف الحیل بابی ها را از کاروانسرای مزبور بیرون راندند و آنان بناچار خود را به مقبره شیخ طبرسی رسانیده آنجا را مانند قلعه ای برای خود ترتیب داده مأمن و مسکن خویش قرار دادند و برای استحکام و دفاع از خویشتن اطراف قلعه را خندق گودی کنده برای مدافعه و مهاجمه حاضر شدند و چون با صلح و مسالمت تسلیم نمیشدند و ماده داشت خیلی غلیظ میگردد بنا بر این دولت وقت یعنی میرزا تقی خان امیر کبیر مجبور شد که بهر قیمت شده آنان را قلع و قمع نماید. در ابتداء فتح با بابیان بود لکن بعد که بر تعداد سپاهیان دولت افزوده شد و قلعه از اطراف بطوری محصور گردید که دیگر آذوقه ای بساکنین قلعه نرسید و کار بجائی کشید که محصورین ناچار شده علف ها را جوشانده و استخوانها را سوزانده میخوردند .

سرانجام پس از چند ماه جنگ سخت، در سال ۱۲۶۶ ق. دولتیان غلبه کرده و قلعه مزبور فتح گردید و بابی ها اکثر آکشته شدند و قدوس نیز در سن ۳۴ سالگی کشته شد و بعد نعشش را برده در سبزه میدان بابل آتش زدند. در این باب حاج ملا حمزه شریعتمدار سابق الذکر در تألیف خود این طور مینویسد : «... و حاجی محمد علی را با چند نفر بشهر آوردند و حاجی را بردند همان سبزه میدان و او را آتش زدند» .

حاج ملامحمد علی بارفروشی یا بابلی علاوه بر اینکه بقدوس ملقب و شهرت دارد سید علی محمد باب این القاب را نیز بوی داده است : ( اسم الله الآخر - آخر حروف حی - واحد اول ) با اینکه بزم بابیان و فرق منشعبه و مختلفه آنان حضرت اعلی یکی از القاب سید علی محمد باب است معذلک در جلد سوم تاریخ قاجاریه نسخ التواریخ صفحه ۵۳۸ تألیف سپهر، بنا بر گفته ملا حسین بشرویه در هنگام احتضار، چنین ذکر شده : « و دامن حضرت اعلی را که کنایه از حاجی محمد علی باشد رها مکنید » .

بنابر این یکی دیگر از القاب حاج ملامحمد علی بارفروشی بنا بر گفته ملا حسین حضرت اعلی بوده و میرزا حسینعلی نوری ملقب و معروف به بهاء یا بهاء الله مؤسس فرقه بهائیه

منشعبه از بایبه در الواح خود حاج ملا محمد علی قدوس را بعنوان طلعت آخری و نقطه آخری نیز  
میستاید .

میرزا محمد علی خان معاون الملك - قوام الدوله پسر میرزا عباس خان

محمد علی

تفرشی قوام الدوله که در سال ۱۲۹۹ قمری از مستوفیان طراز

اول و درجه يك بود و چندین سال مستوفی (محاسب) حساب تهران - یزد - صندوقخانه -  
گمرک - باغات سلطنتی و غیره بود .

در سال ۱۳۰۰ ق. ملقب به لقب سابق پدرش معاون الملك شد. در سفر سیم ناصرالدینشاه

باروفا (۱۳۰۷-۱۳۰۶ ق.) از همراهان (ملتزمین رکاب) بود . محمد حسن خان اعتماد السلطنه

در یادداشت‌های روزانه خود در این باب مینویسد :

« ۲۵ ذیحجه ۱۳۰۶ : وین میرویم سه ساعت بعد از ظهر وارد وین شدیم در خصوص

تعیین منزل ما بین معاون الملك و جهانگیر خان ( وزیر صنایع ) منازعه شد ایرانی‌ها از صغیر

و کبیر که خودشان را نمیدانند و همه صدر طلب هستند کاش بقدر خود ستائی قابلیت هم

میداشتند » . و نیز راجع بوی مینویسد :

« ۲۹ شنبه ۲۹ صفر ۱۳۱۱ : روز عید مولود امپراطور روس است . علی‌الرسم همه ساله



میرزا محمد علی خان قوام الدوله



میرزا محمد علی خان مستوفی (معاون الملك - قوام الدوله)

در سفارت روس مهمان هستم. معاون هم بود<sup>۱</sup>. جای معاون بسیار بد بود. در صف نعال زیر دست مشیرالملک<sup>۲</sup> که تا بین پدرش است و ولی خان نصرالسلطنه<sup>۳</sup> نشسته. صدراعظم بامن خیلی اظهار مهربانی میکرد. گفتم جای معاون بد است. گفت چشمش کور شود، وقتی که بخط خودش به پرنس دادیان مینویسد ده خوردم حقش این است که او را اینجا جا بدهند. تفصیل این کاغذ معاون از این قرار است:

معاون با زن پرنس دادیان که بسیار خوشگل است و معشوقه صدراعظم در این زمان در غیاب ما به بیلاقات بنای عاشقه را گذاشت. ضعیفه کاغذ او را بشوهرش نشان داد. شوهرش اعلان دوئل کرد. معاون دست پاچه شد. ملتجی به امین الدوله شد. قرار شد که معاون ترضیه بدهد. دادیان گفت ترضیه را به سبک ایرانی میخوام نه فرنگی یعنی بنویسد که خوردم. معاون هم نوشت و مهر کرد. دادیان آن کاغذ را بتمام سفراء نشان داد. این بود که مخدوم را در جای پست نشانده بودند. و راجع بعروسی معاون الملک مینویسد: «د ۲۹ ربیع الاول ۱۳۱۱: ... و معاون احق با اینکه چند زن و چند اولاد دارد پانزده هزار تومان خرج کرده و دختر دوازده ساله ظهیرالدوله را عقد کرده است که پدرش قوام الدوله میگفت این عروسی برای مادر عروس است نه برای دختر»<sup>۴</sup>.

در سال ۱۳۱۴ ق. پس از درگذشت پدرش ملقب به قوام الدوله گردید. در سال ۱۳۱۹ ق. چون در دسته مخالفین امین السلطان اتابک اعظم داخل بود و از طرف مخالفین شب نامه‌هایی بر علیه دولت انتشار می‌یافت عده‌ای در تاریخ جمادی الاخری ۱۳۱۹ ق. (مهرماه ۱۲۸۰ خورشیدی) دستگیر شدند از آن جمله یکی هم میرزا محمد علیخان قوام الدوله بود که او را در باغ بیلاقیش در جعفرآباد شمیران دستگیر و با زنجیر بگردن سوار قاطر کرده به تهران آوردند و در راه پیش از آنکه بزندان افکنده شود او را بمردم نمایش میدادند و سپس او را به مشهد تبعید کردند.

در ایامیکه مظفردالدینشاه در اروپا (سفر دوم) درلندن بود از آنجا تلگرافی برای رهائی وی رسید و قوام الدوله از مشهد به تهران بازگشت. در دوره مشروطیت<sup>۵</sup> درسه

۱- مراد معاون الملک است.

۲- میرزا نصرالله خان نائینی.

۳- سپهسالار اعظم تشکابنی.

۴- مقصود از این دختر قمر سلطان خانم متولده ۱۲۹۸ قمری دختر بزرگ علیخان ظهیرالدوله است که در ابتداء لقبش عزیزالملوک بود و بعد که فروغ الدوله مادرش دختر هشتم ناصرالدینشاه در سال ۱۳۱۳ قمری ملقبه به ملکه ایران شد عزیزالملوک لقب فروغ الدوله یافت و پس از فوت میرزا محمد علیخان قوام الدوله زن شکرالله خان معتمدخاقان (قوام الدوله) گردید و بعد هم باهم متارکه کردند.

۵- باصطلاح مشروطه صغیر!

کابینه میرزا احمدخان مشیرالسلطنه در سالهای ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ ق. وزیر دارائی بود<sup>۱</sup>.

**محمدعلی** محمدعلی خان قاجار قوانلو یکی از بزرگان قاجاریه است که پس از تسلیم شدن حسینقلی خان قاجار والی فارس که در سال ۱۲۱۳

هجری قمری به فتحعلیشاه برادر خود یاغی شده و برضد او قیام کرده بود فتحعلیشاه در همین سال محمدعلیخان را که سال پیش نعلش آغامحمدخان قاجار را به همراه چند نفر به نجف برده بود بحکومت فارس فرستاد و حکومت وی چهارده ماه طول کشید بعد فتحعلیشاه در سال ۱۲۱۴ ق. حسینعلی میرزا پسر پنجم خود را ملقب بر فرمانفرما کرده در سن ده سالگی به پیشکاری چراغعلی خان نوائی قوریساوولباشی به استانداری فارس برگزید.

**محمدعلی** محمدعلیخان کاشی پدر اسدبهادر یمین خاقان و برادرزن فرخخان امینالدوله بوده. در اوائل سلطنت ناصرالدینشاه با دو برادر خود

برای کار و کاسبی بروسیه و قفقاز مهاجرت کرد. محمدعلیخان که از دو برادر دیگر خود باهوش تر - باعرضه تر و کاری تر بود در آنجا مشغول بکار گردید و بتدریج ترقی کرد و از مقاطعه کاران راه سازی در قفقاز گردید، کارش بالا گرفت و خیلی متمول و با اسم و رسم شد.

اعتمادالسلطنه در یادداشت های روزانه خود هنگام بازگشت از اروپا در سفر سرم ناصرالدینشاه مینویسد: «جمعه ۱۰ محرم ۱۳۰۷: مغرب وارد تفلیس شدیم محمدابراهیم خان<sup>۲</sup> پسر مرحوم امینالدوله بجهت دیدن دائی خودش که محمدعلیخان کاشی است و حالا بواسطه نوکری روس ها صاحب يك کروور دولت شده از تهران آمده است». پس از اینکه در گذشت اموالش بدو پسر او اسدبهادر یمین خاقان و فرخ خان رسید. یمین خاقان بتدریج اموال پدر را تمام کرد و چندان چیز حساسی از آن باقی نگذاشت. م. ق. هدایت در صفحه ۴۲ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود مینویسد: «... که میرزا محمدعلیخان کاشی از خانواده فرخ خان (دائی صاحب اختیار) در بلد قفقاز<sup>۳</sup> راه شوسه تفلیس را در اداره دارد. هدایت در این جا اشتباه کرده و محمدعلیخان از خانواده غفاری و شببانی نبوده بلکه بواسطه خواهرش خویشاوندی سببی داشته و دیگر اینکه نامبرده دائی غلامحسین غفاری صاحب اختیار نبوده و دائی میرزا ابراهیم خان معاون الدوله بوده است. اسدبهادر یمین خاقان از کارمندان وزارت خارجه بود و بتدریج ترقی کرد و چندین بار وزیر مختار و سفیر شد و در تهران در گذشت. نامبرده مانند اکثر سفراء و وزراء مختار ما از اشخاص معمولی و فرمانی و سفارشی بود که سابقاً انتخاب میگردیدند.

۱- با وی نسبت هم داشت.

۲- معاون الدوله.

۳- نام ولادیقفقاز اکنون ارجونی کپدزه یا دزاودزیکااو Ordjonikidzé ou

Dzaoudzikaou میباشد.

**محمدعلی**

محمدعلی متخلص به گلشن پدر میرزا حبیب قآنی شاعر معروف که اصل این خانواده از ایل زنکنه بوده و از کرمانشاه به شیراز آمده و در شیراز ساکن شده‌اند. گلشن صاحب‌دیوان اشعار است و در سنه ۱۲۳۴ هجری قمری جهان را بدرود گفت.

در دفترچه‌ای که بخط خود قآنی درموزه آسیائی موجود است قآنی تولد خود را باین عبارت شرح داده است: «وچنان شنیده‌ام که روز بیست و نهم شعبان المعظم سنه ۱۲۲۳ هجری مطابق ... و در جای دیگر میگوید: «و در یازده سالگی پدرم گلشن به گلشن‌رضوان خرامیدن گرفت» بنابراین مراتب باید فوت میرزا محمدعلی گلشن در سال ۱۲۳۴ ه.ق. اتفاق افتاده باشد.

**محمدعلی**

میرزا محمد علی آشتیانی متخلص به مایل پسر میرزا کاظم آشتیانی مستوفی‌الممالک و برادر بزرگ میرزا حسن مستوفی - الممالک و عموی میرزا یوسف مستوفی‌الممالک از مستوفیان مخصوص عباس‌میرزا نائب‌السلطنه و از اجله منشیان و شعرای باذوق بوده و در دستگاه وی سمت استیفاء و پیشکاری اورا داشته‌است. نامبرده در سال ۱۲۳۸ هجری قمری مأمور بستن عهدنامه صلح با دولت عثمانی شد و بالاخره در شهر ارزنة الروم با محمد رؤوف پاشا سرعسکر و نماینده عثمانی عهدنامه‌ای بر اساس عهدنامه سال ۱۱۶۰ ق. که بین نادرشاه و عثمانی بسته شده بود با پاره‌ای تغییرات منعقد ساخت و این معاهده که به معاهده اول ارزنة الروم موسوم است در یکشنبه نوزدهم ذی‌القعدة ۱۲۳۸ قمری تحت هفت ماده در تهران بامضاء رسید. انعقاد این معاهده بر اثر جنگهای بین ایران و عثمانی بود که از سال ۱۲۳۳ تا ۱۲۳۸ ه.ق. طول کشید و عثمانیها در این جنگها سخت شکست خورده و به تقاضای مصالحه آن دولت از ایران صورت گرفته بوده‌است. عباس‌میرزا مدتی اورا به پیشکاری فرزند خود محمد میرزا (محمدشاه) گماشت و پیش از اینکه محمدشاه بسلطنت برسد میرزا محمدعلی در گذشت.

**محمدعلی**

میرزا محمدعلی ملقب به نائب‌الصدر یا نائب‌الصدارة یا صدر الممالک<sup>۱</sup> از علماء و فضلاء و رجال طراز اول زمان سلطنت نادرشاه بوده و نادرشاه در سنه ۱۱۵۴ هجری قمری چون دولت عثمانی شرایط پنجگانه پیشنهادی او را قبول نکرده بود پیش از اینکه با آن دولت وارد جنگ شود و برای اشغال بین‌النهرین بدان سمت رهسپار گردد احکامی بعنوان تمام ولات و حکام ایالات و ولایات ایران دایر به منع

۱- لقب این شخص در کتب تاریخ به اختلاف ذکر شده گاهی نائب‌الصدر یا نائب‌الصدارة و گاهی هم صدر الممالک نوشته شده است. صدر الممالک در دوره صفویه به کسی می‌گفتند که وزیر دادگستری و وزیر اوقاف بود گاهی دو نفر دارای این دو شغل بودند و گاهی هم این دو شغل بیک نفر واگذار میشده است.

سب ورفض خلفای راشدین صادر نمود وضمناً دستور داده بود که خطباء و نقباء درس منبرها اسامی و مناقب خلفای چهارگانه را مذکور و جاری ساخته و در تحریر و تقریر نام آنان را بخیر یاد و شاد نمایند و در ضمن احکام مزبور از نایب‌الصدر باین عبارت نام برده: «... و علامی فهمی خلاصة الفضلاء الکرام میرزا محمدعلی نایب‌الصدارة ممالک محروسه را باقطار ممالک خاقانی روانه فرمودیم که مضامین حکم همایون را بهمگی دور و نزدیک‌القاء و ایشان نیز بسمع قبول اصفاء نموده تخلف از مدلول آن را موجب عذاب الهی و غضب شاهنشاهی دانند». از این جا معلوم میشود که نامبرده در آن عهد از رجال درباری و طرف توجه کامل نادرشاه بوده است.

در سال ۱۱۵۶ قمری که تقی‌خان بیگلربیگی (والی یا استاندار) فارس بر علیه حکومت وقت (نادرشاه) قیام کرد و یاغی شد نادرشاه بواسطه علاقه و توجهی که نسبت باو داشت برای استمالت و دلجوئی و تأمین دادن بوی میرزا محمدعلی صدرالممالک را همراه سوگندنامه‌ای مشعر بر اینکه از سر تمام تقصیرات ناشیه او در این مدت گذشته و در صورت اطاعت او را مورد عفو و بخشایش خود قرار خواهد داد بفارس فرستاد. صدرالممالک در اوائل سنه ۱۱۵۷ ق. وارد شیراز شد و هر قدر او را پند و اندرز داد بهیچ وجه در او تأثیری نه بخشید و مانند پیش بر ترمرد خود باقی ماند او هم بناچار در حال یأس از نزد او بازگشته و مراتب را به نادرشاه گزارش داد.

**محمدعلی** میرزا محمدعلی مشیرالملک پسر میرزا ابراهیم مستوفی از سادات حسینی در سال ۱۱۷۷ هجری قمری متولد و در جوانی تحصیلات معموله آن زمان از قبیل انشاء، سیاق و داشتن خط خوب را بخوبی فراگرفت. در سال ۱۲۰۶ ق. در دستگاه حاج ابراهیم‌خان که در این زمان بیگلربیگی فارس بود بسمت منشی‌گری داخل شد. پس از اینکه حاج ابراهیم‌خان بمقام صدارت رسید و ملقب به اعتمادالدوله گردید میرزا محمدعلی را بسمت وزارت و پیشکاری اسدالله‌خان پسر دوم خود که در سن ۱۸ سالگی حاکم بر وجود، لرستان و خوزستان شده بود تعیین نمود. در سال ۱۲۱۵ ه. ق. انقراض خانواده هاشمیه و نابودی اعتمادالدوله و تمام فرزندان و بستگان او و عزل و کور شدن اسدالله‌خان بنا بر فرمان فتحعلیشاه، میرزا محمدعلی به شیراز برگشت و با عنوان محترمی وارد دستگاه حکومتی گردید و در کارها مشاور و وزراء، پیشکاران و حکام فارس بود پس از چندی رئیس دفتر و سر رشته داشت. در سال هزار و دویست و چهل و سه قمری که حسینعلی میرزا فرمانفرما والی فارس محمدزکی خان نوری را از وزارت فارس معزول و به تهران فرستاد میرزا محمدعلی را بجای وی تعیین و چندی بعد ملقب به مشیرالملک گردید. پس از مدتی که از وزارت گذشت بزرگان فارس باهم سازش کرده دسائسی بر ضد مشیرالملک بکار بردند و پس از قطع فرمانفرما مشیرالملک معزول و با خانواده خود تبعید گردید. پس از چندی که در تبعید بود بوسیله

۱- از ظاهر کلمه نایب‌الصدارة معلوم است که معنی آن چیست و هر کس که در سابق معاون نخست‌وزیر بود او را نایب‌الصدارة و در زمان سلطنت ناصرالدینشاه و صدارت میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله (از ۱۲۶۸ تا ۱۲۷۵ ه. ق.) او را نایب صدراعظم و شخص دوم مملکت می‌گفتند.



فرستادن نامه‌ها به بزرگان فارس ترضیه خاطر آنان را فراهم آورده دوباره از اصفهان بشیراز برگشت و بکار سابق خود که وزارت فارس باشد برقرار شد و تا سال ۱۲۵۰ ق. در سرکار بود تا اینکه در این سال فتحعلیشاه مرد و در فارس انقلاباتی روی داد.

در سال ۱۲۵۱ ق. که منوچهرخان معتمدالدوله وزیر و پیشکار فارس بود مدتی با او کار کرد لکن بعد بکلی از کار برکنار و همینطور بیکار بود تا اینکه در سال ۱۲۶۰ ق. که حسینخان مقدم نظام الدوله والی فارس شد او را دوباره بکار سابق خود گماشت و در سال ۱۲۶۴ ق. که بزرگان فارس پس از فوت محمد شاه بر علیه نظام الدوله قیام کردند مشیرالملک بواسطه محبت‌های نظام الدوله با آنان همراهی نکرد بلکه طرف نظام الدوله را گرفت مدتی در اربک متحصن و زمانی در مسجد جدید و خانه شیخ ابوتراب امام جمعه (متوفی ۱۲۷۲ ق.) بسر برد. میرزا جعفر خورموجی مؤلف حقایق الاخبار ناصری در گذشت مشیرالملک را بعد از سنه ۱۲۶۴ ق. نوشته لکن میرزا حسن فسائی مؤلف فارس نامه ناصری در گفتار اول صفحه ۲۹۹ و گفتار دوم صفحه ۹۸ و ۹۹ کتاب خود فوت او را در سال ۱۲۶۲ هجری قمری در سن ۸۵ سالگی ضبط کرده است.

### محمد علی

میرزا محمدعلیخان قراگزلو همدانی فریدالملک فرزند محمدخان  
فرزند عبدالحسینخان در سال ۱۲۶۳ هجری قمری در همدان متولد

شده و در سال ۱۲۹۲ قمری که الله‌قلی میرزا یا الله‌قلی خان ایلخانی بجای محمد رحیم خان قاجار دولو علاءالدوله حاکم همدان شد میرزا محمدعلی خان در دستگاه او بسمت منشی‌باشی (رئیس دفتر حکومتی) وارد خدمت گردید.

در اواخر سال ۱۲۹۳ قمری که الله‌قلی خان ایلخانی از حکومت همدان معزول و به تهران آمد چون انشاء و خط میرزا محمد علی خان خوب بود و ایلخانی هم احتیاج به یک نفر منشی داشت همینطور در دستگاه او باقی ماند و در سال ۱۲۹۸ قمری که ایلخانی بجای ناصرقلی خان عمیدالملک پسر امیراصلانخان مجدالدوله دائی ناصرالدینشاه حاکم زنجان شد و حکومتش تا ربیع الثانی ۱۲۹۹ ق. ادامه داشت، میرزا محمدعلیخان نیز با همان سمت سابق به همراه وی به زنجان رفت. در سال ۱۲۹۹ قمری که ملک‌خان ناظم‌الملک برای دادن گزارش و تحکیم مقام خویش از لندن به تهران آمد چون با الله‌قلی خان ایلخانی سابقه دوستی



میرزا محمدعلی خان فریدالملک

داشت میرزا محمدعلی خان همدانی بوسیله او با ملکم آشنا شد و در اواخر همین سال که ملکم خان ملقب به ناظم الدوله گردید و برای ادامه خدمت خود به لندن رفت، میرزا محمد علی خان را نیز بعنوان منشی سفارت به همراه خود به لندن برد و تا سال ۱۳۰۶ قمری مدت ۶ سال با سمت منشی گری در سفارت بود و در این مدت یکی دو بار هم از طرف سفارت به تهران آمده و باز مراجعت نمود. پس از اینکه ملکم خان در سال ۱۳۰۷ قمری از سفارت معزول و تمام مناصب، لقب و درجاتی که داشت از او گرفته شد و میرزا محمدعلی خان معین الوزاره سرکنسول ایران در تفلیس ملقب به علاء السلطنه شده بجای اوسفیر لندن گردید میرزا محمدعلی خان همدانی هم بایران بازگشت و بیکار بود. در ایامیکه منشی سفارت و در لندن بود گزارشهای ملکم خان به وزارت امور خارجه و نسخه اصلی اغلب رساله های او که از لندن به تهران میرسید به خط فریدالملک بوده است.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود راجع بوی چنین مینویسد:  
 « ۲۸ محرم ۱۳۰۸ : صبح که باغ<sup>۱</sup> رفتم معاون الملک<sup>۲</sup> را دیدم که میرزا محمدعلی خان منشی سفارت لندن را بحضور آورده بود. شاه قریب يك ساعت با او خلوت فرمودند». در سال ۱۳۰۸ قمری جمعی از افراد را از قبیل میرزا رضای کرمانی (کشنده ناصرالدین شاه) حاج سیاح - میرزا جعفر حکیم الهی و فریدالملک را دستگیر کرده به قزوین فرستادند و در آنجا مدت بیست و دو ماه در کنده و زنجیر بسر بردند. علت زندانی شدن فریدالملک برای این بود که چون نامبرده موزع و ناشر روزنامه قانون و رسالات ملکم خان پس از عزلش از سفارت بود از این جهت دولت که از عمل وی مستحضر شد او را توقیف و بعد تبعید و زندانی نمود.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه - خطی - خود (۱۳ رمضان ۱۳۰۸ ق.) جهت توقیف او را این طور شرح میدهد : « دیشب تا صبح نخواهیم صبح زود بیرون آمدم افواهاً تفصیل این مقدمه<sup>۳</sup> را شنیدم که چندی قبل نوشتجات تهدید آمیزی از ولایات برای شاه آورده و بعضی کاغذها هم در عمارت سلطنتی خود شاه پیدا کردند که شکوه از وضع دولت و تهدید به شاه بوده است. مجلس شورایی مرکب از امین السلطان و امین الدوله و نواب السلطنه و مخبر الدوله و کنت تشکیل میدهند و این نوشتجات را به حضرات ارائه می نمایند. امین السلطان بواسطه عداوت کاملی که با میرزا ملکم خان و مرده های او دارد به شاه عرض میکند این کار دوستان ملکم است و مقصودش از این عرض هم تحریک عداوت شاه است به میرزا ملکم و هم بروز عداوت دوستان ملکم خان است اما از این غافل که این کارها از معاندین خود امین السلطان است که در تهران هستند میخواهند شاه را به وحشت بیاندازند شاید به امین السلطان تاختی ببرند او را معزول کنند در هر صورت این عرض امین السلطان مؤثر شده شاه فرموده بودند کسی که میتواند نسبت یگانگی با ملکم دارد در تهران کیست امین -

۱- کاخ گلستان.

۲- مراد از معاون الملک میرزا محمدعلی خان مستوفی پسر اکبر و ارشد میرزا عباس خان تفرشی قوام الدوله است که پس از فوت پدرش در سال ۱۳۱۴ قمری ملقب به قوام الدوله شد.

۳- دستگیری سید ولی و مخفی شدن میرزا فروغی.

السلطان عرض کرده بود میرزا محمدعلی خان منشی سابق او است که حالا در تهران است فی الفور بدون غور و تحقیق میروند خانه میرزا محمدعلیخان خودش را با نوشتجاتش میبرند خانه نایب السلطنه خودش را حبس میکنند نوشتجاتش را که می بینند مسوده آرتیکلی<sup>۱</sup> که بجهت روزنامه قانون نوشته بودند و آنچه که حالا میگویند قدح قانون بوده نه مدح درهر حال این مسوده از نوشتجات او بیرون می آید.

نایب السلطنه از آنجا که جزئی را کلی میکند که خیالات شاه را بجهت دیگر مشغول کند که **مسأله عمرانی مأسولات از میان پرود** اهمیتی باین آرتیکل میدهد جویا میشوند که کی این را نوشته میرزا محمدعلیخان میگوید سید ولی نوشته<sup>۲</sup> میروند و سید ولی را میگیرند آن احمق اولانکار میکند بعد از تهدیدات اقرار میکند که خط من است اما میرزا فروغی<sup>۳</sup> تقریر نموده و من تحریر کردم معلوم است که حضرت والا با کم التفاتی که با من دارد چنین فرصتی را از دست نمیدهد دیشب فرستاده بود نوشتجات او را بردند خود میرزا فروغی مخفی شده امروز هر کجا فرستادم او را پیدا نکردم بیشتر این پنهان شدن او مرا به وحشت انداخته اگرچه میرزا ابوترابخان<sup>۴</sup> پیغام داده بود که در نوشتجات او چیزی نبوده که سبب خیانت او باشد اما معلوم است حالت من چه باید باشد.

پس از آزاد شدن از حبس، بین سالهای ۱۳۱۰ و ۱۳۲۰ قمری دوبار دیگر به اروپا سفر کرد و پس از مراجعت و ملقب شدن بفریدملک در سال ۱۳۲۱ قمری بسمت کارگذار مهمام خارجه و ریاست تذکره ایالت کرمانشاه منصوب و تا سال ۱۳۲۴ قمری در آنجا بکار مشغول بوده است. از نامبرده یادداشت های روزانه ای بخط خودش باقی مانده که هنوز چاپ نشده است، از جمله در یکی از یادداشت های مزبور چنین نوشته شده: «از ۲۱ صفر ۱۳۲۱ تا امروز اول شعبان ۱۳۲۴ به امور کارگذاری و ریاست تذکره ایالت کرمانشاه مشغول و بسا مردم این بلد حتی الامکان با حسن سلوک رفتار نمودم همین قدر شکر میکنم که احدی از بنده شاکي و ناراضی نیست. نیکنامی را بر جمع مال دنیا و اذیت مردم ترجیح دادم ذخیره سفرم در کرمانشاه همین است که نوشتم». پس از چندی دوباره در سال ۱۳۲۷ قمری بمأموریت کرمانشاه رفته و تا سال ۱۳۳۰ در کرمانشاه بوده و بعلت کسالت به همدان مراجعت مینماید و مدت دو سال نیز کارگذار همدان بود و بعد بعلت شدت کسالت و دو سال در منزل بستری بودن در ذیقعه سال ۱۳۳۴ قمری در سن ۷۱ سالگی درگذشت.

محمد قاسم خان سردار دامغانی از مردمان جاه طلب و هیکلان جوانی

#### محمد قاسم

بنایت تنومند - خوش پیکر و زبینه بود. اخلاقاً تندخو - خشن و زودرنج و ضمناً مورد توجه فتحعلیشاه بوده است. فتحعلیشاه او را بوزارت ابراهیم خان ظهیرالدوله حاکم کرمان و بلوچستان برگزید و چیزی ازوزارت و پیشکاری او نگذشت که بر علیه ظهیرالدوله قیام نموده به برفت و بامردم سیستان همدان شده سر به طغیان بر آورد. فتحعلیشاه

۱- مقاله.

۲- سید ولی مرتب حروف یعنی فرم بند روزنامه اطلاع بوده.

۳- میرزا محمدحسین خان ذکاءالملک.

۴- نظم الدوله خواجه نوریان.

که از موضوع آگاه شد محمدحسن مازندرانی پیشخدمت خاصه خود را که مردی مدبر بود نزد او فرستاد و محمدقاسم خان پس از مطمئن شدن به کرممان آمده و برحسب امر شاه دوباره پیشکار و همه کاره ظهیرالدوله گردید. در سال ۱۲۴۰ قمری که ظهیرالدوله به تهران آمد عباسقلی میرزا را به نیابت خود و محمدقاسم خان را کماکان بوزارت و پیشکاری اوتعیین نمود. ظهیرالدوله در همین سال در تهران در گذشت و عباسقلی خان برحسب درخواست مادرش از فتحعلشاه حاکم کرمان شد. محمدقاسم خان در مدت پیشکاری خود در کرمان که در حقیقت همه کاره و عباسقلی میرزا آلتی بیش در دست او نبود رقبای خود را ازین برد و چون میان عباسقلی میرزا و برادر صلیبی او رستم خان حاکم بم چندان صفائی نبود و علتش هم برای این بود که عباسقلی میرزا نبیره فتحعلیشاه و رستم خان داماد فتحعلیشاه بود از این جهت میخ هر دو پر زور بوده و یکدیگر زیاد اعتنائی نداشتند. محمدقاسم خان عباسقلی میرزا را وادار به لشکرکشی برای دفع برادر و وزیر او ابوالقاسم خان گروسی نمود. پس از گرفتن بم ابوالقاسم خان دستگیر و کشته شد و برادرش نیز در شهر کرمان به سرنوشت برادر خود گرفتار گردید. محمدقاسم خان پس از این موفقیت مردی مقتدر و در کرمان بی رقیب گردید.

سپس عباسقلی میرزا را وادان نمود به بهانه نظم دادن بامور یزد بآن ساحات لشکر بکشد و سپس از آنجا به تهران رفته پایتخت را برای خود اشغال نماید. عباسقلی میرزا با نظر وی موافقت کرده و چنین کرد باین معنی که بیست هزار نفر سوار و پیاده جمع آوری کرده به سرداری خود محمدقاسم خان بسمت یزد رفت. در شمش در نزدیکی های یزد بعضی از همراهان او که عاقل و مال اندیش بودند از عاقبت کار ترسیده از دور و ور او پراکنده شدند او و محمدقاسم خان تنها ماندند. عباسقلی میرزا فرار کرده به نزد خالوی خود حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس به شیراز رفت و چون از وی چندان روی خوشی ندید از این جهت نزد خالوی دیگر خود محمدقلی میرزا ملک آرا که ضمناً عمو و پسر زن او نیز بود بمآزندان رفت و ملک آرا درخواست بخشایش او را از فتحعلیشاه نمود و مورد عفو واقع شد. و اما راجع به سرنوشت محمدقاسم خان: پس از اینکه اردوی بیست هزار نفری عباسقلی میرزا بمساعی چند نفر از همراهان او بکلی پراکنده شدند، محمدقاسم خان بسیار پریشان حال شده با سپاهیان سیستانی به بم رفت اهالی بم او را به قلمه خود راه ندادند بناچار به سیستان رفت. حسنعلی میرزا شجاع السلطنه که پس از عباسقلی میرزا در سال ۱۲۴۳ ق. به ایالت کرمان منصوب و برقرار شد محمدقاسم خان را به لطائف الحیل دستگیر و زنجیر کرده به تهران فرستاد و پس از ورود به تهران به امر شاه از هر دو چشم نابینا گردید و بسا حال کوری چندی در دامغان میزیست تا اینکه در همانجا در گذشت.

محمدقاسم خان ظهیرالدوله داماد فتحعلیشاه و پسر سلیمانخان

#### محمدقاسم

قوانلو قاجار اعتضادالدوله (نظام الدوله) و پسر ملک جهانخانم مهدعلیا مادر ناصرالدینشاه بوده است. در سال ۱۲۲۷ هجری قمری فتحعلیشاه او را باجمعی از سرکردگان خود با اتفاق محمدعلی میرزا دولتشاه برای سرکوبی عبدالله پاشا والی بغداد فرستاد. عبدالله پاشا به شیخ جعفر نجفی<sup>۱</sup> که در آن زمان از علمای طراز اول و از مراجع تقلید شیعه امامیه بود

۱- مراد از شیخ جعفر عرب نجفی متوفی ۱۲۲۸ ق. مؤلف کتاب کشف النطاء عن مبهمات الشریعة الفرائض است که بعد بواسطه تألیف این کتاب بعنوان کشف النطاء شهرت یافت و اولاد و اعیان وی کلمه کشف النطاء را نام خانوادگی خویش گزیده اند و این خانواده در عراق معروفا و بنده آل کشف النطاء.

متوسل گردید و کار بمصالحه و مسالمت انجامید. در سال ۱۲۳۶ ق. که میان ایل بختیاری و قشقایی نزاعی در گرفت فتحعلیشاه امیر محمدقاسم خان را باصلاح کار آنها مأمور نمود. در ایامیکه فتحعلیشاه اورا مأمور فارس نموده بود و در حدود سال ۱۲۴۷ یا ۱۲۴۸ ق. در شهرضا ( قمشه ) توقف داشت، شبی در عالم مستی و بیهوشی خواست که از اطاق خارج شود بجای اینکه از در خروجی بیرون رود اشتهاً از دریکه بحیاط باز میشد رفت و به پائین افتاد و هماندم در گذشت و در مزار شاه رضای قمشه مدفون گردید.

### محمد قاسم

محمد قاسم خان (صاحب جمع، عزالسلطان، وکیل السلطنه) برادر اعیانی میرزا علی اصغر خان امین السلطان بوده و هنگامیکه امین السلطان در سن ۲۴ سالگی پس از فوت پدر خود در سال ۱۳۰۰ قمری بروی کار آمدکارهاییکه زیر نظار و تحت اداره او بود بین برادران و خویشان خود تقسیم نمود. وکیل السلطنه پس از میرزا اسمعیل خان امین الملک برادر دیگر امین السلطان مهمترین مشاغل را داشت و عهده دار چندین کار بود. در سال ۱۳۱۶ ق. ملقب به عزالسلطان و در اواخر صدارت برادرش اتابک اعظم ملقب به وکیل السلطنه گردید و در حدود سال ۱۳۲۶ ق. در تهران در گذشت.

### محمد قاسم

محمد قاسم یا ملک قاسم میرزا معروف به امیر محمد قاسم خان امیر نظام ولیعهد سوم ناصرالدینشاه از پنجمین زن عقدی او بنام جیران دختر محمد علی رعیت تجریشی که بعد کلمه خان هم بدنبال او افزودند و شد محمد علی خان و بمناصبی هم رسید. جیران در ابتداء جزو دستگاه طرب مهدعلیا مادر ناصرالدینشاه بود، شاه او را دید و دل بدو بست و عاشق بیقرارش گردید و بعد خیلی اهمیت پیدا کرد و زنان دیگر شاه را تحت الشعاع خود قرار داد و ملقب بفروغ السلطنه نیز گردید و در جوانی در هشتم جمادی الثانی ۱۲۷۶ هجری قمری در تهران در گذشت. ناصرالدینشاه با اینکه در روزیکه کشته شد دارای ۸۵ زن بود معذک همیشه بیاد او بود و محبت جیران هیچوقت از یادش نمیرفت مقبره او در باغ جیران در حضرت عبدالعظیم است و این همان مقبره ای است که ناصرالدین شاه در آن مدفون است<sup>۱</sup>. و اینکه در اینجا گفته شد زن پنجم عقدی ناصرالدینشاه برای این است که ابتداء این زن منقطعه یعنی صیغه بوده و بعد بواسطه عشق مفرط و محبت زیاد ناصرالدینشاه بوی ستاره خانم دختر آقا محمد حسن تبریزی از اشخاص محترم که مقامات و مناصب عالی در دربار ناصرالدینشاه داشت برای خاطر جیران از عقد دائمی خویش صرف نظر کرده به منقطعه تنزل رتبه یافت.

محمد قاسم میرزا که در سال ۱۲۷۰ قمری متولد شد ناصرالدین شاه نام او را به مناسبت نام جد مادری خود محمد قاسم نهاد. این کودک یکماهه بود که ملقب به امیر نظام یعنی فرمانده کل قوای ایران<sup>۲</sup> لقب یافت و در ۱۲۷۴ ق. بولایت عهدی تعیین و میرزا کاظم خان

۱- مقبره اعلیحضرت رضا شاه پهلوی نیز در همین باغ واقع شده است.



از چپ ب‌راست : میرزا کاظم خان نظام الملک - میرزا آقاخان نوری صدراعظم - رکن الدین میرزا امیر توپخانه و امیر قاسم میرزا امیر نظام ولیعهد

نظام الملک پسر بزرگ میرزا آقاخان نوری صدر اعظم علاوه بر سمت نیابت صدارت عظمی بوزارت و پیشکاری او نیز منصوب شد .

پس از هشت ماه و چند روزی که از ولیعهدی او گذشت در سن ۵ سالگی در ۱۸ ذیقعد سال ۱۲۷۴ ق. وفات یافت . در یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدینشاه نگارش دوستعلی معیر الممالک در صفحه ۱۵ پس دیگری نیز برای جیران به نام ملک‌شاه نوشته شده که ولیعهد ناصرالدینشاه شد لکن در کتاب المآثر و الآثار منسوب به محمدحسن خان اعتماد - السلطنه در شرح اسامی پسران جیران فروغ السلطنه زن بسیار سوگلی ناصرالدینشاه چنین نامی ذکر نشده است . ملک‌شاه از فرزندان ناصرالدینشاه بوده اما نه از جیران بلکه از ستاره خانم دختر آقا محمدحسن تبریزی و از طرف ناصرالدینشاه به ولیعهدی گزیده نشده و در سن ۸ ماهگی در گذشته است . موضوع ولایت‌عهدی امیر محمد قاسم خان امیر نظام گفتگوهای زیادی در برداشت از یک طرف چون مادرش شاهزاده و قجر نبود از این رو مشکلات زیادی برای دولت ایجاد کرد و از طرف دیگر دول روس و انگلیس طرفدار دو نفر دیگر از شاهزادگان قاجاریه بودند و میخواستند که آنها را به ولیعهدی بگمارند . روسیه شاهزاده بهمن میرزا و



انگلستان شاهزاده عباس میرزا ملک آرا<sup>۱</sup> را طالب بودند و هر دو دولت در این باب کوشش زیادی داشتند.

کنت دو گوبینو<sup>۲</sup> وزیر مختار فرانسه در تهران در یکی از گزارشهای خود بوزارت خارجه دولت متبوع خود در این باب چنین میگوید: «... شارژ دافر روسیه<sup>۳</sup> با انتخاب امیر نظام موافق شده است که بسمت نیابت سلطنت باشد نه ولیمهد چنانکه استنباط میشود سفیر انگلیس مایل است یکی از برادران شاه که فعلاً<sup>۴</sup> در تهران نیست<sup>۵</sup> باین سمت انتخاب گردد ولی هنوز نتوانسته است نظر خود را بقبولاند»<sup>۵</sup>. عاقبت چون ناصرالدین شاه عشق مفرطی به جیران فروغ السلطنه زن سوگلی شمیرانی خود مادر امیر نظام داشت سرانجام با موافقت دول روس و انگلیس او را در ماه ربیع الاول سال ۱۲۷۴ ق. بموجب فرمانی بولایت عهدی خود برگزید.

در موقع تعیین او بولایت عهدی تشریفات و جشن بسیار مفصل و مجللی ترتیب دادند و بعد برایش دستگاه عریض و طویلی درست کردند که یکی از نوکرهایش محمدحسن خان (صنیع الدوله - اعتماد السلطنه) پسر حاج علی خان حاجب الدوله بود. خود اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خویش (۵ صفر ۱۳۰۱ ه. ق.) در این باب چنین گوید: «سی سال قبل من نوکر امیر قاسم خان ولیمهد بودم». جیران دارای چهار اولاد بوده یکی محمد قاسم خان ولیمهد ملقب به امیر نظام که شرح احوالش گذشت و دیگری رکن الدین میرزا که در سال ۱۲۷۱ ق. متولد و در رجب سال ۱۲۷۴ ق. در سن سه سالگی درگذشت و سمتش امیر توپخانه<sup>۶</sup> بوده و بهمین مناسبت است که کامران میرزا نائب السلطنه نیز پس از تولد فتحعلی - میرزا پسرش در رمضان ۱۳۰۳ ق. فرمان امیر توپخانه ای را برای او از شاه گرفت و بیش از پنج سال عمر نکرد که مرد و بیشتر نظرش به بودجه توپخانه بوده که باید به مصرف او و کسان او برسد.

لرد کروزن در صفحه ۴۰۹ جلد اول کتاب ایران و موضوع ایرانی تألیف خود می نویسد: «ناصرالدین شاه در آغاز پادشاهی خود دختر شمیرانی دیگری<sup>۷</sup> را هم دیده بقرار وی گردید و برخلاف رسوم و عادات درباری ایران دختردهاتی را عقد کرد و پسرش را

۱- پسر دوم محمدشاه.

۲- Comte de Gobineau.

۳- لاغوفسکی Laghovsky.

۴- منظور عباس میرزا است.

۵- مجلد ۲۸ وزارت خارجه فرانسه اسناد مربوط به ایران.

۶- فرمانده توپخانه.

۷- زن شمیرانی دیگر او اشاره است به فاطمه سلطان خانم انیس الدوله.

ولیمهد نمود اما بزودی این ولیمهد و مادرش وفات کردند .۲

محمدقلی خان پسر هشتم و کوچکترین پسران الله یار خان آصف الدوله

### محمدقلی

قاجاردولوبوده که در طفولیت بعنوان غلام بیچه در دربار فتحعلیشاه

خدمت میکرد و چندی هم در دستگاه پر عرض و طول طاووس خانم تاج الدوله زن سوگلی فتحعلیشاه وارد خدمت شد و هنگام مرگ فتحعلیشاه نیز در اصفهان بود . زمانیکه بسن رشد و بلوغ رسید داماد فتحعلیشاه<sup>۱</sup> گردید .

محمدقلی خان آصف الدوله مدتی ایشیک آقاسی<sup>۲</sup> فتحعلیشاه بود و در سال ۱۲۵۱ قمری نیز

ایشیک آقاسی محمدشاه شد . در سال ۱۲۶۳ قمری که حسن خان سالار برادر صلیبی او علم طغیان بر علیه دولت مرکزی برافراشت محمدقلی خان سمت ریاست تشریفات و ریاست دربار محمدشاه را داشت و چون دید که در نتیجه عصیان سالار وضع او در دربار خیلی بد و دشوار خواهد شد از این جهت به محمدشاه پسر عمه خود تذکر داد که اگر صلاح باشد من بمرآغه نزد عموی خود فتحعلی خان بیگلربیگی که با آصف الدوله برادر خود چندان میانه خوبی ندارد رفته در آنجا در نزد او اقامت نمایم<sup>۴</sup>. محمدشاه پیشنهاد او را پذیرفت و با چند سوار او را برای اقامت در مرآغه فرستاد. محمدقلی خان چندی در نزد عموی خود بسربرد و باطناً خیال داشت که یک وسیله ای به پدر خود ملحق شود و چون شنید که عمه اش<sup>۵</sup> از مکه از راه آذربایجان بایران بر میگردد این موضوع را بهانه خویش قرار داده باستقبال عمه بطرف تبریز شتافت و پس از ملاقات با او و بهمن میرزا در حین بازگشت گریخته به عتبات عالیات (عراق) نزد پدر خود آصف الدوله رفت. خانواده آصف الدوله اللهیار خان بواسطه قضیه حسن خان سالار مدتی مضروب و مطرود ناصرالدینشاه بودند .

حاج محمدقلی خان چندی بعد (۱۲۸۲ ق.) مورد مرحمت و طرف توجه ناصرالدینشاه

واقع شده و به سمت ندیمی شاه گاه گاهی به خلوت میرفت و در سال ۱۲۸۳ ق. وزیر عدلیه شد<sup>۶</sup>.

۱- شوهر مرصع خانم دختر سی ام فتحعلیشاه .

۲- این پدر و پسر یعنی اللهیار خان آصف الدوله و محمدقلی خان آصف الدوله هر دو داماد فتحعلیشاه بوده اند .

۳- رئیس تشریفات سلطنتی .

۴- فتحعلی خان بیگلربیگی پسر چهارم میرزا محمد خان قاجاردولو بیگلربیگی مشهور بتاج بخش بوده است .

۵- مهدعلیا مادر محمدشاه .

۶- وزارت عدلیه از زمان ناصرالدینشاه در سال ۱۲۷۵ هـ. ق. پس از عزل میرزا آقاخان نوری از صدارت معمول شد و پیش از آن یعنی در زمان سلطنت محمدشاه قاجار وزیر عدلیه را امیر دیوان یا امیر دیوانخانه و وزارت عدلیه را دیوانخانه یا امارت دیوان می گفتند . در این دو زمان امارت دیوان یا وزارت عدلیه نام بی سمی و فقط یک نوع عنوان شده بود امیر دیوان یا وزیر عدلیه به هیچ وجه کاری نداشت فقط دلش باین خوش بود که در جزء وزراء نام او برده میشود . اول کسی که امیر دیوان شد و بعد برای او لقب گردید میرزانی خان قزوینی (اصلاً مازندرانی) پدر حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم بود و نیز اول کسی که عنوان وزیر عدلیه پیدا کرد عباسقلی خان والی جوانشیر معتمدالدوله می باشد .

در اوائل سال ۱۲۸۶ ق. که سلطان مسعود میرزا ظل السلطان پسر بزرگ ناصرالدین شاه در سن ۲۰ سالگی والی فارس شد حاج محمدقلیخان آصفالدوله بوزارت و پیشکاری اوتعیین گردید. حکومت ظل السلطان و پیشکاری آصفالدوله در فارس دو سال تمام طول کشید و در اوائل سال ۱۲۸۸ ق. هر دو نفر به تهران احضار شدند. پس از مرگ ناگهانی پاشا خان امین الملک در ذی حجه ۱۲۸۹ ق. حاج محمدقلیخان آصفالدوله در اول سال ۱۲۹۰ قمری برای بار دوم، بجای وی، بوزارت دادگستری منصوب شد.

حاج محمدقلیخان آصفالدوله مردی بوده خیلی رک و راست و صریح الهجه و تقریباً میتوان گفت که با شاه و گدا بیک طرز و یک جور حرف میزد و بهیچ وجه ترس و ملاحظه‌ای از کسی نداشته است. در ایامیکه ندیم ناصرالدین شاه بوده روزی شاه از او میپرسد دوره خاقان منفور بهتر بوده یا زمان سلطنت ما آصفالدوله در جواب پرسش شاه میگوید: «هیچکدام زیرا در آن دوره ریش ممدوح و مطلوب بوده من نداشتم امروز ریش قبیح است من دارم»<sup>۲</sup>. میگویند روزی ناصرالدین شاه در حین صبحه گذاشتن فرمان لقبی، گفت: بالقاب هم ریده شد، حاج محمدقلیخان که حضور داشته و گفته شاه را شنید گفت: به تمثال همایون هم. دکتر فووریه فرانسوی طبیب مخصوص (حکیم باشی فرنگی) ناصرالدین شاه در کتاب (سه سال در دربار ایران) تألیف خود تمثال همایون را اینگونه تعریف و توصیف مینماید: «... نشان، تمثال همایون مزین بالماس عالیترین نشانه‌های ایرانی است».

محمدقلیخان افشار ارومی از بزرگان طائفه افشاریه ارومیه (رضائیه)

**محمدقلی**

بوده و در آغاز سلطنت قاجاریه حاکم ارومیه بود<sup>۳</sup>.

در سال ۱۲۰۵ قمری که آغا محمدخان قدری از کارها فراغت پیدا کرد و قسمت بیشتر ایران بتصرف او درآمده بود برای مطیع کردن امراء و خوانین آذربایجان رهسپار آن استان گردید. بسیاری از بزرگان به نزد وی آمده اطاعت او را گردن نهادند، لکن محمدقلیخان ترسید و در قلعه اشنو متحصن گردید. رضائیه (اورومیه) گرفته شد و تمام اموال او نیز ضبط گردید.

پس از پیشرفت کار آغا محمدخان در نواحی آذربایجان و اطاعت اکثر بزرگان و امراء آن استان محمدقلیخان چون دید که مخالفت با وی نتیجه‌ای ندارد و آخر الامر مغلوب و دستگیر خواهد شد خودش به نزد آغا محمدخان آمد و بوی اظهار اطاعت نمود و در توطئه‌ای

۱- فتحعلیشاه.

۲- در میان سلاطین قاجاریه ناصرالدین شاه اولین شاهی است که تراشیدن ریش را معمول نمود و احمد شاه سیل را هم.

۳- این محمدقلیخان افشار ارومی را نباید با محمدقلیخان افشار ارومی قاتل نادر شاه اشتباه نمود.

که بعضی از امراء قاجاریه بر علیه آغامحمدخان ترتیب داده بودند پس از گرفتاری بعضی از آنها بامر او کشته و برخی دیگر کور گردیدند و محمدقلیخان را هم در توطئه مزبور شریک دانستند ولی بشفاعت سائر امراء که طرف توجه و اطمینان آغا محمدخان بودند بخشیده شد و پس از دادن بقیه دارائی (نقدینه و جواهرات) خود را به آغا محمدخان دوباره او را بحکومت رضائیه منصوب و برقرار نمود.

اواخر سال ۱۲۱۱ ق. که آغا محمدخان قاجار مؤسس سلسله قاجاریه در پناه آباد حاکم نشین قرا باغ کشته شد بسیاری از حکام ایران بنای خود سری را گذاشتند از آن جمله یکی هم همین محمدقلیخان حاکم ارومیه بود که در سال ۱۲۱۲ ق. به تحریک و اغوای صادقخان شقاقی حاکم سراب و گرمرو و جعفرقلیخان دنبلی حاکم تبریز و خوی بر علیه فتحعلیشاه قیام نمود لکن کاری از پیش نبرد و پس از زد و خوردی با لشکر اعزامی از مرکز شکست خورد و به قلعه خود پناه برد و بزودی دستگیر و با کوچ و بقه روانه تهران گردید و بجای وی حسینقلیخان برادر زاده اش که با عمو دشمنی داشت و هوا خواه دولت مرکزی بود بحکومت ارومیه منصوب شد.

در زمان سلطنت کریم خان زند در جزء خوانین معروف لاریجان دو **محمدقلی** نفر بودند بنام محمدقلیخان که چون رنگ یکی سفید و دیگری سیاه بود باین مناسبت آنان را محمدقلیخان سفید و محمدقلیخان سیاه و یا محمدقلیخانین سیاه و سفید می گفتند. در سال ۱۱۹۴ قمری هنگامیکه آغامحمدخان قاجار در مازندران و علی راد خان زند در تهران بود هر دو محمدقلیخان از قاجاریه روگردان شده برای خدمتگزاری بزندیه باعده ابوابجمعی خود به تهران نزد علی مرادخان که حکومت اصفهان - تهران - قزوین و غیره را داشت آمدند، علی مرادخان آنان را با محمودخان پسر آزادخان غلیجائی برای گرفتن مازندران که قسمتی در تصرف آغامحمدخان و قسمت دیگرش در تصرف برادرانش بود فرستاد.

آغامحمدخان برادر خود جعفرقلیخان را با لشکری برای مقابله و دفع ایشان مأمور نمود در جنگیکه در تنگه ورسک روی داد اردوی اعزامی علیمیرادخان شکست خورده و منهزم شد و علیمیرادخان پس از این واقعه غفورنامی را که طرف اطمینان وی بود حاکم تهران نموده و خود رهسپار اصفهان گردید، محمدقلیخانین پس از این شکست و مذاکره با آنان حاضر باطاعت از آغامحمدخان شدند لکن رضاقلیخان برادر صلیبی آغامحمدخان پس از آگاه شدن از موضوع آنان را اغواء کرده و دوباره بمخالفت با برادر وادار نمود.

رضاقلیخان در اواخر سال ۱۱۹۴ ق. پس از اینکه در جنگی از جعفرقلیخان شکست خورد و دستگیر شد او را به نزد آغامحمدخان آوردند و بنا بشفاعت علیقلیخان، یکی از

برادران ، مورد بخشایش برادر خود واقع شد و آغامحمدخان بگمان اینکه رضاقلیخان مطیع و متفقی می باشد او را در سال ۱۱۹۵ ق. با استمالت محمدقلیخانین و سایر لاریجانیها روانه نمود و ضمناً حکومت آمل را نیز بوی واگذار کرد ، رضاقلیخان پس از ورود بحدود لاریجان بجای استمالت با مخالفین برادر موافق و متفق شده با هزار نفر بطرف بابل راند و بیشتر اتباع او را لاریجانیها تشکیل میدادند در این هنگام آغامحمدخان دستگیر و مقیداً به بندپی فرستاده شد .

مرتضیقلیخان یکی از برادران برای سلطه خودش ویا برای نجات آغامحمدخان و مخالفت با رضاقلیخان از گرگان بنواحی ساری آمد پس از شکست دادن به خان ابدالخان کرد جهان بیگلو و دستگیر کردن او و سپس کشتنش محمدقلیخانین را نیز که مانند خان ابدال خان از هواخواهان رضاقلیخان بودند دستگیر نمود لکن بعد که مرتضیقلیخان داخل در جنگ با آغامحمدخان گردید محمدقلیخانین نیز جزء اتباع او شدند. پس از اینکه مرتضیقلیخان به گرگان رفت این دو نفر جزء سپاه اعزامی علی مرادخان زند که بسرکردگی امیر گونه خان افشارطارمی برای گرفتن مازندران و دفع آغامحمدخان فرستاده شده بود دوباره به خواجوی زندیه وارد نبرد گردیدند (۱۱۹۶ قمری). در جنگی که در نزدیکی باغ شاه آمل میان دولشکرو روی داد محمدقلیخان سفید کشته شد و محمدقلیخان سپاه اسیر گردید. آغامحمدخان امر کرد که دست و پای او را بسته از بالای عمارت باغ شاه برو دخانه هراز بپندازند دستورش اجراء گردید و پس از افتادن هماندم جان بداد . سپس آغا محمدخان رؤسای لاریجانیه را که با او جداً مخالف و مکرر با او جنگ کرده بودند با اسرای زندیه تمام را کشت و بعد از سرهای آنان کله مناری ساخت و این اولین کله مناری است که آغامحمدخان پس از توفیق پیدا کردن در کار خود در لاریجان ساخت و بعد این عمل خود را در جاهای دیگر برای ترسانیدن مردم تکرار نمود . و مهمتر از همه کله منارهای او کله منار کرمان در بم بوده است. ماهیت بشر در این قبیل موارد تغییر زیادی نکرده فقط شکل و طرز عمل آن تغییر کرده است . آتیل<sup>۱</sup> ، چنگیز ، تیمور ، نادرشاه ، آغامحمدخان و غیره برای پیشرفت کار خود این قبیل اعمال وحشیانه را مرتکب میشدند اما متمدنین امروزه بمب آتمی و هیدروژنی را برای نابودی نوع بشر بکار میبرند<sup>۲</sup> و اگر بخواهند خیلی ارفاق کنند

#### ۱- Attila.

۲- نظیر بمب آتمی امریکا در ۶ اوت ۱۹۴۵ (مرداد ۱۳۲۴ خورشیدی) در هیروشیما Hiroshima و ۹ اوت همین سال در ناگازاکی Nagasaki دو بندر مهم و دوشهر پر جمعیت ژاپن . تلفات هیروشیما بیش از پانصد هزار نفر جمعیت بود که صد هزار نفر آن یکمربته آتش گرفته بخار شدند و بمب دوم که روی شهر ناگازاکی پرتاب شد همان اندازه تلفات وارد آورد. بنا بر این، چه فرقا است بین این عمل متمدنین که صدها دانشگاه دارند با اعمال وحشیانه آتیل - چنگیز - تیمور و غیره .

کشتار دسته‌جمعی<sup>۱</sup> را برای پیشرفت مقاصد سیاسی خویش بکار میزنند.

محمدقلی محمدقلیخان پسر پنجم جانی خان ایلخانی قشقائی از روساء و بزرگان ایل مزبور بوده است. قشقائیهایی یکی از بهترین ایلات

ایران و در وطن خواهی و جانفشانی در راه وطن سرآمد بهترین ایلات میباشند. اینان از بقایای لشکر چنگیز خان بوده که ابتداء در نواحی قفقاز ساکن و پس از اندک مدتی بحدود اردبیل آمده در آنجا سکونت اختیار نمودند. شاه اسمعیل صفوی که بسلطنت رسید برای جلوگیری از تخطی و تجاوز خودی و بیگانه آنان را از اردبیل کوچ داده در فارس ساکن نمود و از آن تاریخ تاکنون در آنجا ساکن میباشند.

محمدقلی خان قشقائی در سال ۱۲۲۴ قمری متولد و در ۱۲۵۰ ق. بسمت ایلبکی قشقائی منصوب شد و در سال ۱۲۶۸ ق. ایلخانی گردید و در سال ۱۲۸۴ ه. ق. درگذشت. نامبرده از ایلخانیهای باعرضه، باکفایت و با ذوق و قریحه بوده و در جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۲۷۳ ق. از سرکردگان سپاه ایران بود و در این جنگ داد مردی داده و با اتفاق افراد و اتباع خویش مردانه جنگید.

در سال ۱۲۶۴ قمری که حسین خان نظام الدوله والی فارس بود محمدقلیخان چون حس کرد که بین میرزاتقی خان امیرکبیر و نظام الدوله صفائی نیست با اتفاق حاج میرزا علی اکبر قوام الملك مردم فارس را تحریک کرده بروی شوریدند و با وجداً تکلیف کردند که هر چه زودتر فارس را ترك نماید. نظام الدوله به پیشنهاد آنان ترتیب اثر نداد و اعتنائی ننمود و در نتیجه شورش سختی برپا شد که منتهی به زد و خورد شدید گردید. این شورش وزد و خورد بمدت چهل روز ادامه داشت تا اینکه اشخاصی به تناوب از قبیل امیر اصلا نخان قوآنلو (مجدالدوله) و احمدخان نوائی (عمید الملك) برای اصلاح و خوابانیدن شورش از تهران مأمور فارس شدند. احمدخان نوائی به محض ورود شورش را خواباند و در حدود اختیاراتی که داشت انتظاماتی بامور داد تا بالاخره در همین سال بهرام میرزا معزالدوله پسر دویم عباس میرزای نائب السلطنه به ایالت فارس تعیین واعزام گردید.

محمدقلی میرزا ملقب به ملك آرا پسر سوم فتحعلیشاه در سال ۱۲۰۳ هجری قمری متولد و در سال ۱۲۱۴ ق. در سن ۱۲ سالگی بحکومت

مازندران منصوب شد و میرزا نصرالله علی آبادی<sup>۲</sup> که در سال ۱۲۱۳ ق. وزیر فارس بود و حسینقلی خان قاجار حاکم فارس برادر فتحعلیشاه او را کور کرده بود در حال کوری به وزارت و پیشکاری محمدقلی میرزا برقرار گردید.



در سال ۱۲۲۸ ق. که یوسف خواجه کاشغری جمعی از ترکمن‌های طوائف کوکلان و یموت را دور خود جمع کرده بخیال مملکت‌ستانی افتاد، محمدولی میرزا والی خراسان بامر فتحعلیشاه با خوانین خراسان برای دفع او به گرگان آمده اورا شکست داد و نامبرده برای اینکه دستگیر نشود گریخت و بمیان ترکمن‌های مسرید خود رفت. پس از عزیمت محمدولی میرزا به خراسان یوسف خواجه کاشغری دوباره با بیست هزار سوار ترکمن باسترآباد آمده درکنار رود گرگان با شاهزاده محمدقلی میرزا که حاکم مازندران بود جنگ کرد و لشکریان شاهزاده را در اولین حمله عقب‌راند و چون خود در جلوسپاه حرکت میکرد در این هنگام ناگاه مردی از طائفه گرایلی اورا شناخته سینه‌اش را هدف گلوله قرار داد و بهمان تیر درگذشت. ترکمن‌ها که این وضع را مشاهده کردند مقاومتی از خود نشان نداده متفرق شده و فرار نمودند.

پس از طغیان و کشته شدن یوسف خواجه کاشغری در گرگان نوبت عصیان به محمدخان قاجار عزالدین لو حاکم استرآباد رسید و او بر علیه دولت مرکزی طغیان و قیام کرد و بسا سی هزار سوار ترکمان برای تسخیر تهران عازم شد لکن این‌مرد با این عده بشمارد خود محل با اشاره دولت دستگیر شده و مغلولاً به نزد فتحعلیشاه فرستاده شد و پس از ورود او و برادرش امیرخان بامرشاه کشته شدند و از این تاریخ حکومت گرگان نیز ضمیمه مازندران شده به محمدقلی میرزا واگذار گردید و ضمناً در این سال نامبرده ملقب به ملک‌آرا نیز گردید.

در ایامیکه محمدقلی میرزا حکومت مازندران و استرآباد را باهم داشت بدیع‌الزمان میرزا پسر چهارم وی که ملقب به صاحب‌اختیار شده بود از طرف پدر نائب‌الحکومه استرآباد (گرگان) بود. در سال ۱۲۵۰ ق. پس از مرگ فتحعلیشاه شصت پسر از او باقی ماند و بیشتر آنان در ایالات و ولایات ایران حاکم بودند و هر یک دم از استقلال زده و مدعی سلطنت برادرزاده جوان خود بودند و حرف حسابیشان هم این بود که با بودن اولاد بلا فصل پادشاه چگونه ممکن است که نوه پادشاه شاه شود. در این هنگام مسن‌ترین اولاد فتحعلی-شاه محمدقلی میرزا ملک‌آرا حاکم مازندران و استرآباد بود و بالطبع او هم زیر بار اطاعت برادرزاده جوان خود محمد میرزا بهیچ وجه نمی‌رفت لکن چیزی نگذشت که تمام شاهزادگان متدرجاً و متناوباً بواسطه کفایت و درایت و حسن تدبیر و سیاست شخص قائم مقام سیاستمدار معروف و ارزنده ایران که میخواست محمد میرزا پسر عباس میرزا نائب السلطنه شاه شود<sup>۱</sup> همگی از محمدشاه اطاعت کرده و او بموجب فصل هفتم عهدنامه ترکمانچای شاه شد. محمدشاه یکماه پس از ورود خود به تهران بصوابدید قائم مقام میرزا فضل‌الله مستوفی

۱- بعضی از مورخین ۵۷ نفر نوشته‌اند.

۲- البته باموافقت دول روس و انگلیس.

نصیرالملک علی آبادی را برای آوردن محمدقلی میرزا روانه مازندران نمود و او با تمهیدات و مساعی که بکار برد ملک آرا و پسر چهارم وی بدیع الزمان میرزا صاحب اختیار<sup>۱</sup> که از قبل او حکومت استرآباد را داشت با خود به تهران آورد<sup>۲</sup> و بجای او فضلعلی خان بیگلریکی قراباغی بحکومت مازندران منصوب شد. پس از چندی که از ورود محمدقلی میرزا گذشت او را به همدان تبعید کردند. علت تبعید ملک آرا به همدان بیشتر برای این بود که چون در این تاریخ بزرگترین اولاد فتحعلی شاه بود به محمدشاه برادرزاده خود چندان اعتنائی نداشت مثلاً هر وقت که بحضور شاه می آمد تعظیم نمی کرد و بی اجازه او می نشست و در گفتگوی پادشاه مانند زمانهای پیش با او تکلم مینمود. شاه چون وضع او را چنین دید دستور داد که میرزا موسی خان برادر میرزا نبی خان امیر دیوان او را برداشته با خود بهمدان ببرد و در آنجا متوقف و ساکن نماید. ملک آرا تا اواخر عمر در همدان در حال تبعید بسر میبرد و بعد او را به تهران آوردند و در سال ۱۲۸۹ ق. در سن ۸۷ سالگی درگذشت.

محمدقلی میرزا ملک آراء برادر مادری ابراهیم خان قاجار ظهیرالدوله است که مدت ۲۲ سال حاکم کرمان بود. آغا محمد خان قاجار پس از فوت مهدیقلی خان برادراندر خود زن او را با طفلش ابراهیم خان به بابا خان برادرزاده خویش (پسر حسینقلی خان) که بعدها به فتحعلیشاه معروف گردید سپرد. بابا خان آن زن یعنی بیوه عم خود را به زوجیت خویش درآورد و از او سه طفل پیدا کرد، دو دختر و همین محمدقلی میرزا، بنابراین محمدقلی میرزا ملک آرا با ابراهیم خان ظهیرالدوله پدر حاج محمد کریم خان (از پیشوایان فرقه شیخیه) برادر مادری و برادر زن می باشد. محمدقلی میرزا ملک آرا خودش را بشکل و قیافه پدرش فتحعلیشاه مخصوصاً از حیث داشتن ریش بلند درست می کرده و شعر هم می گفته و تخلص شعریش خسروی بوده است.

محمدقلی خان مخبرالملک متولد سال ۱۲۴۴ خورشیدی پسر چهارم

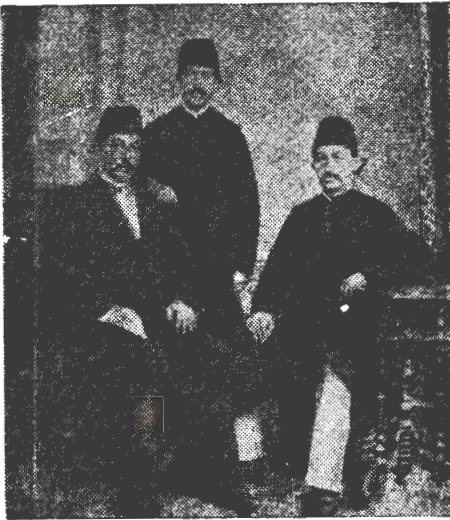
### محمدقلی

علیقلی خان مخبرالدوله پسر رضاقلی خان هدایت مورخ و مؤلف چندین

کتاب. تحصیلات محمدقلی خان ابتداء در تهران و بعد در پاریس تکمیل شد. در سال ۱۳۰۰ هجری قمری که برادر بزرگش مرتضی قلی خان (صنیع الدوله) از طرف ناصرالدین شاه برای سفارش ساختن کشتی به اروپا رفت مخبرالملک را نیز با خود برد و در آنجا مشغول به تحصیل گردید نامبرده از اشخاص درستکار و در درستی و حسن عمل در تهران شهرت داشت. در سال ۱۳۱۵ قمری پس از درگذشت پدرش مخبرالدوله هنگامیکه با اتفاق برادران طبق معمول بحضور مظفرالدینشاه رسیدند از طرف شاه حسینقلی خان برادر بزرگ که مخبرالملک لقب داشت

۱- پدر نادر میرزا مؤلف تاریخ تبریز و چند تألیف دیگر.

۲- ورود محمدشاه به تهران ۱۹ شعبان و مأموریت نصیرالملک ۱۹ رمضان ۱۲۵۰



از راست به چپ : مهدقلی مخبر السلطنه - محمدقلی

مخبر الملک - مرتضی قلی صنیع الدوله

و ریاست مجلس را قبول نمود . سپس نمایندگان میرزا اسمعیل خان ممتازالدوله را بجای او بریاست مجلس انتخاب کردند .

روزنامه حبل المتین چاپ تهران در شماره ۱۱۴ روز ۲ شعبان ۱۳۲۵ قمری شرحی باو نسبت میدهد که در مجلس گفته است : « ملت ایران لله لازم دارد » . پس از توپ بستن مجلس آکاری نداشته لیکن در سال ۱۳۲۷ ق. رئیس ضرابخانه گردید و مکرر نامزد وزارت شد ولی باز قبول نمی کرد بالاخره در سال ۱۳۳۶ ق. (۱۲۹۶ خورشیدی) در کابینه میرزا حسنخان مستوفی الممالک بوزارت مالیه منصوب گردید . مخبر الملک هدایت در آذرماه ۱۳۲۹ خورشیدی در سن ۸۵ سالگی در تهران درگذشت .

محمدقلیخان افشار ارومی از بستگان نزدیک و کشیکچی باشی

### محمدقلی

نادرشاه و در سفر و حضر همه اوقات با او بوده و ضمناً مؤثرترین

فرد در کشتن نادرشاه میباشد .

بازن طبیب مخصوص نادرشاه راجع بسمت خود و کشته شدن نادرشاه و شرح حال محمدقلیخان یکی از کشتندگان او چنین نویسد : و در این هنگام هنوز سال ۱۷۴۶ مسیحی<sup>۳</sup>

۱- ۱۷ شعبان ۱۳۲۴ ه. ق. برابر با ۱۳ مهرماه ۱۲۸۵ خ. و ۱۷ اکتبر ۱۹۰۶ م.

۲- در ۲۳ جمادی الثانیه ۱۳۲۶ ه. ق. برابر با ۲ تیرماه ۱۲۸۷ خ. و ۲۳ ژوئن

۱۹۰۸ م.

۳- ۱۱۵۹ هجری قمری .

پایان نرسیده بود که من بمقام طبیب اول پادشاه ایران رسیدم . مقصود من از این نگارش نه این است که شرح سرگذشت‌های خود را به شرح سرگذشت‌های او بیامیزم . بلکه میخواهم بنمایانم که مرا یارای آن است که اعمال ایام او را در دوران پادشاهی او را بواقع باز نمایم زیرا که بنام طبیب اول پادشاه مجبور بودم که در همه جا و در همه وقت او را همراه باشم و در هنگامی هم که مقتول شد چادر من در همسایگی چادر او جای داشت . نادرشاه نیک میدید و شك نداشت که چندی است توطئه‌ای برضد او چیده شده است و زندگی او در خطر است ولی عاملان توطئه را نمیشناخت . در میان درباریان ، ناراضی‌ترو شورش طلب تر از همه کس ، دوتن بودند . یکی محمدقلیخان که خویش او بود و سرداری نگهبانان او را داشت دوم صلاح خان<sup>۱</sup> که مباشر و ناظر خانه او بود . نادرشاه را باکی از صلاح خان نبود زیرا شغلش اقتضاء نمی کرد که او را در لشکریان نفوذی باشد و بیم او بیشتر از محمدقلیخان بود که پردی رشید و جنگی بود و قدر و ارزش نظامی داشت و صاحب منصبان او را اعتبار و احترامی بسزا گذاشتندی پس تمام بدگمانیهای پادشاه بساو متوجه بود و خواست که از آن فتنه جلو گیری بکند .

نادرشاه در اردوی خود چهار هزار تن سپاهی از افغانان داشت که این افواج از یک طرف او را از جان مخلص و فدائی بودند و از طرف دیگر دشمنان ایرانیان<sup>۲</sup> بودند در همان شب که نوزدهم ماه ژون را به بیستم آن ماه می پیوست نادرشاه تمام سرداران افغانان را بخواند و به ایشان گفت : « من از نگهبانان خود خرسند نیستم و چون علاقه ، درستی و دلیری شما بر من هویدا است شمارا مأمور می کنم که فردا هنگام بامداد همه صاحب منصبان ایران را بازداشت نمائید و بزنجیر بکشید و اگر احیاناً کسی از ایشان گستاخی نماید و در مقام مقاومت برآید از کشتن او دریغ ندارید . مقصود محافظت شخصی من است و من مراقبت جان خود را به شما میسپارم .

سرداران افغانان از چنین اظهار لطف و مهربانی شاهانه و اعتماد شخص شاهنشاه شادان شدند و زود سر بازان خود را مجهز و آماده ساختند . اما این فرمان چندان پنهان نماند که به بیرون نترابد . شورشیان و ناراضی‌ها از قضیه خبردار شدند . محمدقلیخان که در همه جا جاسوس داشت صلاح خان را آگاه گردانید . این دوسر کرده با امضای سندی کتبی هردو سوگند خوردند که یکدیگر را ترك نکینند و در همان شب دشمن مشترك خود را که فرمان مرگ ایشان را برای روز آینده داده بود بکشند . پس آن سند را به شصت تن از سرداران که محرم ایشان بودند بنمودند و ایشان را متقاعد کردند که این اقدام و انتقام حمایت ایشان

۱- بازن محمد صالح خان قرقلوی افشار ابیوردی سرتیپ فوج خاصه را در همه جا صلاح خان نام میبرد .

۲- خیلی مایه تعجب و باعث شکفت است اقوامی که دارای يك ریشه - يك نژاد - يك زبان و يك مذهبند بواسطه اختلاف در فروع و مذاهب ، از نادانی ، این اندازه باهم دشمنی داشته اند امید است که در آینده بزودی زود پس از اینکه فرهنگ ایران و افغانستان بمرتبه اعلی رسید و بی به اصل خود برآید و خود را شناختند دیگر این اختلافات و تعصبات جاهلانه و برادر کشی که در سابق بوده از هردو ملت رخت بریندد و اتفاق و اتحاد برادرانه هم نژادی و هم زبانی جایگزین آن گردد .

را تأمین میکند زیرا که افغانان حکم دارند که ایشان را فردا دستگیر نمایند. همه این سرداران سندرا امضاء کردند و متعهد شدند در ساعتی که برای اجرای امر معین خواهد شد حضور بهم رسانند و آن ساعت هنگام غروب ماه بود که در حدود دو ساعت پس از نیمه شب میشد. نمدانم فشار بی صبری بود یا هوس خود نمائی که پا نزده و یا شانزده تن از سرکشان را پیش از رسیدن ساعت موعود به میعاد کشیده بود..

شورشیان پای اندر خیمه پادشاهی نهادند و آنچه را که مانع گذشتن ایشان میشد در هم شکستند و از هم گسستند تا بخوابگاه آن شاهنشاه بخت برگشته رسیدند. بانك و خروش او را بیدار کرد و با آواز دهشت آوری فریاد زد: «کیست؟ شمشیر من کجاست؟ اسلحه مرا بیاورید!». از شنیدن این سخنان شورشیان را بیم برداشت و پس رفتند ولی هنوز چند گام بیش برنداشته بودند که آن دو دامن زن آتش شورش نمایان شدند ایشان را جرأت و اطمینان دادند و ترغیب کردند و وادار نمودند که به همراهی ایشان پای در چادر گذارند. طهماسب قلی خان (نادرشاه) هنوز رخت نبوشیده بود نخست محمد قلی خان پیش دوید و یک ضربت شمشیر چنان به او حواله کرد که شاه راسرنگون ساخت و از پای در انداخت دو یاسه تن نیز از او سرمشق گرفتند. پادشاه بدبخت که در خون خود شناور بود کوشید که بر خیزد ولی قوت بجای نبود.

پس گفت: «چرا مرا می کشید؟ حیات مرا به من باز گذارید هر چه دارم از آن شما باشد. نادرشاه هنوز سخن میگفت که بناگاه صلاح خان که شمشیر بدست داشت بدو تاخت و سروی را برید و بدست سربازی داد که آن را نزد علی قلی خان<sup>۱</sup> که هنوز در هرات بود به برد آن سرباز در راه کشته شد و آن سرروزی به شاهزاده رسید که سه هفته از بریده شدن آن گذشته بود». و نیز بازن موصوف راجع به عاقبت کار این شخص چنین گوید:

«محمد قلی خان که موجد توطئه برضد طهماسب قلی خان<sup>۲</sup> بود توطئه دیگری برضد عادلشاه چید عادلشاه همچنان او را در شغل خود که ریاست نگهبانان<sup>۳</sup> بود باقی گذاشته بود و او را غرق دریای نیکوئیهای خویش گردانیده بود اما این خائن در حقیقت میخواست راهی برای رسیدن خود به تخت سلطنت باز نماید از قضاء پادشاه از توطئه آگاهی یافت و از زمان و مکان آن اطلاع کامل پیدا کرد ولی تجاهر نمود چون به مشهد برگشت مقصرا بازداشت و پس از آنکه او را از ناسپاسی و خیانت اوسخت توبیخ کرد فرمود تا چشمانش را بکنند آنگاه دستور داد که او را بحر مسرای نادرشاه ببرند و بدست زنان نادرشاه که مرگ او را بجان میخواستند بپارند تا آنچنانکه آرزو دارند او را شکنجه کنند و داد خویش بستانند. زنان نادرشاه، به محض دیدن قاتل سرور خود، در وی افتادند و با مته و مقران بدو تاختند و تا اندک نیروئی در تن داشت شکنجه او را قطع نکردند و پس از تحمل هزاران رنج و عذاب جان داد.

### پایان جلد سوم

- ۱- پسر بزرگ ابراهیم خان ظهیرالدوله برادر نادرشاه.
- ۲- بطوریکه پیش گفته شد بازن طبیب مخصوص نادرشاه در نامه های خود نادرشاه را بیشتر به نام طهماسب قلی خان ذکر میکند.
- ۳- کشیکچی باشی.

# فهرست‌ها





## فهرست اعلام

### «آ»

آتیلا ۴۷۰  
 آزادخان افغان ۶۰-۶۱-۱۶۸-۱۷۰-  
 ۱۷۱-۲۶۷-۳۶۷-۳۶۹-۴۶۹  
 آزادخان هوتکی غلیجائی غلیز ←  
 آزادخان افغان  
 آصف الدوله ۲۶۸  
 آصف الدوله الهیارخان ۴۶۷  
 آصف الدوله شاهسون ← غلامرضا خان  
 شهاب الملك  
 آصف الدوله شیرازی ← عبدالوهاب خان  
 شیرازی نصیرالدوله  
 آصف الدوله ← محمدقلی خان آصف الدوله  
 آغا بشارت ۴۷  
 آقا بابا ملك الاطباء [حاج ...] ۲۰  
 آقا جان سنوری ۳۰۹  
 آقاخان تلخ (امین الصحه) ۵-۶  
 آقاخان محلانی [ ... اول] ۱۰۹-۱۱۱-  
 ۲۹۱-۲۹۷-۴۲۴  
 آقاخان نوری صدراعظم [میرزا ...] ۶۸

۸۲-۸۳-۸۷-۹۴-۹۵-۹۶-  
 ۱۰۶-۱۰۷-۱۲۷-۱۴۵-۱۴۶-  
 ۱۴۷-۱۴۸-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۷-  
 ۱۹۳-۲۱۶-۲۳۰-۲۳۱-۲۶۷-  
 ۲۶۸-۲۸۶-۳۸۱-۴۰۶-۴۰۷-  
 ۴۵۹-۴۶۵  
 آقاداتی ← مردك (اعتماد حضرت)  
 آقازاده اعتمادالسادات ۱۰۲-۱۰۳-  
 آقاسی صدراعظم [حاج میرزا ...] ۲۱-  
 ۱۰۶-۱۰۸-۱۱۰-۱۳۸-۱۵۶-  
 ۲۳۵-۲۴۶-۳۲۳-۳۲۹-۳۷۲-  
 ۴۴۶  
 آنتوان کتایچی (کتایچی خان) ۱۶۱

### «الف»

ابدالخان کردجهان بیگلر [خان ...] ۴۷۰  
 ابراهیم امین السلطان [آقا ...] ۱۳۴-  
 ۱۳۵-۱۴۲-۱۴۳-۱۷۶-۲۰۷-  
 ۳۴۱-۳۵۰  
 ابراهیم [حاج ...] (پسر حاج هاشم واحدالمین)  
 ۲۸۲

- ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) ۳-۱۰۴-۲۶۶  
 ابراهیم خان ۱۶۸  
 ابراهیم خان اشرفی مازندرانی ۱۸۷  
 ابراهیم خان بغایری ۳۹۰  
 ابراهیم خان بیگلربیگی فارس ← ابراهیم کلانتر شیراز [حاج ...]  
 ابراهیم خان شیرازی صدراعظم [حاج ...]  
 ۶۴-۳۷۹-۳۹۲-۳۹۶-۴۵۹  
 ۳۷۹-۳۹۲-۳۹۶-۴۵۹  
 ابراهیم خان صدیق الممالک شیبانی [حاج ...]  
 میرزا ... ۱۳۴-۲۲۸  
 ابراهیم خان ظهیرالدوله ۴۶۲-۴۶۳-  
 ۴۷۳-۴۷۶  
 ابراهیم خان معاون الدوله [میرزا ...]  
 ۸۶-۴۵۷  
 ابراهیم خان منشی زاده [میرزا ...] ۳۸۲  
 ابراهیم خان مهندس [میرزا ...] ۴۴۷  
 ابراهیم خان ناظر (ناظر الدوله) ۱۹۷  
 ابراهیم خان هزاره ۲۳۹  
 ابراهیم خلیل خان جوانشیر ۷۸-۲۵۴-  
 ۳۹۳  
 ابراهیم زنجانی [شیخ ...] ۱۰۴  
 ابراهیم شاه (ابراهیم خان- برادر نادر شاه)  
 ۵۹-۱۴۰-۱۴۱-۳۷۸-۳۷۹  
 ابراهیم مستوفی [میرزا ...] ۴۵۹  
 ابراهیم میرزا ۳۶۷  
 ابراهیم [میرزا ...] ۱۴۲-۱۴۳  
 ابوالحسن جلوه حکیم [میرزا ...] ۴۰۳  
 ۴۱۵  
 ابوالحسن خان ایلچی [میرزا ...] ۴۴۵  
 ابوالحسن خان شیرازی [میرزا ...] ۴۴۵  
 ابوالحسن خان غفاری صنیع الملک [میرزا ...] ۲۶۱  
 ابوالحسن خان مشیر الملک شیرازی [میرزا ...]  
 ۲۶۱-۲۷۱-۳۲۹-۴۲۹  
 ابوالحسن خان [میرزا ...] ۱۸۸  
 ابوالحسن کمال [میرزا ...] ۲۷۷  
 ابوالحسن میرزا شیخ رئیس قاجار ۹۲-  
 ۳۱۰  
 ابوالحسن معمار [حاجی ...] ۲۵  
 ابوالعلائی شاعر ۲۷۳  
 ابوالفتح خان (پسر کریمخان وکیل)  
 ۱-۲۸۱-۴۱۲-۴۱۳  
 ابوالفتح خان صارم الدوله ۱۵۷  
 ابوالفتح خان نیک جو (مترجم السلطنه) ۴۴۳  
 ابوالفتح خان هفت لنگ بختیاری ۱۶۸  
 ابوالفتح میرزا سالار الدوله ۲۱۵-۴۴۲  
 ابوالفضل عباس بن علی (ع) [حضرت ...]  
 ۳۸۰  
 ابوالقاسم [حاج سید ...] (امام جمعه تهران)  
 ۹۶-۹۷  
 ابوالقاسم [حاج میرزا ...] (امام جمعه تهران)  
 ۲۱۸  
 ابوالقاسم ایروانی [میرزا ...] ۱۱۰-  
 ابوالقاسم بزاز [سید ...] ۲۲-۲۴-۲۶-  
 ۴۳-۴۷  
 ابوالقاسم حجت [سید ...] ۲۸۶-  
 ابوالقاسم خان ابراهیمی قاجار [حاج ...]-  
 ۱۳۸  
 ابوالقاسم خان قراگزلوی همدانی ۱۶-  
 ۳۴۶

ابوالقاسم خان گروسی - ۴۶۳  
 ابوالقاسم خان ناصرالملک (نائب السلطنه) -  
 ۴۰۹  
 ابوالقاسم شریفی حسینی [میرزا ...] -  
 ۳۷۷-۲۸۱  
 ابوالقاسم [شیخ ...] - ۴۳۰  
 ابوالقاسم عارف قزوینی [میرزا ...] - ۳۳  
 ابوالقاسم فراهانی قائم مقام [میرزا ...] - ۶۹  
 ۹۲-۱۰۸-۱۱۰-۱۳۱-۲۲۹-۲۳۵  
 ۲۴۶-۲۵۸-۲۵۹-۳۰۰  
 ابوالقاسم قمی [میرزا ...] - ۳۰۴  
 ابوالقاسم معین الملک [میرزا ...] - ۴  
 ابوالقاسم نائینی [میرزا ...] - ۲۰  
 ابوالنصر میرزا (حسام السلطنه) - ۳۴۰  
 ابوتراب خان کاشی [میرزا ...] - ۴۴۳  
 ابوتراب خان مختارالدوله - ۴۴۳  
 ابوتراب خان نظم الدوله خواجه نظریان  
 [میرزا ...] ۳۸۶-۳۸۷-۴۶۲  
 ابوتراب [سید ...] [نوه شاه سلطان حسین]  
 ۳۶۹  
 ابوتراب [شیخ ...] - ۴۶۰  
 ابوتراب [میرزا ...] - ۱۶۸  
 ابوذر جندب بن جناده غفاری - ۲۶۳  
 ابوسعید میرزا (پسر حسام السلطنه) - ۳۱۱  
 ابوطالب (حزین) - ۴۲۹  
 ابوطالب زنجانی [حاج میرزا ...] - ۱۰۰  
 ۱۰۲  
 ابوقداره حسینی (والی صارم السلطنه)  
 ابومسلم خراسانی - ۲۷۰  
 اتابک اعظم ← علی اصغر خان امین السلطان  
 [میرزا ...]  
 احترام السلطنه (دختر ولیعهد) - ۱۳۶  
 احتساب الملک (تقی خان) - ۳۴۶

احتساب الدوله ← سلطان اویس میرزا  
 احسان اله خان - ۲۰۰  
 احسان خان (پسر کلعلی خان نخجوانی) -  
 ۳۰۰  
 احمد آقا خان امیر احمدی [سپهبد ...] -  
 ۲۱۵-۱۴  
 احمد [آقا سید ...] - ۳۹۵  
 احمد احسائی [شیخ ...] - ۱۳۷-۲۵۶  
 ۲۸۹-۴۵۲  
 احمد بیک (اختر) - ۵۰  
 احمد پاشا - ۲۲۴-۴۳۱  
 احمد خان پیشخدمت (پسر کیوف خان) - ۳۴۶  
 احمد خان (تفنگچی آقاسی) - ۷۵  
 احمد خان دریاییگی [میرزا ...] - ۲۲۸  
 احمد خان سوم [سلطان ...] - ۲۲۳  
 احمد خان علاء الدوله [میرزا ...] - ۹  
 ۱۳۶-۱۶۶-۴۰۰  
 احمد خان مشیر السلطنه [میرزا ...] - ۴۵۷  
 احمد خان نائب دوم [میرزا ...] - ۲۸۹  
 احمد خان نوائی (عمید الملک) - ۱۲۷  
 ۳۴۷-۴۷۱  
 احمد روحی [شیخ ...] - ۳۳۰  
 احمد سلطان مروی - ۱۲۶-۲۲۵-۲۲۶  
 احمد [سید ...] - ۱۳۸  
 احمد شاه درائی (ابدائی-سدوزائی) - ۱۸۹  
 ۲۶۲-۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹  
 احمد شاه قاجار - ۷-۱۰-۱۱۵-۱۱۶-۱۴۲  
 ۱۶۱-۲۱۴  
 احمد [شیخ ...] - ۴۲۷  
 احمد [میرزا ...] - ۸۰  
 احمد طبیب اصفهانی - ۱۶۷-۲۵۱  
 احمد عبدالوهابی - ۲۳۷

- احمد عضدالدوله [سلطان...] [موچول میرزا] ۱۱۲  
 ۳۸۹-۱۸۹- استانی لین پول  
 ۴۳۰-۲۳۷- اسحق خان قرائی  
 ۴۴۸- اسحق خان مفخم الدوله  
 ۴۲۹- اسحق شیخ الاسلام [ملا...]  
 ۹۲- اسحق [میرزا...] (نبیره میرزا بزرگ)-  
 ۳۰۶- اسداله [حاج سید...] (پسرحجة الاسلام).  
 ۳۸۲- اسداله خان ابو الفتح زاده  
 ۴۵۹- اسداله خان (پسر اعتمادالدوله)  
 ۹۴- اسداله خان ناظم الدوله [میرزا...]  
 ۲۰۹-۲۱۰-۳۴۵- اسداله خان نوائی [میرزا...]  
 ۱۰۸- اسداله خان نوری [میرزا...] (لشکر نویس)-  
 ۴۰۷-۱۰۶- بشاشی  
 ۳۷۶-۸۶- اسداله میرزا  
 ۴۵۷- اسدبهادر (یمین خاقان)  
 ۴۳۱- اسدخان بختیاری  
 ۱۶۴- اسدخان (برادر کریم خان)  
 ۱۶۳- اسرافیل کربلائی اوف  
 ۴۴۱- اسعد بختیاری [سردار...]  
 ۱۰۹- اسفندیار خان  
 ۱۶۳- اسکندر (پسر زال)  
 ۲۴۹-۱۶۵-۱۶۴- اسکندر خان قوآنلو  
 ۴۰۷-۴۱۴- اسمعیل آقامکری  
 ۲۵۳- اسمعیل اول [شاه...]  
 ۲۸۱- اسمعیل جدید الاسلام [آقا...]  
 ۸۳- اسمعیل خان امین الملک [میرزا...]  
 ۱۷۶-۴۱۸-۴۶۴- اسمعیل خان خزیمه  
 ۲۲۶- احمد علی خان مجاهد - ۱۰۴  
 ۱۰۹- احمد علی خان وزیر کرمانی  
 ۳۲۳-۲۳۹-۲۳۸- احمد علی میرزا  
 ۲۷۲-۱۶۱- اجمد قوام (قوام السلطنه)  
 ۳۶۴-۳۴۸-۳۴۲-۳۲۴-۲۸۶  
 ۳۹۷-۳۸۲-۳۱۱- احمد میرزا عضدالدوله [شاهزاده سلطان...]  
 ۲۰۳- احمد متین دفتری [دکتر...]  
 ۲۹۷-۲۹۶- احمد محلاتی [میرزا...]  
 ۴۶۸-۴۳۷-۴۴۳-۴۴۱- احمد میرزا  
 ۸۰- احمد [میرزا...]  
 ۳۶۴- احمد میرزا معین الدوله  
 ۸۴- احمد نراقی [حاج ملا...]  
 ۲۱- اخترالدوله (دختر ناصرالدین شاه)  
 ۴۲- اخئی فرج زنجانی [شیخ...]  
 ۱۶- ادوارد براون (مستشرق انگلیسی)  
 ۱۴۵-۱۰۵-۱۰۰-۹۹-۹۷-۶۵-۴۸-۴۴۲-۴۱۵-۴۰۴-۳۲۹-۱۸۱-۱۷۶-۱۵۰  
 ۲۶۱- ادوارد برجیس انگلیسی  
 ۱۶۳- ادوارد کناچی  
 ۴۰- ادوارد هفتم  
 ادیب الماک ← محمد باقر خان ادیب الماک  
 ۹۴- اراض خان سرخسی  
 ۱۰۸-۱۰۶-۸۱- اردشیر میرزا رکن الدوله  
 ۳۱۲- ارغون میرزا - ۳۰۰  
 ۲۰۹- ارفع الدوله  
 ۱۴۷- استانی [لرد...]

اعتماد السلطنه ← محمد حسنخان اعتماد.  
السلطنه صنيع الدوله  
اغول بيكى خانم (زن ناصرالدينشاه) - ۴۷  
افتخار السلطنه ← ايران الملوك  
افراسياب - ۲۴۸  
افشار بيك ← محمد تقى حاجب الدوله افشار  
اقبال الدوله ← محمد خان اقبال الدوله -  
[ميرزا ...]  
اقبال الملك ← محمد اقبال الملك [ميرزا ...]  
اكبر خان بيگلر بيكى - ۵۱-۵۲  
اكبر شاه روضه خان [سيد ...] - ۱۰۰-۱۰۱  
الكساندر سوم - ۴۰۰  
الكساندر نيكلوويچ - ۲۱۹  
الله قلى خان (پسر محمد رحيم خان) ۹۳  
الله قلى ميرزا (الله قلى خان ايلخانى) ۴۶۰  
الله وردى خان توپچى باشى ۲۱۲-۴۱۱  
الله وردى ميرزا ۴۰۸  
الله يار خان آصف الدوله قاجار دولو ۹۲ -  
۱۳۱-۱۹۲-۲۳۲-۲۴۶-۳۰۷ -  
۳۷۷-۴۶۷  
ام الخاقان ۴۰۳  
امام جمعه خوئى ۱۹۹  
امام قلى خان بختيارى [حاج ...] - ۱۸۱  
امام قلى ميرزا عماد الدوله - ۸۸-۹۰-۱۴۷  
۱۵۲-۱۷۸-۲۳۵-۳۳۳-۳۴۱  
امام ويردى ميرزا ايلخانى - ۱۰۸-۳۱۱-  
۳۷۶-۳۹۳  
امان اله خان افشار - ۸۲  
امان اله خان چراغ برقى - ۴۴۰  
امان اله خان دوم غلامشاه خان  
امير ال پوپوف - ۴۰

اسماعيل خان سوادكوهى - ۵۳  
اسماعيل خان عرب عامرى - ۲۶۳  
اسماعيل خان قاجار قوانلو - ۱۲۴  
اسماعيل خان [ميرزا ...] ۲۷۸  
اسماعيل سوم [شاه ...] - ۱۶۸-۱۶۹-  
۳۶۹  
اسماعيل صدر [سيد ...] - ۳۰۲-۳۲۷  
اسماعيل صفوى [شاه ...] - ۴۷۱  
اسماعيل ميرزا - ۲۵۸  
اسماعيل [ميرزا ...] ۳۹۴  
اسماعيل واعظ سبزواري [حاج ملا ...] -  
۴۰۶  
اسماعيل يهودى - ۲۲  
اشرف افغان (هوتكى، غليجائى، غليزائى)  
۵۹-۶۰-۷۶-۲۲۳-۳۷۷  
اشرف السلطنه (زن اعتماد السلطنه) - ۳۳۴-  
۳۴۰-۳۴۱-۳۴۷  
اشرف الملوك فخر الدوله - ۱۹۹  
اصغر زاغى - ۲۲  
اصلا نخان قرخلوى افشار [امير ...] - ۱۴۰  
اصلا نخان قوانلو مجد الدوله [امير ...]  
۱۲۸-۲۱۹-۳۱۳-۴۲۸-۴۶۰-۴۷۱  
اصلا نخان قوللر آقاسى - ۴۲۳  
اعتضاد الدوله ← سليمان خان قاجار قوانلو  
[امير ...]  
اعتضاد السلطنه ← على قلى ميرزا اعتضاد السلطنه  
اعتماد الحرم ← حاج سرور خان  
اعتماد الدوله ← آقا خان صدر اعظم نورى  
اعتماد الدوله شيرازى ← ابراهيم خان شيرازى  
صدر اعظم ...



امیر تومان -- کریمخان ارجمندی ...

امیر حسین ۵۹

امیر خان (برادر محمدحان قاجار) ۴۷۲-

امیر خان بیک قرخلوی افشار ۲۲۴-۲۲۵-

۴۲۳

امیر خان ۸۷-۲۲۸

امیر خواجه نوری ۳۳

امیر (ع) [حضرت ...] علی (ع) [حضرت ...]

امیر معصوم -- بیگی جان اوزبک

امیر مفتخ -- لطفعلی خان ظفر السلطان

امیر نظام -- تقی خان امیر کبیر [میرزا ...]

امیر نظام -- محمدخان زنگنه [میرزا ...]

امیر نظام -- محمدقاسم خان

امین اقدس (امینه اقدس) ۱۵-۲۰-۲۲-

۲۴-۳۵-۳۹-۴۲-۴۳-۴۴-۴۷-

۱۵۳-۳۴۰

امین الدوله -- ۱۵۴-۳۰۳-۳۸۶-

۴۲۵-۴۵۶-۴۵۷-۴۶۱

امین الدوله -- علی خان [حاج میرزا ...]

امین الدوله -- علی رضا خان [میرزا ...]

امین الدوله -- عبدالله خان امین الدوله

امین الدوله -- هاشم خان امین الدوله [میرزا ...]

امین السلطان (آقا ابراهیم) -- ابراهیم امین-

السلطان [آقا ...]

امین السلطان (میرزا علی اصغر خان) ۸۸-

۱۵۴-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۳۳۸-

۳۳۹-۳۴۰-۳۴۲-۳۴۴-۳۴۵-

۳۴۶-۳۴۹-۳۵۲-۳۵۴-۳۵۵-

۳۵۶-۳۵۷-۳۷۳-۳۸۵-۳۸۶-

۳۸۷-۳۸۸-۴۰۱-۴۰۲-۴۱۵-

۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۶-۴۵۶-۴۶۱

امین السلطنه [حاج ...] -- محمدعلی خان

امین السلطنه [حاج ...]

امین الصحه [آقا خان ...] ۵-

امین الملك -- اسماعیل خان امین الملك

[میرزا ...]

امین حضرت تبریزی ۱۲۵

امین حضور -- علی آشتیانی [آقا ...]

امین خاقان -- ملیچک اول

امین خلوت -- غلامحسین غفاری

امین خلوت -- محمدخان [میرزا ...]

امین خلوت -- محمد خان اقبال الدوله

[میرزا ...]

امین نظام -- محمدصادق خان امین الدوله

امین همایون (غلامعلی خان) ۱۹-۲۶۵-

انتصار السلطنه -- خان باباخان

انیس -- محمدعلی زنوزی [میرزا ...]

انیس الدوله (فاطمه) ۳۵-۳۶-۴۶-

۱۵۳-۲۲۱-۳۰۹-۳۱۵-۳۱۷

اویس میرزا [سلطان ...] ۲۸-۹۰-

ایران الملوك ۳۳-۳۴

ایرج میرزا ۱۲۴-

ایناق (ایماق) ۱۶۸-

ایوان پاسکیویچ ۶۱-۲۴۵-۳۰۰-

## «ب»

باب -- سیدعلی محمد باب

بابابیک [آقا ...] ۴۰۶-

بابا حکیم باشی [دکتر میرزا ...] ۲۱۶-

۳۷۶

باباخان (فتحعلیشاه) ۱۲۵-۱۸۴-۱۸۵-

۱۸۹-۱۹۰-۲۳۴-۲۴۹-۴۴۳-

۴۷۳

باباعلی بیك كوسه احمدلوی افشار - ۱۷۸

بابا ملك الاطباء رشتی [حاجی آقا ...] -

۱۳۹

بارون ژلیوس دوریتز - ۲۱۶

بازن - ۱۴۱-۳۶۷

باقر [حاج ملا ...] - ۴۰۶

باقر (محمد باقر خان سعد السلطنه) [آقا ...]

۱۴۴

باقر خان - ۱۸۳-۳۹۶

باقر خان مستوفی علی آبادی [میرزا ...] -

۱۹۷

باقر خوشنویس [میرزا ...] - ۱۴۹

باقر سلطان نوری - ۳۹۱

بالا خان معین نظام سردار افخم [آقا ...]

۱۶۰

ببی توف - ۲۳۰

بتول وزیر - ۲۰۲

بداق خان - ۱۷۴

بدیع الزمان میرزا (صاحب اختیار) - ۹۶

۳۷۸-۴۷۲-۴۷۳

بدیع الملك میرزا حشمت السلطنه - ۱۴

بدیع الملك میرزا عماد الدوله - ۲۱۷

بزرگ کاشانی [میرزا ...] - ۲۶۳

بشیر خان - ۱۹۴

بشیر خواجه [آقا ...] - ۲۲

بصیر الملك - ۴۰۱

بگمز - ۱۶۲-۲۰۸-۳۳۷

بنان السلطنه - ابوتراب خان کاشی [میرزا ...]

بنان السلطنه - فرج اله خان

بنان الممالك - بنان السلطنه ابوتراب خان

بنیاد خان هزاره - ۱۳۰-۲۳۹

بهاء الدین نقشبند [مرشد شیخ ...] - ۱۳۰

بهاء الدین محمد الحسنی العاملی شیخ الاسلام

۴۰۹

بهرام [آغا ...] - ۲۲۳

بهرام بیك - ۸۹

بهرام خان - ۲۳۸-۲۳۹

بهرام میرزا (معز الدوله) - ۸۶-۳۷۶ -

۴۷۱

بهمن میرزا - ۹۲-۹۶-۲۶۱-۴۳۲ -

۴۶۵-۴۶۷

بیرا معلی خان (حاکم مرو) - ۳۹۵

بیسمارک (صدر اعظم آلمان) - ۲۴-۴۴۸

بیگم جان [شاهزاده ...] - ۱۲۶-۴۰۷

بیگی جان اوزبک (امیر معصوم، شاه مراد)

۲۴۷-۲۵۳-۳۹۵

بی نینگ - ۶۳

بهاء (بهاء اله) - حسینعلی نوری

## «پ»

پاسکیویچ - ایوان پاسکیویچ

پاشا خان (امین الملك) - ۱۸-۱۱۱ -

۱۳۹-۱۵۰-۱۹۳-۱۹۵-۱۹۶-۴۶۸

پاشایان - ۴۳۰

پالیا کوف - ۹۶

پخن اطریشی - ۳۵۴

تهماسب اول [شاه ...] - ۴۵۷  
 تیمور آقا (تیمور پاشا خان سردار) - ۱۶۵  
 تیمور تاش - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۷۳  
 تیمور شاه - ۱۸۹ - ۲۵۳  
 تیمور گورکانی [امیر ...] - ۱۳۰ -  
 ۲۵۶ - ۴۷۰

## «ج»

جان محمدخان قاجار دولو - ۱۸۶  
 جان ملکم انگلیسی [سر ...] - ۶۶ - ۷۳ -  
 ۱۶۸ - ۱۷۴ - ۱۹۰ - ۱۹۲ - ۱۹۳ -  
 ۲۴۹ - ۲۵۵ - ۲۶۳ - ۳۲۳ - ۳۶۶ -  
 ۳۶۹ - ۳۶۸  
 جانی خان ایلخانی قشقائی - ۴۷۱  
 جبارہ [شیخ ...] - ۱۷۸  
 جعفر (برادر حاج سیاح) [میرزا ...] -  
 ۳۵۳  
 جعفر حکیم الهی [میرزا ...] - ۴۶۱  
 جعفر خان - ۶۳ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۲۵۰  
 جعفر خان زند - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۸۲ -  
 ۳۹۳  
 جعفر خان عرب عامری بسطامی - ۱۲۵  
 جعفر خان مشیرالدوله [میرزا سید ...]  
 ۹۶ - ۲۳۱ - ۴۴۵  
 جعفر خورموجی [میرزا ...] - ۴۶۰  
 جعفرقلی جلال الملک - ۳۶۴  
 جعفرسلطان العلماء [حاج شیخ ...] - ۱۰۳  
 جعفرصدرالعلماء [سید ...] - ۲۰۰  
 جعفرقراچه داغی (ارسبارانی) - ۵۵  
 جعفرعلی خان - ۱۸۴ - ۱۹۶ - ۲۳۹ - ۲۴۱  
 جعفرقلی خان بختیاری سردار اسعد - ۱۰۴  
 ۲۶۲

پل اول (امپراطور روسیه) - ۲۵۳  
 پرسی سایکس [ژنرال سر ...] - ۱۹۱  
 پروتوکل - ۴۱۲  
 پروسکی (معلم دارالفنون) - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰  
 پرویز [ارباب ...] - ۲۷۸  
 پیرانویسه - ۲۴۸  
 پول پرویز کتاجی [دکتر ...] - ۱۶۳  
 بولاک اطریشی [دکتر ...] - ۱۹۳

## «ت»

تاج الدوله (خجسته خانم) - ۲۲  
 تاج الدین میرزا (عمیدالدوله) - ۱۸۰  
 تاج الملوك (ام الخاقان) - ۴۳۳  
 تاجر قزوینی [شیخ ...] - ۱۴۲  
 تقی آبدار - ۳۸۶  
 تقی خان - تقی مستوفی [میرزا ...]  
 تقی خان بافقی - ۲۶۳  
 تقی خان شیرازی (بیگلربیگی فارس) -  
 ۱۳۷ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۹۳ - ۳۹۴ -  
 ۴۵۹  
 تقی خان امیر کبیر صدر اعظم [میرزا ...] -  
 ۱۷ - ۱۸ - ۷۹ - ۸۷ - ۱۰۶ - ۱۴۱ -  
 ۱۴۵ - ۱۵۴ - ۱۹۴ - ۲۰۳ - ۲۱۷ -  
 ۲۱۹ - ۲۴۵ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۸۹ -  
 ۲۹۴ - ۳۳۹ - ۴۳۳ - ۴۴۵ - ۴۵۴ - ۴۷۱  
 تقی خان مجد الملک [میرزا ...] - ۳۳  
 تقی مستوفی [میرزا ...] - ۱۷۸  
 توپال عثمان پاشا - ۲۲۴  
 تولوزان [دکتر ...] - ۲۷ - ۳۵ - ۳۷ -  
 ۴۵ - ۴۹ - ۱۵۹ - ۲۲۲ - ۲۷۴ - ۲۷۵ -  
 ۳۳۷ - ۳۳۹ - ۳۵۴ - ۳۸۷

«ج»

چراغعلی خان نوائی - ۶۹-۴۰۶-۴۵۷  
چراغعلی خان زنگنه کرمانشاهی - ۴  
چرخیل - ۳۷-۳۸-۳۹-۱۵۹  
چنگیز (چنگیز خان) - ۲۵۶-۴۷۰-۴۷۱

«ح»

حاتم خان کردبادلو - ۱۳۶  
حاجب الدوله ← علیخان اعتماد السلطنه  
حاجی خان امشای ۵۱  
حبیب [سید ...] - ۱۳۸  
حبیباله (پسر نورمحمد) - ۳۱۷  
حبیباله خان شاهسون - ۱۰۹  
حبیباله خان عکاسباشی ← (عضد السلطان) ۴۴۰  
حبیب بن مظاهر - ۲۰۴  
حبیب خراسانی [حاج میرزا ...] - ۴۲۰  
حبیب سنتوری (سماع حضور) - ۳۰۹  
حبیب قآنی [میرزا ...] - ۴۵۸  
حجت ← محمدعلی حجت [آخوند ملا ...]  
حجة الاسلام ← محمد مقانی ۲۹۰  
حجة الاسلام شفتی - ۳۰۵  
حسام السلطنه ← (ابوالنصر میرزا)  
حسام السلطنه [حاجی ...] - ۸۲-۹۱  
حسام السلطنه ← محمدتقی میرزا  
حسن [آقاسید ...] - ۳۹۵  
حسن [حاج ...] (برادر حاج محمدتقی سفارتی)  
۳۱۰  
حسن [سید ...] (حاج آقا) - ۲۸۶  
حسن [ملا ...] (میرزای گوهر) - ۱۳۷

جعفرقلی خان (پسر نجفقلی خان) - ۳۲۴  
جعفرقلی خان دنبلی - ۲۷۲-۴۶۹  
جعفرعلی خان (ساکن اسلامبول) ۱۰۴  
جعفرقلی خان سردار اسعد دوم - ۱۶۶  
جعفرقلی خان قوانلو - ۱-۶۲  
جعفرقلی خان نیرالملک ۳۵۹  
جعفر نجفی [شیخ ...] - ۷۷-۴۶۳  
جعفر مستوفی سوادکوهی [میرزا ...] -  
۹۳  
جلال الدوله ← سلطان حسین میرزا  
جلال الدین میرزا - ۵۵  
جمال الدین اسدآبادی (افغانی) [سید ...]  
۳۲۸-۳۵۵-۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶  
جمشید بهمن [ارباب ...] ۱۷۹  
جواد [حاج سید ...] (امام جمعه کرمانی) -  
۳۳۰  
جواد آقا مجتهد تبریزی [حاج ...] - ۲۱۳  
جواد اصفهانی [میرزا ...] - ۱۰۸-۱۰۹  
جوجوق (دهدۀ عزیز السلطان) ۲۲-۳۹ -  
۱۵۳  
جهانشاه میرزا - ۴۴۰  
جهانگیر خان (پسر فتحعلی خان افشار) -  
۶۱-۱۸۹-۱۹۱-۱۹۲-۴۵۵  
جهانگیر خان شیرازی [میرزا ...] - ۱۹۹  
جهانگیر میرزا (پسر عباس میرزا) - ۳۲۸  
جیران خانم فروغ السلطنه - ۳۱۷-۴۶۴ -  
۴۶۵-۴۶۶

حسنعلی شاه محلاتی ← آقاخان اول ۲۹۱

حسنعلی میرزا شجاع السلطنه - ۶۳ - ۱۱۰

۱۲۵ - ۱۳۰ - ۲۲۹ - ۲۳۸ - ۲۵۸ -

۳۰۰ - ۳۱۲ - ۳۸۰ - ۴۰۷ - ۴۰۸ -

۴۶۳

حسن فسائی [میرزا ...] - ۴۶۰ -

حسن گوهر [میرزا ...] - ۳۹۴ - ۳۹۵ -

حسن مجتهد آشتیانی [میرزا ...] - ۱۶۰ -

حسن مدرس [سید ...] - ۱۱۶ - ۱۸۰ -

۳۴۷

حسن مستوفی [میرزا ...] (مستوفی الممالك)

۴۵۸ - ۳۷۳ - ۱۱۶ - ۱۰

حسن منشی [میرزا ...] - ۳۳۷ -

حسن وثوق (وثوق الدوله) - ۵۳ - ۱۱۴ -

۱۱۵ - ۱۱۶ - ۲۷۰ - ۲۸۶ -

حسین آقا [حاجی ...] - ۳۶۲ -

حسین آقاخان خزاعی [سرلشکر ...] -

۱۴

حسین بروجردی [حاج آقا ...] - ۳۰۲ -

حسین بشرویه [ملا ...] - ۴۰۵ - ۴۵۲ -

۴۵۳ - ۴۵۴ -

حسین پاشاخان امیربهادر - ۴۴۱ -

حسین حکیم الدوله [دکتر ...] - ۲۸۲ -

حسینخان اعتضادالملک [میرزا ...] -

۲۳۲ - ۲۹۱ -

حسینخان سپهسالار [حاج میرزا ...] -

۳۸ - ۵۷ - ۹۰ - ۹۳ - ۱۱۳ - ۱۱۴ -

۱۴۷ - ۱۵۰ - ۱۵۲ - ۱۵۴ - ۱۵۷ -

حسن آشتیانی [حاج میرزا ...] - ۱۴۳ -

۳۶۲

حسن اسفندیاری (مجتهد السلطنه) - ۱۸۰ -

۲۴۳

حسن اصفهانی [حاج میرزا ...] (صفی علیشاه)

۲۲۸

حسن تقی زاده [سید ...] - ۱۰۴ -

حسن خان (پدر قاسم خان صوراسرافیل) -

۱۲۵

حسن خان بیگلربیگی - ۲۳۲ -

حسن خان سالار - ۱۳۱ - ۳۱۲ - ۳۱۶ -

۴۱۱ - ۴۷۶ -

حسن خان سردار ابروانی (ساری اصلان) ←

حسنخان سردار قاجار قزوینی

حسنخان سردار قاجار قزوینی - ۹۲ - ۲۳۸ -

۲۴۴ - ۳۴۶ -

حسن خان عرب زنگویی [امیر ...] - ۱۸۸ -

۲۳۸ - ۳۹۲ -

حسن خان فیلی - ۴۳۱ -

حسن خان مستوفی الممالك [میرزا ...] -

۴۷۴

حسن خان وثوق الدوله [میرزا ...] - ۱۰۴ -

حسن خان وزیر نظام [میرزا ...] - ۲۱۹ -

حسن سلطان اورمی - ۸۹ -

حسن طبیب فسائی [میرزا ...] - ۲۸۱ -

حسن زنوزی خوئی [میرزا ...] - ۷۴ -

۷۶ - ۳۶۷ -

حسنعلی خان (پسر اسحق خان قرائی) - ۲۳۷ -

حسنعلی خان گروسی (امیر نظام) - ۱۶ -

۱۳۴ - ۱۴۹ - ۲۰۵ - ۲۱۲ - ۲۱۷ -

۲۷۴ - ۴۱۰ - ۴۳۳ -

حسینعلی خان حاجب الدوله [حاج ...] -

۱۳۵

حسینعلی خان معیر الممالک - ۱۲۶-۳۲۹

حسینعلی خان معین الدوله [حاجی ...] -

۳۶۴

حسینعلی خان معین السلطان [حاجی ...]

← حسینعلی معین الدوله [حاجی ...]

حسینعلی شاه ← حسینعلی میرزا فرما نفرما

حسینعلی میرزا فرما نفرما - ۵۵-۶۳

۱۱۰-۱۲۵-۱۳۱-۱۸۴-۲۲۸-۲۲۹

۲۵۸-۳۱۱-۳۸۱-۳۹۶-۳۹۷

۴۰۶-۴۰۷-۴۵۷-۴۵۹-۴۶۳

حسینعلی نوری [میرزا ...] - ۴۵۴

حسین فخرالذاکرین [سید ...] - ۲۰۰

حسینقلی خان - ۴۳۰

حسینقلی خان دنبلی ۴۰۹-۴۶۹

حسینقلی خان صارم السلطنه - ۱۲

حسینعلی خان (برادر فتحعلی شاه) - ۲۴۱

۲۵۴-۴۵۷-۴۷۱-۴۷۳

حسینقلی خان قاجار (جهانسوز) - ۶۱

۶۴-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹

۳۷۱-۳۷۳-۳۷۰

حسینقلی خان قاجار عزالدین لو- ۲۵۵

حسینقلی خان مافی نظام السلطنه - ۹-۱۶

۳۱۶-۴۰۱

حسینعلی خان مخبر المملک ۳۵۹-۴۷۲

حسینقلی خان نواب - ۱۰۴

حسین کلیددار [سید ...] - ۱۴

حسین لله - ۲۰۰

۲۴۲-۲۷۷-۲۸۹-۳۰۸-۳۱۳

۳۱۴-۳۱۷-۳۳۴-۳۹۹-۴۰۰

۴۱۵-۴۶۷

حسین خان سردار ایروانی ← حسین خان

سردار قاجار قزوینی

حسین خان سردار قاجار قزوینی - ۶۴

۶۵-۲۳۸-۳۳۰

حسین خان شجاع الدوله قوجانی [امیر ...] -

۲۰

حسین خان شجاع السلطنه - ۳۰۳

حسین خان شهاب المملک - ۲۹۷

حسین خان (غلام بیچه) - ۴۰-۴۱

حسین خان فرنکی ← حسین خان (غلام بیچه)

حسین خان قاجار - ۲۴۳

حسین قاجار زیاد اوغلی - ۷۴

حسین خان محلاتی - ۲۴-۲۲۰

حسینخان مشیر الدوله صدراعظم ← حسین خان

سپهسالار [حاج میرزا ...]

حسین خان مقدم مراغه‌ای - ۹-۹۳-۳۷۸

۴۵۲-۴۶۰-۴۷۱

حسین خان (نظام الدوله شاهسون اینانلو) ۱۴

حسین دولو - ۳۷۰

حسین [سید ...] - ۴۰۷

حسین (ع) [حضرت امام ...] - ۱۳۸

۲۰۴-۲۵۶-۴۱۶-۴۴۴

حسین عرب [سید ...] - ۳۴۱-۳۴۲

حسینعلی بهاء [میرزا ...] - ۴۵۳

حسینعلی بیگ بسطامی ۷۶-۱۲۶

حسینعلی خان - ۲۷۲

حسینعلی خسان [حاج ...] - ۱۹-۲۱۵

۳۴۲



حسین مترجم هندی (سید حسین شیرازی) -

۳۸۸

حسین مجتهد نوری [حاجی میرزا ...] -

۹۶

حسین [میرزا ...] (پسر حجت) ۴۲۹

حسین [میرزا ...] (نجل میرزا خلیل)

۱۰۰

حسین میرزا جلال الدوله [سلطان ...]

۲۷۱-۲۳۲-۲۱۷

حسین میرزا نیرالدوله [سلطان ...] ۳۱۵

حشمت الدوله ← محمد حسین میرزا حشمت-

الدوله

حشمت الدوله دیبا - ۹۴

حشمت السلطنه بدیع الملك میرزا - ۲۳۵

حکیم الممالک ← علینقی [میرزا ...]

حکیم باشی ← رضی سمنانی [سید ...]

حمزه میرزا حشمت الدوله - ۷۱ - ۸۸ -

۱۰۶ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۵۶ - ۲۳۲ -

۲۶۷ - ۲۶۸ - ۳۷۱ - ۳۷۶ - ۴۰۴ -

حمزه سلطانی انزانی - ۴۱۴

حمزه شریعتمدار [حاج ملا ...] - ۴۵۳

حمید خان - ۱۶۴

حیدر خان - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ -

حیدر عمواوغلی - ۴۳۹ - ۴۴۰ -

### «خ»

خازن الدوله - ۴۱۶ - ۴۱۹

خازن الملك ← غلام حسین قزوینی

خان بابا خان (انتصار السلطنه) ۴۳۳

خان خیوه ← محمد امین خان

خان خانان ← سلیمان خان

خان رئیس ← محمد صادق خان

خانلر میرزا (احتماس السلطنه) - ۱۰۹

خان مروی ← حاج محمد حسین خان

فخرالدوله

خداداد فراش - ۲۵۴

خدیدجه خانم - ۴۴۳

خدیدجه سلطان (عصمت الدوله) - ۱۹۷ - ۳۸۱

خرم کردشتی [میرزا ...] - ۱۴۱

خسرو خان (مقتدر نظام) - ۲۷۸ - ۲۷۹

خسرو خان (والی کردستان) - ۱۷ - ۳۹۳

خسرو خان گرجی - ۸۱ - ۸۲ - ۱۰۸ -

۱۰۹ - ۳۷۵ - ۴۰۱

خسرو میرزا [شاهزاده ...] - ۲۴۵ - ۳۲۴

خلیل خالد بیک افندی - ۳۵۴

خلیل خان ثقفی اعلم الدوله [دکتر ...]

۲۷۵

خواجه نصیر طوسی - ۱۳۹

خواجه نظام الملك - ۱۴۵

خیر النساء خانم - ۱۹۷

### «د»

دادیان [پرنس ...] - ۴۵۶

دانش ← لطفعلی [میرزا ...، صدر الافاضل]

دربی [لرد ...] - ۱۴۷

درخشنده خانم - ۲۱۶

درویل - ۶۳

دوستعلی خان معبرالممالك - ۱۲ - ۱۲۶ -

۲۱۸ - ۳۵۰ - ۴۳۹ - ۴۶۵

دوست محمد خان معبرالممالك [امیر ...]

۱۲ - ۳۵۰ - ۳۵۱

دوستی چوپان گروسی - ۲۱۹

دولتشاه - ۳۱۰

دولفوروکی - ۲۳۰

دهقان سامانی - ۳۴۷

دیولافووا - ۶۳

«ذ»

ذوالفقار خان - ۷۸ - ۳۶۷

«ر»

رایینو (مورخ انگلیسی) ۶۶

رافلوویچ - ۹۶

رجبعلی [حاج ...] (پدر محمد حسن نائینی

کوزه کنانی) ۳۷۲

رحیم خان چلبیانلو ۹۸

رحیم کن کن (نائب فراشخانه) ۲۷۰

ردکلیف [لرد ...] ۸۲

رستم خان (داماد فتحملیشاه) ۴۶۳

رستمعلی (از اجزاء دستگاه معبرالممالك)

۱۲

رشیدخان (پسر فتحملی خان افشار) ۶۱

رضاخان ارفعالدوله [میرزا ...] - ۳۴۵ -

۴۴۸ - ۴۱۱

رضاخان اقبال السلطنه [آقا ...] ۴۱۱

رضاخان سردار سپه - رضاشاه پهلوی

رضاخان شجاع لشکر ۴۳۹

رضاخان قاجار دولو [حاج ...] - ۲۴۰ -

۲۴۹

رضاخان معین الوزاره - رضاخان ارفع -

الدوله [میرزا ...]

رضاخان [میرزا ...] ۲۶ - ۳۳ - ۲۹۱

رضا ده باشی [آقا ...] - ۶ -

رضاشاه پهلوی - ۷ - ۱۲ - ۷۴ - ۱۱۶ -

۱۳۴ - ۱۹۷ - ۱۹۹ - ۲۰۲ - ۲۳۶ -

۲۴۲ - ۲۵۷ - ۲۹۳ - ۳۷۳ - ۳۸۲ -

۴۶۴

رضا صدیق الدوله نوری [میرزا ...] - ۱۳۳ -

۱۳۴ - ۲۱۵ - ۲۹۴

رضا قزوینی [میرزا ...] - ۱۵ - ۶۶ -

رضاقلی خان - ۱۷ -

رضاقلی خان ایلخانی زعفرانلو - ۲۳۸ -

۲۳۹ - ۳۲۴ - ۳۸۰ - ۴۰۸ -

رضاقلی خان (برادر صلیبی آغامحمدخان)

۴۱۲ - ۴۶۹ - ۴۷۰ -

رضاقلی خان کرد زعفرانلو - رضاقلی خان

ایلخانی

رضاقلی خان نظام السلطنه - ۴۵۰ -

رضاقلی خان نیرالملک - ۱۱۷ -

رضاقلی خان هدایت ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۳۲۰ -

۳۶۶ - ۳۶۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۷۳ -

رضاقلی [میرزا ...] - ۳۲۲ -

رضاقلی میرزا (ولیعهد و نائب السلطنه

نادرشاه) - ۱۷۸ - ۳۸۹ -

رضاقلی نوائی منشی الممالک [میرزا ...] -

۳۹۲-۳۹۳-۳۹۴

رضا کرمانی [میرزا ...] - ۴۷ - ۱۴۴ -

۳۲۸-۴۲۵-۴۲۶-۴۶۱

رضا کهر [میرزا ...] - ۲۹۱ -

رضا مشعشی [سید ...] - ۲۲۶ -

رضا ناظم خلوت [آقا ...] - ۲۷ - ۹۱ -

رضا همدانی [حاج ملا ...] - ۴۰۶ -

رضی سمنانی [میرزا ...] - ۲۰ -

رفیع (رفیع الممالک) - ۴۲۰ -

رکن الدوله - محمد تقی میرزا رکن الدوله

رکن الدوله - اردشیر میرزا رکن الدوله

رکن الدوله - علی نقی میرزا رکن الدوله

رکن الدین میرزا - ۴۶۶ -

رمضان خان زند - ۱ -

روچیلد - ۴۱ -

### «ز»

زاهد گیلانی [شیخ ...] - ۴۲۹ -

زبیده امینه اقدس - ۲۱۹ -

زکی خان - ۱۷۴ - ۲۴۴ - ۲۸۱ - ۴۱۲ -

زکی خان نوری [میرزا ...] - ۲۹۱ -

زهر خانم (زن شاه) - ۳۴۳ -

زین الدین تاییادی - ۲۵۶ -

زین الدین زنجانی [شیخ ...] - ۱۰۰ -

زین العابدین [حاج سید ...] (امام جمعه)

۲۱۸

زین العابدین [میرزا ...] - ۴ -

زینب خانم (خواهر علیخان چهارلنگ)

۳۱۰

زیور سلطان خانم - ۳۰۹ -

### «ژ»

ژاک کتابچی - ۱۶۱ -

ژان بکودوباری [کنش ...] - ۴۳ -

ژرژ پنجم - ۱۱۵ -

ژوبر (فرستاده ناپلئون) - ۶۵ -

ژون ماکینل - ۲۵۹ -

### «س»

ساروخان (برادر امیر اصلانخان) - ۱۴۰ -

سالار (پسر آصف الدوله) - ۲۶۸ -

سالار اعظم - فتح اله خان

سالار افخم - فتح اله خان

سالمان پطروسکی - ۴۵۱ -

سالیسبوری [لرد ...] - ۲۴ - ۴۰ - ۲۲۰ -

سامری (شیخ سامر) - ۷۸ -

سبز علی بیگ (نوکر محمد حسن خان) - ۳۶۵ -

۳۷۰

سپهر - ۸۳ - ۲۵۴ - ۲۶۳ - ۲۸۵ - ۳۶۷ -

۳۶۸ - ۳۸۹ - ۴۲۸ - ۴۵۴ -

سپهسالار - حسین خان سپهسالار [میرزا ...]

سپهسالار اعظم تنکابنی - ولی خان سپهسالار

تنکابنی

ستاره خانم - ۴۶۴ - ۴۶۵ -

سراج الدین صدر [سید ...] - ۳۲۷ -

سردار اسعد بختیاری - ۱۸۱ - ۳۷۳ -

سردار اشرف - حسینقلی خان (صارم -

السلطنه)

سلطان الحكماء ← ابوالقاسم نائینی

[میرزا ...]

سلطان حسین صفوی [شاه ...] - ۷۴-۷۵-

۱۶۹-۳۶۵

سلطان خانم (دختر فتحعلی شاه) - ۳۰۷

سلمان بنی کعب [شیخ ...] - ۱۷۲

سلمان فارسی - ۱۴۴

سلیمان خان (خان خانان) - ۳

سلیمان خان افشار - ۹-۳۷۸

سلیمان خان اعتضادالدوله قاجار [امیر ...] -

۱۲۶-۲۴۹-۲۵۴-۲۶۱-۳۴۰-

۳۹۰-۳۹۲-۴۱۴-۴۶۳

سلیمان خان میکده [میرزا ...] - ۱۰۴

سلیمان میرزا (پسر شاه طهماسب دوم) - ۳۸۹

سلیم خان - ۷۸

سنگلجی ← محمد طباطبائی [سید ...]

سهرابخان گرجی - ۲۳۹

سیاح [حاج ...] ← محمدعلی محلاتی

[حاج ...]

سیدال غلیجائی - ۵۸-۵۹

سیسیانوف (ایشپخدر) - ۲۷۲-۲۷۳

سیف الدوله (پسرفتحعلیشاه) - ۳

سیف الدوله میرزا - ۱۳۱

سیف الملوك میرزا - ۱۳۱

سهم الدوله (نظام الدوله) ← محمد ابراهیم

خان سهام الملك

سالار السلطنه ← نصره الدین میرزا

سردار اعتماد (سردار فشفه) ← خسروخان

(مقتدر نظام)

سردار امجدیوشی ← عبدالله خان انتظام الدوله

سردار شجاع ← حسینخان شجاع السلطنه

سردار فیروز (سردار مکرم) ← کریمخان

ارجمندی ...

سردار معتمد ← صادق خان

سردار مقتدر کاشانی ← عبدالحمیدخان یمین نظام

سردار منصور (سپهدار اعظم) ← فتحاله خان

سرور الدوله (دختر سلطان مراد) - ۱۵۱ -

۱۵۲

سرور السلطنه (دختر امامقلی میرزا عماد-

الدوله) ۱۵۲

سرورخان خواجه باشی [حاجی ...] - ۲۷-

۴۵

سروش اصفهانی (شمس الشعراء) ← محمدعلی

سروش [میرزا ...]

سعادتملی خان بنایری - ۳۸۰

سعد (پدر شیخ عبدالله) - ۷۹

سعد الدوله ← حسینقلی خان مافی نظام السلطنه

سعدالدین ورامینی - ۲۳۷

سعد السلطنه (آقا باقر) - ۳۵۰

سعد الملك ← محمد حسنخان

سعید [سید ...] - ۲۰۷

سعید آل ثابت (نایب التولیه عرب) - ۳۴۱-

۳۴۲

سعیدخان انصاری مؤتمن الملك [میرزا ...]

۲۳۱-۴۱۶-۴۴۷

شکوه السلطنه - ۵۴-۵۵

شمس‌الدین حکیم الهی ثانی [میرزا ...]

۹۴

شمس‌الدین محمد بن قیس رازی - ۲۳۷

شمس‌العلماء عبدالرب آبادی - ۱۴۰

۳۳۸

شمع قهوه‌خانه - بشیرخواجه [آقا ...]

شهاب‌الملک - غلامرضا خان

شهباز خان بککی (دنبلی) ۶۰-۱۷۰

شوکت - محمد تقی میرزا حسام‌السلطنه

شوکت (سوگلی ناصرالدینشاه) - ۴۷

شیرخان عین‌الملک - ۴۳۳

شیروانی - ۲۷۳

شیل [خانم سرهنگ ...] - ۶۳-۲۶۱

## «ص»

صاحب اختیار - عبدالوهاب نظام‌الملک

صاحب اختیار - بدیع‌الزمان میرزا

صاحب اختیار - غلامحسین غفاری

صاحب‌الزمان [حضرت ...] - ۳۰۶

صاحب ترجمه - اعتمادالدوله

صاحب‌جمع - خان باباخان

صاحب‌جمع - علی اصغر خان

صادق [میرزا ...] ۴۲۴

صادق‌خان زند - ۱ - ۱۶۸-۱۷۲-۲۸۱

صادق‌خان (سردار معتمد) - ۵۲

صادق‌خان (سرورالملک) - ۲۲

## «ش»

شاه‌پسندخان - ۳۶۷-۳۶۸-۳۸۹-۳۹۰

شاهپور میرزا (میرآخور عزیزالسلطان) -

۴۶-۴۷-۳۰۹

شاه‌خلیل‌الله - ۲۹۱-۲۹۶

شاهرخ‌خان - ۸۰

شاهرخ‌شاه (شاهرخ‌میرزا) - ۱۶۸-۱۷۹-

۱۸۰-۲۵۳-۳۶۷-۳۷۱-۳۷۹

شاهرخ‌میرزا (پسر حسینعلی میرزا فرما نفرما)

۵۵

شاه‌زمان (پسر تیمورشاه) - ۲۵۳-۳۷۱

شاه‌قلی‌خان - ۷۳

شاه‌محمود (پسر تیمورشاه) - ۲۵۳

شاه‌محمود هوتکی غلیجائی - ۵۸

شاه‌مرادخان - ۱۸۳-۱۸۴

شریف حسنی شیرازی [امیرسید ...] ۲۸۱

شفیع [میرزا ...] - ۴۴

شفیع‌آقای ثقة‌الاسلام [حاج میرزا ...] ۳۹۴

شفیع‌خان گرگانی مستشارالملک [میرزا ...]

۴۰۵

شفیع‌مازندرانی [میرزا ...] - ۲۳۴-۲۵۴

شفیع وصال شیرازی [میرزا ...] - ۳۲۳

شکراالله‌خان معتمدخاقان - ۱۹۷-۴۰۷-

۴۵۶

شکوه‌الدوله (دختر مظفرالدینشاه) - ۹۶-

۹۷

صادق خان شقاقی ۶۴-۶۵-۲۴۴-۲۵۵-

۲۶۹

صادق خان کوپال (سالار نظام) ۲۴۲-۳۷۲

۴۰۹-۴۱۰

صادق طباطبائی همدانی [سید ...] ۲۷۹

۴۰۹-۴۱۰

صادق گرجی ۲۵۴

صادق مروزی [میرزا ...] ۶۲-۱۸۵

۲۷۲

صادق مستشار الدوله ۱۰۴

صادق مقدس خراسانی [ملا ...] ۳۳۰-۳۵۲

صادق [میرزا ...]، (پدر محمد علی تربیت) -

۴۲۴

صادق نوری قائم مقام [میرزا ...] ۸۴-

۱۰۷-۱۱۱-۱۱۲-۱۳۲

صالح (خواجۀ امین اقدس) [حاجی ...]

۳۴

صالح خان بیات ۵۹-۶۰-۳۷۹

صحت نیاز خان ۹۴

صدرا [ملا ...] ۴۲۲-۴۲۳

صدرا الاشراف ← محسن محلاتی [سید ...]

صدرا الاطباء ← غلامعلی شاملو

صدرا الدین تبریزی [سید ...] ۳۰۰

صدیق السلطنه ← غلامحسین خان زیندار-

باشی

صدیق السلطنه بگمز ← محمد حسن عماد-

الاطباء

صدیق الملك ← محمد رئیس [میرزا ...]

صفاء عارف [حاج میرزا ...] ۲۴۲-

۴۱۵

صفر خان (پدر مجنوب علیشاه) [حاج ...]

۳۲۸

صفی یار خان کردبچه ۷۷

صلاح خان ۴۷۵-۴۷۶

صمصام قمی ۲۰۳

صنیع الدوله ← محمد حسن خان اعتماد السلطنه

سید محمد خان جلاپیر کلاتی ۲۳۸

سید مراد خان ۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴

### «ض»

ضرغام السلطنه ۲۱۵-۴۲۱

ضیاء الدین طباطبائی [سید ...] ۹۸-

۱۱۶

ضیاء السلطان ← امان اله خان چراغ برقی

ضیاء الملك ← علی خان مقدم مراغه ای

[حاج ...]

### «ط»

طالبوت انگلیسی [جی. اف ...] ۱۶۲

طاهر خان زند ۲

طاهر مستوفی شیبانی کاشانی [میرزا ...]

۴۰۰

طاوس خانم اصفهانی (تاج الدوله) ۳۸۰-

۳۸۱-۴۶۷

طبرسی [شیخ ...] ۴۵۴

طرماح بن عدی (از اصحاب حضرت علی (ع))

۴۱۶

طوطی خانم همدانی ۵

طهماسب اول [شاه ...] ۷۴-۷۶-۳۹۵

طهماسب دوم [شاه ...] ۲۲۳-۲۲۴

۲۲۵-۳۸۹-۴۲۳

طهماسب قلی خان جلایر ۱۲۶-۲۲۶-۲۲۷

۲۲۸

طهماسب قلی خان نائب السلطنه (نادرشاه) ۷۶-

۱۲۵-۱۲۶-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵

۲۲۶-۲۲۷-۳۷۷-۳۸۹-۴۲۳

طهماسب میرزا (پسر شاه سلطان حسین) ۷۵

طهماسب میرزا (مؤیدالدوله) ۱۰۹-۱۱۱-

۱۳۲-۱۴۷

### «ظ»

ظل السلطان ← مسمود میرزا ظل السلطان

ظهیرالدوله ← علی خان ظهیرالدوله

### «ع»

عباس (پدر شوریده) ۳۲۷

عباس (ع) [حضرت ...] ۲۰۷-۳۴۲

عباس [شاه ... بزرگ] ۲۳-۵۱-۷۳-

۷۴-۱۱۹-۱۳۱-۲۷۱-۴۱۳

عباس [شاه ... سوم] ۱۲۵-۳۹۸

عباس [شیخ ...] ۷۹

عباس اعلم الملك [دکتر ...] ۲۸۲

عباس اقبال آشتیانی ۱۳۴-۱۶۵

عباس خان (پیشخدمت ناصرالدینشاه) ۲۲

عباس خان (سرکرده سواران بختیاری)

۲۹۹-۳۰۰

عباس خان تفرشی (قوام الدوله) [میرزا ...]

۳۰-۱۳۴-۱۴۸-۲۰۹-۳۱۴-۴۴۸-

۴۵۵-۴۶۱

عباس روضه خوان [سید ...] ۲۰۰

عباسعلی [ملا ...] ۴۲۰

عباسعلی بیک ۱۶۲

عباسعلی کمرگچی [کربلائی ...] ←

عباسعلی بیک

عباسعلی مازندرانی ۲۵۴

عباسقلی خان جوانشیر (معمدالدوله)

۴-۱۰۹-۴۶۳-۴۶۷

عباسقلی بیات نیشابوری ۳۶۷

عباسقلی خان سردار لاریجانی ۲۳۹

عباسقلی خان نوری (سیف الملك) ۱۲۷

عباسقلی میرزا ۴۶۳

عباس کجوری [ملا ...] ۹۶

عباس میرزا (پسر شاه طهماسب دوم) ۳۸۹

عباس میرزا ملک آرا ۲۸۹-۳۵۷-۴۶۶

عباس میرزا (نائب السلطنه) ۱۸-۶۱-

۶۳-۶۹-۸۱-۸۶-۸۷-۹۲-۱۰۹

۱۱۰-۱۱۴-۱۳۱-۱۵۲-۱۵۴

۱۸۰-۱۸۴-۲۲۸-۲۳۳-۲۳۹

۲۴۰-۲۴۱-۲۴۳-۲۴۵-۲۵۷

۲۵۸-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۷-۲۷۲

۲۷۳-۲۹۷-۲۹۹-۳۰۰-۳۱۲

۳۲۴-۳۲۸-۳۶۴-۳۷۶-۳۹۷

۴۰۷-۴۰۸-۴۱۰-۴۳۰-۴۳۱

۴۵۸-۴۶۵-۴۶۶-۴۷۱-۴۷۲



عبدالصبور آذربایجانی ۲۴۱  
عبدالغزیز خان [سلطان ...] ۳۹۸  
عبدالعلی پیشخدمت ۳۴۶  
عبدالفتاح طباطبائی [حاج میرزا ...] ۵۱  
عبدالکریم خان عرب بسطامی ۱۳۰  
عبدالکریم رادکانی [حاجی سید ...] ۱۸۱  
عبداللطیف طسوجی [ملا ...] ۲۱۲-۴۳۲  
عبدالله ۷۹ (رئیس قبیله بنی طرف)  
عبدالله [پدر حضرت محمد (ص) ...] ۴۳۳  
عبدالله [میر ...] ۲۲۳  
عبدالله [میرزا ...] ۲۴۳  
عبدالله اردلانی ۱۸۷  
عبدالله بهبهانی [سید ...] ۹۷-۹۸-  
۱۰۳-۱۰۵-۱۷۶-۱۹۹-۲۰۰-  
۲۷۹-۳۲۵  
عبدالله بیک ۳۲۸  
عبدالله پاشا ۷۷-۴۶۳  
عبدالله خان (پسر نصیرخان لاری) ۱۸۳  
عبدالله خان (پسر حاج محمد حسین خان  
صدر اصفهانی) ۳۰۶  
عبدالله خان اعتمادالملك ۱۶۰  
عبدالله خان انتظام السلطنه [میرزا سید ...]  
۳۴۶  
عبدالله خان امین الدوله (صدراعظم) ۲۸۴  
۳۰۶-۳۱۱-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-  
۴۰۱  
عبدالله خان دماوندی ۲۴۹-۳۷۴  
عبدالله خان ناظم السلطنه ۴۰۰  
عبدالله خان والی (نوکر نائب السلطنه)  
۳۸۶

عبدالباقی اعتضادالاطباء [حاج میرزا ...]  
۲۷۵  
عبدالباقی (نوکر اعتمادالسلطنه) ۳۸۵  
عبدالحسین آواده (آیتی) ۱۳۸  
عبدالحسین خان (جد محمد علی خان قراقرلو)  
۴۶۰  
عبدالحسین خان شیبانی وحیدالملك ۱۰۴  
عبدالحسین خان میرپنجه (سالارالملك)  
۲۱۷  
عبدالحسین سردار محی ۱۰۴  
عبدالحسین میرزا فرمانفرما ۳۹-۱۱۴-  
۱۳۲  
عبدالحمید [شیخ ...] ۹۱  
عبدالحمید خان یمین نظام ۱۰۴  
عبدالحمید خان دوم [سلطان ...] ۲۰۹  
عبدالحمید میرزا ناصرالدوله ۱۱۴  
عبدالحالقی [میرزا ...] ۴۳۱  
عبدالرحمن پاشای بابان (برادر احمد  
پاشا) ۴۳۱  
عبدالرحیم بک حق وردیوف (کرم بیک)  
۱۶۳  
عبدالرحیم خان (پسر حاج هاشم) ۱۸۵-  
۱۸۹  
عبدالرحیم [آخوند ملا ...] (ازعلمای  
آذربایجان) ۴۲۶  
عبدالرحیم خلخالی [سید ...] ۴۰۳  
عبدالرزاق بیک دنبلی [حاجی ...] ۷۵  
عبدالرضا [شیخ ...] ۷۸  
عبدالرضا خان یزدی ۲۳۹-۳۲۴-۴۰۸  
عبدالرضا مشعشی [سید ...] ۲۲۶  
عبدالسید [شیخ ...] ۷۹

عذراء [دختر اعتماد السلطنه] ۳۳۸  
 عزت الدوله (زن میرزا تقی خان امیر کبیر)  
 ۱۴۵-۱۴۶  
 عزت ملك خانم (اشرف السلطنه) ۳۴۱  
 عزیز السلطان (غلامعلی خان) ۲۱۳  
 عزیز السلطان ← ملیجک دوم  
 عزیز الملوك ← قمر سلطان خانم  
 عزیزاله طالش [سید ...] ۲۸۴  
 عزیز خان افغان ۲۹۷  
 عزیز خان خواجه ۳۹-۴۰-۴۱  
 عزیز خان مکرری (سردار کل) ۸۸-۱۱۲-  
 ۱۳۲-۱۳۳-۱۳۶-۱۵۱-۲۱۹-  
 ۳۳۰  
 عسکر خان افشار ارومی ۶۶  
 عضدالملک ← علی رضا خان قاجار  
 علاق [شیخ ...] ۲۲۷  
 علامه حلی ۱۳۹  
 علاءالدوله ۱۳۵ و نیز رجوع شود به احمد خان  
 علاء السلطنه ← محمد علی خان معین الوزاره  
 [میرزا ...]  
 علاءالملک ← محمود خان  
 علی [آقا ...] ۱۹۲  
 علی (ع) [حضرت امیر المؤمنین ...]  
 ۱۳۸-۱۶۴-۲۵۵-۲۹۱-۳۳۰-۳۶۲-  
 ۴۱۶-۴۳۳  
 علی [سید ...] (صاحب شرح کبیر)  
 ۳۰۳  
 علی (کلیددار حرم کاظمین) [شیخ ...]  
 ۹۱  
 علی آشتیانی امین حضور [آقا ...] ۲۳-۳۴۲-

عبدالله خان یوشی انتظام الدوله سردار امجد  
 [میرزا ...] ۲۷۴-۳۵۳  
 عبدالله خواجه [آغا ...] ۲۴-۲۵-۳۱  
 ۳۶-۳۹-۴۰-۴۱-۴۴  
 عبدالله مازندرانی ۱۰۰  
 عبدالله مستوفی ۱۳۴-۱۹۵-۳۰۹  
 عبدالله ممقانی [حاج شیخ ...] ۴۱۶  
 عبدالله میرزا (متخلص به دارا) ۳۲۲-  
 ۴۳۲  
 عبدالمجید خان نوائی ۴۰۸  
 عبدالمجید درویش ۳۹۵  
 عبدالمجید میرزا عین الدوله [سلطان ...]  
 ۲۱۵-۳۰۹-۳۱۰-۳۸۱-۳۹۸  
 عبدالمطلب [آقا ...] ۲۲  
 عبد الوهاب خان شیرازی (آصف الدوله -  
 نصیر الدوله) [میرزا ...] ۱۶-۳۱۴-  
 ۳۳۷-۴۰۴-۴۴۷-۴۴۸  
 عبد الوهاب فخرالاطباء [میرزا ...] ۲۷-  
 ۲۲۲-۲۸۳  
 عبد الوهاب گلپزوری قزوینی [ملا ...]  
 ۲۳۷-۳۸۴  
 عبد الوهاب مستوفی اصفهانی ۲۴۴-۲۴۵  
 عبد الوهاب معتمد الدوله نشاط اصفهانی  
 [میرزا ...] ۷۷-۴۲۹  
 عبد الوهاب نائینی [حاج ...] ۳۷۲  
 عبد الوهاب نظام الملک [میرزا ...] ۹-  
 ۱۰-۱۴۸  
 عبیدالله کرد نقشبندی [شیخ ...] ۱۲۶-۴۰۰-

علی اکبر [ آقا ... ] تارزن ناصر-

الدینشاه) ۳۶۴

علی امین حضرت ۴۱۴

علی بسطامی [ملا ...] ۴۵۲

علی بیدختی گنابادی [حاج ملاسلطان ...]

۱۳۸

علی حائری یزدی [سید ...] ۴۲۰

علیخان (پدر محمدخان زنگنه) ۲۴۵

علی خان مشعشی [سید ...] ۲۲۶

علی خان [میرزا ...] ۶

علی خان (والی) ۱۲۶-۱۲۷

علی خان ( رخت خوابدار ناصرالدینشاه )

۴۷

علی خان افشار خسته ای ۱-۳۹۳

علی خان امین الدوله صدراعظم (امین الملك)

[حاج میرزا ...] ۱۱۴-۱۳۵-۱۹۷

۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۳۲-۲۸۶-

۲۸۸-۲۸۹-۳۱۴

علی خان حاجب الدوله (ضیاء الملك اعتماد-

السلطنه)[حاجی ...] ۸۷-۲۸۸-۳۴۰-

۴۶۶

علی خان حشمت الملك [میر ...] ۲۹۸

علی خان زند [شیخ ...] ۱۷۰-۲۴۱-

۳۷۰-۳۹۰

علیخان صفا ( صفاءعلیشاه ظهیرالدوله )

۱۸۶-۲۳۲-۴۵۶

علی خان (علیشاه) ← مسعودمیرزا ظل السلطان

[سلطان ...]

۳۶۴-۴۱۹

علی آقا ثقة الاسلام [ حاجی میرزا ... ]

۱۰۵

علی آقا یزدی [سید ...] ۹۸-۱۰۰-

۱۰۱-۱۰۲

علی احمدکور [حاج ...] ۳۴۸

علی اصغر امین السلطان اتابك اعظم [میرزا ...]

۳۱-۳۲-۳۳-۳۹-۴۰-۴۶-۹۹-

۱۱۴-۱۴۱-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۲-

۱۶۴-۱۶۶-۱۶۷-۱۷۶-۲۰۹-۲۶۲-

۳۰۳-۳۱۴-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۳-

۳۵۸-۴۱۵-۴۱۹-۴۲۵-۴۳۶-

۴۳۷-۴۴۸-۴۶۴

علی اصغر مستوفی [میرزا ...] ۴۰۶

علی اکبر [میرزا ...] ۲۸۳

علی اکبر اردستانی [ملا ...] ۴۵۲

علی اکبر تبریزی [شیخ ...] ۲۹۹

علی اکبر تفرشی [حاج سید ...] ۹۷

علی اکبر حشمت الملك ۲۹۸-۲۹۹

علی اکبر خان قوام الملك [حاج میرزا ...]

۳۸۱-۴۷۱

علی اکبر خان مزین الدوله نطنزی (

[میرزا ...] ۲۶۴

علی اکبر خواجه ۳۲

علی اکبر فال اسیری [سید ...] ۳۳۸-

۴۰۳

علی خان مقدم مراغه ای [حاج ...]

حاجب الدوله (ضیاء الملک) ۲۱۳-۳۳۰

۳۳۱

علی خان منشور حضور (امین الدوله) [میرزا ...]

← علیخان امین الدوله

علی خان وزیرافخم [سلطان ...] ۱۶۱

علی دکتر [میرزا ...] (معتدلاطباء)

۲۷۷

علی رضا [میرزا ...] (برادر میرزا عبد -

الوهاب آصف الدوله شیرازی) ۴۰۵

علی رضا پاشا ۷۹

علی رضا خان قاجار عضدالملک ۱۴۷-۲۹۲

۲۹۳-۴۰۴-۴۱۷-۴۴۱

علی زنوزی [آقا ...] (استاد الاساتید)

۱۲۶-۴۱۹-۴۲۰

علی سهیلی ۲۳۶

علی شاه (آقاخان دویم) [سلطان ...]

۲۹۰

علیشاه (علیقلی خان = عادلشاه افشار ،

۱۴۰-۲۴۷-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-

۳۷۸-۳۷۹-۴۷۶

علی طباطبائی مجتهد اصفهانی (صاحب

ریاض) ۲۸۳-۲۸۴

علی عباس - نخجوانی [حاج ...] ۲۸۰

علی قلی خان (برادر آغا محمد خان) ۱-۶۴

۱۲۴

علی قلی خان سردار اسعد بختیاری [حاج ...]

۱۰۴-۱۴۶-۲۶۲-۴۴۱

علی قلی خان مخبرالدوله ۳۳-۱۳۶-۲۰۹-

۲۷۶-۳۵۹-۴۷۳

علی قلی خان مشاور الممالک ۱۱۵

علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه ۵۷-۹۲-

۲۳۱-۲۶۴-۲۷۶-۳۰۱-۳۳۳-

۳۳۶-۳۹۵-۴۴۹

علی گرائیلی [میرزا ...] ۲۱۰

علی محمد خان قوام الملک [میرزا ...]

۴۰۱

علی محمد خان مجاهد ۱۰۴

علی محمد شیرازی (باب) [سید، میرزا ...]

۱۳۷-۲۸۹-۳۲۵-۳۳۰-۳۹۵-

۴۰۵-۴۱۹-۴۲۰-۴۲۸-۴۵۱-

۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴

علی مرادخان بختیاری ۱۶۸-۱۶۹-

۲۸۱-

علی مرادخان زند ۱-۲۵۰-۲۶۲-۴۱۲-

۴۱۳-۴۱۴-۴۶۹-۴۷۰

علی مردان خان ۲۶۲-۲۸۱-۳۷۹

علی مشکوة الملک [میرزا ...] ۱۸

علی میرزا (شیخ الملوک) [شیخ ...]

۶۳-۲۳۳-۳۱۰-۳۷۵

علی نقی حکیم الملک [میرزا ...] ۲۸-۲۹-

۳۳-۳۷-۲۱۳-۳۳۷-۳۳۹

علی نقی خان (وکیل طبس) [امیر ...]

۳۲۴

غفور خان تهرانی ۱-۲-۱۹۷-۴۶۹  
 غلامحسین خان ۲۱-۳۶-۳۷-  
 غلامحسین خان زیندارباشی ۵-۶-۷-  
 ۲۴  
 غلامحسین خان رهنما [میرزا...] ۳  
 غلامحسین خان سپهدار ۳-۴-۵-۳۱۰-  
 ۳۷۵-۳۱۱  
 غلامحسین خان صدیق السلطنه ۱۹۵-۴۱۷-  
 غلامحسین غفاری ۷-۹-۱۰-۱۹۷-۲۱۵-  
 ۳۷۸-۴۳۸-۴۵۷  
 غلامحسین خان غفاری صاحب اختیار ←  
 غلامحسین خان غفاری  
 غلامحسین قزوینی (خازن الممالك) [آقا...] ۲  
 غلامرضا خان [حاج ...] ۱۴-۱۵  
 غلامحسین خان لاریجانی ۲۳۹  
 غلامرضا خان سردار (والی پشتکوه) ۱۲-  
 ۱۳-۱۴  
 غلامرضا خان شاهسون شهاب الملك (آصف-  
 الدوله) [حاجی ...] ۱۱۴-۲۹۱-  
 ۲۹۹  
 غلامرضا مظفر الملك ۲۱۴  
 غلامرضا خوشنویس [میرزا...] ۱۰-۱۱  
 ۱۲۰  
 غلامرضا شیشه گر [حاج استاد...] ۱۶-۱۷  
 غلامشاه خان (امان الله خان دوم) ۱۷-۱۸  
 غلامعلی خان امین همایون ۱۸-۱۹-۳۵۲-  
 غلامعلی خان (عزیز السلطان) ۲۰-۲۱-  
 ۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۳۰-۳۳

علی نقی خان بافتی ۱۸۸  
 علی نقی خان مفاخر الملك ۱۰۴  
 علی نقی صنیع الملك [حاج میرزا ...]  
 ۲۶۲  
 علی نقی طباطبائی [حاج میرزا...] ۲۸۶  
 علی نقی کوثر علیشاه همدانی [میرزا ...]  
 ۴۰۶  
 علی نقی میرزا رکن الدوله ۳۱۱-۳۱۶-۳۷۶-  
 علی نیزه ۱۰۱-۱۰۲  
 عماد الدوله ۳۴۷ و نیز ← بدیع الملك  
 میرزا احشمت السلطنه  
 عمید السلطان (برادر سردار محی ۱۰۴  
 عنایت الله زنجانى [میرزا...] ۱۰۰-۱۰۲  
 ۱۰۳  
 عندلیب الدوله (زن حاجب الدوله) ۴۶-  
 ۳۰۸-۳۰۹-۳۶۳  
 عندلیب السلطنه ← زیور سلطان خانم  
 عیسی خان بیگلربیگی ۴-۳۰۸  
 عیسی خان قاجار قوانلو ۲۴۹-۴۱۴  
 عین الدوله ۹۶-۴۰۳-۴۴۹  
 عین الملك (علی نقی میرزا، پسر رکن الدوله  
 ۳۱۶  
 « غ »  
 غزال ← غلامرضا خوشنوس  
 غفار خان صدیق الملك [میرزا ...] ۱۲۸

فتحعلی خان صاحب دیوان [ میرزا ... ]  
 ۴۰۲-۳۱۴-۱۳۳-۸۸-۷۲-۷۱-۷۰  
 فتحعلی خان صبا (ملك الشعراء) ۵۵-۵۰  
 ۳۷۹-۳۱۹-۱۸۳-۷۳-۶۹  
 فتحعلی خان قاجار (جها نباری) ← فتحعلیشاه  
 قاجار

فتحعلی خان کاشانی ۷۳

فتحعلیشاه قاجار ۳-۳۰-۳۱-۵۵-۵۵-  
 ۶۹-۶۸-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴-۶۳-۶۲-۶۱  
 ۹۵-۹۲-۹۱-۸۰-۷۸-۷۷-۷۵-۷۴-۷۳  
 ۱۷۹-۱۷۵-۱۷۴-۱۳۰-۱۲۶-۱۲۴-۱۱۰  
 ۲۳۸-۲۳۷-۲۳۳-۲۲۸-۲۰۴-۱۹۷  
 ۲۵۱-۲۵۰-۲۴۷-۲۴۵-۲۴۴-۲۴۳  
 ۲۵۹-۲۵۸-۲۵۷-۲۵۶-۲۵۵-۲۵۴-۲۵۲  
 ۳۰۰-۲۸۴-۲۷۲-۲۶۹-۲۶۷-۲۶۱  
 ۳۱۲-۳۱۱-۳۱۰-۳۰۸-۳۰۷-۳۰۱  
 ۳۷۰-۳۶۷-۳۶۵-۳۲۸-۳۲۴-۳۲۲-۳۱۹  
 ۳۹۳-۳۸۹-۳۸۱-۳۸۰-۳۷۶-۳۷۵-۳۷۱  
 ۴۰۷-۴۰۶-۴۰۲-۴۰۱-۳۹۷-۳۹۶  
 ۴۳۲-۴۳۱-۴۳۰-۴۲۹-۴۰۹-۴۰۸  
 ۴۶۲-۴۶۰-۴۵۹-۴۵۷-۴۴۵-۴۳۳  
 ۴۷۱-۴۶۹-۴۶۸-۴۶۷-۴۶۴-۴۶۳  
 ۴۷۳-۴۷۲

فخرالاطباء ← عبدالوهاب [ میرزا ... ]  
 فخرالاطباء (معلمین الاطباء، لقمان الممالك)  
 ← محمد حکیم باشی [ میرزا ... ]

فخرالدوله ← اشرف الملوك

فخرالملوك ۲۳۴-۳۴۰

فرج الله خان (ازرؤسای ایل شاهسون) ۷۸  
 فرج الله خان دوم [سید... ازخاندان مشعی]

۷۸

۴۲-۴۱-۴۰-۳۹-۳۸-۳۷-۳۶-۳۵

۵۰-۴۹-۴۷-۴۶-۴۵-۴۴-۴۳

۳۰۹-۲۸۳-۱۴۳

غلامعلی خان دنبلی [ حاج ... ] ۲۰

غلامعلی شاملو [ میرزا ... ] ۲۰

## « ف »

فاضل خان گروسی (راوی) ۴۰۱-۵۰

فاطمه سلطان خانم امامه ای ۲۲۱

فاطمه سلطان خانم انیس الدوله ۴۶۶

فتاح [ میرزا ... ] (طبيب مظفرالدين ميرزا)

۲۸۳

فتح الله (شوهر عمه جیران خانم) ۳۱۷

فتح الله اردلانی [ میرزا ... ] ۱۸۷

فتح الله اکبر (سپه دار اعظم) ۵۲-۵۱

فتح الله خان شیبانی ۵۶-۵۵

فتح الله میرزا (شعاع السلطنة) ۵۵-۵۴

۴۴۳

فتح خان (وزیر شاه محمود) ۳۷۹-۲۳۸

۳۸۰

فتحعلی آخوندزاده [ میرزا ... ] ۵۷-۵۵

۵۸

فتحعلی خان (فتحعلی میرزا) ۴۱۱-۱۵۲

۴۶۶

فتحعلی خان افشار (آرشلو) ۶۰-۵۹-۵۸

۱۷۲-۱۷۰-۱۶۸-۶۱

فتحعلی خان ییگلربیگی (تاج بخش) ۴۲۸-

۴۶۷

فتحعلی خان خواجوند ۶۱

فریدون منشی الممّاك [ میرزا ... ]  
 (میرزاخانلر) ۳۲۲  
 فضل الله بن محمد شفیع بن بهاء الدین محمد  
 حسین العاملی شیخ الاسلام ← فضل الله  
 الحسینی  
 فضل الله الحسینی [میرزا ...] (پسر محمد شفیع)  
 ۴۰۹-۳۸۱-۹۴  
 فضل الله حکیم الهی ثالث [میرزا ...] ۹۴  
 فضل الله خان بشیر المملک شاطر باشی ۱۴۲  
 فضل الله خان منشی باشی ( دیر السلطنه ،  
 وکیل المملک ، وزیر خلوت ) ۹۴  
 فضل الله خان نوری مازندرانی [میرزا ...]  
 ۱۷۷-۱۷۶  
 فضل الله شیرازی (خاور) ۹۵  
 فضل الله مستوفی نصیر المملک علی آبادی  
 [میرزا ... (قائم مقام) ۸۷-۹۵-۹۶  
 ۴۷۲  
 فضل الله نوری (کجوری) [حاج شیخ ...]  
 ۹۷-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳  
 ۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶  
 فضل الله وزیر نظام [میرزا ...] ۱۰۶-۱۰۷  
 ۱۰۸-۲۶۷-۴۴۶  
 فضلعلی آقا (پسر حاج میرزا عبدالکریم ملا  
 باشی) ۱۱۰  
 فضلعلی بیگ [حاج ...] ۲۳۳-۳۰۱  
 فضل علی خان بیگلربیگی قرا باغی ۸۱-۸۲-  
 ۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۴۷۳  
 فوریه فرانسوی [دکتر ...] ۲۱-۴۲-۴۹

فرج الله خان سوم [مولی ...] ۷۸  
 فرج الله خان افشار ۷۷-۷۸  
 فرج الله خان [میرزا ...] ( بنان السلطنه )  
 ۱۶  
 فرج الله خان امین الدوله (امین المملک کاشی)  
 ۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶  
 ۱۰۸-۲۱۴-۲۱۵-۲۳۰-۲۳۱-۲۶۸  
 ۴۵۷  
 فرخ سیر میرزا (نیر الدوله) ۳۸۱  
 فردریک کبیر ۳۳۶  
 فرزانه بیگم ۱۲۶  
 فرصت شیرازی ۳۱۲-۴۲۹-۴۳۰  
 فرما نفرما ← حسینعلی میرزا فرما نفرما  
 فرما نفرما (عبدالحسین میرزا) ۳۶۲  
 فروغ الدوله ← قمر سلطان خانم  
 فروغ الدوله (ملکه ایران) ۴۵۶  
 فروغ السلطنه ۳۳۱  
 فروغی [میرزا ... محمد حسین ذکاء المملک]  
 ۲۰۸-۳۸۵-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۹۱  
 ۴۶۲  
 فروغی ← محمد علی فروغی ذکاء المملک  
 ۴۵۱  
 فرهاد میرزا (معمد الدوله) ۱۸-۲۸-۵۸  
 ۷۱-۷۵-۸۶-۸۷-۹۱-۹۲-۹۶-۱۵۲  
 ۲۴۲-۲۶۰-۳۰۱-۳۷۰  
 فریدالدین عطار نیشابوری [شیخ ...] ۲۶۶  
 فریدون زردشتی ۱۶۴-۲۰۸  
 فریدون میرزا (فرما نفرما) ۹۲-۹۳-۹۴  
 ۱۰۶-۱۱۱-۱۳۱-۲۴۶-۲۶۷



- قربان قلیچ ۷۷  
 قربان گل مروی ۸۴  
 قره‌العین (طاهره) ۴۵۳  
 قره‌خان قاجار دولو ۱۸۶-۲۳۲  
 قطب‌السلطنین ← محمد شاه قاجار  
 قطران تبریزی ۲۸۰  
 قلیچ‌خان تیموری [امیر...] ۱۳۰  
 قمرالسلطنه ۴۵  
 قمرسلطان خانم - ۴۵۶  
 قنبرعلی اصفهانی سدهی ۴۳۲  
 قوام‌الدوله ← شکرالله خان معتمد خان  
 قوام‌الدوله ← عباس خان تفرشی  
 قوام‌الدوله ← محمد علی خان مستوفی  
 [میرزا...]  
 قوام‌الدوله ← محمد قوام‌الدوله [میرزا]  
 قوام‌السلطنه احمد قوام ۱۵۶-۲۹۳  
 ۴۴۹  
 قوام‌الملک ← محمد رضا خان شیرازی  
 قوجه‌خان شیخانلوچمشکزگ ۱۳۱  
 قهرمان قمشهای اصفهانی (امین لشکر)  
 [میرزا...] ۷۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴  
 ۱۳۵-۱۳۶-۱۴۸  
 قهرمان میرزا ۹۲-۱۳۱-۱۸۰-۲۴۶  
 ۲۷۳-۲۹۷-۴۳۲  
 قیاقلی آقا قوت ۱۳۶-۱۳۷-۳۷۷-۳۷۸
- ۱۴۳-۱۶۵-۱۹۴-۲۷۴-۲۸۳-۲۹۶  
 ۳۳۹-۳۴۱-۳۴۴-۴۶۸  
 فوش [مارشال...] ۲۱۵  
 فیروز میرزا نصرالدوله (فرمانفرما) ۹۳  
 ۱۰۶-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴  
 ۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۲۳-۱۲۴-۱۵۰  
 ۱۵۲-۲۲۹-۲۳۲-۲۹۷-۳۱۲-۳۹۹  
 فیض‌الله ترک [ملا...] ۴۳  
 فیض محمد کاتب هزاره [ملا...] ۱۸۹
- «ق»
- قادرخان عرب عامری بسطامی ۶۳-۱۲۴  
 قاسم [سید...] ۱۳۸  
 قاسم بیگ قرخلوی افشار ۱۲۵-۱۲۶-  
 ۲۴۵-۲۲۶  
 قاسم‌خان [امیر...][محمد قاسم‌خان] ۱۲۶-  
 ۱۴۷-۴۶۶  
 قاسم‌خان صوراسرافیل [میرزا...](تبریزی)  
 ۱۴۴  
 قاسم‌خان قوانلو قاجار [میرزا...] ۱۲۶-  
 ۳۷۵  
 قاضی ارداقی ۱۹۹  
 قاضی نورالله شوشتری ۴۰۹  
 قجر آغا (زن محمد رضا میرزا) ۲۳۳  
 قدوس ← محمد علی قدوس [حاج ملا...]

## « ك »

كاترين دوم امپراطريس ۲۵۳

كامسون (طبيب انگليسى) ۳۷

كاشف النطاء ← جعفر نجفى [شيخ...]

كاظم [حاج...] ۱۸۱

كاظم (محمد كاظم ملك التجار) [حاجى...]

۱۴۴-۱۴۳-۱۴۲-۱۴۱

كاظم آشتياني مستوفى الممالك [ميرزا...]

۴۵۸

كاظم تاجر [شيخ...] ۴۵۸

كاظم خان ۲۶۵

كاظم خان [ميرزا...] (نظام الملك) [۱۳۴

۴۶۴-۲۷۱-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶-۱۴۵

كاظم خان قراجه داغى ۱۴۱-۱۴۰

كاظم رشتى [سيد...] ۲۸۹-۱۳۸-۱۳۷

۴۵۲-۳۹۴-۳۳۵-۲۳۰

كاظم رشتى ملك الاطباء (فيلسوف الدوله ،

فيلسوف زمان) [ميرزا...] ۱۳۸-

۲۳۵-۱۴۰-۱۳۹

كاظم ريش [ميرزا سيد...] (ميرزا سيد كاظم

اصطبل) ۱۴۹-۱۴۸

كاظم سعادتملى شاه اصفهانى [ميرزا...]

(طاووس العرفاء) ۱۳۸

كاظم طباطبائى وكيل الرايا [حاج ميرزا...]

(حاج وكيل ؛ اعتضاد الملك) ۱۴۹

كاظم گيلانى [ميرزا...] ۱۴۰

كاظم محلاتى [ميرزا...] ۱۴۱

كامران ميرزا (نايب السلطنه) ۳۳-۱۵-

۳۸-۳۵-۴۵-۴۶-۴۸-۷۲-۹۰-۱۰۰-

۱۴۹-۱۴۸-۱۴۷-۱۳۴-۱۱۲-۱۱۱

۱۵۵-۱۵۴-۱۵۳-۱۵۲-۱۵۱-۱۵۰

۱۶۷-۱۶۱-۱۶۰-۱۵۹-۱۵۸-۱۵۷

۲۹۳-۲۹۱-۲۶۵-۲۶۴-۲۵۸-۲۰۹

۳۵۱-۳۳۸-۳۳۷-۲۹۶-۲۹۵-۲۹۴

۴۲۶-۴۱۷-۴۱۱-۳۵۹-۳۵۷-۳۵۶

۴۶۶-۴۶۲

کتابچى ۱۶۲ ونيز ← آنتوان کتابچى

كدوخان ۳۷۱

كرم بيك (كرم خان - فرارى) ۱۶۳-

۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-

كرزن [لرد...] ۱۱۰-۶۸-۶۳-۴۹-۲۱-

۱۷۴-۲۵۰-۲۵۶-۳۳۶-۴۶۶

كرميك انگليسى [دكتور...] ۲۴۱

كريم خان (آقاخان چهارم) ۲۹۰

كريمخان ارجمندى فيروز كوهى مصصام السلطنه

[ميرزا...] ۱۷۵

كريمخان افغان ۱۶۷

كريمخان بنان الدوله [ميرزا...] ۱۷۶-

۱۷۷

كريم خان رشتى [ميرزا...] ۵۳

كريم خان زند ۶۱-۶۲-۶۹-۱۶۸-

۱۷۱-۱۷۲-۱۷۴-۱۷۵-۱۹۱-

۱۹۶-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۷-۲۴۸-

۲۴۹-۲۵۰-۲۵۲-۲۸۱-۳۶۷-

۳۶۹-۳۷۰-۳۷۴-۳۷۹-۳۹۰-

۳۹۱ - ۴۰۹ - ۴۱۲ - ۴۶۹

کریمخان وکیل ← کریمخان زند

کریم دواتگر ۳۸۲

کریم شیرهای ۱۷۸

کلل بخارائی [امیر سید ...] ۱۳۰ -

۲۵۶

کلبعلی خان دامغانی ۱۲۴

کلبعلی خان کوسه احمد لوی افشار ۱۷۸ -

۳۹۴ - ۳۹۳ - ۱۷۹

کلبعلی خان نخجوانی ۳۰۰ - ۲۸۲

کلل استوارت ۶۳

کلوله فرانسوی [دکتر ...] ۱۹۳ -

۲۶۲

کمال الملك ← محمد غفاری کاشی

کورکر [جنرال ...] ۴۰

کولی [لرد ...] ۸۳

کیومرث میرزا عمیدالدوله ۱۸۰ - ۲۹۷

کیومرث میرزا ملک آرا [حاج ...] ۲۰ -

۲۳۵

کیخسروشاهرخ [ارباب ...] ۱۷۹

۱۸۰ - ۲۶۶

کیکاوس میرزا ۱۷۹

## «ک»

گاردن (ژنرال فرانسوی) ۶۶ - ۶۷

گرجیه (خیرالنساء) ۳۶۵

گلچهره (کنیز عزیزالسلطان) ۳۸

گلشن رضوان ← محمدعلی گلشن

کله دار ۱۸۳

کلین خانم ۴۵۰

کوبینو [کنت دو ...] ۱۵۵ - ۱۰۷ - ۵۲

۲۵۹ - ۲۶۹ - ۳۱۹ - ۳۲۱ - ۳۶۴ - ۳۷۱ -

۴۲۸ - ۴۶۱

گونه‌خان افشار طارمی [امیر ...] ۴۰۷

گوهر خانم [ملک ...] ۲۳۳ - ۳۰۰

## «ل»

لابات [دکتر ...] ۲۶۱

لاغوفسلی ۴۶۶

لاهوئی ۴۴۰

لسان الملك سپهر ۳۲۱ - ۳۳۰

لطف‌الله [حاجی میرزا ...] ۱۸

لطفعلی [میرزا ... صدرالافاضل] ۱۸۱

لطفعلی بیگ بیگلری [حاج ...] (آذر)

۱۸۰

لطفعلی خان (ظفرالسلطان، امیرمفتح)

۱۸۱

لطفعلی خان زند ۹۴ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ -

۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ -

۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۲۳۴ - ۲۵۰ -

۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۶ - ۳۹۲

لطفعلیخان کلبادی مازندرانی (سردار جلیل)

۲۰۲

لمر (معلم دارالفنون) ۱۵۹

لوی پانزدهم ۴۳

لیلی خانم ۳۳

## «م»

مارخام - ۶۳ - ۲۵۰

مالك اشتر ۲۹۱  
 ماه بيگم (دختر فتحعليشاه) ۳  
 مبارک خان (صديق) [حاج ... خواجه باشی]  
 ۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶  
 مترجم السلطنه ← ابوالفتح خان نيك جو  
 مجدالدوله ← مهديقلي خان  
 مجدالدوله خوانسالار ۲۶۵  
 مجدالشعراء ← محمد تقی فصیح الملك  
 شیرازی  
 مجدالملک ← تقی خان [میرزا ...]  
 مجدالملک ← محمد خان مجدالملک  
 مجنون خان پازوکی ۱۹۶  
 مجیدخان ۱۶۴-۱۶۷  
 مجیدمیرزا [سلطان ...] ۴۴۳  
 محبعلی خان خلیج ۱۹۷  
 محتشم الملك ← صادق خان سردار معتمد  
 محتشم نظام ← صدرالاشراف  
 محسن [میرزا ...] ۲۰۰  
 محسن آشتیانی [آقا ...] ۳۲۴  
 محسن خان اعتماد السلطنه صنیع الدوله  
 ۱۵۸-۱۵۹-۴۰۱-۴۱۱-۴۱۷  
 ۴۱۸-۴۵۷  
 محسن خان اقتدارالدوله ۱۹۷  
 محسن خان [شیخ، حاج میرزا ...]  
 (معین الملك، مشیرالدوله) ۲۰۴-  
 ۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰  
 ۲۱۱-۲۱۶-۳۴۲-۳۴۴  
 محسن خان (معین الملك، منشی حضور،  
 مشیرالدوله) ۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹  
 محسن خان مظفر الملك [حاج میرزا ...]  
 ۲۱۲-۲۱۳-۴۳۲  
 محسن صدر (صدرالاشراف) ← محسن  
 محلاتی [سید ...]

محسن عراقی [آقا ...] ۳۰۳-۴۰۴  
 محسن کاظمینی [سید ...] ۳۰  
 محسن مجتهد سلطان آبادی [حاج آقا ...]  
 ۲۰۳  
 محسن محلاتی صدرالاشراف [سید ...]  
 ۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳  
 محمد (پدر ملاجعفر ته باغ لله ای) ۳۳۰  
 محمد (پسر علی اردبیلی) ۴۱۶  
 محمد [حاج ملا ...] (حاجی اشرفی)  
 ۲۲۳  
 محمد [حضرت ... (ص)] ۴۳۳  
 محمد [مرزا ...] (مدیر روزنامه نجات)  
 ۱۰۴  
 محمد [میرزا ...، کلاتر فارس] ۱۱۰-  
 ۱۶۷-۱۷۰-۱۷۲-۱۷۴-۱۷۵  
 ۲۴۶-۲۵۶-۲۷۱-۲۷۲-۳۷۷  
 ۳۷۹  
 محمد آشتیانی [میرزا ...] (قوام الدوله)  
 ۳۷۱  
 محمد آقا [حاج میرزا ...] ۵۱  
 محمد آقازاده [میرزا ...] ۴۲۰  
 محمد آقا نخجوانی [حاج ...] ۲۸۰  
 محمد آقای سرتیب ۲۱۱-۲۱۲  
 محمد آملی [ملا ...] ۹۷-۱۰۰-۱۰۱  
 محمد ابراهیم (پدر حاج میرزا محمد رضا  
 مستوفی سبزواری) ۴۰۴  
 محمد ابراهیم خان [امیر ...] (شوکت الملك)  
 ۲۹۸-۲۹۹  
 محمد ابراهیم خان ابری ۲۶۵  
 محمد ابراهیم خان سهام الملك ۲۹۱  
 محمد ابراهیم خان محلاتی (صدیق خلوت)

مالك اشتر ۲۹۱  
 ماه بيگم (دختر فتحعليشاه) ۳  
 مبارک خان (صديق) [حاج ... خواجه باشی]  
 ۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶  
 مترجم السلطنه ← ابوالفتح خان نيك جو  
 مجدالدوله ← مهديقلي خان  
 مجدالدوله خوانسالار ۲۶۵  
 مجدالشعراء ← محمد تقی فصیح الملك  
 شیرازی  
 مجدالملک ← تقی خان [میرزا ...]  
 مجدالملک ← محمد خان مجدالملک  
 مجنون خان پازوکی ۱۹۶  
 مجیدخان ۱۶۴-۱۶۷  
 مجیدمیرزا [سلطان ...] ۴۴۳  
 محبعلی خان خلیج ۱۹۷  
 محتشم الملك ← صادق خان سردار معتمد  
 محتشم نظام ← صدرالاشراف  
 محسن [میرزا ...] ۲۰۰  
 محسن آشتیانی [آقا ...] ۳۲۴  
 محسن خان اعتماد السلطنه صنیع الدوله  
 ۱۵۸-۱۵۹-۴۰۱-۴۱۱-۴۱۷  
 ۴۱۸-۴۵۷  
 محسن خان اقتدارالدوله ۱۹۷  
 محسن خان [شیخ، حاج میرزا ...]  
 (معین الملك، مشیرالدوله) ۲۰۴-  
 ۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰  
 ۲۱۱-۲۱۶-۳۴۲-۳۴۴  
 محسن خان (معین الملك، منشی حضور،  
 مشیرالدوله) ۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹  
 محسن خان مظفر الملك [حاج میرزا ...]  
 ۲۱۲-۲۱۳-۴۳۲  
 محسن صدر (صدرالاشراف) ← محسن  
 محلاتی [سید ...]

- محمد امین میرزا ۹۱-۳۰۱  
 محمد باقر ابوانکیفی [ حاج شیخ ... ]  
 ۳۲۶  
 محمد باقر بهبهانی ۴۲۳  
 محمد باقر بیگ (نشاطی) ۵۰  
 محمد باقر بیگ گرجی ۷۳  
 محمد باقر جوهری (هروی) [میرزا ...]  
 ۳۰۲-۱  
 محمد باقر ادیب‌الملک ۳۴۳-۳۴۶  
 محمد باقر خان بیگلربیگی ۳۰۷-۳۰۸-۳۲۹  
 محمد باقر خان شجاع‌السلطنه (امیر نظام -  
 سردار اکرم - سردار کل) ۲۱۹-۴۰۳  
 محمد باقر خان عماد‌الملک [ حاج ... ]  
 ۳۰۷  
 محمد باقر درجه‌ای [سید ...] ۳۰۲  
 محمد باقر شفقی [حاج سید ...] (حجة الاسلام،  
 سید رشتی سید شفقی، سید بیدآبادی)  
 ۱۰۹-۱۱۰-۲۳۷-۲۵۹-۳۰۴-۴۳۲  
 محمد باقر صدرالعلماء [سید ...] ۲۰۰  
 محمد بن حلیفه ۲۲۸  
 محمد بیرجندی [سید ...] ۲۳۵  
 محمد بیگ اورامانی ۸۸  
 محمد بیگ چاпарچی ۴۱۹  
 محمد تدین [سید ...] ۲۶۶  
 محمد تقی صاحب‌دیوان علی‌آبادی [میرزا ...]  
 ۷۰-۷۱  
 محمد تقی مجتهد ساروی [حاجی میرزا ...]  
 ۴۵۴  
 محمد تقی مستوفی [میرزا ...] ۳۱۸  
 محمد تقی مزارالملک ۳۲۴ و نیز ← تقی  
 ۲۲۳ (ج ۱)
- ۲۹۶-۲۹۷  
 محمد ابراهیم خان معاون‌الدوله [میرزا ...]  
 ۴۵۷  
 محمد ابراهیم خان ناظر‌الدوله ۳۸۱  
 محمد ابراهیم خان نوری (نظام‌الدوله)  
 ۲۱۷  
 محمد ابراهیم خان وزیر نظام (معمار باشی)  
 ۱۵۳-۱۵۹-۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵  
 محمد ابراهیم کرباسی [حاج ...] ۳۰۵  
 محمد ابراهیم نواب (بدیع‌نگار) ۲۹۱  
 محمد اسمعیل [آقا ...] (پسر حاج محمد  
 حسن کوزه‌کنانی) ۴۱۴  
 محمد اسمعیل استاد [آقا ...] ۴۵۵  
 محمد اسمعیل خان شوکت‌الملک [میرزا ...]  
 ۲۹۸-۲۹۹  
 محمد اسمعیل خان وکیل‌الملک نوری ۱۸۰  
 ۲۹۷-۲۹۸-۳۸۵  
 محمد اسمعیل قزوینی [حاجی ...] ۳۵۹  
 محمد اسمعیل مزاره [حاجی ...] (تهرانچی)  
 ۲۹۹  
 محمد اقبال‌الملک [میرزا ...] ۲۱۶-  
 ۲۱۷  
 محمد امام جمعه [میرزا سید ...] ۱۰۴-۳-  
 ۲۱۸-۳۰۵  
 محمد امامزاده [حاجی سید ...] ← محمد  
 امام جمعه [حاج سید ...]  
 محمد امین آقا قاجار ۲۴۹-۳۰۱  
 محمد امین خاقان [میرزا ...] (ملیچک اول)  
 ۲۱۹-۲۲۰-۲۲۳  
 محمد امین خان ۹۳-۲۳۳  
 محمد امین خان پازوکی ۳۰۰  
 محمد امین خان قاجار ۲۹۹-۳۰۰

- محمدتقی [شیخ ...] (آقا نجفی اصفهانی) - ۳۲۶  
 محمدتقی آشتیانی (قوام الدوله) ۹۳ - ۳۷۶ - ۲۶۷ - ۱۱۱  
 محمدتقی بنکدار (سفارتی) [حاجی ...] ۳۰۹ - ۳۱۰  
 محمدتقی حجة الاسلام [میرزا ...] (نیر) ۲۹۰ - ۳۲۵  
 محمدتقی خامنه‌ای [میرزا ...] ۵۵  
 محمدتقی خان (ازاعراب میش مست) ۲۳۹ - ۳۲۴ - ۳۲۳  
 محمدتقی خان (خواهرزاده مخبرالدوله علیقلی خان) ۳۳۵  
 محمدتقی خان افشار (حاجب الدوله) ۳۰۸-۶ - ۳۶۸  
 محمدتقی خان معز الملك ۱۶۲  
 محمدتقی خان معمار باشی - ۲۹۳  
 محمدتقی روضه خوان [سید ...] ۲۳۵  
 محمدتقی شاهرودی [حاجی ...] ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۵۹  
 محمدتقی علی آبادی مازندرانی [میرزا ...] (صاحب دیوان) ۷۱ - ۲۶۰ - ۳۲۲ - ۳۲۳  
 محمدتقی فصیح الملك شیرازی [حاج ...] (شوریده) ۳۲۷  
 محمدتقی قزوینی [حاج سید ...] ۲۸۴  
 محمدتقی لسان الملك (سپهر) [میرزا ...] ۲۶۹  
 محمدتقی موسوی شفتی گیلانی [سید ...] ۳۰۳  
 محمدتقی میرزا حسام السلطنه ۹۲ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۷۵  
 محمدتقی میرزا رکن الدوله ۱۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۵  
 محمدتقی نوائی [میرزا ...] ۳۲۲  
 محمدتقی وکیل الرعایای همدانی [حاج شیخ ...] ۳۲۵ - ۳۲۶  
 محمد تنکابنی [میرزا ...] ۲۳۷  
 محمد جعفر استرآبادی [حاج ملا ...] ۲۸۴  
 محمد جعفر خان کاشانی ۳۰۱ - ۳۲۸ - ۳۲۹  
 محمد جعفر شیخ العلماء ته باغ لله ای [آخوند ملا ...] ۳۲۹  
 محمد جعفر کبودراهنکی قراگزلو [حاج ...] (مجنوب علی شاه) ۳۲۸ - ۴۰۱  
 محمد جعفر کرمانی [ملا ...] ← محمد جعفر شیخ العلماء  
 محمد حسن ← حسن وکیل الدوله  
 محمد حسن (پسر نور محمد) ۳۱۷  
 محمد حسن [شیخ ...] (فرزند شیخ باقر اصفهانی) ۳۶۴ - ۳۶۵  
 محمد حسن اصفهانی امین الشرب (کمپانی) [حاجی ...] ۱۹۸ - ۳۳۸ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۸ - ۳۶۲ - ۳۵۹  
 محمد حسن تبریزی [آقا ...] ۴۶۴ - ۴۶۵  
 محمد حسن خان ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۸  
 محمد حسن خان (پسر علاء الدوله) ۳۰۸

محمد حسن شیرازی [میرزا ...] (میرزای

شیرازی) ۹۶-۳۳۸

محمد حسن عمادالاطباء بگمز ۳۴۴-۳۶۳

محمد حسن [حاجی ...] ← کاظم ملک التجار

[حاجی ...]

محمد حسن کوزه کنانی [حاج ...] ۴۱۴

محمد حسن مازندرانی ۴۶۳

محمد حسن میرزا ۲۷۳

محمد حسن میرزا مهندس ۳۴۶

محمد حسن نائینی کوزه کنانی ۳۷۲

محمد حسین آشتیانی [میرزا ...] ۳۷۲ -

۳۷۳

محمد حسین [حاجی ...] (امین الضرب دوم)

۳۵۷-۳۵۹

محمد حسین [میرزا ...] ۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹

۴۱۹

محمد حسین آیتی [شیخ ...] ۲۹۸

محمد حسینخان (پسرفرخ خان) ۸۶

محمد حسین خان (حاکم اردستان) ۲۶۳

محمد حسینخان (رئیس اصطبل توپخانه)

۴۵ - ۴۶ - ۳۰۸ - ۳۰۹

محمد حسین خان آیرم [سرلشکر ...] ۳۷۳ -

۳۷۴

محمد حسین خان ارجمندی فیروزکوهی

[امیر ...] ۲۴۹-۳۷۴-۳۷۵

محمد حسینخان امین الدوله [حاج ...]

(نظام الدوله، مستوفی الممالک، صدر اصفهانی)

محمد حسنخان، (سردار ایروانی) ۴ - ۳۳۰

و نیز رجوع به حسنخان ساری اصلان قاجار

قزوینی شود .

محمد حسنخان (قره سرتیپ) ۳۷۱

محمد حسنخان اعتماد السلطنه (صنیع الدوله)

۱۵ - ۱۹ - ۲۱ - ۲۲ - ۳۳ - ۴۲ -

۴۳ - ۵۵ - ۷۲ - ۸۱ - ۹۱ - ۱۱۴ -

۱۳۵ - ۱۳۸ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۵۳ -

۱۶۲ - ۱۶۵ - ۱۸۹ - ۲۰۳ - ۲۰۵ -

۲۱۳ - ۲۱۶ - ۲۲۰ - ۲۳۵ - ۲۶۵ -

۲۷۴ - ۲۸۹ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ -

۲۹۸ - ۳۰۱ - ۳۰۹ - ۳۱۲ - ۳۱۳ -

۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۲۶ -

۳۳۰ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ -

۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ -

۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ -

۳۴۷ - ۳۵۰ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ -

۳۵۶ - ۳۶۴ - ۳۸۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ -

۴۱۶ - ۴۲۶ - ۴۴۸ - ۴۵۵ - ۴۶۱ -

۴۶۵ - ۴۶۶

محمد حسن خان حاجب الدوله (نسبچی باشی)

۲۱۵ - ۲۴۲ - ۲۶۳ - ۳۶۴ - ۳۹۷ -

۴۰۰

محمد حسن خان دولوی قاجار ۲۹۹

محمد حسنخان قاجار قوانلو ۶۰ - ۶۴ -

۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۲۴۶ -

۲۴۷ - ۲۶۷ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ -

۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۹۰ -

محمد حسنخان قراگزلو ۲۵۳ - ۳۷۱

محمد حسن خان مافی سعدالملك ۳۷۱



۹۴ - ۱۰۶ - ۲۶۷ - ۳۸۱ - ۴۴۶  
 محمد حسین فراہانی دیرالملک [میرزا...]  
 ۲۸۸-۳۸۳-۳۸۴  
 محمد حسین کازرونی ( حاج کا کا حسین )  
 ۳۹۴  
 محمد حسین کرمانی [میرزا ...] ۱۳۷ -  
 ۱۳۸-۳۹۴-۳۹۵  
 محمد حسین میرزا حشمت الدولہ ۸۶-۱۲۶-  
 ۲۶۸-۲۶۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۷۵  
 محمد حسین میرزا مؤید السلطنہ -۴۰۳  
 محمد حسین یزدی [شیخ ...] [شیخ حسین  
 یزدی] ۳۲۵-۳۲۶  
 محمد حکیم باشی [میرزا ...] ۲۸۲-  
 محمد حمزہ شریعتمدار بارفروشی (بابلی)  
 [حاج ملا ...] ۴۵۲  
 محمد خان [امیر ...] ← محمد خان عرب  
 زنگوئی  
 محمد خان (امین خاقان) [میرزا ...] ۲۱-  
 ۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-  
 ۳۰-۳۱-۳۲-۳۴-۳۶-۴۵  
 محمد خان (پدر فریدالملک) ۴۶۰  
 محمد خان (پسر اعظم خان افغان) ۱۸۹  
 محمد خان [حاج ... قاجار] ۳۹۷  
 محمد خان (خالوی آغا محمد خان)  
 ۲۴۹  
 محمد خان [میرزا ...] ۷ و نیز رجوع بہ  
 امین خلوت شود .  
 محمد خان (والی) ۱۲۶-۱۲۷  
 محمد خان اقبال الدولہ [میرزا ...] ۲۱۴-  
 ۳۴۲-۳۶۴

۳۲۴-۳۷۹-۳۸۰  
 محمد حسین خان جہدارباشی شیرازی  
 [حاجی ...] ۴۰۳  
 محمد حسین خان خلج ۳  
 محمد حسین خان ذکاءالملک فروغی (ادیب)  
 [میرزا ...] ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۴۵۰-  
 ۴۶۲  
 محمد حسین خان زنگنه ۳۷۶  
 محمد حسینخان سالارمکرم (سردار امنغ)  
 ۳۰۹-۳۶۳  
 محمد حسینخان سیستانی ۱۸۹ - ۱۹۱-  
 ۱۹۳  
 محمد حسینخان (حسینخان) قاجار دولو  
 ۲۲۶ - ۲۳۴-۲۴۸ - ۳۸۸ - ۳۸۹  
 محمد حسینخان قاجار قراموسانلو ۳۶۶-  
 ۳۶۸  
 محمد حسینخان قراگزروی ہمدانی ۳۹۳  
 محمد حسینخان قرخلوی افشار ۱۷۸ -  
 ۱۷۹ - ۳۹۳ - ۳۹۴  
 محمد حسینخان قوانلو قاجار ناظر ۳۷۴-  
 ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳  
 محمد حسینخان کاشانی (عندلیب) ۵۵-۶۹  
 محمد حسین خان لقمان الدولہ [دکتر ...]  
 ۲۸۲  
 محمد حسین خان فخر الدولہ [حاج ...]  
 ۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷  
 محمد حسین سینی قزوینی (عمادالکتاب)  
 [میرزا ...] ۳۸۲  
 محمد حسین شریفی [میرزا ...] (صاحب اختیار)  
 ۱۶۷-۲۸۱-۳۷۷-۳۷۸  
 محمد حسین صراف [آقا ...] ۳۴۸  
 محمد حسین عضدالملک قزوینی [میرزا ...]

۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷-۲۶۳-۲۶۸

۲۷۱-۲۷۲-۲۸۲-۳۰۱-۳۰۸

۳۲۲-۳۶۵-۳۶۷-۳۷۰-۳۷۱

۳۷۴-۳۷۵-۳۷۹-۳۸۸-۳۸۹

۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳-۴۱۲

۴۱۳-۴۱۴-۴۳۰-۴۵۷-۴۶۸

۴۶۹-۴۷۰-۴۷۳

محمدخان قاجار [میرزا ...] ۱۸۲

محمدخان قاجار دولو (سپهسالار اعظم)

[میرزا ...] ۱۱۲-۲۱۵-۲۲۸

۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۸۸-۲۹۱

محمدخان قاجار دولو بیگلربیگی [میرزا ...]

۱۹۳-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۳۰۷-۳۰۸

۳۲۹-۳۶۷

محمدخان قاجار عزالدین لو-۴۷۲

محمدخان قاجار قوانلو (سردارایروانی)

۲۶۷-۲۷۲

محمدخان قاجار نائب الحکومه ۱۳۰

محمدخان قراگز لوی همدانی [حاج ...]

۲۶۷

محمدخان قرائی ۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹

۳۲۴

محمدخان قزوینی [میرزا ...] ۱۰۵-

۲۳۷

محمدخان قصیر القامه [آغا ...] ۲۰

عباسخان قوام الدوله [میرزا ...] ۴۴۸

محمدخان قوانلو (پراسکندر خان) ۳۹۰

محمدخان لاریجانی [میرزا ...] ۲۳۹-

۲۴۰-۲۴۱-۲۵۲

محمدخان مجدالملك سینکی [میرزا ...]

محمدخان امیرتومان گیلانی ۲۱۹-۳۰۲

محمدخان بختیاری چهارلنگ ۷۸-۳۱۱

محمدخان بلوچ ۱۲۵-۱۲۶-۱۳۷-

۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷-۳۷۸-

۳۸۹-۴۲۲

محمدخان تهرانی ۱۹۷

محمدخان حشمت الممالك -ح- ۴۳۹

محمدخان خواجه [آغا ...] ۲۲۳

محمدخان دولو [میرزا ...] ۱-۲

محمدخان راوری [میرزا ...] ۱۸۸

محمدخان زند ۱۶۹-۲۴۴-۲۴۵

محمدخان زنکنه امیر نظام ۹۲-۱۳۱-

۲۴۵-۴۳۲

محمدخان سپهسالار [میرزا ...] ۱۵۷

محمدخان سوادکوهی (محمددادو) ۲۴۱-

۲۴۲-۲۴۸

محمدخان شاطر باشی ۲۴۶

محمدخان شیخ احیاء الملك [دکتر ...]

۲۶۲

محمدخان صنیع حضرت [سید ...] ۱۰۴-

۲۷۸

محمدخان طبسی [امیر ...] ۲۶۳

محمدخان عرب زنگویی [امیر ...] ۲۶۲

محمدخان قاجار [آغا ...] ۱-۲-۶۱-

۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۷-۱۲۴-

۱۲۵-۱۲۶-۱۷۴-۱۸۲-۱۸۴-

۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-

۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۶-

۲۳۱-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۹-۲۴۰-

۲۴۴-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-

۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-

محمد رضا محلاتی [ملا...] ۴۲۴  
 محمد رضای واعظ همدانی [حاج میرزا...] ۴۰۶  
 محمد رفیع طباطبائی (نظام العلماء) [حاج میرزا...] ۴۰۶-۹۴  
 محمد رؤوف پاشا سرعسکر ۴۵۸  
 محمد رئیس صدیق الملك نوری مازندرانی [میرزا...] ۲۴۳-۲۴۴  
 محمد زکی خان (زکی خان نوری) ۴۰۶-  
 ۴۵۹-۴۰۸-۴۰۷  
 محمد زکی مستوفی الممالک [میرزا...] ۳۲۲  
 محمد زمان خان قاجار دولو ۳۶۸-۴۰۸  
 محمد سعید العلماء [ملا...] ۴۵۳  
 محمد شاه [سر...] (آقاخان سوم) ۲۹۰-  
 ۲۹۱  
 محمد شاه قاجار ۵۵-۵۹-۷۲-۷۹-۸۰-  
 ۸۱-۸۶-۸۷-۹۲-۹۳-۹۵-  
 ۹۶-۱۰۶-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-  
 ۱۱۱-۱۳۱-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۸-  
 ۱۵۴-۱۵۶-۲۲۹-۲۴۱-۲۴۵-  
 ۲۵۷-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۸-  
 ۲۶۹-۲۸۹-۲۹۴-۳۰۱-۳۰۷-  
 ۳۰۸-۳۱۹-۳۲۳-۳۲۹-۳۲۶-۳۷۷-  
 ۴۲۳-۴۲۶-۴۲۷-۴۳۲-۴۴۵-  
 ۴۴۶-۴۵۸-۴۶۶-۴۶۷-۴۷۲-۴۷۳-  
 محمد شفیع [میر...] (پسر بهاء الدین شیخ الاسلام) ۴۰۹  
 محمد شفیع [میرزا...] (صدر الممالک) ۴۴۶-۴۰۹  
 محمد شفیع مازندرانی صدراعظم [میرزا...] ۲۷۲-۳۸۰

۸۸-۱۱۴-۲۳۲-۲۸۶-۲۸۸-  
 ۲۸۹-۳۸۳-  
 محمد خان مظاہر صدیق حضرت [شیخ...] ۲۱۲  
 محمد درگاهی ۲۴۲  
 محمد دکتر [میرزا...] (دکتر محمد خان کرمانشاهی) ۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-  
 ۲۷۸  
 محمد رحیم [حاج...] ۳۵۳  
 محمد رحیم خان خیوه ای ۹۳  
 محمد رحیم خان آقازاده [حاج...] ۳۹۷  
 محمد رحیم خان خوارزمی ۷۷-۷۸  
 محمد رحیم خان قاجار دولو (علاء الدوله، امیر نظام) ۲۱۵-۲۹۵-۳۰۸-۳۴۲-  
 ۳۶۳-۳۹۷-۳۹۹-۴۰۰-۴۶۰-  
 محمد رحیم صراف اصفهانی [آقا...] ۳۴۸  
 محمد رحیم علاف ۳۷۹  
 محمد رحیم میرزا ضیاء الدوله ۳۹۷  
 محمد رضا [آقا...] ۱۸۲  
 محمد رضا (مساوات) [سید...] ۴۰۳-  
 ۴۰۴  
 محمد رضا خان شیرازی قوام الملك سوم ۴۰۱-  
 ۴۰۲  
 محمد رضا خان فراہانی ۱۳۱  
 محمد رضا شاه پهلوی آریامهر (اعلی حضرت) ۷  
 محمد رضا مستوفی سبزواری [حاج میرزا...] (مستشار التولیه، مستشار الملك، مؤتمن السلطنه) ۴۰۴-۴۰۵-۴۰۶  
 محمد رضا میرزا (افسر) ۲۳۳-۴۰۱

محمد علی آشتیانی ( مایل ) [ میرزا ... ]

۴۵۸

محمد علی میرزا اعتضاد السلطنه ۴۳۳

محمد علی امین حضرت ← علی امین حضرت

۴۱۴

محمد علی قدوس بار فروشی ( بابلی ) [ حاج

ملا ... ] ۴۵۴

محمد علی بامداد ۴۲۰-۴۲۲ و نیز محمد علی

خان خراسانی [ میرزا ... ]

محمد علی بهبهانی [ آقا ... ] ۴۲۳

محمد علی پیرزاده [ حاج ... ] ۳۴۸

محمد علی تجریشی ۳۱۷-۳۳۱-۴۶۴

محمد علی حجت [ آخوند ملا ... ] ۴۲۶-۴۲۸

۴۲۹-۴۳۶

محمد علی حزین [ شیخ ... ] ۲۲۶-۴۲۹

محمد علی خان ( آقا سردار ) ۵

محمد علی خان امین السلطنه [ حاج ... ]

۲۴۰-۲۲۰-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸

۴۱۹

محمد علی خان تربیت [ میرزا ... ] ۱۰۴-

۴۲۴

محمد علی خان شامبیاتی ۴۳۳

محمد علی خان شیرازی [ میرزا ... ] ۲۱۹-

۴۴۵

محمد علی خان فرزین ( کلوب ) [ میرزا ... ]

۴۴۹

محمد علی خان فرید الملك قرا گز لوی همدانی

[ میرزا ... ] ۳۸۶-۴۶۰

محمد علی خان قاجار ۲۴۵

محمد علی خان قاجار قوانلو ۴۵۷

محمد علی خان قولر آقاسی ۲۲۴

محمد شیرازی ( منور علی شاه ) [ حاج آقا ... ]

۲۲۸

محمد صادق خان ( پسر حسینقلیخان دنبلی )

۴۰۹

محمد صادق خان قاجار شامبیاتی ( امین

نظام ) ۲۹۳-۴۱۰-۴۱۱-۳۱۲

محمد صادق خان گروسی ۴۱۰

محمد صادق سنتورچی ۳۲

محمد صادق طباطبائی [ میرزا ... ] ۲۷۸-

۴۰۹

محمد صادق مقدس خراسانی [ ملا ... ] ۴۰۵

محمد صالح خان قرقلوی افشار ایبوردی-

ح- ۴۷۵

محمد صالح بدر قدوس ۴۵۱

محمد طبیب [ میرزا ... ] ( حکیم قبلی ) ۲۴۱

محمد طباطبائی [ سید ... ] ( سنگلجی )

۹۸-۱۰۵-۱۷۶-۱۹۹-۲۷۸-

۲۷۹-۲۸۰-۳۲۵-۴۰۹

محمد ظاهر خان زند ۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴

محمد علی [ حاج ... پدر صدر اصفهانی ] ۳۷۹

محمد علی [ حاج ... ] ( حاجی پیرزاده ) ۴۱۴

محمد علی ( حاجی سیاح ) [ حاج میرزا ... ]

۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶

محمد علی ( سرایدار ) ۱۸

محمد علی سروش [ میرزا ... ] ۴۳۲-۴۳۳

محمد علی ( فاضل ملاعباسعلی ) [ شیخ ... ] ۴۲۰

محمد علی ( گلشن ) [ میرزا ... ] ۴۵۸

محمد علی [ ملا ... زنوزی ] ۴۲۰-۴۵۳

محمد علی ( زنوزی ) [ میرزا ... ] ۴۱۹-

۴۲۰-۴۲۶-۴۲۸

محمد علیخان کاشی ۴۵۷  
 محمد علی خان مستوفی قوام الدوله [میرزا...] ۴۶۱-۴۵۶-۴۵۵  
 محمد علی خان معین الوزاره [میرزا...] ۴۴۷-۴۴۸  
 محمد علی زنجانی (حجت) [ملا...] ۲۱۹-۲۲۷  
 محمد علیشاه ۸۵-۶۴-۵۳-۱۷-۱۰-۹-۸-۷-۹۸-۱۰۰-۱۰۴-۱۱۴-۱۳۱-۱۶۱-۲۱۸-۲۱۴-۲۰۱-۱۹۹-۱۸۴-۲۵۸-۴۰۹-۴۰۳-۳۲۲-۳۱۰-۲۷۸-۴۲۱-۴۲۶-۴۳۱-۴۳۳-۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۴۴۰-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۳-۴۷۲-۴۴۴  
 محمد علی صدر الممالك (نائب الصدر ، نائب الصداره) [میرزا...] ۴۵۹-۴۵۸-۴۰۹-۳۱۴  
 محمد علی صراف [آقا...] ۲  
 محمد علی فروغی ذکاء الملك ۴۵۰  
 محمد علی قدوس [حاج ملا...] ۳۳۰-۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴-۴۵۵  
 محمد علی کاشانی [آخوند ملا...] ۳۱۹ (پدر لسان الملك سپهر)  
 محمد علی محلاتی [حاج...] ۳۵۳-۴۶۱  
 محمد علی مستوفی صدر الممالك [میرزا...] ۴۴۶ (صدر قزوینی)  
 محمد علی مشیر الملك [میرزا...] ۴۵۹  
 محمد علی مصاحبی نائینی [میرزا...] (عبرت) ۴۳۱  
 محمد علی میرزا (دولت ، دولتشاه) ۶۵-۷۷-۳۷۵-۴۳۱-۴۳۳-۴۶۳  
 محمد قاسم خان امیر نظام [امیر...] ۱۴۶-۴۶۳-۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶  
 محمد قاسم خان (صاحب جمع ، عز السلطان ، وکیل السلطنه) ۴۶۴  
 محمد قاسم خان سردار دامغانی ۴۶۳  
 محمد خان قزوینی ۳۳۹ (شیخ...) ۴-۱۲۸-۳۳۳-۳۷۶-۴۶۷-۴۶۸  
 محمد قلیخان آصف الدوله قاجار دولو- [حاج...] ۴۶۸  
 محمد قلیخان افشار ارومی ۴۶۸-۴۶۹  
 محمد قلی خان ایلخانی قشقائی ۴۷۱-۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶  
 محمد قلیخان سفید ۴۶۹-۴۷۰  
 محمد قلیخان سیاه ۴۶۹-۴۷۰  
 محمد قلیخانین ← محمد قلیخان سفید و سیاه  
 محمد قلی خان صارم الملك ۱۴۲  
 محمد قلیخان مخبر الملك ۴۷۳-۴۷۴  
 محمد قلی میرزا ملک آرا ۹۵-۱۰۸-۱۸۴-۲۵۸-۴۶۳-۴۷۱-۴۷۲  
 محمد قوام الدوله آشتیانی [میرزا...] ۱۰۶-۱۴۷-۱۵۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹  
 ۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲  
 محمد گروسی ← فاضل خان گروسی  
 محمد غفاری (کمال الملك) ۲۶۱-۲۶۳-۲۶۴  
 محمد کاشی [آخوند...] ۲۳۷  
 محمد کاظم خان (پدر فتح الله خان شیبانی) ۵۵  
 محمد کاظم خراسانی [آخوند ملا...] ۱۰۰-۲۱۸-۴۲۰  
 محمد کاظم یزدی [سید...] ۳۸۰  
 محمد کریم خان قاجار [حاج...] ۱۳۷-۱۳۸-۳۳۰-۴۹۴-۳۹۷

محمد علیخان کاشی ۴۵۷  
 محمد علی خان مستوفی قوام الدوله [میرزا...] ۴۶۱-۴۵۶-۴۵۵  
 محمد علی خان معین الوزاره [میرزا...] ۴۴۷-۴۴۸  
 محمد علی زنجانی (حجت) [ملا...] ۲۱۹-۲۲۷  
 محمد علیشاه ۸۵-۶۴-۵۳-۱۷-۱۰-۹-۸-۷-۹۸-۱۰۰-۱۰۴-۱۱۴-۱۳۱-۱۶۱-۲۱۸-۲۱۴-۲۰۱-۱۹۹-۱۸۴-۲۵۸-۴۰۹-۴۰۳-۳۲۲-۳۱۰-۲۷۸-۴۲۱-۴۲۶-۴۳۱-۴۳۳-۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۴۴۰-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۳-۴۷۲-۴۴۴  
 محمد علی صدر الممالك (نائب الصدر ، نائب الصداره) [میرزا...] ۴۵۹-۴۵۸-۴۰۹-۳۱۴  
 محمد علی صراف [آقا...] ۲  
 محمد علی فروغی ذکاء الملك ۴۵۰  
 محمد علی قدوس [حاج ملا...] ۳۳۰-۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴-۴۵۵  
 محمد علی کاشانی [آخوند ملا...] ۳۱۹ (پدر لسان الملك سپهر)  
 محمد علی محلاتی [حاج...] ۳۵۳-۴۶۱  
 محمد علی مستوفی صدر الممالك [میرزا...] ۴۴۶ (صدر قزوینی)  
 محمد علی مشیر الملك [میرزا...] ۴۵۹  
 محمد علی مصاحبی نائینی [میرزا...] (عبرت) ۴۳۱  
 محمد علی میرزا (دولت ، دولتشاه) ۶۵-۷۷-۳۷۵-۴۳۱-۴۳۳-۴۶۳

محمد میرزا سیف الدوله [سلطان...] ۳۸۱

محمد میرزا کاشف السلطنه چایکار [حاج...] ۲۷۳

محمد میرزا ملک آرا ۲۸۹

محمد ناصر خان قاجار دولو ظهیر الدوله

۳۱۳-۲۷۱-۲۳۲-۴

محمد ناظم الاسلام کرمانی [میرزا...] ۲۷۸

محمد نراقی [حاج ملا...] ۲۸۴

محمد ولی اسدی ۴۵۱

محمد ولی خان (سپهبدار اعظم) ۵۳-۱۰۴-

۴۴۱-۱۷۷

محمد ولی خان افشار قاسملو ۷۷

محمد ولی خان قاجار ۶۵-۱۹۲-۲۴۴

محمد ولی خان یوخاری باش (دولو)

۳۸۹-۳۶۸

محمد ولی میرزا (پسرفتحملیشاه) ۷۷-۱۳۰-

۴۷۲-۳۲۳-۲۳۷-۱۸۴

محمد هاشم میدانی [حاج...] ۳۲۵

محمد همدانی [حاج میرزا...] ۴۰۶

محمد یزدی طالب الحق [سید...] ۹۸-

۱۰۳-۱۰۲-۱۰۱-۱۰۰

محمود افغان هوتکی غلیجائی ۶۰-۷۴

۲۲۳

محمود جم (مدیر الملک) ۴۵۱

محمود خان (پسر آزاد خان غلیجائی) ۴۶۹

محمود خان احتشام السلطنه [میرزا...] ۴۷۴-۴۰۰

۴۷۳-۴۵۲

محمد کنی حکیم اش [میرزا...] ۲۸۲-

۲۸۳

محمد مجاهد [سید...] ۲۸۵-۲۸۴-۲۸۳

محمد محسن میرزا میر آخور (سلطانی)

۴۳۲

محمد محسن امین دار الضرب [حاجی...] ۳۵۷

۳۵۷

محمد مستوفی گرگانی [میرزا...] ۱۵۲

۱۵۲

محمد مصدق (مصدق السلطنه) [دکتر...] ۲۹۸-۲۷۲

۲۹۸-۲۷۲

محمد ممقانی (حجة الاسلام) [ملا...] ۳۲۵-۲۹۰-۲۸۹-۱۳۸

۳۲۵-۲۹۰-۲۸۹-۱۳۸

محمد مهدی ارباب اصفهانی [آقا...] ۴۵۰-۳۸۴

۴۵۰-۳۸۴

محمد مهدی اشرفی (بارفروشی) ۲۲۳

محمد مهدی بحر العلوم بروجردی [سید...] ۳۰۴

۳۰۴

محمد مهدی خان اعتضاد الدوله ۲۱۵-

۲۳۴-۲۳۲

محمد مهدی ملک التجار تبریزی [آقا...] ۱۴۵-۱۴۲-۱۴۱

۱۴۵-۱۴۲-۱۴۱

محمد مهدی نواب [آقا...] ۲۹۱

محمد (میرزا...) پسر میرزا ابوالقاسم قائم مقام

۲۳۵

محمد میرزا (جلال السلطنه) ۲۳۵-۲۳۴-

۳۴۰

مرتضی قلیخان (برادر سعادتقلی خان بغایری)  
۳۸۰

مرتضی قلیخان اقبال السلطنه ماکوئی ۱۶۵

مرتضی قلیخان ایل بیکی قشقائی ۴۰۸

مرتضی قلیخان صنیع الدوله ۱۰۴-۱۳۶-

۱۹۸-۲۲۸-۳۲۱-۳۵۳-۳۵۹-۱۰۷-

۴۷۳

مرتضی قلیخان (وکیل الملک) ۲۹۷-۲۹۸-

۳۳۰

مردک (دائی ملیچک دوم) ۲۰-۲۲-

۳۶-۴۳-۴۴-۴۷

مرصع خانم - ۴۶۷

مریم خانم ۴۴۰

مزمین الدوله ← میرزا علی اکبر خان نطنزی

مستشار الدوله (صادق) ۴۴۹

مستوفی الممالک ← یوسف آشتیانی

مستوفی نظام ← اقبال الملک

مستوفی نظام (مشیر لشکر) ← میرزا قهرمان

قمشه‌ای...

مسعود آقا [حاجی میرزا ...] ۵۱

مسعود میرزا ظل السلطان [سلطان ...] ۱۰-

۴۲-۷۱-۷۲-۹۱-۱۰۲-۱۲۸-۱۵۳-

۱۵۴-۱۵۸-۲۱۲-۲۱۳-۲۳۲-۲۵۸-

۲۷۱-۳۰۸-۳۱۱-۳۲۲-۳۲۸-۳۷۶-

۴۰۲-۴۲۵-۴۲۶-۴۳۹-۴۶۸-۴۷۶

مسیح اصفهانی [میرزا ... پدر فرزین] ۴۴۹-

مسیح تهرانی [میرزا ...] ۲۵۱

مشاور الملک ← محمود خان محمودی

مشری خراسانی [میرزا ...] ۳۴۹

مشیر الدوله ← حسین خان مشیر الدوله

[حاج میرزا ...]

محمود خان حکیم الملک [میرزا ...] ۳۶۲

محمود خان علاء الملک [میرزا ...] ۷-

۳۴۵-۳۹

محمود خان محمودی [میرزا ...] ۱۷

محمود خان ناصر الملک همدانی ۸۴-۹۰-

۱۱۳-۲۰۸-۳۱۴-۳۴۶

محمود خان نوری کلانتر ۴۲۷-۴۲۸

محمود سد وزائی [شاه ...] ۱۳۰-۳۰۰

محمود غزنوی [سلطان ...] ۱۴۲

محمود قزوینی [حاجی میرزا ...] ۱۴۳

محمود گرگانی [میرزا ...] ۲۹۴

محمود محمود ۲۸۵

محمود میرزا (پسر فتحعلیشاه) ۳۱۹-

۴۴۳

مخبر الدوله ← حسینقلی خان

مخبر الدوله ← علیقلی خان

مخبر السلطنه هدایت ← مهدیقلی خان

مخبر الملک هدایت ← محمدقلی خان

مختار الدوله ← ابوتراب خان کاشی

[میرزا ...]

مدد خان (برادر کرم خان) ۱۶۴

مراد میرزا حسام السلطنه [سلطان ...]

۷۱-۹۳-۹۴-۱۵۱-۲۶۷-۳۰۱-

۳۱۴-۳۱۲

مرتضی صدر الممالک [میرزا ...] ۱۶۸

مرتضی قلی خان (برادر آغا محمد خان)

۱۸۵-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۵۰-۲۵۱-

۳۷۴-۳۷۵-۳۹۰-۳۹۱-۴۱۲



مشیرالدوله ← یحیی خان

مشیرالملک ← محمدعلی [میرزا...] ]

مشیرالملک ← نصرالله خان نائینی

[میرزا...]

مشیر حضور ← ابوالقاسم خان قراگز لوی

همدانی

مصطفی افشار [میرزا...] [بهاءالملک]

۲۴۵

مصطفی بیگ اورامانی ۸۹

مصطفی بیگ لواسانی ۳۱۷

مصطفی خان دولو ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶

۱۸۹ - ۲۵۱ - ۳۹۲

مصطفی خان طالش ۷۷ - ۲۳۹ - ۲۴۰

۲۴۱ - ۳۹۱ - ۳۹۲

مصطفی خان نوائی (نیرالسلطان) ۳۴۷

مصطفی قلی خان (برادر صلیبی آغامحمدخان)

۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۶۳ - ۳۹۰ - ۴۱۲

مطلب خان (سردار دماغانی) ۷۸

مطلب خان [میرزا... مستشار پستخانه]

۱۹۸

مطلب کربالی [ملا...] ۱۷۰

مظفرالدینشاه ۲ - ۷ - ۹ - ۱۰ - ۵۲ - ۵۵

۷۱ - ۷۷ - ۸۵ - ۹۴ - ۹۵ - ۱۱۴ - ۱۲۵

۱۵۳ - ۱۳۴ - ۱۶۱ - ۱۶۴ - ۱۷۶ - ۱۹۹

۲۱۲ - ۲۱۱ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۶۴ - ۲۶۶

۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۷ - ۲۸۹ - ۳۱۰ - ۳۲۶

۳۴۸ - ۳۵۳ - ۳۵۹ - ۳۸۸ - ۴۰۰

۴۱۵ - ۴۱۷ - ۴۳۳ - ۴۳۶ - ۴۳۷

۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۲ - ۴۵۶ - ۴۷۳

مظفرالملک ← محسن خان مظفرالملک

[حاج میرزا...]

معمدالدوله ← فرهاد میرزا معتمدالدوله

معمدالملک (وزیر مخصوص ، مشیرالدوله)

← یحیی خان

معززالملک (حاجی کریمداد خان پدر

عبدالحسین تیمورتاش) ۲۹۸

معصوم علی خان (برادر فتحعلی خان افشار)

۵۹

معصوم علیشاه دکنی ۴۲۳

معصوم نایب الصدر [حاج میرزا...] ۴۱۲

معلم حبیب آبادی ۳۱۲

میرالممالک ← حسین علی بیگ بسطامی

معین الدین میرزا (ولیمهد) ۱۱۱ - ۱۴۶

معین السلطنه تبریزی ۴۱۹ - ۴۲۰

معین الملک ← محسن خان مشیرالدوله

ملک [حاجی... (آقا کاظم ملک التجار)]

۱۴۵

ملک الاطباء - ۳۳۵

ملک التجار (آقا کاظم) ۳۵۹

ملک الشعراء ← فتحعلی خان صبا

ملک المتکلمین ۱۹۹

ملک جهان خانم ← مهدعلیا

ملک زاده عزت الدوله ۱۹۳

ملکشاه (پسر جیران) ۴۶۵

ملکشاه سلجوقی ۱۴۵

ملک قاسم میرزا ۲۶۷ ونیز ← (امیر محمد

قاسم خان)

ملك محمود سيستاني ۷۶

•لكم ناظم الدوله [ميرزا...]-۵۷-۷۲-۸۳-

-۳۵۵-۳۷۲-۳۸۵-۴۲۵-۴۴۸-

۴۶۰-۴۶۱

مليچك اول ← محمدخان امين خاقان

[ميرزا...]

مليچك دوم ← غلامعلي خان عزيز السلطان

مليچك سوم ← غلامحسين خان

ممتاز السلطنه ۲۰۹

منتظم الدوله ← كريمخان ارجمندی

منجيك ترمدي ۳۸۷

منشي الممالك ← رضاقلي خان

منوچهر خان معتمد الدوله ۷۸-۷۹-

۱۰۹-۱۱۰-۲۲۹-۳۲۴-۴۶۰-

منير الدوله [بي بي...]-۲۰۹

منير السلطنه (منيرة السلطنه) ۲۹۳

مؤتمن السلطنه ۴۰۶

مؤتمن الملك ← سعيدخان [ميرزا...]

موچول خان ← غلامحسين خان صديق

السلطنه

موسى آشتياني [ميرزا...]-۱۴۷

موسى تفرشى [ميرزا...]-۳۱۲

موسى خان (خالوزاده آغامحمدخان)-۲۴۹-

۴۱۴

موسى خان [ميرزا... (برادر ميرزاني خان

اميرديوان)-۴۷۳

موسى زرگر (مدير الصنايع) [ميرزا...]

۴۴۰

موسى كيلاني [ميرزا...]-۴۰۸

موسى نائب رشتي [ميرزا...]-۲۵۷

موقر السلطنه ۹۶-۹۷

مولى عبدالعلى خان ۷۸

مولى مطلب مشعشى ۱۷۲

مونت فورت نظم الملك [كنت دو...]

۳۳۴

مؤيد الدوله ← طهماسب ميرزا

•مهدعليا (مادر ناصر الدين شاه)-۳-۵-۲۳۳-

۳۴۱-۳۹۹-۴۶۳-۴۶۴-۴۶۷-

مهدى [شيخ... شمس العلماء]-۱۴۰

مهدى [كربلائي...]-۳۰۷

مهدى [ميرزا... پدرفرخ خان امين الدوله]

۸۰-۱۰۵-۲۱۲

مهدى بحر العلوم [سيد...]-۲۸۶-۳۰۴

مهدى بحر العلوم كرمانى [شيخ...]-۳۳۰

مهدى بيك سروستاني ۱۳۶-۱۳۷

مهدى بيك قاجار دولو ۷۶

مهدى (ميرزا... پسر شيخ فضل الله نوري)-۱۰۵

مهدى (ميرزا... پسر ملا عبداللطيف طسوجى)

مهدى خان (آجودان مخصوص وزير همايون)

۸۵-۱۹۸

مهدى شمس العلماء عبدالرب آبادى قزوينى

[حاج شيخ...]-۳۳۵-۲۳۷

مهديقلى خان (برادر آغامحمدخان قاجار)

۴۷۳

مهديقلى خان (برادر محمدخان قرائى)

۲۳۹-۳۲۴

مهديقلى خان دولو ۲۷۲

مهديقلى خان قوانلو قاجار ۲۳۳

ناپلئون سوم ۸۳

ناظم خلوت - رضا ده باشی

نادرشاه ۹-۶۰-۷۶-۷۸-۸۸-۱۳۱-

۱۳۶-۱۳۷-۱۴۰-۱۶۷-۱۶۸-

۱۷۱-۱۷۲-۱۷۸-۱۹۱-۲۲۳-

۲۲۷-۲۴۶-۲۴۷-۲۵۳-۲۷۱-۲۸۱-

۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۱-

۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۹۳-۳۹۴-

۳۹۵-۳۹۸-۴۲۳-۴۳۰-۴۵۸-

۴۵۹-۴۶۸-۴۷۰-۴۷۳-۴۷۴-

۴۷۶-۴۷۵

ناصرالدینشاه ۲-۳-۴-۵-۶-۷-۱۴-

۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۷-۳۲-

۳۵-۳۹-۴۱-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-

۵۵-۶۸-۷۷-۸۰-۸۳-۸۴-۸۵-

۸۶-۹۴-۹۶-۱۰۶-۱۰۸-۱۱۱-

۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۲۶-۱۲۸-

۱۳۳-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۱-۱۴۳-

۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۸-۱۴۹-

۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-

۱۵۷-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۴-۱۶۵-

۲۶۶-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۹۳-

۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۲۰۰-۲۰۲-

۲۰۹-۲۱۰-۲۱۳-۲۱۴-

۲۱۵-۲۱۷-۲۱۹-۲۲۰-

۲۲۱-۲۲۸-۲۴۰-۲۳۱-۲۳۴-

۲۴۳-۲۴۵-۳۵۷-۲۶۰-۲۶۱-

۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶-

۲۶۸-۲۷۰-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۶-

مهدیقلی خان مجدالدوله ۱-۲۹-۳۶-

۴۰-۴۵-۴۷-۱۶۶

مهدیقلی خان هدایت (مخبر السلطنه) ۱۴-

۱۶-۵۰-۵۱-۱۰۰-۱۰۲-

۱۱۶-۱۱۷-۱۲۵-۱۴۴-۱۹۳-

۱۹۸-۲۷۳-۲۷۷-۲۷۹-۲۸۵-

۳۲۸-۳۴۲-۳۴۹-۳۵۱-۳۵۸-

۳۸۹-۳۹۶-۴۱۲-۴۲۵-۴۲۶-

۴۳۸-۴۳۹-۴۵۱-۴۵۷-۴۷۳-

مهدی ملک الکتاب - فراهانی [میرزا ...]

۳۲۹

مهدی ملکزاده [دکتر ...] ۱۰۳

مهرعلی خان شجاع الملك نوری ۲۳۰

ميجر بلازنف ۱۸۱

میرابوجعفر مفیدیه ۳۶۵

میر اسمعیل قفقازی ۴۴۰

میر حسین (پسر میرویس) ۵۸

میرزا آقا (پسر میرزا شفیع) ۴۴

میرزا بزرگ قائم مقام ۷۷

میرزا کوچک خان رشتی ۱۹۹

میرزا کوچک (رحمت علیشاه) ۲۲۸

میرزای شیرازی ۱۴۳

میرزای محیط (محمد حسین کرمانی) ۳۹۴

۳۹۵

میرفتاح ۵۱-۱۳۲

میر معصوم بیکی جان [بیک جان، شاه مراد]

۳۹۶-۳۹۵

میرویس افغان ۲۲۳

میلسپو آمریکائی [دکتر ...] ۲۳۷

«ن»

ناپلئون بناپارت ۶۵-۶۶-۶۷-

نبی خان امیر دیوان [میرزا ... قزوینی]  
 ۹۳-۱۹۵-۴۶۷-۴۷۳  
 نجفقلی خان (پدر محمد صادق خان گروسی)  
 ۴۱۰  
 نجفقلی خان مصمصام السلطنه بختیاری ۱۸۱  
 ۲۱۵-۴۲۱  
 نجم السلطنه (مادر دکنتر صدق) ۹۴-۲۹۷-  
 ۲۹۸  
 نصره الدین میرزا (سالار السلطنه ۲۸-۲۰۰-  
 ۳۱۶  
 نصر السلطنه (سپهسالار اعظم تنکا بنی) ۳۵۱-  
 ۳۵۲-۳۵۷-۳۵۸  
 نصر [امیر ...] (برادر سلطان محمود  
 غزنوی) ۱۴۲  
 نصرالله اردبیلی صدر الممالک [میرزا ...]  
 ۳۷۶  
 نصرالله تقوی [حاجی سید ...] ۱۰۴-۱۱۷-  
 ۱۱۸  
 نصرالله خان نصر المملک ۳۷-۳۸-۴۵  
 نصرالله خان (برادر محمد زکی خان نوری)  
 ۴۰۷  
 نصرالله خان (صاحب اختیار) ۹۶-۳۷۸  
 نصرالله خان خلعت بری اعتلاء المملک ۱۰۴  
 نصرالله خان دبیر المملک [میرزا ...] ۴۰۳  
 نصرالله خان نائینی، شیر المملک [میرزا ...]  
 ۲۱۱-۴۵۶

۲۸۳-۲۸۸-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۴-۲۹۶  
 ۲۹۹-۳۰۱-۳۰۳-۳۰۸-۳۰۹  
 ۳۱۲-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷  
 ۳۲۰-۳۲۶-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۳  
 ۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸  
 ۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۳-۳۴۳  
 ۳۴۴-۳۴۷-۳۴۸-۳۵۰-۳۵۱  
 ۳۵۲-۳۵۳-۳۵۷-۳۵۹-۳۶۲  
 ۳۶۳-۳۷۱-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵  
 ۳۹۸-۳۹۹-۴۰۱-۴۰۴-۴۰۵  
 ۴۰۶-۴۱۲-۴۱۵-۴۱۷-۴۱۸  
 ۴۲۵-۴۲۸-۴۳۲-۴۳۳-۴۴۵  
 ۴۴۶-۴۴۸-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷  
 ۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱-۴۶۳-۴۶۴  
 ۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۷۲  
 ۴۷۴  
 ناصر المملک ← ابوالقاسم قراگزلوی همدانی  
 ناصر المملک (نایب السلطنه) ۱۱۵  
 ناصر قلی خان قاجار قوآنلو عمید المملک  
 ۳۱۳-۴۶۰  
 ناظم الاسلام ← محمد ناظم الاسلام  
 نایب (از غلام بیجهای عزیز السلطان) ۲۰  
 نایب السلطنه ← کامران میرزا  
 نایب السلطنه ← محمد علی میرزا ولیعهد  
 نائب الصدر ← میرزا محمد علی  
 نبات خانم (دختر مصطفی بیک لواسانی)  
 ۳۱۷

نصراالله علی آبادی [میرزا... ۸۷-۴۳۰-]

۴۷۱

نصراالله قاجار دولو (سرکشیکچی باشی)

۸۷-۹ (نصراالله صاحب اختیار)

نصراالله گمرک [میرزا... ۱۴۲]

نصراالله میرزا (پسر نادرشاه) ۱۷۸-۳۱۱

نصراالله میرزا (پسر رکن الدوله) ۳۷۶

نصراالله میرزا (والی) ۸۶-۳۷۶

نصرةالدوله ← عبدالحسین میرزا فرما نفرما

نصراالملك ← نصراالله خان

نصیرالدین طوسی [خواجه... ۲۹۶]

نصیرالملك ← میرزا فضل الله مستوفی علی

آبادی

نصیرخان، لاری ۱۸۳

نظام الدوله ← حسین خان شهاب الملك

نظام الدوله ← دوستملی معیر الممالك

نظام الدوله ← سلیمان خان اعتضاد الدوله

[امیر...]

نظام الدوله ← محمد حسین خان

نظام الدوله (حسین خان مقدم مراغه ای) ۴۷۱

نظام الدین غفاری کاشانی مهندس الممالك

(میرزا نظام) [میرزا... ۳۳۹-]

۳۵۶

نظام السلطان ← امیر خان خواجه نوری

نظام السلطنه ۳۱۷ ← حسینقلی خان مافی

نظام الملك ← کاظم خان نظام الملك [میرزا...]

نظامی عروضی سمرقندی ۲۳۷

نعمت الله [میرزا... نوّه میرفتاح] ۵۱

نعمه الله (نوکر معتمد دیوان) ۴۰۱

نقیب السادات شیرازی ۱۰۲-۱۰۳

نواب حشمت الدوله ← حشمت الدوله حمزه

میرزا

نوابه حاجیه ۲۳۳

نورمحمدخان سردار (برادر الله یار خان

آصف الدوله) ۱۳۱

نورمحمد (طبيب يهودی) ۴۰۵

نوروزخان عزالدین لو قاجار ۴۳۱-۴۳۳

نوروزعلی [ملا... ۱۴۲-۱۴۳]

نیرالدوله [سلطان حسین میرزا... ۳۵۰]

نیرالسلطان ← مصطفی خان نوائی

نیکلای اول ۲۴۵

## « و »

واتسون ۶۳-۱۹۳-۲۴۹

والتر الکساندر اسمارت ۳۲۵

والیه ← حسن جهان خانم

وثوق الدوله ۲۳۶-۲۵۶-۲۹۳-۳۲۴

۴۲۱-۴۴۹

وجیه الله میرزا سپهسالار ۳۸۱

وستاهل سوئدی ۲۴۲

وکیل الرعایا (وکیل الدوله) ← کریمخان

زند

وکیل الملك — اسدالله خان ناظم الدوله

ولی خان (غلام پیشخدمت فتحعلیشاه) ۴۰۷

ولیعخان سپهسالار تنکابنی ۳۵۱ - ۳۵۲ -

۳۵۷ - ۳۵۸ - ۴۵۶

ونسان کتاجی - ۱۶۳

ویس خان [شیخ ... زند] ۴۱۲ - ۴۱۳

« ۵ »

هارفورد جونز [سر ...] ۶۶ - ۶۷

هاشم [حاج ...] (پدر حاج ابراهیم

اعتماد الدوله) ۱۸۵ - ۳۷۸

هاشم خان (پدر میرزا محمد تقی آشتیانی)

۳۲۴

هاشم خان امین الدوله [میرزا ...] ۷ -

۲۱۵

هاشم خان کاشی امین خلوت [میرزا ...]

امین الدوله [۷ - ۲۱۴ - ۲۱۵]

هاشم واحدالعین [حاج ...] ۲۸۲

هانری کوربن فرانسوی ۴۲۲

هاوارد [مستر ...] ۱۱۶

هدایت [آقا ...] ح ۴۰۵

هدایت — مهدیقلی خان هدایت

هدایت [آقا ... تحویلدارخانه] ۲

هدایت [میرزا یا میرزا هدایت الله ...]

(پدر دکتر مصدق) ۲۷۲ - ۳۷۲ - ۳۷۳

هدایت الله تفرشی [میرزا سید ...] ۱۴۸

هدایت الله خان رشتی ۶۱

هدایت الله خان کیلانی ۴۲۸

هدایت الله مستوفی لسان المالك [میرزا ...]

۳۱۹

هنری پوتین جر [سر ...] ۱۹۱ - ۱۹۳

هنری درومندولف [سر ...] ۳۹

هنری راولینسون [سر ...] ۶۳

هنری لینزی بیتون [سر ...] ۱۱۰

« ۵ »

یحیی خان کلانتر ۹ - ۱۴ - ۲۸

یحیی خان معتمد المالك (مشیر الدوله) ۹۳ -

۱۵۹ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ -

۱۹۷ - ۲۰۹ - ۲۸۶ - ۳۱۴ - ۳۹۹

یحیی دولت آبادی [حاجی میرزا ...]

۱۰۲

یحیی میرزا ۸۲

یدالله (بهاوان عزیز السلطان) ۴۶

یدالله خان (پسر غلامرضا خان سردار والی

پشت کوه) ۱۴۰

یعقوب خان [میرزا ...] ۸۳

یمین الدوله — مسعود میرزا ظل السلطان

[سلطان ...]

یوسف آقا [حاج میرزا ...] ۵۱

یوسف خان گرجی ۳ - ۲۱۴

یوسف خواجه کاشغری ۷۷ - ۴۷۲

یوسف مستوفی الممالك [میرزا ...] ۳۱ - ۳۵ -

۸۹ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۵۱ - ۱۵۲ -

۲۱۴ - ۲۳۱ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۸۶ -

۲۳۷ - ۳۷۳ - ۳۹۸ - ۴۵۸

## فهرست اماکن

### «آ»

آبادان ۱۷۲

آذربایجان ۳۹ - ۵۱ - ۵۵ - ۶۴ -

۶۷ - ۷۲ - ۷۷ - ۹۶ - ۱۰۶ -

۱۰۷ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۳۱ -

۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۳۶ - ۱۴۰ - ۱۴۹ -

۱۵۹ - ۱۶۲ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ -

۱۹۳ - ۲۳۰ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۵ -

۲۴۶ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۸ - ۲۵۹ -

۲۶۱ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۷۱ - ۲۷۲ -

۲۷۳ - ۲۷۷ - ۲۸۰ - ۲۸۷ - ۲۸۹ - ۲۹۳ -

۲۹۴ - ۳۱۲ - ۳۶۹ - ۳۸۳ - ۴۰۰ -

۴۰۳ - ۴۰۶ - ۴۰۹ - ۴۱۱ - ۴۱۵ -

۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۳ - ۴۳۲ - ۴۳۳ -

۴۳۹ - ۴۶۷ - ۴۶۸

آستان قدس رضوی ۹۴ - ۱۰۶ - ۲۳۲ -

۲۶۷ - ۲۸۸ - ۳۱۴ - ۳۳۴ - ۳۳۷ -

۳۷۰ - ۳۸۱ - ۳۸۳ - ۴۰۵ - ۴۰۹ -

۴۴۶ - ۴۵۱

آسیا ۲۰۲ - ۴۲۴

آشتیان عراق (اراک) ۱۴۶

آق استغناء ۱۶۵

آق قلعه (پهلوی دژ) ۷۴

آلاقاپو ۲۶۵

آلان برآغوش ۴۳۶

آلمان ۲۴ - ۴۰ - ۴۱ - ۱۸۰ - ۲۰۶ -

۲۰۸ - ۲۲۸ - ۳۳۶ - ۳۵۴ - ۳۷۴ -

۴۴۸ - ۴۵۱

آمل ۳۴۳ - ۳۵۳ - ۳۵۶ - ۳۹۱ - ۴۷۰ -

آنکارا ۴۱۰

### «الف»

ابراهیم آباد ورامین ۵۷

ابرج ۱۸۷

ابن بابویه ۵۳ - ۱۹۹ - ۲۷۸

ایبورد ۷۶

ادینک ۴۰۶

اراک ۳ - ۱۱۱ - ۱۱۴ - ۱۵۱ - ۱۵۳ -

۱۶۸ - ۲۰۳ - ۲۱۳ - ۲۴۴ - ۳۸۴ -

ارجونی کیدزه (دزاودریکاوا) - قفقاز



- افریقا ۲۰۲-۲۲۴  
 افغانستان ۳۱-۸۲-۸۳-۸۵-۱۸۹-  
 ۲۶۲-۳۵۵-۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-  
 ۳۷۱-۳۸۰-۳۸۹-۳۹۶-۴۷۵  
 الوند ۱۲۶-۳۷۵  
 امریکا ۳۵۱-۴۲۴-۴۷۰  
 امین السلطان [صحن ...] ۳۴۸-۴۰۶  
 انزلی ۹۸  
 انگلیس ۲۴-۳۱-۳۸-۴۰-۴۶-۴۸-  
 ۴۹-۵۳-۶۵-۶۶-۶۷-۷۹-۸۲-  
 ۸۵-۸۷-۹۲ و بسیاری از صفحات  
 انگلیس [بانک ...] ۳۵۷-۳۷۶  
 اودسا ۴۴۶  
 اودات تپه ۳۹۶  
 اورامان ۸۸  
 اوزر رود (دهستان) ۳۴۳  
 اوین ۴۱۵  
 اهر ۱۴۱  
 اهواز ح-۱۵۹  
 ایتالیا ۲۴-۷۲-۱۶۱-۱۶۲-۲۶۶-  
 ۲۶۷-۴۴۴  
 ایران ۱۴-۲۵-۳۰-۳۱-۳۶-۳۹-  
 ۴۵-۴۸-۴۹-۵۲-۵۳-۵۴-۶۳-  
 ۶۴-۶۵-۶۶ و بسیاری از صفحات  
 ایران [بانک ...] ۳۵۲  
 ایروان ۴۱-۷۴-۱۶۵-۱۶۶-۲۱۹-  
 ۲۳۸-۲۷۲-۳۹۳  
 ایوانکیف (ایوانکی) ۲۸-۴۴  
 اردبیل ۷۵-۷۷-۱۱۰-۱۳۵-۱۳۶-  
 ۱۷۶-۲۵۴-۳۱۱-۳۷۶-۴۷۱  
 اردستان ۲۶۳-۴۵۲  
 ارزنة الروم ۷۹-۳۲۴-۴۵۸  
 ارس [رود ...] ۳۹-۱۶۴-۲۵۴-۳۴۳-  
 ۳۸۵-۳۹۲  
 ارسباران ۶۷-۱۴۰  
 ارمنستان ۷۳  
 اروپا ۱۰-۱۶-۲۱-۳۹-۴۱-۴۸-  
 ۵۱-۵۲-۸۶-۹۰-۱۱۳-۱۱۶-  
 ۱۲۵-۱۳۳ و بسیاری از صفحات  
 ارومیه ← رضائیه  
 استرآباد ۲۰-۴۱-۷۴-۷۶-۹۵-۹۶-  
 ۱۵۲-۱۵۳-۱۷۰-۱۷۷-۲۲۶-  
 ۲۲۷-۲۳۲ و بسیاری از صفحات  
 استقراضی [بانک ...] ۹۶  
 اسلام [مدرسه ...] ۲۸۷  
 اسلامبول ۴۱-۵۷-۸۲-۸۳-۹۳-۱۲۵-  
 ۱۴۷-۱۶۱-۱۶۲-۲۰۶-۲۰۷-  
 ۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۲۳-۲۷۳-  
 ۲۹۹-۳۳۴-۴۰۹-۴۱۵-۴۲۵  
 اسمعیل [امامزاده سید ...] ۱۴۰-۲۳۵  
 اشرف ← به شهر  
 اشنو (قلعه) ۴۶۸  
 اصفهان ۱-۳-۴-۹-۵۸-۵۹-۶۰-  
 ۶۷-۷۱-۷۴-۷۵-۷۸-۸۱-۸۲-  
 ۸۴-۸۶-۱۰۸ و بسیاری از صفحات  
 اطیش ۲۴-۶۶  
 افجه ۲۷-۳۵۶

## « ب »

برلن ۲۴-۱۱۰-۱۸۱-۲۰۸-۲۲۰-  
 ۴۱۱  
 بروجرد ۱۱۴-۱۵۳-۱۷۱-۲۱۲-  
 ۲۱۳-۳۱۰-۳۱۱-۳۷۵-۴۲۹-  
 ۴۵۹  
 بروگل ۱۶۲  
 بسطام ۵۹-۱۲۴-۱۵۲-۲۳۲-۴۵۳  
 بصره ۱۳۱-۱۷۲-۲۴۴-۳۳۸-  
 بغداد ۱۴-۷۷-۷۸-۹۵-۱۲۶-۱۷۲-۲۲۴-  
 ۲۲۵-۲۸۶-۲۸۸-۳۹۶-۳۷۵-۳۸۴-  
 ۴۳۰-۴۳۱-۴۴۷-۴۴۸-۴۴۹-  
 ۴۵۰-۴۶۳  
 بلخ ۱۴۲-۲۵۳-۳۷۱  
 بلفور ۴۹  
 بلوچستان ۱۴-۱۶-۱۰۹-۱۱۴-۲۹۱-  
 ۲۹۷-۳۴۵-۴۶۲  
 بلوکخوار ۳۸۳-۳۸۴  
 بم ۱۸۹-۱۹۱-۱۹۲-۲۳۴-۴۶۲-۴۶۳-  
 ۴۷۰  
 بمبئی [بندر ...] ۴۴۷  
 بنارس ۴۲۹  
 بنانه ۱۷۶  
 بندرگز ۴۴۴  
 بندرعباس ۱۳۶-۱۳۷-۱۷۸-۱۷۹-  
 ۳۷۱-۳۷۷-۳۹۴-۴۲۳  
 بندرسلویه ۱۸۳  
 بندرلنگه ۲۲۸-۳۷۱-۳۸۵-۳۹۴  
 بندر نخیلو ۲۲۷  
 بندنیمور ۲۰۳  
 بوانات ۳۷۸  
 بوشهر ۶۶-۱۸۲-۱۸۳-۲۱۷-۲۳۰-

بابل ۶۴-۲۲۳-۲۴۲-۲۴۸-۴۵۱-  
 ۴۵۳-۴۵۴-۴۷۰  
 باب همایون [خیابان ...] ۱۲۶  
 باخرز ۱۳۰  
 باد (یکی از شهرهای آلمان) ۴۱  
 بادامک ۱۸۱  
 بادکوبه ۵۸-۳۹۱  
 بارفروش ← بابل  
 بازار بین الحرمین ۲۸۵  
 بازارچه کربلائی عباسعلی ۱۶۲  
 بازارچه مروی [مدرسه ...] ۳۹۷  
 بانک شاهی (بانک انگلیس) ۱۳۶  
 باسمنج ۴۱  
 باغ سپهسالار ۱۹-۴۵  
 باغشاه ۱۴۸-۱۹۹-۳۰۱  
 باغ فردوس ۲۶  
 باغ نظامیه ۱۴۶  
 باغ لاله‌زار ۲۶۰  
 باغ مروی ۳۹۷  
 بالاکریوه ۱۲۵-۲۲۵  
 باغ صفی‌آباد ۳۸۰  
 بحرین ۱۷۸  
 بخارا ۱۶۶-۲۲۲-۲۴۷-۲۵۳-۳۹۵-  
 ۳۹۶  
 بختیاری ۱۵۳  
 بدشت ۴۵۳  
 برازجان ۱۸۳-۲۳۰-۴۰۳  
 بردو ۳۲۱

پنجاب ۳۶۸  
پول ۴۱۸  
پیمون ۲۲۹

« ت »

تالارآینه ۱۸  
تالارگلستان ۳۶  
تبت ۳۹۶  
تبریز ۳۳-۳۹-۵۳-۶۰-۷۱-۸۶-  
۹۲-۹۸-۱۰۸-۱۱۰-۱۱۱-  
۱۱۲-۱۳۱ و بسیاری از صفحات  
تپهعلیخان ۱۲۷  
تجریش ۲۵-۲۲۱-۲۶۰  
تخت جمشید ۳۷۷  
تخت طاوس ۱۸۰-۲۶۵  
تخت فولاد [گورستان ...] ۳۰۲  
تراپوزان ۲۶۱  
تربت حیدریه ۲۳۷-۲۳۹  
ترشیز (کاشمر) ۳۲۳-۳۲۴  
ترکستان ۱۵۴  
ترکمن‌چای [قریه ...] ۶۹-۱۰۷-۲۸۴-  
۲۹۴-۴۷۲  
ترکمن‌چای [مهاجده ...] ۲۵۸-۲۵۹  
ترکیه ۱۶۱-۴۳۹  
تفرش ۱۴۸  
تفلیس ۴۱-۵۱-۵۵-۵۷-۵۸-  
۱۲۷-۱۶۵-۲۵۶-۲۷۳-۲۷۵-  
۳۰۰-۳۶۹-۴۳۰-۴۴۸-۴۵۷-  
۴۶۱

۲۷۴-۳۳۸-۳۵۵-۳۷۱-۴۰۳-  
۴۵۲  
بهارستان [میدان...] ۱۴۶  
بهبهان ۲۲۴-۲۲۶-۲۶۳  
بهشهر ۷۵-۷۶-۲۰۲-۲۴۷-۲۶۵-  
۴۱۳  
بیدآباد اصفهان ۳۰۷  
بیدخت ۱۳۸  
بیرجند ۲۹۹-۲۳۵  
بیروت ۱۱۴  
بین‌النهرین ۹۱-۹۶-۱۱۴-۱۲۶-  
۱۳۱-۱۵۱-۲۰۴-۲۲۶-۲۴۴-۲۸۴-۳۰۵-  
۳۴۱-۳۴۲-۴۰۳-۴۲۷-۴۳۳-  
۴۵۸

« پ »

پاریس ۴۹-۵۷-۹۳-۱۶۲-۱۶۵-  
۲۰۵-۲۳۰-۲۳۷-۲۶۲-۲۶۶-  
۲۶۸-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-  
۲۷۷-۲۸۳-۳۳۱-۳۳۹-۳۵۳-  
۳۵۶-۳۵۶-۴۱۵-۴۲۲-۴۷۳-  
پارک امین‌الدوله ۱۹۹  
پاکستان ۳۶۸  
پترزبورگ (سن پترز بورگ) ۱۲۷  
۲۰۴-۲۴۵-۲۵۹-۳۴۵-  
پشتکوه ۱۴  
پکن ۳۵۱  
پل دلاک ۱۹۶  
پناه‌آباد ۴۹۶

توپخانه [میدان ...] ۱۰۰ - ۱۰۱ -

۱۰۲ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۳۶ - ۲۷۸

توران ۲۲۳

تونس ۲۲۰ - ۲۵

تویسرکان ۱۱۱ - ۱۱۴ - ۱۵۲ - ۳۰۱

تویه دروار ۲۴۸

ته باغ لله ۳۲۹

تهران ۱ - ۲ - ۴ - ۷ - ۱۰ - ۱۴ - ۱۶ - ۱۷ -

۲۵ - ۳۹ - ۵۰ - ۵۹ - ۶۲ - ۶۴ - ۶۵ -

۶۹ - ۶۸ - ۷۱ و بسیاری از صفحات

### « ج »

جامع [مسجد ...] ۱۳۷

جایدر ۱۲۵ - ۲۲۵

جرکلباد ۳۷۰

جزیره الخضر ۱۷۲

جزیره قیس (کیش) ۲۲۷

جعفرآباد شمیران ۴۵۶

جلفا ۱۷۴ - ۳۴۷ - ۴۴۹

جهرم ۳۸۵

### « ج »

چالدران [جنگ ...] ۲۸۱

چال [مدرسه ...] ۹۶

چالهمیدان ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۴۰ -

۲۷۸

چمن رادگان ۴۳۰

چناران ۲۳۸

چهاردانگه ح - ۴۵۳

چهل پایه (چهل زینه) ۴۰۶

چهل پایه لوط ۱۸۸

چین ۳۵۱ - ۴۲۴

### « ح »

حاج ابوالحسن معمار اصفهانی [مدرسه ...]

۲۰۰

حجاز ۴۵۲

حدیقه ۱۷۶

حسین آباد ۲۶۶

حمزه [امامزاده سید ...] ۱۳۸ - ۳۲۸

حلوائی بیچارگروس [قریه ...] ۲۱۹

حیدرآباد ۶۱

حوض سلطان ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ -

### « خ »

خداآفرین [پل ...] ۳۹۲

خراسان ۱۰ - ۱۶ - ۲۰ - ۳۱ - ۵۲ - ۷۵ -

۷۶ - ۷۷ - ۹۲ - ۹۴ - ۱۰۶ - ۱۱۲ -

۱۳۰ - ۱۳۱ و بسیاری از صفحات

خرم آباد ۱۴ - ۱۲۵ - ۲۲۵ - ۴۴۹

خرمشهر ۷۸ - ۲۶۰ - ۴۴۹

خزر [دریای ...] ۳۵۳

خلخال ح - ۴۳۹

خلیج حسینقلی ۴۱۲

خلیج فارس ۱۷۸ - ۲۲۸ - ۳۷۲ - ۳۹۴

خمسه ۱۱۱

خواجهر بیع ۷۶

خواتون آباد ۴۴

- خوار [دره ...] ۲۳۲-۱۹۶-۲-۱  
خوانسار ۳۰۱-۲۱۳-۱۵۳-۱۱۴  
خوزستان ۸۷-۸۶-۷۹-۷۸-۷۱-۱۶  
۸۸-۹۱-۱۰۹-۱۲۵-۱۲۶-۱۵۳  
۱۷۲ - ۲۱۳ و بسیاری از صفحات  
خوی ۶۰ - ۳۹۷-۳۹۸-۴۱۱-۴۳۶  
۴۶۹  
خیوه ۹۴-۹۲-۷۸
- « د »
- دارابگرد فارس ۴۲۹  
دارالخلافة تهران ۳۳۴  
دارالشورای کبری ۸۸ - ۱۱۳ - ۲۷۱  
۲۸۸-۳۱۴  
دارالفنون [مدرسه ...] ۱۴۱-۳۵-۳۰-۲۸  
۱۵۹ - ۲۱۹ - ۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۷۵  
۲۷۷ - ۳۳۰ - ۴۱۰ - ۴۴۹ - ۴۵۰  
دارزین ۱۹۲  
داغستان ۲۵۴-۱۳۱  
دالکی ۱۸۳  
دامغان ۷۶ - ۷۵ - ۶۲ - ۶۱ - ۲۰  
۱۲۴ - ۱۵۲ - ۲۲۹ - ۲۳۱ - ۲۳۲  
۲۴۸ - ۳۹۰ - ۴۶۳  
دجله ۲۲۴  
دربند شمیران ۱۲۷  
دروازه ری ۱۶۷  
دروازه شمیران ۲۵۷  
دره مرغاب ۲۶۸  
دزفول ۳۸۹-۲۴۴-۲۲۴-۱۷۲
- دشتستان ۲۱۵  
دشت قبیاق ۲۶۳-۲۴۸  
دشت کرناں ۵۹  
دشت مفان ۳۷۶-۱۷۸  
دشت میشان ۷۹  
دماوند ۲۳۲-۱۵۲-۱۳۳  
دورق ۷۸  
دوشان تپه ۴۹۳-۲۹۱-۱۴۸-۳۲-۲۱  
دولاب ۲۹۲-۱۴۸  
دونا (ده) ۳۴۳  
دهخوارقان ۱۴۹  
ده دشت ۲۲۶  
دیزمار باختری (دهستان) ۱۴۱
- « ر »
- رادکان ۲۳۸-۱۳۰  
رامیان ۲۴۲  
راور ۱۸۸  
رستم کلا ۲۴۱  
رشت ۳۷۴ - ۱۱۹ - ۱۱۲ - ۹۰ - ۸۲ - ۵۲  
۳۹۱ - ۴۰۱  
رضائیه ۱۷۲ - ۱۷۱ - ۱۷۰ - ۹۰ - ۶۱ - ۶۰  
۴۰۰ - ۴۶۸ - ۴۶۹  
رم - ۲۶۶  
روس (روسیه) ۵۱ - ۴۶ - ۳۷ - ۲۴ - ۱۶  
۶۵ - ۶۷ - ۸۲ - ۹۲ - ۱۲۷ و بسیاری  
از صفحات  
رودخانه لعلبار (رودخانه قم) ۲۰۳  
رودکر ۵۱  
ری ۴۱۰ - ۱۳۸

سرخس ۲۹ - ۲۳۹ - ۲۶۸ - ۲۶۹

سردشت ۴۳۱

سرشور مشهد [بازار ...] ۴۰۶

سعدآباد ۱۲۷

سعدآباد (اسدآباد) همدان ۳۴۸ - ۳۵۵

سعدیه ۴۵۴

سلطانآباد ۲۱۳ - ۲۱۴

سلطانیه ۱۱۱

سلطنت آباد ۳۰ - ۳۸ - ۴۷ - ۱۷۶ -

۲۲۳ - ۴۴۱

سلماس ۳۹۶

سلیمانیه ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۴۳۰ -

۴۳۱

سمنان ۲۰ - ۷۶ - ۱۲۴ - ۱۵۲ - ۲۲۹ -

۲۳۲

سمیرم ۴ - ۴۰۸

سنجاب ۳۲۲

سند ۶۱

سندهورست ۲۷۰

سن سیر [مدرسه ...] ۲۷۰

سنگ بست ۳۰۰

سنگلج ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۴ - ۲۷۹

سنندج ۸۹ - ۹۰ - ۱۱۱

سوادکوه ۵۳ - ۱۷۷

سومور [مدرسه ...] ۲۷۱

سوهانک ۱۷۶

سوئز [ترعه ...] ۱۴۷

سیاه بیشه ۳۴۳

سیاه دهن ۱۰۸

سیستان ۲۳۱ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۹۶ -

## «ز»

زرقان ۱۸۶ - ۱۸۷

زرگنده ۱۴۴ - ۱۷۷ - ۴۴۱ - ۴۴۲

زرنده ۱۵۲

زعفرانیه ۶۰:

زنجان ۵۵ - ۶۵ - ۶۶ - ۱۰۸ - ۲۱۹ -

۲۵۹ - ۲۸۴ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۲۲ -

۳۹۸ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۶۰ -

زنوز (ازتوابع مرند) ۴۲۹

زیراستاق (دهستان) ۴۵۳

## «ژ»

ژاپن ۳۵۱ - ۴۷۰

## «س»

ساری ۱۶ - ۲۰ - ۸۱ - ۱۰۹ - ۱۲۵ -

۲۵۰ - ۳۹۰ - ۴۱۲ - ۴۵۱ - ۴۵۳ -

۴۵۴ - ۴۷۰

سامره (سرمن رای) ۲۲۴

ساونا (بندری است در ایتالیا) ۴۴۴

ساوه ۱۵۲

سبزوار ۱۳۱ - ۲۶۳ - ۳۵۹ - ۳۶۸ -

۳۸۰ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۸ -

سبزه میدان بابل ۴۵۴

سپهسالار [مسجد ...] ۱۰

سده اصفهان ۳۲۶ - ۴۳۲

سرآب گرن ۱۶۸

سرآب ۶۵ - ۴۶۹

۴۶۲ - ۴۶۳

سینک ۲۸۷

«ش»

شادکان ۷۸

شاهپور ۴۳۶

شاهپور [خیابان ...] ۱۶۲

شاهچراغ [سید میراحمد...] ۳۷۷-۱۶۷

شاهرود ۱۵۲-۷۷ - ۲۳۲ - ۳۲۱ - ۳۶۸-

۴۵۳

شبستر ح - ۴۱۴

شرقخانه - ۴۱۴ - ح

شفت گیلان ۳۰۴

شکی ۷۸

شمس‌العماره ۹ - ۳۰ - ۳۵ - ۲۶۴ -

۲۶۵

شمش ۴۶۳

شمیران ۱۴۴ - ۱۷۶

شوش ۲۵۵-۲۲۸

شوشتر ۱۷۲ - ۲۲۴ - ۳۳۱

شهرری ۹۸ - ۹۹ - ۱۲۶ - ۱۹۹

شوشی قراباغ [قلعه ...] ۲۳۴

شهر زور ۹۰ - ۹۵ - ۱۲۶ - ۳۷۴ -

۴۳۰ - ۴۳۱

شهر سبز ۳۹۶

شهرستانک ۳۴۳

شهرضا (قمشه) ۶۱-۱۲۶-۱۷۲-۴۰۸-۴۶۴-

۴۶۴

شهریار ۱۲۵

شهریاری ح - ۴۵۳

شیراز ۳ - ۹ - ۱۶ - ۵۳ - ۵۹ - ۶۰ -

۶۱ - ۶۹ - ۹۳ - ۱۱۰ - ۱۲۶ و بسیاری

از صفحات

شیرگاه مازندران ۱۷۷

شیروان ۲۴۰ - ۳۷۴ - ۳۸۰ - ۳۹۱

شیشه ۲۵۴

شیشه قراباغ ۶۴

«ص»

صاحبقرانیه ۲۲۳

صدر اصفهان [مدرسه ...] ۲۳۷

صفائییه (شهر ری) ۴۱۵

«ط»

طالش ۳۷۴ - ۳۹۱

طالقان ۸۷

طیس ۱۸۸ - ۲۳۸ - ۲۶۳ - ۲۹۸ - ۲۹۹-

۳۰۷ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۹۲

طف [جنگ ...] ح - ۴۱۶

طوس ۲۷۳

«ع»

عباس‌آباد [قلعه ...] ۳۰۰

عبدالغظیم [حضرت ...] ۹۸ - ۱۰۰ -

۱۰۵

عثمانی ۲۴ - ۷۷ - ۸۲ - ۸۳ -



۹۰ - ۱۲۵ - ۱۳۱ - و بسیاری از  
صفحات

عراق ۱۴ - ۴۶ - ۵۰ - ۹۶ - ۲۵۰ -  
۲۷۳ - ۲۸۴ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۱۱ -  
۳۸۳ - ۴۰۸ - ۴۶۷

عراق (اراک) ۱۱۱ - ۲۰۳ - ۲۱۳ - ۲۱۴ -  
۲۱۷ - ۲۳۰

عراق عرب - ۳۷۵ - ۴۵۱ - ۴۶۳ -  
عربستان ۸۶

عزیزالله [مسجدسید] ۳۲۶

عشرت آباد ۳۰ - ۳۸۴

عشق آباد ۳۱۴ - ۳۴۵

علی آباد (شاهی) ۸۵ - ۱۹۷

عمارت هفت دست اصفهان ۶۸

عمان ۱۷۸ - ۳۹۳ - ۳۹۴

## «ف»

فارس ۱ - ۹ - ۱۰ - ۲۳ - ۵۹ - ۶۰ -  
۸۴ - ۸۷ - ۹۱ - ۹۶ و بسیاری

از صفحات

فرانسه ۲۴ - ۲۵ - ۳۳ - ۴۳ - ۶۵ -  
۶۶ - ۸۲ - ۱۰۷ - ۱۲۴ - ۱۵۷ و

بسیاری از صفحات

فردوس ۲۳۸ - ۲۶۳

فسا ۳۸۵

فلاحیه ۱۷۲

فاورانی ۲۶۶

فندرسک (از توابع گرگان) ۶۲ - ۷۸

فیروز آباد ۱۸۳

فیروزکوه ۵۳ - ۹۲ - ۱۵۲ - ۱۷۶ - ۲۳۲ -

۲۴۱ - ۳۵۶ - ۳۷۴ - ۳۹۰

فیروزه [قریه ...] ۳۴۵

فیلسوف [مدرسه ...] ۱۴۰ - ۲۳۵

## «ق»

قاسم خان [آب انبار ...] ۱۲۶ - ۱۶۷

قاین ۱۸۹ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۹۶

قبه ۳۷۴ - ۳۹۱

قرا باغ ۷۸ - ۱۶۳ - ۱۶۶ - ۲۵۴ -

۳۹۲ - ۴۶۹ - ۴۷۳

قراجه داغ ← ارسباران

قراچمن ۶۰ - ۱۷۰ - ۱۷۲

قراخ کسمه ۱۶۳ - ۱۶۵

قرنه ۱۳۱

قزل قلعه ۴۱۷

قزوین ۵ - ۳۷ - ۳۸ - ۴۵ - ۶۰ -  
۶۵ - ۷۱ - ۹۴ و بسیاری از صفحات

قصر فیروزه ۳۲ - ۲۲۰

قصر قجر ۶۸

قصر محمدیه ۲۶۰

قفقاز ۵۱ - ۵۷ - ۶۴ - ۱۶۳ - ۱۶۴ -

۲۱۹ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۳۴۵ و بسیاری

از صفحات

قم ۱۶ - ۶۸ - ۶۹ - ۸۵ - ۱۰۶ - ۱۱۱ - ۱۲۵ -

۱۴۶ - ۱۴۷ و بسیاری از صفحات دیگر

## ازصفحات

کریمه [جنگ] ... ۲۳۰

کزاز (توابع ملایر) ۲۴۳

کلات ۵۸-۵۹-۷۶-۱۷۶

کمره ۱۵۳-۲۱۳-۲۳۲-۳۰۱

کنگ [بندر] ... ۳۹۴

کوت شیخ ۷۸

کوسویه ۲۳۸

کویت ۷۸

کهریزک ۴۱۸

## «ک»

کرجستان ۶۰-۱۳۲-۱۶۱-۱۶۶-

۱۷۱-۲۵۲-۳۵۵-۳۶۹

کرجان ۱-۶۱-۷۳-۷۴-۷۶-

۷۸-۱۶۹-۱۷۰-۲۳۱-۲۴۴ و

بسیاری ازصفحات

گرمرو ۴۶۹

گرمسار ۱۹۶-۳۰۰

گروس ۲۱-۵۰-۲۱۷-۳۹۳-

۴۱۰-۴۳۳

گلپایگان ۱۱۴-۱۵۳-۲۱۳-۳۰۱-

۴۳۲

گلون آباد اصفهان ۱۶۹

گله دار ۱۸۳

گنجه ۷۳-۷۴-۱۶۳-۱۶۵-۲۷۲-

۲۷۳

گول تپه ۳۱۴

قندهار ۵۹-۱۸۹-۲۲۳-۳۶۸-

۳۶۹-۳۹۶

قوچان ۳۶۶-۳۶۸-۳۸۰-

## «ک»

کابل ۲۵۳-۳۷۱-۳۹۶

کاخ گلستان ۴۶۱

کاخ ورسای ۶۸

کاخ وندزور ۶۸

کازرون ۱۸۴-۲۶۳-۳۹۴

کاشان ۵۵-۸۴-۱۵۲-۱۵۳-۲۱۵-

۲۶۴-۳۰۹-۳۱۹-۴۰۵-۴۲۱-

۴۵۲

کاظمین ۹۰-۲۸۳-۲۸۴-۳۰۲-

۳۰۴

کتلمو (نزدیک بوشهر) ۲۷۴

کجور ۴۱۸

کراچی ۲۹۰

کربلا ۱۶۴-۲۸۳-۲۸۵-۲۸۶-

۳۰۴-۳۶۵-۳۸۵-۳۹۴-۳۹۵-

۴۲۷-۴۴۴

کرج ۳۵

کردستان ۱۷-۱۸-۳۰-۷۷-۸۸-

۸۹-۹۰-۹۱-۱۴۷ و بسیاری از

ازصفحات

کردشت ۱۴۱ ح

کرمان ۴-۹-۱۰-۱۴-۱۶-۶۴-

۹۳-۹۸-۱۰۹-۱۱۴ و بسیاری

ازصفحات

کرمانشاه ۱۴-۸۶-۹۰-۱۱۶-

۱۲۶-۱۴۷-۱۷۱-۱۸۱ و بسیاری

مازندران ۱۵ - ۱۶ - ۲۰ - ۵۲ - ۶۱ - ۶۲ -  
۶۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۸۱ و بسیاری از صفحات

ماکو ۱۶۵ - ۴۵۳

مبارک آباد [قلعه ...] ۷۴

مجلس سنا ۲۰۲

مجلس شورای ملی ۱۰ - ۱۱۰ - ۱۷۹ -

۱۸۰ - ۲۱۰ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۳۶ -

۲۳۹ - ۳۱۱ - ۳۲۵ - ۳۴۷ - ۳۵۳

محال ترشیز ۳۲۲

محال قطور ۴۱۱

محلات ۱۱۱ - ۱۵۳ - ۱۸۸ - ۲۰۰ -

۲۱۳ - ۴۲۴

محمودآباد ۲۳۹ - ۳۵۳ - ۳۵۹

محمودیه ۲۰۸

مدینه ۴۱۸

مراغه ۶۰ - ۱۱۱ - ۱۲۶ - ۱۴۰ -

۴۶۷

مرند ۶۱ - ۴۱۹

مرو (مرو شاهجهان) ۲۹ - ۷۳ - ۱۵۶ -

۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۲ - ۲۷۳ -

۳۷۱ - ۳۹۵ - ۳۹۷

مریوان ۸۸ - ۹۰

مستشار [مدرسه ...] ۴۰۶

معصومه [حضرت ...] ۱۷۹ - ۳۸۰

مسقط ۱۷۸ - ۳۹۳ - ۳۹۴

مسکو ۴۱ - ۶۷ - ۳۱۷

مشهد ۱۷ - ۲۰ - ۴۴ - ۵۳ - ۵۹ -

۶۵ - ۷۵ - ۹۴ - ۱۳۱ - ۱۴۵ -

۱۶۸ - ۲۰۸ و بسیاری از صفحات

مصر ۲۰۷

گیلان ۳۵ - ۵۱ - ۵۲ - ۸۲ - ۱۲۸ -

۱۵۲ - ۱۶۰ - ۱۸۵ - ۲۵۱ و بسیاری

از صفحات

گیلویه [کوه ...] ۶۰ - ۲۲۴ - ۲۲۶ -

۴۲۳

### «ل»

لار (لارستان) ۱۸۳ - ۲۲۷

لاریجان ۴۶۹ - ۴۷۰

لاهیجان ۲۷۴

لرستان ۱۲ - ۷۱ - ۷۸ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ -

۱۰۹ - ۱۵۳ - ۲۱۲ و بسیاری از صفحات

لشت نشاء ۱۹۹ - ۲۰۰

لنجان اصفهان ۳۲۶

لندن ۴۰ - ۴۸ - ۸۳ - ۱۱۰ - ۱۱۵ -

۲۰۵ - ۲۰۶ - ۳۱۰ - ۲۱۲ - ۲۱۶ -

۲۲۲ - ۲۳۷ - ۲۵۹ - ۴۱۵ - ۴۴۸ -

۴۵۶ - ۴۶۰ - ۴۶۱

لنکران ۷۷ - ۲۴۱

لواسان ۱۳۹ - ۲۸۷

لور [موزه ...] ۲۶۶

لوزان ۲۹۰

لوشان ۴۰۱

لوگورن ۱۶۲

لیجان ۴۱

لیوورن ۱۶۱

### «م»

مادرشاه [مدرسه و مسجد ...] ۱۲۶

مارلن پاریس [کلیسا ...] ۴۰۶

مکه ۹۰ - ۱۷۸ - ۲۸۰ - ۴۰۶ - ۴۰۷ -

۴۶۷ - ۴۱۸

ملای ۱۲۵ - ۲۲۵

ملایر ۱۱۱ - ۱۱۴ - ۱۵۲ - ۲۴۳ -

۲۹۷ - ۳۰۱ - ۳۱۰ - ۳۷۴

منچوری ۳۵۱

مندلیج ۳۷۵

منظریه ۲۲۲

مورچه خورت ۲۸۲

موصل ۳۲۲

مولتان ۳۶۸

مهمان دوست ۵۹

میان ولایت ۴۰۸

میانه ۱۱۱

میرزا جعفر [مدرسه ...] ۲۳۵

## « ن »

نارنجستان ۱۴۳

ناصری [مسجد ...] ۱۰۲

ناگازاکی ۴۷۰

نائیج [معدن ...] ۳۵۹

نائین ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۵۲

نجف ۱۰۱ - ۱۰۴ - ۱۶۴ - ۱۷۴ -

۲۱۸ - ۲۵۴ - ۲۵۶ - ۲۸۱ - ۲۸۶ -

۲۹۱ - ۳۱۹ - ۳۳۰ - ۳۴۷ - ۳۶۲ -

۳۶۵ - ۳۷۰ - ۳۸۰ - ۳۸۵ - ۴۲۰ -

۴۵۷

نجف آباد ۳۴۷

نخجوان ۶۱ - ۳۰۰

نردین ۲۳۲

نظامی ناصری [مدرسه ...] ۱۷۶

نطنز ۸۴ - ۲۶۳

نوا [رودخانه ...] ۴۰

نور (از توابع آمل) ۳۴۳ - ۳۵۶

نهادند ۱۱۴ - ۱۵۲ - ۳۹۸ - ۴۰۱

نیلا (دهی از ساری) ۴۵۳

نیشابور ۲۳۸ - ۲۶۶ - ۳۴۹ - ۳۵۰ -

۳۶۷ - ۴۰۸

## « و »

ورامین ۱ - ۲۷ - ۱۹۶ - ۲۲۲ - ۳۰۰

وردآورد ۱۱۶

ورزقان ح ۱۴۱

ورسک (عباس آباد) ۴۶۹

ورشو ۴۰ - ۴۱۸

وست پوینت [مدرسه ...] ۲۷۰

وین ۴۵۵

## « ه »

هرات ۷۹ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۶ - ۹۲ -

۲۲۲ - ۲۳۸ - ۲۵۳ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۸ -

۳۰۰ - ۳۶۸ - ۳۸۰ - ۴۰۴ - ۴۷۶ -

هزاره ۳۸۰

هفت دست (عمارت) ۸۱

هلند ۱۱۰

همدان ۱ - ۵۵ - ۶۰ - ۹۰ - ۱۰۸ - ۱۱۱ -

۱۱۴ - ۱۱۶ - ۱۲۶ - ۱۹۶ - ۲۲۵ -

۲۴۴ - ۲۵۷ و بسیاری از صفحات

«ی»

یافت آباد ۱۸۱  
یزد ۵۹ - ۷۱ - ۱۳۱ - ۱۴۶ - ۱۴۷ -  
۱۵۳ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۲۱۳ - ۲۱۷ -  
۲۵۲ - ۲۷۸ و بسیاری از صفحات  
یوش ۲۴۳

هندوستان ۳۳ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۵ - ۶۶ -  
۱۹۲ - ۲۲۳ - ۲۷۴ - ۲۸۴ - ۲۹۱ -  
۲۹۷ - ۳۶۹ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۹ -  
هولند (فلاماند) ۲۶۷  
هویزه ۷۸ - ۷۹

## فہرست طو اوف

افنان (ط) ۷۵-۱۵۴-۱۶۷-۲۴۶-۳۶۸-

۳۸۰

انجمن آذربایجان ۹۸

انجمن قفقاز ۶۸

اورامان (= اورامی) (ط) ۸۹-۹۰

اویماق تفتیش (ط) ۲۶۳

ایلخانی (ط) ۴۷۱

### « ب »

بختیاری (ط) ۴۱۳

بنی اسرائیل ۱۲۲

بنی سالہ ۷۹

بنی شبیان ۱۸۸

بنی طرف ۷۹

بنی کعب [قبیلہ...] ۷۸-۱۷۲

### « پ »

پازوکی [قبیلہ...] ۱۹۶-۳۰۰

### « آ »

آشاقہ باش (ط) ۷۳-۷۴-۳۶۶-

۳۹۰-۳۹۵

آل بحر العلوم (ط) ۲۸۶

آل صاحب ریاض (ط) ۲۸۶

آل کاشف الغطاء (ط) ۴۶۳

آل کثیر (ط) ۱۷۳-۳۸۹

### « الف »

ابدالی (= درانی) ۳۸۶

ازبک (= اوزبک) (ط) ۷۳-۱۶۷-

۲۴۶-۳۶۸

اسفندیاری (ط) ۲۹۷

اعتدالی (حزب اعتدالیون) ۴۰۹

اعراب ہولہ (ط) ۱۷۸

افاغنے غلجائی ۴۶۸-۴۲۹-۵۸

افشاریہ [سلسلہ ، ...] ۳۷۷-۹

افشاریہ ارومیه ۴۶۸

افشاریہ ساوجبلاغ (ط) ۲۵۰

«ت»

ترکمن ۷۳ - ۷۴ - ۱۳۶ - ۱۵۶ -  
۲۶۸ - ۲۶۹ - ۳۸۰ - ۴۷۲  
توماج ۴۷

«ج»

جمالی [قبیله... ] ۳۲۳

«خ»

خزل ۳۹۸  
خواجه وند ۲۵۲

«د»

دادور [خانواده... ] ۳۲۴  
درانی (= ابدالی) ۱۸۹  
دفتری [خانواده... ] ۳۲۴  
دولو ۷۴  
دیبا (ط) ۴۰۶

«ز»

زندیه ۹ - ۶۱ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۴ -  
۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۶ - ۱۹۷ - ۲۴۹ -  
۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۳ - ۴۱۲ - ۴۱۳ -  
۴۱۴ - ۴۲۳ - ۴۶۹ - ۴۷۰ -  
زنگنه (ط) ۴۵۸

«س»

سدوزائی (یکی از طوایف ابدالی یا درانی)  
۱۸۹ - ۳۰۰  
سواری ۷۹

«ش»

شاهسون [ایل... ] ۷۸  
شرفاء (ط) ۷۹  
شمس‌الدین لو (ط) ۱۶۵  
شیبانی (ط) ۴۵۷  
شیخیه [فرقه... ] ۴۷۳

«ص»

صفویه [دولت ، سلسله... ] ۲۲۵ - ۲۲۶ -  
۲۵۳ - ۳۰۶ - ۳۲۷ - ۳۸۹ - ۳۹۵ -  
۴۴۶ - ۴۵۸

«ط»

طالشی‌ها ۳۹۲

«ع»

عبدالملکی (ط) ۲۵۲  
عرب ورامین (ط) ۲۵۰  
عزالدين لو قاجار ۳۹۵

«غ»

غفاری ۴۵۷



« ق »

قاجار قوانلو (ط) ۳۸۸-۳۶۶  
 قاجاریه [ایل ، طایفه ...] ۱-۹-۶۲-  
 ۷۳-۷۴-۷۶-۱۲۶-۱۳۴-۱۵۲-  
 ۱۸۴-۱۸۶-۱۸۸-۱۹۹-۲۳۱-  
 ۲۳۲-۲۳۳- و بسیاری از صفحات  
 قاجاریه آشاقه باش ۴۱۰  
 قراگزلو (ط) ۳۹۳  
 قشقائی ۴۶۴-۴۷۱  
 قلیچه ۲۶۳  
 «ك»  
 كبودوند (ط) ۴۱۰  
 كلهر ۲۵۱  
 كوكلان (ط) ۷۴-۷۷-۹۲-۴۷۲

« گ »

گرایلی ۴۷۲  
 گرجی (ط) ۳۱۷  
 «ل»  
 لك (ط) ۱۶۸

« م »

مافی (ط) ۲۵۲  
 مشعشعیان ۱۷۲  
 منچو ۳۵۱  
 مهدیه ۴۰۰

« ن »

نانیج (ط) ۳۹۱  
 نقشبندیه ۱۳۰  
 نوری ۴۰۷

« ه »

هوله ۲۲۷

« ی »

یموت ۹۲-۳۶۶-۴۷۲  
 یوحاری باش (= قاجاردولو) ۷۳-۷۴-  
 ۱۹۶-۲۹۹-۳۶۵-۳۷۰-۳۸۸-  
 ۳۹۱

## فهرست کتب و روزنامه‌ها

### «آ»

- آتشکده ۱۸۰  
آثار المعجم ۳۱۲-۴۲۹  
آداب ناصری ۲۹۸

### «الف»

- احسن التودیه ۳۰۲  
ادب چیست ۴۲۰  
ادیب کیست ۴۲۰  
اربعة شیعہ (کتب...) ۱۳۹  
ارشاد المعلوم ۴۵۲  
ازهاق الباطل ۴۵۲  
اسرار الشهادة ۴۵۲  
اسناد مربوط به ایران ۲۵۹  
اصول ترقی ۳۵۵  
اطلاع [روزنامه دولتی...] ۱۴۳  
الف لیلة ولیلہ ۳۱۲-۴۳۲  
الهامات خواجه ۴۲۰  
امراض اطفال ۲۷۷  
انجمن خاقان [کتاب...] ۵۰

### اندرزنامه ۱۸۱

- انساب آل ابی طالب ۱۴۹  
انقلاب ایران [تاریخ...] ۹۹ - ۱۰۰  
۱۰۵ - ۱۴۵ - ۱۵۰ - ۱۸۱ - ۳۲۹ -  
۳۳۹ - ۴۰۴ - ۴۴۲  
اوصاف الاشراف (خواجه نصیرالدین طوسی)

۳۸۲

- ایران سلطانی [روزنامه...] ۳۳۳  
ایران و موضوع ایران [کتاب...] ۶۳ -  
۶۸ - ۱۷۴ - ۲۵۰ - ۲۵۶ - ۳۳۶ -  
۴۶۶

### «ب»

- براهین المعجم ۳۱۹  
بستان السباحه ۲۷۳  
بوسه عذراء ۳۸۸  
بهارستان [کتاب...] ۲۹۸  
بیماری‌های مقاربتی ۲۷۶

### «ت»

- تاریخ اجتماعی و اداری ۲۳۴

تاریخ احمدی ۳۶۷-۳۶۸-۳۸۹  
تاریخ ادبیات ایران ۶۵  
تاریخ انقلاب ایران ۹۷  
تاریخ ایران (تألیف سرجان ملکم) ۷۳-  
۱۶۸-۱۷۴-۱۹۰-۱۹۲-۲۴۹-۲۶۳-  
۳۲۳-۳۶۶-۳۹۵  
تاریخ بنی‌الاشکان ۴۰۶  
تاریخ بیداری ایرانیان ۲۷۸  
تاریخ تبریز ۸۸-۱۴۹  
تاریخ جهان‌آرا ۶۲-۱۸۵  
تاریخ جهان‌نگشای جونی ۲۳۷  
تاریخ حزین ۴۲۹  
تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ۲۸۵  
تاریخ زندیه ۱۸۲  
تاریخ ساسانیان (راولینسون) ۳۸۹  
تاریخ صاحبقرانی یا ذوالقرنین ۹۵  
تاریخ عضدی ۳۱۱-۳۸۱-۳۹۷  
تاریخ فردریک ۳۳۶  
تاریخ قاجاریه ۶۳-۶۵-۶۶-۹۳-۱۱۰-  
۱۹۳-۲۴۴-۳۶۷-۳۶۸-۳۸۹  
تاریخ کرمان ۱۰۹-۱۹۰-۱۹۲  
تاریخ کیتی‌گشا ۴۱۳  
تاریخ مشروطیت ایران ۴۰۳  
تاریخ معاصر یا حیات یحیی ۱۰۲  
تاریخ ملل مشرق‌زمین ۳۸۸  
تاریخ منتظم ناصری ۱۳۴-۱۸۷-۱۸۹-  
۲۰۵-۲۴۴-۲۴۶-۲۴۹-۲۵۳-  
۲۶۳

تذکره آتشکده ۱۸۰  
تذکره القبور گزی ۳۰۲-۳۰۶  
تذکره طرائق الحقایق ۴۱۲  
تربیت [روزنامه ...] ۳۸۸  
تعلیم‌نامه ۲۴۱  
تنقیح‌المقال فی احوال الرجال ۴۱۶  
تیرشاه فی الرد علی الباب ۴۵۲

«ج»

جام جم ۷۴-۷۵-۲۷۰  
جامع الروات ۴۱۶  
جامع‌الطیین ۲۴۱  
جواهرالبلاغه ۱۸۱  
جواهرالکلام فی کتاب شرایع الاسلام  
۳۶۵

«چ»

چرا و به این جهت ۳۸۸  
چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی ۲۳۷

«ح»

حبل‌المتین [روزنامه ...] ۹۹-۱۴۴-  
۱۴۵-۴۷۴  
حفظ‌الصحه ناصری ۱۳۹  
حقایق‌الاخبار ناصری ۴۶۰  
حکمت عملی ۴۲۰

«خ»

خاطرات و خطرات ۱۶-۵۱-۱۰۰-

ریحانة الادب ۲۸۵-۴۲۹

## «ز»

زند و اوستا ۱۶۷

## «س»

سراج التواریخ ۱۸۹ - ۳۶۷ - ۳۶۸ --

۳۶۹-۳۸۹

سفرنامه خسرو میرزا ۲۴۵

سفرنامه ژ. ژ. موریر ۶۷

سفرنامه مکه ۳۵۱

سفر هشتاد روزه دور دنیا ۳۸۸

سنگلاخ ۲۴۱

سه سال در آسیا ۵۲-۲۶۹-۳۲۰-۳۲۱-

۳۶۴-۳۷۱-۴۲۸

سه سال در دربار ایران ۴۹ - ۱۴۳ -

۱۵۵-۱۶۵-۱۹۴-۲۷۴-۲۸۳-

۲۹۶-۳۲۹-۳۴۱

سیاستکاران دوره قاجاریه ۸۳

## «ش»

شاهنامه امیر بهادری ۳۸۲

شاهنشاهنامه ۷۳

شرح التصیده ۱۳۸

شرح زندگانی من ۱۹۵ - ۳۰۴ -

۳۰۹

شرف [روزنامه...] ۲۰۵-۳۳۴-۳۳۷-

۴۰۴

شمس المناقب ۴۳۳

۱۰۲-۱۱۷-۱۴۴-۲۱۹-۲۷۷-

۲۲۷-۲۴۳-۳۴۹-۳۵۸-۳۹۶-

۴۱۲-۴۲۵-۴۳۶-۴۳۸-۴۳۹-

۴۵۱-۴۵۷

خداوندنامه ۷۳

خزانة عامره ۳۶۷-۳۶۸-۳۸۹

خزائن الاحکام ۳۶۵

خزائن الاصول ۳۶۵

خط میخی ۳۲۱

خلاصه عباسی ۲۴۱

خلسه ۳۳۵

## «د»

دائرة المعارف (لاروس بزرگ) ۳۲۱

درج در ۵۵

در التیجان فی التاریخ بنی الاشکان ۳۶۴

دیوان حافظ شیرازی ۴۰۳

دیوان رضویه ۴۰۶

## «ر»

رسالة مجديه ۱۱۴-۲۸۵-۲۸۷

رعد [روزنامه...] ۱۱۶

روضات الجنات ۳۰۲

روضة الصفاء ۱-۲-۱۸-۵۰-۶۶-۷۳-

۱۸۷-۱۹۲-۲۴۹-۲۵۴-۲۵۵-

۲۷۳-۳۶۷-۳۶۸-۳۸۹-۴۱۲-

۴۱۳-۴۱۴

ریاض الجنه ۷۴-۳۶۷

ریاض المسائل فی بیان احکام الشرع بالدلائل

۲۸۳

«ص»

صحيفة الابرار ۳۲۵  
صور اسرافيل [روزنامه... ۱۰۰-۱۲۵]

«ط»

طبقات سلاطين اسلام ۱۸۹-۲۸۹  
طوفان البكاء ۳۰۲

«ع»

عارف نامه ۱۲۴  
عبرت نامه ۷۳  
عجز بشر ۳۸۸  
عروة الوثقى ۳۸۰  
عشق و محبت ۳۸۸  
عقد الآلى [تاریخ... ۲۹۱]

«غ»

غرائب زمين و عجائب آسمان ۳۸۸

«ف»

فارسنامه ناصرى ۱۷۸-۱۸۹-۱۹۲-  
۲۵۳-۲۸۱-۳۷۰-۴۱۲-۴۱۳-۴۶۰-  
فروغ كافى كلينى ۹۴  
فطرة السليمه ۴۵۲  
فهرست التواريخ ۶۱-۱۷۲  
فيض الدموع [كتاب... ۲۹۱]

«ق»

قانون [روزنامه... ۳۸۶]  
قصص العلماء ۲۳۷  
ق مقام ۹۲  
قوانين ۳۰۴

«ك»

كتاب ايران ۱۹۴  
كتاب چين ۲۶۱  
كشف النطاء عن المبهمات الشريعة الفراء  
۴۶۳  
كليله و دمنه ۱۴۹  
كواكب الدريه فى مآثر البهائيه ۱۳۸

«گ»

گلشن سبا ۷۳  
گلشن مراد ۶۱-۱۷۲  
گنجینه دانش ۳۳۵

«ل»

لباب الالباب ۲۳۷

«م»

المآثر و الآثار ۵-۱۵-۸۴-۷۵-۱۴۰-  
۲۱۲-۲۸۹-۳۳۵-۳۶۵-۳۹۷-۴۶۵

مادام دوباری [کتاب... ۴۳  
مأمورین سیاسی انگلستان در ایران  
۶۶

المتنبین ۳۹۵

مجالس المؤمنین ۴۰۹-۹۵

مجديه [رساله... ۸۸

مجلس [روزنامه... ۴۰۹

مجمع الحکمتین ۲۴۱

مجمع الفصحاء ۴۲۹-۵۰

مخاقل المؤمنین ۴۰۹-۳۹۰-۳۷۰-۹۴

مدینه الادب ۴۳۱

مذاهب و فلسفه در آسیای میانه ۳۲۱

مرآت البلدان ۳۳۵

مرد بزرگ جهان شیعه ۴۲۲

مرزبان نامه ۲۳۷

مربخ [روزنامه نظامی... ۳۳۳

مسافرت در ایران ۶۳

مساروات [روزنامه... ۴۰۴-۴۰۳

مستدرک الوسائل ۳۶۵

مشاهدات خود در ایران ۲۶۱

مشایخ (فهرست کتب... ۱۳۸

مطلع الشمس ۳۳۵

المعجم فی معاییر اشعار المعجم ۲۳۷

المفاتیح الاصولیه والمناهل الفقهیة ۲۸۳

مکرم الآثار ۳۱۲

ملوک الکلام ۳۲۳

مقتخب التواریخ مظفری ۱۳۴-۱۵۰-

۴۰۴

منتظم ناصری ۳-۵-۱۸-۵۰-۶۶-۷۴-

۸۴-۱۹۰-۱۳۹-۱۴۸-۲۰۹-

۲۷۳-۲۸۸-۲۸۹-۳۰۶-۳۳۳-

۳۶۶-۳۶۹-۳۷۰-۳۸۹-۳۹۱-۳۹۷

۴۰۴-۴۱۲-۴۱۴

میرزا محمد کلانتر [روزنامه... ۳۷۷

#### «ن»

ناسخ التواریخ ۱۸-۶۳-۶۶-۹۳-۱۰۹-

۱۱۱-۲۴۴-۲۵۴-۲۶۳-۲۶۹-۳۱۹-

۳۷۰-۳۷۵-۳۹۷-۴۱۲-۴۱۳-

۴۱۴-۴۲۷-۴۲۸-۴۵۴

نامه دانشوران ۳۳۶

نجات [روزنامه... ۱۰۴

نمکدان ۱۸۱

#### «و»

وقایع اتفاقیه ۲۶۱

#### «ه»

هزار دستان ۱۸۱

## فہرست نامہ جلد سوم

صفحہ	سطر	نادرست	درست	صفحہ	سطر	نادرست	درست
۱۸۰	۱۱	ز	از	۱۶۸	۱۸	علی مراد	علی مردان
۲۶	۱۷	مبایستی	مبایستی	۱۲	۱۲	،	،
۳۲	۲۸	حلو	جلو	۲۶	۲۶	،	،
۳۸	۲۲	۱۳۰۹	۱۳۰۶	۲۷	۲۷	،	،
۶۷	۱۹	حسین	احمد	۵	۵	،	،
۸۴	۲۱	رارا	را	۹	۹	،	،
۸۵	۹	مرقع	موقع	۱۱	۱۱	،	،
۸۸	۲	۱	از	۱۶	۱۶	آغا کہ محمد خان	آغا محمد خان
۸۹	۱۰	پیدازند	بیندازند	۱۹	۱۹	۲۹۳ ی	۱۲۹۳
۱۱۱	۱۴	۱۲۸۰	۱۲۷۰	۱۵	۱۵	قوال الدولہ	قوام الدولہ
۱۱۸	۶	غریب	غریو	۲۳	۲۳	ماخوزہ	ماخوزہ
۱۶۳	۳	ممالک واروپا	ممالک اروپا	۲۳	۲۳	محمد عملی	محمد علی
۱۶۸	۶	۱۱۶۲	۱۱۶۱	۱۱	۱۱	۱۲۸۹	۱۲۶۴



## تألیفات دیگر مؤلف که بتدریج چاپ و منتشر خواهد شد :

- ۱- خاطرات من
- ۲- چهل سال کارمند دولت
- ۳- شرح حال رجال معاصر
- ۴- سیاحت ۲۳ مملکت یا سفرنامه اروپا و افریقا
- ۵- آثار تاریخی کلات و سرخس ، رساله کوچکی است که تا کنون دوبار انجمن آثار باستانی آنرا چاپ و منتشر کرده است .



**DICTIONARY**  
**of**  
**NATIONAL BIOGRAPHY**

**of**  
**IRAN**

**1700 - 1960**

**By**  
**MAHDI BAMDAD**

**THIRD VOLUME**  
**III**

**TEHRAN**

**1966**